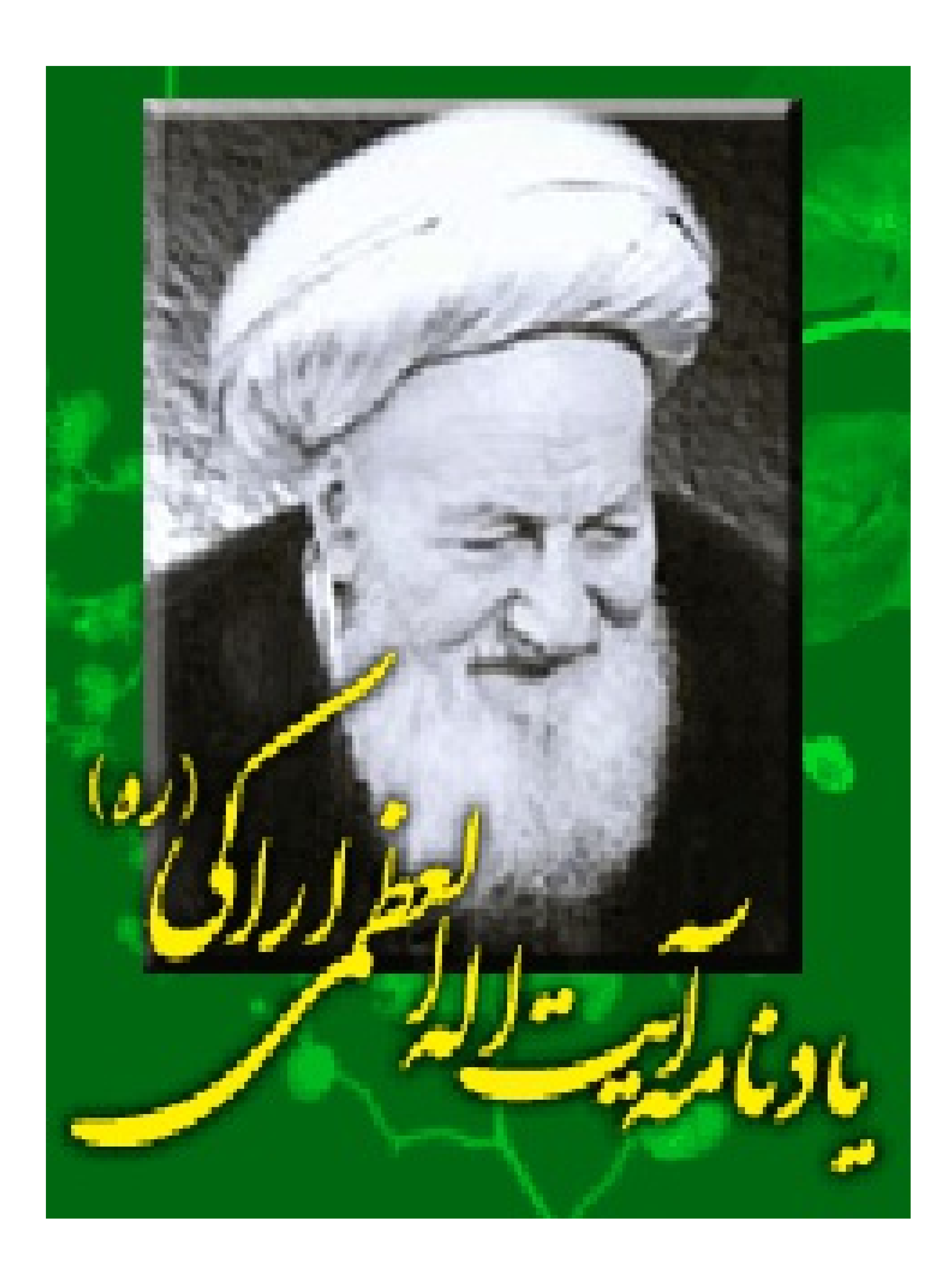

یادنامه آیت الله العظمی اراکی (ره)


بسم الله الرحمن الرحیم

یادنامه آیت الله العظمی اراکی

نویسنده:

رضا استادی

ناشر چاپی:

روزنامه اطلاعات

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

یادنامه آیه الله العظمی اراکی

مشخصات کتاب

شماره کتابشناسی ملی : ایران ۷۶-۱۸۲۶۸ عنوان و نام پدیدآور : شرح احوال حضرت آیت الله العظمی اراکی ره منشا مقاله : ، اطلاعات ، (۵ مهر ۱۳۷۶): ص ۷. توصیفگر : کتاب یادنامه حضرت آیت الله العظمی اراکی توصیفگر : استادی رضا توصیفگر : اراکی محمدتقی

عراق سلطان آباد اراک

عراق عجم

ایالت «جبال را در قرون وسطی «عراق (باقید) «عجم نامیده اند تا با «عراق عرب اشتباه نشود . یاقوت حموی در این خصوص گوید : ایرانیان در این زمان کلمه عراق عجم را به جای ایالت جبال به کار می برند . . . . (۱)

جبال

برخی از شهرهای مشهور ناحیه جبال : همدان ، بروجرد ، نهاوند ، اسدآباد ، دینور ، کرمانشاه ، زنجان ، ابهر ، سمنان ، قم ، کاشان ، اصبهان و طالقان .

نواحی چهارگانه جبال عبارت بوده است ازکرمانشاه و همدان و ری واصفهان .

و برخی گفته اند : جبال یا قوهستان (کوهستان) ناحیه ای است که از یک جانب به نواحی هرات پیوسته و از آنجا امتداد یافته تا به نهاوند و همدان و بروجردمی پیوندد .

حمدالله مستوفی در کتاب «نزهه القلوب گوید : ولایت عراق عجم شامل چهل پاره شهر است حدودش ولایات آذربایجان و کردستان و خوزستان و فارس و . . . و به جیلانات پیوسته است و طولش از سفیدرود تا یزد صد و شصت فرسنگ و عرض آن از جیلانات تا خوزستان صد فرسنگ . . . . (۲)

در کتاب «سرزمینهای خلافت شرقی آمده : اسم عراق هنوز در حال حاضربه کار می رود زیرا آن قسمت از ایالت قدیم جبال که در جنوب باختری تهران واقع شده میان اهالی محل به ولایت عراق معروف است و چهار شهر بزرگ : کرمانشاه ، همدان ، ری و اصفهان از زمان قدیم بزرگترین شهرهای نواحی چهارگانه ایالت جبال بوده اند . (۳)

در کتاب « گزارشنامه آمده : عراق عجم شامل شهرهای اصفهان ، گلپایگان ، همدان

و اراک فعلی بوده ، و این اصطلاح یعنی عراق عجم بیشتر در اصطلاح گویندگان و شعرا وارد گردیده است . اشعار فارسی را به سه سبک خراسانی و عراقی و آذربایجانی تقسیم کرده و سبک هندی را نیز به آن افزوده اند . (۴)

در کتاب «تاریخ عراق عجم تالیف سال ۱۳۳۴ق آمده است :

در عصر حاضر ممالک عراق عجم به چندین ولایات منقسم است که هرکدام حکمران مخصوص داشتند . . . و در این زمان در وسط معموره ایران ، ممالک عراق عجم عبارت از ولایات مفصله الذیل است : همدان ، عراق ، قم ، ساوه و زرند ، قزوین ، خمسه ، طهران ، کاشان ولایات ثلاثه (کمره ، گلپایگان ، خوانسار) اصفهان ، یزد ، ملایر ، تویسرکان ، نهاوند ، دامغان ، سمنان ، شاهرودو بسطام .

حدود حالیه عراق : از طرف شمال به خاک ساوه و زرند ، و غربا به همدان و ملایر ، و جنوبا به بروجرد و کمره و شرقا به محلات و قم اتصال دارد . (۵)

حکومت نشین ولایت عراق شهر جدیدالبناء سلطان آباد است .

سالهای دراز یوسف خان سپهدار ، حکمران عراق و رئیس قشون بود و چون به مرور در عراق تمکن فراوانی به هم بسته بود از جانب دولت اجازه تحصیل کردکه شهر جدیدی درخور مقر حکومت عراق تاسیس نماید ، علی هذا در سال ۱۲۲۷شروع به عملیات آبادی شهری نمود (۶) و آن را به نام سلطان ایران «سلطان آباد»نام نهاد و در کمال جمال و برج و باره ، و راسته بازارش در غایت متانت و حصانت اتمام یافت . (۷)

فراهان

لغت فراهـان از لغات قـديمى و از دير زمان نام همين محل بوده است . در تاريـخ قم كه در اواسط نيمه دوم قرن چهارم نوشـته شده بيش از ده جا با همين كلمه روبرومى شويم و مى بينيم دهستانى را به همين نام ياد كرده است و حدود پنجاه ده را ازتوابع آن دانسته است . (۸)

ميرزا ابـوالحسن فراهـانى صـاحب كتـاب «شـرح ديـوان انـورى و شـيخ على نقى فراهـانى صـاحب «رسـاله حرمـت دخانيـات از دانشمندان سده دهم و يازدهم هجرى و گروهى ديگر از دانشمندان منسوب به همين فراهان هستند . (۹)

صاحب «تاريخ اراك مى نويسد : جلگه وسيع فراهان كه شهر اراك در جنوب شرقى آن قرار گرفته است اكنون به چند بخش تقسيم مى شود كه مركز آن فراهان و شمال آن آشتيان و جنوب شرقى آن مشك آباد است . (۱۰)

در كتاب «فرهنگ جغرافيايى ايران آمـده : فراهان از سه قسـمت به نام بالاو پايين و سادات ، تشـكيل مى گردد و يكى از قراى مهم فراهـان «هزاوه است كه ازقراى خـوش آب و هـواى فراهـان سـادات است همـانجـا كه مولـد رجـالى ماننـداميركبير ، ميرزا بزرگ فراهانى و ميرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانى است . (۱۱)

فرمهين (۱۲) (كه مركز بلوك فراهـان است) و كـل بلوك فراهـان ، و فراهـان فعلى ، همه جزئى از عراق عجم به شـمار مى آمده است .

اراک – عراق – سلطان آباد – شهرنو

در جاى شهر فعلى اراك ده بزرگى به نام «دسكره يا «دستجرده وجود داشته كه ازآثار آن ده ، قناتى به نام قنات ده باقى مانده است . بعد از خرابى اين ده بزرگ (

که تاریخ خرابی آن هم تا کنون معلوم نگردیده است) جای آن بایر بوده است تا دراوایل دولت زندیه هشت قلعه در جای آن ده به ترتیب زیر ساخته شده است :

۱- قلعه نو که خرابه های آن در طرف جنوب شهر ، بین خود شهر و قصبه کرهرود» باقی بود .

۲- قلعه حاج طهماسب در زیر قلعه نو .

۳- قلعه سلیم که خرابه های آن درزمینهای «ورزنه جزء مزارع شهر واقع شد .

۴- قلعه خان بابا .

۵- قلعه آزاد مرادآباد که گویا نزدیک «ورزنه بوده است .

۶- قلعه آ (قا) سمیع در نواحی پل گردو .

۷- حصار در غرب رودخانه . (ده کهنه که آن هم جزء حصار بوده است .)

۸- قلعه قادر که نزدیک «کرهرود» واقع شده بود .

یوسف خان گرجی این قلاع هشتگانه را خراب و شهر عراق (سلطان آباد) راتاسیس کرد و مردم آن قلاع را طوعا و کرها به شهر کوچانید . (۱۳)

علت ایجاد شهر را چنین نقل می کنند : در آن وقتی که هیات می سیوگاردان فرانسوی جهت تنظیم قوای چریکی ایران به صورت نظام جدید به این سرزمین گسیل شدند دو دسته از داوطلبان نظام اوامر سرداران فرانسوی را زودتر و بهتر فراق گرفتند ، اول جوانان آذربایجانی بودند که به نام «سرباز» خوانده شدند و مستقیم زیرنظر عباس میرزای نایب السلطنه قرار گرفتند ، دوم جوانان عراقی و مازندرانی بودندکه به نام «جانباز» در تحت سرپرستی یکی از آجودانهای مخصوص یعنی یوسف خان گرجی اداء وظیفه می کردند . یوسف خان که خود مردی متعین و ثروتمند بود در صدد ایجاد قلعه ای برآمد و جای کنونی شهر اراک را برای آن درنظر گرفت ، و

در حین ساختمان ، صورت شهری به آن داده شد . (۱۴)

یوسف خان در سال ۱۲۲۲ منصب سپهداری یافت و به حکومت عراق قبل از بنای شهر جدید منصوب شد . فتحعلیشاه در سال ۱۲۲۷ قمری او را با جمعی ازسرکردگان خود به اتفاق محمدعلی میرزا دولتشاه برای سرکوبی عبدالله پاشا والی بغداد فرستاد والی به شیخ جعفر کاشف الغطاء (ره) (۱۵) که شاه هم به او ارادت داشت متوسل شد و او در این باب وساطت کرد و کار به مسالمت و مصالحه انجامید . عباس میرزای نایب السلطنه در سال ۱۲۳۸قمری یوسف خان را برای دفع اکراد که به سلماس و آن حدود تجاوز کرده بودند فرستاد و در جنگی که روی داد اکرادشکست خورده فرار نمودند و جاهای آنان به دست یوسف خان افتاد .

در سال ۱۲۴۰ که فتحعلیشاه حاکم اصفهان را معزول و محمدمیرزا پسر سی و هشتم خود را در سن سیزده سالگی ملقب به سیف الدوله کرد و به جای وی منصوب نمود ، یوسف خان سپهدار به وزارت او تعیین شد اما یوسف خان در همین سال درگذشت و منصب او به پسرش غلامحسین خان که در سن هفده سالگی بودداده شد و وی داماد فتحعلیشاه نیز گردید . (۱۶)

درکتاب «دانشنامه ایران واسلام آمده : اراک نام کنونی (نام سابق عراق) برای سلطان آباد پیشین درجلگه فراهان درحاشیه سلسله کوههای زاگرس (۱۷) واقع شده ، و باتاسیس انبارهای سوخت وآب در سالهای جنگ ، همیت شهرافزایش فراوانی یافت .

نام شهر چنانکه امروز نوشته می شود شکل اصلی آن که «عراق بود را پنهان می سازد که بر ناحیه واقع در داخله خمیدگی رود قره سو (۱۸) در جنوب ساوه و مغرب قم اطلاق

می شده است ولی منشا اصلی این نام به احتمال قوی «عراق عجم است که از زمان سلجوقیان به بعد به تمام ناحیه شمال غربی ایران اطلاق می شد ، که آن رااز عراق عرب یعنی بین النهرین متمایز می ساخت .

خود شهر را در سال ۱۲۲۳ (کذا) سردار یوسف خان گرجی بنیاد نهاد و آن رابه عنوان پایگاهی برای تجدید سازمان ارتش ایران به اسلوب امروزی به کار می بردو بعد آن را سلطان آباد نام نهاد و از این رو بر اساس یک نقشه منظم و چهارگوش ساخته شده و دیواره های آن با برجهای متعددی محافظت می شده است .

یکی از فرزندان نامی این شهر شاعر و روزنامه نگار اواخر دوره قاجاریه میرزامحمدصادق ادیب الممالک امیری بود . (۱۹)

در «لغت نامه دهخدا» آمده : اراک (سلطان آباد عراق) از شمال محدود است به فراهان ، از مشرق به خاک قم ، از جنوب به محلات و کزاز و از مغرب به کوه شازند .

بنای آن جدید و در سال ۱۱۸۹هجری شمسی (۲۰) توسط یوسف خان معروف به گرجی در زاویه غربی دشت فراهان بنا شده و شکل آن منظم و به صورت مربع مستطیل است . (۲۱)

در کتاب «سیمای ایران آمده : بنای اولیه شهر اراک در سال ۱۲۳۱ هجری قمری به دستور فتحعلی شاه قاجار به وسیله یوسفخان گرجی (سپهدار) فرمانده پادگان محل بنا گردید و به نام قلعه سلطان آباد نامیده شد .

در سال ۱۳۱۶شمسی نام «سلطان آباد» به «اراک تغییر یافت . هدف از ایجادو احداث این شهر در ابتدا پایگاهی نظامی بوده تا بتواند در حفظ منطقه مؤثر واقع شود به همین جهت است که ساختمان اولیه شهر به صورت قلعه ای بوده

که چهاردروازه داشته است . و درسالهای صلح وآرامش دیوارهای حفاظتی شهر برداشته شد . (۲۲)

در کتاب «گزارشنامه می خوانیم :

اراک نام فعلی شهری است که در زمان فتحعلیشاه قاجار (۱۲۲۷ه . ق) به مباشرت یوسف خان گرجی به عنوان قلعه جنگی بنیاد گردید .

قلعه مزبور در سال ۱۲۷۲ به وسیله محمدحسن خان امیر نظام برادر میرزاتقی خان امیرکبیر تمصیر و تشجیر شد و از اطراف تجار و کسبه به شهر نو بنیاد روی آوردند حتی در اوایل قرن چهاردهم ه . ق یکی از شهرستانهای بسیار آباد ، گردیدو متجاوز از پنجاه کمپانی خارجی در این شهر شعبه داشته و به کار و کسب مشغول بودند . درسال ۱۳۰۷ه . ق تا۱۳۱۰ کمپانی (انگلیسی معروف به) زیگلر (۲۳) قلعه بزرگی در شهر ساخت که قسمت اعظم آن بعدها باقی مانده و به قلعه فرنگی معروف شد .

شهر اراک در بدو امر به نام «قلعه سلطان آباد» (به نام فتحعلیشاه قاجار) و سپس با حذف عنوان قلعه و نیز با عنوان «شهرنو» در نامه های موجود آن زمانهادیده می شود غلامحسین خان و پدر او یوسف خان هردو از سپهداران مورد توجه دولتهای مربوطه بوده اند نامه هایی که برای آنان فرستاده می شد با عنوان : «لشگرعراق و سپس با حذف کلمه «لشگر» بود که همین لفظ عراق علم شهر گردید و اسم سلطان آباد به تدریج از زبانها افتاد و در سال ۱۳۱۷شمسی که راه آهن جنوب از کناراین شهر عبور کرد و ایستگاهی در کنار شهر احداث شد نام ایستگاه را اراک گذاشتندو سپس شاید از طرف وزارت کشور به تمام آبادیهای واقع در سر راه راه آهن بخشنامه شد که اسم آبادیهای مجاور با ایستگاههای مربوطه به

همان نام خوانـده شود از این رو عنوان «عراق تبـدیل به «اراک گردید . البته اول کسـی که عراق را اراک خوانده میرزاآقاخان کرمانی (۲۴) است در این شعرش :

عروس جهان است ملک اراک

که سرتاسرش مشک بیزاست خاک (۲۵)

شهر اولیه یـا قلعه سـلطان آبـاد دارای چهار دروازه بود : آنکه به طرف شـرق باز می شـد : دروازه شـهرجرد به نام ده مجاور یا روبرو ، و آنکه به طرف شمال می رفت دروازه رازان به نام ده روبرو ، و آنکه به طرف غرب می رفت دروازه حاج علینقی ، و دروازه جنوب را به مناسبت جهت ، دروازه قبله می نامیدند .

این چهار دروازه چنان نصب شده بود که اگر شخصـی در میان چهار سوق می ایسـتاد و مانعی هم در بین نبود چهار دروازه به خوبی نمایان بود . (۲۶)

در کتاب «تاریـخ اراک آمده : شـهر اراک فعلی قبل از سال ۱۳۱۷شمسـی به نام عراق و پیش از آن به اسم «سلطان آباد» و در بـدو امر عنوان «قلعه سـلطان آباد» داشـته است تاریـخ بنای شـهر را چنانچه در افواه معروف است به حساب جمل نمود یوسـف ثانی بنای مصـر جدید» یعنی ۱۲۳۱ه . ق ضـبط نموده اند اما چیزی که قابل ذکر است آنکه بنای شـهری مشـتمل بر حدود پنج هزار خانه و چهار راسته بازارمسقف و نیز مشتمل بر بنای بزرگ ارک دولتی و مدرسه و تعداد زیادی مسجدو حمام -با توجه به اینکه بـانی شـهر اکـثر ایـام خود را در جبهه جنگهـای ایران و عثمـانی و ایران و روس به سـر می برده ، و نیز سالهـای جنگ خیلی طولانی بوده-نمی توان به طور قطع به سال معینی نسبت داد

بلکه درباره آن باید گفت طرح شهر در سال فلان ریخته شده و بنای آن در خلال سنوات فلان تا فلان لااقل ده بیست سال طول کشیده است تا صورت شهری به خود گرفته و قلعه به اتمام رسیده است مع الوصف آنچه از تواریخ استفاده می شود این است :

در کتیبه ای که در عمارت نظمیه که تا سال ۱۳۰۸شمسی خراب نشده بودتاریخ بنای شهر ۱۲۲۷ ضبط شده بود .

در کتیبه ای دیگر در راهرو ارک دولتی تاریخ بنای ارک ۱۲۲۸ نوشته شده بود .

اعتمادالسلطنه در جلد چهارم مرآت البلدان که سال تالیفش ۱۲۹۶ می باشددر ضمن واژه جوامع می نویسد :

جامع عراق «سلطان آباد» مشهور به «شهر نو» که به اصطلاح حالیه شهر عراق همان است که از بناهای مرحوم سپهدار و قریب هفتاد سال است که این شهر بناشده است . (۲۷)

از کتاب «اکسیرالتواریخ (۲۸) اعتضادالسلطنه نقل شده : بنای شهر اراک به دست یوسف خان گرجی و هزینه دویست هزارتومان در تاریخ ۱۲۲۸ بوده است . (۲۹)

در کتاب «بستان السیاحه که تاریخ پایان تالیفش ۱۲۴۸ می باشد آمده :

سلطان آباد قصبه ای است مابین فراهان و کزاز و کمره و قلعه ای محکم دارد . . . که آن را یوسف خان گرجی سپهدار خسرو ایران حسب الفرمان بنا نموده و در تعمیرو تنسیق آن اهتمام تمام فرموده قریب هزارخانه در آن است و این قصبه دارالاماره غلامحسین خان سپهدار (فرزند یوسف خان) شهریار ایران است . (۳۰)

و در ماده : «شهر نو» می نویسد : و قصبه دیگر [به این نام] در عراق است که درایام سلطان فتحعلیشاه قاجار یوسف خان گرجی که منصب سپهسالاری داشت بنا نمودو بعد به پسرش غلامحسین خان که سپهدار لقب داشت منتقل گردید و اکنون درضبط دیوان اعلی است

و به سلطان آباد» مشهوراست که در حرف سین مذکور شد . (۳۱)

آقای دهگان می گوید : از نوشته های بالا استفاده می شود که بنای شهر اراک در سالهای ۱۲۲۷ تا ۱۲۳۱ بوده و به احتمال قوی طرح ریزی و تسویه زمین و مقدمات بنا از سال ۱۲۲۷ شروع و لااقل قسمتی از بنا در سال ۱۲۳۱ قابل سکونت گردیده است . (۳۲)

آقای دهگان در جای دیگر می نویسد :

قلعه سلطان آباد یا بلده عراق در بدو تاسیس به منظور قلعه جنگی بنا شده بود ومنظور بانی ، بیشتر ازانتخاب این محل به منظور جنبه سوق الجیشی بوده است . این قلعه که در بین ولایات «کزاز» و «فراهان در مقابل «دربند کرهرود» قرار گرفته برای جلوگیری (به گفته مورخان وقت) از اشرار فراهان جای متناسبی بوده است .

قلعه سلطان آباد محصور به دیواری ضخیم و خندقی عمیق (به عمق هشت متر) بوده عمارات دولتی در قسمت شمال شهر واقع شده است . در اطراف شهر هشت برج احداث شده بود در سال ۱۲۴۴ فتحعلیشاه در هنگام بازدید شهرپنج عراده توپ برای حفاظت قلعه سلطان آباد در اختیار سپهدار (پسر یوسف خان گرجی سپهدار اول) آنجا گذاشت .

این شهر تا سال ۱۲۷۱ محل سکونت سپهدار قشون عراق بوده و نظری که دولت به آنجا داشت همان جنبه سوق الجیشی شهر بوده ، و در این سال به نقل اعتمادالسلطنه ، (۳۳) میرزا حسن خان نایب الحکومه عراق دکاکین شهر سلطان آبادو باغات و عمارات دیوانی را مرمت و تعمیر و غرس اشجار کرده و از بلاد دیگر ازهرقبیل ارباب صنایع به این شهرآورده سکنی داد . چنانچه مرحوم صنیع الملک (۳۴) مرقوم داشته تجار وارباب صنایع شهر فعلی اراک همه از جاهای دیگر واز بلادمجاور دعوت شده اند ، اکثر تجار این شهر

آذربایجانی ، اصفهانی ، کاشانی و خوانساری می باشند ، و صنعتگران شهر بیشتر از مردم بروجرد و شهرهای مجاور تشکیل شده است ، ازبومیان قدیم کمتر کسی را می شناسیم که به شغل تجارت یا صنعت مشغول باشد .

نگارنده این سطور حدس می زند که حوزه علمیه اراك هم از همین سالها (یعنی ۱۲۷۰ به بعد) فعال شده باشد گرچه مدرسه سپهدار قبلا بنا شده بوده است .

مصلح آباد

از نظر تقسیمات کشوری روستای مصلح آباد جزء حومه اراك می باشد این روستا درجنوب جلگه فراهان و شمال اراك قرار گرفته است .

مصلح آباد از شمال با امام زاده علی و روستای حاتم آباد و زمینهای کشاورزی روستای حاتم آباد هم جوار است و از شرق با کمال آباد علیا ، و در ضلع جنوبی مصلح آباد مزارع آن و کمال آباد سفلی قرار دارند ، و از غرب با روستاهای نظام آباد ، خلیج آباد و شریف آباد هم مرز است .

بر اساس شواهد موجود ، مصلح آباد در قرن دوازدهم هجری بنا گردیده است .

در میان اهالی روستا و مردان و زنان کهنسال این روستا حکایتی درباره تاریخچه آن وجود دارد که می گویند :

شخصی به نام «سلیمان لو» از اهالی قفقاز در زمان فتحعلیشاه قاجار به ولایت عراق عجم و منطقه فراهان تبعید می گردد وی که فرد متمولی بوده ، در محلی که امروز به رضی آباد مشهور است اقامت می گزیند و بخشهای وسیعی از زمینهای کشاورزی منطقه را خریداری و به مالکیت خویش در می آورد . سلیمان لو صاحب فرزندی است به نام «محمدحسین که وی با کمك فرزندانش رشته قناتی را درزمینهای خود حفر می کند که مظهر آن قنات در زمینهای روستایی که امروز آن رامصلح آباد می نامند ظاهر می گردد این محمدحسین به خاطر بهره گیری از آب قنات مذکور زمینهای منطقه را مالك شده و

کم کم به آبادی و عمران منطقه پرداخته و روستای جدیدی به نام مصلح آباد را بنیان می گذارد . (۳۵)

اما نقل دیگر که با نام مصلح آباد هم تناسب کامل دارد این است که محمدحسین خان افشار متخلص به مصلحی (جدآیه الله العظمی اراکی) این روستا رااحداث نموده که شرح آن در بخش هفتم این کتاب خواهد آمد .

پی نوشتها

۱) معجم البلدان ، ج ۲ ، ص ۹۹ و ۱۰۳ و ج ۴ ، ص ۹۳ .

۲) نزهه القلوب ، ص ۵۱ ، چاپ ۱۳۳۶ شمسی .

۳) .

۴) گزارشنامه ، ص ۲۷۶ .

۵) تاریخ عراق عجم ، ص ۳۶۵ .

۶) تاریخ عراق عجم ، ص ۳۷۶ .

۷) تاریخ اراک ، ج ۲ ، ص ۱۱۶ .

۸) گزارشنامه ، ص ۱۷۸ و تاریخ اراک ، ج ۱ ، ص ۱۵۳ .

۹) گزارشنامه ، ص ۱۷۸-۱۸۱ .

۱۰) تاریخ اراک ، ج ۳ ، ص ۲ .

۱۱) به لغت نامه دهخدا رجوع شود .

۱۲) گزارشنامه ، ص ۱۸۵ .

۱۳) تاریخ اراک ، ج ۲ ، ص ۱۰۴ و ۱۰۵ .

۱۴) گزارشنامه ، ص ۲۷۱ .

۱۵) فقهای بزرگ شیعه ، متوفای ۱۲۲۸ .

۱۶) شرح حال رجال ایران ، ج ۴ ، ص ۴۷۷ .

۱۷) در مغرب ایران و مشرق ترکیه و شمال عراق واقع است . لغت نامه دهخدا .

۱۸) سد مشهور ساوه بر روی قره سو بوده است .

۱۹) دانشنامه ایران و اسلام ، ج ۱۱ ، ص ۱۴۴۴ .

۲۰) ۱۳۲۷ هجری قمری .

۲۱) لغت نامه دهخدا .

۲۲) سیمای ایران ، ص ۴۴۴ ، تالیف ایرج افشار سیستانی .

۲۳) تاریخ عراق عجم

، ص ۳۹۵ . تجارتخانه انگلیسها که معروف به قلعه فرنگی است به مصارف زیاد مدیراولی آن به سلیقه ممتاز مسیو اشتراوس آلمانی بنا شده است .

۲۴) میرزا عبدالحسین خان معروف به میرزاآقاخان متوفای ۱۳۱۴ .

۲۵) گزارشنامه ، ص ۲۷۴ .

۲۶) گزارشنامه ، ص ۲۷۶-۲۷۷ .

۲۷) تاریخ اراک ، ج ۲ ، ص ۱۰۷ .

۲۸) اعتضادالسلطنه (علی قلی میرزا فرزند فتحعلیشاه) متوفای ۱۲۹۸ و کتاب اکسیرالتواریخ در تالیفات اویاد شده است . به شرح حال رجال ایران ، ج ۲ ، ص ۴۴۷ رجوع شود .

۲۹) تاریخ اراک ، ج ۲ ، ص ۱۰۸ .

۳۰) بستان السیاحه ، ص ۳۰۹ .

۳۱) بستان السیاحه ، ص ۳۲۰ .

۳۲) تاریخ اراک ، ج ۲ ، ص ۱۰۹ .

۳۳) صاحب مرآت البلدان و کتابهای دیگر .

۳۴) صنیع الملک لقب دیگر همان اعتمادالسلطنه است .

۳۵) رساله مصلح آباد ، ص ۲۱ .

حوزه علمیه اراک

حوزه علمیه اراک

پیشتر گفته شد که شهر اراک در سالهای ۱۲۲۷-۱۲۳۱ه . ق توسط سپهدار گرجی بناو تاسیس شد و در همین سالها ، اولین مدرسه علمیه این شهر به همت همان سپهدار ساخته که تا کنون هم به مدرسه سپهدار معروف است و نیز اولین مسجدشهر همان مسجد مدرسه سپهدار بوده است .

پس از گذشت حدود نود سال یعنی در سالهای بین ۱۳۱۵ تا ۱۳۲۰ مدرسه و مسجد حاج محمد ابراهیم خوانساری (۱) در محله عباس آباد بنا شده است .

و سومین مـدرسه نیز در سالهای ۱۳۱۸-۱۳۲۰ به دست مرحوم حاج حسـین ملک التجار تبریزی (۲) ساخته شده است و چون در مسجد این مدرسه مرحوم آقاضیاءالدین بن سیدمحمدباقر (۳) -که هر دو از علمای بنام

عراق (اراک) بوده انـد امام جماعت بوده- این مـدرسه و مسـجد به مدرسه آقا ضـیاء و مسـجد آقاضـیاء معروف شده است و شاید هم بانی مذکور مدرسه و مسجد را برای همین آقاضـیاء ساخته باشد و از این رو از آغاز به نام او مشهور شده است نه به نام ملک التجار که بانی آن بوده است .

وگویا تا کنون هم مدرسه معتبر دیگری به این سه مدرسه افزوده نشده است . (۴)

در اینجا مناسب است از این بانیان خیر و در حقیقت بنیان گزاران حوزه علمیه اراک یاد و تکریمی شود :

۱- یوسف خان سپهدار

قبلا درباره سـپهدار و فرزنـدش مطالبی گفته شـد اینجا هم -گرچه تکرار باشـد- چندسـطری از کتاب نامـداران اراک نقل می کنیم :

یوسف خـان سـپهدار بـانی شـهر سـلطان آباد عراق (اراک) . وی شـهر اراک را درسال ۱۲۳۱ه . ق که به حسـاب جمـل ماده تاریخ آن می شود : «نمود یوسف ثانی بنای مصـر جدید ۱۲۳۱» در زمان سـلطنت فتحعلیشاه قاجار بنا نهاد یوسف خان در سال ۱۲۲۲ ه . ق منصب سپهداری یافت و به حکومت عراق (اراک) منصوب شد . درسال ۱۲۴۰ که فتحعلیشاه سلطان محمد میرزا پسـر سـی و هشـتم خود را در سن سیزده سالگی ملقب به سیف الدوله کرده و به حکومت اصفهان فرستاد یوسف خان سپهدار به وزارت او تعیین شد و به اصـفهان رفت و در همین سال از دنیا رفت و منصب وی را به پسـرش غلامحسین خان که آن موقع حاکم اراک بود ، دادند . (۵)

غلامحسین خان فرزند یوسف خان که به سپهدار دوم معروف شددر سال ۱۲۲۳ متولد و در ۱۳۰۴ از دنیا رفت وی که پیش از ۱۲۴۰ حاکم اراک بود بعد ازمرگ پدرش در ۱۲۴۰ در سن هفده سالگی

به منصب سپهداری رسید و در همین سال با دختر بیست و دوم شاه به نام ماه بیگم ازدواج و داماد فتحعلیشاه شد .

وی در سال ۱۲۶۶ حاکم اصفهان و در ۱۲۷۲ حاکم کرمان و در سال ۱۲۷۶به عضویت شورای دولتی که ناصرالدین شاه تشکیل داده بود منصوب ، و در ۱۲۸۶وزیر عدلیه و در ۱۲۸۸ عضو دارالشورای کبری شد .

پس از وفات او پسرش محمدعلی خان معروف به آقاسردار به لقب پدرخویش ملقب گردید . (۶)

البته یوسف خان گرجی چهار پسر داشت یکی از آنها همین غلامحسین خان و دیگری نامش ظاهرا اکبرخان بوده که در زمان حیات پدر از دنیا رفته و نیز پسری هم به نام اسفندیارخان داشته که در زمان سپهداری غلامحسین خان از طرف عمونیابت حکومت فراهان و تمام صفحات غربی و شمال غربی اراک را داشته است .

فرزند سوم او حاج رضا قلی خان بوده که از طرف برادر نیابت حکومت صفحات شرقی تا کمره ، گلپایگان و خوانسار را دردست داشته و فرزند چهارم یوسف خان نیز معروف نبوده است .

۲- حاج محمدابراهیم خوانساری متولد ۱۲۶۰ و متوفای ۱۳۲۲

ایشان در آغاز به صنعت و حرفه قاشق چوبی سازی اشتغال داشته و سپس به تجارت فرش مشغول شده بود ، اطلاعاتی که از ایشان داریم به این قرار است :

قلعه ای در خارج شهر (آنروز) ساخته ، که به او اعتراض کرده و می گفتند : چرادر بیابان می سازی ؟ پاسخ می داده که در آینده مورد نیاز می شود .

آب انبار و حمام مردانه و زنانه ساخته و برای اینکه اهل کتاب (یهودیها) به حمام مسلمین نیایند و ضمنا در زحمت هم نباشند حمامی هم جداگانه برای آنهاساخته بود که این گواه بینش صحیح و روشنفکری اوست؛ و تاریخ اتمام بنای آب انبار و حمامها

به سال ۱۲۹۰ می باشد .

حمام حاج محمدابراهیم سربینه ای دارای کاشی هفت رنگ بوده و ستونهای زیر گنبد آن دارای پیچکهای بسیار زیبا و کاشی کاری است و سقف اصلی آن بر روی هشت ستون قرار دارد . این بنا یکی از زیباترین آثار معماری شهر اراک و آثار باستانی و ذی قیمت محسوب می شود .

مدرسه و مسجدی را هم در سالهای ۱۳۱۵ تا ۱۳۲۰ می ساخته که با وفاتش ناتمام باقی مانده است .

معروف است که حاج محمد ابراهیم گفته بود کلنگ اول مدرسه و مسجد را باید کسی بزند که تهجد و نماز شب او ترک نشده باشد و جز خود او کسی پیدا نشدکه این ویژگی را داشته باشد ، به ناچار خود او کلنگ نخستین را زد .

مرحوم آیه الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری در سفر دوم به اراک ، حجرات این مدرسه را ساخته و مدرسه را تکمیل کردند . و در همین مدرسه هم درس شروع کردند و صلاه را آنجا گفته اند که آیه الله العظمی گلپایگانی و آیه الله العظمی اراکی هم در این درس شرکت می کردند .

آیه الله العظمی اراکی به حجه الاسلام والمسلمین حاج شیخ علی اصغرقاضی زاده که فعلا اداره مدرسه حاج محمدابراهیم به عهده ایشان است نوشته اند :

بسم الله الرحمن الرحیم جناب مستطاب حجه الاسلام آقای حاج شیخ علی اصغر قاضی زاده –دامت افاضاته– چون مدرسه مرحوم حاج محمدابراهیم خوانساری هسته اصلی حوزه علمیه ای است که به دست باکفایت مرحوم آیه الله العظمی حائری طاب ثراه در اراک تاسیس شده و زیربنای حوزه علمیه مقدس قم است که ازآنجاانقلاب اسلامی شروع شد وازبرکات آن جمهوری مقدس اسلامی بنیانگزاری و به دست با کفایت امام رضوان الله علیه تاسیس شد . تعمیر و نگهداری و تکمیل ساختمان آن بسیار بجا و به موقع و به عنوان سند انقلاب حفظ آن لازم است . لذا خواهشمندم جنابعالی به نمایندگی از طرف اینجانب

اقدام لازم را معمول دارید و حقیر نیز درحد امکان به یاری خداوند هزینه لازم را تقبل می نمایم ، بدیهی است مسؤولین اداری و شهری همکاری لازم را با جنابعالی خواهند نمود .

توفیق همگان را در راه خدمت به اسلام و مسلمین از درگاه احدیت خواستارم . والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته .

۸ جمادی الاولی ۱۴۱۰

الاحقر محمد علی العراقی

حاج محمدابراهیم دارای همسران متعددی بوده ، آیه الله العظمی اراکی دراین مورد می گفتند : ایشان هر شب که نوبت هر خانه ای بود با تعدادی کتاب به آنجامی رفت . (یعنی اهل مطالعه و علم بود) .

آیه الله العظمی حائری با دختر یکی از همسران حاج محمدابراهیم ازدواج کرد و داماد او شد و آیه الله العظمی اراکی هم داماد حاج محمدابراهیم است که داستان این ازدواج خواهد آمد .

نقل شده که دراواخر عمر ایشان که بنای مدرسه ناتمام بود وبه تعدادی سنگ برای حوضخانه مدرسه نیاز بود وشرایط مالی ایشان هم مساعد نبود سنگهای حیاطمنزل خود را که در آن نزدیکی بود از زمین کند و به مدرسه منتقل نمود به ایشان گفتند چرا دوباره کاری می کنید در پاسخ گفت : منزل و حیاط آن ، به ورثه منتقل می شود و چون مال خودشان ست خود آنها نمی گذارند حیاط بی سنگ فرش بمانداما مدرسه چون ملک آنها نیست ممکن است سهل انگاری شود از این رو سنگها رااز خانه به مدرسه منتقل نمودم . آفرین بر این ایمان و آفرین بر این بینش صحیح .

در تاریخ اراک آمده :

روز شنبه یازدهم ذیقعده ۱۳۰۹ علمای عراق به نقل خود ناصرالدین شاه (جناب حاج آقامحسن ، جناب آقاضیاءالدین ، جناب حاج آقاجمال برادر حاج آقامحسن ، حاج آقا احمد پسر حاج آقا محسن ، جناب حاج آقا محمود امام جمعه ،

حاج ملانبی شیخ الاسلام ، حاج آقاحسین قمی پسر مرحوم حاج ملا محمد مجتهدکزازی ، جناب آقامهدی برادر حاج آقا حسین) به حضور رسیده در راه سهولت مقاصد خویش مطالبی به عرض رسانیدند اتباع شاهی هر یک در منازل متعینین و تجار و یا در باغات و اطراف شهر چادر زده و منزل اختیار کرده بودند از جمله جلال الدوله در منزل جدیدالبناء زیبای حاج محمد ابراهیم تاجر خوانساری منزل گرفته بود در آن زمان قنات سیداحمد مستوفی (قنات وزیری) از فواره های حوضخانه های عمارت مزبور سر زده و بعد از آن در محل تقسیم می شده است ناصرالدین شاه عمارت حاج محمدابراهیم را به خوبی بنا ستوده است . (۷)

روزهای عاشورا از صبح تا ظهر مجلس روضه بسیار مفصلی در منزل بزرگ و قلعه حاج محمد ابراهیم برقرار بود . در آخر حیاط منزل تخت بزرگی بود و روی آن منبری بلند ، مرحوم حاج محمد ابراهیم هم دم درب منزل ایستاده و با گلاب پذیرایی می کرد . درب ساختمان قلعه به قدری بلند بود که دستجات با علم و علمات می توانستند داخل قلعه شوند . در این مجلس قلیانهای متعدد باسرقلیانهای نقره و مزین به فیروزه پذیرایی می شد و تجار شهر افتخار می کردند که در آن مجلس قلیان بدهند . دسته های عزادار از قلعه حاج محمدابراهیم خارج و به حسینیه حاج آقامحسن اراکی (منزل خود را چادر می زدند و حسینیه بود) می رفتندو در آنجا ختم می شد .

حاج محمد ابراهیم خوانساری فرزندی روحانی ، به نام حاج شیخ محمدباقرداشته است که متاسفانه به شرح حال او دست نیافتیم .

۳- ملک التجار تبریزی متوفای ۱۳۲۲

در کتاب سیمای اراک آمده : شخص نیکوکاری به نام حاج حسن ملک (

ملک التجار) فرزند حاج میرزا محمد تاجر از بازرگانان معروف عراق (اراک) مدرسه و مسجدو آب انباری در ضلع جنوبی میدان اراک ساخته و وقف کرده است و نیز حمامی درعباس آباد اراک ساخته که به نام حمام حاج ملک معروف است و خیابان ملک عباس آباد به نام او مشهور است .

این مدرسه و مسجد را یا ملک التجار به نام آقا ضیاءالدین فرزند حاج سیدمحمدباقر ساخته و یا چون اولین امام جماعت مسجد آقاضیاءالدین بوده به مدرسه آقاضیاء و مسجد آقاضیاء معروف شده است .

در زمان رضاخان مدرسه آقاضیاء از دست طلاب خارج و در ساختمان آن دبستانی دایر گردید اما پس از شهریور ۱۳۲۰ با همت حضرت آیه الله صدرا اراکی (۸) از اداره فرهنگ پس گرفته شد و به وضع اصلی خود برگشت . (۹)

قبلا گفته شد که شهر اراک در سالهای ۱۲۲۷-۱۲۳۱ تاسیس شد .

پس ازاتمام شهر ، یوسف خان سپهدار شروع به اقداماتی برای جلب مردم جهت سکونت در شهر نموده و در صدد بر آمد که از اطراف و اکناف خصوصا از نواحی نزدیک مردم را به شهر منتقل نماید که موجبات آبادانی شهر به تدریج فراهم گردد ازجمله این اقدامات این بود که برخی ازروحانیان سرشناس را به این شهر دعوت کند .

جد اعلای خاندان حاج آقامحسن عراقی معروف به سیدمحمد مکی ظاهرااز حجاز به کرمانشاه آمده و از آنجا به کرهرود عراق هجرت کرده است و چند نفر ازپدران حاج آقامحسن عراقی در قبرستانی به نام تخت سید در کرهرود مدفونندو مقبره آنان زیارتگاه خاص و عام است . (۱۰)

جد دوم حاج آقا محسن ، مرحوم میر علی محمد که در کرهرود متوطن بوددرسال ۱۲۳۳ از دنیا رفت و در همان خت سید به

خاک سپرده شد وی چهار پسرداشت به نامهای سیدمحمد و سیداحمد و میریحیی و سیدهادی و یک دختر به نام خورشید خانم . (۱۱)

مرحوم سیدمحمد و سیداحمد که (در یک زمان به دنیا آمده و به ترتیب درسال ۱۲۶۰ و ۱۲۶۴ از دنیا رفتند) پس از اینکه تحصیلات خود را نزد پدرشان میرعلی محمد و استادان مقیم کرهرود به پایان رساندند برای تکمیل تحصیلات ازطرف پدر به کرمانشاه اعزام می گردند و نزد مرحوم آقامحمدعلی کرمانشاهی پسرآقاباقر بهبهانی به تحصیل علوم مشغول می شوند .

روزی محمد علی میرزا دولتشاه فرزند فتحعلیشاه و حاکم کرمانشاه به دیدن آقامحمدعلی می آید وآقاسیداحمد وآقاسیدمحمد هم حاضر بوده اند آقامحمدعلی آنان را به دولتشاه معرفی می کند وی مقداری از دو روستای اطراف عراق (اراک) راکه در اختیارش بوده به آقایان سید احمد و سید محمد واگذار می نماید و این واگذاری مورد تایید فتحعلیشاه هم قرار می گیرد .

آقای حاج سید محمد در همان کرمانشاه با خانمی (مادر سیدمحمدباقر) کرمانشاهی از اقوام آقا محمدعلی ازدواج می کند و از این رو این دو بیت با هم پیوند می خورند . (۱۲)

آقای حاج سیداحمد و آقای حاج سیدمحمد پس از مدتی تحصیل و استفاده از محضر درس آقا محمد علی کرمانشاهی به مکه معظمه مشرف می شوند و سپس به کرهرود به خدمت والد و سایر اخوان و اقوام برمی گردند .

یوسف خان بانی شهر عراق (اراک) که با تمهیداتی درصدد ازدیاد ساکنین این شهر بود و در این راه قدمهایی برداشت برایش کاملا مشهود و محسوس بود که شهراز جهات مختلف نیاز به روحانی و اهل علم دارد از این رو به کرهرود رفت و باملاقاتهای مکرر و گفتگو با میرمحمدعلی موافقت او

را جلب کرد که آقای حاج سیداحمد فرزنداو برای سکونت به شهر عراق (اراک) عزیمت نماید وبدین منظور ایشان به شهر آمد و در محله قلعه سکونت اختیار کرد و پس از مدتی از برادرش آقاسیدمحمد (۱۳) هم دعوت به عمل آمد وایشان هم پذیرفت و در عراق (اراک) درمحله حصارسکونت کرد و باآمدن این دوبزرگوار به عراق (اراک) این کمبود برطرف شدوسکونت ایشان موجب رضایت خاطر مردم وایجاد رغبت بیشتر برای سکونت درشهر گردید .

البته آقا سیداحمد و آقا سید محمد به طور دائم در شهر نماندند وآقاسیداحمد فرزندش سیدابوالقاسم وآقاسیدمحمد فرزندش سیدمحمدباقر را بجای خوددر شهر گذاشتند و آنان سکونت دائم شهر را اختیار نمودند و همانطور که قبلا گفته شد در سال ۱۲۶۰ و ۱۲۶۴ از دنیا رفتند و قبر آنان در تخت سیدکرهرود است . (۱۴)

مرحوم آقاسیداحمد چند پسر داشت که اکبر آنها مرحوم میرزا سیدابوالقاسم (پدر حاج آقامحسن) بود وی که اهل علم ، زاهد ، بی اعتنا به دنیا و از هر جهت وارسته بود جانشین پدر و امام جماعت و مدرس مسجد و مدرسه سپهداری گردیدو بنابراین در همین سالها حوزه علمیه اراک تحقق خارجی پیدا کرد ایشان در سال ۱۲۷۰ از دنیا رفت و نوبت فرزندش حاج آقامحسن (۱۲۴۷-۱۳۲۵) رسید که درزمان او حوزه علمیه عراق (اراک) دارای شخصیتهای علمی متعددی بوده و طبعابازار درس و بحث در مدرسه سپهداری و غیره گرم بوده است .

در کتاب سیمای اراک و کتاب خاندان محسنی می خوانیم : در سال ۱۲۷۰ه . ق که میرزا سید ابوالقاسم درگذشت پس از مجلس ترحیم ، بستگان نزدیک حاج آقامحسن ، و سرتیپ محمدحسن خان فراهانی معروف به قره سرتیپ که

دامادآقاسید ابوالقاسم بوده در مدرسه سپهداری حاضر بودند و سرتیپ محمدحسن خان چنین می گوید :

چون آقای میرزا سیدابوالقاسم به رحمت ایزدی پیوسته است از این ساعت آقامحسن فرزنداکبر و ارشد ایشان سمت ریاست بر همه را خواهد داشت واطاعت او بر همه لازم است ضمنا به آقامحسن هم متذکر می گردد که حوزه درس خود را درمدرسه سپهداری تشکیل دهد و به طلاب علوم دینیه گوشزد می نماید کسانی که درحوزه درس آقاحاضر شوند ماهیانه مبلغی نقد و مقداری گندم دریافت خواهنددداشت و به این ترتیب حوزه درس مرحوم آقای حاج آقامحسن که اجازه اجتهادخود را در بروجرد دریافت کرده و نزد اساتید بزرگی تلمذ نموده بود شروع گردید . (۱۵)

گرچه در آن موقع علمای دیگری هم در عراق (اراک) بوده اند که مجلس درس داشته اند ولی خصوصیاتی در حاج آقامحسن بود که موجب گردید حوزه درس ایشان روز به روز توسعه یابد و بیش از پیش مورد توجه اهل علم قرار گیرد .

آری از همان آغاز تاسیس شهر عراق (اراک) تا آمدن آیه الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری به آنجا می توان گفت اراک حوزه علمیه داشته زیرا طلاب فراوان و اساتید و مجتهدان بزرگ در آن بوده اند که در بخش آینده ، نام برخی از این بزرگان را یاد می کنیم .

پی نوشتها

۱) آیه الله العظمی اراکی داماد ایشان و آیه الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم داماد یکی از همسران ایشان می باشند .

۲) از بازرگانان معروف اراک بوده است .

۳) سید محمد باقر پسر عموی حاج آقا محسن عراقی است .

۴) بله چند سال قبل مدرسه ای توسط آیه الله حاج شیخ ابوالفضل خوانساری امام جمعه اراک تاسیس شده که در تاریخ نگارش این سطور به طور موقت

در اجاره آموزش و پرورش اراک است .

۵) نامداران اراک ، ص ۹۱ .

۶) نامداران اراک ، ص ۹۰ .

۷) تاریخ اراک .

۸) مرحوم آقای صدرا اواخر عمرشان درتهران بودند ودرجلسات مذهبی سخنرانیهای جالب ومؤثری داشتند .

۹) سیمای اراک ، ج ۴ ، ص ۳۲۲ .

۱۰) کتاب خاندان محسنی اراکی ، ص ۱۴ .

۱۱) همان ، ص ۱۵ .

۱۲) همان ، ص ۱۶ .

۱۳) در مفاتیح الجنان محدث قمی در بخش تعقیبات نماز صبح داستانی مربوط به همین سید محمد که حکایت از جلالت قدر او دارد از درالسلام حاجی نوری نقل شده است . مراجعه شود .

۱۴) همان ، ص ۲۰ .

۱۵) همان ، ص ۲۴ و سیمای اراک ، ج ۴ ، ص ۲۳۸ .

آیه الله العظمی حائری در اراک

آیه الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم یزدی حائری رحمه الله

پدر ایشان محمدجعفر نام داشته و مردی پاکدل و مسلمان باایمانی بوده است . کسب او ظاهرا کرباس فروشی و نیز گوسفند فروشی بوده است .

مرحوم آیه الله حاج شیخ مرتضی حائری فرزند آن بزرگوار می نویسد : پدرم می فرمود برای پدرم از مادرم فرزندی به وجود نمی آمد و او برای فرزنددار شدن بازنهایی ازدواج موقت می کرده است روزی به منزل همسر موقت خود می رود تانماز فریضه خود را انجام دهد آن زن برای اینکه خانه را برای شوهر خود خلوت کند دختر یتیمی را که از شوهر متوفای خود داشته از خانه بیرون می فرستد هوا هم سرد بوده و آن دختر می لرزیده و می گفته : مادر من در این هوای سرد به کجا بروم و مادر او را به عناوینی راضی می کرده که بیرون برود .

این منظره مرحوم محمدجعفر جد ما را بسیار ناراحت می کند و پس از ادای فریضه از خانه آن زن بیرون

می آید و مدت او را می بخشد و مهر او را می پردازد و باخداوند به این مضمون مناجات می کند که :

خدایا من دیگر برای پیدا کردن فرزند ازدواج نمی کنم که احیانا طفل یتیم به خاطر من آزرده گردد تو اگر بخواهی قدرت داری که از همان همسر دائم من که تاکنون فرزند نیاورده به من فرزند بدهی و اگر نخواهی خود دانی ، خدایا امر موکول به تو است می خواهی از همان همسر اول فرزند بده می خواهی نده . پس از این جریان مادر مرحوم والد به آن مرحوم ، باردار می شود و خدای متعال همین یک فرزند را به ایشان عطا می کند و نه پیش از ایشان و نه بعد از ایشان دیگر باردار نمی شود و از این جهت ما نه عمو داشته ایم و نه عمه . (۱)

آیه الله العظمی اراکی در این مورد لطیفه ای نقل می فرمودند : خود آقای حاج شیخ عبدالکریم می فرمود وقتی که من بچه بودم به مقتضای بچگی بعضی حرکات از من سر می زد مادرم می گفت : بچه ای که به زور از خدا بگیری بهتر ازاین نمی شود . (۲)

محل تولد مرحوم حاج شیخ قریه مهرجرد ، از توابع میبد اردکان یزد است اماتاریخ تولد ایشان دقیقا معلوم نیست ۱۲۷۶ تا ۱۲۸۰ گفته شده است که شاید همان حدود ۱۲۸۰ صحیح باشد .

مرحوم آقا میرابوجعفر شوهرخاله مرحوم حاج شیخ در یکی از سفرهایی که به مهرجرد می آید نامه ای به ایشان می دهد و حس می کند که او استعداد علمی غیرمتعارفی دارد از این رو می گوید این طفل باید درس بخواند استعدادش در این روستا ضایع خواهد شد و ایشان را با خود به اردکان می برد و در آنجا علی الظاهر درمکتب ، نصاب و

صرف می خوانده است و پنجشنبه ها برای دیدار پدر و مادر به مهرجرد می رفته است .

و چون این میرابوجعفر این خدمت را به حاج شیخ کرده بوده ، همیشه مرحوم حاج شیخ خود را وامدار او می دانسته است .

آیه الله حاج شیخ مرتضی حائری می نویسد : دختر میرابوجعفر در مشهدمقدس بود به محض اینکه پسر او فوت شد مرحوم والد کسی را به مشهد فرستادندو آن دخترخاله پیرزن و عابده و زاهده را به منزل آوردند و به اهل خانه می گفتند که اگر من قدرت داشتم و آفتابه مستراح دختر خاله را خودم برایش پر می کردم حق پدرش را ادا نکرده بودم ، افسوس که پیرم و قدرت ندارم شماها کاملا مراقب آن علویه محترمه باشید . (۳)

آن مرحوم مقدمات و ادبیات را در اردکان و شهر یزد می خواند و سپس برای ادامه تحصیل به کربلا مشرف می شود .

آیه الله حاج شیخ مرتضی حائری می فرموده اند : شنیده ام که ایشان هجده ساله بودند که با مادرشان به کربلا رفتند و دو سال هم در کربلا در زمان فاضل اردکانی اقامت کرده اند و شرح لمعه و قوانین را در کربلا خوانده اند و بعد به صلاح دید و امر و سفارش مرحوم فاضل اردکانی (۴) به سامرا مشرف شده اند فاضل اردکانی برای مرحوم میرزای شیرازی نامه ای می نویسند و ایشان بعد از خواندن نامه ، اظهار می کند که من طبق این نامه به شما اخلاص پیدا کردم و ماه رمضان را بامادرتان مهمان ما باشید و در همین منزل به سر برید پس از ماه رمضان برای شماحجره ای در مدرسه آماده می کنم و اما مادر شما در اندرونی ما باشد تا وقتی که عیال بگیرید . (۵)

به

این ترتیب خداوند منان توسط میرابوجعفر و سپس فاضل اردکانی و سپس میرزای شیرازی مقدمات کامل شدن حاج شیخ را فراهم می سازد تا درآینده خدمتی مانند تاسیس حوزه علمیه قم را انجام دهد .

مرحوم حاج شیخ در سامرا که مرکز علمی آن روز بوده در محضر اساتیدی بزرگ به تکمیل دروس خود پرداخت . استادان او در سامرا به این شرح است :

۱ . مرحوم میرزا شیرازی بزرگ .

۲ . مرحوم آقا میرزا محمدتقی شیرازی (میرزای دوم یا میرزای کوچک)

۳ . مرحوم آقا میرزا ابراهیم محلاتی شیرازی .

۴ . مرحوم حاج شیخ فضل الله نوری .

۵ . آقا سید محمد فشارکی اصفهانی رضوان الله تعالی علیهم .

عمده تلمذ مرحوم آقای حاج شیخ نزد این استاد بوده و این استاد هم درمیان شاگردانش به آن مرحوم عنایتی مخصوص داشته است .

خود ایشان می فرموده : ما عده ای در اطراف مرحوم آقا سیدمحمد فشارکی بودیم ولی یک عنایت مخصوصی به خصوص به من داشت .

مرحوم آقای حاج شیخ هم به این استاد خیلی عنایت داشته و به همین جهت بعد از رحلت میرزای شیرازی تا زمانی که سیدمحمد فشارکی در سامرا بودایشان در سامرا ماند و پس از چند ماه که ایشان به نجف اشرف هجرت کرد مرحوم آقای حائری هم نیز به نجف مشرف شد و در نجف هم علاوه بر درس آقای آخوندخراسانی ملازم درس مرحوم فشارکی بود و پس از فوت مرحوم فشارکی (۱۳۱۶) سفر اول ایشان به اراک واقع شد .

در سال ۱۳۱۳ مرحوم حاج میرزا محمود پسر مرحوم حاج آقا محسن اراکی ، مرحوم حاج شیخ را به مکه می برد که در این سال مرحوم حاج آقا مصطفی

پسردیگر مرحوم حاج آقا محسن هم مشرف بوده است و در سال ۱۳۱۶ به اصرار همان حاج میرزامحمود ، مرحوم حاج شیخ به اراک می آیند و تا سال ۱۳۲۴ یعنی هشت سال در اراک مشغول تدریس و افادات بوده اند و داستانهای بین ایشان و مرحوم حاج آقا محسن عراقی نیز مربوط به این دوره از اقامت ایشان در اراک است و یکی از شاگردان این دوره هشت ساله او ، مرحوم شیخ جعفر شیثی استاد آیه الله العظمی اراکی است ، و در سال ۱۳۲۴ به نجف مراجعت می کنند .

در آغاز داستان مشروطه در نجف بوده اند و برای دور شدن از نزاع مشروطه و استبداد با رفیق شفیق خود مرحوم حاج شیخ محمدرضا اصفهانی صاحب وقایه الاذهان به کربلا مهاجرت می نمایند و در آنجا با ایشان و برخی علمای طرازاول مباحثه کمپانی داشته اند .

در این دوران اقامت در کربلا که تا سال ۱۳۳۲ به طول انجامید مرحوم حاج شیخ مایملک پدری خود را در یزد می فروشند و در کربلا خانه می خرند و قصدتوطن می نمایند و به تدریس می پردازند .

مرحوم حاج شیخ فوق العاده به کربلا علاقه داشتند و نقل شده که در اواخرعمر هم می فرمودند من آرزو دارم که باز به کربلا بروم و به طور مزاح می گفتند آرزوبر جوانان عیب نیست . و به عنوان اشتیاق می فرمودند : افسوس که دیگر نمی توانم به کربلا بروم با این باری که از امور مادی و معنوی مردم بر دوش من است .

و در کربلا- در آغاز هجرت از ایران به کربلا و یا در هجرت از نجف به کربلاداستانی پیش آمد ، که در بخش مصاحبه های این کتاب یاد خواهد شد .

آیه الله حاج شیخ مرتضی حائری می نویسند : دو خواب

دیده شده که دلالت می کند بر اینکه روح معظم له بعد از وفات به کربلا سوق داده شده است . (۶)

در سال ۱۳۳۲ مرحوم حاج آقا اسماعیل فرزند دیگر حاج آقا محسن (ظاهرابعد از فوت همسر دوم حاج شیخ) ایشان را به اراک می برد و این بار که اقامت مرحوم حاج شیخ تا سال ۱۳۴۰ یعنی سال هجرت به قم و تاسیس حوزه علمیه طول می کشد اراک به صورت حوزه علمیه در می آید و از اطراف و اکناف طالبان علم به آنجا جذب تا از درس مرحوم حاج شیخ و یا از حوزه اراک استفاده نمایند .

از شاگردان اراک ایشان و نیز محصلان حوزه اراک گرچه هنوز به درس ایشان نرسیده بودند اما با ایشان به قم هجرت کردند چند نفری را می شناسیم که تعدادی از آنها از اعاظم علما و فقها ، که در بخش پنجم آمده ، می باشند .

پی نوشتها

۱) آیه الله مؤسس ، ص ۱۶ .

۲) همان ، ص ۱۷ .

۳) همان ، ص ۲۱ .

۴) متوفای ۱۳۰۲ یا ۱۳۰۵ .

۵) آیه الله مؤسس ، ص ۲۳ و ۲۹ .

۶) همان ، ص ۲۸ . خوابها در بخشهای آینده نقل خواهد شد .

علمای قم قبل از ورود آیه الله العظمی حائری

۱-آیه الله حاج میرزامحمد ارباب

آیه الله حاج میرزامحمد ارباب

از اجله علما و محدثان و حکما و متکلمان بوددر آغاز جوانی به طهران رفت و از اساتید آنجا استفاده کرد و سپس به عتبات عالیات هجرت و از محضر درس میرزامحمدحسن شیرازی و میرزاحبیب الله رشتی و ملامحمدکاظم خراسانی و حاج میرزاحسین نوری بهره برد و سپس به قم مراجعت و به تدریس و تحقیق و تالیف و انجام امور شرعی پرداخت و ریاستی عامه و شهرتی تامه پیدا کرد .

شاگردان او

۱- آیه الله حاج میرزامحمد فیض قمی .

۲- آیه الله حاج میرزامحمد کبیر قمی .

۳- آیه الله حاج شیخ حسن نویسی .

۴- آیه الله حاج شیخ ابوالحسن فقهی .

۵- آیه الله حاج شیخ احمد فقیهی .

۶- آیه الله حاج شیخ محمدصادق فقیهی .

۷- آیه الله حاج میرزاعلی محمد باغ پنبه ای .

۸- آیه الله حاج سیدمحمدصادق طاهری .

۹- آیه الله حاج میرزامحمدتقی اشراقی . (فرزند ایشان)

۱۰- آیه الله حاج میرزامحمدباقر معروف به ربانی . (فرزند دیگر ایشان)

۱۱- خاتم المحدثین حاج شیخ عباس قمی .

تالیفات و آثار او

۱- الاربعین الحسینیه دو بار چاپ شده است .

۲- شرح کتاب بیان شهید اول .

۳- شرح قصیده عینیه سیداسماعیل حمیری .

۴- حواشی بر جواهرالکلام فقه .

۵- رساله در رد فرقه ضاله بابیه .

۶- تصحیح بحارالانوار چاپ کمپانی با همکاری چند نفر از علمای بزرگ .

۷- تصحیح غیبت نعمانی چاپ سنگی .

۸- تصحیح اثبات الوصیه چاپ سنگی .

۹- حواشی بر بسیاری از کتابهای علمی حوزوی .

۱۰- دیوان اشعار .

در سال ۱۳۴۱ یک سال بعد از هجرت حاج شیخ عبدالکریم به قم و تاسیس حوزه قم به رحمت خدا پیوست و در قبرستان شیخان به خاک سپرده شد (رحمه الله علیه) . (۱)

۲- آیه الله حاج میرزامحمد فیض

آیه الله حاج میرزامحمد فیض

در سال ۱۲۹۳ در قم متولد و پس ازفراگیری ادبیات از آقا شیخ محمدحسین علامه (۲) و خواندن سطوح نزد مرحوم حاج میرزا محمد ارباب و حاج آقا احمد طباطبائی (۳) و حاج شیخ ابوالقاسم کبیر قمی ، به تهران عزیمت و از درس اصول میرزا محمدحسن آشتیانی صاحب حاشیه رسائل ، و نیز از درس فلسفه میرزا محمود قمی و آقا شیخ علی نوری و درس کلام شیخ علی رشتی استفاده کرد . (۴)

آنگاه در سال ۱۳۱۷ به نجف مشرف و در آنجا از درس صاحب عروه الوثقی و صاحب کفایه الاصول و شریعت اصفهانی و حاج میرزاحسین نوری بهره بردو سپس به سامرا رفت و از شمار تلامذه خوب میرزامحمدتقی شیرازی قرار گرفت در سال ۱۳۳۳ به قم بازگشت و به تدریس و انجام امور شرعی پرداخت و شاگردان زیادی تربیت کرد .

تالیفات او

۱- کتاب الفیض در عدم تنجس آب قلیل به ملاقات نجاست و عدم تنجیس متنجس .

۲- شرح منظومه بحرالعلوم در فقه .

۳- حاشیه بر مکاسب شیخ انصاری .

۴- حاشیه بر کفایه آخوند خراسانی .

۵- مناسک حج .

۶- حاشیه وسیله النجاه .

۷- ذخیره العباد (رساله عملیه) .

۸- حاشیه عروه الوثقی .

۹- تفسیر قرآن مجید (؟)

۱۰- نوشته های دیگر .

در سال ۱۳۷۰ به رحمت الهی واصل و در ایوان صحن کوچک حضرت معصومه علیها السلام به خاک سپرده شد . (۵)

و ملامحمــدجواد قمی (۷) و در نجف از محضر آیـات عظـام : حـاج میرزاحسـین حـاج میرزاخلیـل طهرانی ، حـاج آقا رضـا همدانی صاحب مصباح الفقیه ، آخوند ملامحمدکاظم خراسانی و سیدمحمدکاظم یزدی و در تهران از محضرمیرزامحمدحسن آشتیانی صاحب حاشیه رسائل استفاده کرد و سپس به

زادگاه خود بازگشت و به تدریس و تحقیق و تصنیف پرداخت و حوزه درسش محل استفاده فضلا و مجمع افاضل بود .

تالیفات او

۱- کتابی در اصول فقه چاپ نشده .

۲- رساله عملیه چاپ نشده . (۸)

وی در سال ۱۳۵۳ چشم از جهان بست و در حرم حضرت معصومه علیها السلام نزدیک قبر مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری به خاک سپرده شد .

از آیه الله فکور یزدی (۹) در مورد تواضع ایشان نقل شده که فرمودند : در اوایل که از یزد برای تحصیل به قم آمده بودم و خیلی کوچک بودم و معمم نشده بودم روزی در مسجد امام حسن عسکری پولی از دستم افتاد ، دنبال آن می گشتم که پیداکنم پیرمرد اهل علمی آنجا بود پرسید چه گم کرده ای عرض کردم پولم گم شده است ایشان هم به گشتن روی زمین برای پیدا کردن پول من مشغول شد من ایشان راآن موقع نشناختم بعد شناختم .

آقای فکور فرموده اند : ببینید گذشتگان ما چقدر تارک هوای نفس بودند .

مرحوم آیه الله حاج سیدمصطفی خوانساری (۱۰) نقل کردند که روزی شخصی ازثروتمندها مقداری برگه هلو یا زردآلو یا از این قبیل چیزها به رسم هدیه برای آقاشیخ ابوالقاسم قمی آورد آقا هدیه را قبول کرد اما مصرف نکرد و به اهل خانه ندادبلکه در گنجه ای که در اطاق خودش بود پنهان کرد . چند روزی گذشت همان شخص که هدیه آورده بود آمد و در مورد اختلاف خود با دیگری استفتایی که نوشته بود خدمت آقا داد که پاسخ آن را دریافت کند .

آقا اول برخاست و برگه ها را از گنجه آورد و گذاشت در مقابل صاحب نامه و فرمود این برگه ها خدمتتان

باشد و آنگاه من در مورد اختلاف شما با شخصی که بااو اختلاف دارید حکم می کنم و فتوا می دهم .

آری تقوا و خداپرستی و مراقبت از خویش و اعمال و کردار خویش در عمق جان این عزیزان ریشه داشت و به راستی مروج دین و مبلغ احکام الهی و برای دیگران سرمشق بودند .

با اینکه ایشان موقعیت علمی خوبی داشت ، اما در برابر مرحوم آیه الله العظمی حائری تواضع می کرد و از ایشان ترویج می نمود مثلا نقل شده که درمجلسی که آقای حائری هم نبود و اعظ در منبر نام ایشان را به عنوان حضرت آیه الله برد فورا مرحوم حاج شیخ ابوالقاسم رو کرد به منبری و فرمود «آیه الله آقای حاج شیخ عبدالکریم است و دیگر به من آیه الله نگویید .

خیلی مراقب خود بود . نقل شده که تولیت آن زمان گاهی برای برخی از علمایک مقدار انار می فرستاد از جمله برای ایشان فرستاد که نپذیرفت و شاید این کارخوشایند تولیت هم نبود اما ایشان این قبیل چیزها را رد می کرد که مبادا در معرض کار خلاف قرار گیرد .

مثلا قباله های آن روزها باید به مهر علما می رسید . نقل شده که یک قباله ای راکه در ارتباط با همان تولیت بود نزد ایشان بردند که امضا کند و هنگامی که قباله راآورده بودند ایشان مشغول غذا خوردن بود ، غذا نان جو و دوغ بود ، ایشان قباله راملاحظه کرد متوجه شد اشکالی دارد به آن شخصی که قباله را آورده بود فرمود : مابه این نان و دوغ ساخته ایم که این گونه قباله ها را امضا نکنیم .

باز نقل شده که ایشان از پیاز فروشی پیاز می خریدند و مشغول سوا کردن و ریختن

پیاز در ظرف خود بودند که یکی از خانهای قم که با ایشان آشنا بود سواراسب از آنجا می گذشت وقتی دید خود آقا مشغول پیاز سوا کردن است از اسب پیاده شد عرض کرد اجازه دهید من این کار را انجام دهم ایشان فرمودند خودم انجام می دهم واین جمله را هم اضافه کردند : «هرچه دم کلفت تر باشد بدتراست!» (۱۱)

۳- آقا شیخ ابوالقاسم صغیر

آیه الله آقا شیخ ابوالقاسم بن محمدکریم معروف به آقا شیخ ابوالقاسم صغیر یا کوچک . در نجف اشرف تحصیل کرده بود و در محله سلطان محمد شریف قم (۱۲) سکنی داشت و از مدرسین و ائمه جماعت قم به شمار می آمد که در زمان مرحوم حاج شیخ عبدالکریم از دنیا رفت .

به ایشان در مقابل آقا شیخ ابوالقاسم کبیر ، صغیر گفته می شده است .

۴- آیه الله آقا محمد کبیر

آیه الله آقا محمد کبیر

متولد ۱۲۸۸ یا ۱۲۹۰ . در قم از ملامحمدتقی نحوی و آقا میرزامحمدصادق قمی (۱۳) و در تهران از حاج شیخ علی نوری و حاج سیدعبدالکریم جیلانی مدرس مدرسه مروی تهران و آقا میرزا محمدحسن آشتیانی و آقا میرزامحمود قمی (۱۴) و حاج شیخ فضل الله نوری و در نجف از حاج میرزاحسین حاج میرزا خلیل و آخوند خراسانی و صاحب عروه استفاده و استفاضه کرده است .

در سال ۱۳۳۰ یا ۱۳۳۸ به قم مراجعت و مشغول تدریس و ترویج دین شده و به تربیت طلاب مشغول شده است .

تالیفات او

۱- حاشیه بر جواهرالکلام فقه .

۲- حاشیه بر عروه الوثقی .

۳- رساله عملیه .

۴- مطالع الشموس یا مشارق الشموس در اصول فقه .

در سال ۱۳۶۹ از دنیا رحلت و در قبرستان شیخان قم به خاک سپرده شد .

۵- آیه الله آقای حاج میرزاسیدفخرالدین

آیه الله آقای حاج میرزاسیدفخرالدین فرزند سیدابوالقاسم شیخ الاسلام فرزند حاج سیدمحمدرضا فرزند سیدابوطالب داماد

میرزای قمی صاحب قوانین . از آیات عظام : آخوند ملاـ محمدکاظم خراسانی ، سیدمحمدکاظم یزدی میرزامحمدحسن شیرازی ، میرزا محمدتقی شیرازی ، حاج میرزاحبیب الله رشتی ، حاج آقا رضا همدانی ، سید محمد فشارکی استفاضه و استفاده نموده است .

و در زمان حاج شیخ عبدالکریم یزدی از شیوخ علمای قم به شمار می آمده و از این رو ایشان بر جنازه مرحوم حاج شیخ عبدالکریم نماز خوانده است .

در سال ۱۳۶۳ به رحمت ایزدی واصل و در نزدیکی قبر مرحوم حاج شیخ عبدالکریم در حرم حضرت معصومه علیه السلام به خاک سپرده شد .

۶- آیه الله حاج شیخ حسن فاضل

آیه الله حاج شیخ حسن فاضل از مجتهدانی است که تمام تحصیلاتش در قم بوده ، نزد شیخ محمدحسن نادی (۱۵) و مرحوم حاج سیدصادق قمی (۱۶) تلمذنموده است در فقه و اصول و ادبیات مقامی عالی داشته و عده ای از طلاب و فضلامانند حاج سیدمحمود روحانی (۱۷) از درس او استفاده کرده اند .

آیه الله حاج شیخ محمدعلی اراکی فرموده اند : همراه مرحوم آیه الله حاج سیدمحمدتقی خوانساری به دیدن مرحوم آیه الله آقای حاج شیخ حسن فاضل قمی ساکن محله شادقلی خان قم رفتیم حدود سه سال بود که ایشان زمین گیر و لج شده بودند و فقط دو انگشت دست راست ایشان کار می کرد و کارش هم گرداندن تسبیح در ذکر گفتن بود .

در اثر خوابیدن و حرکت نکردن ، بدن ایشان زخم هم شده بود پارچه ای روی بدن ایشان کشیده بودند . وی همواره مشغول ذکر و شکر خداوند بود و به قدری صورتش نورانی بود که گویا الان از حمام بیرون آمده است و هیچ شکایتی نداشت بلکه شاکر

بود .

وقتی از خانه ایشان بیرون آمدیم آقای خوانساری به حال او غبطه خورده و باتعجب فرمود : «عجب حال خوشی داشت .

۷– آیه الله حاج میرزامحمود روحانی

آیه الله حاج میرزامحمود روحانی فرزند آیه الله حاج سیدصادق روحانی متولد ۱۳۰۷ . در قم نزد مرحوم حاج شیخ حسین علامه و حاج شیخ حسن فاضل و آخوند ملا غلامرضا صاحب حاشیه رسائل (قلائد) و حاج سید احمدطباطبایی تلمذ نموده ، و در سال ۱۳۳۰ به نجف رفته و از محضر آیه الله العظمی آقاسیدابوالحسن استفاده کرده و چندی هم در مشهد از درس آیه الله العظمی حاج آقاحسین طباطبائی قمی بهره برده و معقول را نزد میرزا علی اکبر حکیم خوانده است .

ایشان از کسانی است که در آوردن حاج شیخ عبدالکریم حائری به قم کوشش کرده و برای آوردن ایشان ، به اراک رفته و چند ماهی هم آنجا مانده است .

۸– آیه الله حاج شیخ محمدحسین نجار

آیه الله حاج شیخ محمدحسین نجار از علما و مجتهدان قم بوده که سالها در نجف اشرف در محضر درس مرحوم آقا سیدمحمدکاظم طباطبایی تحصیل و تلمذ نموده است .

ایشان هم از کسانی است که در آوردن و دعوت مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری به قم نقشی داشته است .

۹– آیه الله آقا شیخ مهدی حکمی (۱۸)

آیه الله آقا شیخ مهدی حکمی فرزند آخوند ملاعلی اکبر حکمی مجتهدی آگاه و عالمی بزرگوار بود پس از تحصیلات در قم به سامرا و نجف مشرف و از محضر درس آقا سیدمحمد فشارکی و آخوند ملامحمدکاظم خراسانی استفاده کرد و به قم بازگشت . در قم محل توجه و وثوق قاطبه اهالی بود .

چون با مرحوم حاج شیخ در سامرا مصاحبت داشت هنگام ورود حاج شیخ به قم ، ایشان را به خانه خود برد و میزبان آن بزرگوار بود . مدفن ایشان نزدیک قبرمرحوم حاج شیخ است .

۱۰– آیه الله آقا میرسیدمحمد

آیه الله آقا میرسیدمحمد فرزند اکبر مرحوم آقا سید عبدالله . پس ازتحصیلات در قم به نجف مشرف و از محضر درس صاحب کفایه بهره برد . قبل ازوفات پدرش که سال ۱۳۳۳ بود به قم مراجعت و بعد از وفات او مسند و محراب پدر را متصدی شد .

شرح لمعه و مکاسب و کفایه الاصول را با بیانی خوب و تقریری مطلوب تدریس می نمود در سال ۱۳۴۹ یا ۱۳۵۰ به رحمت ایزدی پیوست و در قم به خاک سپرده شد .

۱۱- آیه الله آقاسیدمحمدتقی رضوی

آیه الله آقاسیدمحمدتقی رضوی فرزندحاج سیداسحاق ، ازعلما واتقیای قم . شرحی بر خطبه حضرت صدیقه کبری علیها السلام به زبان عربی دارد که در طهران چاپ شده است . در سال ۱۳۴۴ از دنیا رفت و در قبرستان شیخان قم مدفون گردید .

۱۲- آیه الله میرزاعلی اکبر اردکانی یزدی

آیه الله میرزاعلی اکبر اردکانی یزدی

مبادی علوم را در یزد و سپس دراصفهان بیش از بیست سال نزد حکیم معروف به آقا محمدرضا قمشه ای و دیگران درس خواند سپس در تهران به تدریس پرداخت در سال ۱۳۲۷ به قم آمد و استادیگانه فلسفه و حکمت شد وی در سرودن اشعار حکیمانه و عارفانه مقامی عالی داشت و تخلص او «تجلی بود . حواشی بر اسفار ملاصدرا دارد که به خط خود او (در حسن خط هم نمونه بود) در حواشی اسفار چاپی چاپ شده است .

سایر تالیفات او

دو رساله حکمیه که چاپ شده است .

حاشیه بر فصوص الحکم ظ .

حاشیه قوانین میرزای قمی .

شرح فارسی بر رساله وجود جامی .

در سال ۱۳۴۴ در قم مرحوم شد و در قبرستان شیخان مدفون گردید .

۱۳- آیه الله حاج سیدحسین کوچه حرمی

آیه الله حاج سیدحسین کوچه حرمی از علما و مجتهدان قم و در صحن حضرت معصومه علیها السلام نماز جماعت اقامه می کرد که در سال ۱۳۵۷ مرحوم و درنزدیکی قبر مرحوم حاج شیخ در حرم مطهر حضرت معصومه علیها السلام مدفون گردید .

۱۴- آیه الله آقا شیخ محمدحسین علامه

آیه الله آقا شیخ محمدحسین علامه فرزند حاج ملاحسن اردستانی ازشاگردان مرحوم حاج میرزاابوالقاسم قمی و در زمان حاج شیخ از مدرسان ادبیات حوزه قم به شمار می رفت و در حدود سال ۱۳۵۷ از دنیا رفت .

۱۵- آیه الله حاج شیخ حسن نویسی

آیه الله حاج شیخ حسن نویسی از علما و فقهای بزرگ متولد ۱۲۹۱ ، درقم نزد مرحوم حاج میرزامحمد ارباب و در نجف نزد

آقا سیدمحمدکاظم یزدی و آخوند ملا محمدکاظم خراسانی تلمذ کرد در سال ۱۳۲۶ به ایران و قم آمد و به تدریس و تالیف پرداخت .

در زمان حاج شیخ ، از اعضای جلسه استفتای ایشان بود .

کتابی به نام مقاصد فکریه از او به چاپ رسیده است .

در سال ۱۳۷۱ به رحمت الهی پیوست .

۱۶- آیه الله حاج ملامحمود

آیه الله حاج ملامحمود

از علما و وعاظ درجه اول قم متولد ۱۲۶۶ق . (پدر مرحوم آیه الله حاج میرزاابوالفضل قمی زاهدی و ابوالزوجه مرحوم ناصرالشریعه مؤلف تاریخ قم .)

تالیفات او

رساله ای در فضیلت صلوات .

چهار جلد کتاب در مواعظ و مجالس منبری که بسیار با سلیقه نوشته شده و سودمند است .

درسال ۱۳۵۱ مرحوم ، و درصحن کوچک جلو بقعه محمدشاه مدفون گردید .

۱۷- آیه الله حاج میرزاجواد آقا ملکی تبریزی

آیه الله حاج میرزاجواد آقا ملکی تبریزی

از شاگردان مرحوم آخوندملاحسینقلی همدانی پس از خواندن مقدمات و سطوح به نجف اشرف و سامرامشرف و در فقه از حاج آقا رضا همدانی و در اصول فقه از صاحب کفایه و درحدیث از حاج میرزا حسین نوری استفاده کرد . در سال ۱۳۲۱ به ایران مراجعت و چند سالی در تبریز و سپس در سال ۱۳۲۹ق در قضیه مشروطه به قم مهاجرت و مشغول تدریس و تربیت طلاب شد . وی معلم اخلاق و سیر و سلوک آن زمان حوزه علمیه قم بود و در مدرسه فیضیه درس اخلاق می گفت .

تالیفات او

۱- اسرارالصلاه چاپ شده .

۲- مراقبات السنه چاپ شده .

۳- لقاءالله چاپ شده .

۴- حاشیه غایه القصوی ترجمه فارسی عروه الوثقی .

در سال ۱۳۴۳ به رحمت الهی واصل و در قبرستان شیخان نزدیك مقبره میرزای قمی مدفون شد .

۱۸- آیه الله حاج شیخ محمدرضا شریعتمدار ساوجی

آیه الله حاج شیخ محمدرضا شریعتمدار ساوجی متوفای ۱۳۶۳ .

در مجله نور علم در مقاله شرح حال مرحوم آیه الله فیض آمده :

در زمان آمدن آیه الله فیض به قم برخی از پیشه وران قم قسمت تحتانی مدرسه فیضیه را اشغال و به عنوان انبار از حجرات استفاده می کردند و برخی ازغرفه ها هم مبدل به قهوه خانه شده بود .

مرحوم فیض ، نخست مرحوم آیه الله آقا شیخ محمدرضا شریعتمدار ساوجی را در یکی از حجرات مدرسه سکنی داد و به تدریج به تخلیه حجرات و مرمت آنهاهمت گماشت .

و همین آقا شیخ محمدرضا ساوجی است که بعد از ورود حاج شیخ عبدالکریم حائری به قم شبی که در خانه مرحوم آیه الله فیض دعوت داشتند با بیان جالبی از مرحوم حاج شیخ خواست که در قم اقامت کنند و سخن او (۱۹) موجب شدکه قمی ها برای نگهداشتن مرحوم حاج شیخ در قم بیشتر تقاضا و اصرار کنند .

۱۹- آیه الله حاج شیخ محمدتقی بافقی یزدی

آیه الله حاج شیخ محمدتقی بافقی یزدی متولد ۱۲۹۲ در آغاز از بافق به یزد آمد و ادبیات و سطوح را نزد مرحوم آقاسیدعلی مدرس لب جندقی و دیگران خوانده ، آنگاه به نجف مشرف و نزد مرحوم سیدمحمدکاظم یزدی صاحب عروه ، و آخوند ملامحمدکاظم خراسانی صاحب کفایه ، و عالم ربانی آقا سیداحمدکربلایی تلمذ کرده ، سپس به ایران و قم آمده است وی از کسانی است که از مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری خواسته که حتما قم را مرکز قرار دهند و برای آوردن حاج شیخ به قم قدمهای مؤثری برداشته است . وی بسیار غیور و آمر به معروف و ناهی از منکر بود . در زمان رضاخان پهلوی به خاطر امر به معروف و نهی از منکرکه نسبت به

برخی از بستگان او انجام داده بود مورد هتك و ضرب قرار گرفت و به شهر ری تبعید شد . (۲۰)

تا سال ۱۳۶۵ در آنجا بود و در جمادی الاولی همین سال در همانجا از دنیارفت و جنازه او را به قم آوردند و نزدیک قبر مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری رحمه الله دفن شد . (۲۱)

هجرت به قم و تاسیس حوزه

مرحوم حاج شیخ عبدالکریم یزدی حائری که در نوروز سال ۱۳۴۰ق برای زیارت مرقد ملکوتی حضرت معصومه علیها السلام از اراك به قم آمده بود و در واقع دست قدرت و حکمت ولطف غیبی او را برای گسترش مکتب اهل بیت به حرم اهل بیت (قم) و عش آل محمدصلی الله علیه وآله جلب و جذب کرده بود سرانجام در پی پیشنهادها ، تقاضاها ، اصرار فراوان برخی از علمای قم ، بنا را بر استخاره و مشورت با خدای حکیم و منان گذاشت تا اگر پاسخ استخاره خوب باشد به قم هجرت کرده و ماندگار شود .

استخاره با قرآن انجام ، و این آیه شریفه از سوره یوسف آمد که باید گفت ازاستخاره های معجزه آسا بود : و اتونی با هلکم اجمعین . (۲۲)

به این ترتیب اقامت آن مرحوم درقم مسلم و با شروع درس و پیوستن گروهی از علما و طلاب اراك به علما و طلاب قم حوزه علمیه قم تاسیس و روز به روز (از۱۳۴۰ تا سال فوت آن مرحوم ۱۳۵۵) در اثر جذب برخی از علمای بزرگ ومدرسان زبر دست مانند آیه الله العظمی حاج میرزا محمدعلی شاه آبادی ، آیه الله حاج سیدابوالحسن رفیعی قزوینی ، آیه الله آقا میرزااحمد آشتیانی ، آیه الله آقا میرزا صادق آقا تبریزی ، آیه الله آقا شیخ محمدعلی قمی صاحب حاشیه کفایه الاصول ،

آیه الله حاج میرسیدعلی یثربی کاشانی و دیگران ، و نیز جلب طلاب و محصلین از سراسر کشور ، حوزه قم گسترش یافت و عدد محصلان ومدرسان و علما به صدها نفر رسید .

این بود داستان اجمالی آمدن آیه الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم یزدی حائری از کربلا به اراک ، اراکی که در آن روز علمای بزرگ و مدرسان ماهری را درخود جای داده بود اما در عین حال همه تحت الشعاع عظمت آن مرحوم قرار گرفته و با آمدن و اقامت هشت ساله ایشان حوزه اراک مرکزیت علمی پیدا کرد .

و نیز این بود شرح هجرت آن بزرگوار به قم ، همان قم که از زمان میرزای قمی به بعد همواره عالمانی با عظمت و فقهایی عظیم الشان داشت و ما بیست نفر آنان که در بدو ورود ایشان به قم در قید حیات بودند نام بردیم اگر همان بیست نفرو اساتیدشان در قم و تلامیذشان را در نظر بگیریم به این نتیجه می رسیم که هنگام هجرت آن مرحوم قم هم دست کمی از اراک ، در هنگام آمدن ایشان به اراک نداشته ، اما اینجا هم عظمت روحی و علمی آن بزرگوار همه را زیر سایه خود قرار دادو ایشان محور همه امور گردید .

هشت سال اقامت در اراک و تشکیل آن حوزه ، و در ادامه آن پانزده سال اقامت در قم و تاسیس حوزه علمیه قم ثمرات علمی دینی فراوان و گسترده ای داشت اما در میان ثمرات طیبه این شجره مبارکه چند نفر را می توان به عنوان نتیجه و حصیله آن دو حوزه و نیز به عنوان کسانی که مؤسس حوزه برای بقای آن به آنهاو آینده آنها دل و امید بسته بود نام برد .

یکی از آنها آیه الله العظمی اراکی

رحمه الله علیه است که کـل این بیست و سه سـال دو حوزه را درک کرده و مورد علاقه و لطف شدیـد مرحوم آیه الله العظمی حائری بوده است .

آیه الله اراکی می فرموده : من نزد حـاج شـیخ جعفر شـینی که اسـتادی دقیـق النظرو بـا تقـوی بود درس می خوانـدم ایشـان از شاگردان دوره سـفر اول مرحوم آقای حائری به اراک بود (از سال ۱۳۱۶ تا ۱۳۲۴) حاج شیخ جعفر آنقدر از استادش (یعنی مرحوم آقـای حـائری) برای مـا تعریف می کرد که مـا غیابـا عـاشق او شـده بودیم و از این رو همینکه در سال ۱۳۳۲ ایشان به اراک آمـد و ما باخبر شدیم عاشـقانه به اوملحق شده و در خلوت و جلوت . در مجلس درس و بعد از درس در مجلس تبلیغ و منبر و همه جا هرچه از آن لب و دهان خارج می شد ضبط می کردیم .

اسـتاد هم در بدو ورود به اراک استعداد و نبوغ و جدیت و کوشش در تحصیل این شاگرد را که می بیند به تربیت و تکامل او بیشتر توجه می کند .

هنگامی که آقای اراکی مقداری از نوشته درس مکاسب استاد را به ایشان ارائه می دهد ، استاد مطالعه می کند و بعدا به آقای اراکی می فرماید : از نوشـته شـماکیف کردم اما به شـرط اینکه دفعه دیگر بهتر باشد یعنی شامل اظهار نظر و ایرادو اشکال هم باشد .

شایـد بتوان گفت همان قـدری که آیه الله اراکی جذب این اسـتاد شده بود همان مقدار هم توجه اسـتاد به این شاگرد جدی و کوشا جلب شده بود .

مرحوم حاج شیخ به دست مبارک خود عمامه بر سر آقای اراکی می گذارندو او را به لباس روحانیت ملبس می نمایند .

در مورد ازدواج

ایشان که گویا آقای اراکی به خاطر تحصیل از ازدواج امتناع می کرده است فرموده است : ازدواج کمک به تحصیل است نه مانع آن ، و وقتی متوجه می شود که دختر حاج محمدابراهیم خوانساری بانی مدرسه حاج محمدابراهیم و غیره را برای ایشان مناسب دیده اند می فرماید : ایشان که از خود مااست (چون حاج شیخ شوهر دختر یکی از همسران حاج محمدابراهیم خوانساری بود ، البته در این تاریخ حاج محمدابراهیم از دنیا رفته بود) و ظاهرا به درخواست آقای اراکی بعد از نماز جماعت صبح در مدرسه آقاضیاء اراک برای این ازدواج استخاره کرد و جواب استخاره بسم الله الرحمن الرحیم آمد سپس خود ایشان وساطت کرد تا این ازدواج مبارک انجام شد .

مرحوم آیه الله العظمی اراکی از این خانم بسیار راضی بود و می فرمود به قول حاج میرزا احمد شیرازی (۲۳) این زوجه یکی از نعمتهای خدا بر من بوده است و درسوگ وفات این خانم که چند سال قبل از فوت ایشان واقع شد بسیار اندوهناک و غمگین شده بود و از صلاح و دیانت و تقوای او تعریف می کرد .

یکی از شواهد صفای روح این بانو داستان زیر است :

در یادداشتهای آیه الله خرازی آمده :

آیه الله العظمی اراکی فرمودند در دو فرسخی اراک امامزاده ای است به نام سیدمحمد عابد که از اولاد بلافصل و یا از احفاد حضرت موسی بن جعفرعلیه السلام است این امامزاده خیلی باکرامت است وقتی که مرحوم آخوند ملا فتحعلی سلطان آبادی در اراک بوده اند پیاده به زیارت این امامزاده می رفته اند و گفته می شود هر چه مرحوم آخوند داشته از الطاف این بزرگوار بوده است . ایشان هنگامی که در عتبات اقامت داشتند به برخی از زوار امام حسین علیه السلام که به ایران برمی گشتند شرط و

قرارمی کردند که شما در اراک از طرف من به زیارت امام زاده سیدمحمد عابد بروید من هم در اینجا از طرف شما به زیارت امام حسین علیه السلام می روم .

آیه الله العظمی اراکی افزودنـد : آقاابوالحسن –فرزنـدایشان– به چشم درد سـختی مبتلا شده بود مادر ایشان وی را سر قبر امام زاده سیدمحمدعابد برده وبه آن بزرگوارمتوسل شد بلافاصله چشم ایشان خوب شد به طوری که باعث تعجب همه گردید .

آری استـاد بـا آن خصوصـیات ، شـاگرد با این ویژگی ، زمینه ای فراهم کرده که شاگرد بتوانـد به همه مراتب و مراحل علمی استاد برسد از این رو از آیه الله حاج شیخ مرتضی حائری رحمه الله نقل شده است :

هر چه را مرحوم والدم دارا بود ایشان (آقای اراکی) نیز آن را دارا است .

اینک می پردازیم به شرح حال آیه الله العظمی اراکی رضوان الله تعالی علیه و خاندان و اولا او .

پی نوشتها

۱) برای اطلاع بیشتر به مجله نور علم قم رجوع شود .

۲) در صفحات آینده ، از ایشان یاد خواهیم کرد .

۳) متوفای ۱۳۳۴ ، در صحن نو قم اقامه جماعت می نموده است .

۴) این چهارنفر ، از مدرسان گرانقدر تهران بوده اند .

۵) برای اطلاع بیشتر به مجله نور علم قم رجوع شود .

۶) شرح حال وی ، در تاریخ قم ، ص ۲۵۸ آمده است .

۷) شرح حال او در تاریخ قم ، ص ۲۵۵ آمده است . متوفای ۱۳۱۲ .

۸) وی شهرت فتوایی را معتبر می دانست . آیه الله العظمی اراکی از ایشان نقل می کردند ، که شهرت را از گچ که نبریده اند .

۹) از مدرسان معروف حوزه علمیه قم بودند .

۱۰) فرزند حاج سید احمد صفائی خوانساری مؤلف کتاب کشف الاستار

.

۱۱) این سه داستان از آیه الله آقای بهاءالدینی دامت برکاته نقل شده است .

۱۲) از امامزاده های مدفون در قم می باشد که آن محله هم به نام او معروف شده است .

۱۳) متوفای ۱۲۹۸ . شرح حال او را در تاریخ قم ، ص ۲۷۰ ببینید .

۱۴) از مدرسان تهران بوده است .

۱۵) شرح حال او را در تاریخ قم ، ص ۲۵۸ ببینید .

۱۶) جد آقایان روحانی .

۱۷) فرزند آقا سید صادق قمی که در صفحه بعد یاد خواهد شد .

۱۸) هم ایشان است که به آقا شیخ مهدی پایین شهری شهرت داشت و برای عقرب گزیدگی دعا می داد . گفته می شود که با علوم غریبه آشنا بوده است .

۱۹) گفت : ای اهل قم! پدران شما هنگامی که دعبل از خراسان به قم آمد و حامل جبه امام رضا علیه السلام بود ، نگذاشتند از قم خارج شود تا مقداری از جبه را از او گرفتند . دعبل حامل جبه امام رضا علیه السلام بود و آقای حاج شیخ عبدالکریم حامل علم امام رضاعلیه السلام است ، نگذارید از قم برود .

۲۰) به شرح زندگانی او به قلم حضرت آقای گرمارودی رجوع شود .

۲۱) هنگام ورود حاج شیخ عبدالکریم به قم ، غیر از این بیست نفر که نام بردیم ، تعداد دیگری هم بوده اند که نام برخی از آنان در ضمن شرح حال این بیست نفر یاد شد ، مانند چند نفری که در ضمن شاگردان مرحوم حاج میرزا محمد ارباب ، و نیز در ضمن اساتید دیگران یاد شد و مانند مرحوم سید علی اکبرپیشوائی یزدی که احتمالا قبل از حاج شیخ به

قم آمده باشد . شرح حال ایشان شاید در کتاب حضرت آقای رازی یاد شده باشد .

۲۲) سوره یوسف ، آیه ۹۳ .

۲۳) شرح حال ایشان در بخش هشتم یاد خواهد شد .

والدین آیه الله العظمی اراکی

محل تولد آیه الله العظمی اراکی و تاریخ آن

شهر نوبنیاد اراک دارای هفت محله بود :

قلعه اولیه دارای دو محله بود : محله غربی را (حصار) و محله شرقی را (قلعه) می گفتند . سومین محله به نام عباس آباد در طرف جنوب شهر که محلی آبادو مسکن اشراف شهر بود . عباس نامی بود که برای اولین بار در محاذی کوچه حاج میرزاشمس الدین فعلی قهوه خانه ای ساخت که بعدا در اطراف قهوه خانه وی ، بناهای جدید ساخته و به نام عباس آباد معروف شد و این محله گاهی هم به نام خوانساریها خوانده می شد .

چهارمین محله شهر در طرف جنوب غربی و به نام محله الکه ، درست درجای روستای دستگرد ساخته شد ، و پنجمین محله در طرف جنوب شرقی به نام منق آباد ، و ششمین محله در طرف شمال ، پشت خندق به نام محله کله ایها ، و هفتمین محله در طرف غرب و به محله هزاوه ایها معروف شد زیرا ساکنین اولیه آن از اهالی «هزاوه بودند .

محل تولد آیه الله العظمی اراکی محله عباس آباد اراک (خیابان عباس آباد-بهشتی کنونی) در خانه ای که جنب ساختمان مزار امامزاده ای که درهمین خیابان قرار دارد واقع شده است و اینکه برخی پنداشته اند محل تولد ایشان روستای مصلح آباد است و بر همین اساس به عنوان تکریم از آن بزرگوار خانه ای رادر مصلح آباد مورد تجلیل قرار داده اند صحیح نیست ، بله ممکن است آن خانه مربوط به یکی از آباء و اجداد و یا خاندان ایشان باشد .

تاریخ تولد

ایشان با عبارت زیر به خط خود ایشان در پایان نسخه خطی گلستان سعدی (که داستانش خواهد آمد) موجود است :

تولـد این عاصـی خـاطی محمـدعلی چهـار سـاعت تخمینـا از روز یـک شـنبه بیست و چهارم جمادی الاخری سال یک هزار و سیصد و دوازده -۱۳۱۲-هجری قمری در سلطان آباد عراق واقع شده .

پدر آیه الله العظمی اراکی (ره)

حجه الاسـلام حاج میرزاآقا مصـلحی فراهانی (فرزنـد آقا فتح الله فرزند احمدبیگ فرزند محمدحسـین خان فرزند حاج رضـی فرزنـد حـاج حاتم) در حـدود سال ۱۲۵۵هجری قمری در فراهــان (۱) متولـد شـد پس از دوران تحصـیل ، در جوانی شـغل دیوانی و دولتی داشت . سـپس به هنر کشـیدن نقشه قـالی پرداخت و از این رو به حـاج میرزاآقـا نقاش معروف بود و از طرفی چـون بخش ادبیـات درسـهای حـوزوی راخوانـده بود به حـدی که می توانست از کتابهـای عربی نیز به خوبی اسـتفاده کنـد و نیزکتابخـانه مفصـلی برای خود تهیه کرده و اهـل مطالعه بود تصـمیم گرفت که به کسوت روحانیت در آیـد . از این رو هنگام مراجعت از سـفر عتبـات عالیات به لباس روحانیت ملبس گردیـد و شایـد از این تاریـخ به بعـد بود که ایشان رابط میان علمای بزرگ اراک ماننـد حـاج آقـا محسن عراقی و مقامات دولتی و نماینـدگان کشورهای خارج که دراراک دفتر داشـته انـد بوده است .

حـاج میرزاآقـا به گواهی فرزنـدش (آیه الله العظمی اراکی) از متـدینین و زهـادو عبـاد و متهجـدین بوده ، و در بزرگواری او همین بس ، که آیه الله العظمی اراکی می فرمود : حاج میرزا احمـد شـیرازی (۲) می گفت خداوند سه نعمت بزرگ نصـیب توکرده است : پدر مانند حاج میرزاآقا . . . . .

وی مورد اعتماد علمای بزرگ اراک مانند آیه الله العظمی حاج آقا محسن اراکی

، آیه الله العظمی آقا نورالدین اراکی ، آیه الله العظمی آخوند ملامحمد کبیرپدر آیه الله العظمی آقا ضیاءالدین عراقی و بالاخره آیه الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی (که دو بار به اراک سفر کردند و هر بار هشت سال اقامت داشتند) بودند .

آیه الله مصلحی : آقا می فرمودند شماها خیر کثیری را از دست دادید که این مرد بزرگ (حاج میرزاآقا) را درک نکردید . مردی با کفایت ، با تقوی ، با کیاست و مورد اعتماد روحانیت بود .

داستانهایی از این پدر

علاقه به کتاب

او علاقه فراوانی به کتاب داشت و کتابخانه ای برای خود تهیه کرده بود و به برخی از کتابفروشان دوره گرد سفارش نموده بود که هر کتاب تازه ای که می آورد به ایشان ارائه دهد تا اگر مورد پسند باشد برای کتابخانه خود بخرد . آیه الله العظمی اراکی (ره) فرمودند :

«روزی آن کتابفروش کتاب تازه ای به منزل ما آورده بود و این در حالی بود که مرحوم والد مشغول سد ثغور درب اطاقها برای مصونیت از سرمای زمستان بودنداز کار خود دست کشیدند و به آن کتاب پرداختند کتاب «مجموعه ورام بود همین که کتاب را باز کردند چشمشان به حدیثی افتاد که مضمونش این بود : همانطور که قبل از زمستان به فکر زمستان هستید قبل از مرگ به فکر این سفر باشید .

راستی که از عالم غیب به معتقدان به جهان غیب کمک می شود . همین پیش آمد چقدر می تواند در روحیه مرحوم حاج میرزاآقا مؤثر افتد لزوم استعدادو آمادگی برای این سفر را به گونه ای محسوس و ملموس برایش بیان کردند .

دعا مستجاب

همسر اول ایشان از دنیا رفته بود از دختر سید محمد فرزند قائم مقام فراهانی (و یا دختری از خانواده ایشان ؟) خواستگاری کرد آنان نپذیرفتند و حتی هدایایی که هنگام خواستگاری برایشان برده شده بود پس دادند . حاج میرزا آقا به عتبات مشرف شده بود در حرم حضرت سیدالشهداعلیه السلام که دعا مستجاب است (و اجابه الدعا تحت قبته) سه دعا کرد اول اینکه خداوند شغل تازه ای به او مرحمت کند زیرا از شغل اداری و دیوانی که داشت راضی نبود . دوم مساله ازدواج مورد نظراو انجام گردد و سوم اینکه پس از مرگ در یکی از

مشاهد مشرفه به خاك سپرده شود و هر سه دعای او مستجاب شد . پس از مراجعت هنر نقاشی قالی به او الهام گردید و به این هنر رو آورد و چون در آن زمان صنعت قالی بافی رواج کامل داشت این شغل از مشاغل با درآمد و یا پر درآمد بود . در مورد ازدواج هم پس از مراجعت ایشان از عتبات ، خود آن خانواده کسی را فرستادند و اظهار تمایل به این ازدواج نموده و ازدواج انجام شد . و نسبت به محل دفن هم ، ایشان در قم جوار حضرت معصومه علیه السلام در قبرستان حاج شیخ به خاک سپرده شد .

تدبیر و کیاست

اراک از موقعیت اقتصادی سیاسی ویژه ای برخوردار بود و از این جهت دولت انگلستان در اراک قونسولگری داشت یک بار که قونسول انگلیس می خواست با مرحوم حاج آقا محسن عراقی ملاقاتی داشته باشد بستگان آقا دراین فکر بودند که اگر قونسول در منزل آقا روی صندلی بنشیند و آقا روی زمین ، نسبت به آقا توهین است و قونسول هم عادت به روی زمین نشستن ندارد . مرحوم حاج میرزاآقا ترتیبی داد که تختی مهیا شد آقا بالای تخت نشستند و قونسول هم مانند صندلی از تخت استفاده کرد و در نتیجه تدبیر و کیاست آن مرحوم مشکل حل شد .

آثار مخطوط

مرحوم حاج میرزا آقا در فراهان ملك و آب و زراعت و باغ داشت و ظاهرازندگی او از این راه اداره می شد و از این رو و شاید حتی زمانهایی که از هنر نقاشی خود استفاده نمی کرد نیاز به اشتغال به شغلی دیگر نداشت و با فراغت به عبادت و مطالعه و انجام کارهای خیر می پرداخت و چون از حسن و زیبایی خط نیزبرخوردار بود احیانا به استنساخ کتاب و یا رساله مورد علاقه خود می پرداخت نمونه هایی از این آثار مخطوط ایشان در کتابخانه آیه الله العظمی اراکی محفوظ است که به معرفی آن می پردازیم و ضمنا عکس برخی از قسمتهای این رساله ها را درپایان همین کتاب خواهید دید .

۱- مجمع المعارف و مخزن العوارف؛ کتابی است پیرامون مرگ و مراحل پس از آن به زبان فارسی در دوازده بخش (عین) از تالیفات ملامحمد شفیع بن محمدصالح که تالیفی دیگر نیز به نام مفتاح الجنان دارد .

عین اول در مواعظ .

عین دوم در شدت سکرات موت و اهوال قبر و احوال عالم برزخ تاهنگام محشر .

عین سوم در ذکر اعمالی که موجب آسانی

قبض روح و شدائد قبر می شود .

عین چهارم در مجملی از وقایع و فتنه هایی که پیش از نفخه ثانیه و حشرخلائق در این عالم ظاهر می شود .

عین پنجم در ذکر اولین عقبه قیامت و هول خروج خلایق به آن صحرای پروحشت و اشاره به نجات از آن عقبه .

عین ششم در بیان عقبه دوم و سوم و جمع کردن مردم از اطراف عالم به محشر و حال تباه گنهکاران .

عین هفتم در ذکر اعمالی که توفیق آنها در دنیا موجب ایمنی از فزع اکبرو نجات از عقبات می گردد .

عین هشتم در تفصیل موقف حساب و سؤالهای ده گانه .

عین نهم درباره نامه های اعمال . . . .

عین دهم در بیان معنی میزان و مواقف دوازده گانه آن .

عین یازدهم پیرامون صراط و مواقف هفتگانه آن و یادآوری اعمالی که موجب خلاص از اهوال این عقبات می شود .

عین دوازدهم در ذکر طیبات اهل نعیم و نفخه ای از عقوبات اهل جحیم .

این کتاب را در سیصد و هفتاد صفحه رقعی با خط نسخ و نستعلیق زیبا و بسیار تمیز در تاریخ ۱۳۰۶هجری قمری (شش سال پیش از تولد آیه الله العظمی اراکی) استنساخ نموده و در پایان می نویسد :

تمام شد رساله شریفه در شب شنبه بیست و نهم شهر جمادی الثانیه سنه هزار و سیصد و شش از هجرت نبوی صلی الله علیه وآله علی یدالعبدالجانی الفقیرالمحتاج الی رحمه الله الجبارالکبیر احمدبن فتح الله غفرالله لهما وسترالله عیوبهما هنگامی که دربلده سلطان آباد مقیم بود و گاهگاهی از فیض حضور جناب مستطاب مستغنی الالقاب آخوند ملامحمدابراهیم (۳) زادالله فضله و عمره و توفیقاته مستفیض و محظوظ می شد و این نسخه شریفه را محض هدایت جمعی غافلان و گم گشتگان وادی حیرت

به لسـان خوش بـا اثری تلاوت می فرمودنـد که این عبـد خاطی جانی از تاثیر نفس مسـیحادمش با عـدم مجال که روزها را از تسوید این نسخه شریفه معذور بود به نوشتن در شبها اقدام نمود و الحمدلله و المنه که توفیق اتمام آن حاصل شد .

اکنون از مطـالعه کننـدگان این رساله شـریفه خواهش می نمایم که اول باعث و بانی این نسـخه شـریفه را و ثانی کاتب سـراپا تقصیر را به دعای خیریاد فرمایند .

تا که دستت می رسد کاری بکن

پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار

به فرزندان خود وصیت می کنم این کتاب مستطاب را به دست هر نا اهلی ندهید هرکس از مؤمنین و اهل صلاح که رغبت در مطالعه آن نمایند حق منع ندارید‌و خودتان هم اگر رضایت و خوشـنودی مرا منظور دارید از خواندن این رساله شریفه کوتاهی نمی کنیـد که خیر دنیا و آخرت را درک خواهیـد کرد ای فرزندان ، مکرر شـمارا در نشـست و برخواست با جهال و گمراهان منع کردم و گفتم :

همنشین تو از تو به باید

تا ترا عقل و دانش افزاید

باز هم وصـیت می کنم که بر خودتان ظلم و سـتم نکنیـد پیوسـته در محضـر علماو خوبان رفت و آمـد کنیـد و از مطالعه کتب احادیث و اخبار ائمه اطهارعلیهم السلام دریغ نکنید که این هر دو دل مرده را زنده می کند همچنین که فرموده اند :

هر که با مردم نا اهل نشیند دائم

گر خردمند جهان است که نادان گردد

مرد نادان چه بود همدم ارباب کمال

زود باشد که ندیم شه دوران گردد

عارف دیگر می فرماید :

همنشین اهل معنی باش تا

هم عطا بینی و هم باشی فنا

جان بی معنی در این تن بی خلاف

هست همچون تیغ چو بین در غلاف

چون غلاف

اندر بود با قیمت است

گر برون شد سوختن را آلت است

ان خیرالکلام ما قل و دل .

در خانه اگر کس است یک حرف بس است .

این رباعی در حاشیه یکی از صفحات این کتاب به مناسبت شعری که درمتن است دیده می شود :

گفتا به وصی خود نبی مطلق

نشناخت کسی تورا به غیر از من و حق

حق را نشناخت کس به مثل من و تو

نشناخت کسی مرا به غیر از تو و حق

شعر متن :

علی را قدر پیغمبر شناسد

که هر کس خویش را بهتر شناسد

۲- رساله وجیزه ای از آقا محمودبن آقا محمدعلی بن آقا محمدباقر بهبهانی قدس سرهم به فارسی دارای سه فصل و خاتمه در بیان فضیلت نماز جماعت و نماز در مسجدو نماز شب و آداب نماز شب و ثواب اعانت مؤمنان و ادخال سرور در قلب ایشان و قضای حوائج ایشان و فضیلت جود و سخا . . . .

این رساله به قطع جیبی و شصت صفحه است که به خط نسخ و نستعلیق توسط حاج میرزاآقا (ره) قلمی گردیده است .

۳- رساله زینه الصلاه فی التعقیبات از حاج ملا محمدجعفر استرآبادی (ره) به فراسی ، قطع جیبی ، حدود سی صفحه شامل چهارده تعقیب ، به نسخ و نستعلیق نوشته شده است .

۴- رساله در ثواب و قواعد تلاوت قرآن به فارسی . این رساله در حاشیه رساله پنجم نوشته شده .

۵- رساله ای است در ایضاح کلمات قرآنیه که بر بعضی مشتبه می شود ازحاج ملامحمدجعفر استرآبادی (ره) به فارسی قطع جیبی بیست و شش صفحه تحریر ۱۳۰۷ه . ق .

۶- رساله در تجوید دارای مقدمه و شش باب و خاتمه از محمدبن علی بن محمدالحسینی [الجرجانی] به فارسی قطع جیبی ، حدود

پنجاه صفحه ، تحریر۱۳۰۸ . همانطور که در ذریعه علامه طهرانی آمده از این رساله فقط تا باب سوم دردست است و شاید مؤلف به اتمام آن موفق نشده باشد .

۷- رساله در شرایط اخذ تربت از قبر امام حسین علیه السلام در سه صفحه جیبی ، به فارسی ، تحریر ۱۳۱۶ه . ق ۸- اربعین شهید اول (ره) ، عربی ، پنج صفحه جیبی ، تحریر ۱۳۳۵ .

رساله دوم تا هشتم در یک جلد صحافی شده است .

و این شعر سعدی هم در یکی از برگهای آن دیده می شود .

زاهدی در پلاس پوشی نیست زاهد پاک باش و اطلس پوش

تربت قبر مطهر

آیه الله العظمی اراکی نقل فرمودند : پدرم همراه بیست نفر مسلح به عتبات عالیات مشرف شدند در آن زمان دولت قدرت تامین راهها را نداشت و مردم خودشان می بایستی امنیت راهها را فراهم کنند ، پدرم می گفت : وقتی به کربلا رسیدیم و به حرم مطهر حضرت ابی عبدالله علیه السلام مشرف شدم اتفاقا مشاهده کردم ضریح مطهر رابرداشته و در سرداب باز است و یکی از اهل علم یک کاسه تربت از قبر برداشته و دارد از سرداب بالا می آید به او گفتم : آیا ممکن است از این تربت به من هم بدهید ، فرمود : آری و به قدر یک تخم مرغ از تربت قبر مطهر به من داد .

آیه الله اراکی می فرمودند : بعد از پنجاه سال وقتی درب محلی که تربت درآنجا بود باز می شد بوی عطر تربت به مشام ما می رسید .

یکی از همسایگان ما که با هم ، هم مباحثه بودیم سخت مریض شد و به حال احتضار درآمد به طوری که وقتی به عیادت او رفتم مرا نشناخت .

مقداری از تربت به او دادم به عنایت حضرت سیدالشهداعلیه السلام حالش بحمدالله خوب شد .

این مطلب از یادداشتهای آیه الله حاج سیدمحسن خرازی نقل شد .

و نیز آقای خرازی نوشته اند :

آیه الله العظمی اراکی فرمودند : یکی از بستگانم به نام «حاج غلامحسین که از اخیار و شاگردان مرحوم حاج میرزا جواد آقای ملکی تبریزی بود برایم نقل کرد که :

مرحوم پدرم (حاج میرزا آقا) به ایشان گفته بود فلان شب نزد من بیاایشان در شب موعود خدمت پدرم می رسند پدرم به ایشان می گویند : انگشترپنج تن و تسبیح تربت را به من بده سپس می خوابند و مدتی بعد از جای بلندشده و می ایستند و سلام می دهند و مجددا می خوابند و جان به جان آفرین تسلیم می کنند .

دیگران درباره پدرم می گفتند : وی بسیار به اهل بیت عصمت علیهم السلام متوسل بودو نیمی از اموال خودش را خرج مجالس سیدالشهداعلیه السلام می نمود در مجلس روضه خوانی حال خوبی پیدا می کرد و در تمام مدت مجلس عزای امام حسین علیه السلام می ایستاد و حاضر نبود که بنشیند .

× و نیز آیه الله خرازی نوشته اند :

استاد بزرگوار آیه الله العظمی اراکی از پدر بزرگوارشان نقل فرمودند : که حاج شیخ اسماعیل [شاید مقصود حاج ملا اسماعیل باشد که از بنی اعمام آیه الله العظمی اراکی بوده . به شجره نامه خاندان ایشان که در صفحات قبل یاد شدمراجعه شود] که حدود ده سال شیخ انصاری را درک کرده بود نقل کرد که روزی درنجف اشرف همراه شیخ انصاری (ره) می رفتیم گروهی را دیدیم که اطراف شخصی را گرفته اند پرسیدم ایشان کیست ؟ گفتند : این شخص علم ضمیر دارد . (ازضمائر افراد خبر می دهد) .

موضوع را به شیخ انصاری عرض کردم شیخ به طرف او

رفت مردمی که آنجاجمع شده بودند همه به احترام شیخ کنار ایستادند شیخ به آن شخص فرمود : شما علم ضمیر داری ؟ گفت آری شما می توانید چیزی را نیت کنید تا آن را بگویم شیخ فرمود : نیت کردم . آن شخص با دو انگشت خود اشاره کرد که شما دوبار خدمت حضرت بقیه الله علیه السلام رسیده اید می خواهید بگویم کجا و به چه صورت ؟ شیخ تبسم کرد و رفت .

معلوم می شود شیخ در ضمیر خود نیت کرده بود که آیا خدمت امام زمان (عج) رسیده است یا خیر ؟

مرحوم حاج میرزاآقا توکل عجیبی داشت . مرحوم آیه الله العظمی اراکی فرموده اند : در زمان رضا شاه که نسبت به معممین سختگیری می کردند و جوازعمامه می خواستند ایشان را که پیرمردی نود ساله بود چند بار به شهربانی اراک احضار کردند اما رئیس شهربانی از دیدن قیافه ایشان با آن کهولت سن خجالت می کشید و از در دیگر بیرون می رفت و رو نشان نمی داد گویا ایشان را ندیده است . (ندیده می گرفت)

آیه الله العظمی اراکی که متوجه می شوند گاهی مزاحم ایشان می گردند بازحمت و فعالیت فراوان از طریق مرحوم آیه الله العظمی حائری برای ایشان جوازعمامه از شهربانی تحصیل می کنند وقتی جواز را به ایشان می دهند به جای تشکر ، اوقات تلخی می نماید و می گوید می خواهی در توکل من رخنه بیاندازید من استخاره کردم و تفال به قرآن زدم این آیه آمد : «انه لیس له سلطان علی الذین آمنوا . . . انما سلطانه علی الذین یتولونه . . . . »

مرحوم حاج میرزا آقا اهل نماز شب بود علاقه مند و متوسل به اهل بیت علیهم السلام بود دهه عاشورا در منزل روضه و مجلس سوگواری مفصلی داشت و خودگریه می کرد .

شعر

از مرحوم

حاج میرزاآقا هم سراغ داریم این رباعی که مدتها در طلیعه مداحی برخی مداحان قرار گرفته بود از ایشان است خطاب به امیر مؤمنان علی علیه السلام که نام مبارکش به حساب ابجد صدوده می باشد همانطور که نمک به حساب ابجدصدوده است و با الهام از حدیث من کان لله کان الله له و حدیث علی مع الحق والحق مع علی یدور حیث مادار .

شاها تو مع اللهی و الله معک حب تو به ایمان و به کفر است محک چون نام تو و نمک یکی شد به عدد حق را نشناخت آنکه نشناخت نمک

رحلت

و بالاخره این بزرگوار در سال ۱۳۵۴ه . ق در سن حدود صد سالگی از دنیا رحلت و به دار باقی شتافت و در قم در قبرستان نو (قبرستان حاج شیخ عبدالکریم) دربقعه مرحوم حاج ملاجواد صافی گلپایگانی (والدماجد آیه الله حاج شیخ لطف الله صافی و آیه الله حاج آقا علی صافی) به خاک سپرده شد رحمه الله علیه و مغفرته و رضوانه .

مادر آیه الله العظمی اراکی

مادر آیه الله العظمی اراکی

به کسانی که مادرشان از سادات باشد شریف گفته می شود از این رو آیه الله العظمی اراکی در پایان کتاب بیع ج ۲ ، ص ۴۰۳ نوشته اند : «وقد کتبه بیمناه الداثره مؤلفه الضعیف محمدعلی الشریف عفی الله عنه و عن و الدیه و استاده جرائمهم . »

و در شجره نامه ای که به خط ایشان مورخ ۱۳۳۳ه . ق در کتابخانه ایشان موجود است آمده :

«اقل الناس و احقرهم محمدعلی بن علویه آقابگم جان خانم بنت سیدعقیل بن سیدتقی بن میرزا شفیع بن میرزاسیدطاهربن میرزامسعودبن میرسیدحسن زینتی (۴) بن میرزازمان بن میرلطف الله بن میرشمس الدین بن محمدبن سیدحسن بن میرشرف الدین حسین بن میرلطف الله بن تاج الدین سیدحسن الواقف بن میرشرف حسین بن سیدمرتضی اعظم بن ابومحمدبن میرابوالفضل بن میراسماعیل بن میرابوطالب بن سیدمحمدبن سیدحسین بن علی بن عمربن حسن الافطس بن امام زاده علی اصغربن الامام المظلوم امام زین العابدین علیه السلام . » (۵) و نیز شجره نامه ای مورخ ۱۳۰۳ه . ق که برای پسر عموی مادر آیه الله العظمی اراکی نوشته شده و خطوط چند نفر از علما در هامش آن است در کتابخانه آیه الله العظمی اراکی موجود است که عکس آن را در پایان همین کتاب ملاحظه می فرمایید ، و به این ترتیب مادر ایشان از سادات نطنز و از نوادگان سید حسن واقف می باشند (۶)

قبر جد چهاردهم آیه الله العظمی اراکی در نطنز کاشان به عنوان آرامگاه سیدحسن واقف زیارتگاه مردم آن سامان است و این طور گفته می شود که ایشان بادختر یکی از بزرگان هند ازدواج نموده و از این راه ثروت

و املاک زیادی نصیب او شده و او آن املاک را وقف نموده و از این جهت به سیدحسن واقف معروف شده است . (۷)

آیه الله العظمی اراکی نقل کرده اند : «پدر مادرم مرحوم سیدعقیل عازم زیارت جدش سیدحسن واقف بوده در بین راه کوهستانی و شوشاد و افوشته (۸) ناگهان باپلنگی برخورد می کند .

آقا سیدعقیل از خود بی اختیار شده و در جای خود توقف کرد و در می یابدکه راه رفت و برگشت ندارد پلنگ نزدیک می شود و در چند قدمی او توقف می کند بدون آن که کوچکترین تعرضی نسبت به او انجام دهد زمانی چندمی گذرد آقا سیدعقیل خسته می شود می نشیند پلنگ هم می نشیند آقا سیدعقیل از نشستن خسته می شود راه می افتد پلنگ هم بدون آن که سید را مورد حمله قرار دهد با حفظ فاصله چند قدمی به دنبال سید راه می افتد تا به محل روستامی رسند سید به پلنگ می گوید : این راه روستا است راه تو از آن طرف است پلنگ و سید هر کدام به راه خود می روند سید به مقصد خود که می رسد از هول و هراس غش می کند . »

و شنیده شده که همین ترس و هراس موجب شد که سیدعقیل پس از آن دارای فرزند نشود .

مولود ازدواج حاج میرزاآقا با علویه آقا بگم جان خانم یک پسر (آیه الله العظمی اراکی) و یک دختر بود . این دختر که نامش خدیجه بود شوهر کرداما جوانمرگ شد و فرزندی نداشت .

علویه خانم در سال ۱۳۴۹ درگذشت و در قبرستان حاج شیخ عبدالکریم قم کنار دیوار در صف اول به خاک سپرده شد (رحمه الله علیها) .

سید حسن حسینی مشهور به سید واقف جد مادری آیه الله العظمی اراکی

به قلم سید حسین اعظم واقفی (۹)

در سال ۷۸۶ ه .

ق خداوند فرزندی به میر شرف الدین حسین فرزند ابو محمدافوشته ای عطا فرمود که نامش را سید حسن نهادند ، سپس به تاج الدین هم ملقب گردید . چون دوران خردسالی را پشت سر نهاد پدر او را به مکتب عالم ربانی و پیرروشن ضمیر بابا شیخ علی عارف بزرگوار نطنز رهنمون گردید تا به کسب علوم متداول زمان بپردازد و به عالم بی پایان عرفان نیز آشنایی حاصل نماید .

زمانی چند سپری گردید ، سید حسن چون ستاره ای در مکتب استاددرخشیدن گرفت . علاوه بر دانشهای معمول زمان در عرفان نیز طی مدارج نمودو به مقام والایی رسید . مراتب زهد و تقوا و دینداریش بدان پایه رسید که بر بسیاری از همگنان پیشی گرفت و به جرگه عارفان پیوست و به سیر وسلوك و طی مقامات شامخ معنوی مشغول گردید . در این مورد پیشرفت او بدان پایه رسید که ازدلبستگیهای دنیوی چشم پوشی نمود و تمام دارایی خود را به سال ۸۵۷ هجری قمری وقف کرد و مردم زمان نیز کارهای خیر و خداپسندانه اش را معرف او قرارداده و به سید واقفش خواندند و به این نام مشهور گردید .

سید واقف با یازده واسطه به امام سجادعلیه السلام نسب می رساند ، بدین شرح : تاج الدین حسن ، شرف الدین حسین ، ابو محمد ، میر ابوالفضل ، میر اسمعیل ، میرابوطالب ، سید محمد ، سید حسین قمی ، امیر علی ، عمر (عمرالاکبر) ، حسن افطس ، علی اصغر و علی (حضرت امام سجادعلیه السلام) .

اینک پیش از ادامه سخن در باره سید واقف ، سیر تاریخی این دودمان رامورد بررسی قرار می دهیم .

امامزاده علی اصغر فرزند حضرت سجادعلیه السلام از مدینه

راهی ایران شد ، پس ازرسیدن به شهر ساوه در آنجا اقامت نمود و پس از درگذشت نیز در آن شهر به خاک سپرده شد و اینک آرامگاهش در آن شهر زیارتگاهی مشهور می باشد . با اینکه این امامزاده برادر امام محمد باقرعلیه السلام می باشد ولی در آن شهر به نام فرزند امام باقرعلیه السلام شهرت یافته است .

پس از درگذشت امامزاده علی اصغر در ساوه ، تعدادی از دودمانش به قم مهاجرت نمودند و حسین قمی یکی از بازماندگان او می باشد .

تعدادی از این خاندان از جمله ابو محمد فرزند حسین قمی به تفرش رفته و در آنجا سکنی گزیدند . آرامگاه ابومحمد در تفرش اینک مورد احترام و زیارتگاه مردم آن سامان می باشد .

در سده های پنجم و ششم هجری گروهی از این خاندان به نطنز آمده و درآنجا رحل اقامت افکندند .

در اواخر عصر صفویه خانواری چند به بیدگل کاشان مهاجرت کردند که امروز تعداد آنان در حدود یکهزار نفر می باشد .

در زمان کریم خان نیز تعدادی به شیراز رفته و در آنجا ساکن شدند .

از آنجایی که مردم نطنز تا اواخر قرن هشتم پیرو طریقه شافعی بودند این گروه پس از سکونت در نطنز اندک اندک در خفا به تبلیغ مذهب تشیع پرداختندو توانستند بسیاری از مردم را پیرو مکتب تشیع نمایند .

در سده های شش و هفت که مذهب تشیع در نطنز نضج گرفت ، سادات تبلیغ خود را علنی نمودند و این کار با مخالفت سران طریقه شافعی مواجه گردید و عامه مردم را بر علیه آنان شورانیده و در زدوخورد فیمابین ، بزرگ سادات ، میرشرف الدین حسین به شهادت رسید .

گفته شده که سید حسن فرزند میر شرف الدین حسین دختر احمد صاعدی (۱۰

) از بزرگان آن عصر به نام خطا خاتون را به همسری خود درآورد و از این راه قدرت و ثروتی پیدا کرد .

به هرصورت سید حسن حسینی یا تاج الدین حسن بطور آشکار به تبلیغ مذهب تشیع پرداخته است و برای این کار نه تنها از وجود سخنرانان مبرز بهره ورگردید ، بلکه کار را با صرف هزینه زیاد ، با پذیرایی از مردم توام ساخت .

گفته شده در مجالس تبلیغی او حوضهای سنگی یک پارچه پر از شربت قرارداشته و مردم از آن استفاده می نمودند و هنوز نیز کهنسال بنایی نیمه ویران در شمال حسینیه افوشته قرار دارد به نام سورگاه که بخشی از بناهایی است که در سده های گذشته به مرور از بین رفته اند .

فعالیتهای تبلیغی سید واقف به حدی مثمر ثمر واقع گردید که اکثر مردم افوشته و نقاط پیرامون آن و بسیاری از دیگر نقاط نطنز به مذهب تشیع گرویدند . درنتیجه در سالهای پایانی عمر خود که خانه مسکونیش راهم وقف نمود آن راخانقاه حسینی نامید که در آن دانش پژوهان به دانش اندوزی پرداخته ، مجالس تبلیغ برپا گردد ، از درماندگان در آنجا پذیرایی گردد و بسیار کارهای خیر دیگر .

در وقف نامه اش از خانه خود چنین یاد کرده است :

خانه ای را که برای اقامت و سکنی خویش اتیان به احداث آن نموده بود . . . مسبل گردانید و از تملک آن اعراض نمود و آن راموسوم گردانید به خانقاه حسینی ، تا در آن طلبه علوم دینی به دانش اندوزی پرداخته و پس از فارق التحصیل شدن برای تبلیغ راهی دیگر نقاط گردند ، یعنی ادامه راه او .

سید واقف پس از گذران عمری چنین پربرکت که تمام آن را در راه خداو خدمت به خلق خدا سپری نمود در

حالی که در سال ۸۵۷ هجری قمری تمـام دارایی خود را وقف بر خیرات و مبرات و اولاـد نموده بود در سال ۸۶۸ ه . ق دیده ازجهـان فرو بست و در آرامگاهی که در سن ۴۲ سالگی برای خود ساخته بود ، به نوشـته وقفنامه : «احـداث نمود از برای یوم لاینفع مال ولابنون از خالص مال خود براعالی کوهی که مشرف است برافوشته . . . به جوار مزار متبرک باباشیخ علی جعله الله من خلص اولیائه و آن را مقبره و مـدفن اولاد و احفاد خود گردانیـد . » به خاک سپرده شد و آرامگاه او هنوز مطاف مردم آن سامان می باشد .

شگفتیهای زندگی سید واقف

روال زنـدگی مردم زمـانه بر این است که در کهنسـالی (نه در جـوانی) اگر از معتقـدات دینی متقنی برخوردار باشـند به فکر آرامگـاهی برای خود برمی آینـد ولی سـید واقف در جوانی ، یعنی در سن ۴۲ سالگی آرامگاهی برای خود بنا می کنـد ، سـه سال پس ازساخت آرامگاه ، مسـجد افوشـته را بنا می نهـد . سالیانی چنـد سپری می گردد و سـیدواقف به دوران کهنسالی می رسد . در این زمان که بیشتر خواسـتهای معنوی و نیات خداپسـندانه خود را برآورده شده می بیند به فکر احداث خانه ای برای سکونت خود می افتد و چه بسا که به هنگام نهادن نخستین سنگ بنا سرنوشت بعدی خانه رامنظور نظر داشته است .

به نقل دیگر در ۶۳ سالگی خانه ای برای خود می سازد . هشت سالی بیش دراین خانه سـکونت ننموده بود که درصـدد وقف کردن آن برمی آید ودر سال ۸۵۷ه . ق این منظور عملی می گردد ویازده سال دیگر باقیمانده عمر خودرا صـرف عملی شدن خواسـتهای خداپسـندانه اش که در وقفنامه درج شده بود می نماید وسپس با خاطری مطمئن در دایره شمول ارجعی الی ربک قرار می گیرد و پاداش آن

همه نیکوکاریش آن بس که پس از گذشت چندین سده هنوز نام نیک او ورد زبان مردم روزگار می باشد .

آثار باقیمانده از سید واقف

آثار باقیمانده از سید واقف عبارتند از : گنبد سبز ، مسجد جامع افوشته ، خانقاه ، حمام افوشته ، شربت خانه و سورگاه و وقفنامه ، که به گونه ای مختصر از آنها یادمی گردد و برای بدست آوردن آگاهی بیشتر به جلد دوم تاریخ نطنز نوشته این بنده کمترین مراجعه شود .

آرامگاه سید واقف یا گنبد سبز

اشاره

کسانی که به نطنز وارد می گردند از جمله آثاری که توجه آنها را جلب می نمایدگنبدی است فیروزه فام بر فراز تپه های (۱۱) مشرف بر دشتهای سبز و خرم شهر نطنز که اطراف آن را باغستانها چون نگینی احاطه کرده اند . این بنا آرامگاه سیدحسن الحسینی مشهور به سید واقف می باشد که دارای برجی مرتفع و هشت ضلعی باگنبد دوپوش و فیروزه رنگ و زیبا می باشد که رهگذران و بینندگان را به بالای تپه می کشاند . کتیبه ساقه گنبد به خط کوفی بنایی و جملات لااله الاالله ، محمدرسول الله و علی ولی الله در آن به چشم می خورد .

کاشیهای گنبد به مرور زمان لعاب خود را از دست داده و بعضی از آنها نیزکنده شده بود که لزوم تجدید کاشیکاری آن را ایجاب می نمود و این کار به سال ۱۳۶۷ شمسی انجام گردید .

بقعه سید واقف بنایی است هشت گوش با گنبدی دوپوش فیروزه رنگ ، گرچه داخل آن فاقد تزیینات است ولی اشیای موجود در آن نفیس و گرانقدر و از هرجهت قابل اهمیت می باشد .

از متعلقات قابل توجه آرامگاه می توان به شرح زیر یاد نمود :

۱- لوحه هلالی بالای در ورودی;

۲- در ورودی چوبی منبتکاری شده;

۳- صندوق چوبی منبتکاری (ضریح) داخل آرامگاه;

۴- درهای چوبی منبتکاری متعلق به مسجد افوشته که در زوایای شرقی و غربی داخل آرامگاه نصب شده است .

۱- لوحه هلالی بالای در ورودی

این لوحه ارزشمند و قابل توجه که طول قاعده آن ۱۳۰ و ارتفاع آن در راس ۸۰سانتیمتر است . در متن آن دو ردیف شعر به

خط ثلث برجسته کنده کاری شده ، یکی به عرض ۱۲ سانتیمتر که به طور هلالی از منتهی الیه سمت راست شروع شده و سپس در سمت چپ پایان می گیرد . بیت سوم آن

گویای تاریخ ساخت گنبد یعنی سال ۸۲۸ هجری قمری است . مضمون اشعار چنین است :

به عون خالق بیچون خدای هردو جهان

به عهد شاه جهان شاهرخ بهادرخان

به یمن همت عالی تاج دولت و دین

حسن که منبع جود است و معدن احسان

به سال (کذا) ثمان عشرین از ثمانمائه

به سعی صاحب این روضه مرتضای زمان

تمام شد به سعادت بنای این مرقد

که روضه ایست منور ز روضه های جنان

و دنباله آن که بطور افقی در قاعده لوحه کنده کاری شده حاوی این دوبیت است :

سواد قصر بهشت است زانکه دربانش

درختهای گران است و آبهای روان

در این مزار که هیچ . . . درنمی یابد

بغیر بانک نماز و تلاوت قرآن

۲– در ورودی آرامگاه

آرامگاه سید واقف دارای در چوبی دولنگه است که هر لنگه آن به عرض ۶۰و ارتفاع ۲۲۶ سانتیمتر می باشد و متن آن را نقشهای منبت بسیار زیبا و جالب توجهی پوشانیده است .

در متن مربع شکل قسمت بالایی در علاوه بر نقوش منبت دو بیت شعرعرفانی که حاکی از خلوص نیت و اعتقاد بانی آن است ، به خط ثلث کنده کاری شده که مضمون آن چنین است :

لنگه سمت راست :

بده مرا تو خدایا در این خجسته سیر هزار مایه شادی و فتح و نورو ظفر

لنگه سمت چپ :

به حرمت سه محمد به حق چهار علی به دو حسن به حسین وبه موسی وجعفر

مطلب قابـل تـوجه اینکه این در و سـردر زیبـای آن ، که از نفـایس آثـار باسـتانی بوده واز گزنـدزمانه مصون مانـده است . در معرض هوا و گردوخاک و سایر عوامل جوی قرار گرفته و درنتیجه به مرور زمان شکافهایی در آن ایجاد شده است .

با توجه به شباهتهایی که از لحاظ نقوش منبت بین این در و درهای مسجدجامع افوشته وجود دارد شاید بتوان

گفت که سازنده این در نیز همان استاد حسین فرزند علی نجار نقار ، قریه ده آباد بوده است .

۳– صندوق منبتکاری داخل آرامگاه

داخل آرامگاه سید واقف در زیر صندوقی ساخته شده از چوب ضخیم گردو که پیرامون آن را پارچه های سبزرنگ پوشانیده است . صندوق یا ضریح چوبی دیگری قراردارد ، که علاوه بر منبتکاری جالب و ارزنده ستونهای آن با آیات قرآنی کنده کاری وبه طور برجسته تزیین داده شده است . تزیینات این صندوق که شاهکاری از صنعت منبتکاری به شمار می آید و ریزه کاریهای هنری بکار رفته در آن از هر جهت قابل توجه است . مثلا گلهای منبت متن که دارای نقوش بدیعی است چنانچه به دقت مشاهده شود نمایانگر نامهای مبارک محمد و علی می باشد . این ضریح مکعب مستطیل شکل که به ابعاد ۹۸×۱۶/۱ و بلندی ۱۰/۱ متر است محکم و بطور کام و زبانه ساخته شده است . (۱۲)

۴– درهای چوبی منبتکاری مسجد جامع افوشته

در کناره های شمال غربی و جنوب شرقی محوطه داخلی گنبد دو در چوبی منبتکاری به دیوار نصب شده که علاوه بر منبتکاری بس نفیس در متن هریک نیزنوشته هایی به خط ثلث به چشم می خورد این درها که یکی بزرگ و دیگری نسبتاکوچکتر است متعلق به مسجد جامع افوشته بوده که برای جلوگیری از ربوده شدن در روز جمعه ۳۱ فروردین ماه سال ۱۳۵۲ از محل اصلی خارج و در مکانهای کنونی نصب گردید .

الف – در بزرگ

این در دو لنگه که دارای نقوش منبت بس ظریف است هر لنگه آن به ابعاد ۶۰×۳۲/۲ متر و دارای پاشنه گرد چوبی است در تنکه قاب مانند قسمت بالای هرلت آن جمله هایی به خط ثلث به شرح زیر کنده کاری شده است :

لنگه سمت راست : لصاحبه السعاده والسلامه لنگه سمت چپ : وطول العمر ماناحت حمامه و بر بالای دماغه در :

خداوند این در مبارک مرتضی اعظم سید حسن الحسینی و در بخش

پایین دماغه : عمل استاد حسین بن علی نجار نقار قریه . . .

این در که دارای نقوش منبت بسیار جالب و زیباست در اثر گذشت زمان و عوامل جوی در قسمت پایین شکافهایی پیدا نموده و همچنین نوشته های قسمت پایین دماغه در حال محو شدن می باشد .

ارزش فوق العاده آن ایجاب می کند که از طرف متخصصین مربوطه در موردترمیم آن اقدام لازم بعمل آید .

ب - در کوچک

این در نیز به مسجد جامع افوشته تعلق دارد و در محلی که به حسینه می پیونددنصب شده بود و برای جلوگیری از دزدیده شدن همراه با در بزرگ به آرامگاه سیدواقف منتقل گردید .

این در که هر لنگه آن به ابعاد ۴۸×۱۶۸ سانتیمتر و دارای نقوش منبت زیباو بدیع است نسبت به در بزرگ از همیت بیشتری برخوردار است . زیرا جملات کنده کاری شده در کتیبه های بالای در گویای تاریخ ساخت در (سال ۸۳۱ هجری قمری) می باشد که به گمان قوی ساختمان مسجد نیز درهمان سال پایان گرفته است .

متن نوشته ها چنین است :

لنگه سمت راست :

چو در بسته گردد گشاینده اوست چو ره یاوه گردد نماینده اوست

صاحبه و مالکه السید حسن

لنگه سمت چپ :

این در به شادکامی دائم خجسته باد بر دوستان گشاده و بر خصم بسته باد

فی رمضان السنه احدی و ثلاثین و ثمانمائه (۸۳۱ هجری قمری)

به گفته کهنسالان افوشته این در سالیانی چند در پشت دیوار شمال غربی مسجد در زیر آفتاب و باران و برف افتاده بود ، سپس چهارچوبی برای آن تهیه و نصب می گردد . بدین علت زیانهای وارده به این در نسبتا زیادتر می باشد .

مسجد جامع افوشته

این مسجد که با خشت و آجر و گچ بنا شده و فاقد هرگونه تزییناتی چون

کاشیکاری و گچبری است . در اوایل قرن نهم هجری قمری بنا گردیده است زیرا در کتیبه تنکه بخش بالای در کوچک چوبی آن در متن گل و بوته های منبت جمله های «صاحبه و مالکه السید حسن فی رمضان السنه احدی و ثلاثین و ثمانمائه (۸۳۱ هجری قمری) کنده کاری شده است و چنانچه تاریخ ساخت در را برابر با زمان پایان گرفتن ساختمان مسجد بدانیم ، می توان گفت که ساختمان مسجد ، پس از ساختن گنبدیعنی سال ۸۲۸ به بعد آغاز و به سال ۸۳۱ پایان گرفته است .

طول مسجد از جنوب شرقی به شمال غربی کشیده شده و مساحت آن درحدود ۴۱۰ متر مربع است که ۳۱۰ متر آن زیربنا و بقیه حیاط را تشکیل می دهد .

مسجد دارای دو در ورودی یکی در سمت قبله و دیگری در سمت حسینیه است .

شبستان مسجدمتشکل از سه قسمت می باشد : قسمت میانی وبخشهای جنبی .

قسمت میانی به ابعاد ۵ ۳×۷ متر و روی هم شامل ۴ طاق رومی برجسته و گود نسبتا مرتفع بوده که سقف نزدیک محراب دارای مقرنس گچی ساده است .

بخشهای جنبی توسط دو درگاه به عرض ۱۰×۳ و بلندی ۵۵ ۲ متر که دوستون چوبی در زیر سقف آن حائل گردیده به قسمت میانی اتصال دارند .

این دو قسمت مربع شکل و به ابعاد ۴ متر می باشند . هرکدام دارای دوخواجه نشین در شمال و جنوب بوده که شمال آنها نورگیری به حیاط مسجددارد . بخشهای جنبی در زمان گذشته دوطبقه بوده و ورودی آنها یکی در هشتی پشت سر در از طریق پله کان بام و دیگری در انتهای راهرو یا دالان سمت غرب قرارداشته که هنوز پله کانی چند از آن بجای مانده است و هردو قسمت

از طریق دودرگاه که اکنون تیغه شده آنها از شبستان میانی به چشم می خورد ، با بخش میانی ارتباط داشته اند .

به گفته کهنسالان دو دهنه جنبی شبستان بزرگ که به مرور زمان خراب شده بوده است در حدود سالها ۱۲۷۰ الی ۱۲۸۰ شمسی برخی از افراد محلی در لوای نام تجدید بنا تمام مصالح آن را تاراج نموده و مسجد را زمانی چندبه حال ویرانی رها می نمایند ، تا اینکه شخصی بنام میراآقا (۱۳) فرزند میرزا اسحق ازبازماندگان سید واقف که در ضمن کدخدای افوشته نیز بوده برای تجدید بنای بخش خراب شده پیشقدم می گردد و با خودیاری مردم محل ، آنها را به صورت یک طبقه درمی آورد .

خانقاه سید واقف

خانقاه سید واقف

خانه ای را که سید واقف به سال ۸۴۹ هجری قمری برای سکونت خویش درافوشته احداث می نماید به سال ۸۵۷ به هنگام وقف نمودن دارایی خود آن را نیز دردایره شمول وقف قرار داده و خانقاه حسینی اش نام می نهد و از آن زمان به بعدنام خانقاه حسینی برای آن خانه علم می گردد زیرا در متن وقفنامه مورخ ۸۵۷هجری قمری به شرح زیر صریحا بدان اشاره شده است :

. . . خانه ای را که برای اقامت و سکنی خویش اتیان به احداث آن نموده بود و ابواب آن را به ریاض و بساتین گشوده و آن را متضمن اماکن لطیفه و مساکن نظیفه و غرف عالیه و شرف سامیه ساخته لازالت معموره فی ظل باینها .

خانه ای ساخت آن چنان که جنان

در نزاهت از او برشک افتاد

مسکنی شد که گوئیا رضوان

بروی ابواب دار خلد گشاد

واقع به قریه طیبه افوشته از قرای مدینه نطنز از توابع دارالامان اصفهان مسبل گردانید و از تملک آن اعراض و آن را موسوم گردانید به خانقاه حسینی .

سردر یا جلوخان

تنها بخش خانقاه یا خانه قبلی سید واقف که سالم باقی مانده است سردر یاجلوخان آن می باشد .

جلوخان که به سردر خانقاه مشهور است به عرض دهنه ۷۰/۴ متر با دوسکو به عرض ۶۸ و بلندی ۷۰ سانتیمتر در طرفین راهروی ورودی آن است . سه جبهه داخلی آن از کاشیهای معرق با نقوش گوناگون پوشیده شده است . در سه طرف ایوان

کتیبه کمربندی به عرض ۷۰ سانتیمتر در زمینه لاجوردی به خط ثلث سفید به چشم می خورد که در آن نام شاهرخ گورکانی ، نام بانی و بنا و تاریخ ساخت درج گردیده . متن آن چنین است :

به فیض فضل حضرت الهی و امداد کرم نامتناهی در ایام خلافت و

دولت حضرت خاقان بن الخاقان ظل الله فی العالمین المؤید به تایید ملك المنان معین السلطنه والخلافه فی الدنیا والدین شاهرخ بهادرخان خلدالله ملکه و خلافته و اید علی العالمین رافته . . . نورحدقه السلطنه نور حدیقه المعدله السلطان ابن السلطان ابن السلطان المخصوص بعنایه ملك الرحمن علاءالدوله والسلطنه والدنیا والدین بهادرخان خلدالله تعالی ملکه بناء این بیت السعاده والسیاده که همیشه قواعدش به روابط دوائم احکام مربوط باد ازخالص المال بنده محتاج الفقیر الی رحمه الله الغنی حسن بن حسین الحسینی به اتمام رسید فی شهر محرم الحرام سنه تسع و اربعین و ثمانمائه . عمل الفقیر شیخ حسن بن نظام الدین بنا اصفهانی .

بدین ترتیب مشخص می گردد که ساختمان خانه سید واقف در محرم سال ۸۴۹ هجری قمری به دوران پادشاهی شاهرخ گورکانی پایان یافته است . و به شرحی که گذشت به سال ۸۵۷ه . ق وقف وبه نام خانقاه حسینی نامیده می شودو سازنده بنا ، شیخ حسن فرزند نظام الدین بنا اصفهانی بوده است .

در خانقاه

ورودی خانقاه دارای در چوبی دولنگه قطوری است که هرلنگه آن به عرض ۰۷/۱و ارتفاع ۳۰/۲ متر می باشد که در دهنه طاق رومی هلالی شکسته ای به ارتفاع ۵/۴متر نصب گردیده است . هردو لنگه در دارای چفت و بست محکم و پاشنه گردچوبی است ولی فاقد هرگونه تزیینی اعم از نقوش منبت یا نوشته می باشد .

به فاصله ۶۰ سانتیمتر از پایین و بالای در دو تسمه آهنی به عرض ده سانتیمتر جهت استحکام آن به صورت مهاری به در متصل شده . به لنگه سمت راست جای دق الباب و لنگه سمت چپ حلقه آهنی قطوری بجای مانده است .

حیاط خانقاه

در پشت سر در جز آثار پاگرد پله هایی که مربوط به طبقه دوم ساختمان اصلی بوده و اتاقهای خشتی که آن را درگذشته نزدیکی بنا نموده و فضایی محصور به مساحت تقریبی سیصد متر ، چیز دیگری بجای نمانده است .

اتاقهای خشتی را سید ابوالقاسم اعظم واقفی به هنگام تصدی تولیت موقوفات سید حسن واقف بین سالهای ۱۳۲۵ الی ۱۳۲۹ شمسی به منظور ایجاددبستانی در این مکان بنا نموده که شاید پس از گذشت پنج سده دوباره نظر سیدواقف از ایجاد خانقاه که همانا بنیاد کانون دانش بوده است به مرحله عمل درآید که متاسفانه به علت عدم امکانات مالی این کار سرانجامی به خود نگرفت زیراعلی رغم ردوبدل شدن مکاتباتی چند بین او و اداره فرهنگ کاشان جهت تامین باقیمانده هزینه ساختمان و توافق در واگذاری محل مورد بحث به اداره مذکورجهت امکان تکمیل ساختمان و انجام این انتقال در ۲۰/۶/۱۳۲۹ شمسی ، اداره فرهنگ کاشان در این مورد اقدام مثبتی به عمل نیاورد و اتاقهای ساخته شده نیز پس از درگذشت نامبرده در اثر عدم مراقبت کم و بیش رو به

ویرانی نهادو بالاخره در بهار سال ۱۳۶۶ شمسی جهت توسعه معبر تخریب گردید .

شربتخانه

در گوشه شمالی خانه ، در پشت حمام افوشته ساختمانی با فضای مرکزی چهارگوش با دو گوشوار هشت پر و دو گوشوار شش پر در چهارگوش آن بجای مانده که بقایای آن نمایانگر دو طبقه بودن این ساختمان در زمانهای گذشته می باشد ، ولی از طبقه دوم جز دیواری کوتاه با پوشش کاشیهای شش بر و جای حوضی کوچک چیز دیگری بجای نمانده بود که در تعمیرات اساسی اخیر جای حوض صاف گردید و بام به صورت یکپارچه درآمد .

طبقه دوم تا پایان دوران قاجاریه نیز برپا بوده و بطوری که شنیدم دزدان محلی آنجا را مخفی گاه اموال ربوده شده قرار داده بوده اند که پس از مدتی موضوع آشکار و به دستگیری آنان می انجامد .

حوض طبقه دوم که بر وسط سقف اول یا بام فضای مرکزی بنا گردیده بود طرحی شبیه حوض موجود در ایوان ساختمان عالی قاپو اصفهان داشته و به احتمال زیاد آب آن از طریق لوله های سفالین (بگویش محلی تنبوشه) ازقنات هودجه که در محله بالای افوشته جریان داشته تامین می گردیده است (این قنات از اکثر خانه های محله بالا گذشته و پس از دور زدن مسجد افوشته به استخر مربوطه واقع در سورگاه ، خانه بروجردی و اسعد واقفی می ریخته است) و به گفته سالمندان افوشته به هنگام ساختن منبع آب جهت حمام افوشته آثاری از لوله های سفالین که در جهت شربتخانه امتداد داشته مشاهده شده است .

با توجه به توضیحاتی که داده شد در اینکه این بنا همان ساختمان چهارصفه است تقریبا موضوع مسجلی است منتهی بر ما مجهول است که اولا کلمه شربتخانه را به چه علت در زیر کلمه اختاخانه در رونوشت وقفنامه (مورخ

۱۲۸۸) ذکرنموده اند ؟ و ثانیا کلمه شربتخانه از چه زمانی و به چه علت بر این بنا اطلاق گردیده است ؟

حمام افوشته

در جنوب غربی ویرانه های خانقاه یا به عبارت دیگر در سمت قبله آن حمامی به ابعاد ۱۶×۲۵ متر مربع قرار دارد که از بناهای ایجادشده توسط سید حسن الحسینی مشهور به سید واقف می باشد .

این حمام نیز به سال ۸۵۷ هجری قمری جزء رقبات موقوفات درآمده است . زیرا در متن وقفنامه از آن چنین یاد شده است :

. . . وقف فرمود جناب واقف اعلی الله شانه حمامی که بنا فرموده ازبرای رجال و نسوان حمامی با لطافت و نظافت تام ، ذو نزاهت و طراوت واقع به قبلی خانقاه مذکور متصل بدان با عامه توابع و لواحق و مضافات و منسوبات خاصه آن از تون و انبار و منجلاب و مطرح رماد با دو فاتیلج روبین یکی بوزن هفتاد من و یکی شصت من . . . .

سورگاه

دیگر از بناهای متعلق به سید حسن واقف سورگاه است که در سمت شمال حسینیه (تکیه) کنونی و در مجاورت شبستان بزرگ مسجد جامع افوشته (جایگاه هیئت ابوالفضل کنونی) قرار داشته است . سورگاه دارای ساختمانهای مفصل و متعدد بوده که به مرور زمان خراب و بجای آن ساختمانهای جدید بناشده است .

از ساختمانهای قدیمی سورگاه فقط یک ساختمان بجای مانده است .

این ساختمان نیز در اثر مهاجرت ساکنین آن به تهران در شرف ویرانی است . با وجود این هنوز طرح اوالیه خود را از دست نداده است . گرچه احتمال آن می رودکه در زمانهای گذشته مورد تعمیر و مرمت قرار گرفته باشد .

وقفنامه سید واقف

همان گونه که قبلا هم اشاره شد تاج الدین حسن حسینی در بیستم ذیحجه سال ۸۵۷هجری ، تمام دارایی خود شامل خانه مسکونی ، ۵/۵ دانگ روستای میلاجرد ، شش دانگ روستای اسفیدان ، حدود ده باب آسیای آبی ، چندین قطعه ملک و مقدارقابل توجهی آب قنوات را وقف می نماید که نصف درآمد برای خیرات (حق التدریس مدرس که در خانقاه علوم شرعی تدریس نماید (۱۴) ، کمک هزینه تحصیلی برای طلبه هایی که در آنجا تحصیل نمایند پرداخت حقوق به کتابدار ، نگهبان ، اذان گو ، امام جماعت ، قاری قرآن وغیره ، پذیرایی از فقرا و مساکین و ابن السبیل ، برگزاری مراسم در اعیاد مذهبی و سوگواریها و بسیار کارهای دیگر که درمتن وقفنامه آن مندرج است) صرف شود . و نصف دیگر درآمد را وقف بر اولادنموده یعنی بر سه فرزند زاده خود اسمعیل یک دوم . نورالله و شمس الدین محمدروی هم یک دوم باقیمانده .

این وقفنامه به خط نستعلیق

و نویسنده آن ابوبکربن احمدبن مسعود طهرانی مشهور به قاضی طهرانی از نویسندان مشهور و مورد اعتماد دوره گورکانی وآن قوینلو بوده است . تاریخ دیار بکریه از تالیفات او می باشد .

ضمنا طهران مذکور در فوق مکانی است در منطقه نجف آباد اصفهان که امروزه به تیرون و گروند مشهور می باشد . والسلام (۱۵)

آیه الله حاج میرزااحمد شیرازی

آیه الله العظمی اراکی رحمه الله علیه در مقام بیان زوجه صالحه بودن همسرشان می فرمودند : حاج میرزااحمد شیرازی می گفت خدا به تو سه نعمت بزرگ داده : پدری آن چنان ، و استادی مانند حاج شیخ عبدالکریم ، و همسری مانند دختر حاج محمدابراهیم خوانساری .

از آیه الله مصلحی سؤال شد که این حاج میرزا احمد کیست ؟ فرمودند : همسر ایشان دخترعموی مادر آقا بوده ، و ایشان پدر آقای سلطان شیرازی که درسازمان حج مشغول انجام وظیفه هستند و جد جناب آقای شریفی معاون حجه الاسلام والمسلمین ری شهری است .

اینجانب از حضرت آقای شریفی و پدر بزرگوارشان خواستم که اطلاعاتی که در مورد پدر و جدشان دارند در اختیار بگذارند تا در این کتاب درج شود .

جناب آقای سلطان شیرازی خواسته حقیر را برآوردند و علاوه بر توضیحاتی که ذیلا می آوریم نوشته هایی شامل اجازات مرحوم آقا میرزااحمد شیرازی و نامه مرحوم آقا سیدعبدالحسین لاری به ایشان ، و نیز بخشی از یک رساله در اختیار ماقرار دادند که نمونه ای از آنها را نیز در پایان کتاب ملاحظه خواهید کرد .

و اینک شرح حال آن بزرگوار از زبان فرزندش حضرت آقای سلطان شیرازی :

آیه الله حاج میرزااحمد شیرازی

تولدش حدود سال ۱۲۹۶ه ق در قیروکارزین (یکی از بخشهای فیروزآباد فارس) واقع شده .

پدرش از خوانین آن منطقه بوده و با اینکه مذهبی بوده اما به طلبه شدن فرزندش مایل نبوده ، اما آن قدر این پسر علاقه به دروس دینی داشته که مدتها هرروز قبل از اذان صبح نزد عالمی که در آن نزدیکی ها (نه در خود محل) بوده می رفته و درس می گرفته و قبل از طلوع آفتاب به خانه برمی گشته ، به طوری که پدر متوجه این رفت

و آمد نمی شده است .

مادر او روحانی زاده بوده است .

در شیراز تا حد اجتهاد درس خواند و مدت نه سال در معیت مجاهدعظیم الشان آیه الله العظمی آقا سیدعبدالحسین لاری عنوان معین و مشاور داشت .

در جنگ با انگلیسیها هم شرکت کرد و ظاهرا یکی از فرماندهان دشمن راخود او کشته بود . سوار کار و تیرانداز ماهری بود . حتی در سنین پیری چند فرسخ راه رفتن برای او مشکل نبود و جسمی سالم داشت و کشاورز مجربی بود .

پس از جنگ ، به هندوستان ظاهرا تبعید شد و در بمبئی بود ودر آنجا به اوگفتند یا تهران و تحت نظر زندگی کردن ، و یا یکی از ممالک دیگر را اختیار کن . اوحجاز را اختیار کرد ، و پس از موسم حج به ایران و قم آمد و در آن تاریخ هنوز حاج شیخ عبدالکریم حائری رضوان الله علیه به قم نیامده بود و بعد از ورود آن مرحوم در خدمت ایشان بود .

بعد از چهل سالگی ازدواج کرد . همسرش علویه دخترعموی مادر مرحوم آیه الله العظمی اراکی بود که از اولاد سیدحسن واقف مدفون در نطنز کاشان بود .

مدتی با آیه الله العظمی اراکی هم منزل بودند و کاری کرده بودند که با خانواده آیه الله اراکی محرم بودند .

مادر همسرش علویه ای بود بسیار متدین و محتاط ، چرخ ریسی می کردو زندگی خود را اداره می نمود و حتی از اموال دامادش که ایشان هم بسیار محتاط بود استفاده نمی کرد . این بانو مورد توجه خاص مرحوم آیه الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری و آیه الله العظمی حاج شیخ ابوالقاسم قمی بود . درباره او گفته شده که با اینکه از بلندی افتاده بود و گویا پایش سالم نبود هنگام احتضار

برخاست و به رسول خداصلی الله علیه وآله سلام کرد و سپس خوابید و از دنیا رفت . در تشییع جنازه اومرحوم حاج شیخ و مرحوم شیخ ابوالقاسم قمی شرکت و تابوت او را به دوش گرفتند و با اینکه در شاهزاده حمزه قم قبری داشت مرحوم حاج شیخ ابوالقاسم قمی قبر خود در شیخان قم را به او داد که بعد از چهل سال حاج میرزااحمدشیرازی هم در همان قبر به خاک سپرده شد .

حاج میرزا احمد به فرزندش می گفته برای حل مشکلات به زیارت قبر این علویه برو و می فرموده من این کار را می کنم .

همسر مرحوم حاج میرزااحمد در سال ۱۳۷۳ه . ق یعنی یک سال قبل ازوفات شوهرش از دنیا رفته است .

حاج میرزااحمد با بیگانگان به خصوص انگلیس که آن روز دشمن معروف مسلمانها بود سر مسالمت نداشت سالهای سال خود او و خانواده اش به جای شکرکه سودش به بیگانگان می رسید از خرما و توت و مانند آنها استفاده می کرد همیشه نام انگلیسی را با پسوند ابلیس پرتلبیس به زبان می آورد و با دولت وقت هم که دولت جائر بود مخالفت می کرد از گندم دولتی استفاده نمی کرد و جداگانه گندم تهیه و در خانه نان تهیه می نمود .

گاهی در روستاهای اطراف قم منبر می رفت و اگر پولی می دادند پس می دادو می فرمود خرج مثلا حمام همانجا کنید مدتی تحت تعقیب بود شبها در مسجدجمکران و روزها در همان اطراف زندگی می کرد . جواز عمامه برای او آوردند ، جوازرا پاره کرد و گفت من از پهلوی (رضاخان) جواز عمامه بگیرم ؟

یک شب خادم مسجد جمکران از بودن ایشان در پشت بام مسجد بی اطلاع بوده ، درب مسجد را می بندد و

می رود ایشان قـدری عبادت می کنـد و می خوابـد درخواب امام زمان را می بینـد که می فرمایـد برخیز اذان بگو . عرض می کنـد درب مسـجد بسـته است ، بایـد از مسـجد خـارج شوم وضو بگیرم (حوض خانه مسـجدخارج مسـجد بود) حضـرت می فرماید درب باز ست شروع می کند در خواب به اذان گفتن : پس بیدار می شود می آید می بیند درب مسجد باز است .

از آیه الله حاج شیخ عبدالکریم و آیه الله حاج شیخ ابوالقاسم قمی اجازه داشت که متن اجازه ها در اختیار است .

با آیه الله صـدر و آیه الله سـیدمحمدتقی خوانساری سالها هم مباحثه ، و به آیه الله حجت خیلی علاقه منـد بود ، و بعد از آمدن آیه الله بروجردی به قم به درس ایشان حاضر می شد .

در سال ۱۳۷۴ در سن ۷۸ سالگی در قم درگذشت ، و با نظارت مرحوم آیه الله حاج شـیخ مرتضی حائری در شیخان قم در قبر مادر همسرش که چهل سال قبل درآنجا دفن شده بود دفن شد .

املاك پدرش که گویا روسـتای مسـتقلی بوده توسط قشـقاییها غصب ، و سـپس به تملك رضاخان پهلوی درآمده است و در این باره شکایت کرد که به جایی نرسید .

سحرخیز بود و از پسـرش خواسـته بود که هر روز بین الطلوعین در حالی که پـدر نماز می خوانـد او نیم جزء از قرآن مجیـد را بخواند . در تربیت فرزند مقید بودو بری جبران محدودیتهایی که برای آنها ایجاد می کرد خود با اینکه سنش زیاد بودهفته ای یکی دو بـار آنـا را به خـارج شـهر برای تفریـح می برد و احیانا خود او با آنان به بازیهای مناسب می پرداخت . دو روز قبل از فوت پسـرش را وصـی خود می کنـدو تربتی به او می دهـد و می گوید این تربت خاصـی است باید در خانواده ما بماند توهم هنگام مرگ

به دیگری بده و یک قدری از همان تربت را برای لحظات آخر عمرخود قرار داده بود . در دقایق آخر ، دهان باز نمی کرد که تربت را بخورد تا اینکه خوداشاره کرد که تربت را بیاورید ، تربت را خورد و از دنیا رفت .

همه اموالش را در زمان آقا سیدعبدالحسین لاری به ایشان داد و به ورثه هم نوشت که همه مال آقا است . آقا سیدعبدالحسین هم طبق نامه ای اموال را به خودایشان برگرداند متن این دو نامه در اختیار است . (۱۶)

برادرها وبرخی ازدامادهای (شوهرخواهر) آیه الله العظمی اراکی

مرحوم حاج میرزاآقا حدود صد سال عمر کرده و پس از اینکه همسر اول او از دنیارفته همسر دوم اختیار کرده (از خانواده قائم مقام) و پس از وفات او با مادرآیه الله العظمی اراکی و نیز پس از وفات او با همسر چهارم خود ازدواج کرده است وازاین همسر چهارم اولاد نداشت . نتیجه این ازدواجها آیه الله العظمی اراکی وخواهرشان از یک مادر و سه برادر ایشان از مادر دیگر و یک یا چند خواهر دیگر است .

برادرهای آیه الله العظمی اراکی همه در زمان حیات ایشان از دنیا رفته اند .

در یادداشتهای آیه الله خرازی آمده : استاد بزرگوار آیه الله العظمی اراکی فرمودند : من چند برادر ناتنی به نام آقایان : میرزافتح الله ، میرزاحسن و میرزا حسین داشتم که اینها پشت سر هم بودند سالی که وبا آمده بود هر سه آنها به مرض وبامبتلا شدند مادرشان که در اراک زندگی می کرد خیلی نگران شده در هوای سرداراک از روی برفها به امامزاده سیدعلی در چهارفرسخی اراک می رود و شفای آنان رااز امامزاده بزرگوار طلب می کند و هر سه آنها از مرض وبا شفا یافتند .

شوهر یکی از خواهران (این خواهر از

همسـر دوم مرحوم حـاج میرزاآقـا بوده است) ناتنی آیه الله العظمی اراکی مرحوم عمادالـذاکرین از روحانیان و اهل منبر بود (۱۷) وی پدر نویسـنده معروف کاظم عمادی است که نام سی و هفت تالیف چاپ شده او در کتاب مؤلفین کتب چاپی خانبابا مشار ج ۵ ، ص ۳۱ یاد شده است .

از آنجا که مرحوم حاج میرزاآقا به این داماد خود کمکهای شایانی کرده بود اوهم در مقابل در چند ماهی که حاج میرزاآقا به مکه مشرف شده و در اراک نبودآیه الله العظمی اراکی را که در آن تاریخ کودکی یازده دوازده ساله بود به تحصیل تشویق و مسیر زندگی این کودک را عوض کرد این مطلب در بخش مربوط به تحصیلات آیه الله العظمی اراکی یاد خواهد شد .

مرحوم عماد در اواخر عمر خود به تهران هجرت و همانجا از دنیا رفت .

ولادت و دوران کودکی آیه الله العظمی اراکی

در تاریخ بیست و چهار جمادی الثانیه سال هزار و سیصد و دوازده هجری قمری (برابر با ۱۲۷۳ه . ش) در اراک (که در آن زمان به سلطان آباد و عراق معروف بود) به دنیا آمد .

تا سن یازده - دوازده سالگی خود را ماننـد سایر کودکان گذراند در این تاریخ پدر او به مکه مشـرف شد و سـفر مکه در آن زمان چند ماهی طول می کشید در این چند ماه که پدرش در اراک نبود شوهر خواهر او مرحوم عمادالذاکرین به منظورجبران خدمات و کمکهایی که مرحوم حاج میرزاآقا پدر همسـرش به او کرده بود این کودک را زیر چتر تربیت خود قرار داد و او را به درس و مشق و تمرین خط تشویق و تحریص نموده و مسیر تازه ای را جلوی پای او باز کرد مرحوم عمادالذاکرین که

ازخط بسیار زیبایی برخوردار بود از این کودک و نوجوان خواست که تمرین خط کرده و در نهایت گلستان شیخ سعدی را با خطی زیبا بنویسد و خودمقداری از آغاز گلستان را قلمی و در اختیار او گذاشت که به پایان برساند آیه الله العظمی اراکی گلستان را با خطی خوب تا پایان نوشت و هنگامی که پدر از سفر مکه بازگشت این نسخه گلستان را که از هر سبد گل و ریحانی جالب تر بود خدمت پدر به عنوان تحفه ای به او تقدیم کرد پدر که تا قبل از این سفر ، فرزند خود را مشغول کارهایی که مقتضای کودکی است دیده بود از این اقدام بسیار بسیار جاذب متعجب گردید .

آری اولین استاد آیه الله العظمی اراکی که هم به او خط زیبا را آموخت و هم خط صحیح زندگی را برای او ترسیم کرد این مرد بوده است و اولین نوشته ای که ازآیه الله العظمی اراکی در دست است همین نسخه گلستان سعدی می باشد که عکس برخی از صفحات آن را در پایان همین کتاب خواهید دید .

بله این جملات توحیدی و ایمانی گلستان : منت خدای را عزوجل که طاعتش موجب قربت است و به شکراندرش مزید نعمت . هر نفسی که فرو می رودممدحیات است و چون بر می آید مفرح ذات . پس در هر نفسی دو نعمت موجودو بر هر نعمتی شکری واجب .

از دست و زبان که برآید کز عهده شکرش به در آید . . .

در کتاب عمر طولانی و پربرکت آیه الله العظمی اراکی همیشه ملموس و محسوس بود با گلستان شروع و به روضه من ریاض الجنه ختم شد-رحمه الله علیه و رضوانه .

پی نوشتها

۱) و شاید مصلح آباد فراهان .

۲) شرح حال ایشان را در همین

بخش خواهید خواند .

۳) مراد ، آخوند محمد ابراهیم انجدانی است که از علما و صلحاء اراک شمرده می شد .

۴) میر زینب نظری . یادداشت حضرت آقای سید حسین اعظم واقفی .

۵) صورت و ترتیب این شجره نامه با آنچه آقای سید حسین اعظم واقفی در یادداشتی نوشته اند تفاوتهایی دارد . بنابراین نیاز به مقابله و مقایسه و بررسی دارد .

۶) به تعبیر دیگر ، این علویه از سادات امام جمعه نطنز است که از سادات قریه السادات افوشته نطنزمی باشد .

۷) شرح حال سید حسن واقف را به قلم یکی از نوادگان ایشان در همین بخش خواهید خواند .

۸) نام دو محل در نطنز است .

۹) مؤلف تاریخ نطنز در هفت جلد که یک جلد آن چاپ شده است . توفیق ایشان را برای چاپ بقیه مجلدات از خدای منان خواستاریم .

۱۰) این احمد صاعدی شاید همان احمد صاعد وزیر اصفهان در زمان یورش امیر تیمور گورکانی بوده باشد .

۱۱) این تپه را حصاری خشتی و قدیمی و ضخیم محصور می نماید که در سنوات اخیر قسمتی از حصارو آثار قلعه تخریب و بجای آن مدرسه ای ساخته شده که بایستی از اقدامات بعدی نظیر آن جلوگیری شود .

۱۲) این ضریح که در سال ۸۵۹ ه . ق به دستور سید واقف ساخته شده در سال ۱۳۵۲ مورد دستبرد قرارگرفت که خوشبختانه دزدان از آن طرفی برنبستند و ضریح بجای خود برگردانده شد .

۱۳) نیای خاندان اسعد واقفی . شرح احوال او تحت عنوان میرزاآقا حکیم درتاریخ نطنز مندرج است .

۱۴) از این عبارت به خوبی استفاده می شود که خانقاه مزبور

مانند مدرسه علمیه بوده ، نه مانند خانقاهها درزمان ما که مجمع - به اصطلاح - درویشان است . (استادی)

۱۵) با تشکر فراوان از حضرت آقای سید حسین اعظم واقفی که این مقاله را برای چاپ در این کتاب ، دراختیار ما قرار دادند .

۱۶) با تشکر از برادر گرامی حضرت آقای شریفی .

۱۷) مرحوم میرزا حسنعلیخان ، صاحب کتاب «کنعان و کربلا» و تالیفات دیگر مانند «تلخیص بحار» که مردی فاضل ، و از شعرا و وعاظ و منبریهای معروف اراک بوده ، دایی همین عمادالذاکرین است .

همسر ، فرزندان و دامادهای آیه الله العظمی اراکی (ره)

همسر ایشان

همسر ایشان ، صبیه مرحوم حاج محمد ابراهیم خوانساری ، بانویی صالحه و همیشه مورد ستایش آیه الله العظمی اراکی بود . ایشان چند سال قبل از رحلت آیه الله العظمی اراکی درگذشت و با اینکه مرحوم آیه الله العظمی اراکی سالها بود که در هیچ مجلس ختمی شرکت نکرده بودند و نیز در این اواخر ، کهولت سن مانع دیگری برای شرکت ایشان در اینگونه جلسات بود . در عین حال در مجلس ترحیم این بانوی مکرمه در مدرسه فیضیه حضور یافتند و از پیش آمد فوت این همسر وهمدم بسیار متاثر بودند .

آیه الله العظمی اراکی از همین بانوی گرامی سه پسر و شش دختر داشتند .

۱- حاج محمد ابراهیم مصلحی که در بخش هفتم این کتاب یاد شد .

۲- آیه الله حاج شیخ ابوالحسن مصلحی . شرح حال ایشان در بخش شاگردان آیه الله العظمی اراکی ذکر خواهد شد .

۳- دکتر علی مصلحی که نیز در بخش هفتم این کتاب یاد شد .

دامادها

۱ . آیه الله العظمی حاج سید محمدتقی خوانساری که شرح حال ایشان در بخش یازدهم ذکر شده است .

ایشان با دو دختر از دختران آیه الله العظمی اراکی ازدواج کردند . یعنی پس ازفوت یکی ، دیگری به عقد ازدواج وی درآمد و این دو ازدواج با شرایط خاصی که داشته است یکی از نشانه های کثرت علاقه آیه الله العظمی اراکی به آیه الله العظمی خوانساری می باشد که خود شرحی مفصل دارد .

۲ . جناب حجه الاسلام آقای سیدحاجی آقای فرحی اراکی است که در سال هزار و سیصدو سی هجری قمری ، از مادری عفیف که از خانواده محترمی بود و ازپدری شریف به نام سیدنورالدین که از سادات اصیل بود ، در محلی به نام کرهرودکه

در حدود یک کیلومتر با اراک فاصله دارد و اکنون وصل به اراک

و جزو آن تلقی می شود ، تولد یافت . این بیت ، از سادات حسینی هستند که نسبشان به امام زین العابدین علیه السلام فرزند عزیز امام حسین علیه السلام می رسد .

نامبرده از اوان طفولیت به تحصیل علوم دینی رو آورد و چندین سال هم دراراک و سپس در قم با جدیت به فراگیری آن مشغول شد ، ولی در اثر اقدامات سیاسی ضد پهلوی که به خصوص همراه فرزندان متنفذ آیه الله حاج آقا محسن اراکی داشت به وسیله دستگاه رضاخانی ، که در مسیر نقشه های ضد اسلام شیاطین انگلیسی عمل می کرد ، دستگیر شد و در بهار جوانی زندانی گشت و افزون بر یک سال را زیر فشار شکنجه های گوناگون به سر آورد پس از آزادی از زندان در اثرپیامدهای آن و مشکلات دیگر موفق نشد آن چنان که باید و شاید به تحصیلاتش ادامه دهد و از استعدادها و زمینه های موجود بهره لازم ببرد ولی در عین حال که ازاشتغالات تحصیلش کاسته شد به اقدامات اجتماعیش افزوده گشت و در بسیاری از موارد به گرفتاران و درماندگان کمکهای خداپسندانه کرد و از طرق مختلف آنها رایاری نمود و تا حد توان گره از کار آنها گشود که طبعا ذخیره خوبی برای آخرتش خواهد بود .

نامبرده در سن بیست و دو سالگی ، یعنی سه سال پیش از زندانی شدنش به دست عمال رضاخان ، داماد آیه الله العظمی اراکی شد و از بزرگترین صبیه ایشان دارای سه پسر و دو دختر گشت ، پسران به ترتیب :

سیدعلی (مرتضی) متولد هزار و سیصد و هفده شمسی هجری یا هزارو سیصد و پنجاه وهفت قمری .

و سیدمحمدحسین کارمند بازنشسته و متولد هزار و سیصد و بیست و چهارشمسی .

و سید محمدمهدی مهندس شاغل

و متولد هزار و سیصد و پنجاه و یک شمسی می باشند .

فرزند اول پس از طی دوران دبستان و دبیرستان با توفیق الهی و در اثرارشادات مرحوم آیه الله حاجی شیخ عباس تهرانی اعلی الله درجاته ، به حوزه علمیه مبارکه قم پا نهاده و راه سپرده و پس از گذراندن مراحل سطح و خارج به تتبع و تحقیق و تدریس علوم اسلامی اهتمام ورزیده است و از محضر اساتید گرانمایه و درجه اول حوزه ، آیات عظام : خمینی ، گلپایگانی ، آملی ، طباطبایی و . . . استفاده برده است و در این مدت کتابهایی هم تالیف یا تدوین نموده است که برخی از آنهامانند «تحریرالاصول که تقریرات درسهای اصول آیه الله العظمی آقا میرزا هاشم آملی می باشد ، به چاپ رسیده است ، و نیز رساله «لباس مشکوک که تقریر آیه الله بهاری همدانی از درسهای فقه آیه الله العظمی حجت می باشد با تصحیح و تذییل ایشان چاپ شده است و نیز کتاب «دین و وجدان که مجموعه نفیس و سودمندی از جلسات دینی و معنوی آیه الله حاجی شیخ عباس تهرانی رحمه الله علیه می باشدتوسط ایشان به قلم روز درآمده و چاپ گشته است ، همچنین تالیفات دیگری مانند «بررسی و تحقیق پیرامون نهضت حسینی و «مصطلحات الفقه که تقریباهمه اصطلاحات رایج در سرتاسر فقه را که حدود هزار و پانصد اصطلاح است فرا می گیرد . (۱)

۳ . داماد دیگر ایشان مرحوم حجه الاسلام والمسلمین حاج شیخ قوام اسلامی جاسبی فرزند حاج ملا حسین جاسبی .

حاج ملا حسین که قریب صدوده سال عمر کرد ، مردی بود روحانی ، پارساو خدمتگزار . سالها در یکی از روستاهای جاسب به ترویج و نشر معارف اسلامی و ارشاد مؤمنان مشغول بود

و در همانجا در امامزاده ای مدفون گشت .

مرحوم حاج شیخ قوام از علما و دانشمندان حوزه علمیه قم بود که مقداری از زمان مرحوم حاج شیخ عبدالکریم (ره) را هم درک کرده بود و اخیرا از ملازمان درس مرحوم آیه الله العظمی نجفی مرعشی بود و در ایام تبلیغ منبر می رفت و منبرهای سودمندی داشت . تابستانها نیز در زادگاه خود (جاسب) می رفت و ضمن سرکشی به آب و ملک مختصری که در آنجا داشت به ترویج و تبلیغ و اقامه نماز جماعت می پرداخت . در سال ۱۳۶۶ در سن قریب به هفتادسالگی از دنیارفت و در مقبره ای در قبرستان باغ بهشت قم مدفون گشت .

آثار چاپ شده او از این قرار است :

۱- صراط المؤمنین .

۲- شرح و ترجمه رساله حقوق حضرت سجاد علیه السلام ۳- کرامات حضرت معصومه علیهاالسلام .

۴- بشاره المؤمنین .

کتاب بشاره المؤمنین در تاریخ قم و قمیین که در سال ۱۳۹۴ هجری قمری تالیفش به پایان رسیده و گویا در همان سال هم چاپ شده باشد کتابی است سودمند و شامل برخی فوائد .

این کتاب شامل سه بخش است :

۱- چهل روایت راجع به زمین و اهالی قم .

۲- پانزده کرامت از کرامات حضرت معصومه سلام الله علیها .

۳- ذکر بیش از پانصد نفر از علما و محدثان قم .

مرحوم حاج شیخ قوام نوشته های دیگری نیز دارد که به چاپ نرسیده است .

۴ . داماد دیگر ایشان مرحوم آقا جعفر اشراقی ، نوه دختری مرحوم حاج میرزامحمد ارباب است .

وی مردی بود تحصیل کرده ، متدین ، فاضل ، ادب دوست و حشر و معاشرت او بیشتر با علما و فضلا بود .

سالها در بانک ملی قم به عنوان امین صندوق خدمت

می کرد و از چهره های مردمی و خوش نام و خدوم محسوب می شد و همه طبقات از بازاری و کشاورز واهل علم برای او احترام خاصی قائل بودند .

آری صفات حمیده و زیرکی و نکته دانی و خوش بیانی را از جد خود مرحوم ارباب و دایی خود مرحوم آقا میرزا محمدتقی اشراقی به ارث برده بود .

یک سال قبل از پیروزی انقلاب از دنیا رفت و در مقبره ای در قبرستان باغ بهشت قم به خاک سپرده شد .

۵ . آخرین داماد مرحوم آیه الله العظمی اراکی ، آیه الله حاج شیخ علیرضا الهی قمی دام عزه از فضلا و اساتید حوزه علمیه قم می باشند .

ایشان از شاگردان مرحوم آیه الله العظمی اراکی و دیگر اعاظم حوزه علمیه قم هستند و نوشته هایی در فقه و اصول دارند که نیاز به تنظیم و ترتیب دارد .

متاسفانه شرح حال ایشان در کتابهای مربوط به قم و حوزه علمیه قم نیامده ، و تقاضای ما را در مورد نوشتن شرح حالی برای خود نیز اجابت نکردند ، از این رو به همین چند سطر اکتفا شد .

پی نوشت

۱) این شرح حال خلاصه ای از نوشته حجه الاسلام والمسلمین فرحی است که به درخواست ما نوشتند .

دوران تحصیل و اساتید آیه الله العظمی اراکی

دوران تحصیل

دوران تحصیل ایشان که به درس اساتید حاضر می شدند حدود سی سال است که نیمی از آن را در اراک یعنی تا سال ۱۳۴۰ که به قم هجرت نموده و نیمی را در قم یعنی تا سال ۱۳۵۵ که آیه الله العظمی حائری رحلت کرده است ، بوده اند البته این باستثنای حدود پانزده سال حضور در درس آیه الله العظمی آقا سیدمحمدتقی خوانساری پس از رحلت آیه الله العظمی حائری است که شرکت در این درس به خاطر تکریم و احترام مرحوم آیه الله العظمی خوانساری بوده ، وگرنه این دو بزرگوارهم مباحثه بوده اند نه استاد و شاگرد . (۱)

همانطور که قبلا گفته شد اولین استاد ایشان را باید مرحوم عمادالذاکرین بدانیم .

البته ظاهرا قبل از مرحوم عماد ، سواد فارسی و قرائت قرآن و عم جزءو غیره را نزد برادر حاج آقا صابر (۲) که پیرمردی نورانی بوده و از کرهرود (۳) به اراک می آمده آموخته است مرحوم آیه الله العظمی اراکی از خاطرات آن دوره نقل می کردند که این پیرمرد قرآن کوچکی داشت که از روی آن قرائت می کرد و هنگام قرائت قرآن ، اشک از دیدگان او جاری و قطرات اشک از محاسن او به دامنش سرازیر می شد هنیئالا رباب النعیم یغیمهم .

مقـدمات علوم حوزوی ماننـد صـرف و نحو و نیز سـطح فقه و اصول را خدمت مرحوم حاج شـیخ جعفر شـیثی که از شاگردان دوره اول مرحوم آیه الله العظمی حائری بوده است خوانده اند .

ومقداری هم از درس مرحوم آقا شیخ عباس ادریس آبادی استفاده نموده اند .

و پس از تمام کردن درسهای سطح به درس خارج آیه الله العظمی حاج شیخ محمدسلطان العلما حاضر شدند و تقریرات درس ایشان

را نوشتند .

و همچنین مدتی هم از محضر درس مرحوم حاج آقا نورالدین اراکی استفاده کرده اند .

و پس از ورود آیه الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی به اراک (سال ۱۳۳۲) در زمره اولین شاگردان ایشان در آمدند و تا سال ۱۳۴۰ در اراک و تاسال ۱۳۵۵ در قم از محضر این استاد عظیم الشان بهره بردند .

اساتید ایشان در دروس حوزوی

۱– آیه الله آقا شیخ جعفر شیثی (رحمه الله علیه)

این بزرگوار از اتقیاء و افاضل ، و از شاگردان آیه الله العظمی حائری بوده است . آیه الله العظمی حائری دوبار از عتبات به اراک آمده و هر بار هشت سال در آنجاماندگار شده اند بار اول از سال ۱۳۱۶ تا ۱۳۲۴ بوده بار دوم سال ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۰ . حوزه اراک که از اطراف هم برای تحصیل به آنجا می آمدند در این سفر دوم تاسیس شده است .

مرحوم آیه الله شیثی در سفر اول از محضر آیه الله العظمی حائری استفاده کرده بود و در جلسات درس خود آنقدر از این استاد تمجید می کرد که شاگرد خودآیه الله العظمی اراکی را شیفته او نموده بود .

برای اثبات مراتب فضل و علم این استاد همین کافی است که طلبه ای مانندآیه الله العظمی اراکی سطوح مانند رسائل و مکاسب را نزد او خوانده است آیه الله العظمی اراکی در یکی از مصاحبه هایشان فرموده اند :

من نزد مرحوم شیخ جعفر درس خوانده ام او در تقوی و ورع شخص بی نظیری بود در مدرسه سپهدار درس می گفت . محصلین در سطوح مختلف ازصبح تا غروب آفتاب ، نزد او می آمدند و تحصیل علم می کردند .

وی عقیده داشت در اوایل که طلبه دروس ابتدایی را می خواند باید به رساله عملیه فارسی رجوع کند وبعد ازآنکه به دروس متوسطه حوزه رسید به رساله عملیه عربی مراجعه نماید و این را از امور لازم برای محصلین علوم دینی

می دانست .

و گواه دیگر فضل او استفاده چند ساله از درس مرحوم آیه الله العظمی حائری است .

دیگر اینکه کتاب دررالاصول مرحوم آیه الله العظمی حائری چاپ سنگی سال ۱۳۳۸ توسط ایشان و شاگردش آیه الله العظمی اراکی مقابله و تصحیح شده است .

مناسب است یادآوری شود که «شیث پیغمبرعلیه السلام نام یکی از روستاهای اراک است .

در کتاب « گزارشنامه آمده است : این ده در منتهی الیه «چرا» (۴) واقع است . نزدیک به ده تپه مانندی است که می گویند قبر شیث پیغمبر است . مالك قدیم ده می گفت یک وقت کارگر زیادی از دهات خبر کردم و دیک و دیک بری بر پا کرده می خواستم به اسرار تپه شیث پیغمبر پی برده ، ولی شبانه برفی سنگین آمد و حتی راه مراودت به شهر هم قطع شد به زحمت بعد از چند روز خود را به شهر رساندم .

خود اهالی لغت شیث پیغمبر را شیز (بازاء) پیغمبر تلفظ می کنند .

آقازاده حاج شیخ جعفر شیثی سالها قبل در قم با مجله مکتب اسلام همکاری می کرد و سپس به تهران منتقل شد .

۲- آیه الله آقای حاج شیخ عباس ادریس آبادی رحمه الله علیه

آقای دهگان در کتاب گزارشنامه می نویسد :

آقا شیخ عباس مدرس مشیدی بن حاج شیرعلی از مردم ادریس آباد یا شازندفعلی مدرس مدرسه آقا ضیاءالدین بودند ، گمان نمی کنم کسی از فضلای این شهرستان باشد که در مدرس آقا شیخ عباس زانوی ارادت به زمین نزده و گوش به تقریرات ایشان نداده باشد . از تبصره علامه تا به مکاسب و فرائد (رسائل) شیخ انصاری روی میز کوچکش روی هم چیده بود .

با لحن خاص خود نسبت به شاگردها مهربانی می کرد و انس می گرفت . حقاسطوح مربوطه را خوب می گفت . نویسنده سطور (آقای دهگان) هم چند سالی ازتاریخ

۳۵ تا ۳۸ در محضر ایشان نشسته و از معالم ایشان کسب معلومات نموده وقاعده دخول و خروج مطالب را از راه قواعد و قوانین آن مرحوم فرا گرفته است .

پاره ای از شاگردها نسبت خارق عادات به وی می دادند و او را از مردان وارسته می دانستند .

در آخر عمر آن مرحوم به دیدنش رفتم چشمی باز نمود و گفت حالا شی (چی) شد ای (این) شی (چی) بید (بود) . آری :

یک چند به کودکی به استاد شدیم یک چند ز استادی خود شاد شدیم پایان سخن نگر که آخر چون شد از خاک بر آمدیم و بر باد شدیم

در کتاب «نامداران اراک گوید :

آشیخ عباس مدرس مشیدی فرزند حاج شیرعلی از مردم شازند . وی از علماو دانشمندان و فقهای عصر خود ، و مدرس حوزه علمیه (مدرسه) آقاضیاءالدین اراک بوده است .

۳- آیه الله حاج شیخ محمد سلطان العلما

متولد در اراک سال ۱۲۹۶ق و متوفا در اراک سال ۱۳۸۲ق .

گفته می شود که پدر ایشان مغازه کباب پزی داشته است و از این رو برخی ازافرادی که اخلاق اسلامی نداشته اند هنگام عبور از در خانه مرحوم سلطان به همراهان خود می گفته : که بوی کباب می آید و از این راه می خواسته مرحوم سلطان را تحقیر کند (نعوذ بالله من الشیطان والنفس) .

در مقابل ، صفای نفس شخصیت دیگر قابل ذکر است .

پدر مرحوم سلطان به نجف مشرف می شود و سراغ پسرش را می گیرد کسی او را نمی شناسد اما وقتی سراغ پدر آقای ستوده (آیه الله حاج شیخ محمدتقی ستوده از اساتید معروف حوزه علمیه قم) را می گیرد زود او را می شناسند و معرفی می کنند ، پدر آقای سلطان

به وی می گوید چرا پسرم را نشناختند و ترا شناختندپاسخ می دهد چون من اهل مزاح و شوخ طبعم همه جا معروف می باشم اما پسرشما مردی ملاـ و باسواد است من کجا و او کجا . این است اخلاق اسلامی که انسان خود را کوچک و دیگران را تکریم و احترام کند «من تواضع رفعه الله . »

آقای دهگان در تاریخ اراک می نویسد در بهمن ماه ۱۳۴۱ آقای آقاشیخ محمدسلطان از دنیا رفت و تا حدود صد جلسه یاد بود به عنوان فاتحه در مساجدبرای ایشان گذاشته شد .

از شاگردان مرحوم آخوند ملامحمدکاظم خراسانی صاحب کفایه الاصول و میرزامحمدتقی شیرازی است و حدود پنجاه سال در اراک به تدریس علوم حوزوی مشغول بوده است .

مرحوم آیه الله العظمی اراکی تقریراتی از درس ایشان دارند که در بخش تالیفات ایشان معرفی می شود .

از تالیفات چاپ شده ایشان حاشیه ای بسیار مفصل و علمی بر کفایه الاصول استادش می باشد که در سالهای حدود ۱۳۷۰ تا ۱۳۷۸ در هفت جلد در اراک چاپ شده است .

جلد چهارم و جلد پنجم و جلد هفتم هر کدام یک جزوه به عنوان ملحقی دارد که بنابراین جمعا ده جلد می شود و نیز حاشیه ای بر حاشیه آخوند خراسانی براصاله الصحه رسائل شیخ انصاری دارد که جزء یازدهم ده جلد قبل به حساب می آید و در سال ۱۳۷۸ در اراک چاپ شده است .

و در برخی کتابها آمده که ایشان حاشیه بر شرح منظومه سبزواری هم دارد که چاپ نشده است .

۴- آیه الله حاج آقا نورالدین عراقی

متولد ۱۲۷۸ه . ق در اراک و متوفای ۱۳۴۱ در اراک .

استاد او در اراک ملامحمدامین متوفای ۱۳۱۰ بوده که تقریرات درس این استاد یکی از تالیفات آقا نورالدین است .

پس از اینکه تحصیلات خود را در اراک تکمیل کرد به حوزه نجف

اشرف مشرف و هفت سال مشغول تحصیل بود و از درس میرزاحبیب الله رشتی و آخوندملا علی نهاوندی وآخوند خراسانی وحاج میرزاحسین طهرانی نجل حاج میرزاخلیل طهرانی استفاده کرد و از دو استاد خود (آخوند خراسانی و حاج میرزا حسین) به اجازه اجتهاد مفتخر گشت در اجازه حاج میرزا حسین به این عبارات از او تمجیدشده : «العالم العامل الفاضل و المحقق المدقق الکامل ، البحرالمواج و السراج الوهاج و خاتمه فضلاءالمتبحرین البالغ من التحقیق غایته و من التدقیق منتهاه . . . . »

و در اجازه آخوند خراسانی . با این عبارات : «العالم العامل و الفاضل الکامل العلامه المحقق و الفهامه المدقق عمده ارباب التحقیق و زبده اصحاب التدقیق ذی النفس الزکیه و الاخلاق المرضیه عین الانسان بل انسان عین الانسان . . . . »

آن مرحوم پس از هفت سال اقامت در نجف اشرف به اراک مراجعت کرده و به عنوان یکی از بزرگترین علمای آن سامان مشغول تدریس و ترویج دین گشتند .

مرحوم حاج شیخ محمدتقی بروجردی صاحب تالیفات فراوان از جمله ده رساله ای که به نام «العشرات مکرر به چاپ رسیده است ، سالها با مرحوم آقانورالدین بوده و درباره او می نویسد : ایشان دارای مراتب اجتهاد و مرجعیت عمده بودند و دارای زهد ، تقوا ، ورع ، و هر روزی قریب پنجاه استفتاء از ایشان می شدبدون مراجعه تمام را جواب می نوشت صبح جواهر درس می گفت وبعد از آن شرح اصول کافی ملاصدرا مباحثه می کرد و عصر ، اصول خارج فرائدالاصول را موردبحث قرار می داد . حالات عجیبه از ایشان مشاهده می کردم و در خلوت و جلوت حضور ایشان بودم و طبعم چنان بود که این گونه مردان بزرگ را که می یافتم خود راتابع او قرار داده و انس می گرفتم و از ایشان

بسیار استفاده روحی و معنوی نموده تاآنکه آقای آیه الله حاج شیخ عبدالکریم یزدی به عراق (اراک) تشریف آوردند . سفردوم ورود ایشان با خروج آقای سیدنورالدین به سفر اسلامبول مصادف شد . . . .

از آیه الله العظمی اراکی نقل شده : شوهر خواهر مرحوم آیه الله آقا نورالدین که از موثقین بود نقل کرد که : خواهر آقا نورالدین به ایشان می گوید : شنیده ام که حاج آقا صابر (۵) فوت شده است آقا نورالدین می فرماید : درست نیست . به ایشان می گویند : به چه دلیلی این سخن را می گوید ؟ ایشان می فرماید هر مؤمنی که از دنیامی رود فرشته ای مرگ او را اعلام می کند و من چنین چیزی از فرشته نشنیدم طولی نکشید که معلوم شد سخن حاج آقا نورالدین صحیح بوده است .

در یادداشتهایی که از آیه الله العظمی اراکی به جای مانده آمده است : روزشنبه نهم شعبان المعظم سال ۱۳۳۷ که شش روز از فوت مرحوم آیه الله طباطبایی (صاحب عروه) اعلی الله مقامه گذشته بود در محضر و مجلس درس آقای آقانورالدین عراقی حاضر بودم و این حکایت را از او شنیدم که مرحوم جنت مکان آخوند ملاعلی نهاوندی رحمه الله علیه (ظاهرا صاحب تشریح الاصول) ازشاگردهای مرحوم شیخ انصاری بود و گفت من در چند دفعه با جناب میرزای شیرازی اعلی الله مقامه همسفر شدم و اتفاق صحبت و مذاکره علمیه در میان آمدو به طوری مطالب او در نظرم بلند آمد که با خود گفتم اگر ایشان مجتهد است ماهامجتهد نیستیم و لذا بنا را بر تقلید او گذاشتیم و همراهان من که در درس شیخ انصاری رفیق من بودند چون از این مطلب آگاه شدند مرا ملامت

نمودند ولی به خرج من نرفت تا آنکه سفر زیارت حضرت ثامن الائمه -علیه و علی آبائه و ابنائه آلاف التحیه والسلام- پیش آمد در بین راه هم بعضی رفقا چون مرا بر تقلید میرزادیدند ملامتها کردند و ابدا حرف آنان در من تاثیر نکرد تا آنکه وارد مشهد مقدس شدم و جناب آقای حاج میرزانصرالله را که ملا و رئیس آن مکان شریف بود ملاقات نمودم . آقای آقا نورالدین فرمودند این حاج میرزانصرالله از شاگردهای شیخ انصاری نبود و لکن در پایه علمی در مرتبه بسیار شامخی بوده به طوری که در سفر عتبات باجناب میرزای شیرازی مذاکره علمیه می نماید و میرزا را در هم می پیچاند که بعضی گفتند میرزا در آن مجلس به لسان حال صدای هل من ناصرش بلند شد .

الحاصل بعد از چند بار صحبت علمی که بین آخوند ملاعلی و حاج میرزانصرالله اتفاق می افتد حاج میرزانصرالله می گوید تا حال من معتقد به ملایی شیخ انصاری نبودم ولی این شخص یعنی آخوند ملاعلی مرا درباره شیخ معتقدساخت و فهمیدم که شیخ در ملایی در مرتبه بسیار بلندی بوده است .

بعضی از حاضرین به حاج میرزانصرالله می گویند آیا این شخص یعنی آخوندملاعلی مجتهد است یا نه او پاسخ می دهد که از امری بدیهی سؤال می کندمی گویند او خود را مجتهد نمی داند و فعلا مقلد است نظر شما چیست می فرمایداگر چنین کند حرام بین کرده است . . . . (۶)

آقای آقا نورالدین می گفت آخوند ملاعلی دوره اصول را در شش ماه درس می گفت و من یکدوره حاضر شدم و تمام آن را نوشتم و الآن هم دارم . . . .

۵- مرحوم آیه الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم یزدی حائری

استاد نهایی آیه الله اراکی

استاد نهایی آیه الله اراکی که بیست وسه سال در درس او

حاضر می شده مرحوم آیه الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم یزدی حائری متولدحدود ۱۲۸۰ق است .

قبلا مطالبی پیرامون این شخصیت عظیم اسلامی تا ورود به قم نوشتیم دراینجا نیز به قسمتهای دیگر اشاره می کنیم .

آیه الله اراکی قدس سرهم می فرمودند : آقای شیخ عبدالکریم شخصیتی است که هم حدوثش به خرق عادت بوده و هم بقائش . آنگاه برای اثبات مطلب اول جریان اولاد دار نشدن پدر ایشان و همان قصه را که قبلا یاد شد نقل می کردند . و سپس متعرض مطلب دوم شده و جریانی را که آیه الله حاج سیدحسن فرید اراکی نقل کرده اند و قبلا ذکر شد ، بیان می کردند .

آیه الله العظمی حائری به خاطر مقامات بلند علمی و فقهی که کسب کرده بودپیش از سفر دوم به ایران در ردیف مراجع بزرگ تقلید آن روز قرار گرفته بود به طوری که مرحوم آقامیرزا محمد تقی شیرازی احتیاطات خود را به او ارجاع می داد .

از آیه الله العظمی آقا سیدجمال گلپایگانی نقل شده که فرمود : با آقای حاج شیخ عبدالکریم در ترن (قطار) سامرا همسفر بودیم که ایشان می خواست به ایران برود من به ایشان گفتم شما از کسانی هستید که بعد از آقای شیرازی مشار بالبنان می باشید چرا به ایران می روید ؟ ایشان گفتند : من نمی خواهم مرجع شوم می خواهم بروم ایران (۷) اگر از دستم بر آید خدمتی به اسلام و مسلمانان بکنم .

آیه الله العظمی حائری دلداده اهل بیت عصمت و طهارت و به خصوص حضرت سیدالشهداعلیه السلام بود حتی افتتاح درس خود را هم با مرثیه و سوگواری امام حسین علیه السلام آغاز می کرد در کتاب آیینه دانشوران آمده است :

جای تدریس آیه الله العظمی حائری مدرسه فیضیه و در زمستانها مسجدعشقعلی است . کیفیت آن این است که خست یکی از محدثان محترم -که امروزمخصوص بدین

دو نفر : یکی آقا جواد قمی و دیگری آقا شیخ ابراهیم صاحب الزمانی است- بر پا می ایستد و از فضایل و مناقب و خطب نهج البلاغه و مراثی آل محمد صلی الله علیه و آله را بیان می کند و سپس حضرت آیه الله به منبرمی روند و درس را شروع می کنند .

آیه الله حاج آقا مرتضی حائری نوشته اند :

تمام شبهای دهه عاشورا درمدرسه فیضیه اقامه مجلس روضه خوانی می نمودو آن روضه بانی داشت . . . و ایشان بعد از ادای فریضه می آمدند در ایوان حجره مجاور پله های کتابخانه می نشستند و تا آخر مجلس هر شب حضور داشتند . . . و ظاهرا از شب هفتم بعد از روضه شروع به نوحه و سینه زدن می شد و نوحه را به زبان عربی می خواندند و یکی از نوحه خوانها آقای حاج آقا یحیی اسلامبولچی (ازعلمای فعلی تهران) بودند و شب عاشورا دسته طلاب از مدرسه حاج سیدصادق می آمد به مجلس روضه و در معیت ایشان ظاهرا به صحن کهنه می رفتند و سینه می زدند . در روز عاشورا دسته طلاب از مدرسه رضویه شروع می شد و در معیت آن مرحوم به صحن شریف می آمدند و ایشان جلو غیر سادات و عقب سادات بودند تازمانی که به خاطر کسالت درد سینه ناچار جلو همه دسته ها باید باشند .

مرحوم آیه الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری در شب ۱۷ ذیقعده سال ۱۳۵۵ق از دنیا رفت با اینکه در آن ایام از طرف رضاخان اجتماعات دینی ممنوع بود تشییع بسیار باشکوهی از پیکر آن مجسمه تقوی و دیانت انجام شد و نماز برایشان به امامت آیه الله حاج سیدفخرالدین قمی (نواده دختری میرزای قمی) که مورد احترام همه حوزویان بود خوانده شد و در حرم کریمه اهل بیت همانجا که ازهمان

روز تا کنون مزار مؤمنان است دفن گردید .

آقازاده ایشان مرحوم آیه الله حاج شیخ مرتضی حائری می نویسد :

جناب سیدفاضل محترم و رفیق و فی صفی ، آقای حاج سیدعلی لواسانی که آن موقع در نجف اشرف بودند و قبلا چندی در قم بود و به ایشان علاقه معنوی دارند همان موقع در خواب مشاهده می کنند که مردم به طرف دروازه نجف می روند یعنی مردم نجف برای استقبال یک جنازه ای به طرف بازار بزرگ و جانب دروازه می روند ایشان می پرسند به چه مقصدی بیرون می روید ؟ می گویند : جنازه حاج شیخ عبدالکریم را می آورند –قریب به این مضمون- فردا که ایشان به صحن مولا امیرالمؤمنین علیه السلام می آیند می بینند که بعضی از طلاب صحبت قم را می کنندوراجع به دستگاه ایشان مذاکره می کنند ایشان می پرسد به چه مناسبت این صحبت را می کنید ؟ می گویند مگر خبر نداری که آقای حاج شیخ در قم فوت شده اند .

مرجع بزرگوار آیه الله سیدصدرالدین صدر که از تلامذه ایشان بوده اشعاری درسوگ ایشان سرود که مصراع آخر آن که شامل ماده تاریخ وفات هم هست این است :

لدی الکریم حل ضیفا عبده (۱۳۵۵) (۸)

آثار و برکات آن وجود مبارک

۱- تاسیس حوزه علمیه قم .

۲- تربیت شاگردان که تعدادی از آنها از مراجع تقلید و فقها و علمای بزرگ جهان شیعه شدند .

۳- فرزندی مانند مرحوم آیه الله حاج شیخ مرتضی حائری که از جهات مختلف و به خصوص علم و تقوی نسخه ثانی پدر بود .

۴- تاسیس بیمارستان برای استفاده عموم ، بنای خانه های متعدد برای سیل زدگان ، بنای طبقه فوقانی مدرسه فیضیه ، تاسیس کتابخانه مدرسه فیضیه و بناهای عام المنفعه دیگر .

۵- تالیفات بسیار گرانقدر . در این باره آنچه در کتاب آیه الله کریمی جهرمی آمده ، با مختصر دخل و تصرف می آوریم .

تالیفات

۱- کتاب الصلاه . فقه استدلالی است خالی از حشو و زوائد .

آیه الله العظمی اراکی فرموده اند تصحیح این کتاب به عهده ایشان و آیه الله العظمی گلپایگانی بوده است و آیه الله العظمی اراکی فرموده اند در بعضی موارد عبارت ، عبارت من است و مرحوم حاج شیخ می فرمودند از من بهترنوشته ای . و نیز برخی

عبارات دورو حاشیه های (منه) آن از آیه الله اراکی است .

آقای اراکی نیز از حاج شیخ نقل کرده انـد که فرمود : اوقاتی که در نجف بودم روزی مرحوم آقای آخونـد خراسانی به منزل ما تشـریف آوردنـد نوشـته هایی را دیدنـد که در طاقچه است . پرسـیدند اینها چیست ؟ گفتم : صـلاه است ایشان قدری به آن نگاه کردند و خیلی خوششان آمد و تعریف کردند .

و نیز آقای اراکی نقل کردند که مرحوم آیه الله العظمی بروجردی فرموده : کتابی به این پر مغزی و کم لفظی ندیده ام .

و از برخی از شاگردان آیه الله بروجردی نقل شده که روزی ضـمن اینکه می خواسـتند اشکالی بر مطلبی از کتاب الصلاه حاج شیخ وارد کنند اول کتاب راستایش کردند و فرمودند : کمتر دیده ام کسی چنین مطالب

پیچیده ای را در عباراتی کوتاه و سهل التناول نوشته باشد و آن گاه اشکالشان را مطرح کردند .

۲- کتاب النکاح

۳- کتاب الرضاع

۴- کتاب الارث

۵- دررالاصول

کتاب دررالاصول در عصر خود مرحوم آقای حائری مورد توجه اعلام ازقبیل مرحوم شیخ زین العابدین گلپایگانی و مرحوم حاج شیخ محمدحسین غروی کمپانی بوده است .

آیه الله حاج شیخ مرتضی حائری نوشته اند : «آن موقعی که مرحوم والد در قم بودند ودرس اصول وفقه خارج می فرمودند وشاگردان فاضلی مانند آقای خوانساری مرحوم (آقا سیدمحمدتقی) و آقای خوانساری حاضر مدظله (آقا سید احمد) دردرس حاضر می شدند و مخلص در سنین قبل ازبلوغ بودم شنیدم آقا شیخ زین العابدین از علمای درجه اول شیعه می باشند و بر درر مرحوم والد هم اشکالاتی نموده اند و در حاشیه درر نوشته اند و آنچه به نظرم می رسد مرحوم والد با کمال احترام بر منبر تدریس ، اسم ایشان را می برد و متعرض اشکال معظم له می شدند . »

مرحوم آقای کمپانی هم در کتاب نهایه الدرایه (حاشیه کفایه الاصول) به برخی از مطالب درر اشکال کرده اند و از حاج شیخ به عنوان «بعض الاجله یادکرده اند آیه الله العظمی اراکی در درس اشکالات ایشان را پاسخ می دادند و به گفته برخی از فضلا تعبیر یاد شده در کلام مرحوم کمپانی را برای مرحوم حاج شیخ کم و کوچک می دانستند .

مرحوم آیه الله آقا میرزا محمود آشتیانی تعلیقه و شرحی بر درر دارند که چاپ شده است .

آیه الله العظمی گلپایگانی نیز تعلیقه ای بر درر دارند که چاپ شده است .

آیه الله العظمی اراکی تیر تعلیقه ای بر درر دارند که چاپ شده است .

آیه الله شیخ محمدکاظم شیرازی صاحب بلغه الطالب (حاشیه مکاسب) تعلیقه ای بر درر دارند که در تالیفات ایشان یاد شده است .

آیه الله حاج شیخ محمدثقفی نیز تعلیقه ای بر درر دارند

که چاپ شده است .

۶- تقریرات درس مرحوم سیدمحمد فشارکی .

۷- حاشیه عروه الوثقی .

۸- حاشیه انیس التجار ملا مهدی نراقی .

۹- رساله عملیه .

۱۰- سؤال و جوابهای فقهی چاپ نشده .

۱۱- حاشیه بر رساله ارث و نفقه الزوجه مرحوم حاج ملاهاشم خراسانی صاحب منتخب التواریخ .

تقریرات درسهای آیه الله العظمی حائری

۱- تقریرات بحث صلاه تالیف آقا میرزامحمود آشتیانی در سه جلدچاپ شده .

۲- تقریرات بحث نکاح تالیف آقا میرزا محمود آشتیانی در یک جلدچاپ شده

۳- تقریرات بحث ارث تالیف آیه الله العظمی اراکی در یک جلد چاپ شده .

۴- تقریرات مکاسب محرمه و بیع و خیارات تالیف آیه الله العظمی اراکی درچهار جلد چاپ شده است .

۵- تقریرات دوره اصول تالیف آیه الله العظمی اراکی در دو جلد در دست چاپ است .

پی نوشتها

۱) آیه الله العظمی اراکی فرموده انـد : در اوائل ورود به قم به اتفاق آقا شـیخ احمد یزدی در مجالس درس اخلاق حاج میرزا جواد ملکی تبریزی شـرکت می کردم و ایشان اصرار داشت که در درس فقه ایشان نیزحاضر شوم و می فرمودند که یک دوره فقه به سبک نوینی نوشته ام اما من عذر آوردم که با وجود آقای حاج شیخ عبدالکریم و اشتغال به درس ایشان جمع بین هردو ممکن نیست . بنابراین مرحوم حاج میرزا جوادآقا فقط استاد اخلاق ایشان بوده اند .

۲) در بخش سوم این کتاب یاد شد .

۳) کرهرود در گذشته قدری با اراک فاصله داشته ولی اکنون داخل شهر اراک است .

۴) چرا ، نام یکی از دهستانهای پر برکت اراک است .

۵) در بخش سوم این کتاب یاد شد .

۶) این داستان دنباله مفصلی دارد که ذکر نشد .

۷) این نقل با آنچه قبلا نقل شد که مرحوم حاج شیخ عبدالکریم برای زیارت حضرت رضا علیه السلام (نه به قصد ماندن) به ایران آمده است همآهنگ نیست .

۸) آیه الله صدر ، آیه الله حائری را خوب می بیند که در باغی هستند ، از ایشان احوالپرسی و تقاضای صله می کند ، مرحوم آیه الله حائری این آیه را

می خوانند . ان المتقین فی جنات و نهر فی مقعد صدق عندملیک مقتدر . که با شعر مرحوم آقای صدر : لدی الکریم . . . مناسبت روشنی دارد .

هم مباحثه های آیه الله العظمی اراکی (ره)

۱- آیه الله العظمی حاج سیدمحمدتقی خوانساری (۱)

آیه الله العظمی حاج سیدمحمدتقی خوانساری

آیه الله العظمی سیدمحمدتقی خوانساری در ماه رمضان سال ۱۳۰۵ در خانواده ای که به علم و فضل و ادب اشتهار داشت ، پا به عرصه وجود نهاده ، تحصیلات ابتدایی را در مسقط الراس خود (شهر خوانسار) گذراند و به سال ۱۳۲۲هجری قمری جهت فراگرفتن علوم اسلامی رهسپار نجف اشرف گردید و پس از طی مراحل سطوح ، به محضر درس مرحومین آیتین :

ملامحمدکاظم خراسانی (۲) (صاحب کفایه الاصول) ، و سیدمحمدکاظم یزدی (۳) (صاحب عروه الوثقی) ، اعلی الله مقامهما ، راه یافته ، و در حلقه شاگردان آن دو بزرگوار در آمد و از دریای معلومات آن دو استفاده کرد .

بعد از فوت مرحوم آخوند خراسانی ، سالها در درس مرحوم آیه الله شیخ فتح الله شریعت اصفهانی (۴) (مشهور به شیخ الشریعه) و مرحوم آیه الله میرزامحمدحسین نائینی (۵) و مرحوم آیه الله آقا ضیاءالدین عراقی (۶) قدس الله اسرارهم شرکت جست و در معقول از افادات مرحوم حاج شیخ علی قوچانی بهره مند گردید .

حضور در صحنه نبرد

در جنگ بین المللی اول که عراقیها به یاری دولت عثمانی شتافتند و علیه استعماربریتانیا به رهبری روحانیت آگاه ، به مبارزه برخواستند ، مرحوم آیه الله خوانساری همگام با مرحوم آیه الله میرزامحمدتقی شیرازی (میرزای دوم) (۷) و مرحوم آیه الله سید مصطفی کاشانی (والد مرحوم آیه الله سیدابوالقاسم کاشانی) در این جنگ شرکت داشت و همچون رزمنده ای کار آزموده و شجاع با دشمن می جنگید ، یکی ازبستگان بسیار نزدیک آن مرحوم از قول مرحوم آیه الله کاشانی نقل کردند که ایشان فرمودند در سنگر عراق (اراضی بین فرات و دجله) با مرحوم خوانساری در یک جبهه بودیم و مرحوم خوانساری در

نزدیکترین سنگرها با دشمن می جنگید ، وقتی رسید که ما ، بعد از مبارزه بسیار محاصره شدیم و عده ای از همرزمان قصد فرارداشتند ولی مرحوم خوانساری از فرار آنها جلوگیری می کرد و فریاد می کشید که فراراز زحف (جنگ) گناه کبیره است .

آرام آرام حلقه محاصره تنگ تر و تنگ تر می شد و رفته رفته امید زنده ماندن در دل همرزمان به یاس مبدل می گشت که حضرت آیه الله پیشنهادی دادند .

پیشنهاد ایشان در این لحظه حساس این بوده است که : «اکنون که خطر مرگ متوجه ما است ، خوب است وضو را تجدید و به نماز اشتغال یابیم ، که در حال نمازخدا را ملاقات نماییم . »

ایشان در این جنگ مورد اصابت گلوله دشمن واقع می گردند و مجروح می شوند و پس از سقوط عراق دستگیر و به هندوچین (۸) (که در آن روز ازمستعمرات انگلستان به شمار می رفت) تبعید شدند .

چهار سال متوالی مرحوم خوانساری در چنگال استعمارگران در تبعید بودو مدتی در دریا و مدتی هم در سنگاپور در اردوگاهی که به وسیله سیم خاردارحصارکشی شده بود نگاهداری می شد .

پس از آزاد شدن به خوانسار آمدند و بعداز اقامت کوتاهی در خوانسار ، به سلطان آباد اراک آمده و در سال ۱۳۴۰ با مرحوم آیه الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی (بنیانگذار حوزه علمیه قم) به شهر قم آمده و در اراک و قم در طول این مدت از درس مرحوم آیه الله العظمی حائری استفاده می کردند .

پس از ارتحال مرحوم آیه الله حائری در سنه ۱۳۵۵ مرحوم خوانساری به اتفاق سیدین علمین آیه الله سیدمحمد حجت (۹) و آیه الله صدر (۱۰) اهداف این استادگرانقدر را دنبال

و با تربیت فضـلا ، بل علمای وارسته و مبرز ، که بعدا از زعماو استوانه های علمی حوزه علمیه گشتند خدمات شایانی به حوزه علمیه نمود .

اقامه نماز عبادی سیاسی جمعه

این عالم ربانی در طول عمر سراسر افتخار و با برکت خود دست به اقداماتی زد که از معروفترین آنها دو مورد زیر است :

یکی از اقـدامات این مرد بزرگ ، اقامه نماز عبادی سیاسـی جمعه (به سال ۱۳۶۰ه) است که سالیان سال اقامه نمی شـد ونظر حضـرتش دربحث صـلاه به احتیاط لازم در فعل آن مؤدی گردید و از این جهت از همان زمان «این سـنت سنیه و فریضه الهی رااز ظلمـت متروکیت واسـتتار سـنین متمـادیه بیرون آورده وابتـدا درمـدرسه فیضـیه وسـپس (بـه خـاطر کـثرت مـامومین) درمسجدامام حسن عسکری علیه السلام اقامه می فرمودند .

اقامه نماز استسقاء

یکی دیگر از اقـدامات فراموش ناشدنی این مرد بزرگوار اقامه نماز استسـقا است که در سال ۱۳۶۳ هجری (مصادف با اشغال متفقین بعضی مراکز ایران را) توسط ایشان و انبوهی از متدینین برگزار شد .

در این باره عالم بزرگوار ، حضرت آیه الله العظمی اراکی نوشته اند :

«در سنه ۱۳۶۲ که خشکک سالی اتفاق افتاد ، اهل بلد (قم) از ایشان تقاضای صـلات استسقاء نمودند ، حضرتش امتناع ورزید و پس از اصـرار بسـیار قبول فرموده بـا هیئت عظیمه از رجـال اهـل علم و فضـل و خلق کثیری از سـایر طبقات که تقریبا بالغ بر بیست هزار نفوس بودند حرکت فرموده به مصلای خارج شهر تشریف آورده به اقامه صلات مذکوره پرداختند و طولی نکشید که باران غریب باریـدن گرفته و سـیل عجیبی ظاهر گردید و بر احدی مخفی نماند که نیست این ، الا از اثر دعای آن بزگوارو برکت نماز او . » (۱۱)

در سال ۱۳۷۱قمری اقشار مختلف مردم همـدان از ایشان رسـما دعوت کردنـد که تابسـتان را در همـدان به سر ببرنـد . جناب ایشان با توجه به کسالت دیرینه ، این پیشنهاد را پذیرفتند و روز ۲۲ شوال همان

سال شهر قم را به مقصد همدان ترک گفتند ولی با کمال تاسف در این شهر در هفتم ذی الحجه ۱۳۷۱ ، مبتلا به حمله قلبی گردیده و روح بلندش به ملکوت اعلی پر کشید و پیکر پاک و مطهرش با شکوه فراوان به قم منتقل و با تشییعی بی سابقه در کنار مرقد استاد بزرگوارش آیه الله حائری ، در مسجد بالای سر حرم حضرت معصومه علیها السلام مدفون گردید و در این رابطه مدتی درسهای حوزه تعطیل شد و مردم شهرهای مختلف ایران و عراق به سوگ نشستند و مجله «مجموعه حکمت که در آن زمان منتشر می شد شماره ۱۲خود را به شرح حال ایشان اختصاص داد و شعرا در رثای او شعرها گفتند .

رباعی زیر را سیدمحسن آل طالقانی سروده :

نعی العلم والدین ناعی الردی بفقد (التقی) النقی الممجد مضی طاهرالذیل من ذی الدنی بقلب الی ربه قد تجرد (۱۲)

۲- آیه الله العظمی سیداحمد خوانساری (۱۳)

آیه الله العظمی سیداحمد خوانساری

آیه الله العظمی حاج سیداحمد خوانساری فرزند مرحوم حاج سیدیوسف که نسب شریفشان به سی واسطه به حضرت موسی بن جعفرعلیه السلام می رسد و از نوادر اتقیای زمان بودند در ۱۸ محرم ۱۳۰۹هجری قمری در شهر خوانسار ، در خانواده ای روحانی دیده به جهان گشودند .

مقداری از ریاضیات و علوم مقدماتی و سطح را در زادگاه خویش از محضرعلمای بزرگ آن سامان همچون برادر والامقام خود مرحوم آیه الله حاج سیدمحمدحسن ونیز شوهرخواهرشان مرحوم آیه الله حاج سیدعلی اکبر خوانساری فراگرفت وسپس برای ادامه تحصیل به اصفهان مهاجرت نمود و در آن شهر که یکی از حوزه های بزرگ علمی اسلامی به شمار می رفت از محضر آیات عظام مرحوم حاج میرمحمدصادق مدرس اصفهانی وآخوند ملاعبدالکریم گزی ومیرزامحمدعلی تویسرکانی ، خارج فقه و اصول خوانده و بعد از طی این مراحل برای تکمیل معلومات خود به دارالعلم نجف (علی مشرفه آلاف التحیه والسلام

) عزیمت نمودو در آن حوزه پر برکت ، دو سال در درس مرحوم آخونـد خراسانی و چنـدین سال هم در درس مرحوم آیه الله حاج سیدمحمدکاظم یزدی و مرحوم آیه الله نائینی و مرحوم آیت الله آقا ضیاءالدین عراقی و اساتید دیگر شرکت جست ، تا به مـدارج عـالیه ازعلـوم مختلـف همچـون فقه ، اصول ، فلسـفه ، ریاضـیات رسـید و سـپس در سـال ۱۳۳۵هجری قمری بـه ایران مراجعت و با اقامت در اراک از محضـر مرحوم آیه الله حاج شـیخ عبـدالکریم حائری (مؤسـس حوزه علمیه قم) اسـتفاده های علمی فراوانی برد .

اقامت در قم

بعـد از اینکـه مرحـوم حـائری بـه قم آمـده و حـوزه علمیه را تاسـیس نمودنـد ، مردم اراک از ایشـان تقاضـا نمودنـد که آقـای خوانسـاری به جـای ایشـان اقـامه جمـاعت کرده وامورات دینی مردم را اداره کننـد ، مرحوم حـائری هم بـا این تقاضـا موافقت کردند .

حضـرت آیه الله العظمی اراکی نقل فرمودنـد که مرحوم حائری تقریبا بعد ازشـش ماه از عزیمتشان به قم در جلسه ای فرمودند که : ما می خواستیم آقای سیداحمد خوانساری اعلم علمای شیعه باشد و لکن ایشان قناعت کردند که اعلم علمای اراک باشند .

به مجرد اینکه مرحوم خوانسـاری این قضـیه را شـنیده و متوجه شدنـد که رضـایت مرحوم حائری در این است که ایشان در قم باشند ، همان روز عازم قم شده و در این شهر اقامت گزیدند و تا پایان عمر مرحوم حائری از درس ایشان استفاده می کردند و نیز تا سال ۱۳۷۰ به تدریس و تربیت فضلا مشغول بودند و تعدادی ازافاضل حوزه علمیه قم از شاگردان ایشان هستند .

علامه فقید حاج شـیخ آقا بزرگ تهرانی می نویسد : در محرم سنه ۱۳۷۰ که علامه حاج آقا یحیی سـجادی وفات کرد ، اهالی تهران از مرجع کبیر آیه الله العظمی بروجردی

(ره) تقاضا کردند که شخصیت باکفایتی را به تهران اعزام دارند تا درمسجد حاج سیدعزیزالله ، اقامه نماز کرده و به امورات دینی مردم بپردازد و مرحوم بروجردی ایشان را به تهران فرستادند . (۱۴)

مرحوم خوانساری از نظر زهد و تقوا الگویی کم نظیر و مبارزه ایشان با هوای نفس ، مشهور عام و خاص بود ، و تا آخر عمر پر برکتش در مسجد حاج سیدعزیزالله تهرانی به اقامه نماز جماعت و تدریس خارج فقه مشغول و عمر پرثمر خود را درخدمت به اسلام و حوزه های علمیه سپری نمود .

بعد از وفات مرجع کبیر مرحوم آیت الله بروجردی جمع کثیری از مردم ایران و برخی از کشورهای دیگر به ایشان رجوع کرده و از ایشان تقلید کردند .

و از تالیفات این فقیه متقی کتاب شریف «جامع المدارك فی شرح المختصرالنافع که فقه استدلالی منقح و مهذبی است و جامع بین وجازت لفظ و دقت و تحقیق در مطالب می باشد و دیگر کتاب «العقایدالحقه در علم کلام و حاشیه عروه الوثقی و رساله عملیه فارسی و عربی و رساله مناسک حج است .

آیه الله خوانساری از بدو ورود به تهران و امامت جماعت در مسجدسیدعزیزالله بازار طهران از شهرت بسزایی برخوردار بودند و مراجعه مردم و علمابه ایشان خیلی زیاد بود و وجوهات فراوانی هم خدمت ایشان می آوردند .

آیه الله حاج سیدابوالحسن قزوینی رفیعی هم در سالهای اخیر عمرشان ازقزوین به تهران هجرت و در مسجد جامع بازار طهران امام جماعت بودند و درهمانجا درس عمومی فقه داشتند اما در میان مردم آن قدرها شناخته شده نبودندو وجوهات هم برای ایشان کم می رسید . اما در عین حال ایشان برای شاگردان درسش شهریه ای قرار داد

و یکی دو ماه پرداخت شد .

از متصدی پرداخت شهریه ایشان که یکی از علمای تهران است نقل شده که آیه الله خوانساری با اطلاع قبلی به منزل ایشان می آیند و می فرمایند یک مطلبی می خواهم به شما بگویم و باید بین من و شما مکتوم بماند و آن این است که از این ماه برای پرداخت شهریه آقای رفیعی هر مقدار لازم داشتید حواله می دهم از فلان شخص بگیرید و نگران شهریه نباشید . و هر ماه پول از طرف آقای خوانساری اما به نام آقای رفیعی داده می شد وآقای رفیعی تا آخر عمر هم ازاین قضیه اطلاع نداشتند .

این است معنی اخلاص درعمل ، وبرای خدا نه برای هوای نفس قدم برداشتن .

معظم له در شروع نهضت اسلامی سهمی بسزا داشته و حق بزرگی نسبت به شکل گیری پایه های اولیه انقلاب دارند ، و اعلامیه های متعددی در همان روزها ازطرف ایشان منتشر شد که نمونه ای از آن را می آوریم :

بسم الله الرحمن الرحیم انالله و انا الیه راجعون الحمدلله رب العالمین والصلوه والسلام علی خیر خلقه محمد وآله الطاهرین و لاحول ولاقوه الا بالله العلی العظیم .

حوادث اسف آور یکی دو روز اخیر که منجر به قتل و جرح یک عده مردم بی گناه و توقیف حضرت آیه الله خمینی و آیه الله قمی و دیگران آقایان عظام شده است ، موجب کمال تاثر و تاسف حقیر گردید . با کمال تعجب مشاهده می شودمسؤولین امنیت کشور با نهایت گستاخی حضرات آقایان مراجع عظام و علمای اعلام دامت برکاتهم راموافق اموری که مباینت آنها با شرع مطهر ، محرز و مکرر تذکرداده شده است ، جلوه می دهند .

حقیر در این موقع حساس لازم می دانم اولیای امور را متذکر سازم ، انجام این گونه اعمال ضدانسانی نسبت به حضرات علمای اعلام و قتل و جرح مردم بی پناه نه تنها موجب رفع غائله نخواهد بود بلکه جز تشدید

امور و ایجاد تفرقه و وخامت اوضاع ، اثر دیگری نخواهد داشت . موجب کمال تاسف است که باید حریم مقدس اسلام و روحانیت از طرف اولیای امور این چنین مورد تجاوز قرار گیرد ، اناالله و انا الیه راجعون . از خداوند متعال عز اسمه مسالت دارم که اسلام و مسلمین را در کنف عنایات خود از همه حوادث مصون و محروس بدارد و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب .

الاحقر احمدالموسوی الخوانساری ۱۳ محرم ۱۳۸۳

وفات و مدفن

و سرانجام این عالم بزرگوار پس از ۹۶ سال عمر با عزت بر اثر کسالت در اولین ساعات بامداد روز شنبه مورخه ۲۹ ۱۰ ۶۳ (۲۷ ربیع الثانی ۱۴۰۵) ، ندای حق رالبیک گفته و به دیار باقی شتافت و عالم اسلام و حوزه های علمیه را عزادار ساخت .

به مجرد انتشار خبر رحلت ایشان امام امت با پیامی به حوزه های علمیه تسلیت گفته و درسهای حوزه های علمیه به مدت یک هفته تعطیل و از طرف دولت جمهوری اسلامی ایران در سراسر کشور عزای عمومی اعلام شد و بازار تهران هم به مدت سه روز تعطیل گردید .

مردم مسلمان تهران که از ارتحال این عالم جلیل القدر اطلاع حاصل کردنداطراف بیت ایشان اجتماع کرده و به سینه زنی و عزاداری پرداختند و با احترام فراوان وشرکت گسترده پیکر پاک ومطهرش را تشیع وآنگاه جسد ، جهت خاکسپاری به شهر قم انتقال یافت و بعد از تشییعی کم نظیر با شرکت مراجع تقلید و علماو طلاب حوزه علمیه و کلیه طبقات ، حضرت آیه الله العظمی گلپایگانی بر این جسدمطهر نماز گزارده و در کنار مرقد حضرت فاطمه معصومه علیها السلام به خاک سپرده شد .

پیام حضرت آیه الله العظمی امام خمینی وحضرت آیه الله العظمی گلپایگانی

بسم الله الرحمن الرحیم اناالله و انا الیه راجعون خبر رحلت مرحوم مغفور آیه الله خوانساری رحمت الله علیه موجب تاسف و تاثرگردید .

این عالم جلیل بزرگوار و مرجع معظم که پیوسته در حوزه های علمیه و مجامع متدینین ، مقام رفیع و بلندی داشت و عمر شریف خود را در راه تدریس و تربیت و علم و عمل به پایان رسانده حق بزرگی بر حوزه ها دارد . چه این که با رفتارو اعمال خود و تقوا و سیره خویش پیوسته در نفوس مستعده مؤثر و موجب تربیت بود . از خداوند تعالی

برای ایشان رحمت و مغفرت و برای علمای اعلام و حوزه های علمیه صبر واجر خواستارم .

والسلام علی عبادالله الصالحین روح الله الموسوی الخمینی بیست و نهم دیماه سال ۱۳۶۳هجری شمسی بسم الله الرحمن الرŠ...«ثلمه لاتسد و کسر لایجبر»با کمال تاسف رحلت مرجع عالیقدر ، بقیه السلف و اسوه فضائل و تقوا و فقیه اهل بیت علیهم السلام ، حضرت آیه الله آقای حاج سیداحمد خوانساری قدس سره را به آستان اقدس حضرت بقیه الله ارواح العالمین له الفدا و به محاضر علمای اعلام و حوزه های علمیه و به عموم ملت مسلمان و شیعیان جهان تسلیت عرض می کنم .

آن فقید روحانیت در علم و عمل و مخالفت هوی و اطاعت مولی و ترک اقبال به دنیا و انقطاع الی الله و جامعیت علمی و تدریس و تالیف و عبادت و تواضع در بیش از نیم قرن مشاربا لبنان و مسلم بین اقران بود . ضایعه رحلت ایشان رانمی توان با توصیفات و معارف بیان کرد و بیش از حد تصور با فقدان ایشان درحصن حصین رخنه افتاد .

انالله و انا الیه راجعون محمدرضا الموسوی الگلپایگانی

۳– آیه الله حاج شیخ اسماعیل جاپلقی

متولد ۱۳۱۳

در یکی از قرای جاپلق که از توابع اراک است; در اراک از محضر درس آیه الله حاج میرزامحمدعلیخان که قبلا در علمای اراک یاد شد و آیه الله حاج شیخ محمدسلطان صاحب حاشیه کفایه که قبلا نیز یاد شد ، سطوح نهایی را خوانده است و از اول ورود مرحوم آیه الله العظمی یزدی حائری به اراک در جلسات درس او حاضر ، و پس از مهاجرت و انتقال ایشان به قم ، به حوزه علمیه قم مهاجرت و تا سال ۱۳۵۴ ازمحضر درس ایشان بهره مند بوده است .

و نیز چند ماهی که آیه الله العظمی نائینی در قم بوده در درس ایشان هم شرکت کرده است .

از ابتدا با آیه الله العظمی اراکی شریک

تحصیل و رفیق بحث بوده است .

از سال ۱۳۵۴ به تهران منتقل و در آنجا تا پایان عمر به تدریس و ترویج شرع مبین اشتغال داشت هنگام وفات عمرش متجاوز از هشتاد سال بود .

۴- آیه الله حاج شیخ عبدالرزاق قائینی

متولد ۱۳۱۰ .

حضرت آقای باقری بیدهندی در پاورقی آیینه دانشوران می نویسد : سطوح و قسمتی از خارج را در مشهد فرا گرفت و در نجف از آیات عظام نائینی ، شیخ محمدحسین اصفهانی و آقا ضیاء عراقی قدس سرهم استفاده کرد . در سال ۱۳۴۲ به قم هجرت و از محضر پر برکت مرحوم آیه الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی و اساتید دیگر بهره مند گردید و تا سال ۱۳۷۶ ضمن تدریس در درس مرحوم آیه الله العظمی حاج آقا حسین بروجردی شرکت می کرد در سال مزبور از ناحیه آن مرحوم به تهران منتقل و در مسجد مهدیه اقامه جماعت و در مدرسه مروی به تدریس درس خارج مشغول شد . در سال ۱۴۱۰ به رحمت ایزدی پیوست و درهمان مسجد مهدیه به خاک سپرده شد .

در زمان استادش حاج شیخ عبدالکریم از مدرسان به شمار می آمد و درمدرسه حاج ملاصادق تدریس می کرد ، و با آیه الله العظمی حاج سیداحمدخوانساری و آیه الله العظمی حاج شیخ محمدعلی اراکی هم مباحثه بود .

شاگردان ایشان : آیه الله حاج سیدمهدی روحانی ، مرحوم حاج شیخ جلال طاهر شمس ، آیه الله حاج شیخ محسن حرم پناهی ، آیه الله حاج شیخ علی پناه اشتهاردی ، آیه الله حاج شیخ حسینعلی منتظری و دیگران .

به آیینه دانشوران چاپ سوم ص ۲۴۶ و ۴۹۸ و گنجینه دانشمندان ۴ ۵۲۶رجوع شود .

پی نوشتها

۱) این شرح حال از مجله نور علم نقل شده است .

۲) متوفی ۳۲۹ه . ق (ایشان سه سال در درس این عالم محقق شرکت کرد .)

۳) متوفی ۱۳۳۷ه . ق .

۴) متوفی سنه ۱۳۳۹ه . ق .

۵) متوفی ۱۳۵۵ه . ق .

۶) متوفی ۱۳۶۱ه . ق .

۷) اینکه میرزای شیرازی

شخصا در جنگ شرکت کرده باشد نیاز به مراجعه و بررسی دارد .

۸) شبه جزیره ای است در آسیای جنوبی شرقی بین اقیانوس کبیر و اقیانوس هند و در شمال آن چین جنوبی (تبت) واقع شده . . . فرهنگ فارسی دکتر محمد معین ج ۶ ص ۲۳۰۱ .

۹) متوفی ۱۳۷۲ه .

۱۰) متوفی ۱۳۷۳ه .

۱۱) کتاب علمای معاصرین ، ص ۲۱۳-آنان که می خواهند مفصل این جریان را مطالعه کنند به کتاب آثارالحجه مراجعه نمایند .

۱۲) طبقات اعلام الشیعه ج ۱ ، ص ۲۴۶ .

۱۳) این شرح حال نیز از مجله نور علم نقل شده است .

۱۴) نقباءالبشر ج ۱ ، ص ۴۶۲ -چاپ دوم .

تالیفات آیه الله العظمی اراکی

ویژگیهای آثار

آثار قلمی مرحوم آیه الله العظمی اراکی ویژگیهایی دارد :

۱- مانند صلاه و درر استادشان مرحوم آیه الله العظمی شیخ عبدالکریم یزدی حائری از حشو و زائد خالی ، و با عباراتی کوتاه مطالب علمی دقیق بیان شده است .

۲- تقریبا تمام آثار ایشان ، با نظر به افادات و افاضات استادشان بوده ، و درحقیقت مطالب استاد ، اصل ، و نظرات خود ایشان به منزله حاشیه و تعلیقه و توضیح و تفسیر نظرات استادشان بوده است .

۳- با اینکه ممکن است یک ادیب عرب زبان برخی از عبارات عربی ایشان را نپسندد اما در عین حال عبارات ایشان سلیس ، روان ، مفهوم و بدون اغلاق است .

۴- برخی از رساله ها و یادداشتهایی که به زبان فارسی نوشته اند احیانا شامل عباراتی زیبا و ادیبانه است . آری کسی که در کودکی سواد دار شدن را با نوشتن گلستان سعدی آغاز و تکمیل کرده است . باید آثار قلمی او این چنین باشد .

تالیفات

تالیفات (۱)

– رساله فی الارث (عربی) در سال ۱۴۱۳ق در ۲۴۵ صفحه وزیری توسطمؤسسه در راه حق قم به چاپ رسیده است .

آغاز : بسم . . . و بعد فهذا مختصر فی احکام الارث و مسائله و هو مرتب علی مقدمه وسته فصول . . . .

مقدمه در بیان مصارف ترکه میت . (شش مصرف)

فصل اول در مقتضی ارث و موانع آن .

فصل دوم در عول و تعصیب .

فصل سوم در مساله حجب الاخوه .

فصل چهارم در بیان حرمان زوجه از بخشی از میراث .

فصل پنجم حکم عقد غیر دائم از حیث ارث .

فصل ششم در میراث خنثی .

آیه الله اراکی در یکی از مصاحبه های خود فرموده اند : حاج شیخ در

اراک بحث ارث داشتند که من نوشته ام و ظاهرا همین رساله منظور بوده است .

- رساله فی نفقه الزوجه (عربی) در سال ۱۴۱۳ در ۵۰ صفحه وزیری در قم ضمیمه رساله قبل چاپ شده است .

آغاز : بسم . . . . و بعد فهذا مختصر فی احکام نفقه الزوجه علی الزوج و فیه مطالب (پنج مطلب) .

- المکاسب المحرمه (عربی) در زمان حیات استادشان مرحوم حاج شیخ عبدالکریم یزدی متوفای ۱۳۵۵ تالیف شده . در سال ۱۴۱۳ق در ۲۶۵ صفحه وزیری توسط مؤسسه در راه حق قم به چاپ رسیده است .

آغاز : بسم . . . القول فی الربا و هو قسمان . . . .

مسائلی که در این کتاب مطرح شده به این شرح است :

ربا در قرض; در پنج مقام بحث شده است .

ربا در معاملات; در شش مقام بحث شده است .

رشوه; در چهار مقام بحث شده است .

معونه الظالمین; در چهار مقام بحث شده است .

تصویر ذوات ارواح; در چهار مقام بحث شده است .

سحر; در سه مقام بحث شده .

غناء; در پنج مقام بحث شده .

غیبت; در هفت مقام بحث شده .

تکسب بما یجب علی الانسان فعله; در سه مقام بحث شده .

از امتیازات این کتاب این است که در هر بحث ابتدا همه روایات آن نقل و شماره گذاری و در طول بحث به آنها اشاره شده است مانند برخی کتابهای فقهی شیخ بهایی . که کل روایات قابل اعتماد را در آغاز نقل و سپس به بحث در جوانب مساله می پرداخته است .

- رساله فی الخمس (عربی) در زمان حیات استادشان مرحوم حاج شیخ عبدالکریم یزدی متوفای ۱۳۵۵ تالیف شده . در سال ۱۴۱۳ در سی صفحه ضمیمه رساله قبل چاپ شده است .

آغاز : بسم

. . . مسائل متعلقه بالخمس ، الاولی هل هوفی ارباح المکاسب . . . .

این رساله فقط شامل چهار مساله است .

خمس در ارباح به عین تعلق می گیرد یا به ذمه .

در حکم مالی که از غیر معتقد به خمس به انسان منتقل می شود .

موضوع خمس در ارباح .

بعضی مباحث مربوط به مؤنه شامل چهار بحث . . . .

- کتاب البیع (عربی) در زمان حیات استادشان تالیف شده . جلد اول درسال ۱۴۱۵ در ۵۱۲ صفحه وزیری توسط مؤسسه در راه حق قم چاپ شده .

آغاز : بسم . . . و بعدالبیع و هو فی الاصل . . . .

مباحث این کتاب به ترتیب کتاب البیع شیخ انصاری رضوان الله تعالی علیه می باشد .

- کتاب البیع جلد دوم (عربی) در زمان حیات استادشان تالیف شده . و در۴۰۲ صفحه وزیری در سال ۱۴۱۵ توسط مؤسسه در راه حق قم چاپ شده است .

آغاز : بسم . . . مساله لاخلاف فی اصل ثبوت الولایه . . . .

مباحث این جلد هم به ترتیب کتاب البیع شیخ انصاری رضوان الله تعالی علیه می باشد .

پایان کتاب البیع : هذا جمله ما استفدته فی هذه المساله من بحث مولاناالاستاذ اطال الله تعالی افاداته .

بحث نقد و نسیه و احکام قبض که جای اصلی آن بعد از خیارات است ضمیمه این جلد چاپ شده است و در پایانش آمده : «هذا اخر ما استفدنا من بحث مولانا و امامنا الاستاذالاعظم ملاذالعرب و العجم آیه الله فی العالم الحبرالعلیم الحاج الشیخ عبدالکریم الیزدی الحائری اطال الله علینا برکات انفاسه القدسیه بمحمد و آله خیرالبریه .

«اللهم طهر نفوسنا و حسن اخلاقنا و اصلح جوارحنا و تقبل منا بکرمک وجودک و طولک و فضلک و بحرمه محمد و

آلـه الاقدسـین الاـطهرین صـلواتک علیـه و علیهم اجمعین و کـان ذا فی الاربعاءالعاشـر من شـهر رجب المرجب من سـنه ۱۳۴۶ والحمد لله اولا و اخرا و باطنا و ظاهرا .

و قد کتبه بیمناه الداثره مؤلفه الضعیف محمدعلی الشریف عفی الله عنه و عن والدیه و استاده جرائمهم . »

توجه داشـته باشید که تاریخ ۱۳۴۶ تاریـخ پایـان تالیف خیارات است که حتمامکاسب محرمه و کتاب البیع قبل از آن نگاشـته شده است و همه این مباحث باتوجه به افادات استادشان نیز بوده است .

کلمه «الشریف که آیه الله العظمی اراکی در مورد خود به کار برده اند ظاهرا ازاین جهت است که مادر ایشان علویه بوده اند .

تالیفات (۲)

- رساله فی الاجتهاد والتقلید (عربی) در سال ۱۳۴۲ تالیف شده . و در ۸۵صفحه ضمیمه جلد دوم کتاب البیع چاپ شده است .

آغاز : بسم . . . «و بعد اعلم انه لم یذکر هذان اللفظان فی آیه او روایه . . . .

انجام : الحمدلله اولا و اخرا و ظاهرا و باطنا والسلام علی محمدو آله الطاهرین فی ۴ رجب الحرام من ۱۳۴۲ . »

- الخیـارات (عربی) تاریخ پایان تالیف ۱۳۴۵ه . ق . و تاریـخ پایـان تالیف احکام نقـد و نسـیه و احکام قبض که دنبال همین جلـد بوده اما در چاپ دنبال کتاب البیع قرار گرفته سال ۱۳۴۶ می باشد . خیارات در ۶۱۹ صفحه وزیری توسط مؤسسه در راه حق قم در سال ۱۴۱۴ه . ق به چاپ رسیده است .

آغاز : بسم . . . «البحث فی الخیار و اقسامه . . . . »

انجام : هـذا بعض الکلام فی الخیارات و احکامها علی حسب ما وفقنی الله تعالی لکتابه ما اسـتفدته من بحث شـیخی و اسـتاذی ادام الله بقاه و الحمدلله و صلی الله علی محمد و آله

و كان تحرير هذا فی یوم الاحدالتاسع عشر من شهرذی الحجه الحرام من سنه ۱۳۴۵ .

- کتاب الطهاره (عربی) شرح عروه الوثقی است که در زمان حیات صاحب عروه متوفای ۱۳۳۸ نگاشته شده ، و شاید اولین شرح بر عروه الوثقی باشد . در ۷۱۲صفحه وزیری توسط مؤسسه در راه حق قم در سال ۱۴۱۵ به چاپ رسیده است .

آغاز : بسم . . . قال فی العروه الوثقی : فصل فی المیاه . . . .

انجام : مساله ۱۲ : اذا توقف التطهیر علی بذل مال وجب . . . .

این جلد شامل این مباحث عروه الوثقی است :

فصل فی المیاه (شامل بحثهای مربوط به اقسام آبها)

فصل النجاسات (شامل نجاسات دوازده گانه)

فصل فی کیفیه تنجس المتنجسات .

فصل فی احکام النجس و المتنجس .

- کتاب الطهاره جلد دوم (عربی) شامل بحث دماءثلاثه . در ۱۸۵صفحه وزیری توسط مؤسسه در راه حق قم در سال ۱۴۱۵ چاپ شده است .

آغاز : بسم . . . «الکلام فی الدماءالثلاثه . . . . »

انجام : «نعم لو فرض فی ما نحن فیه کون الغسل مستلزما لتلویث المسجدصار باطلا لکونه حنیئذ عله للتلویث المحرم . »

- رساله فی الدماءالثلاثه و احکام الاموات والیتمم . این رساله تقریرات بحث آیه الله العظمی حاج سیدمحمدتقی خوانساری است . تاریخ تالیف نیمه اول آن : ۱۳۶۶ .

آغاز : بسم . . . . و بعد «فهذا تقریر بحث آیه الله فی العالمین السیدمحمدتقی الموسوی الخوانساری دام ظله فی الدماءالثلاثه بقلم الآثم الفانی محمدعلی بن احمدالفراهانی عفی عنه و عن والدیه . . . . »

انجام بحث دماء ثلاثه : «والحمدلله اولا و آخرا و باطنا و ظاهرا هذا آخر ماوفقناالله لتحریره من مسائل الدماءالثلاثه و کان الفراغ من تحریره بید مؤلفه الاثم الجانی محمدعلی بن احمدالفراهانی عفی عنهما فی اللیله السابعه و العشرین من ذی القعده الحرام

من سنه ۱۳۶۶ . »

این قسمت به ضمیمه بحث احکام اموات و بحث تیمم که احتمال می دهیم این دو بحث هم از تقریرات مرحوم خوانساری رضوان الله تعالی علیه باشد مجموعادر ۳۰۸ صفحه ضمیمه جلد دوم کتاب الطهاره چاپ شده است .

– حاشیه بر عروه الوثقی . این حاشیه نتیجه مباحثات آیه الله العظمی اراکی و مرحوم آیه الله العظمی حاج سیدمحمدتقی خوانساری است و در زمان آقای خوانساری به نام ایشان و در دوران اخیر مرجعیت آیه الله العظمی اراکی به نام ایشان چاپ شده است .

– تعلیقه علی دررالفوائد (عربی) در زمان حیات استادشان تالیف شده است . به ضمیمه دررالفوائد در سال ۱۴۰۸ توسط انتشارات جامعه مدرسین قم چاپ شده است .

آغاز : بسم . . . «الحمدلله رب العالمین . . . و بعد فهذه نبذ من المطالب استفدتهامن بحث شیخ الطائفه الامامیه ورئیسهم مولانا آیه الله الحاج الشیخ عبدالکریم الیزدی الحائری حین بحثه عن الاصول و قد ابزرتها بصوره التعلیقه علی کتابه المستطاب المسمی بالدرر و ارجو من الله سبحانه ان یمن علی بالاتمام و التسدید و انی و ان کنت غیر اهل لهذاالشان لقله الاستعداد مضافا الی ضیق الوقت ولکن اعتمادی علی توجه الحضره المقدسه الفاطمیه و العتبه المطهره المعصومیه علی ساکنها و آبائهاالاطهار و اخیها و ابنائه المعصومین الابرار آلاف التحیه و التسلیم من رب البریه حیث اتفق ذلک فی جوار تلک البقعه المنوره مع توسلی باذیال لطفهم فان جاءمطلوبا کان من برکات تلک القبه المنوره و الافمن سوء حظی و قله استعدادی . . . . »

انجام : یصیرالنسبه بینه و بین الثانی عموما مطلقا .

– رساله فی الاجتهاد والتقلید (عربی) تاریخ تالیف ۱۳۵۷ . تقریرات درس استادشان آیه الله العظمی حائری است . ضمیمه کتاب قبل در ۳۰ صفحه چاپ شده است .

آغاز : بسم . . . و بعد «فهذا کتبه العبد محمدعلی العراقی عفی عنه و عن والدیه فی مباحث الاجتهاد و

التقلید من افادات آیه الله فی العالمین الحاج الشیخ عبدالکریم الحائری الیزدی اعلی الله مقامه و رفع فی الخلد اعلامه متوسلا باذیال اهل بیت (العصمه و الطهاره صلوات الله علیهم اجمعین) فان جاء محمودا فمن برکاتهم صلوات الله علیهم و الافمن سوء حظی و سقوطی عن درجه القبول و لاحول و لا قوه الا بالله العلی العظیم . . . .

انجام : وقد فرغ من تحریره مقرره العبد محمدعلی العراقی عفی عنه و عن و الدیه فی الخامس من شهر جمادی الثانیه من السنه ۱۳۵۷ .

– رساله فی اثبات ولایه مولانا امیرالمؤمنین . این رساله تقریر بخشی ازمطالبی است که استادشان حاج شیخ عبدالکریم حائری هنگامی که در اراک به منظور گفتن یک دوره اصول عقاید برای مردم منبر می رفته در این زمینه گفته است .

آغاز : بسم . . . اعلم ان مناقب علی بن ابی طالب .

انجام : «مثل قضیه الحاج علی البغدادی . . . و قد حکاه الاستاذ و من علیه الاعتماد ادام الله ایام افاداته الحاج الشیخ عبدالکریم الیزدی الذی هذه التقریرات التی یکتبه الحقیر مکتسبه من افادات منبره . . . و تاریخ کتابه السیدالمزبور الحکایه . . . عشره السبعین بعد الالف و ماتین . »

– تقریر بحث استادشان مرحوم آیه الله شیخ محمدسلطان العلما . این تالیف (در اصول فقه ظ) و به اندازه معالم الاصول است و چاپ نشده .

– کتاب النکاح . تقریرات درس استادشان مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری است . چاپ نشده . زیرا تقریرات همین درس که توسط شاگرد دیگر ایشان مرحوم آیه الله حاج میرزامحمود آشتیانی نوشته شده چاپ شده است .

کتاب النکاح ۳۵۸صفحه وزیری به خط خود ایشان است که در پایان آن آمده : قد وقع الفراغ من تحریرها فی السبت العاشر من شعبان المعظم من سنه ۱۳۴۸ و صلی الله علی نبینا و آله

الطاهرین .

- کتاب الصلاه . تقریرات درس استادشان مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری است چاپ نشده . زیرا صلاه مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری به قلم خود ایشان در یک جلد و نیز تقریرات درس صلاه ایشان به قلم شاگرد دیگرشان مرحوم حاج میرزا محمود آشتیانی در سه جلد چاپ شده است .

کتاب الصلاه ۴۵۳ صفحه وزیری است به خط خودشان ، که در دو مجلدصحافی شده است و از آغاز صلاه تا حث حکم الاجزاءالمنسیه را دارد . در پایان نسخه آمده : «و اما القسم الذی یتدارک مع بقاءالمحل و یقضی مع انقضائه فهوامران : السجده الواحده و التشهد . »

- رساله ای در صلاه جمعه و - یک دوره اصول فقه ، (عربی) به ترتیب دررالاصول استادشان و بانظر به آن . تقریرات درس مرحوم آیه الله العظمی حائری یزدی است که در دو جلددر قم : توسط مؤسسه در راه حق چاپ شده است .

جلد اول مباحث الفاظ و قطع و ظن و شامل ۷۰۰ صفحه است .

جلد دوم بقیه مباحث اصول فقه و حدود ۵۰۰ صفحه است :

- تعلیقاتی است بر جلد دوم کتاب قبلی که ضمیمه همان جلد دوم چاپ شده است .

و - یک دوره اصول فقه (عربی) به ترتیب کفایه الاصول و با نظر به آن کتاب .

جلد اول ، در ۱۸۸صفحه خشتی به خط خودشان .

جلد دوم : در ۲۰۵ صفحه خشتی به خط خود ایشان .

این دوره اصول هم در دو یا سه جلد چاپ خواهد شد .

- رساله کوچکی در ولایت تکوینی ائمه علیه السلام به زبان فارسی ، در هفت صفحه رقعی .

این رساله در همین کتاب که در دست شما می باشد چاپ شده است . آغاز : بسم .

. . و بعد بدان ایدک الله فی الدارین . . . .

- استفتائات . (فارسی) در ۲۶۴صفحه وزیری در سال ۱۳۷۳شمسی در قم چاپ شده است این کتاب شامل پاسخ استفتائاتی است که تقریبا از تمام ابواب فقه از آیه الله العظمی اراکی شده است .

- توضیح المسائل . همان توضیح المسائل امام خمینی رضوان الله تعالی علیه است ک با فتاوای آیه الله العظمی اراکی تطبیق شده و مکرر به چاپ رسیده است .

و - المسائل الواضحه . ترجمه عربی توضیح المسائل یاد شده است که دردو جلد (جلد اول ۳۶۲ صفحه وزیری و جلد دوم ۱۹۴صفحه وزیری) در قم درسال ۱۴۱۴ چاپ شده است .

- مناسک حج . (فارسی) همان مناسک حج امام خمینی-رضوان الله تعالی علیه- است که با فتاوای آیه الله العظمی اراکی تطبیق ، و درقم چاپ شده است .

- مناسک حج (عربی) که در قم چاپ شده است .

- احکام جوانان (فارسی)

- زبده الاحکام (عربی)

البته هفت کتاب اخیر به مناسبت اینکه توسط آیه الله مصلحی و یا برخی ازفضلای دیگر با فتاوای آیه الله العظمی اراکی تطبیق شده از تالیفات ایشان شمرده شده است نه اینکه به قلم خود ایشان باشد .

علاوه بر اینها یادداشتها و نیز رساله های کوچکی از ایشان در دست است که بخش مهم آنها در همین کتاب چاپ شده است .

تدریس آیه الله العظمی اراکی

تدریس

آیه الله العظمی اراکی تا زمانی که مرحوم آیه الله العظمی حاج سیدمحمدتقی خوانساری در قید حیات بود درس خارج شروع نکرده بود بلکه با اینکه از نظرمراتب علمی مانند و هم مباحثه آن مرحوم بود به خاطر ارادت خاصی که به ایشان داشت در درس ایشان هم شرکت می کرد و قسمتی از درس ایشان را هم به عنوان تقریرات نوشت و از این رو شاید برخی از

ناآشـنایان به سوابق این دو بزرگوار آنان رااسـتاد و شاگرد می دانسـتند با اینکه چنین نبود و حتی حاشـیه عروه الوثقی را با هم نوشته بودند تا رساله عملیه هر دو باشد .

در این دوران (یعنی تا قبل از رحلت آیه الله خوانساری) مرحوم آیه الله العظمی اراکی تدریس سطح و سطوح عالیه را داشتند و حتمـا تعـداد فراوانی از طلاـب و فضـلای حوزه اراك و سـپس حوزه قم از محضـر درس ایشان در سـطوح عالیه ماننـدکفایه الاصول و مکاسب شیخ انصاری بهره مند شده اند اما متاسفانه از شاگردان این دوره ایشان فقط پنج نفر را می شناسیم :

شاگردان

۱- آیه الله حاج سیدعبدالوهاب بتولی شتی

متولد ۱۳۳۴ در رشت ، پس ازخواندن مقدمات و قسـمتی از سـطوح به قم مهاجرت کرد و سـطوح نهایی را نزدآیه الله العظمی اراکی و دیگران خوانـد آنگـاه از درس خـارج آیـات عظـام مرحوم حـاج سـیدمحمدتقی خوانساری و حاج سـیدمحمد حجت کوهکمری و حـاج آقا حسـین طباطبایی بروجردی بهره منـد شـد و درسال ۱۳۷۰ به تهران رفت و در آنجـا به انجـام وظـایف و کارهای علمی پرداخت . (۱)

۲- آیه الله حاج سیدمحیی الدین طالقانی

متولـد در یکی از قراء طالقان . پس ازخوانـدن مقدمات در سن شانزده سالگی به تهران آمد و سـطوح را نزد مرحوم میرزاطاهر تنکابنی و حاج سـیدابوالحسن طالقانی (پدر آیه الله حاج سـیدمحمودطالقانی و ابوالزوجه خود آقا سـیدمحیی الدین) خواند و در سال ۱۳۴۲ به قم آمدو از درس آیه الله حاج سیدمحمدتقی خوانساری و آیه الله اراکی و آیه الله حاج شیخ مهدی حکمی و آیه الله حاج شـیخ عبدالکریم حائری تا سال ۱۳۵۱ بهره مند شدو در سال ۱۳۵۱ به دسـتور مرحوم حاج شیخ به تهران رفت و تا پایان عمر به انجام وظایف الهی و علمی پرداخت .

از تالیفات چاپ شده او عبارت است از :

۱- آثارالاعمال .

۲- آثارالمعاصی .

۳- شرح دعای ندبه .

۳- آیه الله حاج شیخ عبدالجواد جبل عالمی سدهی

متولد ۱۳۲۳ق در سده ، مقدمات را در زادگاه خود و اصفهان خوانده و سپس به قم مهاجرت و از درس آیات عظام حاج شیخ محمدعلی اراکی ، حاج سیدمحمدتقی خوانساری حاج شیخ عبدالکریم حائری و حاج آقا حسین طباطبائی بروجردی بهره برده است و در زمان آیه الله بروجردی چنـد سالی برای تـدریس به کرمانشاه رفتند و سـپس مراجعت به قم و از اساتید و علما به نام

حوزه علمیه قم بودند . (۲)

۴- آیه الله حاج سیدمهدی کشفی

فرزند سید ریحان الله فرزند سیدجعفرکشفی بروجردی قدس سرهم ، در سال ۱۳۱۶ق در تهران متولد و پس از تحصیل علوم جدیده و خواندن ادبیات در سال ۱۳۴۱ به قم هجرت کرد و از درس آیات الله : حاج سیدمحمدتقی خوانساری ، سیدابوالحسن قزوینی ، میرزا علی اکبر حکمی یزدی ، حاج شیخ محمدعلی اراکی و سپس از محضر درس آیه الله العظمی حائری استفاده کرد .

پس از رحلت آقای حائری به طهران باز گشت و در آنجا به تدریس و ترویج دین اشتغال داشت در سال ۱۳۶۷ به رحمت الهی پیوست و در قبرستان نو (قبرستان حاج شیخ) در یکی از مقبره ها به خاک سپرده شد .

در کتاب تاریخ بروجرد آمده است :

میرزا جهان بخش بروجردی از علمای جامعین قرن چهاردهم هجری است در جمیع فنون و علوم اسلامی ماهر و به اضافه در ریاضیات و هیات شهرتی داشته و جمعی در محضرش بهره ور شدند .

از جمله مرحوم شیخ عبدالحسین رشتی (صاحب حاشیه کفایه الاصول) که مدتی در ریاضیات و هیات از حوزه درس وی استفاده کامل کرده است .

در کتاب آیینه دانشوران در ذیل شرح حال مرحوم حاج سید مهدی کشفی می نویسد : آقای کشفی در فقه و اصول و علوم ریاضی تدریس

می کند و در علوم غریبه از قبیل علم نقطه و حروف و اعداد و فلکیات از شاگردان مرحوم میرزاجهانبخش هستند .

۵– آیه الله حاج میرزااحمد زیارتی

(پدر حجه الاسلام والمسلمین سیدحمیدروحانی) فرزند سیدمحمدصادق زیارتی سمنانی متولد ۱۲۸۰ یا ۱۲۸۲شمسی دردهکده زیارت از توابع سنگسر (مهدی شهر) .

در کتاب گنجینه دانشمندان آمده : دروس ابتدایی و مقدمات را نزد والدماجدش ، و نیز پدر همسرش خوانده و بعد به تهران عزیمت نموده و چند سالی سطوح را از اساتید آن سامان استفاده کرده و بعد به قم عزیمت نموده و از محضرآیات عظام حاج سیدمحمدتقی خوانساری و حاج شیخ محمدعلی اراکی و حاج شیخ عبدالکریم حائری و دیگران استفاده نموده تا به مدارج علمی اجتهاد رسیده و سپس به تهران آمده و در مدرسه خان مروی به تدریس مشغول شده تا در سال ۱۳۶۶ قمری که به سنگسر (مهدی شهر) برگشته و به خدمات دینی و مبارزه با فرقه ضاله بهائیه پرداخته است .

در سال ۱۴۰۰قمری برابر با ۱۳۵۹شمسی در سن هفتاد و هشت سالگی درتهران از دنیا رفت و در حسینیه المهدی که از آثار باقیه خود ایشان است درمهدی شهر به خاک سپرده شد .

نویسنده این سطور گوید : در اوایل شروع به تحصیل ، که ایشان ظاهرا به تهران تبعید و در مدرسه مروی در حجره ای زندگی می کرد خدمتشان رسیدم و ازنصیحت او بهره مند شدم (رحمه الله علیه) . (۳)

درس خارج

پس از فوت مرحوم آیه الله العظمی حاج سیدمحمدتقی خوانساری در سال ۱۳۷۱ق به تقاضای شاگردان ایشان ، آیه الله العظمی اراکی همان درس را که کتاب النکاح بود ادامه داد و عملاـ همه متوجه شدند که قدرت علمی و تدریس ایشان همانند مرحوم خوانساری است و از همان ایام تا حدود چهل سال بعد که این تدریس ادامه داشت حوزه درس ایشان مجمع فضلا و اساتید و نخبگان حوزه علمیه

قم بود .

محل تدریس ایشان شبستان زیر کتابخانه مدرسه فیضیه ، و در مدتی که مدرسه فیضیه مانع داشت دریکی از بقعه های صحن مطهر حضرت معصومه بود .

از کتابهای فقه تتمه کتاب النکاح که درس آقای خوانساری بود ، و کتاب مکاسب محرمه وبیع وخیارات را دو دوره ، کتاب الطهاره را یک دوره ، صلاه الجمعه ، کتاب النکاح را یک دوره دیگر ، و کتاب حج را یک دوره ، و اصول فقه را سه دوره تدریس فرمودند .

شیوه تدریس و ویژگیهای آن و نیز بیان برخی از مبانی ایشان

در مورد مبانی آیه الله حاج شیخ ابوالحسن مصلحی فرزند ایشان می نویسد :

فقه بی اصول فقه را بی مبنا می دانست .

به اصول و قواعد اعتقاد کامل داشت و بر آنها کاملا مسلط بود و به قول معروف چون موم در دستش نرم بود .

در هر مساله ای که وارد می شد اول مقتضای اصل و قاعده را در آن مساله به طور مشروح بیان می کرد .

به مبانی شیخ انصاری رضوان الله تعالی علیه سخت معتقد بود و از آنها به شدت دفاع می کرد .

و همچنین از مبانی استادش مرحوم حائری رضوان الله تعالی علیه دفاع می کرد و به اشکالات مرحوم حاج شیخ محمدحسین اصفهانی به دررالاصول استادش یک یک با دلیل و برهان پاسخ می داد .

آنچه در دفاع از مبانی شیخ و شیخ مشایخش می گفت با دلیل ثابت می کردو می فرمود اگر تا صبح هم بحث کنید حاضرم جواب بدهم و جواب می داد .

درباره دررالاصول استاد می فرمود : حاج شیخ در تنظیم این کتاب بنای رعایت ایجاز و اختصار داشت که حجم کتاب زیاد نشود و بتواند کتاب درسی حوزه ها باشد و از این رو گاهی برای اضافه کردن یک کلمه برای توضیح مطلب باایشان بحثها می شد و زیر بار اضافه کردن نمی رفت .

و می فرمود متاسفانه این رعایت اختصار

موجب شـده که متاخرین و کسانی که مطالب را از خود ایشان تلقی نکرده انـد مراد ایشان را از عبارت کتاب به دست نیاورده و به ایشان اشکال کنند .

در فقه و فتوا به مشـهور تبعالاساتیده اعتقاد کامل داشت . از شیخ ابوالقاسم قمی نقل می کرد که شهرت را از گچ نتراشیده اند (منشـا و مبنی دارد) هر چنـداز نظر اسـتدلال و قواعـد و اصول و عمومـات و نصوص خـاصه ، مساله روشن بوداما اگر خلاف فتوای مشهور بود فتوا نمی داد و می فرمود جرات مخالفت مشهور را ندارم .

عمل مشـهور به روایت را جابر ضعف سند می دانست هر چند راوی آن اکذب البریه باشد و اعراض مشهور از عمل به روایت را موجب ضـعف آن می دانست هر چند روایت از حیث سـند صحیح اعلایی بود یعنی راویانش همه عدل امامی معدل بعدلین امامیین بودند .

می فرمود بزرگان فقهای قـدما ، که این اخبار از دست آنها به ما رسـیده است ازصـحت و سـقم آن بهتر خبر دارند پس اگر به روایـتی اعتنـا نکردنـد معلـوم می شـود بـه قـول معروف زیر کـاسه نیـم کـاسه ای اسـت و اگر به روایت ضـعیف السـندی عمل کردندپی می بریم که این مورد از همان مواردی است که فرموده اند علم (صحیح) را ازدهان کلب هم که باشد بگیرید .

و می فرمود ما پس از چهارده قرن با بعـد زمانی فراوان آمـدیم از قضایای آن روزها درست خبر نـداریم افرادی که نزدیک به عصر معصومین بوده اند قضایا رابهتر می دانند .

و می فرمود اگر شـش نفر از محققان فقها که به علم و تقوایشان اطمینان داریم که عبارتنـد از محقق اول و محقق ثانی ، شـهید اول ، و شهید ثانی و فاضلین (علامه و فخرالمحققین) ، در مساله ای

توافق رای داشته باشند و بدون تردید و با جزم حکم کنند ما هم جزم پیدا می کنیم که همان حکم صحیح است . در مورد خواندن فلسفه برای محصلی که می خواهد فقیه شود فقط خواندن امور عامه را توصیه می کردچون امور عامه کلیاتی است که به منزله مدخل و منطق همه علوم است و از احکام وجود بما هو وجود من غیر تخصص بحث می کند و همین مقدار هم در اصول فقه دخالت دارد و آموزش آن لازم است .

و می فرمود اساس کار فقیه استظهار از قرآن و روایات (کتاب و سنت) است و استظهارفهم عرفی می خواهد و دقتهای فلسفی ذهن را در فهم روایات و آیات ازحد اعتدال و فهم عرفی خارج می سازد .

فهم عرفی را هم در مفاهیم کلمات و هم در تطبیق کلیات بر مصادیق متبع می دانست و این مطلب را از استاد استادش مرحوم سیدمحمد فشارکی نقل می کردو بر آن پافشاری می نمود و می فرمود همان دلیلی که در اختلاف معنی و مفهوم عرفی و لغوی و عقلی ، معنای عرفی را متعین می نماید (به معنای دید عرفی ، نه تقیید معنای عرفی) همان دلیل در تطبیق معنی به دید عرفی جریان دارد هر چند درمفهوم و سعه و ضیق آن اختلاف نباشد .

مثلاـ در دم و خون با این که در مفهوم آن بین عقل و عرف و لغت اختلاف نیست اما در تطبیق ، عقل ، رنگ خون را خون می داند چون تا اجزای صغار خون نباشد رنگ پیدا نمی شود و به دید عقل رنگ خون همان اجزای صغار خون است زیرا تفکیک عرض (که رنگ است) از معروض (که جسم است) محال

می باشـد امـاعرف در مقام تطبیق می گویـد این رنگ است و خون نیست همانطور که در بخارمتصاعـد از مایع نجس را که با تقاطر به صورت اولیه برمی گردد عرف بخار را غیر ازمایع نجس می دانـد و اعاده معدوم را جایز می داند و می گوید قطراتی که بعد از بخارشدن به صورت اول برگشته همان آب نجس است .

و همچنین با مواردی که دقتهای فلسفی را در اصول و مباحث الفاظ آورده اندمخالفت می کرد و ترکیب قضیه از اجزای ثلاثه و حمل مشـتقات و اسـماء و صـفات ذات احدی را از این قبیل می دانست که بین دید فلسفی و دید عرفی و منطقی که مبنی بر معقولات ثانیه می باشـد خلط شـده است . و جواب بسـیاری از اشـکالات فلسـفی را بدین نحو می دادند که بین دید فلسـفی و مباحث الفاظ اصولی خلط شده و وجود این دید در فقه آفتی برای فقه و فقیه است .

این مطلب را امـام خمینی –رضوان الله تعـالی علیه– نیز در بـاب کسـر مشـاع و نیز در سـایر ابواب به مناسـبت تـذکر داده انـد و طلاب را از خلط میان مسائل فلسفی و اصولی فقهی بر حذر داشته اند .

و همچنین علامه طباطبایی صاحب تفسیر گرانقدرالمیزان در بحث اصول فقه ، این مطلب را یادآوری نموده اند .

و در مورد ویژگیهای درس ایشان آیه الله خرازی می نویسد :

۱– درس ایشان خارج عالی و یا خارج خارج به حساب می آمد و کسانی میتوانستند از درس ایشان استفاده کنند که قبلا مورد بحث را خوب مطالعه کرده و بامساله آشنا باشند .

۲– اشراف و تسلط ایشان بر مباحث کاملا از تدریس ایشان احساس می شد .

۳– تمام وقتشان مصرف مطالعه و تدریس می شد و تمرکز حواس داشتند[چون به دنیا و مادیات

بی اعتنا بودند] از مرحوم آیه الله العظمی حاج سید محمدتقی خوانساری نقل شده که اگر کنار آقای اراکی کوهی از طلا یا تلی از خاکستر باشدبه حال ایشان فرق نمی کند .

۴- آماده پاسخ به سؤالات بودند .

۵- نظرات بزرگان را نقل و نقد می کردند و از نقل آراء معاصرین هم اباو امتناع نداشتند .

۶- در نقل کلمات امانت و احترام گوینده و انصاف در بحث رعایت می شد .

۷- مسائل مهم بحث دار را مطرح و بررسی می کردند و از طرح مسائل جزئی و غیر اساسی در درس پرهیز می کردند .

۸- درس ایشان خالی از اطناب بود و حشو و زوائد نداشت و در عین حال ازتعقید و اجمال هم خالی بود .

و اینجانب اضافه می کنم :

۹- در بحثها مطالب مرحوم حاج شیخ محمدحسین کمپانی اصفهانی راخیلی خوب نقل و نقد می کردند با اینکه حاشیه کفایه و حاشیه مکاسب مرحوم کمپانی چون از کتابهای علمی سطح بالا است ، نقد آن در توان هراستادی نیست .

۱۰- پیشروی درسهای ایشان خوب بود و در هر مساله زود محصل را به مقصد می رساندند .

همانطور که قبلا گفته شد درس خارج فقه و اصول چهل ساله این استادالاساتید ، مجمع فضلا و افاضل و اساتید بود و ده ها نفر از فضلا و اساتید معروف فعلی حوزه از شاگردان ایشان هستند . در اینجا نام یا شرح حال کوتاهی از چند نفر ازآنان را می آوریم .

پی نوشتها

۱) مرحوم آقای بتولی در درس خارج آیه الله العظمی اراکی نیز شرکت کرده اند .

۲) همچنین آقای حاج شیخ عبدالجواد از درس خارج آیه الله العظمی اراکی نیز استفاده کرده اند .

۳) و نیز از شاگردان دوره سطح ایشان آیه الله حاج سید محمد باقر

خوانساری دام عزه فرزند آیه الله العظمی حاج سید محمد تقی خوانساری هستند . شرح حال ایشان را می توانید در کتاب حضرت آقای رازی ببینید .

شاگردان آیه الله العظمی اراکی

۶- آیه الله حاج شیخ محمد شاه آبادی

فرزند آیه الله العظمی میرزا محمدعلی شاه آبادی متولد حدود سال ۱۳۳۹ق ، مقدمات و ادبیات و سطوح را نزد والدماجدش و علمای تهران فرا گرفت و در درس خارج معقول و منقول پدر شرکت و استفاده ها کرد . پس از رحلت پدر بزرگوارش چندی به جای پدر مسجد و محراب و تدریس را اداره کرد و سپس به قم هجرت نمود و سالها از درس آیه الله العظمی اراکی استفاده نمود . اکنون از مدرسان بزرگ حوزه علمیه قم می باشد که درس خارج فقه و اصول ، و تدریس فلسفه و عرفان دارد . -دامت برکاته-

۷- آیه الله حاج شیخ محمدتقی ستوده

متولد ۱۳۴۰ق در اراک ، مقدمات و سطوح اولیه را در اراک خواند و سپس به قم مشرف و سطوح عالی را خواندو سپس از دروس خارج آیات عظام حاج آقا حسین بروجردی ، آقا سیداحمدخوانساری ، حاج سیدمحمدرضا گلپایگانی ، حاج شیخ محمدعلی اراکی و حاج سیدمحمد محقق داماد استفاده کرد .

ایشان کتابهای شرح لمعه و رسائل و مکاسب و کفایه را حدود چهل سال درحوزه قم تدریس نموده و از مدرسان به نام حوزه بودند که صدها بلکه هزارها نفر ازفضلا و طلاب از درسهای ایشان بهره برده اند متاسفانه چندی است که به خاطرعارضه چشم تدریس را ترک کرده اند . -دامت برکاته-

۸- آیه الله حاج شیخ محسن حرم پناهی

متولد ۱۳۴۷ق . پس از تکمیل مقدمات از آیات عظام : حاج سیدمحمدتقی خوانساری ، حاج سیدمحمد حجت ، حاج آقا حسین بروجردی ، حاج سیدمحمدرضا گلپایگانی و حاج شیخ محمدعلی اراکی استفاده نمود . سالها است که درس خارج فقه و اصول و درسهای متفرقه دیگردارند و فضلا از محضرشان استفاده می کنند .

تالیفات ایشان

۱- بخشی از جامع احادیث الشیعه .

۲- شرح وسیله النجاه اصفهانی .

۳- شرح کفایه الاصول خراسانی .

۴- تقریرات درس طهارت و صلاه آیه الله العظمی بروجردی .

قبری که در صحن مطهر حضرت معصومه نزدیک مقبره مرحوم حاج شیخ فضل الله نوری است ، قبر جد دوم ایشان حاج ملا آقا حسین می باشد و پدر و اجدادایشان همه از علما و افاضل بوده اند .

۹- آیه الله حاج شیخ علی پناه اشتهاردی

متولد ۱۳۳۹ در قصبه اشتهارد . درسال ۱۳۶۰ق به قم هجرت و سطوح را نزد آیات الله مرعشی نجفی ، حاج شیخ مرتضی حائری ، ادیب تهرانی ، شیخ عبدالرزاق قائینی و دیگران خواند و از دروس خارج آیات الله العظام حاج سیدصدرالدین صدر ، حاج آقا حسین بروجردی ، حاج سید محمدرضا گلپایگانی و حاج شیخ محمدعلی اراکی سالیان دراز استفاده نمود .

ایشان از مدرسان مشهور حوزه علمیه هستند و در طول حدود چهل سال تدریس صدها طلبه از محضر درسشان بهره برده اند .

تالیفات او

۱- مدارک العروه . چند جلد آن چاپ شده است .

۲- تقریرات بحث صلاه جمعه آیه الله العظمی بروجردی .

۳- تقریرات بحثهای ضمان و غصب و ارث الزوجه و صلاه آیه الله بروجردی .

۴- تقریرات اصول آیه الله بروجردی .

۵- حاشیه وسیله النجاه .

۶- حاشیه اجتهاد و تقلید عروه الوثقی .

۷- کتاب رد شهید جاوید .

۸- تعلیمات اخلاقی .

و خدمات علمی دیگر مانند تصحیح مجمع الفائده مقدس اردبیلی و ایضاح الفوائد فخرالمحققین و روضه المتقین ملامحمدتقی مجلسی و تنظیم و تالیف بخشی

از جامع احادیث الشیعه .

۱۰- آیه الله حاج سیدمحسن خرازی

آیه الله حاج سیدمحسن خرازی

متولد ۱۳۵۷ق در تهران . مقدمات را درسالهای حدود ۱۳۷۵ تا ۱۳۷۸ در تهران نزد آیه الله حاج شیخ احمد مجتهدی و دیگران خواند سپس به حوزه علمیه قم مشرف و حدود هفت سال به خواندن سطوح اشتغال داشت .

برخی ازاساتید سطح ایشان در قم

آیه الله حاج میرزاعلی آقا فلسفی .

آیه الله حاج شیخ محمدعلی معزی دزفولی .

آیه الله حاج شیخ رحمت الله فشارکی مطول .

آیه الله حاج شیخ مصطفی اعتمادی رسائل ظ .

آیه الله حاج شیخ محمدتقی ستوده شرح لمعه .

آیه الله حاج میرزاعلی مشکینی مکاسب .

آیه الله حاج سیدمحمدباقر سلطانی کفایه الاصول .

آیه الله حاج شیخ محمد شاه آبادی کفایه الاصول و حدود هفت سال گاهی هرروز و گاهی روزهای تعطیلی فلسفه و کلام و عقائد .

از حدود سال ۱۳۸۴ تا چند سال قبل (حدود بیست و پنج سال) از درس خارج فقهای بزرگ حوزه :

آیه الله العظمی حاج سیدمحمدرضا گلپایگانی .

آیه الله العظمی حاج سیدمحمد محقق داماد .

آیه الله العظمی حاج سیدحسن فرید اراکی .

آیه الله العظمی حاج شیخ محمدعلی اراکی . شرکت در این درس سالیان طولانی و تقریبا تا زمانی که آن مرحوم تدریس را ترک کردند ادامه داشت و برخی دیگر (رحمه الله علیهم اجمعین) استفاده کردند .

در دوران درس خارج با مرحوم شـهید سـلطانی اشتهاردی و آیه الله حاج شیخ ابوالحسن مصلحی درسها را مباحثه و گاهی هم مبـاحثه کمپـانی داشـتند مبـاحثه باآقـای مصـلحی سالهـای متمادی است که ادامه داشـته و هنوز هم ادامه دارد درمباحثه این دو بزرگوار چند سال هم اینجانب شرکت می کردم انصافا بحث سودمندو مفیدی بود که متاسفانه توفیق ادامه آن را نداشتم .

آیه الله خرازی از همان اوائل تحصیل به تدریس هم اشتغال داشتند و کتابهای سطح را تدریس می نمودند و نیز بحثهای متفرقه عقائد تفسیر و غیره هم داشتند که از درسهای مطلوب و مرغوب حوزه به شمار می آمد .

از

سال ۱۴۰۵ درس خارج فقه شروع کردند اجتهاد و تقلید عروه الوثقی ، طهارت ، جهاد ، مکاسب محرمه را بحث کرده و ادامه دارد .

از حدود سال ۱۴۱۱ درس خارج اصول را هم آغاز و ادامه دارد .

تالیفات چاپ شده ایشان

ء- احیاءالموات . فقه استدلالی .

- بدایه المعارف . کتاب درسی حوزه است .

- رساله در معاد . (فارسی بسیار مفید)

- کتاب الامر بالمعروف و النهی عن المنکر . فقه استدلالی .

- کلمه فی رحاب التقوی .

- رساله پیرامون عرف .

- رساله پیرامون تشریح و احکام آن .

- رساله پیرامون نقض حکم حاکم .

- رساله پیرامون ولایت عدول وثقات .

- رساله در اصول عقاید با استفاده از متون روایات .

- رساله پیرامون قاعده لطف .

- رساله پیرامون دفاع و انواع و اشکال آن . (خلاصه کتاب دیگرایشان است) .

- رساله در اخلاق .

این هشت رساله در مجله نور علم ، مجموعه مقالات کنگره حضرت رضاعلیه السلام ، مجله توحید ، کتاب بازشناسی خبرهای تجاوز و دفاع و مجموعه مقاله کنگره شیخ مفید چاپ شده است .

آثار چاپ نشده

- حاشیه بر مکاسب . (بیع و خیارات)

- حاشیه بر کفایه الاصول .

- حاشیه بر چند جلد از جامع المدارک آیه الله العظمی حاج سیداحمدخوانساری .

- حاشیه بر اجتهاد و تقلید و نکاح مستمک العروه .

- کتاب الجهاد . (شرح الشرایع)

- حاشیه بر حاشیه مکاسب مرحوم کمپانی .

- حاشیه بر حاشیه کفایه مرحوم کمپانی .

- الدررالمنثوره فی المسائل المتفرقه الفقهیه والاصولیه .

- عمده الاصول (ناتمام)

- کتاب انواع و اشکال دفاع .

- رساله فی حقیقه المعجزه .

- کتاب الربا (شرح ربا عروه الوثقی است) ناتمام .

- کتاب الخمس (شرح العروه) .

- کتاب الضمان (شرح العروه) .

- تعلیقه بر شرح تجرید (الهیات)

- تعلیقه بر شرح باب حادیعشر .

- تعلیقه بر شرح منظومه سبزواری (الهیات) .

- تعلیقه برحاشیه شرح منظومه مرحوم آیه الله العظمی حاج شیخ محمدتقی آملی .

- شرح خطبه المتقین (عربی)

- شرح رساله الحقوق للامام السجادعلیه السلام (ناتمام)

-

حاشیه بر جلد دوم کتاب اقتصادنا شهید آیه الله صدر .

- کتاب التوازن الاسلامی با همکاری چند نفر از اساتید .

- کتاب الحکومه الاسلامیه با همکاری چند نفر از اساتید .

- معارف اسلامی کتاب درسی دانشگاه ها با همکاری چند نفر از اساتید .

- کتاب اصول دین مؤسسه در راه حق با همکاری چند نفر از اساتید .

- دوره پیشوایان مؤسسه در راه حق در پانزده جلد کوچک با همکاری چندنفر از اساتید .

- روزنه هایی از عالم غیب و شهود این کتاب شامل حدود چهارصد داستان ازداستانهایی است که می توان ایمان خواننده را محکم تر کند .

از برکات و خدمات آیه الله خرازی تاسیس مؤسسه در راه حق قم می باشداین مؤسسه با سرپرستی ایشان و همکاری چند نفر از فضلا و اساتید حدودسی سال است که به خدمات فرهنگی و ارشاد نسل جوان و نیز برنامه های سازنده حوزوی مشغول است و بحمدالله موفقیتهای چشمگیری داشته و همواره موردتایید مراجع تقلید گذشته و امام راحل-رضوان الله تعالی علیهم- و رهبر معظم انقلاب دامت برکاته و سایر علما و مراجع بوده و هست .

قضاوت همه آشنایان با کار عظیم مؤسسه در راه حق این است که صفاو اخلاص و کوشش و گذشت آیه الله خرازی و نیز کوششهای برادر عزیزمان حاج محمود آقا لولاچیان (از هیئت مؤسس و مالی مؤسسه) برای اداره و تامین بودجه آن بیشترین سهم را در این توفیقات داشته است .

اجازه روایت

آیه الله خرازی از آیات عظام :

مرحوم حاج سیداحمد خوانساری .

مرحوم حاج سیدمحمدرضا گلپایگانی .

مرحوم حاج سیدمصطفی خوانساری .

مرحوم حاج شیخ محمدعلی اراکی .

مرحوم حاج سید شهاب الدین مرعشی نجفی .

اجازه روایت دارند .

آیه الله خرازی از اعضای جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و از چهره های محبوب و محترم حوزه

علمیه قم و مورد احترام همه مراجع تقلید و اساتید و فضلاو حوزویان است و این محبوبیت و مقبولیت از مصادیق ان الذین آمنواو عملوالصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا می باشد .

اینجانب که بیش از چهل سال است با ایشان آشنا و دوست و سالها هم مباحثه و معاشر بوده ام از ایشان جز خیر ، خوبی ، اخلاص ، تقوی ، خداترسی ، ترویج دین ، رفع گرفتاری مؤمنان ، غیرت دینی ، کوشش در تحصیل ، تدریس و کارهای علمی و دینی ندیده ام و همواره خود و همه حیثیات حوزوی خود رامدیون رفاقت و صداقت و رفتار و کردار کریمانه ایشان می دانم و همیشه دعاگویشان هستم ، و دعای خیرشان را موجب برکت در زندگی خود و خانواده خود می دانم -دامت برکاته- ء

بقیه شاگردان

- آیه الله حاج شیخ غلامرضا صلواتی اراکی از مدرسان معروف سطوح عالیه .

- آیه الله سیدمحمدباقر خوانساری فرزند آیه الله العظمی حاج سیدمحمدتقی خوانساری .

- مرحوم آیه الله حاج شیخ جلال طاهر شمس گلپایگانی از مدرسان سطوح عالیه .

- آیه الله حاج سیدمهدی یثربی کاشانی امام جمعه کاشان .

- آیه الله حاج شیخ محیی الدین حائری شیرازی امام جمعه شیراز .

- آیه الله حاج سیداسماعیل موسوی زنجانی امام جمعه زنجان .

- آیه الله حاج شیخ محمد یزدی رئیس قوه قضائیه .

- آیه الله حاج شیخ مرتضی مقتدایی دادستان کل کشور .

- آیه الله حاج شیخ مجدالدین محلاتی از علمای شیراز .

- آیه الله سیدکاظم نور مفیدی امام جمعه گرگان .

- آیه الله حاج شیخ ابوالقاسم محجوب جهرمی از اساتید حوزه .

- مرحوم آیه الله شیخ علی اوسط هاشمی همدانی از افاضل حوزه .

- آیه الله سیدمحمدباقر ابطحی اصفهانی از افاضل حوزه .

- آیه الله حاج شیخ علی کریمی جهرمی از اساتید حوزه .

- آیه الله حاج شیخ حسین کریمی

از اساتید حوزه .

- آیه الله حاج شیخ علی رضا الهی (داماد مرحوم آیه الله العظمی اراکی) ازاساتید حوزه .

- آیه الله حاج سیدحسین کرمانی از افاضل حوزه .

- شهید حاج شیخ مهدی شاه آبادی (رحمه الله علیه) .

- شهید حاج شیخ علی حیدری نهاوندی (رحمه الله علیه) .

- شهید حاج شیخ بهاءالدین محمدی عراقی (رحمه الله علیه) .

- آیه الله حاج شیخ علی نیری همدانی از اساتید حوزه .

- آیه الله حاج شیخ علی ثابتی همدانی فرزند آیه الله حاج میرزا محمدثابتی همدانی متوفای ۱۳۶۵ استاد معروف زمان حاج شیخ عبدالکریم حائری .

- آیه الله شیخ حسن معزی تهرانی از فضلای حوزه .

- آیه الله سیدعلی مدرسی یزدی . رئیس حوزه علمیه کرج .

- آیه الله شیخ محیی الدین فاضل هرندی از اساتید حوزه .

- آیه الله حاج شیخ مهدی صادقی ملایری از فضلای حوزه .

- آیه الله حاج سیدحسن آل طه از اساتید حوزه .

- آیه الله حاج سیدعباس میریونسی از فضلا .

- آیه الله حاج شیخ اصغر قاضی زاده اراکی . سرپرست حوزه علمیه مدرسه حاج محمدابراهیم اراک .

- آیه الله حاج شیخ اسدالله عندلیب شیرازی از اساتید حوزه .

- آیه الله حاج شیخ محمدحسین مسجد جامعی (از قدمای تلامیذ ایشان)

- آیه الله حاج شیخ حسن شریعتی کاشانی .

- آیه الله حاج سیدعلی ابطحی اصفهانی .

- مرحوم آیه الله حاج سیدحسین برقعی از افاضل و اساتید حوزه .

- آیه الله جناب آقای شیخ محمد تقی دانش .

- آیه الله حاج شیخ ابوالقاسم اشتهاردی .

- آیه الله موحدی کرمانی .

- آیه الله اجتهادی اراکی .

- آیه الله موحدی ساوجی .

- نویسنده این سطور هم چند سال در درس ایشان حاضر می شدم . درپایان همین بخش شرح حال خود را آورده ام .

چند مطلب

اکنون که شش نفر از

شاگردان دروس سطح و چهل و چهار نفر از شاگردان درس خارج آیه الله العظمی اراکی یاد شد مناسب است چند مطلب را اضافه کنم :

۱- تلمذ تعدادی از این بزرگواران در شرح حالشان در کتاب گنجینه دانشمندان آمده ، و تعدادی را هم خود اینجانب اطلاع داشتم ، و بقیه از سه شرح حالی که تا این تاریخ برای آیه الله العظمی اراکی نوشته و منتشر شده اخذ شد .

۲- شاگردان آن بزرگوار منحصر به این پنجاه نفر نیست بلکه علاوه بر اینهاتعداد دیگری هم در همان سه شرح حالی که تا کنون منتشر شده یاد شده اند که می توانید به آنها مراجعه فرمایید .

۳- یکی از شاگردان آیه الله العظمی اراکی که شاید هیچ کس به اندازه ایشان دروس آن مرحوم را درک نکرده باشد فرزند فاضل ایشان حضرت آیه الله حاج شیخ ابوالحسن مصلحی اراکی می باشد ایشان سالها است که به تدریس سطوح عالیه مشغولند و اخیرا که فراغتی پیدا کرده اند درس خارج دارند و به حق و با اطلاع می گویم ایشان از کسانی است که شایستگی تدریس خارج فقه و اصول را دارندو درس ایشان برای فضلا و طلاب بسیار سودمند است .

نویسنده هنگام تنظیم مطالب این کتاب از ایشان تقاضا نمودم شرح حال کوتاهی از خود بنویسند ، محبت نموده پذیرفتند :

این جانب ابوالحسن بن محمدعلی مصلحی عراقی طبق نوشته مرحوم والدتقریبا یک ساعت و نیم به غروب مانده روز شنبه غره شهرالله المبارک رمضان سال ۱۳۵۳قمری برابر با شهریور سال ۱۳۱۴شمسی در بلده طیبه قم صانهاالله عن التصادم به دنیا آمدم .

پس از تکمیل دروس دبستان با اصرار مرحوم آیه الله العظمی حاج سیدمحمدتقی خوانساری (مرحوم والد با ادامه تحصیل در دبیرستان موافق نبود) وارد دبیرستان و پس از اتمام آن وارد دانشکده

حقوق تهران شدم اما چون مرحوم والد با ادامه تحصیل در دانشگاه مخالف ، و ادامه تحصیل در رشته حقوق را پاگذاشتن بر روی قرآن کریم نامیدند ، آن را ناتمام گذاشته و به تحصیل علوم حوزوی پرداختم .

دروس سطوح را خدمت آیات الله : حاج شیخ محمدتقی ستوده ، حاج شیخ غلامرضا صلواتی ، حاج میرزا علی مشکینی ، حاج شیخ محمد شاه آبادی و دیگران خواندم .

و از درس خارج امام راحل –رضوان الله تعالی علیه– و آیه الله العظمی محقق داماد و مرحوم والد استفاده کردم ، البته از درس والد مرحوم که حدود سی سال شرکت می کردم بیشترین بهره را بردم .

چند ماهی هنگام تشرف به نجف اشرف در درس خارج آیه الله العظمی حاج سیدابوالقاسم خویی و آیه الله العظمی حاج شیخ حسین حلی نیز شرکت نمودم .

فلسفه را نزد آیه الله حاج شیخ حسینعلی منتظری و اسفار را خدمت مرحوم آیه الله حاج سیدمحمدحسین علامه طباطبایی خواندم و نیز در درس تفسیر آن مرحوم شرکت می کردم .

از جلسات اخلاقی مرحوم آیه الله حاج شیخ عباس تهرانی که جمعه ها درکتابخانه مدرسه حجتیه بر قرار بود . و نیز درس اخلاق شبهای جمعه مرحوم حاج آقا حسین فاطمی قمی که در منزلشان منعقد می شد استفاده می نمودم .

و خلاصه موجبات تکامل علمی و سیر معنوی را خداوند متعال از هر جهت برای حقیر فراهم نمود . گر گدا کاهل بود تقصیر صاحب خانه چیست .

آنچه از دروس سطح و سطوح عالیه خواندم موفق به تدریس آن هم بودم . چند سالی در مدرسه حقانی و چند سالی در مدرسه شهیدین و چند سالی درجامعه الزهرا تدریس و انجام وظیفه نمودم .

علت اصرار و علاقه عجیب مرحوم والد به حقیر در ادامه تحصیلات حوزوی آن بود که هنگام

سفر آیه الله العظمی حاج سیدمحمدتقی خوانساری به مکه معظمه از ایشان خواستند که زیر ناودان طلا دعا کنید که توفیق نصیب حال آقاابوالحسن شود . مرحوم والد می فرمودند به آقای خوانساری عرض کردم که می ترسم بعد از من زحمات چندین ساله من که به صورت نوشته و تالیف و تصنیف جمع شده به هدر برود ، دعا کنید این فرزندم راه مرا ادامه دهد و برای من قره اعین (۱) باشد .

و به من فرمودند : چون مرحوم آقای خوانساری مردی بود باصفا و باوفا ، یقین دارم که فراموش نکرده و دعا کرده ، و دعای او که مستجاب الدعوه بود ردنمی شود و مکرر به من می فرمودند : اگر به جایی برسی نتیجه دعای آن مرد بزرگ است و می فرمودند : تو درخت جواهر منی .

درس و بحث و تدریس به طور جد ادامه داشت تا دوران مرجعیت ایشان .

در زمان مرجعیت ایشان موقتا برای انجام چند کار مهم درس و بحث را ترک گفته و به آن کارها پرداختم .

۱- توضیح المسائل امام خمینی-رضوان الله تعالی علیه- توسط چند نفر ازفضلا با فتاوای مرحوم والد در حاشیه عروه الوثقی تطبیق شده بود اما چون حاشیه عروه همه مسائل توضیح المسائل را نداشت برای تکمیل آن به اتفاق آیه الله خرازی (که سالها است با ایشان مباحثه داریم) مسائل را تنظیم و در نهایت از مرحوم والدنظر می خواستیم و نظر ایشان را درج می کردیم .

۲- تهیه مناسک حج و استخراج فتاوی و نظرات ایشان به همین نحوانجام شد .

۳- استفتائات کثیره ای که از سراسر کشور و یا خارج از کشور می شد هر جالازم بود از خود ایشان استفتاء می شد و نظر می دادند و گاهی هم به

کمک برادران عزیز حجه الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ محمدتقی دانش آشتیانی ، حجه الاسلام والمسلمین شیخ مهدی صادقی ملایری ، حجه الاسلام والمسلمین حاج شیخ خیرالله سلیم زاده و آیه الله خرازی مدارک مساله تهیه و در نهایت به نظرآن مرحوم می رسید و پاسخ نوشته می شد .

و اصولا ـ جواب تمام استفتائاتی که توسط نامه یا تلفن می شد به تایید نظرایشان می رسید و در نهایت خود ایشان اظهار نظر می کردند و چون تنها اینجانب به مبانی علمی ایشان آشنایی و احاطه کامل داشتم و نیز با بیان و نحوه صحبت ایشان و صحبت کردن با ایشان آشنایی داشتم برای جواب استفتائات در بسیاری از مواردلازم بود کتابهای متعددی را برای ایشان بخوانم و گاهی می شد که چند روز پیرامون یک مساله وبه خصوص مسائل مستحدثه بحث وتبادل نظر می شد تا به نتیجه نهایی و صدور فتوای جزمی برسد و این فتاوا را بنده در دفتری مخصوص ضبط کرده ام .

در هر صورت در این چند سال اخیر حجم سنگین این گونه کارها منحصرا به دوش اینجانب بود و از شخص دیگری ساخته نبود و لذا ایشان اخیرا مکررمی فرمودند تو درخت جواهر منی .

این کارها به علاوه کمکهایی که مرحوم والد در این سن و سال و حال لازم داشتند و همه به دلائل خاصی به اینجانب محول بود دراین چند سال مجالی برای تدریس و بحث باقی نمی گذاشت .

اما بعد از رحلت ایشان وحصول فراغت تدریس را آغاز و بحمدالله مانندسابق اشتغال جدی دارم .

این بود نوشته آیه الله حاج شیخ ابوالحسن مصلحی فرزند فاضل مرحوم آیه الله العظمی اراکی که به تقاضای اینجانب نوشتند . (۲)

لازم است اضافه نمایم :

اینجانب سالهای طولانی است که با آیه الله مصلحی آشنا بوده و مدتی هم درمباحثه ایشان با آیه الله

خرازی شرکت و استفاده می کردم اما ارادتی که به ایشان داشتم در این چند سال دوران مرجعیت مرحوم والدشان چند برابر شد زیرا در این دوران که جدا برای ایشان امتحانی عظیم بود بسیار خوب از امتحان درآمدو خدماتی شایان توجه انجام داد .

۱- بیت رفیع مرجعیت شیعه را با کرامت ونزاهت فوق العاده بالایی اداره کرد .

۲- در مسائل مربوط به نظام اسلامی و انقلاب و مربوط به مرجعیت شیعه موضعگیریهای صحیح داشت و حمایت از اسلام و نظام اسلامی را وظیفه خوددانست و تحت تاثیر امور مادی و دنیوی و شیطنتهای گوناگون دشمنان و دوستان ناآگاه قرار نگرفت .

۳- بار مراجعات علمی و غیر علمی سراسر کشور را با تحمل و درایت و امانت کامل به دوش کشید .

۴- وسائل چاپ و نشر آثار علمی آن بزرگوار را فراهم و حوزه های علمی شیعه و فقها و فضلا را از این راه بهره مند نمود .

۵- زهد و مرور با کرامت نسبت به مال و بیت المال را کاملا مراعات و سعی وافر داشت که وجوهات در مصارف لازم و شایسته و تقویت حوزه و رفع گرفتاری محرومان صرف شود .

۶- به نظر اینجانب از مهم ترین توفیقات ایشان پرستاری و کمک به آن پدربزرگوار و عظیم الشان و جلب رضایت و خوشنودی او بود که این خود موجب رضای خدای منان خواهد بود .

در پایان باید با صراحت و صداقت عرض کنم که خدای متعال همانگونه که آیه الله العظمی اراکی را برای این دوره از مرجعیت جهان تشیع ذخیره کرده بود فرزندبرومند ایشان آیه الله حاج شیخ ابوالحسن مصلحی را نیز گویا درطول سالهابرای کمک به آن بزرگوار از هر جهت آماده و مهیا می ساخته است . هنیئا لارباب النعیم نعیمهم .

از آیه الله مصلحی این دو اثر چاپ شده است .

۱- التوازن الاسلامی با

همکاری آیه الله خرازی و دیگران .

۲- الحکومه الاسلامیه با همکاری آیه الله خرازی و دیگران .

و بحمدالله پسران ایشان (نواده آیه الله العظمی اراکی) هم مشغول تحصیل علوم حوزوی هستند به امید اینکه بتوانند مدارج عالی را طی کرده مانند پدرو جدشان منشا خدمات دینی و فرهنگی فراوان گردند .

شرح حال این بنده فقیر حقیر : رضا استادی (تهرانی)

شرح حال رضا استادی (تهرانی)

تولد : در سال هزار و سیصد و شانزده هجری در یک خانواده مسلمان در یکی ازمحلات جنوب تهران به دنیا آمدم .

پدرم : حاج خداداد استادی که مردی با ایمان و اهل خیر و کاسب بود حق عظیمی بر من دارد زیرا علاوه بر کمکهای معنوی ، همواره از جهات مادی و اداره زندگی رهین کمکهای ایشان بوده ام ، در سال ۱۳۷۲ شمسی از دنیا رفت و درووادی السلام قم درمقبره ای که خود تهیه کرده بود به خاک سپرده شد . رحمه الله علیه .

تحصیل : حدود هفت سالگی به دبستان رفتم ، و تا دوازده سالگی شش کلاس ابتدایی را خواندم و سپس تا شانزده سالگی مشغول کسب و کار بودم ، آنگاه به وساطت دو نفر از مؤمنین با مسجد امین الدوله بازار تهران و مدرسه مروی آشناو به تحصیل علوم دینی مشغول شدم .

سه - چهار سال در تهران از محضر آقایان : حاج شیخ عبدالکریم حق شناس امام جماعت مسجد امین الدوله ، حاج شیخ احمد مجتهدی امام جماعت مسجدحاج ملامحمد جعفر ، مرحوم حاج شیخ هادی مقدس واعظ ، مرحوم حاج میرزاعبدالعلی تهرانی امام جماعت مسجد بزازهای تهران ، و دیگران استفاده کردم .

آنگاه به حوزه مقدسه قم آمده مشغول خواندن کتاب شرح لمعه شدم ، و تاحدود هفت سال دروس سطح را می خواندم ، و پس از این دوره حدود ده سال به درس خارج فقه و

اصول حاضر می شدم و از بدو پیروزی انقلاب به خاطر اشتغال به تدریس و تالیف و سایر کارهای علمی ، از حضور در درسها محروم شدم و بنابراین دوران تحصیل این حقیر بیست سال بوده است .

عده ای از اساتید دوران سطح در قم

حاج شیخ محمدتقی ستوده .

حاج شیخ حسین نوری .

حاج شیخ ابوالقاسم خزعلی .

حاج شیخ محمد شاه آبادی .

حاج شیخ جعفر سبحانی .

حاج شیخ حسینعلی منتظری .

حاج شیخ ناصر مکارم شیرازی .

حاج سیدمحمدباقر سلطانی بروجردی طباطبایی .

حاج شیخ احمد آذری قمی .

حاج شیخ عبدالله جوادی آملی دامت برکاتهم و افاضاتهم .

ضمنا از جلسات اخلاق و توسل مرحوم حاج شیخ عباس طهرانی و مرحوم حاج آقا حسین فاطمی گاهی استفاده می کردم .

اساتید دوران درس خارج

مرحوم حاج سیدحسن فرید اراکی .

مرحوم حاج سیدمحمد محقق داماد یزدی .

مرحوم حاج سیدمحمدرضا گلپایگانی .

مرحوم حاج سیدکاظم شریعتمداری تبریزی .

مرحوم حاج شیخ محمدعلی اراکی .

مرحوم حاج سیدابوالقاسم خوئی (چند ماهی که در نجف بودم) .

مرحوم حاج سیدروح الله خمینی . امام راحل رضوان الله تعالی علیه (چندماهی که در نجف بودم) .

مرحوم حاج سیدمحمدباقر صدر . (چند ماهی که در نجف بودم) .

حاج سیدموسی شبیری زنجانی دامت برکاته (چند ماه) . (۳)

و در طول این بیست سال که مشغول خواندن سطح و خارج بودم در بسیاری از درسها و نیز گاهی به طور مستقل از صدیق متقی عادل خدوم آیه الله آقای حاج سیدمحسن خرازی به عنوان هم مباحثه و شریک بحث بهره مند بوده ام و ایشان را برحقیر حق عظیمی است . سلمه الله تعالی .

تدریس

سالهای متمادی است که به اندازه وسع خود به تدریس سطح کتابهای : شرح لمعه ، اصول فقه مظفر ، مکاسب ، رسائل ، کفایه ، و نیز اصول عقاید ، تفسیر و غیره اشتغال دارم .

اجازه

برای تیمن و تبرک از مرحوم آقا سید مصطفی صفایی خوانساری و مرحوم حاج شیخ محمدتقی تستری مؤلف قاموس الرجال و حضرت آیه الله نجومی اجازه روایت خواستم . آقای خوانساری و آقای نجومی اجازه هایی بسیار مفصل که همه مشایخ خود را در آن یاد کرده اند ، و آقای تستری اجازه ای بسیار کوتاه در چند سطر ، برایم نوشته اند و تا کنون اجازه امور حسبیه از کسی نخواسته و نگرفته ام .

تالیف و تصحیح

از سال ۱۳۵۰ هجری شمسی تا کنون کنار بحث و درس به تالیف و ترجمه و تصحیح و مانند اینها نیز مشغول بوده و آثار فراوانی هر چند بی ارزش یا کم ارزش دارم که جز دو سه مورد همه آنها منتشر شده است .

تالیفات

ء- فهرست کتابهای خطی کتابخانه مدرسه فیضیه قم . سه جزء در دومجلد . چاپ قم .

- فهرست کتابهای خطی کتابخانه عمومی آیه الله گلپایگانی . جلد دوم و سوم . چاپ قم .

- فهرست کتابهای خطی کتابخانه مدرسه حجتیه قم . چاپ قم .

- فهرست کتابهای خطی کتابخانه مسجد اعظم قم . چاپ قم .

- فهرست کتابهای خطی کتابخانه مدرسه مروی تهران . چاپ قم .

- فهرست صدو شصت نسخه خطی . چاپ قم (این نسخه ها به کتابخانه آیه الله العظمی مرعشی منتقل شد) .

- آشنایی با چند نسخه خطی شامل فهرست نسخه های خطی کتابخانه چهل ستون مسجد جامع تهران ، و فهرست نسخه های خطی کتابخانه شخصی آیه الله حاج سیداحمد زنجانی رحمه الله علیه ، و نسخه های خطی کتابخانه حاج سیدمهدی روحانی دامت برکاته . چاپ قم .

- فهرست نسخه های خطی کتابخانه حسینیه شوشتریهای نجف . این فهرست که اصل آن از آقای اسماعیلیان و تنظیم و تکمیل آن از این جانب است درجلد ۱۱ و ۱۲ نشریه دانشگاه چاپ شده است . چاپ تهران .

- فهرست نسخه های خطی کتابخانه آقای طبسی حائری ساکن قم .

- فهرست نسخه های خطی کتابخانه حاج شیخ علی خوانساری رحمه الله علیه (این نسخه ها ظاهرا به مدرسه مهدیه خوانسار منتقل شده است) .

- فهرست نسخه های خطی کتابخانه مرحوم آیه الله حجت کوه کمری (این نسخه ها به کتابخانه آیه الله مرعشی منتقل شد) .

- فهرست نسخه های خطی کتابخانه مدرسه حجازیهای

قم (این نسخه هابه کتابخانه مدرسه آیه الله گلپایگانی منتقل شد) .

- فهرست صد نسخه از نسخه های خطی حاج آقا اسماعیل هدایتی قم (این نسخه ها و بقیه نسخه های این کتابخانه به کتابخانه مدرسه آیه الله گلپایگانی منتقل شد .)

این پنج فهرست در مجله نور علم قم چاپ شده است .

- فهرست نسخه های خطی کتابخانه امام زاده هلال آران کاشان . در مجله میراث جاوید چاپ شده است .

- فهرست نسخه های خطی کتابخانه مرحوم آقا سیدمصطفی صفائی خوانساری که به کتابخانه آستان قدس رضوی منتقل شد . (در یک جلد چاپ شده است) .

- فهرست دویست وسی نسخه خطی که تازگی در تهران دیده ام (در مجله نور علم چاپ شد و نسخه ها به کتابخانه آستان قدس رضوی منتقل شده است) .

- کتابنامه نهج البلاغه ، چاپ تهران .

- کتابنامه امام صادق علیه السلام ، چاپ قم .

- اصول دین برای همه ، چاپ قم .

- شوری در قرآن و حدیث ، چاپ قم .

- مدارک نهج البلاغه ، چاپ قم .

- تحقیق در یک مساله فقهی (ریش تراشی) . چاپ قم .

- شفاعت در قرآن و حدیث . چاپ قم .

- چهل داستان . چاپ قم .

- امامت در چند درس . چاپ قم .

- تحقیقی درباره دعای ندبه . چاپ قم .

- توضیحی پیرامون غنیمت در آیه خمس . چاپ قم .

- بررسی قسمتی از کتاب شهید جاوید چاپ قم . (اولین تالیف بنده است) .

- کلمات الاعلام حول جوازالشهاده بالولایه فی الاذان و الاقامه . چاپ قم .

- یادنامه علامه سیدابوتراب خوانساری . چاپ قم .

- خاتمیت از دیدگاه عقل و قرآن و حدیث . چاپ تهران (

ترجمه بخشی از کتاب مفاهیم القرآن استاد محترم آقای سبحانی است) .

- ده رساله . چاپ قم (هفت رساله از این ده رساله تجدید چاپ همان شماره های ۲۰ ، ۲۱ ، ۲۲ ، ۲۵ ، ۲۶ ، و ۲۷ و ۲۹ می باشد .)

- چهل مقاله چاپ قم (سه مقاله از این چهل مقاله همانها است که به شماره های ۱۷ و ۱۸ و ۳۰ قبلا یاد شد .)

- سی مقاله چاپ انتشارات جامعه مدرسین قم (کتاب چهل داستان که قبلا یاد شده در این کتاب نیز درج شده است) .

- مقدمه ای بر ملل و نحل چاپ انتشارات جامعه مدرسین .

- بیست مقاله چاپ انتشارات جامعه مدرسین .

- شرح احوال و آثار محقق حلی . (در دست تالیف) .

- جلد پنجم مقالات . آماده چاپ .

- رساله ای پیرامون لغت نامه دهخدا . در دست تنظیم و چاپ .

- همین کتاب شرح حال آیه الله العظمی اراکی رحمه الله علیه و رضوانه .

مقالات

مقالات فراوانی نوشته ام که در مجلات متعدد چاپ شده است و مجموع آنهاحدود صد و بیست مقاله است که صد تای آنها در چهار کتاب که قبلا یاد شد : چهل مقاله ، سی مقاله ، بیست مقاله و ده رساله چاپ شده ، بقیه که تعدادی از آنها به زبان عربی است باید در یک جلد دیگر چاپ شود .

تصحیح و تحقیق

- جلد ۴۲ و ۴۳ جواهرالکلام . چاپ تهران و بیروت .

- الکافی فی الفقه ابوالصلاح . حلبی چاپ قم .

- تقریب المعارف ابی الصلاح حلبی . چاپ قم .

- الرسائل التسع محقق حلی . چاپ قم .

- شش رساله از الرسائل العشر شیخ طوسی . چاپ قم .

- «المسلك و «الماتعيه هر دو از محقق حلی . چاپ مشهد .

- کتاب معاد ملانعیما طالقانی جلد اول در دست چاپ در مشهد .

- احکام الصلاه تقریرات بحث شریعت اصفهانی از شیخ محمدحسین سبحانی (پدر استاد جعفر سبحانی) چاپ قم .

- نخبه الازهار فی احکام الخیار ، تقریرات بحث شریعت اصفهانی به ضمیمه سه رساله دیگر از شیخ محمدحسین سبحانی . چاپ قم .

- نفس المهموم حاج شیخ عباس قمی به ضمیمه نفثه المصدور . چاپ قم .

- تسلیه الفؤاد سیدعبدالله شبر با همکاری حضرت آقای اشکوری . چاپ قم .

- الشمائل المحمدیه حاج شیخ عباس قمی . چاپ قم .

- قیض القدیر حاج شیخ عباس قمی . چاپ قم .

- الدرالنظیم حاج شیخ عباس قمی . چاپ قم .

- شرعه التسمیه میرداماد . چاپ قم .

- چهارده رساله فارسی از حاج میرزااحمد آشتیانی . چاپ قم .

- تفسیر سوره حمد تالیف مرحوم آیه الله حاج آقا حسن فرید اراکی . چاپ قم .

- وسیله النجاه فی شرح دعاءالسمات ، تالیف ملاعبدالواسع کاشانی .

چاپ قم .

- پنج رساله عربی از حاج میرزااحمد آشتیانی . چاپ قم .

- قره الباصره حاج شیخ عباس قمی . چاپ قم .

- سیر و سلوک منسوب به سید بحرالعلوم . چاپ قم .

- سیر و سلوک میرسید حسین قزوینی . چاپ قم .

- خلاصه التوحید یکی از رجال دوره قاجار . چاپ قم .

- اصول دین میرزای قمی . چاپ قم .

- ارشادالمستبصر سید عبدالله شبر . چاپ قم .

و بیست رساله دیگر که غالبا در مجلات چاپ شده است این بیست رساله به ضمیمه شماره ۱۹ تا ۲۵ (که مجموعا سی و یک رساله است) در دو جلـد ، اولی شامل ۱۴ رساله عربی به نام «الرسائل الاربعه عشـر» در قم ، و دومی به نام «هفده رساله فارسی در مشهد چاپ شده است .

اشراف و نظارت ءتعدادی از کتابها هم با اشراف و زیر نظر اینجانب چاپ شده است .

- الحکومه الاسلامیه فی احادیث الشیعه الامامیه از انتشارات مؤسسه درراه حق .

- التوازن الاسلامی . . . از انتشارات مؤسسه در راه حق .

- ده جلد از دوره چهارده جلدی تالیفات شیخ مفید (ره) که توسط کنگره شیخ مفید چاپ شد .

- دوره هفتاد و یک جلدی مقالات کنگره شیخ مفید که توسط همان کنگره چاپ شده است .

- دوره یازده جلدی انتشارات کنگره مقدس اردبیلی (ره)

- جلد چهارم جامع الشتات میرزای قمی (ره) از انتشارات مؤسسه کیهان (در دست انتشار است) .

- دوره نه جلدی تالیفات فقه و اصول آیه الله العظمی اراکی رحمه الله علیه از انتشارات مؤسسه در راه حق .

- دوره سه جلدی حیاه النبی تالیف حجه الاسلام و المسلمین حاج شیخ قوام وشنوی چاپ

انتشارات اسوه .

- دوره چهار جلدی تفسیر نور تالیف حجه الاسلام والمسلمین قرائتی ازانتشارات مؤسسه در راه حق .

- میزان المطالب تالیف مرحوم آیه الله حاج میرزاجواد آقا تهرانی ازانتشارات مؤسسه در راه حق .

۱۱- هزار کتاب و رساله پیرامون نماز . چاپ قم .

منبر و تبلیغ و سخنرانی

از آغاز طلبگی تا امروز کم و بیش منبر می رفته ام و باید به این کار مفتخر باشم و درتعدادی از کنگره ها ، سمینارها و محافل علمی ماننـد کنگره شیخ انصاری ، شیخ فضل الله نوری ، میبدی ، سید حسن مدرس ، اقتصاد اسلامی ، میرزا کوچک خان ، سید شرف الدین و کنگره حضرت رضاعلیه السلام و غیره نیز سخنرانی داشته ام .

مسافرتها

دوبار به عتبات عالیات مشرف شده که یک بار در کودکی و بار دوم آن در دوران تحصیل و چندماه به طول انجامیده است . یـک بـار قبل از انقلاب و دوبار پس ازانقلاب به مکه مشرف شـده ام . یک بار در کودکی به همراه پـدرم به سوریه ، لبنان و بیت المقـدس رفتم و دوبار بعـد از انقلاب به سوریه و زیارت حضـرت زینب موفق گردیده ام که بار دومش به منظور شـرکت در سـمینار تکریم مرحوم سـید شرف الدین در لبنان بود ، و در اوایل انقلاب برای شرکت در محفلی که به نام امام حسین علیه السلام درلندن برپا بود دوهفته ای در لندن بوده ام . و مسافرت به خارج از کشورم منحصراهمین ها بوده است .

کنگره شیخ مفید و مقدس اردبیلی (ره)

از کارهای علمی پر زحمتی که توفیق انجام آن را با همکاری دیگران داشـته ام تهیه و تنظیم و چاپ آثار این دو کنگره است . تقریبـا مـدت سـه سـال قسـمت عمـده ای ازوقتـم را صـرف این دو کـار بالنسـبه عظیم و حجیم نمـوده و نـتیجه کـار هم به نظر افرادآگاه قابل قبول بوده است .

از یکی دو سـال بعـد از پیروزی انقلاب به عضویت جامعه مدرسـین حوزه علمیه قم درآمـدم و چنـد سالی است که از اعضای شورای عالی حوزه علمیه قم ، و نیز یک سالی است که مدیر حوزه علمیه قم هستم .

مـدت شـش سال از اعضای هیات امنای دائره المعارف اسـلامی (مربوط به رهبر معظم انقلاب دامت برکاته) بودم اما به عللی از ادامه عضویت عذر خواستم .

در این اواخر دو سالی هم از هیات مشاور آن کتاخانه آستان قدس رضوی بودم که این خدمت هم ادامه پیدا نکرد .

و حدود سی سال است که در خدمت آیه الله خرازی و

سایر برادران به عنوان هیات مدیره مؤسسه درراه حق قم انجام وظیفه می کنیم و ظاهرا این مؤسسه بعد ازجمله مکتب اسلام قدیمی ترین مؤسسه فرهنگی حوزه علمیه قم می باشد و تا کنون منشا خدمات فراوانی ، هم در ارتباط با حوزه و هم در ارتباط با سراسر کشور ، و خارج از کشور ، به خصوص در مورد نسل جوان بوده است .

این مؤسسه همواره مورد تایید مراجع تقلید بوده و نیز همواره مشمول الطاف امام راحل رضوان الله تعالی علیه و رهبر معظم انقلاب آیه الله خامنه ای دامت برکاته بوده و می باشد .

پس از پیروزی انقلاب

قبل از پیروزی انقلاب از انقلابی ها به حساب نمی آمدم و رنجی که آنها برده اندنبردم اما پس از انقلاب تا امروز کم و بیش ، در راه حمایت و ترویج انقلاب خدماتی انجام داده ام و لااقل همیشه برای دوام و بقاء این حکومت الهی و نیز مصون ماندن آن از هر گونه انحراف دعاگو بوده ام .

پایان

در خاتمه این شرح حال (که فقط به نقاط قوت زندگی خود که همانها هم در واقع می تواند نقاط ضعف باشد بسنده ، و از نقاط ضعف فراوان که یاد آنها موجب شرمندگی است خودداری کردم) باید عرض کنم :

روزهای اولی که کتاب جامع المقدمات را به ما درس دادند گفتند : «اول العلم معرفه الجبار و آخرالعلم تفویض الامرالیه پس افرادی چون بنده که درس خوانده ، مباحثه کرده ، درس داده ، و آثار و تالیفاتی هم دارند ، عنوان هایی هم پیدا کرده اند اماهمه این علم ها ، و قیل و قال ها ، آنان را نورانی نکرده ، و در عین عالم بودن ، درظلمت و تاریکی به سر می برند و تمام تحصیلشان ، نه «عرفان بالله را آورده که آغازعلم است ، و نه «تفویض الامر الی الله را که انجام آن است . چنین اشخاصی که یکی از آنها بنده هستم نباید به هیچ وجه خود را در زمره اهل علم به حساب آورندو احادیث فضیلت علم و عالم را درباره خود پندارند .

آری شصت سال عمر به غفلت گذشته ، و در صفحات تاریخ زندگی خودهیچ خدمت خالصی به اسلام و تشیع نمی بینم و معترف به گناهکاری و تقصیرو هواپرستی بوده و می باشم و به خدای رحیم و کریم امیدوارم و از کسانی که

این شرح حال را می خوانند ملتمس دعا هستم باشد که لطف خدای منان و شفاعت رسول او و ائمه هدی و فاطمه زهرا سلام الله علیهم و نیز دعای دوستان و آشنایان و مؤمنان موجب نجاتم گردد .

قم-۱۳۷۵ هجری شمسی

رضا استادی (مقدم)

پی نوشتها

۱) ربنا هب لنا من ازواجنا و ذریاتنا قره اعین .

۲) البته مقصود ایشان از نوشتن این شرح حال این نبود که عینا چاپ شود ، بلکه منظور این بود که اینجانب با استفاده از این یادداشتها شرح حالی بنگارم اما حقیر چاپ اصل نوشتار ایشان را سودمندتردانستم .

۳) اینکه گفته ام شاگرد این بزرگواران هستم یعنی در جلسه درسشان حاضر شده ام اما آیا چنان استفاده ای کرده ام که بتوانم خود را شاگردشان بنامم و گواهی بر فضل و علم اینجانب باشد ، معلوم نیست ، بلکه درمواردی عدمش معلوم است .

نماز جمعه و جماعت آیه الله العظمی اراکی (ره)

نماز جماعت و جمعه

پس از رحلت آیه الله العظمی حاج سیدمحمدتقی خوانساری به طور طبیعی بایدآیه الله العظمی اراکی به جای آقای خوانساری امامت نماز جماعت را به عهده بگیردبه چند دلیل :

۱- در زمان حیات ایشان هر وقت آقای خوانساری نبودند آقای اراکی به جای ایشان می ایستادند و امامت می کردند .

۲- شدت مصاحبت و رفاقت و عشق و علاقه ای که آقای اراکی به آقای خوانساری داشتند موجب شده بود که هیچ کس از آقای اراکی به آقای خوانساری نزدیک تر نباشد آن دو گویا یک روح بودند در دو بدن . و جانشینی یکی از این دوشخص نسبت به دیگری طبیعی و مورد قبول همگان است .

۳- اعتقاد و اعتمادی که قاطبه حوزویان بخصوص اعاظم و اساتید به تقوی و عدالت و خداترسی آقای اراکی داشتند که اگر دو عامل قبلی هم نبود همین عامل سوم باید موجب می شد که ایشان نماز جماعتی این چنین عظیم داشته باشند .

نماز جماعت شبها در مدرسه فیضیه و روزها کنار قبر مرحوم آیه الله العظمی حائری (بقعه آیه الله حائری) ، و این اواخر در بقعه معروف به بقعه شاه عباس (که

قبرشاه عباس آنجا است) اقامه می شد .

نماز مدرسه فیضیه از حیث کمیت و کثرت شرکت نمازگزاران ازپرجمعیت ترین نماز جماعتهای قم بود و از حیث یفیت بی مبالغه می توان گفت این نماز مثل و مانند نداشت نمازی که ماموان آن همه اهل علم ، اساتید مجتهدان ، اتقیا ، اوتاد بودند ، نماز جماعتی که گاهی مامومانی مانند امام خمینی قدس سرهم و علامه طباطبائی و حاج سید احمد زنجانی و سیدمحمد محقق داماد –رضوان الله تعالی علیهم– داشت . نماز جماعتی که محتاطترین افراد از حیث اعتماد به عدالت امام جماعت بدون هیچ دغدغه ای در آن شرکت می کردند اما نماز جماعت روزها تاآنجا که اینجانب دیده و یا شرکت کرده بودم کم جمعیت بود و شاید گاهی عددماموان به ده نفر هم نمی رسید آنچه جلب توجه می کرد اینکه آیه الله العظمی اراکی برای نماز ظهر که باید در فصول مختلف سال در گرما و سرما و به خصوص درگرمای ظهر تابستان قم پیاده از منزل به حرم بیایند با همان عشق و علاقه و تداوم می آمدند که در نماز مغرب و عشا ، و از اینجا به اخلاص فوق العاده ایشان پی می بردیم که نماز و جماعت و ثواب و خدا منظورشان بود نه جمعیت و شکوه و جلال ظاهری .

و اما نماز جمعه

قسمت اول

ظاهرا قبل از آمدن مرحوم آیه الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری نماز جمعه در قم اقامه نمی شده است . در همان اوایل مرحوم آیه الله حاج میرزا محمد ارباب به ایشان پیشنهاد می کند که نماز جمعه بخوانند ایشان در جواب می فرمایند باید صلاه جمعه را بحث کنیم (شاید مقصود این بوده که ببینندنظرشان در حکم نماز جمعه چه خواهد شد) پس از بحث و تدریس صلاه جمعه ، نظرشان به وجوب تخییری آن تعلق می گیرد دراینجا

بـاز پیشـنهاد اقامه نماز جمعه مطرح می گردد و گویا این درزمانی بوده که اجتماعات دینی از طرف رضاخان ممنوع شـده بود حـاج شـیخ خودشـان برای اقـامه جمعه حاضـر نمی شونـد امـا می فرماینـد اگر حـاج شـیخ ابوالقـاسم قمی (آیه الله حاج شـیخ ابوالقاسم قمی کبیر) اقامه کنند من هم شـرکت می کنم اما این کار عملی نمی شود و در سال ۱۳۵۳ حاج شیخ ابوالقاسم و در سال ۱۳۵۵ مرحوم حاج شیخ از دنیا می روند .

پس از این تاریـخ قرعه و فـال به نـام مرحوم آیه الله حـاج سـیدمحمدتقی خوانسـاری می خورد و نمـاز جمعه ای بـا شـکوه در مسـجد امـام حسن عسـکری بر پـا می گردد که شایـد در تمـام جهان تشـیع در آن دوره نماز جمعه ای با این کیفیت و شـکوه نداشـته ایم این نماز جمعه ادامه داشت تا آمـدن مرحوم آیه الله العظمی بروجردی به قم . ایشان در بحث نماز جمعه این مطلب را بیشترتقویت کردند که اقامه جمعه از مناصب امام معصوم است و گرچه حکم به حرمت آن نکردند اما بحثها موجب شد که بسـیاری به این نتیجه رسـیدند که احتیاطـدر ترک آن است و از این جهت شـرکت کننـدگان در نماز جمعه مرحوم خوانساری کم شدند و از آن شـکوه اولی کاسـته شد . در همین زمانها بود که آیه الله العظمی اراکی گاهگاهی و اواخر به صورت مداوم به جای آیه الله خوانساری امامت جمعه رابه عهده گرفتند .

و از این رو بـاز خیلی طبیعی بود که پس از رحلت آیه الله خوانساری بایـدامامت نماز جمعه ایشان به آیه الله اراکی منتقل شود که شـد و ایشان تا چنـد سال پس از پیروزی انقلاب اسـلامی ایران نماز جمعه را در مسـجد امام حسن عسـکری و دربرخی ماه رمضانها کنار قبر مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری

، و بعداز پیروزی انقلاب در صحن حضرت معصومه اقامه و شرکت کنندگان را از مواعظ و نصایح آبدار و مؤثر خود مستفیض می نمودند . در اینجا بخشی از یکی از خطبه های نمازجمعه ایشان را که در اختیار ما قرار گرفته است نقل می کنیم (۱) :

«اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ، بسم الله الرحمن الرحیم .

الحمدلله الولی الحمید ، الحکیم المجید ، الفعال لمایرید ، علام الغیوب ، الذی عظم شانه فلا شی مثله ، تواضع کل شی ء لعظمته و ذل کل شی لعزته و استسلم کل شی لقدرته ، نحمده علی ماکان و نستعینه من امرنا علی ما یکون ، و نستغفره و نستهدیه و نشهد ان لا اله الا الله وحده لاشریک له ، ملک الملک و سیدالسادت جبار الارض والسماوات ، القهار الکبیرالمتعال و نشهد ان محمداعبده و رسوله ، ارسله بالحق ، داعیا الی الحق و شاهدا علی الخلق فبلغ رسالات ربه کما امره لا متعدیا و لا مقصرا و جاهد فی الله اعداءه صلی الله علیه وآله .

اوصیکم عبادالله بتقوی الله و اغتنام ما استطعتم عملا به من طاعته فی هذه الایام الخالیه و بالرفض لهذه الدنیا التارکه لکم و ان لم تکونوا تحبون ترکها والمبلیه لکم و ان کنتم تحبون تجدیدها فلاتتنا فسوا فی عزالدنیا و فخرها و لاتجزعوا من ضرائها و بؤسها ، قال الله عزوجل : ادعونی استحب لکم ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین ، اعوذبالله من الشیطان الرجیم هوالذی خلقکم من تراب ثم من نطفه ثم من علقه ثم یخرجکم طفلا ثم لتبلغو اشدکم ثم لتکونواشیوخا ، و منکم من یتوفی من قبل و لتبلغو اجلا مسمی و لعلکم تعقلون . هوالذی یحیی و یمیت فاذا قضی امرا فانما یقول له کن فیکون ، الم ترالی الذین یجادلون فی آیات الله

انی یصرفون ، الذین کذبوا بالکتاب و بما ارسلنا به رسلنا فسوف یعلمون ، اذا الاغلال فی اعناقهم والسلاسل یسحبون فی الحمیم ثم فی النار یسجرون . (۲)

در این آیات مبارکات پروردگار عالم کان این زمان را بیان می فرماید به ما افرادنوع بشر که در حال کمال آسودگی و خاطر جمعی می خوابیم ، بیدار می شویم ، غذامی خوریم ، راه می رویم ، سفر می رویم ، بازار می رویم ، کارهای روز ، کارهای شب انجام می دهیم و در این ۲۴ ساعت روز و شب یک وقت ، به فکر خدا نمی افتیم و فکر سکرات مرگ و گودال قبر ، و عالم برزخ و عالم قیامت ، که آیا وقتی که در پای محکمه محاسبه عدل الهی ، موقف خواهیم پیدا کرد آیا در آنجا علیه ما حکم می شود یا به له ما ، خاك بر سرمان اگر به علیه ما حکم بشود ، چه خاك بر سر کنیم هیچ به فکر این هستیم ؟ اصلا و مطلقا ، باید فکر این امور را امیرالمؤمنین بکندامیرالمؤمنین ، امیرالمؤمنین ، آن کس که از اول خلقتش تا دم و نفس آخرین یک ذره پا را کج نگذاشته نه قولا ، نه فعلا ، نه حرکه ، نه سکونا ، معصوم بوده من جمیع الجهات اخلاقا ، افعالا ، عقائدا ، همه جهت معصوم اندر معصوم ، اندرمعصوم . پاك ، بی آلایش از هر جهت ، او باید گریه کند ؟ نه همین گریه ، گریه کند ، گریه کند تا بیفتد غش کند ، هی بگوید : خدایا من موبقه آورده ام ، یعنی مهلکه ، تو به من انعام کردی ، خدایا من جریره کردم توبه من کرم کردی ،

خـدایا طول کشـید عمر من درعصـیان تو ، چه خواهـد شد عاقبت هی بگوید و بگوید از این کلمات و مطالب [تابی حال شود ابودردا آن حضـرت را در نخلسـتان مـدینه در این حال دیده می گوید]گفتم یقین خواب رفته ، دست گذاشـتم به بدنش دیدم مثل چوب خشک است گفتم : انا لله و انا الیه راجعون ، علی بن ابیطالب از دنیا رفت دویدم در خانه حضـرت زهراعلیها السلام عرض کردم ، حضـرت علی بن ابیطالب از دنیا رفت فرمود به چه حال دیـدی او را ؟ عرض کردم مثل چوب خشک افتاد روی زمین . فرمود : این حـالتی است از آن حضـرت که از خوف خـدا در غـالب اوقات دست می دهـد رفتم آب آوردم به صورت مبارک پاشـیدم تا حال آمد عرض کردم ای آقا تو امیر مؤمنانی شـما اینجور باشـی پس ما چه خاک بر سـر کنیم ، شـما اینطور پس ما چکار کنیم فرمود : ای ابودردا چه حالت خواهـد بود حال من وقتی که ملائکه غلاظ و شـداد دور مرا بگیرنـد و کشان کشـان مرابببرنـد به پای محکمه کی محکمه عزیز جبار قهار جبار آسـمان و زمین در آنجا مرا ، درآن موقف مرا نگهدارنـد چه خواهد بود حالم در آن روز ؟ پس نباید گریه کنم ؟ خوب امیرالمؤمنین با همه این عصـمت و طهارت اینجور گریه می کند ما در ۲۴ ساعت شبانه روز در تمام عمر یک وقت به همچین گریه ای از خوف خدا از خود سـراغ داریم ؟ در شبها ، نیمه شبها ، خلوتها ، جلوتها ، مجالس ؟ هیچ دیده شده که یکی ازخوف خدا غش کرده باشد ؟ اما اگر یکی از این در مسجد بیاید بگوید

: [مـامور دولت آمـده] یکی تـان را ببرد ببین چطور رنگها همه پریـده می شود ، این می گویـد نکنـد من باشم ، آن می گوید نکنـد من باشم اما از مامور آسـمان و زمین خـدای جبار و قهار ، خدای آسـمان و زمین هیچ ترس دارید که امروز خواهد آمد نمی دانیم این ساعت می آید . ساعت دیگر می آید و وقتی می آید با چی می آید ؟ با سیخ آتشی می آید ؟ جانها را بگیرد چنانکه فرموده اند : برای شـخص فاجر با سیخ آتشین می آید ، برای شخص مؤمن با یک دسته گل می آید ، حضرت ابراهیم خلیل علی نبینا و آله و علیه السـلام ازهیئت او و هیبت او چنان ترسید که فرمود : اگر عذابی نباشد جز دیدن این هیئت و هیبت بس است برای او و برای آن حضـرت ، تجسم پیـدا کرد فرمود اگر نباشدبرای مؤمن مگر این هیکل روح افزای تو بس است از برای او . مـا نمی دانیم چه جور می آیـد آخر ، خـاطر جمع نیستیم این یکی از منازل ، پس از آن در گودال قبر است ، گودال قبر معلوم نیست گودالی است از آتش یا روضه ای ست باغسـتانی است از باغسـتانهای بهشت ، معلوم نیست ، وحی که نیامـده برای مـا ، پیغمـبر که نیسـتیم که از آن وحی بفهمیم کـدام یـک است این هم مـال قبر مـا پس از آن درموقف حسـاب و بیرون آمـدن از قبر معلوم نیست چه حـالی خواهـد داشت ممکن است چنـانکه در این آیات می فرمایـد این طور باشـد یعنی : غلهای آتشـین به گردن ما بیندازنـد و روی آن غلها و طوقها ، زنجیر بیندازند و ما را عبور دهنداز آب جوشان و به محض این که سـر مقابل

او می کنیم گوشت صورت ، همه ریخته می شود ، تمام گوشت ریخته می شود ، سوخته می شود ، بریان می شود ، فرو می ریزد آن وقت از زقوم جهنم این قدر خورده ایم که شکم بر آمده و عطش فراوان بر ما وارد شده سر می گذاریم به این آب جوشان د بخور ، د بخور ، درحالتی که همه امعا و احشا را می سوزاند و می برد با آن زنجیر ما را می کشاند به سمت آن حمیم پس از آنکه از آن حمیم خوردیم القا می کند در آتش از قرآن استفاده می شود .

فشرب الحمیم و تصلیه الجیم که آخر کارمان شرب حمیم و تصلیه جحیم است . می فرماید به چه چیز شما دلخوش کرده اید آخه ؟ آیا از این بی خبری است که این طوری ، بی خبری از چه جهت است ؟ امیرالمؤمنین با خبر بوده ، تو بی خبری ، بی خبریت از چی است ؟ یا از این است که خدای آسمان و زمین را اعتقاد نداری یااین است که خدا را اعتقاد داری ، می گویی مثل یک بچه ای است مثلاـ می شودبازیش داد ، کلاه سرش گذاشت ، عظمتش را نمی دانی ، بزرگیش را نمی دانی اگر درمجد و عظمت من شک داری هوالذی خلقکم من تراب ثم من نطفه ثم من علقه ، کی شما را از خاک آفرید ؟ مگر نطفه از خاک نیست ؟ مگر نطفه از غذا نیست ؟ غذا ازگوشت نیست ؟ و سایر غذاهای دیگر ، مگر غذا ، از علف نیست ؟ علف از خاک نیست ؟ پس شما را از خاک آفریده بعداز آن از نطفه گندیده حقیر آفریده بعداز آن ازخون بسته شده آفریده بعداز آن شما را طفلی کرده به

صورت آدمی از شکم مادربیرون آورده پس از آن یک جوان قوی هیکلی ، پهلوانی ، یکی بیرون آورده که دست می اندازد به درخت ، تکان می دهد ، درخت را از ریشه بیرون می آورد ، یک همچوقوه ای به او داده است از خاک ، خاک ، خاک را این جور کرده است . پس از آن چندی می گذرد پیر می شود ، شکسته و عاجز می شود دستگیر می شود ، با آن همه قواو پهلوانی چنان پیری می شود که دیگر هیچی حالیش نیست بسا می شود غذایش بانجاستش مخلوط می شود همینطور می خورد هیچ حالیش نیست خدا نکند کسی به آن وضع مبتلا بشود . کیست که شما را از آن قوت به این ضعف آورد ، از آن ضعف به این قوت آورد ، مگر چشم بصیرت ندارید ؟ نمی فهمید خدا هست ؟ نمی فهمیدکه خدا عظیم است ؟ پس بفهم که الله ، هوالذی یحیی و یمیت فاذا قضی امرا فانمایقول له کن فیکون مثل شما نیست که بخواهید نجاری کنید هزار اسباب و ادوات باید بیاورید تا دری بسازید ، بنا ، هزار عمله جات و اسباب و ادوات می خواهد تایک خانه بسازد . اما آنجا این کار نیست به محض اشاره ، به محض مشیت ، به محض اینکه مشیتش تعلق گرفت به اینکه صد کرور مثل این آسمان که الآن هست بامخلوقاتش ، صد کرور بلکه بالاتر ، به محض مشیتش تولید می کند ، پیش چنین کسی استبعاد دارد معاد ؟ آن کس که این کارها را کرده آن کس است که عالم موت به ید قدرت او است پس از چه شما خاطر جمعید .

قسمت دوم

آن وقت می فرماید : تعجب است از کسانی که این آیات بینات را به

چشم می بینند و خدا را انکار می کنند یا معاد و قیامت را انکار می کنند مگر آنها ازپیش آمدهایی که بعد برای آنها هست خبر ندارند ، اذالاغلال فی اعنا قهم وقتی که غل به گردنهای آنها گذارده می شود . »

اینکه برخی پنداشته اند آیه الله العظمی اراکی نماز جمعه را واجب عینی می دانسته اند درست نیست فتوای ایشان همان وجوب تخییری بود اما نماز جمعه را افضل الفردین می دانستند . در هر حال خطبه های این نماز جمعه که سالهاادامه داشت در حقیقت درس قرآن و نهج البلاغه و اخلاق و آموزش تقوی و خداترسی بود و از این جهت امام و مامومین به آن بسیار اهمیت می دادندو حتی برخی از اساتید و بزرگان حوزه تا این اواخر با کمال اشتیاق در این مراسم شرکت می کردند .

در اینجا لازم می دانم مطلبی را یادآوری کنم .

آیه الله اراکی گرچه از نظر علمی هم سنگ و هم طراز آیه الله حاج سیدمحمدتقی خوانساری بود و در حقیقت همیشه هم مباحثه هم بوده اند و حاشیه عروه را مشترکا نوشته اند اما به خاطر سیادت ، آقایی ، بزرگواریها ، معنویت خیلی قوی و خلاصه اهل الله و اهل سیر و سلوک بودن و ویژگیهای اخلاقی از قبیل صدق و صفا و اخلاص و . . . که آیه الله اراکی در آیه الله خوانساری سراغ داشت و دیده بودمرید ایشان شده بود و در جامعه و مصاحبت با ایشان مانند مرید و مراد عمل می کرد مثلا جوری با ایشان حشر و نشر داشت که شاید برخی ناآگاهان ایشان را درحد یکی از اطرافی های آیه الله خوانساری می پنداشتند .

پاسخ بسیاری از استفتائاتی که از آیه الله خوانساری می شد آیه الله اراکی باخط خود (گویا کاتب ایشان است) می نوشت . در درس ایشان مانند یکی ازشاگردان شرکت می کرد و فقط آگاهان می دانستند که

ایشان را نباید در عدادشاگردان آن بزرگوار به حساب آرند . حتی قسمتی از درس ایشان را به عنوان تقریرات در سنوات اخیر عمر مرحوم آقای خوانساری نوشتند که ضمیمه کتاب طهارت خودشان چاپ شده است .

این ارادت موجب شده بود که آیه الله اراکی پس از رحلت ایشان هم همیشه یاد آن بزرگوار را از راههایی که برایش میسر بود زنده بدارد .

۱- جلسه درس ایشان را با وضع بسیار خوبی اداره کرد و ادامه داد .

۲- نماز جماعت دو وعده ایشان تا اواخر عمر ادامه داد .

۳- نماز جمعه را تا زمانی که توانست اقامه کرد و تعطیل ننمود .

۴- هر روز که برای نماز ظهر و عصر به حرم حضرت معصومه می آمد ضمناقبر آقای خوانساری را هم زیارت می کرد .

۵- و از همه شیرین تر و جاذب تر تا این اواخر در روزهای عید در منزل آقای خوانساری جلوس می کردند تا در آن خانه مانند زمان حیات آقای خوانساری بازباشد و یاد او تازه گردد .

و این همه علاوه بر اینکه درجه ارادت آقای اراکی به آقای خوانساری رامی رساند صفا و صمیمیت و وفا و اخلاص آقای اراکی را هم به بهترین وجه نشان می دهد .

مناسب است در اینجا برای تکمیل این بخش ، کلام خود مرحوم آیه الله اراکی و آقازاده ایشان را که در مورد نماز جمعه در مصاحبه عنوان شده است را نقل کنیم :

آیه الله العظمی اراکی در پاسخ این سؤال : از کی به اقامه نماز جمعه پرداختید ؟ فرمودند : من نماز جمعه را واجب تخییری می دانم و از خیلی سال قبل هم بنا برحکم خودم اقامه می کردم تا وقتی دیدم برای من پیرمرد اشکال دارد عذر خواستم که دیگر

پیر شده ام . . . .

چون مرحوم حاج میرزا محمد ارباب قائل به وجوب نماز جمعه بودند به حاج شیخ پیشنهاد می کند که شما اقامه نماز جمعه کنید و من هم چون در قم و اطراف آن نفوذ دارم از مردم دعوت می کنم که در نماز شرکت کنند . حاج شیخ فرموده بودند که من هنوز بحث نماز جمعه را مطرح نکرده ام و خوشایند هم نیست که بحث (موضوع درس خارج را که مشغول بوده اند) را عوض کنم هر موقع رسیدیم و از مشروعیت آن فارغ شدیم ، اقامه می کنم که بعد هم با اینکه بحث کردند و قائل به وجوب تخییری شدند شرایط مساعد نبود و اقامه نکردند .

آیه الله مصلحی گوید :

بعداز رحلت مرحوم حاج شیخ آیت الله حاج سیدمحمدتقی خوانساری که باپدرم هم مباحثه بودند در مورد نماز جمعه بحث کردند مرحوم خوانساری راجع به نماز جمعه قائل به احتیاط وجوبی بودند و پدرم واجب [تخییری] می دانستندو این یکی از دو مساله ای بود که این دو بزرگوار با هم اختلاف نظر داشتند مرحوم آقای خوانساری بعداز نماز استسقایی که خواندند و داستانش معروف است شدیدا مورد توجه بسیاری از مردم قرار گرفتند از همین رو جمعیت کثیری در نمازجمعه ایشان می آمدند . در همان موقع روزهایی که مرحوم آقای خوانساری کسالت داشتند پدرم می آمدند و به جای ایشان اقامه نماز جمعه می کردند و گاهی هم آقای خوانساری هم [که دیر آمده بودند] به ایشان اقتدا می کردند و خطاب به پدرم می فرمودند شما در خطابه و تهییج از من قوی تر هستید بعد که حضرت آیه الله العظمی بروجردی به قم آمدند و در اجزاء نماز جمعه از ظهر شبهه کردنددیگر آقای خوانساری صلاح ندانستند که اقامه جمعه کنند لذا

به پـدرم فرمودنـد که شـما اقـامه کنیـد از آن به بعـد با جمعیت کمتری نماز جمعه در مسـجد امام حسن عسـکری علیه السـلام توسط پدرم اقامه می شد .

ایشان هماننـد یک جلسه درس برای خطبه های نماز جمعه مطالعه می کردنـدو از خطبه های نهـج البلاغه مطالعه می نمودند و هر کسی به ایشان می گفت مرانصیحت کنید می فرمود روز جمعه بیایید نماز جمعه .

رفته رفته نمـاز جمعه رونق بیشتری گرفت و بـا جمعیت بیشتری برگزار گردیـدو امـامت ایشـان در نماز جمعه تا بعـداز پیروزی انقلاب که حضـرت امام خمینی قـدس سـرهم به قم آمدنـد ادامه داشت حضـرت امام خمینی قدس سـرهم در مدتی که در قم بودند روزی به منزل ما آمدند و پدرم خطاب به ایشان گفتند شـما الان دستتان باز است و مقتدرهستید چون در زمان حکومت اسلامی قرار دارید شما باید نماز جمعه را اقامه کنیداما ایشان به پدرم گفتند شما نماز جمعه را باید اقامه کنید لذا پدرم نماز را با شـکوه تمام اقامه می کردند و بعد هم بر اثر ازدحام جمعیت به صـحن حرم مطهر حضـرت معصومه علیها السـلام انتقال داده شد .

ولی بعـداز مدتی چون ایشان در مورد امامت پیرمرد کثیرالسن شـبهه ای داشـتند که آیا مجزی هست یا نه به خاطر همین شـبهه نماز جمعه را در این اواخرعمرشان به ناچار ترک نمودند .

آری به نوشـته یکی از عزیزان : آیه الله اراکی به حق احیاکننـده مراسم نمازجمعه در حوزه علمیه قم بودند و بیش از سـی سال این آیین شـکوهمند را اقـامه کردنـد و روح و جان صـدها عالم و دانشـمند را با بیان خود معطر می ساختنـد ، درواقع روزهای جمعه مسجد امام حسن عسکری علیه السلام شاهد سخن گفتن واعظی متعظ و عالمی عامل بود که سخنانش از دل بر می آمد

و بر دل می نشست .

پی نوشتها

۱) این خطبه ، در ۲۳ ، ربیع الاول ۱۳۹۸هجری قمری در قم ایراد شده است .

۲) سوره غافر ، آیه ۷۲-۶۷ .

پیامهای آیه الله العظمی اراکی

اشاره

آیه الله العظمی اراکی (ره) تا هنگام رحلت امام خمینی رضوان الله علیه به خاطر اینکه امام خمینی (ره) و سائر مراجع تقلید ، در مهام امورمملکتی و اسلامی ، مباشرت و حضور داشتند ، احساس می کردند که به همان حمایتهای شفاهی و شخصی موردی اگر اکتفا کنند وظیفه خود را انجام داده اند . و پس از رحلت امام هم به خاطر حضورآیه الله العظمی گلپایگانی و دیگران می خواستند همان رویه را ادامه دهند و از این رو حتی در مورد رحلت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه در روزهای ۱۴ و۱۵ خرداد پیامی ندادند تا به همان وضع سابق باقی بمانند .

اما پس از گذشت چند روز دلسوزان نظام ، و بزرگان و اساتید حوزه علمیه قم و روحانیان دیگر ، به این نتیجه رسیدند که در آن شرایط خاص ، حمایت آیه الله العظمی اراکی (ره) از رهبری حضرت آیه الله خامنه ای دامت برکاته نقش بسیار مهمی در حمایت از نظام اسلامی و تقویت مبانی این نظام خواهد داشت . بنابراین پیامهای سرنوشت ساز آن بزرگوار از چند روز پس از رحلت امام خمینی (ره) آغاز شده و اولین آنها تاریخ ۶ ذیقعده ۱۴۰۹ برابر با ۲۰ خرداد ۱۳۶۸را دارد که شش روز بعد از رحلت امام خمینی (ره) می باشد .

تایید رهبری آیه الله خامنه ای دامت برکاته

تایید رهبری آیه الله خامنه ای دامت برکاته

بسم الله الرحمن الرحیم خدمت جناب مستطاب حجه الاسلام والمسلمین آقای خامنه ای رهبر جمهوری اسلامی ایران دامت افاضاته .

ضمن ابراز تسلیت در مورد فقدان اسفناک و ضایعه جبران ناپذیر رحلت مرحوم آیه الله العظمی امام خمینی طاب ثراه که حقا مجددالمذهب در قرن حاضرمی باشد اعلام می دارد :

انتخاب شایسته جنابعالی به مقام رهبری جمهوری اسلامی ایران مایه دلگرمی و امیدواری ملت قهرمان ایران است . شکی نیست که در موقعیت حساس کنونی حفظ نظام

جمهوری اسلامی که از اهم واجبات شرعی است متوقف به این امر مهم می باشد .

اینجانب با ابتهال و تضرع به درگاه ربوبی ، و با استغاثه به ناحیه مقدسه حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف ، دوام تاییدات و توفیقات آن جناب را در انجام این مسؤولیت بسیار سنگین خواستارم . بدیهی است درمتشابهات امور شرعیه و مسائل مهم مملکتی مشورت با مراجع عظام و علمای اعلام راهگشای همه خواهد بود .

امیدوارم همچون گذشته دست غیبی آن حضرت مکر شیاطین ونقشه اجانب را نقش برآب فرموده ، آن جناب را یار وياور باشد . والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته .

الاحقر محمد علی العراقی ششم ذیقعده ۱۴۰۹

پاسخ رهبر معظم انقلاب دامت برکاته

بسم الله الرحمن الرحیم محضر شریف مرجع بزرگوار آیه الله العظمی آقای اراکی دامت برکاته العالیه .

تلگرام تسلیت آن حضرت به مناسبت ارتحال رهبر کبیر انقلاب حضرت آیه الله العظمی امام خمینی قدس الله نفسه الزکیه ، که حقا ضایعه ای جبران ناپذیرو ثلمه ای بزرگ بود عز وصول بخشید ، و موجب تسلی و سپاس گردید . از تعبیرات محبت آمیز و ادعیه زاکیه آن جناب نسبت به اینجانب ، و توصیه صوابی که فرموده اید ، صمیمانه سپاسگزارم .

اینجانب با استمداد از تفضلات و توفیقات الهی ، و با توسل به ذیل عنایات ولی عصر ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه ، تصمیم قاطع دارم که در جهت تحقق حاکمیت اهداف مقدسه اسلامی ، و استقرار کامل حاکمیت شرع مبین ، که آرزوو وصیت رهبر فقید و عزیزمان می باشد تمامی تلاش ممکن را به کار برده و همه نیروها را در آن راه بسیج نمایم .

از آن جناب تقاضا دارم که اینجانب را همواره مشمول دعوات زاکیه خودقرار دهید .

سید علی خامنه ای ۲۱/۳/۶۸ - هفتم ذیقعده ۱۴۰۹

درخواست جمعی ازوکلا ونمایندگان امام خمینی در موردتنفیذ اجازات آن بزرگوار

درخواست جمعی ازوکلا ونمایندگان امام خمینی در موردتنفیذ اجازات آن بزرگوار

باسمه تعالی محضر مبارک شیخ الفقهاء والمجتهدین حضرت آیه الله العظمی آقای حاج شیخ محمد علی اراکی مد ظله العالی .

با عرض سلام و تسلیت رحلت قائد عظیم الشان حضرت امام خمینی قدس سره الشریف ، نظر مبارک را نسبت به اجازات کیتی امور حسبیه و اخذ وجوه شرعیه که حضرت امام خمینی رضوان الله علیه به ائمه محترم جمعه و علمای مورداعتمادشان در حوزه علمیه قم و شهرستانها داده اند بیان فرمایید . ادام الله بقاءکم .

جمعی از نمایندگان حضرت امام ۲۰/۳/۶۸

پاسخ آیه الله العظمی اراکی (ره)

باسمه تعالی اینجانب کلیه اجازات کتبی را که حضرت امام – طاب ثراه– به نمایندگان و علمای مورد اعتمادشان داده اند به همان کیفیت تنفیذ می نمایم .

الاحقر محمد علی العراقی

پیام تسلیت آیه الله العظمی اراکی به مناسبت چهلمین روز رحلت امام خمینی (ره)

بسم الله الرحمن الرحیم یوم علی آل الرسول عظیم رحلت جانسوز رهبر کبیر انقلاب جهانی اسلام ، مجددالمذهب فی القرن الحاضر ، زعیم حوزه های علمیه حضرت آیه الله العظمی امام خمینی قدس الله نفسه الزکیه را به محضر مقدس حضرت بقیه الله الاعظم ارواحنا لتراب مقدمه الفداء ، رهبری معظم نظام اسلامی ، مراجع عظام ، حوزه های علمیه و عموم مسلمین و مؤمنین تسلیت عرض می نماییم .

به مناسبت اربعین این فاجعه مؤلمه ، مجلسی روز چهارشنبه ۲۱ /۴ /۶۸مطابق با ۸ ذی الحجه الحرام ۱۴۰۹ از ساعت ۵ تا ۷ بعدازظهر در مدرسه مبارک فیضیه برگزار می گردد .

شرکت سلسله روحانیت ، علمای اعلام ، فضلا و محصلین علوم دینی . . . مردم مسلمان موجب تعظیم شعائر اسلامی خواهد بود .

و من یعظم شعائرالله فانها من تقوی القلوب الاحقر محمد علی العراقی (اراکی)

پیام آیه الله العظمی اراکی در مورد زلزله ای که در بخشی از شمال کشور روی داد

باسمه تعالی انالله و انا الیه راجعون حادثه مولمه و جانگداز زلزله که بخش وسیعی از وطن اسلامی ما را لرزاند و به دنبال خود جمع کثیری از برادران مسلمان ما را در کام خود فرو برد خسارت مالی و جانی فراوانی به جای گذاشت و امت اسلامی را داغدار و عزادار نمود ، از آیات الهی است و نمونه ای از ساعت قیامت است و قبل از هر چیز ما رابایـد به یاد قیامت و هول عظیم آن روز بیندازد ، و امتحان الهی است که وظیفه سنگینی به دوش دیگران می اندازد که صبر و استقامت را از بازماندگان می طلبد ، و کمک و یاری و همدردی را از سایرین ، که مرهمی بر دل پریشان و داغدیده بازماندگان می باشد .

اینجانب این مصیبت بزرگ و فاجعه غم انگیز را به ساحت مقدس حضرت ولی عصر ارواح العالمین له الفداء و بازماندگان داغدار خصوصا و به امت

اسلامی عموما تسلیت می گویم .

در ضمن مؤمنین مجازند ثلث سهم مبارک امام علیه السلام را جهت کمک به زلزله زدگان به حساب شماره ۲۲۲ بانک ملی واریز نمایند .

اینجانب مبلغ پنج میلیون تومان به همین حساب برای کمک به زلزله زدگان واریز نموده ام .

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته اول تیر ۶۹ الاحقر محمدعلی العراقی

پیام آیه الله العظمی اراکی در مورد انتخابات در تاریخ ۱۵/ ۷ / ۶۹ مجلس خبرگان

بسم الله الرحمن الرحیم ملت رشید و قهرمان ایران نظام مقدس جمهوری اسلامی تحفه ای است الهی که بافداکاریها و جان بازیها و استقامت و اتحاد و اطاعت از مقام رهبری با کمکهای غیبی الهی به ملت ایران ارزانی شده . شکی نیست که حفظ و تداوم آن بیش از احداث آن از اهمیت برخوردار است و چون حفظ این نظام از گزند حوادث ، موقوف است به حضور خبرگانی که در مواقع حساس به وظیفه الهی خود اقدام نمایند بنابراین شرکت در انتخابات مجلس خبرگان و تعیین افراد صالح یکی از وظایف اسلامی و اساسی هر فرد مسلمان می باشد .

امید است مردم مسلمان ایران با حضور فعال خود در این امر مهم همچون گذشته دین خود را به اسلام ادا نموده و در تثبیت این نظام مقدس که ضامن اجرای احکام نورانی اسلام است کوشا باشند .

توفیق همگان را تحت توجهات حضرت ولی عصر (عج) در اجرای وظایف شرعیه و پیروی از مقام معظم رهبری از درگاه قادر متعال خواستارم . والسلام علیکم ورحمه الله و برکاته .

محمدعلی العراقی

تلگراف آیه الله العظمی اراکی به آیه الله العظمی گلپایگانی که برای معالجه به خارج ازکشوررفته بودند

محضر مبارک حضرت آیه الله العظمی آقای گلپایگانی دامت برکاته .

بعد از عرض سلام رجاء واثق آنکه ان شاءالله خداوند منان کسالت حضرت مستطاب عالی را به صحت کامل و عافیت مبدل فرماید و وجود مبارک حضرت عالی را برای کافه مسلمین مستدام فرماید . حقیر دعا برای سلامتی حضرت مستطاب عالی را وظیفه خود می دانم و از حضرت مستطاب عالی در مظان استجابت دعا التماس دعا دارم والسلام علیکم و رحمه الله .

۹/۹/۶۹

ایران–قم الاحقر محمدعلی عراقی

پیام آیه الله العظمی اراکی در مورد انتخابات مجلس شورای اسلامی

بسم الله الرحمن الرحیم ملت رشید و آگاه ایران شکی نیست که اهتمام بامور مسلمین و محرومین و مستضعفین از اهم وظائف اجتماعی و دینی هر فرد مسلمان است و اهمیت آن بقدری است که تارک آن غیرمسلم شمرده شده . و همچنین نظارت بر حسن اجرای امور مملکتی و جلوگیری از کجرویها و انحرافات ، باندازه اصل نظام مقدس جمهوری اسلامی اهمیت دارد . که کلکم راع . و این اهتمام و نظارت برای آحاد افرادممکن نیست مگر با انتخاب نمایندگان صالح و متدین که این وظیفه را به نمایندگی از طرف موکلین خود به عهده بگیرند و بخوبی انجام دهند . بنابراین شرکت درانتخابات مجلس شورای اسلامی و گزینش افراد صالح و متدین از اهم وظائف اسلامی واجتماعی است . بخصوص درمقطع حساس کنونی که با فروپاشی نظام الحاد و کفر بلشویکی و نومید شدن محرومان از نویدهای دروغین کمونیستهاچشم امید آنان به ام القرای جهان اسلام دوخته شده . و با توجه به اینکه هرچه گرایش جهانیان باین مشعل هدایت بیشتر می شود توطئه استکبار و استعمار برای خاموش کردن این نور الهی بیشتر می گردد والله هتم نوره و لوکره الکافرون ، اهمیت شرکت در انتخابات مضاعف می گردد .

پیام حقیر به ملت رشید و بیدار ایران اینست که بدون اعتنا به وسوسه خناسان

با شرکت گسترده و فعال در این انتخابات رشد مذهبی و سیاسی خود را باردیگر به اثبات رسانده مشتی محکم بر دهان یاوه گویان و دشمنان اسلام کوبیده و دوستان انقلاب را در سراسر جهان امیدوار سازند .

امید است که مسؤولان محترم نیز شکر این نعمت بزرگ و هدیه الهی را که باتاییدات غیبیه به ملت ایران ارزانی شده بیش از پیش بجای آورند و در جلب رضای خداوند تعالی واصلاح امور محرومان ومستضعفان جد و جهد بیشتر مبذول دارند .

دوام توفیقات همگان و بالاخص مسؤولان محترم نظام را در راه اعلاء کلمه توحید وتوحید کلمه واجرای احکام نورانی اسلام درپرتو توجهات ولی عصر عجل الله تعالی فرجه از درگاه ایزد منان خواستارم . والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته الاحقر محمدعلی العراقی ۵ شوال ۱۴۱۲ -۱۹ فروردین ۱۳۷۱

پیام آیه الله العظمی اراکی در مورد انتخابات رئیس جمهور

باسمه تعالی من اصبح و لم یهتم بامور المسلمین فلیس بمسلم ملت مسلمان و رشید ایران ، امت انقلابی و فداکار از آنجا که حفظ نظام اسلامی ایران و اجرای احکام نورانی قرآن و دفاع از ارزشهای معنوی که از اهم فرائض است بستگی کامل به مجریانی متعهد و اسلام شناس و مقاوم دارد . لازم است همه آحادملت در انتخاب رئیس جمهوری متعهد و با ایمان و شایسته کوشش و سعی کامل بنمایند . که این وظیفه ایست الهی و بیانگر رشد و شخصیت دینی و معنوی جامعه ما . و مشتی است محکم بر دهان یاوه گویان و دشمنان داخلی و خارجی و استعمارخونخوار و جهانخوار که در کمین نشسته و زوال و اضمحلال این نظام مقدس راآرزو می کنند .

امید است رئیس جمهور منتخب در شرائط حساس کنونی بدون هیچگونه مسامحه و اعمال نظرهای شخصی در اجرای احکام نورانی اسلام که همان منویات امام راحل قدس سره و مقام معظم

رهبری است موفق و مؤید باشند .

خداوند تعالی به ملت و دولت اسلامی ایران توفیق پیاده کردن احکام اسلام و دفاع از حریم قرآن و ولایت اهل بیت عصمت و طهارت را در پرتو توجهات ولی عصر عجل الله تعالی فرجه بیش از پیش عنایت فرماید . والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته الاحقر محمدعلی العراقی ۱۸ ذی الحجه ۱۴۱۳

پیام تسلیت آیه الله العظمی اراکی بمناسبت رحلت حضرت آیه الله العظمی گلپایگانی (ره)

بسم الله الرحمن الرحیم من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوالله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر .

رحلت اسفناك فقیه اهل بیت عصمت و طهارت مظهر علم و تقوی مرجع عظیم الشان عالم تشیع حضرت آیت الله العظمی حاج سیدمحمدرضا گلپایگانی قدس سره جهان اسلام را عزادار ساخت . با فقدان این مرد بزرگ که اسطوانه علم و تقوی و از ارکان هدایت و اعلام دین و ولایت محسوب می شد بر پیکر عزیزاسلام و روحانیت ثلمه ای جبران ناپذیر وارد شد . و بحق باید گفت : یوم علی آل الرسول عظیم .

ایشان که از سابقین و اولین شاگردان مبرز و بنام مرحوم آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم مؤسس حوزه علمیه اعلی الله مقامه در حوزه علمیه اراك و قم بودفقیهی بود نکته سنج و دقیق النظر و زیرك و دانا و مصداق بارز صائنا لنفسه حافظالدینه مخالفا لهواء مطیعا لامر مولاه ، و قریب یك قرن عمر شریفش را در راه اشاعه فقه آل محمد علیهم السلام و پاسداری از حریم ولایت و مبارزه علیه طاغوت و همراهی با حضرت امام قدس سره در طول انقلاب و حمایت از دین و حاکمیت قرآن و تجاوز نکردن از حدود الهی و خدمت به مسلمین و مؤمنین صرف نمود . عاش سعیدا و مات حمیدا .

گوارا باد بر او لقاء رب کریم و حضور در بساط قرب الهی و صحبت نبیین و صدیقین و شهداء و

صالحین و حسن اولئك رفیقا .

اینجانب این ضایعه مولمه را به ساحت قدس ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف و جامعه معظم روحانیت و حوزه های علمیه و بیت رفیع ایشان و عموم برادران ایمانی تسلیت عرض نموده برای آن فقید سعید علو درجات و رحمت واسعه الهیه وبرای بازماندگان صبر جمیل واجر جزیل ازدرگاه ایزد منان خواستارم .

الاحقر محمدعلی العراقی ۲۴ جمادی الثانیه ۱۴۱۴

پیام تسلیت رهبرمعظم انقلاب بمناسبت رحلت آیه الله العظمی کلپایگانی به آیه الله العظمی اراکی

پیام تسلیت رهبرمعظم انقلاب بمناسبت رحلت آیه الله العظمی کلپایگانی به آیه الله العظمی اراکی

بسم الله الرحمن الرحیم حضور مبارك آیه العظمی حاج شیخ محمد علی اراکی دامت برکاته

رحلت تاسف بار مرحوم آیه الله العظمی آقای حاج سید محمد رضا گلپایگانی طاب ثراه که از مراجع بزرگ اسلام و از مفاخر فقاهت اهل بیت علیهم السلام و ازنمونه های برجسته تقوا و صیانت نفس بودند موجب تاسف و اندوه عمیق گردید .

معظم له از جمله فقهای عالی مقام بودند که ثلمه فقدان ایشان برای عالم تشیع موجب ضایعه و خسارت فراوان گردید .

اینجانب این مصیبت بزرگ را به جنابعالی تسلیت می گویم و سلامت و طول عمر بابرکت شما را از خداوند متعال مسالت می نمایم .

۲۵ جمادی الثانی ۱۴۱۴

سید علی خامنه ای

پاسخ آیه الله العظمی اراکی (ره) به پیام تسلیت رهبر معظم انقلاب دامت برکاته

بسم الله الرحیم خدمت رهبر معظم انقلاب آیه الله خامنه ای دامت برکاته تلگرام محبت آمیز آن جناب در فقدان اسفناك فقیه اهل بیت عصمت و طهارت ، حضرت آیه الله العظمی گلپایگانی اعلی الله مقامه موجب کمال امتنان و تسلی گردید . متقابلا این ضایعه مولمه را که ثلمه ای است جبران ناپذیر به جناب عالی تسلیت عرض می نمایم و توفیق هرچه بیشتر آن جناب را در راه پاسداری ازحریم انقلاب و پیاده کردن منویات آن مرجع فقید و امام راحل قدس سرهما که همان حاکمیت قرآن و اجرای احکام نورانی اسلام بی کم و کاست و بدون ملاحظه و واهمه از فرهنگهای منحط حاکم بر شرق و غرب است را در پرتو توجهات ولی عصر عجل الله تعالی فرجه از درگاه احدیت خواستارم .

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته ۲۶ جمادی الثانی ۱۴۱۴

الاحقر محمد علی العراقی

مکاتبات در رابطه با پیشنهاد اعضای جدید برای شورای مدیریت حوزه علمیه قم

محضر مقدس حضرت آیه الله العظمی گلپایگانی مدظله العالی

پس از سلام و عرض اخلاص ، به عرض عالی می رسد که :

پیرو نامه شماره ۱۴۴۴ ۲۱۲ ج مورخ ۱۵/ ۴/ ۷۱ جامعه مدرسین ، در رابطه با پیشنهاد اعضای جدید برای شورای مدیریت حوزه علمیه قم ، و با توجه به اینکه اعلام نظر مبارک را موکول به احراز آمادگی نامبردگان فرموده بودید ، به عرض عالی می رسد که بعد از مذاکره و اصرار ، آقایان ذیل اعلام آمادگی نمودند :

آقایان :

۱- ناصر مکارم شیرازی ۲- محمد مؤمن ۳- سید حسن طاهری خرم آبادی ۴- رضا استادی ۵- حسین راستی ۶- عباس محفوظی

منتظر دریافت اعلام نظر و نصب حضرات فوق هستیم . طول عمر و توفیقات حضرت مستطاب عالی را از خداوند متعال خواستاریم .

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته جامعه مدرسین حوزه علمیه قم محمد فاضل

حضرات حجج اسلام اعضای محترم جامعه مدرسین حوزه علمیه مقدسه قم دامت برکاتهم (۱)

در جواب نامه مورخ ۱۵/۴/۷۱ با سلام و مسالت مزید توفیق و دوام تایید آقایان اشعار می دارم : با شناختی که از مقامات علمی و عملی و درایت و کفایت آقایان پیشنهاد شده درنامه مذکور دارم ایشان را جهت رسیدگی به امور طلاب وسرپرستی و شورای مدیریت حوزه علمیه قم و سایر شهرستانها منصوب می نمایم .

انتظار از این هیات این است که وظایف شرعیه و نظارت خود را نسبت به کل اوضاع حوزه و شناخت مدارس و مؤسسات و نهادهای حوزوی خصوصا مدارس و نهادهای جدیدالتاسیس و همچنین نشریاتی که به عنوان حوزه صادر می شودخالصانه و با قاطعیت اعمال نمایند تا ان شاءالله تعالی مصونیتهای فکری و اخلاقی درحوزه کما فی السابق استمرار داشته باشد و اهل بدع و فرق باطله و مکتبهای التقاطی از نفوذ در این حوزه همیشه و همواره مایوس و محروم باشند .

در این موقعیت حساس تذکر بعض نکاتی را که باید همواره

مورد نظر باشدلازم می دانم :

۱- هویت حوزه های علمیه هویتی به تمام معنی اسلامی و وابسته به حضرت بقیه الله الاعظم ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء می باشد . باید این هویت ممتاز وبی نظیر پیوسته منظور باشد و سیر علمی و تعلیمی و مظاهر مختلف حوزه هاو فردفرد اساتید و طلاب در مسیر خدمتگذاری به آن حضرت و جلب رضایت و کسب عنایت او باشد .

۲- در حوزه ها باید محور دروس و مباحثات و تحقیقات معارف قرآن و حدیث و مبانی متلقاه از ائمه طاهرین علیهم السلام باشد و چنان نباشد که این جهت اصلیه واصیله ضعیف ، یا خدای نخواسته تحت الشعاع قرار بگیرد .

۳- همواره ضوابط شرعیه نظام بخش حوزه ها بوده و عمده التزامات دینی وتقوای علما ومدرسین وطلاب موجب بوده که بیشتر امور درجریان سالم قرار بگیردو گزینشها خودبخود در همه مناصب روحانیت صحیح واقع شود و اگر این التزام ضعیف شود حوزه ها بی محتوا وفاقد هویت می شود وهیچ نظام ظاهری وتشکیلاتی نمی تواند آن قداستی را که حوزه ها دارند تامین نماید البته وجود نظم و مراقبت خصوصا بر اوضاع مدارس و اخلاق طلاب ضروری است و حوزه ای که می خواهدبه همه جا و همه نهادها برنامه نظم اسلامی بدهد خود اولی به داشتن برنامه و حفظنظم و رعایت ضوابط شرعیه است ولی نباید تنظیم امور چنان باشد که محتوای حوزه ها را عوض کند و نظمی که از درون بوده است فدای نظم برون و ظاهر گردد .

۴- یکی از مفاخر بزرگ روحانیت شیعه استقلال حوزه های علمیه است که به هیچ کس و هیچ مقامی غیر از ناحیه مقدسه حضرت صاحب الامر -عجل الله تعالی فرجه الشریف- وابسته نیست که بحمدالله این حوزه ها تا امروز علی رغم فشارها و توطئه های گوناگون در شرایط بسیار سخت و اختناقهای شدیدحکومتهای طاغوتی با تحمل انواع مرارتها و مصائب استقلال خود را حفظ کرده و

تحت تاثیر و نفوذ هیچ عامل خارج از حوزه قرار نگرفته اند و همچنان تا عصرحاضر مدیریت آن با علما و فقها و مراجع تقلید باقی مانده است .

این شخصیت حوزه ها امانتی است که اسلاف صالحین به ما سپرده اند و مابايد به حفظ این استقلال بسیار اهمیت بدهیم .

برای حقیر در وضع فعلی و کهولت سن این مساله هیچ جنبه شخصی نمی تواند داشته باشد ، اما برای بقاء حوزه و حفظ موضع معنوی آن در قلوب و نفوذآن در جامعه مسلمان براین مساله تاکید بسیار دارم و عواقب سوء تضعیف آن رابسیار شکننده می دانم .

صلاح اسلام و انقلاب و دولت و ملت و همه این است که حوزه در وظایف خود مستقل عمل کند البته مقصود از اینکه می گوییم نباید مداخله ای در امور حوزه پذیرفته شود این نیست که کسی حق ندارد پیشنهاد یا تذکر بدهد ، یا اینکه به پیشنهادها و نظرات و حتی نقد و انتقادها توجه نشود ، هر مسلمانی حق دارد و بایدنسبت به مسلمان دیگر تا چه رسد نهاد عظیمی مانند حوزه خیرخواهی و نصیحت نماید ، باید از پیشنهادها و تذکراتی که داده می شود استقبال نماییم ، این مواضع نه تنها مداخله در امور حوزه محسوب نمی شود بلکه یاری و معاضدت حوزه است .

به هرحال عزیزان بزرگوار ، اساتید معظم حوزه و شورای محترم مدیریت شماکه چشم و چراغ این حوزه اید می دانید که این حوزه ها و این میراث عظیم علوم و معارف اهل بیت علیهم السلام امانت خداوند متعال و رسول اعظم صلی الله علیه وآله و سلم و شخص شخیص حضرت ولی عصر ارواحنا فداه است و وظیفه خطیر حفظ آن امروز به عهده ما و شما واگذار شده است که با تعهد کامل این حوزه را به سوی کمال و تکامل

بیشتر سوق دهیم .

در خاتمه از طلاب عزیز و سربازان شریف حضرت صاحب الامر ارواحنافداه انتظار دارم که در همه موارد با شورای محترم همکاری نمایند .

اینجانب با آنکه در حد توان همواره و در شرایط مختلف سعی در حفظ حوزه و استقلال و ترقی علمی آن داشته ام ، از خداوند متعال از هرگونه قصور یاتقصیر در انجام این وظیفه خطیر طلب مغفرت و بخشش نموده و از پیشگاه حضرت حجه بن الحسن صلوات الله علیه تقاضای عفو و اعانت دارم .

والسلام علیکم ورحمه الله و برکاته ۱۵ ربیع الثانی ۱۴۱۳ ه محمدرضا الموسوی الگلپایگانی

حضور انور حضرت آیه الله العظمی اراکی مدظله العالی

با تقدیم سلام به عرض مبارک می رساند که در تعقیب مسائل مربوط به شورای مدیریت حوزه علمیه قم ، جامعه مدرسین در جلسات مکرر این موضوع را مورد بررسی دقیق قرارداد و افراد صالح و شایسته ای را که برای پذیرش آن آماده بودند انتخاب کرد . سپس این موضوع را به نظر حضرت آیه الله العظمی گلپایگانی رساند و مورد موافقت ایشان قرار گرفت . از محضر مبارک حضرتعالی نیز تقاضا می شود که نظر شریف را اعلام فرمایید .

اسامی آقایان انتخاب شده :

۱- ناصر مکارم شیرازی ۲- حسین راستی ۳- محمد مؤمن قمی ۴- سید حسن طاهری خرم آبادی ۵- رضا استادی ۶- عباس محفوظی

والسلام علیکم و رحمه الله وبرکاته

جامعه مدرسین حوزه علمیه قم

محمد فاضل

حضرات حجج اسلام و مسلمین اعضای محترم جامعه مدرسین حوزه علمیه قم دامت برکاتهم

در پاسخ به نامه مورخ ۲۵/۷/۷۱ باسلام و تحیات وافره اشعار می دارد :

ضمن تشکر و قدردانی از زحمات و تلاشهای مفید اعضای شورای مدیریت سابق ، که سالهای متمادی در شرایط حساس به اداره و تنظیم امور حوزه مقدسه علمیه قم پرداختند جزاهم الله خیرا .

تصدی حجج اسلام و مسلمین آقایان پیشنهاد شده در نامه مذکور را که مقامات علمی و عملی و درایت و کفایت و صلاحیت

آنان محرز است تایید می کنم امیدوارم آقایان محترم اعضای شورای مدیریت فعلی همواره به نکات ذیل توجه کامل داشته باشند :

۱- حوزه علمیه مقدسه قم که براساس پیشگوییهای ائمه اطهارعلیهم السلام به دست مرد بزرگی چون حضرت استادآیه الله العظمی آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری (قده) در هفتاد و اندی سال پیش تاسیس شده است امانتی است الهی که باید در حفظوحراست آن باقاطعیت و وقت گذاری کافی کوشید لذا تمام مسائل مربوطه به حوزه می باید درحیطه کارآقایان باشدوراه صحیح تحقیق وپیشرفت طلاب عزیزرا مشخص نمایند و نگذارند حوزه در معرض افکار انحرافی اهل بدع و فرق باطله قرار گیردو به مسائل

حوزه نظارت کامل داشته باشند و هیچ نهاد حوزوی نباید بدون نظارت شورای مدیریت به کاری درحوزه بپردازد و در غیراینصورت آن کار مشروعیت ندارد .

۲- محور دروس و مباحثات و تحقیقات در حوزه های علمیه می باید معارف قرآن کریم و احادیث ائمه اطهارعلیهم السلام و فقه سنتی جواهری باشد و مسؤولین حوزه می باید از گرایشهای نادرست همواره جلوگیری کنند و فقه سنتی را همیشه زنده نگه دارند و از افرادی که استعداد کافی برای فقاهت دارند حمایت کامل نمایند تابتوانند با اطمینان خاطر و راغت به درجات عالی از فقه و فقاهت نائل شوند .

بدیهی است با توجه به گسترش دامنه مسائل فقهی لازم است فقه هم مانندسایر علوم تقسیم شود و هر کتابی از کتابهای فقه از قبیل حج و معاملات و عبادات و غیره متخصص خاصی داشته باشد تا بهتر بتوانند نیازها را برطرف نمایند زیرابدون شک پاسخگویی به مسائل مستحدثه و روزمره جامعه اسلامی و معضلات و مشکلات علمی و بن بستهای فقهی که در نصوص تصریح به آن نشده و در کلمات قوم یافت نمی شود مجتهد متضلع وفقیه صاحبنظر و متعمقی را می طلبد که با تسلطبه اصول و قواعد فقهیه رد فروع به اصول نموده حکم خداوند را استنباط کند .

۳- استقلال حوزه های علمیه که در طول تاریخ شیعه از امتیازات حوزه های شیعه بوده است همواره باید حفظ شود حضرت امام (خمینی) قدس سرهم بر آن تاکیدزیادی داشتند همچنین مقام معظم رهبری بر آن اصرار دارند .

در عین آن که امروز حوزه های علمیه وظیفه دارند نیازهای نظام اسلامی را ازنظر فقهی ، فرهنگی و سیاسی تامین نمایند و با نظام در ارتباط باشند ذلک بان مجاری الامور علی ایدی العلماء بالله الامناء علی حلاله و حرامه .

بدیهی است پس از

پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی و فروپاشی نظام کفرو الحاد جهانی و بازگشت کشورهای اسلامی به آغوش اسلام موقعیت حوزه علمیه قم نسبت به تامین نیازهای جهانی و جوامع و کشورهای اسلامی بسیار با اهمیت شده است و میرود که بخواست خداوند متعال همان پیشگویی امام صادق علیه السلام درباره مرکزیت قم برای علم و دانش و انتشار علم از آن به سراسر جهان و اتمام حجت به همه افراد انسانها لباس عملی بپوشد .

ستخلوکوفه من المؤمنین و یازرعنها العلم کما تارزالحیه فی حجرها ثم یظهرالعلم ببلده یقال لها قم و تصیر معدنا للعلم و الفضل حتی لا یبقی فی الارض مستضعف فی الدین حتی المخدرات فی الحجال و ذلک عند قرب ظهور قائمنافیجعل الله قم و اهله قائمین مقام الحجه و لولا ذلک لساخت الارض باهلها و لم یبق فی الارض حجه فیفیض العلم منه الی سائرالبلاد فی المشرق و المغرب فیتم حجه الله علی الخلق حتی لایبقی احد علی الارض لم یبلغ الیه الدین و العلم .

بنابراین وظیفه حوزه بسیار حساس و سنگین و خطیر شده وکار بیشتری می طلبد و هرگونه کم کاری و مسامحه در آن مسؤولیت دارد .

۵- در اداره امور حوزه می باید از تشریفات زیاد و تشکیلات غیر ضروری پرهیز شود و در مصارف وجوه شرعی کمال احتیاط مراعات گردد امتیاز روحانیت به ساده زیستی و پرکاری است که این اصل می باید همواره مورد توجه باشد .

۶- حوزه باید همواره ناظر به مسائل کشور و نظام اسلامی باشد و آنچه درمورد تحکیم نظام اسلامی و پیاده کردن احکام الهی است ارائه نماید همانطوری که اساس نظام اسلامی با حمایت و معاضدت حوزه به وجود آمده است .

۷- جنبه های اخلاقی و تربیتی طلاب باید بطور کامل در نظر باشد که عالم متقی و باسواد می تواند مفید باشد و خدمت کند .

دو رکن اصولی و اساسی در تربیت

طلاب باید مراعات شود : ۱- تحصیلات اصولی و اساسی و عالی ۲- تقوا و تربیت الهی . که هر کدام از این دو ناقص باشدرسالت حوزه به خوبی انجام نشده و اهداف حوزه تامین نمی گردد .

۸- از همه علمای اعلام و فضلای گرامی و طلاب عزیز خواستارم شورای مدیریت را رانجام مسؤولیت سنگینی که بعهده دارد یاری دهند وازآنان حمایت کنند .

درخاتمه امیدوارم درپرتو عنایات حق متعال وتوجهات خاصان حق و اهل بیت عصمت و طهارت بالاخص یگانه دوران و صاحب العصر و الزمان -عجل الله تعالی فرجه الشریف-که صاحب اصلی وحقیقی این حوزه ونظام مقدس می باشندبا شناخت صحیح وظیفه شرعی ، و عمل به آن ، موجبات روسفیدی در محضر الهی و پیشگاه آن بزرگواران برای همه فراهم گردد و مزید توفیق و تایید آقایان را خواستارم . والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته ۲۹ ربیع الثانی ۴۱۳ مطابق با پنجم آبان ۱۳۷۱ .

الاحقر محمدعلی العراقی

حضور انور حضرت آیه الله خامنه ای رهبر معظم انقلاب اسلامی دامت برکاته

با تقدیم سلام به عرض مبارک می رساند که ، در تعقیب مسائل مربوط به شورای مدیریت حوزه علمیه قم ، جامعه مدرسین در جلسات مکرر این موضوع را مورد بررسی دقیق قرار داد و افراد صالح و شایسته ای را که برای پذیرش آن آماده بودند انتخاب کرد ، سپس این موضوع را به نظر حضرت آیه الله العظمی گلپایگانی رساند و موردموافقت ایشان قرار گرفت . از محضر مبارک حضرتعالی نیز تقاضا می شود که نظرشریف را اعلام فرمایید .

اسامی آقایان انتخاب شده :

۱- ناصر مکارم شیرازی ۲- حسین راستی ۳- محمد مومن قمی ۴- سید حسن طاهری خرم آبادی ۵- رضا استادی ۶- عباس محفوظی

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

جامعه مدرسین حوزه علمیه قم محمد فاضل

متن (پاسخ و) نامه بسیار مهم مقام معظم رهبری خطاب به اعضای جامعه مدرسین حوزه علمیه قم

باسمه تعالی

حضرات آیات و حجج اسلام اعضای محترم جامعه مدرسین حوزه علمیه قم دامت برکاتهم

خدای عزیز وحکیم را سپاسگزارم که به یکی از آرزوهای بزرگ در باره حوزه های علمیه ، جامه عمل پوشانید و در ظل عنایات حضرت ولی الله الاعظم روحی فداه ، سرآغازی مبارک برای تحول دیرپایی که همواره نیک خواهان و روشن بینان

جامعه روحانیت ، آرزومندانه بدان چشم دوخته بودند ، پدید آورد .

تشکیل شورایی از علما و مدرسین عالیمقام برای سیاستگذاری و جهت دهی به اداره حوزه علمیه و تعیین مدیری از علمای برجسته و انقلابی و بصیر ، مژده بزرگی است که بیان اهمیت آن در جملاتی کوتاه ، میسر نیست . همین اندازه باید گفت که این اقدام ، قادر است گنجینه عظیم حوزه را به سطح شایسته ای از بهره دهی برای اسلام و مسلمین برساند که به تحقیق ، چندین برابر بهره دهی کنونی آن است : «والبلدالطیب یخرج نباته باذن ربه شیرینی این اقدام هنگامی به درستی چشیده می شود که تلخ کامی

ناشـی از بهره گیری نشـدن از همه ظرفیت این ذخیره الهی در عین نیاز مبرمی که به آن هست ، به درستی حس شـده باشد ، و چه بسیار بزرگان و پیشگامان و دلسوزانی که در این تلخ کامی ، زندگی را وداع گفتند .

اینجانب ضمن تایید انتخابی که برای شورای سیاستگذاری و نیز برای مدیریت حوزه انجام گرفته است وظیفه خود می دانم که از همه دست انـدرکاران این حرکت جدیـد از شورای محترم مـدیریت سـابق که با وجود و فعالیت خود ، زمینه رسـیدن به این نقطه تاریخی را فراهم کردنـد ، از جامعه محترم مدرسـین که ابتکارعمل را در این کار مهم بـدست گرفتند ، و از مراجع معظم تقلیـد که با قبول و تاییـدخود ، پشـتوانه معنوی ارزشـمند آن را تامین فرمودند ، صـمیمانه تشـکر کنم و اجر الهی را برای آنان مسالت نمایم و به همه فضـلای جوان و روشـنفکر حوزه که همت بلنـدو دل گرم و پرامیـدشان ، آسان گیر سـختیهای روزگار است ، صـمیمانه تبریک بگویم . اکنون با اسـتفاده از این فرصت ، تذکراتی را به حضرات دست اندرکار و به عموم روحانیون محترم حوزه علمیه قم بخصوص طلاب و فضـلای جوان که دلی لبریز ازامیـد و نیرویی سـرشار از طراوت و آمـادگی دارنـد ، عرض می کنم :

۱- نخسـتین مطلب آن است که قـدمهای بزرگ ، ارزش و اهمیت و ضـرورت خـود را از هـدفهای بزرگی که حرکت ، متوجه آنهاست کسب می کنند ، و هرچه آن هدفها والاتر باشد آن قدمها و اقدامها باارزشتر است و برای آن باید اهتمام و دلسوزی و مجاهـدت بیشتری مبذول گردد . اکنون با این توجه که هدف از نظم و کارایی حوزه علمیه ، گسترش هدایت الهی در همه جا و رساندن

علم دین به آن سطحی است که قادر باشد همه گره های ذهنی و عملی بشر را در دنیای پیچیده امروز با سرانگشت گره گشای دین خدا باز کند ، می توان فهمید ارزش هر اقدامی که به افزایش کارآیی های حوزه بیانجامد چه اندازه است و در راه آن چه مجاهدت و تلاش پرحجم و با کیفیتی لازم است . امروز که راه برای این مجاهدت باز است ، درنگ و کوتاهی از هیچ کس پسندیده نیست .

۲- حوزه علمیه مشتمل بر میراث گرانبهایی از روشها و تجربه هاو اندوخته های علمی است . برای بهره بردن از این میراث فنی و علمی و افزودن برآن باید از نیروی ابتکار و خلاقیت ، استفاده کرد و سلف صالح نیز با ابتکارو خلاقیت خود بود که توانستند دانشهای دینی را به سطح کنونی برسانند . حوزه باید راه را برنوآوری علمی و فنی فرزندان خود بازکنند و تازه های بازار رایج علم دین را به چشم تقدیر بنگرند و صاحبان آن را تشویق کنند و در عین حال ، تصرف ناشیانه و خودسرانه در بنیادهای سنتی را مجاز نشمرد و به اعمال نظرهای جاهلانه و مغرضانه ، میدان رشد و جولان ندهد .

۳- همین سخن در باره سنتهای ساختاری حوزه و شیوه های تعلیم و تعلم جاری است . بی شک در این مقوله نیز بسی اندوخته ارزشمند هست که مزایای نظام حوزه ای به شمار می آید و در هر تحول ساختاری باید محفوظ بماند ، ولی این سخن حق نباید مدعای حق دیگری را به فراموشی دهد ، و آن اینکه حوزه برای پیشرفت خود باید از ابزارها و روشهای متداول در محیطهای علمی استفاده کند و خود را ازامکاناتی که بشر را در کسب علم موفق تر می سازد محروم نسازد . در دنیایی که تازه های ابزاری

و ساختاری به دانش پژوهان فرصت می دهد که تازه ترین دستاوردهای ذهن بشر را به سهولت کسب کنند ، روا نیست که طالب علم دین ، راهی به نوآوری در روشهای ناقص و معیوب نداشته باشد .

۴- شرط اساسی برای تحول سالم و تکامل بخش در حوزه ، نظم و انضباطو برخورداری از مرکزی اندیشمند و بانفوذ و مطاع است . هرج و مرج و پیروی ازسلیقه های مختلف و گاه متضاد ، تنها زیانش محروم ماندن از حرکتی سالم و منطقی و پیشرونده نیست ، بلکه زمینه پیدایش تحولهای ناسالم و حرکتهای غیر منطقی و خسارت بار نیز هست . امروز حوزه علمیه ما با وظیفه بزرگی که بر دوش داردو با خسارتهایی که از درنگ در ترمیم و اصلاح ، به خود آن و نیز به مخاطبانش وارد خواهد آمد ، ناهماهنگی و خودسری را برنمی تابد ، طلاب و فضلای جوان و نیز همه عناصر مؤثر در مجموعه حوزه لازم است مدیریت جدید را پشتیبانی و یاری کنند و کار کنونی آن را که برداشتن نخستین قدمهای جدی و عملی است شتاب بخشند .

۵- از اینجا می رسیم به اینکه مدیر حوزه باید قادر بر انتخاب و ابتکارو شتاب لازم ، و کوتاه سخن ، در دایره این مدیریت ، مختار باشد و از اینجا است که باید یک تن و یک اراده باشد . شورای سیاستگذاری تدبیر کلی و خط مشی را به مدیر بسپارد و وی را با مسؤولیت سنگین اداره یعنی برآمدن خواسته هایی که درتدبیر و خط مشی کلی ملحوظ شده است و در دایره همان تدبیر و خط مشی مریدو مختار بداند . کار اجرایی و مدیریت اگر به ورطه شورا و خلط مسؤولیتها بغلطد ، حرکت کند

یا متوقف خواهد شد . و مدیر محترم نیز باید با اعمال مدیریت صحیح و قوی ، و انتخاب دستیاران صالح ، و شناسایی کارهای اصلی و عمده و مقدم دانش آن بر کارهای جزیی و فرعی ، و انجام هرکار بر طبق برنامه و محاسبه قبلی و دیگرشؤون مدیریت ، وظیفه عقب افتاده و بسیار مهمی را که برعهده دارند به بهترین وجه ممکن ایفا نمایند .

۶- حوزه علمیه در این دوران ، جوهر حیات و رشد و بالندگی خود را مرهون انقلاب اسلامی و امام عظیم الشان آن و مجاهدتهای ایثارگرانی است که به عشق دین خدا و به امید حاکمیت آن ، جان و تن خود را به میدان فداکاری بردند «فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر» ، سیاست سلطه گران جهانی این بوده و هست که مراکز دانش دین را منزوی ، منفعل ، بی روحیه ، بی ابتکار ، وابسته به خود و فارغ ازآرمانهای بزرگ کنند . آنان را به جدایی دین از سیاست ، معتقد و از همگامی دین باتحولات شگرف جهانی مایوس سازند . این ترفند نسبت به حوزه های علمیه ، بکاررفته و تاثیراتی نیز کرده بود . انقلاب اسلامی که از حوزه و به رهبری برجسته ترین فرزندان و تربیت شدگان آن ، سرکشید و امواج جهانی را در جهت عکس تدابیرو امیدهای استکبار ، هدایت کرد ، حوزه علمیه را نیز درخشش و جذابیت و اعتباری تازه داد و بذر امید و روشنی و عشق به حرکت را در آن کاشت .

خون پاک علما و فضلا و طلابی که در این راه جامه شهادت پوشیدند ، به این نهال الهی رشد و رونقی بی سابقه بخشید وآن را تا دورانهای طولانی بیمه کرد . اکنون حوزه باید حق

عظیم انقلاب و امام و شهدا و نفوس طیبه ایثارگر را همموراه به یادداشته و ارزشهای انقلاب را به مثابه راز تجدید حیات ، در خود حفظ کند و به کسانی که جاهلانه یا مغرضانه می خواهند حوزه را به سمت هدفهای استکباربکشانند ، میدان ندهد .

۷- تشکیل نظام اسلامی که داعیه دار تحقق مقررات اسلامی در همه صحنه های زندگی است ، و آن تحقیق و تنقیح همه مباحث فقهی ای است که تدوین مقررات اسلامی برای اداره هریک از بدنه های نظام اسلامی بدان نیازمند است . فقه اسلام آنگاه که اداره زندگی فرد و جامعه -با آن گستردگی و پیچیدگی و تنوع را-مطمح نظر می سازد مباحثی تازه و کیفیتی ویژه می یابد ، و این همانطور که نظام اسلامی را از نظر مقررات و جهت گیریهای مورد نیازش ، غنی می سازد ، حوزه فقاهت را نیز جامعیت و غنا می بخشد . روی آوردن به «فقه حکومتی و استخراج احکام الهی در همه شؤون یک حکومت ، و نظر به همه احکام فقهی با نگرشی حکومتی- یعنی ملاحظه تاثیر هر حکمی از احکام در تشکیل جامعه نمونه و حیات طیبه اسلامی- امروز یکی از واجبات اساسی در حوزه فقه اسلامی است که نظم علمی حوزه ، امید برآمدن آن را زنده می دارد .

۸- ارتباط حوزه علمیه با نظام اسلامی در تدوین اصول اساسی و پایه های مقررات اسلامی خلاصه نمی شود ، بلکه ربط این دو ، در همه ابعاد ، ربط منطقی و مبنی بر تعاون است . نظام اسلامی ، حوزه علمیه را همچون پشتوانه معنوی خودعزیز می دارد ، و حوزه علمیه ، نظام اسلامی را همچون فضای مناسبی برای رشدو تکامل خود مغتنم می شمرد . هریک ، کمک و پشتیبان آن دیگری است ،

این درک و احساس دوجانبه باید روزبه روز قویتر و واقعی تر گردد . انیگزه هایی وجود دارد که می کوشد حوزه را نسبت به نظام اسلامی بی تفاوت یا بدبین سازد و متقابلا نظام اسلامی را نسبت به حوزه بی اعتنا یا بیگانه بدارد . هم در حوزه و هم در محیطهای تصمیم گیری مسؤولان نظام ، باید با این انگیزه ها مقابله و در برابر آنها هشیاری نشان داده شود . تشکیل جمهوری اسلامی بزرگترین آرزوی برآورده شده صالحان و برجستگان علمای اسلام است . باید آن را قدر شناخت و در تکمیل و تصحیح و تقویت آن ، نفس و نفیس را باید نثار کرد .

۹- فقه ، محور تلاش علمی حوزه های علمیه بوده و همواره باید باشد و البته تطور شرایط زندگی بشری ، مانند همیشه در استنباط احکام الهی تاثیراتی گذاشته و از این پس نیز خواهد گذاشت . با اینحال دو نکته لازم است مورد توجه کامل قرارگیرد : نخست آنکه دیگر علوم اسلامی مانند تفسیر و حدیث و فلسفه و کلام و رجال و غیرها باید مورد اهتمامی کامل و در متن اصلی برنامه های حوزه باشد و برای آنهامدارس تخصصی تشکیل گردد و این علوم که حوزه علمیه زادگاه و پرورشگاه آن است از مهد خود بیگانه نگشته و در آنها حوزه به بیرون از خود نیازمند نگردد . دیگرآنکه مجموعه ای از علوم انسانی و غیره که دارای تاثیر در استنباط و تنقیح موضوعات فقهی اند باید مورد عنایت قرار گیرند و فقیه این دوران با همه ابزارهای استنباط صحیح که از جمله تشخیص درست موضوعات است ، مجهز گردد . بدیهی است که شناخت درست موضوع در تصحیح شناخت حکم الهی دارای تاثیری تمام است .

۱۰- مدیریت محترم در برابر خود مسائل و مشکلات

فراوان و نیز حـوادث پی درپی و متوقـع و نـامتوقع خواهـد یـافت که شایسـته است در این میـان نخسـتین مهم خود را تشـخیص اولویتهـا و فوریتهـا قرار دهـد . برخی از این مسائـل عبارتنـد از : طبقه بنـدی مراحـل تحصـیلی طلاب در قم ، تعیین رشـته های اختصاصـی و موادرسـی آن ، تهیه کتب درسـی ، تعیین مدارسـی برای رشـته هـای مختلف که طبق برنامه های درسـی معین ، اداره شونـد ، مـدارس ویژه برای تربیت افرادی جهت اشـتغال در مشاغـل خـاص یـا متناسب با روحانیون ، تعیین پایان نامه ها و شهـادات مخصوص حوزه علمیه برای درجـات مختلف علمی ، شـناسایی اسـتعدادهای برجسـته برای تحقیق یـا تحصـیل و تهیه امکانات برای پرورش آنها ، رسیدگی به وضع معیشتی طلاب و تامین ضروریات مشترک از قبیل مسکن و مدرس و بیمارستان و غیره ، تدوین مقرراتی برای کیفیت زیست عمومی طلاب ، فراهم آوردن حوزه های درس اخلاق و ترویج معنویت و سلوک روحـانی و روحیه زهـد و عفـاف وسـاده زیستی و امثـال آن در حوزه ، تاسـیس واحـدهای علمی بـا گرایشـهای نوو ابتکاری و کمـک به هرآنچه از این قبیـل در حوزه هست ، تشـکیل مـدارس ویژه تربیت مبلغ و مـدرس برای داخـل و خارج کشور . . . و مسائل متعدد دیگری که هریک اهتمام و تدبیر و برنامه ریزی و پیگیری ویژه ای را می طلبد .

۱۱- احترام به ارزشـهای انقلاب در حوزه علمیه اگرچه دارای مظاهرگوناگونی است ، لیکن مظهر ابتدایی و آشکار آن عبارت است از تکریم طلاب و فضـلای ایثارگر ، جانبازان و آزادگان که یادگارهای جهاد ملت ایران ، و نمونه های فـداکاری در راه هدفهای الهی ، و سند افتخار حوزه علمیه در شرکت همه جانبه اش در آن جهاد بزرگند . بسی شایسته است که این

عزیزان و همه طلاب رزمنده و جبهه ای مورد رعایت قرار گیرند و فضیلت قرآنی مجاهدان در محیط درس قرآن ، تحقق و تجسم یابد .

در پایان با دعا برای همه خدمتگزاران علوم اسلامی و معارف اهل بیت علیهم السلام و آرزوی توفیق برای شما آقایان محترم و مدیریت جدید حوزه ، همگان را به امیدواثق به هدایت و کمک الهی دعوت می کنم و تفضلات الهی و توجهات حضرت ولی الله الاعظم ارواحنا فداه برای شما مسالت می نمایم و امیدوارم که این اقدام به تدریج در سایر حوزه های علمیه بزرگ شیعه نیز آغاز گردد .

والسلام علیکم ورحمه الله سید علی خامنه ای ۱۹ جمادی الاول ۱۴۱۳ - ۲۴/۸/۷۱ (۲)

پی نوشتها

۱) چون در نامه جامعه مدرسین به آیه الله العظمی اراکی ، به پاسخ مرحوم آیه الله العظمی گلپایگانی به نامه آنان اشاره شده بود ، درج این پاسخ و پاسخ رهبر معظم انقلاب را (به خاطر مهم بودن نکاتی که این بزرگواران برای اصلاح و استقلال حوزه علمیه قم یادآوری کرده اند) مناسب دیدیم .

۲) به نقل ازروزنامه جمهوری اسلامی شماره ۱۴۶۲۷ .

علاقه و محبت آیه الله العظمی اراکی (ره) به اهل بیت (علیهم السلام)

علاقه و محبت آیه الله العظمی اراکی (ره) به اهل بیت (علیهم السلام)

محبت و علاقه خاصی به اهل بیت رسالت داشت و شیفته آنان بود .

روزهای وفیات و موالید و غیره که در ارتباط بااهل بیت بود از دیوان مرحوم کمپانی اشعاری می خواند و اشک می ریخت در این سنوات اخیر که در مناسبتهای مختلف در منزل مجلس توسلی داشتند همین که گوینده یا مداح شروع به خواندن مرثیه می کرد حالت عزا و گریه در ایشان دیده می شد و گاهی هم که در اثر سنگینی گوش مطلب خواننده برایشان مفهوم نبود با به خاطر آوردن مصائب اهل بیت ، و حدیث نفس گریه و عزاداری می نمودند .

به سادات بسیار علاقه داشت و احترام می کرد و این علاقه موروثی پدرش بود که می فرمود پدرم یک سطر دعایی برای سادات درست کرده بود که بعد از هرنمازی آن دعا را می خواند و نیز می فرمود : من خودم لایق نیستم اما افتخار می کنم که فرزند کسی هستم که به سادات زیاد احترام می گذاشت و نیز می فرمود : من عبدعبید کلیه سادات هستم .

هر روز که برای ادای فریضه ظهر و عصر به حرم حضرت معصومه می آمدندتوفیق زیارت حضرت معصومه علیها السلام را هم داشتند .

در موردتوسل به حضرت معصومه علیها السلام فرموده اند :

دستم باد می کرد و قاچ قاچ می شد و لذا همیشه باید خاک تیمم همراهم باشد که تیمم کنم چون نمی توانستم وضو

بگیرم و معالجات هم تاثیر نمی کرد تااینکه به حضـرت معصومه علیها السلام متوسل شدم و ملهم شدم که دستکش دستم کنم و چنین کردم خوب شد .

با علاقه فراوانی که به زیارت خانه خدا و قبور معصومین علیهم السـلام داشـتند تا اواخرعمر شرایط و زمینه فراهم نشده بود این اواخر یک بار به خانه خدا مشرف و به زیارت قبر رسول الله صلی الله علیه وآله و ائمه بقیع علیهم السلام نائل گشتند و یک بار هم به عتبات عالیات مشـرف شدنـد ، اما زیارت مشـهد مقـدس مکرر نصـیبشان شـد و به این زیارتها خیلی اهمیت می دادنـد . هنگام تشرف به حرم ائمه معصومین علیهم السلام در عتبات عالیات و مدینه طیبه و مشهد مقدس زیارت جامعه کبیره را از اول تـا به آخر در حـال قیام و بکاء می خوانـد و چنـد بار در وسط خوانـدن عینک را پا ک و اشک چشم را بادسـتمال خشک می کرد گاهی یک ساعت طول می کشـید و ابدا احساس خستگی نمی کرد با قد خمیده و در سن کهولت و پیری و ضعف مزاج ، مشاهـده این حالت موجب تحیر وتعجب ناظرین می گردیـد آری اولیای خدا هنگامی که سـر گرم مناجات با محبوب حقیقی می شوند از خود غافل می گردند و از عالم ماده و عوارض آن بی خبر می شوند .

هنگامی که شـنیدند کتابی در مورد حضـرت سیدالشـهداعلیه السـلام نوشته و منتشرشده که داستان کربلا را بد تحلیل و توجیه کرده سـخت برآشـفته و کتـاب و مؤلـف آن را در خطبـه هـای نمـاز جمعه سـخت مـورد انتقـاد قرار دادنـد و زمـانی که بحث انکارولایت تکوینی ائمه اطهارعلیهم السـلام از طرف برخی از کـج فهمان مطرح شد رساله ای کوتاه در اثبات ولایت تکوینی آن بزرگواران نوشتند که در همین کتاب چاپ خواهد شد .

در یک کلام

، محبت و ولایت اهل بیت علیهم السلام در عمق جان ایشان ریشه داشت .

نوشته ای از حضرت آیه الله العظمی اراکی در اهمیت عزاداری برای امام حسین علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحیم

خیلی مورد تعجب است که امروز درباره عزاداری برای سالار شهیدان و سرورآزادگان حسین بن علی علیه السلام ، از طرف دشمنان دیرینه اسلام ، و یا دوستان نادان غرب زده شبهات و وسوسه ها القا می شود . در صورتی که با مراجعه به سیره ائمه معصومین علیهم السلام و روایات وارده از اهل بیت عصمت و طهارت مطلب کاملا واضح ، و استحباب و رجحان شرعی آن در صورتی که همراه با ارتکاب حرام نباشد جای هیچگونه تردیدی نمی باشد .

در حدیث است که هیچ پیغمبری نیامده مگر به زیارت کربلا آمده و گفته :

«فیک تدفن القمر الازهر» همچنین قصه روضه خواندن جبرئیل امین برای آدم ابوالبشر و نوح شیخ المرسلین علی نبینا و آله و علیهم السلام .

و قصه زکریا در تفسیر کهیعص .

و گریستن ائمه معصومین علیهم السلام ، بلکه رسول اکرم صلوات الله علیه .

و حضرت امیر علیه السلام در سفر صفین هنگامی که به زمین کربلا رسیدآن قدر گریست که بی هوش شد .

داستان دعبل و خواندن اشعار مصیبت در حضور حضرت ثامن الحجج علی بن موسی الرضا علیهماالسلام .

و یا داستان عربی که در حضور موسی بن جعفر علیهماالسلام خواند :

«عجبت لمصقول علاک فرنده الی آخر اشعار .

و سفارش خود حضرت ابی عبدالله علیه السلام :

شیعتی مهماشربتم ماءعذب فاذکرونی او سمعتم بغریب او شهید فاندبونی

مگر حب اولیای خدا و بغض اعداء خدا بر مصداق : «هل الایمان الا الحب والبغض ضروری دین ما نیست ، و یکی از راههای تحصیل حب اهل بیت پس ازشناخت صحیح ، و معرفت کامل ائمه معصومین و مقام ولایت آنان ، ذکر مصائب و مناقب الگوهای کامل انسانیت و قرآن مجسم ، و

گریستن برای آنان است ، تا برسدبه حدی که به لسان حال مترنم به این مقال شود :

تبکیک عینی لا لاجل مثویه بل انما عینی لاجلک باکیه

تا در اثر گریه آنان حبی خالصانه در دل پدیدار گردد .

و البته به دنبال حب ، تشبه به محبوب و پیروی از راه هدف محبوب ، و فداکاری و جانبازی در راه حق ، و مبارزه با ظلم و فساد ، و آموختن راه و رسم جانبازی و فداکاری ، همگی امری است طبیعی .

مهم ترین اثری که از اقامه عزای حسینی ، و زنده نگه داشتن این حماسه پرشور ، نسلا بعد نسل حاصل می شود این است که ، دین خدا دارای آن اهمیت است که جا دارد پاکترین خونها در راه آن ریخته شود ، و پاکترین افراد از اهل بیت عصمت و طهارت ، در راه آن به اسارت درآیند .

یا لیتنا کنا معکم فنفوز فوزا عظیما .

بر امت اسلام است که در شدائد و گرفتاریهایی که از جانب اجانب و کفار ، برای اسلام و مسلمین پیش آمده ، با توسل به ائمه اطهار و گریه خالصانه بر سیدمظلومان و سرور آزادگان ، در رفع گرفتاریها از خدا کمک بخواهند که سیره بزرگان ازعلما ، چنین بوده است . والسلام علی من اتبع الهدی ، و جانب الغی والردی .

حرره الاحقر محمد علی العراقی ۲۵ شعبان المعظم ۱۴۰۱

مصاحبه ها و خاطرات شنیدنی آیه الله العظمی اراکی

مصاحبه مجله حوزه (۱) با آیه الله العظمی اراکی (ره)

قسمت اول

مجله حوزه : با توجه به این که کتابی به نام «القرآن و العقل از آقانورالدین عراقی با مقدمه شما به چاپ رسیده است و با ایشان آشنایی داشتید ، می خواستیم در مورد ایشان مطالبی از شمابشنویم ؟

ایشان فرد محبوبی بودند ،

با اینکه با حشمت خاصی از جایی به جایی می رفتند ، و از نظر زندگی هم در سطح بالایی بودند و مردم وقتی این حرکات را از آخوندجماعت ببینند می رمند و می گویند : این فرد دنیاطلب است ، ولی ایشان را آنقدردوست داشتند که بلاتشبیه می خواستند ، پرستششان کنند . و تا این قدر به اوارادتمند بودند . چون دارای قیقت بود و این آثار و اعمال ذره المثقالی در آن حقیقت تاثیر نمی کرد . مردم او را می پرستیدند . ببینید حقیقت چه کارها می کند!

مرحوم حاج آقا محسن که شخص متمولی بود ، برای دهه عاشورا در بیرون منزل خود ، چادر بزرگی زده بود و مجلس روضه خوانی داشت و جمعیت اراک ازروحانی و غیرروحانی در آن جمع بودند . آقای آقاسیدمحمدتقی خوانساری برای بنده نقل کرد و گفت : در یک روز ، تا آن ته مجلس علما و روحانیون بودند ، وقتی که آقای حاج شیخ عبدالکریم وارد شد ، دیدم دولا ـ شد و کفشهایش را برداشت و زیربغل گرفت و پاورچین ، پاورچین ، روی شانه این و آن ، این جمعیت کذایی را گذراندتا خود را رسانید به جایی که می خواست بنشیند . طولی نکشید که آقای آقانورالدین با سلام و صلوات آمد ، وقتی که ایشان وارد شد ، جمیعت پا شدند و راه دادند و آقانورالدین با کمال حشمت و عظمت ، رفت در صدر مجلس نشست . آقای آقاشیخ عبدالکریم با آن علمیت تحت الشعاع او بود . مرحوم آقانورالدین چیز عجیبی بود ، معروف بود که نماز شب ایشان دیدنی است .

شخصی به نام آقاسیدمحمود خوانساری از اهل منبر ، طالب شد که نمازشب او را ببیند چون صدای

العفو العفو ایشان توی کوچه می آمـد ، و مردم از توی کوچه گوش می گرفتند . این آقا خواست که خود ، مجلس نماز شـب خواندن آقانورالدین را ببیند . شـبهای ماه مبارک بود و مرحوم آقانورالدین از عده ای از جمله آقاسـیدمحمود خوانساری برای افطار دعوت کرد . آقاسیدمحمود خودش گفت : وقتی که افطار تمام شد ، و همه رفتند ، من نشستم دید من راست [بلند] نمی شـوم ، بـه خـدمتکارش گفـت : دو تـا رختخـواب بیـاور . یـک رختخـواب خـودش ، یکی را هم برای من آوردنـد . من تـوی رختخواب که رفتم نخوابیـدم . می خواسـتم سـحر ایشان راملاحظه کنم . سـحر شد ، دیدم که راست شد ، رفت بیرون ، وضـو گرفت و آمد مشغول نماز شد ، وقتی که رسید به «العفو» دیدم چنان گریه بر او مستولی شد که چندین دفعه گلوگیر شد . فکر می کرد من خوابم .

روزهای پنج شـنبه و جمعه که می شد به تکیه ای که در بیرون از اراک به مسافتی تقریبا از اینجا (منزل آیه الله العظمی اراکی) تـا مسـجد جمکران داشت ، می رفت . در آنجا اطاقی بود می رفت آنجا ، شوهر همشـیره اش آقاسـیدباقر را هم که اهل منبر بود و صـدا و آواز خوبی داشت . بـا خود می برد . در آن تکیه ، آن آقاسـیدباقر ، دیوان حافظ یا دیوانهای دیگر نظیر او را می خوانـد ، و او همیـن طور اشـک می ریخـت ، از اشـعار عشـق آمیزی که می خوانـد ، اشـک می ریخت . چه جـور اشـکی! به اصطلاح خودش رفته بود تفریح .

من به چشم خودم دیـدم ، در دهه عـاشورا در مجلس روضه خوانی که در منزل خودش از اول آفتاب شـروع می شـد و تا ظهر ادامه داشت

و منبریها بلاحساب می آمدند و مردم زیادی از غریبه و آشنا ، از اهل اراک و جاهای دیگر ، جمع می شدند و از جمله خاله زاده مرحوم آقای داماد ، (آیه الله العظمی سید محمد محقق داماد آیه الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری) آقای سیدیحیی یزدی (همان منبری معروف) هم شرکت می کرد .

ایشان از اول روضه چندین دستمال جلوی خودش می گذاشت و تمام دستمالها را از گریه خیس می کرد . ازاول روضه گریه می کرد تا آخر . من نمی دانم چه گریه ای بود که تمامی نداشت . روز عاشورا که می شد ، معرکه بود بکاء بود به تمام معنی ، شخص بکائی بود .

مردم او را می پرستیدند ، تا مدتها بعد از فوتش ، عکسش توی خانه ها بود . مردم بعد از نماز صبحشان عکس آقاسیدنورالدین را می بوسیدند .

آقای حاج غلامعلی کریمی که از تجار و شخص معتمدی بود ، برای من نقل کرد و گفت : یکی از اوقاتی که آقانورالدین رفته بودند به تکیه در بیرون شهر ، تجارگفتند ، برویم پیشش . من هم جزء آنان بودم ، رفتیم دورتا دور اطاق تجار نشسته بودند ، نزدیک ظهر شد و منجر گشت که آقانورالدین نهار بیاورد . نهاری که تهیه کرده بودند ، یک قابلمه دونفری بود به اندازه خودش و آقاسیدباقر و شاید هم یک نفردیگر . جمعیت دور تا دور اطاق نشسته بودند . به خدمتکارش گفت : نهار بیاور . اوخنده ای کرد و فهماند که قابلمه ما کفایت اینان را نمی کند . خودش بلند شد و سرقابلمه رفت ، و گفت : تو بشقاب بیاور و هی بشقاب آوردند ، هی پر کرد ، دور تا دوربه همه داد

. از این غذای کم به همه داد ، چه برکتی پیدا کرده بود!

آقا سیدمحمد مکی نژاد که عمه زاده مرحوم آقای فرید عراقی (آیه الله العظمی آقا حسن فرید اراکی) بود ، با من آشنایی داشت . خودش برای من نقل کرد و گفت که برای مرحوم آقانورالدین خبر آوردند که حاج آقا صابر (۲) فوت شده ، به زیارت کربلارفته و در همان کربلا فوت شده است . حاج آقا صابر از معمرین و خودش هم پیشنماز و اهل منبر بود و خیلی آدم معتبری بود . مرحوم آقای حاج شیخ عبدالکریم هم خیلی به ایشان محبت داشت . وقتی خبر فوت حاج آقا صابر را به آقانورالدین رساندند ، ایشان سرش را روی کرسی که بود گذاشت ، قدری طول کشید و بعدسرش را بلند کرد وگفت ، نه دروغ است . گفتند از کجا می گویید ؟ فرمود چون وقتی مؤمنی از دنیا می رود ، هاتفی در میان آسمان و زمین ندا می کند که فلان مؤمن فوت شد ، و من هرچه گوش دادم نشنیدم ، دروغ است . بعد هم همین طور شد ، دروغ بود . وقتی خبر فوت این حاج آقا صابر در قم را برای مرحوم آقای حاج شیخ عبدالکریم آوردند ، خیلی محزون و مغموم شد ، و آقای حاج میرزامهدی بروجردی ، ابوالزوجه[آیه الله العظمی] آقای گلپایگانی ، هم از باب این که خیلی محبت به حاج آقا صابرداشت ، خیلی گریه کرد .

باز همان آقای کریمی نقل کرد و گفت : یکی از اعیاد بود ، و مردم به دیدن مرحوم آقا نورالدین می رفتند ، ما هم به دیدنش رفتیم . یک کیسه ترمه کوچکی جلویش گذاشته بود و اهل سؤال

که می آمدند ، دست می کرد توی کیسه ، و یک یک قرانی در می آورد و می داد ، آن وقت یک قران ، خیلی محلی از اعراب داشت . درهمان مدتی که ما نشسته بودیم ، این قدر یک قرانی داد که ما تعجب کردیم . این کیسه تاب این همه یک قرانی را نداشت!

غرض اهل کشف و کرامت بود ، چون خیلی اهل حقیقت بود . و کفی به کرامه که در [آن شرایط خاص] همچو تفسیری می نویسد ، «کفی بذلک کرامتا» . . . حیف که این تفسیر به آخر نرسید و اشتغالات نگذاشت به آخر برسد ، زیرا در آن وقت دراراک ایشان بود با تمام شهر و مضافاتش . اهل سؤال و استفاآت از اطراف و اکناف و دهات می آمدند و به ایشان مراجعه می کردند .

مرحوم آقانورالدین ، در هیچ مساله ای محتاج به مراجعه کتاب نبود . این همه استفتائات که می آوردند ، یک دفعه نشد که بگوید : کتاب بیاورید ببینم ، قلمدان حاضر بود و فوری جواب را می نوشت . حاضر جواب بود .

یک کربلایی علی داشتیم ، اهل بازار بود ، که به توصیه مرحوم حاج شیخ حیدر از آقانورالدین تقلید می کرد . این آقا شیخ حیدر از مهاجرین بود ، یعنی از آن شهرهایی که روس از ایران گرفته است . مثل قفقاز ، تفلیس ، قندهار و خیلی ازشهرهای دیگر . در زمان تصرف روس ، عده زیادی از مسلمانان آن مهاجرت کردند ، از جمله این آقا شیخ حیدر بود که به اراک آمده بود . خیلی شخص مجللی بود ، مجسمه تقوی بود ، دیدنی بود آقا شیخ حیدر ، عده ای از بازاریهای اراک را که به اوخیلی اخلاص داشتند ، در

امر تقلید ارجاع داده بود به آقا نورالدین . در حالی که مرحوم آقای آخوند خراسانی حیات داشت ، مرحوم آقای حاج میرزا خلیل تهرانی حیات داشت ، مرحوم آقاسیدکاظم طباطبائی حیات داشت ، همه اینان حیات داشتند ، عده زیادی بودند که «مقلد» بودند ، مرحوم آقای حاج سیداسماعیل صدر ، آقامیرزا محمدتقی شیرازی و . . . آقا شیخ حیدر گفت : امروزه ، باید از آقانورالدین تقلید کرد ، گفتند چرا ؟ گفت آنان در جلو چشم من نیستند و نمی بینم و خبر ندارم ، ولی این را می بینم ، عدالت این را پیش چشم می بینم ، اجتهادش هم که مسلم است ، اگر از من بخواهید می گویم ، از این تقلید کنید .

این آقای کربلایی علی هم به توصیه آقاشیخ حیدر از آقانورالدین تقلیدمی کرد و به درس مرحوم آقاشیخ جعفر (۳) می آمد که در اول صبح درس مساله می گفت ، و بعد هم سیوطی می گفت . ما درس سیوطی می خواندیم ، ولی در درس مساله هم شرکت می کردیم . با کربلایی علی رفیق شده بودیم . ایشان گفت : من مجمع المسائلی (۴) که به اندازه رسائل شیخ انصاری است ، در پیشم بود . او را بردم به آقا نورالدین دادم و گفتم ، این را برای من حاشیه کن . در سه شب ، تمام را حاشیه کرد . حاشیه هایش هم خیلی مفصل و طولانی بود و در دو سه سطر نبود . یک نفردیگر از اهل بازار بود ، گفت : من هم مجمع المسائلی را می برم او هم برد و گفت : برای من هم حاشیه کرد . این هم می گفت که سه شب

طول کشید . آن وقت این دونفر ، مجمع المسائلشان را می بردند منزل آقا شیخ جعفر که برایشان درس بگوید من هم بودم . هر جایی از «مجمع المسائل کربلایی علی حاشیه داشت این هم داشت ، عبارتها جور دیگر بود ، ولی معنی و مفاد یکی بود . این چه احاطه ای است ؟ تمام فقه گویا در ذهنش بود و محتاج به مراجعه نبود . تمام مجمع المسائل به این بزرگی رادر سه شب ، حاشیه کرده بود . استفتائاتی که می آمد ، تمام را بدون مراجعه جواب می نوشت .

آن تفسیری که نوشته ببینید! در آنجا کتاب لغت ، تفسیر تاریخ هیچ نبود ، فقطیک کتاب معالم در پیشش بود که برای پسرش آقاعطاء درس می گفت «معالم کجا (۵) و تفسیر کجا ؟ ! به هم مربوط نبود . خودش به عقل و محفوظاتش نوشته است ، چه محفوظاتی داشته که این تفسیر را نوشته است ؟ آن هم کشفیات وکراماتی که دیده شد .

قسمت دوم

مجله حوزه : با توجه به پیوند خویشاوندی شما با مرحوم آیه الله العظمی سید محمد تقی خوانساری ، که مستجاب الدعوه بودن ایشان شهرت دارد ، می خواستیم راز و علت موفقیت ایشان را اززبان شما بشنویم .

آیه الله العظمی اراکی : آنچه من فهمیدم این بود که وقتی از ایشان پرسیدند : گفت من در نماز که می ایستم ، مثل اینکه با خدا شفاهی دارم صحبت می کنم ، کانه رخ به رخ هستم ، این طور حالی دست می دهد ، با خدا شفاهی دارم حرف می زنم به خلاف ماها که با گفتن الله اکبر ، توی کار و بازار می رویم ، هرکس بازاری است توی بازار می رود ، هرکس طلبه است توی درسش می رود ، اهل هر حرفه ای

توی حرفه خودش می رود . «السلام علیکم که گفت ، دیگر تمام می شود ، این جنگ و نزاعهاهمه توی نماز است ، از نماز که فارغ شد دیگر راحت است . هرکس چیزی گم کرده توی نماز پیدا می کند (خنده آیه الله) در جای دیگر حواسش جمع نیست ، توی نمازکه می رود حواسش جمع می شود گم کرده پیدا می کند ، اما او آن جور نبوده ، سرو کارش با خالق بود ، با پروردگار آسمان و زمین بوده . می دانسته این نماز چه معنی دارد . معنای نماز چیست .

یک روز چند نفر از وعاظ را جمع کرد و گفت : خدا یک نعمت بزرگی به شماداده است ، و آن نعمت طلاقت لسان و فصحاحت کلام است . و این را خدا به شمامرحمت کرده است که می توانید این منبرهای عجیب و غریب را تحویل مردم دهید . خوب است یک منبر را مخصوص نماز کنید ، چون نماز در انظار مردم خیلی خفیف شده است ، و مردم با نظر کوچکی به آن نگاه می کنند . با این قدرتی که خدابه شما داده است ، می توانید این را خیلی بزرگ کنید . کوچک را می توانید بزرگ ، و بزرگ را در انظار مردم کوچک کنید ، خلاق معانی هستید .

لکن ، هیچ کدامشان به خرجشان نرفت و قبول نکردند و عمل نکردند . هی اصرار کرد که در خصوص نماز یک یا دو منبر بروید و نماز را در ذهن مردم بزرگ کنید و از این کوچکی که برای نماز پیدا شده ، نجاتش دهید ، ولی قبول نکردند .

و چیزی دیگر که من فهمیدم این بود که ایشان «بواب قلب

بود . هرکس به هرجا رسید از بوابی قلب بود . مثل این دربانهایی که دربانی می کنند و نگاه می کنندکه کسی چیز خطرناکی وارد نکند . حالاـ از همه مهمتر و بالاتر درگاه قلب است . آنجاهم خوب است . انسان دربان باشد . دربان درگاه قلب باشد . دم درگاه قلب بایستدو هر خیالی که می خواهد بیاید توی قلب وارسی کند . ببیند بمب و نارنجک که از آن شیطان است ، توی این خیال هست یا نیست . اگر هست ، دورش کند بگوید : تو حق نداری در قلب من بیایی . اگر خیال رحمانی است ، راهش بدهد .

خانه دل نیست جای صحبت اغیار

دیو چو بیرون رود فرشته درآید

پس باید اینجا هم دربانی کرد . باید دیو نیاید . اگر دیو آمد ، فرشته دیگر نمی آید . ایشان بواب قلب بود . از کجا می گویم ؟ از اینجا که خودش گفت : بعد از آنکه رفت به جبهه و جنگ و لباس سربازی پوشید و لباس آخوندی را کند و عمامه را کنارگذاشت و تفنگ برداشت و مسلح شد مثل سرباز و رفت به جبهه می گفت : گلوله توپ می آمد و نزدیک من می افتاد و چیزی نمی ماند که به من بگیرد ولی خدانخواست . خیلی در جبهه جنگ بود تا اسیر شد . چهار سال اسیر انگلیس بود . ازامام سجاد است که چه حال دارد کسی که اسیر یزید باشد . چه حال خواهد داشت کسی که اسیر انگلیس باشد . هرکس دیگر باشد قلبش جوربجور می شود : قلبش منقلب می شود ، ولی این مرد را با اینکه به دریا بردند به صحرا بردند ، توی زندان صحرایی بوده و

مـدتها توی آنجا بود و در بین اسـرا عـده ای بودنـد آدم خوار ، آدم رازنـده زنـده می خوردند . صـبح که می شده می آمدند سرشماری می کردند که ببینندکسی را خورده اند یا نخورده اند مدتی همچون جایی داشت ولی قلبش آرام بود .

حاج حسـین ، که معتمد ایشان بود از ایشان نقل کرد و گفت : یک روزی هم درآن محل من تک بودم همه رفته بودند بیرون ، یک حیوان درنـده خویی از آن دم ول کردند ، بسـرعت آمد به طرف من ، آمد نزدیک من ، به من کاری نکرد و بر گشت . دم درب که رسید ، دو مرتبه آمد و بر گشت . چندین دفعه این کار اتفاق افتاد ، ولی کاری به من نکرد .

خودش برای من نقل کرد و گفت تو کشتی که نشسـته بودم ، روی یک سـکویی اثاثیه من بود سـکوی مقابل اثاثیه هندی بود که آن هم جزء اسـرا بود . بطور اتفـاقی چشـمم به صورت او افتـاد دیـدم دارد رنـگ برنگ می شود و گاهی سـفید می شود . فهمیدم در فکر افتاده و قلبش قلب و انقلاب پیدا کرده ، آمدم راست شوم [برخیزم]بهش بگویم ، ای برادر چرا فکر می کنی و به چه فکر می کنی ، و چرا خودت را اذیت می کنی ؟ این چه فکری است که تو را قلب و منقلب کرده است . دیـدم زبان من فارسـی یـا عربی است و زبـان او هنـدی نه من زبـان او را می فهمم و نه او زبـان مرا . چه کـار کنم ؟ با خودم گفتم بروم به هر زبانی ، به اشاره ای ، به چیزی تسکینش بدهم تاخواستم بروم خودش را انداخت توی دریا ، رفت که رفت

. آدمی که در اسارت باشد ، آیا از فکر خودش بیرون می رود که به فکر دیگری بیفتد ؟ این آدم چه آدمی بوده که از فکر خودش خلاص بود ، و به فکر دیگری افتاده و می خواست که دیگری را نجات بدهد ؟ بواب قلب بود ، دربان قلب بود ، هرکه به هرجایی رسید از دربانی قلب بود :

خانه دل نیست جای صحبت اغیار

دیو چو بیرون رود فرشته درآید

مجله حوزه : حضرت عالی که با مرحوم آیت الله العظمی حائری آشنایی زیادی داشتید ، و از نزدیک ایشان را می شناختید ، یک مقداری از زندگی و خصوصیات ایشان بفرمایید :

آیه الله العظمی اراکی : آقای آقاشیخ عبدالکریم از قراری که بنده خودم ازایشان شنیدم ، می فرمودند : پدرم از مادرم اولاددار نمی شدند - تا آخر داستان که دربخش چهارم این کتاب یاد شد .

حاج شیخ ، شش ساله بود که پدرش فوت می کند و در حضانت مادرش تربیت می شود . می فرمود : در طفولیت وقتی بعض از کارها که خلاف طبع مادرم بود ، انجام می دادم ، می گفت : طفلی که به زور از خدا بگیری بهتر از این نمی شود (خنده آیه الله) بنابراین ، حدوث حاج شیخ بطور اعجاز و کرامت شده است .

و اما راجع به بقایش ، به سند صحیح شنیدم ، یعنی ، آقای فرید عراقی (۶) فرزندحاج آقا مصطفی که در اینجا (قم) مدرس بود و شخص عالمی بود ، نقل کرد از قول میرزا حسن که در دستگاه پدرش بود و شخص امینی بود ، که در سفری که به اراک آمده بودند ، بعد از آن که قم آمده و ماندگار شده بودند ، و اهل

اراک خواهش کردند که یک سفر تشریف بیاورید و مهاجرت کلی نفرمایید وقت تعطیلی یک ماهی رفتند به اراک و در اراک حاج آقا مصطفی دعوت کرده بودند به نهار درمجلس نهار حاج آقا مصطفی مطلبی فرموده بودند و حاج شیخ در جواب گفته بودند : برای من هم نظیر این اتفاق افتاد . در اوقاتی که در کربلا بودم ، شبی خواب دیدم کسی به من گفت : ده روز بیشتر از عمر شما باقی نیست . از آنجایی که حاج شیخ اعمی مسلک بود (بی قید و بی تکلف) و به این چیزها تقید نداشت . بیشترتوجه قلبش به علم بود ، و خیالات دیگر را اعتنایی چندان نمی کرد ، حتی اگرخواب مرگ بود ، پشت سر می انداخت ، و اسباب گرفتاری خودش قرار نمی داد که مبادا از علم نقصانی پیدا بشود و از این جهت این فکر را بکلی از قلب خود محوو منسی کرده بود .

روز دهم ، پنجشنبه یا جمعه ای بوده و رفقای حاج شیخ روز قبل گفته بودند ، خوب است فردا به یکی از باغات کربلا برویم ، و ایشان هم قبول کرده بودند . وسایل نهار برمی دارند و می روند . در آن باغ ، هرکس مشغول کاری می شود و به آقای حاج شیخ هم کاری ارجاع می دهند . حاج شیخ می بیند سرما سرمایش می شود . اول تحمل می کند ، ولی بعدا شدت پیدا می کند ، و از تحمل خارج می شود ، اظهار می کند ، آقایان من سرماسرمایم می شود ، می گویند : عبای کلفتی بیاورید . عبایی می آورند ، ولی درد شدت پیدا می کند و نمی تواند تحمل کند . می آورند خانه و توی بستر می افتد . می بیند حال احتضار

بهش دست می دهد . آن وقت یادش می آید ، که ای وای امروز ، روز دهم است و من بکلی غفلت کرده بودم . به یاد خواب می افتد . عجب خوابی است . حال احتضار دست می دهد ، می بیند که سقف شکافته شد . دو نفر از آن سقف پایین آمدند . می فهمد که اینان اعوان حضرت ملك الموت هستند ، و برای قبض روح پایین آمدند . پایین پا می نشینند تا از پا قبض روح کنند . در آن حال می بیند که خود الآن در دنیاست و هنوز به آخرت نرفته است . در آن حال افتاده در بستر ، توجهی پیدا می کند به حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام . چون خصوصیاتی هم در بین بوده ، زیرا حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام در عالم خواب یک مشت نقل به وی مرحمت کرده بودند در اثر این که در زمان جوانی نوحه خوان سینه زنهای اهل علم در سرمن رای (سامرا) بوده . زیرامرحوم آقا میرزا حسن شیرازی فرموده بودند ، در دهه عاشورا باید دسته سینه زن ازاهل علم بیرون بیاید .

نوحه خوان آن دسته ها مرحوم حاج شیخ بوده ، و ایشان جوان قوی هیکل و جهوری الصوت بوده است . اول آن اشعاری هم که می خواند این بود :

یا علی المرتضی غوث الوری کهف الحجی .

این اولش بود که دم می گرفتند . اشعار یک صفحه بود که مرحوم آقاسیداسماعیل پدر آقاسیدعبدالهادی شیرازی (۷) معروف ، که اشعرشعرای عرب بوددر مصیبت سروده بود . در اثر این نوحه خوانی ، یک شب خدمت حضرت اباعبدالله علیه السلام مشرف می شود و حضرت یک مشت نقل به او مرحمت می کند و از آن نقل تناول می کند . (۸)

در حال احتضار هم به حضرت اباعبدالله علیه السلام

توجه می کنـد و عرض می کنـد : یا اباعبدالله مردن حق است ، و البته باید بمیرم . لکن خواهشـمندم چون دسـتم خالی است و ذخیره آخرت تهیه نکرده ام ، اگر ممکن است تمدیـد بفرماییـد . می بینـد باز سـقف شـکافته شـد و یک نفر آمـد به این دو تا گفت : آقافرمودنـد ، تمدیـد شد دست بردارید . در اینجا دو روایت است ، به یک روایت آنان گفتند ، ما ماموریم . بعد خود آقا تشریف آوردند و گفتند : من می گویم تمدید شد و به یک روایت دیگر گفتند : سمعا و طاعه و رفتند .

بعـد از رفتن آنهـا می بینـد حالش یک قـدری بهتر شـد . پارچه ای را که رویش انـداخته بود کنار می زنـد . عیالش که بالای سرش گریه می کرده یک مرتبه صـدایش بلنـد می شود : زنـده شـد ، زنده شد . پارچه را برمی دارند . اشاره می کند آب می خواهم . بـا پـارچه لب و دهانش را آب می زننـد و همان می شود و محتاج به طبیب هم نمی گردد . بنابراین ، بقایش هم مثل حدوثش به خرق عادت بوده است .

این حوزه علمیه را من گمـان می کنم از اثر توجه حضـرت اباعبـدالله علیه السـلام است که گفته بود : من دسـتم خـالی است و ذخیره آخرت ندارم . امیدوارم شما تمدید بفرمایید ، تا ذخیره ای تهیه کنم . ذخیره اش همین بوده ، همین اقامه حوزه علمیه قم . من گمان می کنم این حوزه علمیه ، از نظر اباعبدالله علیه السلام است و کسی نمی تواند آن را ان شاءالله منحل کند .

قسمت سوم

نقـل کرده انـد که آقا شـیخ محمـدتقی بافقی یزدی (۹) مقسم شـهریه ، در زمـان مرحوم آقـا شـیخ عبـدالکریم بوده است که بعدش پهلوی گرفت و تبعید کرد

، اول ماه که می شده است می آمد از آقای حاج شیخ عبدالکریم پول بگیرد و بین طلاب تقسیم کند . یک ماه می آید درب خانه شیخ که پول بگیرد . حاج شیخ می فرماید : الساعه جز مایه توکل چیزی در دستم نیست . می گوید : چیزی نیست ؟ می فرماید : نه . از همان دم در برمی گردد و می رود مسجد جمکران . مرحوم آقا شیخ محمدتقی ، خیلی به مسجد جمکران اعتقاد داشت . نمی دانم آنجا با حضرت چه صحبتی می کند که طولی نمی کشد شهریه آماده می شود ، بارها اتفاق افتاده بود که شهریه ازاین طریق درست شده بود . مقام توکل مرحوم حاج شیخ عبدالکریم بسیار بلند بود . کسی که آن چیزها را دیده و مکاشفات برای العین اتفاق افتاده به حضرت باری تعالی یقین کامل پیدا می کند .

یک روز خودش فرمود که در نماز به مرحوم آقا سیدمحمد فشارکی (۱۰) اقتداکرده بودم . عبایی به دوش داشتم که تا چهار انگشت حاشیه اش زری دوزی بود . رفتم گفتم : آقا این عبای من ، این جایش زری است ، اشکال دارد . یک فحشی (۱۱) به بنده داد . فرمود : تو هنوز این مطلب مسلم را نمی دانی این قدر عاری و بری از فقه هستی ، که هنوز نفهمیدی به اندازه چهار انگشت معاف است . ذهب [طلا] در نمازمبطل است . ولکن مقدار چهار انگشت ، مستثنی است . همین را نفهمیدی . گفت ، همین یک فحش باعث شد که کتاب صلاه را نوشتم . (۱۲)

این «صلاه اثر آن فحش است . مرحوم آقای بروجردی اینقدر از این کتاب «صلاه تعریف می کرد .

می گفت : من کتابی به این پرمغزی و کم لفظی ندیدم . خودش هم برای بنده نقل کرده ، فرمود : یک روز آن وقتهایی که در نجف بودم ، مرحوم آخوند خراسانی به منزل بنده تشریف آوردند . دید نوشته هایی در طاقچه است . گفت : اینها چه است . گفتم : «صلاه یک قدری نگاه کرد ، هی تعریف کرد . گفت : به! عجب حرف خوشی است . سبک مرحوم آقای آخوند هم همین طور بود ، عبارتهای مختصر و پرمغز داشت . فرمودند : مرحوم آخوند خیلی خوشش آمد . این صلاه اثر آن تغیر [و فحش] است . گاهی این طور می شود ، یک حرف این قدر تاثیر می کند .

مرحوم آقا نورالدین در مسجدش منبر می رفت . در منبر صحبت بشر حافی راکرد بشر حافی ، در زمان حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام بود . شخصی بوده دارای تمول زیاد . یک روز حضرت از در خانه بشر عبور می کند . صدای آواز و لهوو لعب و تنبور می شنود ، یک کنیزکی کنار جوی داشت ظرف می شست . حضرت می فرماید : این خانه از کیست ؟ مال بنده است یا آزاد ؟ کنیز می گوید : بشر یکی ازآن اشخاص بزرگ است ، چطور می گویید بنده ، خیر آزاد است . حضرت فرمودند : بلی آزاد است که این جور است بشر توی خانه می شنود . می آید و می گوید : چه صحبتی بود با که گفتگو می کردی ؟ گفت : یک آقایی از اینجا رد شد و پرسید ، این خانه مال آزاد است یا بنده . گفتم البته آزاد است . گفت آزاد است که این جور است . گفت : کدام طرف رفت . گفت

: این طرف . همان جور پای برهنه می رود تا می رسد به حضرت و عرض می کند : آیا توبه من قبول می شود ؟ و توبه می کند . بعد از آن می گوید : چون هنگام تشرفم به خدمت امام و به توبه پابرهنه بودم همیشه پابرهنه راه می روم (گریه آیه الله) و لهذا بشر حافی شد ، بشر حافی ، یعنی پابرهنه . و نقل می کنند که حیوانات در کوچه ای که او می رفته فضولات نمی انداختند .

ولی افرادی بودند که یک عمر پای آن مشعل نور بودند . چه معجزات دیدندو چه شق القمرها دیدند و ره در دلشان نیافت که نیافت . اما او یک مختصر نیشتری که زد ، او را منقلب کرد بشر حافی شد . مرحوم آقای حاج شیخ عبدالکریم هم یک کلمه شنید . از آن یک کلمه آن طوری شد .

درباره مرحوم آقا ضیاء عراقی هم پدرم یک چنین داستانی نقل کرد ، (۱۳) گفت : پدر مرحوم آقا ضیاء ، آخوند ملامحمد کبیر در هشتاد سالگی فوت کرد ، در حالی که فرزندش آقا ضیاء ۱۲ ساله (۱۴) بوده ، و غیر از ایشان دو دختر هم داشتند . حاج صمصام الملکی بود ، متمول و ارباب ملک و املاک . ولکن از علوم هم بی اطلاع نبوده است . مرحوم حاج شیخ فرمودند : در کربلا که بودم ، در مدرسه حسن خان کربلا درس می گفتم . صمصام الملک ، برای زیارت آمده بود . یک هفته آمد در درس من نشست ، و در آن هفته از استصحاب بحث می کردیم ، و کلمه «لاتنقض الیقین بالشک را می گفتم . آخر هفته که شد ، گفت : قربان آن لب و

دهنی بشوم که یک کلمه به این کوتاهی از آن بیرون آمـده ، و ما یک هفته است بحث می کنیم . یک همچوآدمی بوده . بی اطلاع از علمیات نبوده ، منتهی ارباب ملک و ملاک بود . به همان طرزسابق که می آمد خانه آخوند ملامحمد کبیر (پدر مرحوم آقاضیاء عراقی) و بـا اوصحبتهای علمی داشت ، بعد از فوت آخوند هم می آیـد به خیالش که فرزند آخوندبجای پدرش نشسته ، در آن وقت سن آقاضیاء ۲۴ سال (۱۵) بود . صمصام الملک فرعی (فقهی) عنوان می کند . آقا ضیاء نمی تواند از عهده برآید ، حاج صمصام الملک دست روی دست می زند و می گوید : آه در خانه آخوند بسته شد . پدرم نقل کرد که آقاضیاء فرمود : این مثل یک کاسه آب گرمی بود که بسرم ریخته شد . از همان مجلس که حرکت می کند می رود به اصفهان و بعدش هم به نجف و می ماند تاآقاضیاء می شود . همین یک کلمه : «آه در خانه آخوند بسته شد» . خداوند همگی رارحمت کند ، اشخاص بزرگی بودند که از دنیا رفتند .

پدرم نقل کرد که همین آخوند کبیر ارتزاقش از یک قطعه زمینی در همان اطراف سلطان آباد اراک بود . زراعت می کرد و نان سال خودش و اهل عیالش ازهمان قطعه زمین بود . یک وقت که حاصل آن زمین را در خرمن گاه جمع کرده بودنددر اطرافش هم خرمنهایی بوده است . کسی عمدا یا سهوا آتش روشن می کند بادهم بود ، و آتش افتاده بود توی خرمنها . خرمن گاه است و خشک ، به محض افتادن آتش ، خرمنها آتش می گیرد . از این خرمن به آن خرمن

تا آتش همه خرمنها رامی گیرد کسی به آخوند می گوید : چه نشسته ای ؟ ! نزدیک است خرمن شما آتش بگیرد . آخوند تا این را می شنود ، عبا و عمامه را برمی دارد و قرآن را و می رود به بیابان . رو به آتش و در دستش هم قرآن می گوید : ای آتش! این نان خانواده و اهل و عیال من است ، تو را به این قرآن قسم به این خرمن متعرض نشو! پدرم می گفت ، تمام آن قبه ها که اطراف بود خاکستر شد و این یکی ماند . هرکس که می آمد ، انگشت به دهان می گرفت و متحیر می شد که این چه جور مانده ؟ خبر نداشتند من خبر داشتم . پدر مرحوم آقاضیاء همچو شخصی بوده است ، مرحوم آخوندملامحمد کبیر رحمه الله علیهم رحمه واسعه .

مجله حوزه : یک وقتی در درس می فرمودید : حاج شیخ عبدالکریم شاگرد مکتب سامراء بوده ، آیا بین مکتب سامراء و نجف فرقی است و تفوق با کدام یک می باشد ؟

آیه الله العظمی اراکی : مرحوم آقاسید محمد فشارکی ، استاد مرحوم حاج شیخ ، به اعتقاد مرحوم حاج شیخ و جمع دیگری بعد از حاج میرزا حسن شیرازی اعلم عصر بود . از آخوند [خراسانی] و سید طباطبائی و همه و همه . . . ، اعلم کل بود . در عین حال که اعلم کل بود ، جماعتی از اهل تهران از کسبه و تجار که بعد از میرزای شیرازی آمدند از ایشان رساله بگیرند و از آن محلی که بود تا در خانه دنبالش کردندولی جواب مساعد نداد . از آنان اصرار و از ایشان انکار ، گفت : رساله نمی دهم . درخانه که رسید ، در را

باز کرد و گفت : والله من اعلمم ، والله رساله حاشیه نمی کنم .

ایشان در اوایل امرش با مرحوم میرزا محمدتقی شیرازی هم بحث بودند ، ازاصفهان به کربلا می آیند و در درس فاضل اردکانی شرکت می کنند . فاضل اردکانی آن وقت خیلی معنون بود . آقا سید محمدحسین شهرستانی (۱۶) معتقد بوده که از شیخ انصاری هم اعلم است . فاضل اردکانی اعلم از شیخ مرتضی انصاری!

این دو تا در زمان آقا میرزا حسن شیرازی و به درس فاضل اردکانی واردمی شوند . میرزا حسن شیرازی ، آن زمان در نجف و فاضل اردکانی در کربلا بوده ، یک روزی در اوقات زیارتی زوار عرب از اطراف کربلا به عنوان زیارت حضرت اباعبدالله حسین (ع) مشرف می شوند . و آمدنشان و رفتنشان بطور هروله است . آقای آقاسیدمحمد فشارکی در زمان مراجعت آنها خودش را توی آنان می اندازد . بااینکه لباسش با لباس آنان متفاوت بوده با آنان در هروله شرکت می کند ، برای قضای حاجتی که داشت . در این بین که به هروله بین زوار عرب می رفته است ، درمراجعت به کجاوه ، با آقامیرزا حسن شیرازی برخورد می کند . میرزاحسن شیرازی ، از توی جمعیت دستش را دراز می کند و می گوید : با من بیا . از همان ساعت آقاسیدمحمد فشارکی به آقا میرزا حسن شیرازی ملحق می شود و از خواص ایشان می گردد . از او می پرسند شما مدتی در کربلا و در درس فاضل اردکانی بودید ، چه تفاوتی دیدی بین او و بین میرزای شیرازی ؟ از قراری که شنیدم -العهده علی الراوی- فرموده بوده است : آخرین فکر فاضل اردکانی به اولین فکر میرزای شیرازی می رسد .

آخرین فکر او به اولین فکر این می رسد .

مرحوم آقا میرزا حسن شیرازی مقامش در فکر خیلی بلند بوده است . وقتی که از اصفهان به زیارت نجف مشرف می شود و می خواهد بر گردد ، چون خودش رامجتهد مسلم و فارغ التحصیل می دانسته است . مرحوم شیخ انصاری هم در نجف بوده است . اشخاصی که از فهم عالی میرزا مطلع بودند به شیخ عرض می کنند که این حیف است ، شما هرطوری است این را نگهدارید . می خواهد بر گردد . شیخ درمجلسی با او اجتماع می کند ، و بحث «بیع فضولی را طرح می کند که آیا اجازه کاشف است یا ناقل ؟ شیخ تقریبی می فرماید ، و یک وجه را اثبات می کند . میرزاخیلی خوشش می آید ، می گوید : عجب تقریب خوبی است . شیخ تقریب دیگری می کند و طرف مقابل را اثبات می کند . میرزا می گوید : عجب این نقض هم بسیارنقض خوبی است . آنگاه شیخ نقض النقض را می فرماید ، و میرزا متحیر می شود ، و تاهشت مرتبه این کار را تکرار می کند میرزا بسیار تعجب می کند و می گوید :

چشم مسافر چو بر جمال تو افتد

عزم رحیلش بدل شود به اقامت

از بر گشتن منصرف می شود و ماندگار می گردد و در درس شیخ انصاری شرکت می کند ، و عاقبت به آنجایی رسید که میرزای شیرازی شد . سی سال تمام ریاست به او منتقل می شود و وحده لاشریک له می گردد . هیچ کس دیگر در قلمروشیعه از ایران و غیر ایران جز میرزای شیرازی مقلد نبود .

با اینکه مرحوم میرزای رشتی (۱۷) از شاگردان مخصوص شیخ انصاری بوده و خودش را از میرزای شیرازی اعلم می دانسته ، لکن تحت الشعاع بود .

قسمت چهارم

مجله حوزه : راجع

به عنایت حاج شیخ عبدالکریم به تربیت طلاب اگر چیزی در خاطر دارید بفرمایید :

آیه الله العظمی اراکی : حاج شیخ می فرمودند ؟ باید طلبه «اعمی مذهب بی قید و ساده زیست باشد . اگر می خواهد ملا بشود ، باید تقیدات را ول کند . عالم طلبگی این طور نیست که از در و دیوار ملایمات پیدا شود و زندگانی و امرارمعاشش بخوشی اداره شود . یک وقت هم هست که زندگی سخت و تنگ می شود . باید بر سختیها مقاومت کند و تقیدات را از بین ببرد ، و «اعمی مذهب باشد . خودش هم همین طور بود ، و به تقیدات اعتنا نمی کرد و اعمی مذهب بود . ولی اواخر خوفش گرفته بود از این تضییقاتی که رضاخان به طلبه ها می کرد . وقتی آقای آقاسیداحمد خوانساری را جلبش کرد نظمیه ، که باید التزام بدهی که عمامه رابرداری . این قدر سختگیری می کرد . می فرمود : من در مخیله ام خطور نمی کند ، که روحانی از این طرف خیابان برود و زن مکشفه (۱۸) از آن طرف خیابان ، پس حتما این هیئت اهل علم مبغوض خدا شده است . خوف این داشت که اهل علم مبغوض خدا شده باشد . و این خوف در دلش بود ، با اینکه بعد از ازدواج دوم خیلی سرحال شده بود . ولی روز بروز لاغر شد ، و مثل روز اول شد . روزی که از اراک آمده بودپوست و استخوان بود و هر روز هم تب می کرد ، ولی بعدا چاق شده بود تا اینکه این خوف در دلش افتاد ، و آخر هم نمی دانم (۱۹) دق کرد و مرد . می فرمود : من خوف دارم که این هیئت

مبغوض خدا شده باشد این چه وضع است .

آن روزی که بنای کشف حجاب شد ، رضاخان دستور داده بود افرادی که جزء رؤسا بودند ، مثل رئیس نظمیه و غیره ، باید اول کشف حجاب کنند ، هر شب نوبت یکی بود . مثلا امشب رئیس نظمیه ، شب دیگر رئیس امنیه ، و شب دیگرشهرداری . و هر شبی یکی بود شب به شب . آن وقت زن آن رئیس ، مکشفه می شد ، و اطراف او زنهای مخدره محجبه . دور او را می گرفتند . و زمانی که حاج شیخ می خواست برود نماز مغرب و عشا ، در خیابان تظاهر می کردند . حاج شیخ سوارالاغی می شد و شخصی به نام آقا علی سیف هم با الاغ دیگر پشت سر ایشان راه می افتاد . و آن وقت جمعیت بود که برای تماشای آن تظاهر پشت صحن جمع می شدند . جای سوزن انداختن نبود . و حاج شیخ باید از توی این جمعیت برای نماز مغرب و عشا عبور کند . و اینها می گذاشتند ، مخصوصا همان وقت خارج می شدند که زن مکشفه و مردمی که برای تماشا آمده بودند از جلو بروند ، و حاج شیخ هم پشت سر آنان قرار بگیرد . حاج شیخ خودش فرمود : من که دیدم این وضعیت است ، فکر کردم رفتن به نماز مغرب و عشا را ترک کنم . من که نمی توانم نهی از منکر کنم و باید از اینجا هم عبور کنم . و این هم سر راه من این کار را می کند . حرف نزنم تقریر می شود ، می گویند : پس این قبول کرده این کارها را! حرف بزنم چطور با این شخص حرف بزنم! پس بهتر است که به نماز

نروم . این چه نمازی است که من بروم . این فکر را با هیچ کس در میان نگذاشتم . خودم عهد کردم که نروم .

طرف عصری که توی اطاق خوابیده بودم . دیدم درب باز شد و سیدی باریش بلند آمد و گفت : این نماز را ترک نکن! این نماز را ترک نکن! من به واسطه این جهت دلم قرص شد . بنده خودم همیشه پیش از آمدن ایشان پشت سرشان برای نماز جا می گرفتم . همین جایی که قبرش است حالاـ درش را برداشته اند . وقت نمازجمعیت پر بود ، منتظر بودند که ایشان بیاید . وقتی که می آمدند همه پا می شدند . من هم پا می شدم ، از آن دم در که نگاه می کردم ، می دیدم صورت بهاجی دارد . عوض این که خم به ابرو داشته باشد ، و اوقاتش تلخ باشد ، صورتش بهاج بود . تودلم شک افتاد ، فکر کردم در همچو روزی چرا باید ایشان بهاج و صورتی منبسط داشته باشند ، تا اینکه یک روز این حرف را به آقای حجت (۲۰) گفت . شک از دلم رفت فهمیدم که قوت از جای دیگر بود ، این ابتهاج از جای دیگر بود ، از آنجا قوت قلب گرفته بود . ولی خوب آخر هم دق کرد و مرد .

حاج شیخ در فقه هم یک نظری داشت می فرمود : چون فقه پنجاه باب است ، از اول باب طهارت تا حدود و دیات اول کسی که فقه را به این طریق مبوب کرد ، مرحوم محقق بود که شرایع را نوشت . پیش از او شیخ طوسی در «مبسوط ش ترتیبی داد ، ولی به این ترتیب

نبود . محقق بود که فقه را به پنجاه باب مبوب کرد . مسائل هر بابی را سواسوا کرد ، و هرکدام را در باب خودش گنجانید . چیز اعجوبه ای بود . بعدا هرکه آمد ، از او تبعیت کرد ، علامه ، محقق ثانی ، شهید اول ، شهید ثانی ، شیخ انصاری و همه هرکه آمد تبعیت از او کرد این چه محققی بوده که این همه محققان آمدند ، ولی رویه او را تغییر ندادند . ولی حاج شیخ می فرمود : هر بابی ازاین ابواب یک متخصص لازم دارد . چون ابواب فقه خیلی متشتت و اقوال و ادله عقلیه و نقلیه و اجماعاتش تتبع زیاد می خواهد و افراد سریع الذهن لازم دارد . و این عمر انسانی کفایت نمی دهد که پنجاه باب را بطور شایسته ، و آن طور که باید و شایدتحقیق کند ، پس خوب است برای هر بابی یک شخصی متخصص بشود . مثل این که در طب متخصص وجود دارد ؟ یکی متخصص گوش است یکی متخصص اعصاب ، یکی متخصص چشم ، یکی متخصص اسافل اعضاء و یکی متخصص سرو . . . هرکسی یک تخصص دارد .

من خودم از حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی (۲۱) شنیدم که فرمود : یک چشم تنها صدها نوع بیماری دارد و برای هر دردش داروهایی هست . ایشان در طب واردبودند ببینید چقدر علم می خواهد که به تمام اینها برسد . و بفهمد هر دردی چه منشای دارد و چه دوایی می خواهد . دیگر عمرش کفاف نمی دهد که به مرضهای دیگر برسد . حاج شیخ می فرمود : خوب است در فقه هم متخصص داشته باشیم ، یکی متخصص صلاه

باشد ، یکی متخصص طهارت باشد ، یکی متخصص خمس باشد ، و همین طور ، و آن وقت هر سؤال و استفتایی که می آید به متخصص آن ارجاع دهیم تا او جواب بدهد .

مجله حوزه : اگر از مرحوم میرزا جواد ملکی تبریزی چیزی درخاطرتان است بفرمایید :

آیه الله العظمی اراکی : دو خصوصیت از ایشان دیدم . یک آقا سیداحمد نامی داشتیم که بهش آقا ترک می گفتند . ترک تبریزی بود ، می آمد پشت سر آقا میرزا جوادآقا برای نماز می ایستاد . ماه رمضان بود ، من هم می رفتم . در آن وقت وبا آمده بودو هر روز آدم بود که کشته می شد . آقا سیداحمد گفت : رفتم به دیدن آقا میرزا جوادآقا تا احوال پرسی کنم . رفتم نشستم گفت : آقا میرزا علی (۲۲) رفت . من خیال کردم به مسافرت رفته . با همان حال طبیعی گفت : آقا میرزا علی رفت . آقا میرزا علی که بود ؟ چه علمیتی داشت من آمیرزا علی را دیده بودم . چه علمیتی ، و چه تقوایی داشت . او جانشین پدر می شد . جوان بود ، بین ۲۵ تا ۳۰ ساله بود . وبا او را کشت . آن وقت آقا میرزا جواد می گفت : آقا میرزا علی که رفت بدون این که گریه بکند ، مثل این که سفر رفته است .

یکی دیگر اینکه ، یک آقا سید مهدی کشفی (۲۳) بود پسر آقا سیدریحان الله کشفی ، نوه آقا سیدجعفر کشفی که از بروجرد بودند ، و پدرش در تهران بزرگ شد و [خود او در قم] در کوچه ما منزل داشت –این آقا سیدمهدی با دایی زاده آقای طالقانی به نام

آقا سیدمحی الدین (۲۴) پیش بنده مکاسب می خواندند . این آقا سیدمهدی اواخر از خصیصین و مخصوصین آقا میرزا جواد آقا شد . به درس او خیلی علاقه مند بود و سلام و علیک زیاد داشتند و به او اخلاص و مودت زیاد داشت .

ایشان نقل کرد و گفت : یک شب توی خانه خودم توی اطاق خوابیده بودم ، دیدم که صدای محرق القلبی از حیاط می آید . از بس محرق القلب بود ، هراسان ازخواب برخاستم که چه خبر است ؟ رفتم در را باز کردم ، دیدم در این حیاط ما که به این کوچکی است ، یک کاروانسرای بزرگی است و دور تا دورش حجره می باشد . و صدا از یک حجره می آید . دویدم پشت حجره هرکار کردم در باز نشد از شکاف درب نگاه کردم ببینم چه خبر است . دیدم یکی از رفقای ما که اهل بازار تهران است افتاده و باندازه نصف کمر انسان سنگ آسیا روی او چیده اند و یک شخص بد هیبت از آن بالا توی حلقوم دهان او عملیاتی می کند ، و او از زیر دارد صدا می زند . ناراحت شدم ، هرچه کردم در باز نشد . هرچه التماس کردم به آن شخص که چرا به رفیق ما این طور می کنی! اصلا نگفت : تو کی هستی ؟ این قدر ایستادم که خسته شدم . برگشتم آمدم توی رختخواب ، ولی خواب از سرم بکلی پرید . نشستم تا صبح شد . حال نماز خواندن نداشتم . رفتم در خانه میرزا جواد آقا و در زدم به میرزا جواد آقاگفتم : من همچو چیزی دیدم . گفت : ها ، شما مقامی پیدا کرده اید

. این مکاشفه است . آن شخص در آن ساعت نزع روح می شد . من تاریخ برداشتم . بعد کاغذ آمد که آن رفیق شما در همان ساعت فوت کرده است .

مجله حوزه : از علماء گذشته چه خاطرات دیگری دارید ؟

آیه الله العظمی اراکی : یک چیز عجیبی از حاج آقا حسین بروجردی «اعلی الله مقامه دیدم . آقای صدوقی یزدی در همین کوچه ما نزدیک تکیه خلوص ، منزل داشت . نمی دانم از مکه یا عتبات آمده بودند که بنا شد به دیدنش برویم . من با آقای[سید محمدتقی] خوانساری رفتم ، دیدم آقای بروجردی هم با اصحاب و حوارییَنش ، از جمله آقای قفقازی پدر آقامحمد قفقازی مدرس (۲۵) و دیگران آمده اند کرسی بود و همه دور کرسی نشستند . ایشان هرکجا که می رفتند ، استفتائات را توی کار می آوردند دیگر جای صحبت خارجی نبود . استفتائات را ریختند روی کرسی ، یکی از استفتائات محتاج به مراجعه به جواهر شد . به آقای صدوقی گفتند : جواهر دارید ؟ گفت : بلی . گفتند : بیاورید . آوردند ، گفتند : این مساله را توی جواهرپیدا کنید . این می گرفت هی ورق می زد ، نمی توانست پیدا کند ، می داد دست آن یکی . آن یکی هم هرچه تفحص می کرد نمی یافت می داد دست دیگری تا آخرش ، آقای بروجردی گفت : بده بمن . کتاب را دستش گرفت و باز کرد و گفت این مساله است .

یک خاطره هم از مرحوم مامقانی صاحب تنقیح المقال دارم . ایشان به قم آمده بود ، و طلاب به دیدنش می رفتند . توی خیابان حضرتی توی یک مسافرخانه منزل گرفته بود . من هم رفتم به

دیـدنش می گفت : وقتی من تنقیح المقال را می نوشـتم و محتاج به مراجعه کتبی که در طاقچه بود می شدم دست می بردم و برمی داشـتم و باز می کردم ، دقیقا همان کتاب و همان صـفحه مورد احتیاجم باز می شـد ، و برای پیـدا کردن کتاب و مطلب معطل نمی شدم .

مجله حـوزه : شـما قریب پنجـاه سـال بـا امـام امت حضـرت آیت الله العظمی خمینی آشـنایی داریـد ، اگر چیزی راجع به امـام داریدبفرمایید :

قسمت پنجم

آیه الله العظمی اراکی : من بـا ایشان در اوایل امر خیلی مانوس بودم . هر هفته ازخانه ام تا میـدان کهنه با هم برای تهیه سوخت می رفتیم و بوته و چوب گز برای سوخت نهار و شام تهیه می کردیم بین راه بسیار صحبت می کردیم و مانوس بودیم .

در فوت مرحوم آقـای سـیدمحمدتقی خوانساری که در همـدان فوت کردنـد ، ایشان هم بودنـد و من هم بودم . ایشان با آقای خوانساری وداع کردند ، و زود حرکت نمودند و من ماندم ، تا اینکه فوت کردند . جنازه ایشان را از همدان حرکت دادند ، و عده ای از روحانیون قم آمده بودند به استقبال جنازه . در بین قم - تهران آقایانی که آمده بودند پیاده شدند . من هیچ کس را ندیـدم این قـدری که آقـای خمینی گریه می کرد ، گریه کنـد . شـانه هـایش بالاـ و پایین می رفت . چنان اشک می ریخت ، چنان اشک می ریخت که من از اولادش چنان گریه ندیـدم . خیلی اهل بکاء است آقای خمینی! هیچ نسـبتی با هم نداشـتند و مربوط نبودند ، فقط عرق دینی داشت . این مرد دینی است ، حتی برای کشـته شدن هم حاضر است . این همان طور تو خاطرم مانده و محو نمی شود ، آن گریه ای

که دیـدم از هیچ کدام از اینان که آمده بود مثل ، آقای داماد آقای زنجانی (۲۶) و خیلی از معنونین دیگر . گریه می کردند ولی آرام لکن ایشان بلند گریه می کردند .

یـک روز من احتیـاج به پـول پیـدا کردم . در حرم بـودیم گفتم : می شود یـک ده تومنی برای من پیـدا کنی . گفت : السـاعه الساعه ، صبر کن صبر کن تندی رفت بیرون و پولی آورد و داد خیلی رئوف و مهربان است .

آن کتـابی هم که نوشـته بودنـد . کتـاب «اسـرار هزار سـاله بـا اینکه پـدر نویسـنده آقـای حـاج شـیخ مهـدی پایین شـهری مرد بزرگواری بود . (۲۷)

وقتی که حاج شیخ وارد قم شـد ، به منزل او در مـدرسه رضویه وارد شدنـد . منبر این پسـر را هم دیـده بودم ، یک منبر عالی داشت . پـدرش که در مـدرسه رضویه دهه عـاشورا روضه خوانی می کردهمین پسـر منبر می رفت ، چه منبرهای عالی تحویل می داد . پناه ببریم به خدا ازعاقبت کار ، آخرش این طور شد و این کتاب اسرار هزار ساله را نوشت . آن وقت به آقای خمینی اثر کرد و نشـست ورد نوشت . همین کتاب «کشف الاسرار» را نوشت . این از عرق دیانتیش بود . خداوند گذشتگان را با ائمه اطهار محشور کند و زنده ها راعمر طویل مرحمت بفرماید .

مجله حوزه : این انقلاب که قرآن را زنده کرده است ، روحانیون درقبال آن چه وظیفه ای دارند ؟

آیه الله العظمی اراکی : من از شـخص معتمدی شـنیدم که از آقای آقاسید احمدخوانساری (۲۸) شنیده بود که ایشان فرموده بودند : عجب امتحان بزرگی است . خیلی آدم می خواهد خودش را از این امتحان

سالم در بیاورد . خیلی آدم می خواهدامتحان بزرگی است .

امروز ، روز موت احمر است . جماعت دنیا که رئیسشان آمریکا و شوروی است و سایرین هم که دست بسته آنان هستند . همگی در یک طرف هستند و آقای خمینی تنها . چه می شود کرد ؟ امتحان بزرگی است . آقای خمینی شخص نیک نفسی است جای شک نیست . قسم می شود خورد ، به والله که این مردنیک نفس است و هیچ غرضی در او جز ترویج دین نیست . و دیدن این تحکمات و زورگوییهایی که این دو نفر -پدر و پسر- (۲۹) کردند . چه کارها کردند . می خواستنداصل دین را بکلی از ریشه بکنند ، مثل یزید که گفت :

لعبت هاشم بالملک فلا خبر جاء ولا وحی نزل

می خواست به کلی ریشه دین را از بین ببرد . اگر نبود نهضت حضرت سیدالشهداعلیه السلام الآن من و شما کافر بودیم . اشهد ان لا اله الا الله بین ما نبود . از اثر نهضت حضرت اباعبدالله و آن شهادتهای هجده نفر از بنی هاشم -که لااری لهم من نظیر- یک همچو اشخاصی خون ریختند ، و خداوند حفظ فرمود تا به ماها رسید . این شخص (پهلوی) هم می خواست همین کار را بکند . این نهضت هم امروز ان شاءالله امیدوارم از طرف خدا باشد و ترحمی از خدا باشد . ان شاءالله بجایی برسد .

مجله حوزه : امام و دیگران مکرر فرمودند که برای حل و فصل امورقضائی نیاز به قاضی است وظیفه روحانیت در این باره چیست ؟

آیه الله العظمی اراکی : این به آقای خمینی برگشت دارد . کسی که بسط یددارد ، نفوذ کلمه دارد ، نفوذش به تمام اعماق مملکت فرو

رفته ، و در تمام مملکت نفوذ کلمه دارد ، باید اشخاص شایسته را تعیین کند در هر صقعی از اصقاع ، و هرقطری از اقطار که احتیاج به قاضی دارند ، از این صقع به آن صقع که راهشان دورو مسافت زیاد است نروند . هر صقعی یک کسی را برای فصل امور و مشاجراتی که بوجود می آید داشته باشد ، مثل اینکه میت در هر صقعی نباید بی نمازگذار بماند .

مجله حوزه : به نظر شما طلاب به چه چیزی باید بیشتر اهتمام ورزند ، و چه چیزی در موفقیت آنان نقش دارد ؟

آیه الله العظمی اراکی : به خواندن قرآن با فکر و تامل . به جهت اینکه این کلام خالق آسمان و زمین و خالق بشر ، خالق انبیاء و مرسلین ، خالق محمدسیدالمرسلین ، خالق امیرالمؤمنین ، خالق یک یک ائمه ، خالق حضرت حجت سلام الله علیهم و خالق همه است . این کلام مال اوست . ببینید چه کلامی است!کلامی که کلام خالق تمام انس و جن و شمس و قمر و مایری و مالایری است . او این کلام را تنزیل کرده . این کلام چقدر جامع است ، مثل جامعیت خودش . اگر کسی فکرو تدبر در او بکند حالش منقلب می شود ، و از کسالت و بی توفیقی روحی نجات پیدا می کند .

علاوه بر آن ، باید شوق هم داشته باشد . شوق در هر کاری باعث پیشرفت شخص در آن کار است . کسب باشد ، فلاحت باشد ، تجارت باشد ، علم باشدو هرچه باشد ، اولین وسیله پیشرفت کار شوق است . مرحوم آقای آقاشیخ عبدالکریم می گفت : زمانی که من طلبه بودم در سر من رای در

مـدرسه مرحوم آقـامیرزا حسن شـیرازی در طبقه فوقـانی حجره داشـتم . تابسـتان هوا گرم بود ، همه رفتنـدتوی سـرداب . تمـام افرادی که سـکنه مـدرسه بودنـد در سـرداب جمـع شدنـد . من یکی تـوی بالاخـانه مانـدم . عرق از سـر و صورتم می ریخت . لباسـهایم را کنده بودم و یک لنگ بسـته بودم تا گرما خیلی اثر نکند . در عین حال که عرق می ریختم ، مشـغول فکربودم . و خوشبخت بودم از این عرقها که می آیـد . یک مساله ای خیلی برایم مشـکل شد ، هرچه فکر کردم حل نشد ، در عالم خواب بودم که حل شد . چقدر شوق بایدباشد که در عالم خواب حل مشکل شود .

مجله حوزه : با توجه به حساسیت مردم نسبت به روحانیت وضع معیشتی آنان چگونه باید باشد ؟

آیه الله العظمی اراکی : همان طور که گفتم ، مرحوم حاج شـیخ عبدالکریم می فرمود : طلبه باید «اعمی مسـلک باشد لابشـرط باشد . اگر می خواهد بشرطشـیی ء و اخصـی باشد ، حتما باید نهارم چطور باشد ، لباسم چطور باشد ، منزلم چطور باشد و . . . کارش لنگ است . باید اعمی باشد . هر پیشامدی که شد ، من نبایددرسم را ول کنم ، هرچه می خواهد باشد . اعمی مسـلک ، بایـد باشد . همان طور که گفتم خودش هم اعمی مسـلک بود به این چیزها اعتنایی نداشت . تنها پیشامدهاو ناملایمات دینی به او صدمه می زد ، ولی پیشامدهای دیگر مهم نبود . مثلا خودش نقل کرد که اطاقش چهار تکه فرش داشت ، یک رواانداز ، دو کناره و یک میانه . یک شخص آمد گفت : آقا اینها مال من است ، و مال دزدیده شده است

. گفت بیا برداربرو! بدون اینکه بگوید بینه بیاور همه را برداشت و برد هیچ نگفت : آخر بینه می خواهد ، به چه دلیل می گویی ؟ گفت : بیا بردار و برو . حالا این طرف بکشد آن طرف بکشد ، به نظمیه به عدلیه به این به آن ، اصلا و ابدا . گفت بردار و برو .

می فرمود : بین روحانی و غیرروحانی فرق است . روحانی مانند لباسی می ماند که از برف سفیدتر است ، ولی غیر روحانی مثل لباسی است که از ذغال سیاهتر باشد . این هرچه کار بدی بکند و قدم کجی بردارد به سیاهی آن ضررنمی زند . مثل هر گرد و غباری که روی ذغال بیاید ، اثری ندارد . چون بالاتر از سیاهی رنگی نیست . همان سیاهی هست که هست . زنا بکند ، شرب خمر بکند ، غیبت بکند ، آدم بکشد ، چاقوکشی بکند هر کاری بکند خم به ابروی جماعت و جامعه بشری نمی آید ، می گویند : می کند که می کند . اما جماعت روحانی ، هر گرد و غباری که بیاید روی برف ، برف را سیاه می کند . از بس که سفید است ، یک خورده گردبنشیند ، معلوم می شود . آی فلانی غیبت کرد . می پیچد توی مردم ، فلان روحانی غیبت کرد ، فلان روحانی فحش داد . فلان روحانی چه کرد . آن دیگری آدم کشی هم بکند کسی چیزی نمی گوید اصلا و ابدا . روحانی باید این جوری [پاک] حرکت کندوالا مردم می رمند .

مصاحبه مجله پیام انقلاب با آیه الله العظمی اراکی (ره)

س : حضرت آیت الله لطفا مفصلا شرح زندگانی خودتان را از اوان کودکی ، دوران تحصیلات طلبگی ، سطح و خارج بیان فرمایید .

ج : بسم الله الرحمن الرحیم

شاعر گفته است

:

گیرم پدر تو بود فاضل

از فضل پدر ترا چه حاصل

و دیگر اینکه گفته اند :

ان الفتی من یقول ها اناذا لیس الفتی من یقول کان ابی

در عین حال از باب ، فاما بنعمه ربک فحدث ، نعمتهای خداوند تبارک را که درباره این کوچکترین ذره ای از ذره ها ، کوچکترین مخلوق خودش انعام فرموده ناچارم بیان دارم ، ولیکن می ترسم بر ضررم تمام بشود . یعنی آنکه می گویند : «هرکه بامش بیش ، برفش بیشتر» هرکه انعام خدا بر او بیشتر ، کارش مشکلتر . و از همین جهت است که انبیاء و اولیاء - صلوات الله علیهم- از سایر مردم خوفشان از خدا بیشتربود . چرا که نعمات خداوند به آنها بیش از سایر خلق بود ، سایرین به همان نعم حسیه که ذائقه و لامسه و سامعه و باصره باشد مانوس و متنعمند ، لکن نعم روحیه و معنویه و لطائف خفیه پروردگار عالم نسبت به بندگان خاصش می باشد . و آنچه ازانوار حقیقی و روحیه که انبیاء عظام دارند ابدا طرف مقایسه با این نعمتهای حسیه نیست ، به هیچ وجه ، اصلا و ابدا نمی توان با آن قیاس کرد . علی هذا درباره یکی ازاین انبیا ، خداوند تبارک و تعالی فرمود : «لولا انه کان من المسبحین للبثت فی بطنه الی یوم یبعثون پس اگر نبود از تسبیح گویان هرآینه می ماند در شکمش تا روزی که برانگیخته شوند . (سوره الصافات ، آیه ۱۴۴) .

یا یکی دیگر از این انبیاء را چنانکه نقل می کنند که ایشان آنقدر سجده کردو آنقدر اشک ریخت که از اشک چشم او گیاه روئیده شد ، اینها همه اثر یک ترک اولی است . ۲۰۰ سال حضرت آدم علیه السلام گریست در

اثر یـک ترک اولی ، پس هرکه نعم الهی بر او بیشتر باشـد بایـد خوفش از خـدا بیشتر باشـد . لـذاست که بنـده از بیـان نعمات خداوندی که ارزانی داشته می ترسم که بر ضررم تمام شود .

نعمات الهی

قسمت اول

مرحوم حاج میرزااحمد شیرازی (۳۰) بسیار آدم بصیر و بینـایی بود و ایشان می فرمود که خداونـد به تو (یعنی بنـده) سه نعمت بزرگ عنایت کرده که به احدی نداده است : استادی خداوند به شـما داده که به احدی نداده (منظورشان مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری بوده است) ، و نیز یک پدری هم به شما داده که به احدی نداده ، پدر من یک آدم بخصوصی بود از علم و ایمان ، و ایشان علاقه خاصـی به پدرم داشـتند . و همچنین از آنجا که ایشان با خانواده بنده محرمیت داشـتند (۳۱) و با هم دریک منزل می نشستیم می گفتند خداوند عیالی به شما داده که به احدی نداده است . (از فضل و تقوا) .

همچنانکه مرحوم حاج میرزااحمـد شیرازی نیز فرمودنـد پـدرم یکی ازبزرگترین نعمات الهیه به بنـده بوده است . ایشان دسـت پرورده مرحوم آخوندملامحمد ابراهیم انجدانی (۳۲) بود که از اوتاد عصر بوده است و نیز دست پرورده شیخ اصفهانی (۳۳) بوده که مورد علاقه خاص مرحوم شـیخ بوده است . از پدرم شنیدم که می گفت آخوند بمن مکررا می فرمود که تو استوانه مسـجد ما هستی . یعنی هروقت که آخوند به مسـجد می رفته پدرم را در مسجد در حال قیام می دیده است ، پدرم اینطور بود «امن هو قانت اناءاللیل ساجدا و قائما یحذر الاخره .

من مصداق این آیه را در

پدرم می دیدم .

و اما مادرم هم از اولاد سیدحسن واقف (۳۴) می باشد که سیدحسن اکنون دراطراف نطنز بارگاهی دارد بسیار مجلل و امامزاده ای بسیار مقرب (مجرب ظ) است که می گویند سیدحسن از اولاد امام زین العابدین است .

شوهر همشیره ای داشتم به نام آقای عماد (۳۵) ایشان مرا در سن ۱۱ یا ۱۲سالگی به درس و تحصیل علوم الهیه واداشت . شاید از همان اوان کودکی بودو سنم بسیار کم بود ، شوق عجیبی به کتاب و نوشتن داشتم ، یادم می آید یک پنج الحمد (۳۶) یا عم جزء که کتابی بود داشتیم و من در حالی که چیزی از خواندن و نوشتن نمی دانستم و نمی فهمیدم مرتب این کتاب دست من بود و ورق می زدم و برای خودم چیزهایی می خواندم این آقای عماد که خود یکی از نعمتهای بزرگ الهی برای من بود که ایشان مرا دلالت فرمود به مرحوم حاج شیخ جعفر (۳۷) که از اوتادخاص بود و دروس صمدیه ، سیوطی ، معالم ، رسائل و مکاسب را تدریس می فرمودند [و سطح را نزد ایشان خواندم] و ادیب کاملی از هر جهت بودند .

بعد از ایشان آقای سلطان (۳۸) وارد اراک شدند ، آیت الله میرزا محمدتقی شیرازی در مورد آقای سلطان فرموده بودند او نور چشم من و بازوی منست ، لذاپیش خودم می گفتم کسی را که میرزا محمدتقی شیرازی این چنین بگوید این بایدملک و از فرشتگان باشد علی هذا دور آقای سلطان مثل پروانه پر می زدم بس که ایشان را دوست می داشتم و از حضورشان فیض می بردم .

بعد از فوت حاج شیخ عبدالکریم در همان سال در محضر شریف آیت الله حاج سیدمحمدتقی خوانساری –اعلی الله مقامه

الشریف- بودم ، ایشان هم شخص عجیبی بود بواب قلب بود ، مجاهد فی سبیل الله و مقامی بس عظیم داشت ، ایشان هم مقداری مرا کفالت فرمودند .

پس از فوت ایشان یک حاج حسین نجار بود که او نیز شخص بسیار بزرگی بود در عظمتش اینقدر بس که بعضی توهم می کردند که خدمت آقا امام زمان (عج) می رسند ، بعید هم نبود ، مقامات عجیبی داشت .

س : حضرت آیه الله لطفا در مورد تاسیس حوزه علمیه قم و چگونگی برپایی آن در زمان مرحوم آیه الله حاج شیخ عبدالکریم حائری بفرمائید .

ج : آقای حاج شیخ عبدالکریم شخصیتی است که هم حدوثش به خرق عادت شده و هم بقایش . (۳۹)

و خداوند از طرف اباعبدالله علیه السلام خواسته است که حوزه علمیه قم بدست ایشان تاسیس بشود که حاج شیخ خواسته بود و گفته بود دستم خالی است دردستم چیزی بیاید و بعد بمیرم و چیزی که دستش آمد همان تاسیس حوزه علمیه قم بود . می بینیم بنیان حوزه علمیه قم بنظر و توجه اباعبدالله الحسین -صلوات الله علیه- گذاشته شده و چیزی که حضرت حسین علیه السلام تاسیس و بنیان نهاده باشدآمریکا و روس و بالاتر از آن هم نمی توانند آنرا از بین ببرند ان شاءالله .

س : حضرت آیت الله لطفا بفرمائید با حضرت امام از کی آشنا شدیدو شخصیت ایشان را چگونه می بینید ؟

ج : حضرت آقای خمینی یک مدتی را در اراک بوده اند و در حوزه اراکیه آنجاتحصیل می نمودند که در آن مدت با ایشان آشنائی نداشتم اما آن وقتی که در قم بودیم معارفه تامی پیدا کردیم و یکی از همصحبتهای بنده بودند ، گاهی اتفاق می افتاد از منزل تا میدان کهنه قم نزدیک

شاهزاده حمزه ، (۴۰) این راه را دو بدو طی می کردیم و ضمن صحبتها و مباحثه ها برمی گشتیم و این مساله کثیرا اتفاق افتاده ، باهم خیلی مانوس بودیم . آن اوائل که وارد قم شدم ایشان بمن اظهار کرد شما یک درس تفسیر صافی (۴۱) برای من بگویید ، تفسیر صافی با اصول و فقه و اصطلاحات آن مناسبتی ندارد و لذا چون با آن اصطلاحات مانوس نبودم چند شب تدریس کردم اما دیگر نرفتم ایشان هم اصراری نکرد ، بله اوائل آشناییمان اینطور بود .

ایشان مرد بسیار جلیلی است و شناختم او را به جلالت ، بسیار مرد پاکی است ، پاک ، پاکی نفس دارد ، پاکی ذاتی و درونی دارد و این بر همه خلق معلوم شده است ، ما در مدت پنجاه سال که با این شخص بزرگ آشنایی پیدا کرده ایم جز تقوی و دیانت و سخاوت و شجاعت و شهامت و بزرگی نفس و بزرگی قلب و کثرت دیانت و جدیت در علوم نقلی و عقلی و مقامات عالی و . . . در او نیافتیم و ندیدیم[او را جز] مردی با تقوا به تمام معنی و مردی فداکار اسلام به تمام معنی ، این مردقد مردانگی علم کرد و در مقابل کفر ایستادگی کرد و ید غیبی هم با او همراهی کردبطوری که محیرالعقول بود و در هیچ خانه ای و هیچ زاویه ای از زوایای این مملکت باقی نماند مگر که گفته شد «مرگ بر شاه او (حضرت امام) جان در کف دست گذاشته است و در مقابل تبلیغ قرآن و دین حنیف اسلام جانبازی می کند ، جان در کف گذاشته و حاضر برای

شهادت شـده است . خداونـد یک قوه غریبی در این مرد خلق فرموده که همچون قوه ای که به ایشان داده به هیچ احدی نداده ، همچنین جراتی ، چنین شـجاعتی و دیـدی به اوداده است که به احـدی نداده ، او مانند جدش علی بن ابیطالب است; داسـتان عمروبن عبـدود را شـنیده ایـد; بـا آن نعره هایی که از حلقوم عمربن عبـدود بیرون می آیـد که همه اصـحاب پیامبر را در روز جنـگ به یـک لقمه فرض می کرد و چنین بنظرش کوچـک می آمدنـد . بسـیار مغرور به قـوت و شـجاعت خودش بود ، همه اصـحاب رنـگ از صورتشـان پریـده بود و خود را بـاخته بودنـد و همه خود را طعمه شمشـیر عمرو می دیدنـد ، آن ملعون هم مرتب نعره می زد و مبـارز می طلبیـد ، می گفت چقـدر مبـارز بطلبم ، شـما که معتقدیـد اگر کشـته شویـد به بهشت می روید بیائیدبفرسـتمتان به بهشت; تا اینکه پس از چند بار که حضـرت امیر بلند شد و پیامبر اجازه نفرموده بودند بار آخر اجازه میدان دادند ، آن ملعون قریب هشتاد سال داشت و حضرت امیر -صلوات الله علیه- بیست سال بیشتر نداشتند . پیامبر فرمود این فارس یـل یل است (لقب عمروبن عبـدود) و حضـرت امیر فرمودنـد من علی بن ابی طالبم . خلاصه اینکه ایشان به یک ضـربت آن غول شـجاعت را بزمین انداختنـدکه : «ضـربه علی یوم الخنـدق افضـل من عبـاده الثقلین شـد . یـک چنین جراتی راخداونـد به حضـرت امیر داده بود حالا فرزنـدش نیز اینطور است ، اینهمه عمروبن عبدودها در دنیا نعره می زنند و فریاد می کنند ولی ابدا ترسـی نـدارد ، این چه شـجاعتی است که خداوند به او داده است ، ان شاءالله خداوند از چشم بدمحفوظش بدارد ، یک چنین کسی کمیاب است

، کم نظیر است و نظیر نـدارد خداونـدعاقبتش را ختم بـه خیر کنـد ان شـاءالله ، و آنچه را کـه می خواهـد و در دل دارد خداوندنصیبش کند .

البته امت مسلمان ایران قدردانی از این نعمت عظمای خدائی بکند و تبعیت او را از جان و مال و ید و لسان و از هر قوه ای از قوا که از آنها تمشی دارد کوتاهی نکنـد و خـدای ناکرده به واسـطه افکار شیطانی نسبت به ایشان ظلم عظیمی به نفس خود نکنـد که حساب آنهـا که بهتانی و یا فکر [بـد]ی به این شـخص بزرگ داشـته باشـند با کرام الکاتبین است ، حمایت این مرد حمـایت حضـرت سیدالمرسلین است وحمـایت ائمه طـاهرین است وحمـایت حضـرت حجه بن الحسن عجـل الله فرجه است و کوتاهی کردن نسبت به این مرد کوتاهی کردن از آنهاست و بایـد همه خلق این معنی را متوجه باشـند که تا می تواننـد مالا ، قدما ، قلما و جانی در مقام تبعیت و امداد او برآیند .

س : حضـرت آیت الله از مشـکلاتی که در ایام تحصـیل در قم داشتید و یاچنانچه خاطراتی از سختیها و مشتقتهای دوران رژیم رضاخانی برای روحانیون فراهم می شده است در خاطرتان می باشد مطالبی رابفرمایید .

ج : مشـکلات بسیار بوده است ، یکی از مشکلات اینکه آن زمان که رضاخان نظام اجباری سربازگیری و بی حجابی را حکم کرده بود آقایان علمای اصـفهان به قم آمـده و چنـدین ماه در قم ماندند . یک حاج آقا نورالله (۴۲) بود که اس و اسـاس این نهضت و جریان بود که تمامی مخارج این برنامه بعهده ایشان بود ، علمای عصـر ما در یک گوشه صـحن اجتماع می کردند و سخنرانی می شـد و توسـلاتی داشـتند و آن مردکـه (رضاخـان) تمـام اینهـا را می شـنید و در دل نگـه می داشت و از این می ترسید که نکنداین

علما پیش ببرنـد . و مرتب تلفنی با قم در تماس بود و ماجرا را دنبال می کرد تااینکه قضـیه حاج شـیخ محمدتقی بافقی (۴۳) پیش آمد که شـخصا آمد قم و توی پله های مدرسه فیضیه که از درب صحن کهنه باز می شود ایستاد و یک نعره ای زد که تا آن آخر مدرسه نعره اش رفت می گفت ذریاتتان را برمی اندازم ، خیلی نعره کشـیدو رفت ، (پس از آن) شـیخ محمدتقی را گرفتنـد و آن ملعون بـا دست خودش جلوی ایوان آئینه (ایشـان را) خوابانـد و شـلاق زد و او هم مرتب می گفت یـا صاحب الزمان یاصاحب الزمان . البته ابتدا حاج شـیخ محمدتقی به ضـریح حضـرت معصومه علیها السلام پناهنده شده بود که صمصام رئیس نظمیه قم بـا رفقـایش با چکمه وارد حرم حضـرت معصومه علیها السـلام شدنـد و هیـچ احترامی و اعتنایی هم نکردنـد و حاج شـیخ محمدتقی راگرفتند و بردند نظمیه . و پس از شلاق زدن در جلوی ایوان آئینه او را به حبس انفرادی نمور و تنگ و تاریک بردند . برای شام شـبش که چیزی نیاورده بودند دست در کیسه پولش کرده و یک ریال پول داشـته بیرون می آورد و به زنـدانبان می گویداین را برای من نخودچی و کشـمش بخر و بیاور . نخودچی و کشـمش را دو سه شب تناول می نمود و با آنها تحمل می کرد و پس از آن که دیگر هیچ نداشـته است رو به آسمان کرده و به خدا می گوید خدایا : «آخوندت حرکت دارد و می جنبـد» ، اشاره به اینکه روزی هر جنبنده و موجود زنده ای را تضـمین فرموده ای پس حالا که من گرسـنه ام روزی مرا برسان «و ما من دابه الا علی الله رزقها . »

شب بعدش یک

سینی غـذا و اطعمه ای که تـا آن موقع حـاج شـیخ نخورده و حتی ندیـده بود برایش می آورنـد این را آقـای حاج شـیخ محمد رازی در کتاب تقوی «التقوی و ما ادریک ما التقوی در احوال حاج شیخ محمدتقی بافقی) مفصلانوشته است .

این یک خاطره از آن دوره مشکل بود و یک مشکل دیگرمان در دوران تحصیل این بود که بعضی وقتها شهریه قطع می شد ، می گفتنـد شـهریه نرسـیده ، حالاباید چکار کرد ؟ شـهریه ای که فوق فوقش ۱۲ تومـان بود و خیلی خیلی که بالاـمی رفت ۱۵ تومان بود و خیلی خیلی بالاتر می رفت ۲۰ تومان می شد و هرگزشهریه ای به ۲۱ تومان نمی رسید . و می شد زمانی که تنگی و قحطی پیش می آمـدو در خیابان و دکان نانوائی جمعیت پشت سـر هم جمع بودند تا چقدر معطل می شدی تا نانی به اندازه یک آجر [تهیه کنی] که فقط اسم نان را داشت ولی معلوم نبود که چه هست .

س : آیا این قحطی در زمان جنگ و در اثر جنگ پیش آمده بود ؟

ج : خیر ، این قحطی در اثر خشـکسالی و نیامـدن بـاران بود . مسـاله جنـگ مصـیبت دیگری بود که پیش آمـد آن هم بلیه ای دیگر بود که مفصل است و اینکه تمام این شهر قم را متفقین پر کرده بودند که قضیه استسقاء (طلب باران از خداوند) هم در همان اوان پیش آمد .

س : حضرت آیت الله لطفا جریان نماز استسقاء را شرح بیشتری دهید . (۴۴)

و از آن طرف تـا شـاه جمال (۴۶) تمـام اطراف مملو از چادرهـای متفقین بودو هر چـادر پر بودنـد از متفقین ، آن موقع اکثر مردم قم کشاورز بودند

و به حسب کارشان محتاج به باران بودند اما علاوه بر بلیه جنگ همزمان مدتی بود که مرتب توده های ابری جمع می شدند و آسـمان را پر می کردند آسـمان می غرید و رعدو برق می شد اما حتی یک قطره هم باران نمی بارید ، مردم چشم انتظار یک بارش بودنـد اما قسـمت این چنین شـده بود نه یک دفعه نه دو دفعه بلکه چندین بارهمین طور شده بود و بالاخره مردم مایوس شدنـد و جمعیتی آمدنـد درب منزل این سه آقـا (آیات ثلاث) آقای خوانساری ، آقای حجت و آقای صـدر (پس از ارتحال مرحوم حاج شیخ عبدالکریم ۱۰ سال با این سه آقا بودیم که بعد از این ده سال آیت الله بروجردی آمدند ، قضـیه استسقاء بین این ده سـال و در زمـان این سه آقـا اتفـاق افتاد) آمدنـد درب منزل این آقایان ایشان گفتنـد برویـد و حقوق واجبه را ادا کنید تاآسـمان و زمین هم فتـح برکـات کننـد ، در اثر منع کردن حقوق خـدایی از مالتان ، باران سـد شـده و باب برکات از زمین و آسـمان بسـته شده ، بروید و اینها را ادا کنید . مردم آمدند پیش آقای خوانساری و گفتند آقا شما بیایید و نماز استسقاء را برپا کنیدایشان جواب نداده بود و موکول به بعد فرموده بودند . مردم هم بدون اطلاع ایشان به در و دیوار اطلاعیه زدند که : آقای خوانساری روز جمعه جهت نماز استسقاءتشریف می برند . صـبح آمدند و به ایشان خبر دادند که آقا در و دیوار شهر پر شده است از این اطلاـعیه ، آقـا فرمودنـد چه کسـی یک چنین کاری کرده من اطلاع نداشـتم برای استسـقاء رفتن شـرایطی هست و همین طور نمی شود مثلا باید

سه روز متوالی تاروز جمعه روزه دار بود و شرایطی دیگر ، آن روز که به

قسمت دوم

آقای خوانساری گفتند روزپنجشنبه بود و فردا هم روز جمعه ، بعضی منافقین می گفتند اگر آقا برود و نمازبخواند همگی در آب غرق می شوید!! اگر دیدید ابر شد زود برگردید که در آب باران غرق می شوید!

تمسخر زیاد می کردند . یک نااهل و ناجنسی هم رفته بود و به رئیس متفقین گفته بود که فردا روز جمعه ، یک جمعیتی مجهز شده اند که بیایند و چاه آب شما رااز روی حسادت پر کنند ، چاه آب آنها هم سر راه خاک فرج بود . و اتفاقا قرار بود نمازهم در همان خاک فرج برگزار شود . اینها هم سر غیظ و غضب بودند اینقدر که کسی نمی توانست بگوید بالای چشمتان ابروست ، مگر کسی می توانست با آنها حرف بزند حتی شاه هم جرات نمی کرد که به اینها بگوید چرا . خلاصه آمده بودند سر راه توپ سوار کرده بودند و لوله توپ را درست مطابق کرده بودند با پل که بمحض مشاهده ابتدای جمعیت شلیک کنند . روز جمعه بسیاری حرکت می کنند تا به پل می رسند که از آنجا به خاک فرج بروند مسؤول متفقین به توپچیها دستور آماده باش می دهد اما خدا در دلش می اندازد که صبر کنیم ببینیم چکار می خواهند بکنند و بادوربین نگاه می کند می بیند همه علما در ابتدای جمعیت در حرکتندو عمامه هایشان را از سر برداشته و با پای برهنه می آیند نه بیلی و نه کلنگی همراه دارند آخر اینهایی که می خواهند چاه را پر کنند بیل و کلنگ لازم دارند ، پس چرا ذکرمی گویند و گریه می کنند ؟ خلاصه می بیند این جمعیت به این گستردگی آمدند و ازجلوی اینها رد شدند . اینهم

یکی از نعمات خدایی بوده که اگر توپی شلیک می شده بسیاری را از بین می برد .

روز شنبه هم باران نیامد ولی شب یکشنبه حدود ۴ ساعت باران آمد باقطراتی بسیار درشت و سنگین مثل اینکه آسمان غیظ و غضب داشته باشد ابرهامرتب می غریدند و رعد و برقهای متوالی آسمان را روشن و زمین را می لرزاند ، مگرکسی جرات داشت زیر باران برود ، همه در مدرسه جمع شده بودند زیر کتابخانه که نکند باران آنها را بگیرد . بعد آقای اشراقی (ره) (۴۷) بالای منبر رفتند و دعا نمودند و دوکلمه گفتند یکی اینکه گفتند هر قطره این باران بمنزله تیر هزار شعبه است به قلب و سینه منحرفین و یک کلمه دیگر گفتند که :

گر نماز آن است که این مظلوم کرد

دیگران را زین عمل محروم کرد

بله به ایشان بسیار گفتند آقا صحیح نیست این نماز را بخوانید حتی خود بنده هم توسط یک کسی این پیغام را به ایشان دادم و اصلا و ابدا ایشان اعتنایی نفرمودند . بعدا فرمودند من بخودم مغرور نبودم ولی به حقیقت قرآن وثوق داشتم چون می دانستم که این اطراف از متفقین پر است و امروز مانند آن روز که اسلام و کفرو ایمان و کفر با هم مقابله داشته اند می باشد و این نماز همان حکم مقابله اسلام و کفر را دارد ، اگر باران نیاید اسباب وهن شدیدی است برای قرآن ، من وثوقم به این بود ، بخودم وثوق نداشتم . بعد هم که این عمل اتفاق افتاد از رئیس متفقین پیغام آمد که حضرت آقا معلوم می شود شما با خدای آسمان و زمین ارتباط مستقیم دارید ، شما را به خدا قسم یک

دعا هم برای ما کنید ، ما خسته شدیم از بسکه ازخانه و اهل و عیال خود دور افتاده ایم ، یک دعایی در حق ما ضعفا بکنید . عوض اینکه توپ خالی کنند به التماس افتاده بودند .

س : قضیه مسجد گوهرشاد مشهد چه بوده ؟ (۴۸) ج : بعد از جریانات قم که نشست علما بود بر اینکه رضاخان باید برود ، او هم سخت گرفت به اینکه باید آخوندها جواز داشته باشند و همچنین اینکه زنها نبایدحجاب داشته باشند و کشف حجاب را مطرح کرد . حاج آقا حسین قمی (اعلی الله مقامه) که در مشهد بودند تلگرافی زدند که : من آمدم ، پرسیده بودند که چه نیتی داری ؟ فرموده بود که من می خواهم بروم و شفاها با خودش (رضاخان) صحبت کنم که این چه کاریست که می خواهی بکنی ، چرا می خواهی شاپو سر مردم بگذاری و زنها را بی حجاب کنی ، اگر حرفم را شنید که شنید و اگر نشنید گلویش رااینطور می گیرم و خفه اش می کنم .

وقتی آقای قمی قبل از آمدن به تهران به مسجد می رود بهلول هم به منبرمی رود و بنا می کند تهییج کردن مردم و بسیاری اجتماع می کنند و پس از سخنرانی دور آقای قمی را می گیرند که به تهران نروید و همینجا باشید و بدنبال این جریان بود که آن ملعون قاتل هم دستور می دهد بهلول را بگیرند و به حبس ببرند و اجتماع مردم را در گوهرشاد به گلوله ببندند و حتی اشخاص که دستشان به ضریح بند بوده را به گلوله می بندند بطوری که دور حرم حضرت امام رضا (ع) جدول خون راه افتاده بود . بعد مرده و زنده را

در ماشین می ریزند و چاله ای بزرگ می کنند و آنها را پرت می کنند توی چاله و خاک می ریزند روی آنها ، نه غسلی و نه کفنی ، خلاصه قضیه فجیعی بود . آن موقع مرحوم حاج شیخ عبدالکریم می گفت ببینید آخر به من می گویند چرا تو قیام نمی کنی ، با این وضع (قتل عام مردم) من چگونه قیام کنم ، من نمی توانم قیام کنم . پس از این جریان بود که بکلی از مجالس و محافل مذهبی جلوگیری می کردند . توی سردابها ، بیرون باغات و مسجد جمکران یا کوچه های کج و معوج و پرت که کسی از آنجاها سر در نمی آورد مخفیانه روضه خوانی می کردندو از ترس ، کسی جرات علنی گریه کردن بر اباعبدالله را نداشت .

البته ابتدای کار مرحوم آقای بروجردی ، آن مردکه (محمدرضا) آمد منزل آقای بروجردی و در اتاق ایشان نشستند ، خیلی هم گرم گرفتند و چای خوردندو بسیار می گفت من مطیع شما هستم و خلاصه در باغ سبزی نشان دادند اما بعدش دیدیم چگونه رفتار کردند ، تا وقتی آقای بروجردی حیات داشتند از ایشان می ترسید محمدرضا همان اول کارش آمد و گفت حاج آقا تقسیم اراضی را اینطورمی خواهم بکنم و آقا خیلی سخت به او گفتند تو نمی توانی اینکار را بکنی ، بدون اجازه حکام شرع حق دخل و تصرف در املاک را نداری ، کار را سخت نکن که مردم به جنبش درآیند و شاهی ات را از بین ببرند شاهی به جمهوری مبدل شود ، دست بردار . پس از آقای بروجردی آنچه را که در خیال داشت کرد خیلی هم خراب کرد تااینکه خداوند این مرد (حضرت امام خمینی) را مبعوث فرمود و رضا خان که

درمدرسه فیضیه فریاد زده بود ذریاتتان را به باد فنا خواهیم داد ، ذریه خودش به باد فنا رفت!

س : حضرتعالی از کی به اقامه نماز جمعه پرداختید و آثار اجتماعی ، سیاسی نماز جمعه را چه می دانید ؟

ج : من نماز جمعه را واجب تخییری می دانم و از خیلی سال قبل هم بنابرحکم خودم اقامه می کردم تا وقتی دیدم برای من پیرمرد اشکال دارد ، عذر خواستم که دیگر پیر شده ام . اما آثار اجتماعی آن خوب معلوم است از سنتهای ائمه اطهارعلیهم السلام است که هر جمعه جمعیتی را جمع کنند و نصایح و مواعظ را به گوش آنها برسانند آنچه مناسب وقت و زمان عصر است از مسائل سیاسی و اجتماعی راباید گوشزد نمود . در مذهب مسیح هم یک روز برای تجمع مردم تعیین شده که به کلیسا می روند یکی از منسوبان ما به اروپا رفته بود و می گفت روزهای یکشنبه جمعیت زیادی در کلیسا جمع می شوند . چنان مؤدب ، یک نفر سیگار نمی کشد ، یک نفر با دیگری صحبت نمی کند ، ساکت و صامت همه گوش به آن سخنران دارند ، اما اینجا اینطوری نیست با اینکه حق (در اینجا) است و آنها ناحق هستند ولی آنهااینطور در ناحقشان مستقیم و پابرجا هستند و ما در حقمان سست و ناپایدار هستیم .

س : تقریرات و نوشته های حضرتعالی چه می باشد ؟

ج : مقداری از درس مرحوم آقای سلطان است ، پیش از آنکه مرحوم حاج شیخ عبدالکریم به اراک بیایند . یکسال تقریرات بحث ایشان را نوشتم . بعد از آن تقریرات مرحوم حاج شیخ را هم قدری از طهارت و از اصول او تقریبا سه دوره یاچهار دوره

که ناتمام بوده و از فقه او هم ، مکاسب ، بحث بیع و خیارات را نوشته ایم که بعضی جاهایش ناتمام است .

مباحثه آقای خوانساری را هم بعضی وقتها می نوشتم . یک بحث «ارث هم مرحوم حاج شیخ در اراک گفته بودند که آن را هم نوشته ام . (۴۹)

س : لطفا نظر خودتان را نسبت به جنگ و انقلاب اسلامی بیان فرمایید .

ج : نظریه من هم مثل آقای خمینی است ، آقای خمینی و همه علماء نظرشان این است که هرگاه اسلام در خطر باشد باید تمام مسلمانها در مقام دفاع برآیند ، هرکس که می تواند . در این عصر و زمان آقای خمینی این مطلب را احراز کرده است که همین طور است یعنی دول خارجه تماما دست به دست هم داده و می خواهنداسلام را سرنگون کنند و بکلی کلمه اسلام را از میان بردارند . و چون دیدند که حقیقت اسلام در «اثناعشریه است .

از این جهت آنها دشمنی تمام با حقیقت اسلام دارند . خصوصا پاپهای آنها ، وادار می کنند که حقیقت اسلام از میان برداشته شود . و این را حضرت آقای خمینی احراز کرده است و لهذا در مقام دفاع برآمده به هر شکل و به هر نوع که ممکن باشدباید در مقابل حفظ بیضه اسلام بیرون آمد . و العلم عندالله .

جنگ هم همان دفاع است و پاسداران هم همان جنگجوها هستند که از این حقیقت اسلام حمایت می کنند و همه شان مؤید و منصورند ان شاءالله .

«ان تنصروا الله ینصرکم و یثبت اقدامکم و پاسدارها جزء همین آیه هستند .

س : حضرت آیه الله لطفا برای طلاب ، پاسداران و رزمندگان و امت شهیدپرور توصیه ای ، نصیحتی و راهنمایی

بفرمایید :

ج : توصیه ای که بنده دارم : خداوند تبارک و تعالی مثل حضرت عیسی بن مریم کسی را که روح الله است این چنین خطاب می فرماید : ای عیسی بن مریم ببین من به تو چه نعمتهایی داده ام . من تو را به روح القدس مؤید کردم ببین چه نعمتی به مادرت (مریم) داده ام . خداوند تبارک و تعالی یکی یکی نعمتها را برای حضرت عیسی (ع) می شمارد .

حال اگر خداوند به ما بگوید ، که ای انسان تو قطره گندیده ای در شکم مادربودی . من روح به تو دمیدم نفخت فیه من روحی ، از روح خودم بر تو دمیدم پس تورا انسان نکردم ؟ جوانی به تو ندادم ؟ قوه و قدرت ندادم ؟ روزی به تو ندادم ؟ زن برای تو اختیار نکردم ؟ خانه آسایش و استراحت به تو ندادم ؟ پس چرا فخرمی کنی ؟ چرا توبه نمی کنی ؟

شعری است که می گوید :

هرکه در این بزم مقرب تر است

جام بلا بیشترش می دهند

لهذا ما می بینیم که از خانواده پیغمبر و آل پیغمبر در بزم خدا و در محضر باری تعالی در آن بارگاه قدس کسی اقرب نیست ، از اینها جلوتر کسی نیست بلکه علت غائی وجود هستند و سایر خلق به اتکاء اینها موجود شده اند و هر نعمتی که به سایر خلق می رسد به طفیلی اینهاست ، اگر حیات است ، اگر رزق است ، اگر علم است ، اگر هرنعمتی است بواسطه اینها باید برسد و اینها در بین خالق و مخلوق واسطه های فیض اند پس از اینها کسی نزدیکتر به خالق متعال نیست ، مع ذالک می بینیم که برآنها چه آمده و چگونه هیچ کسی از آنها نبوده مگر آنکه با شهادت از دنیا رفته است مامنا

الا مسموم او مقتول یا با سم کشته شدند یا با شمشیر به قتل رسیدند و هیچ یکشان نبودند که شربت شهادت ننوشیده باشند و اگر خداوند باری تعالی حضرت حجت (عج) را در پرده غیبت قرار نداده بود حتی به آن حضرت هم ربت شهادت می نوشانیدند ولکن خدا نخواست و ایشان را در پرده غیبت قرار داد پس خوشا به حال کسانی که اقتدا کنند به افضل خلق و به رؤسای خلق و به علت غائی خلق ، تمام نعم خدا ، وسائط فیض خدا ، همچنان که وسائط فیض ربت شهادت رانوشیدند آنها هم اقتدا به آنها کرده باشند چه سعادتی از این بالاتر است که خود راشبیه به وسائط فیض کنند خوشا به حال آنها (هنیئا لهم . هنیئا لهم . هنیئا لهم) و همچنین در توصیه بنده به برادران اینکه در حدیث آمده است : ان الصلاه عمودالدین ان قبلت ، قبل ماسواها و ان ردت ، ردما سواها و هی تنهی عن الفحشاءو المنکر .

برای هر عضوی از اعضای بدن وظیفه ای است ، در ابتدا که قیام و قعودو رکوع و سجود باشد که چهار تا بیشتر نیست . برای هر یک وظیفه ای است ، از فرق سر تا نوک پا ، برای چشم ، برای گوش ، کف دستها ، سر زانو ، کمر ، حتی نوک انگشتهاهم وظیفه و حکمی است ، این چنین وظایف و احکامی در هیچ دین و مذهبی وجود ندارد هیچ نیست . و بالاتر از همه این اعضاء مغز سر و مخ سر انسان است که او نیز باید خیلی توجه داشته باشد ، وقتی که می گوید «ایاک نعبد و

ایاك نستعین باید متوجه باشد که مقابل چه کسی ایستاده است ، مقابل خانه ای ایستاده که خانه خداست باید متوجه باشد که تمامی اعضاء از مغز سر تا نوك پا در عبادت او باشد ، در بندگی او ، خضوع و خشوع او باشد و دست خضوع به طرفش دراز کنند ، از جمله زانو ، کمر ، سجده ای که می کند رکوعی که می رود ، قیامی که شروع می کند ، قعودش همه و همه در خضوع او باشد و توجه داشته باشد که وقتی مغزش مشغول عبادت و راز و نیاز است فکر معامله در بازار نباشد ، هر عضوی یک کاری را عهده دار است . اگر مخ و مغز سر مشغول نباشد اینها همه هیچ می شود و همه از بین می رود . روح ، روان ، مغز سر و کله اش با آن خدایی که در [مقابل] خانه اش ایستاده است شفاها لب به لب دارد ، صحبت می کند . باید بفهمد که با چه کسی دارد حرف می زند بایدبفهمد با خدایی که خالق آسمان و زمین و مشرق و مغرب است با چنین کسی روبروگردیده «هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شئی علیم تمامی وجودش از سر تا نوك پا مقابل با اوست و با او سر و کار دارد . اگر اینکار را کرد . می شود تنهی عن الفحشاء و المنکر و اگر هر شبانه روزی پنج بار اینکار را کرد می شود تنهی عن الفحشاء و المنکر به این خاطر گفته : ان قبلت قبل ما سواها و ان ردت رد ما سواها .

همه اش نماز است ، نماز ، نماز ، همه اش نماز نماز نماز است .

مصاحبه روزنامه جمهوری اسلامی با آیه الله العظمی اراکی (ره)

س : حضرت آیت الله! لطفا خاطرات

خود را از ورود مرحوم آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری به قم و تاسیس حوزه علمیه بیان فرمایید :

ج : مرحوم آیت الله حائری ساکن کربلا بود و به هیچ وجه در ذهن و خاطراو نمی گذشت که وارد ایران بشود و لازم بود که در کربلا بماند تا اینکه مطلب مهمی پیش آمد و زیارت حضرت ثامن الائمه علیه السلام را نذر کرد و به دنبال وسیله ای بود تا به نذر خویش عمل نماید . حاج آقا اسماعیل فرزند حاج آقا محسن عراقی (۵۰) از این نذر مطلع شد و به ایشان عرض کرد که بیایید با من تا اراک برویم و بقیه اش هم با خداست . آقای حاج شیخ دید که نیمی از راه را خداوندفراهم کرده است . حاج آقا اسماعیل ایشان را به اراک آورد و چون بسیار مایل بودکه مرحوم آقای حاج شیخ در اراک بماند مسافرت مشهد را مرتب به تاخیرمی انداخت .

بالاخره در اطراف و اکناف : همدان ، کاشان ، یزد و شهرهای دیگر مطلع شدند و برای دیدار آقای حاج شیخ به اراک آمدند و ایشان مجبور به اقامت شد . مرحوم آقای حاج شیخ در مدرسه آقاضیاء (۵۱) مشغول تدریس و در مسجدی که در جنب مدرسه بود اقامه جماعت کرد و پس از نماز طلاب دور ایشان حلقه زدند و تقاضای صحبت علمی می کردند . وقتی شروع به درس کردند جمعیت زیادی در درسشان حاضر می شدند تا اینکه یک روز فرمود : من حوزه اراک راکمتر از حوزه نجف نمی بینم . حاج آقا اسماعیل که از اقامت آقای حاج شیخ دراراک مطمئن شد به ایشان عرض کرد : آقا تشریف بیاورید تا برویم مشهد . لذامرحوم حاج شیخ

هم به مشهد مشرف شدند و پس از بازگشت خیال رفتن به عتبات را از سر خود بیرون کردند و در اراک مقیم شدند . تا اینکه در شب عیدنوروزی که مصادف با نیمه شعبان بود ، جمعیتی از اهل قم از جمله سیدحسن برقعی ، (۵۲) سیدمحمد صدرالعلما ، (۵۳) سیدمحمود روحانی (۵۴) بسوی اراک حرکت کردندو شب عید از مرحوم آقای حاج شیخ خواستند حالا که درس تعطیل است برای زیارت در نیمه شعبان به قم تشریف بیاورید . ایشان را به قم آوردند و از آقای شیخ محمد سلطان الواعظین (۵۵) خواستند که در میان جمعیت فراوانی که ازشهرهای مختلف به قم آمده بودند ، سخنرانی کند . و بگوید : «ایها الناس! این شخص را میرزای شیرازی (۵۶) تنصیص به اجتهاد و عدالتش کرده است قدرش رابدانید و نگهداری کنید و نگذارید به اراک برگردد . » مردم بویژه تجار و بازاریان ایشان را در قم نگهداشتند و مرتب از اراک نامه و تلگراف می شد و مرحوم آقای حاج شیخ جواب می دادند که عود قبل از عید فطر ممتنع و محال است ، قرار شده است که ماه رمضان را هم در قم بمانیم و بالاخره در قم ماندند و درس شروع کردندو به طلاب هم شهریه دادند .

آقایان قمی هم که دنبال فرصت بودند به ایشان عرض کردند : آقا ، اراک چه مناسبتی دارد قم ، مشهد است چهار سوق ایران است و به چهار سمت راه داردو ایشان هم پذیرفتند و حوزه اراک را به قم منتقل نمودند و بدین وسیله حوزه علمیه قم بر اثر ورود ایشان منعقد شد .

س

: وضعیت مدارس قم قبل از ورود مرحوم آیت الله حائری چگونه بود ؟

ج : مدرسه فیضیه تمام حجره هایش بسته بود و تنها یکی ، دو حجره درانتهای مدرسه استفاده می شد که در یکی از آنها شیخ حسن نامی زندگی می کردو بقیه حجره ها بوسیله کسبه اطراف بصورت انبار در آمده بود تا اینکه خداوندلطف کرده و از این وضعیت بیرون آمد و رونق گرفت .

س : از خصوصیات روحی و اخلاقی مرحوم آیت الله حائری صحبت بفرمایید :

ج : در مباحثه به او هجوم می آوردند از یک طرف مرحوم آقای [آقا میرسیدعلی] یثربی ، از طرف دیگر آقا سیدمحمدتقی ، [خوانساری] و از طرف دیگرآقاسیداحمد خوانساری و از طرف دیگر آقای [سید صدرالدین] صدر اشکال می کردند ولی یک دفعه نشد که ایشان ناراحت شوند و حتی گاهی پایش راروی پای دیگرش می گذاشت و می خندید . آقای یثربی گفته بود که الآن خداوند نجف را به قم منتقل کرده است این درسی که ایشان می گوید ، درس نجف است .

س : اینکه شخصیتهای بزرگی همچون مرحوم آیت الله ارباب ، مرحوم آیت الله فیض ، و مرحوم آیت الله حاج شیخ ابوالقاسم قمی که در آن زمان مقیم شهر قم بودند و خود حوزه درس و بحث داشتند ولی مع ذلک ازایشان حمایت و ترویج نمودند ، حکایت از شخصیت علمی مرحوم آیت الله حائری می کند ، درباره شخصیتهای علمی ایشان توضیح بفرمایید .

ج : آقای حاج میرزا محمد ارباب زیربار هیچ کس نمی رفت و خودش را خیلی مجتهد مسلم می دانست ، و همین طور هم بود در حدیث اولویت داشت و اجتهادش نیز خیلی مسلم بود . وقتی به او می گویند که از مرحوم آقای حاج شیخ دعوت کن که در قم اقامت نماید ، می گوید : «باید

ببینیم که می توانیم زیر بارش برویم یا نه ؟ ! به منزل حاج شیخ می آینـد و فرعی را مطرح می کنندو حاج شیخ وقتی پیرامون آن فرع صحبت می کنـد و حـاج سیدمحمد تقی[خوانساری] هم در مجلس حاضر بود و حاشیه می زد . وقتی که از مجلس بیرون می آینـد آقای حاج میرزا محمد ارباب به آقامیرزا محمدتقی اشراقی (۵۷) می گویـد : «خود ایشان تهمتن علم است و آن سید هم خیلی خوش فهم است . » به همین جهت پذیرفت و زیر بار حاج شیخ رفت . به حاج شیخ گفت : شما نماز جمعه اقامه کنید و من تا دو فرسخ برای شما جمعیت حاضر می کنم . ایشان فرموده بود : «الآن بحث ما در فقه به نماز جمعه نرسیده صبر کنیـد به بحث نماز جمعه برسـد ، اگر در بحث نتیجه گرفتم که نماز جمعه کافی از نماز ظهر است می خوانیم و اگرکافی نبود نمی خوانیم . » و وقتی به آن بحث رسید آقـای حاج میرزا محمـد ارباب فوت کرده بود و رضاخان هم بر مملکت مسلط شده بود و نماز جمعه را ممنوع کرده بود و لذا مرحوم آقای حاج شیخ نماز جمعه و عید را تعطیل کرده بودندو فرموده بودند که اگر حاج شیخ ابوالقاسم زاهد قمی (۵۸) در مسجد امام اقامه نمازجمعه کند من ماموما حاضر می شوم .

س : به نظر حضرتعالی رمز موفقیت مرحوم آیت الله حائری در تربیت شاگردانی چون حضرت امام خمینی (قدس سره) چه بود ؟

ج : رمز موفقیت مرحوم حـاج شیخ این بود که وقتی از استادش کلمه ای شنید[سیدمحمد فشارکی به او تغیری کرد که چرا فلان مساله نماز را نمی دانی] مثل نیشتری

بود و ایشان را به تالیف کتاب صلاه وادار کرد . آن کتاب را دو نفر ازشخصیتهای بزرگ مورد تمجید و تعریف قرار دادند یکی مرحوم آخوند خراسانی که در کربلا به منزل حاج شیخ آمد و اوراقی را در طاقچه دید ، وقتی برداشت ملاحظه کرد که اوراق همین کتاب است و بسیار تمجید کرد و فرمود : «به به عجب خوش عبارت و خلاصه است یکی هم مرحوم آقای بروجردی بود که فرمود : من کتابی به این فشردگی و پرفایدگی ندیدم .

خود آقای حاج شیخ می فرمود : من می خواستم که تا آخر فقه را به همین رویه ادامه دهم و پیش خود گفتم که در خانه را به روی همه می بندم و خود را برای این کار فارغ البال می کنم . بعد دیدم یک چیزی اهم از آن است و آن اینکه اگر یک نفررا که شبهه ای در دین دارد ، بتوانم شبهه اش را برطرف کنم ، اهمیتش بیشتر است و این امر او را از آن کار بازداشت .

س : برخورد رضاخان با حوزه و عکس العمل روحانیت و حوزه علمیه قم با او چگونه بود ؟

ج : بخاطر دارم که حاج شیخ محمدتقی بافقی یزدی شهریه تقسیم می کردو عصرهای پنجشنبه و جمعه در مسجد بالای سر حضرت معصومه (س) دعای توسل می خواند تا اینکه شب عید نوروزی که جمعیت زیادی به حرم آمده بودند . طاغوت اول به زنش سفارش کرده بود که با سر برهنه در یکی از بقعه هایی که دربش به ایوان آیینه باز می شود بنشیند . مرحوم آقای ناظم تهرانی که همیشه در حوزه حاج شیخ محمدتقی بافقی حاضر می شد ، وقتی شنید که چنین اتفاق افتاده ، با

کمال حرص و تغیر و با عجله آمد و پا روی شانه های مردم می گذاشت و جلو می رفت تا اینکه از وسط جمعیت شروع کرد به تحقیر آن زن که چرابا سر برهنه آمده است . آن زن هم به طاغوت اول گفت که چنین اتفاقی افتاده است . او هم با عصبانیت با توپ سمت قم حرکت کرد تا همه را و حوزه رابه توپ ببندد آقای حاج شیخ برای حفظ حوزه و روحانیت مداخله نکرد . البته آن شخص هم به یک وسیله ای فرار کرد و بعدا با جمعی راهی عتبات شد .

مصاحبه آیه الله العظمی اراکی درموردحاج آقا رضااصفهانی صاحب وقایه وحاج آقا نورالله اصفهانی

قسمت اول

(مصاحبه کننده آقای نجفی نواده حاج شیخ محمدرضا)

آیه الله العظمی اراکی : حاج آقا رضا موقعی که به اصفهان رفت نامه نوشت به آقای حاج شیخ : که به من دو پیشنهاد می کنند یکی می گویند امام جماعت بشو و یکی می گویند قضاوت کن بین مردم در مرافعاتی که دارند و حکم کن -قضاء شرعی-من از شما استشاره می کنم ، شماچه می فرمایید به نظرم می آید ایشان به من محول کردند . و ایشان اشکال می کرد که چرا ایشان به من عریضه نوشته یعنی ایشان که بامن همسر است و هم ردیف است . [اولا این را بنویس]و ثانیا بنویس .

اما امامت جماعت فیضی است که از مردم به شما می رسد چرا منع می کنید .

اما مساله قضاوت شما که اهلیت دارید . چه مانعی دارد .

و می فرمود به اعتقاد من آقای آقاشیخ محمدرضا اول فاضل در کره [زمین]است و از او بالاتر نیست . و می خواست که او را جانشین خودش کند .

وقتی که ایشان زمان حاج شیخ به قم مشرف شده بود . فرمود مدرس را فرش کنند منبر بگذارند و آقا بروند منبر

و همگی بروید به درس ایشان و ایشان هم دو سه روزی منبر رفت و اصحاب آقای حاج شیخ پای منبر او رفتند (۵۹) ولی نمی دانم چطورشد خودش منصرف شد و برگشت [به اصفهان] . آقای حاج شیخ می خواست او راجانشین خود کند خیلی عقیده به او داشت بی اندازه . . . .

و فرمود ایشان کتابی نوشته و در آن اشخاص مالیخولیایی را اسم بردکرده و فرموده است : کسی را سراغ دارم گرفتار مالیخولیا شده که می گفته می ترسم بروم در صحن حضرت امیرعلیه السلام گفتند چرا می ترسی گفت می ترسم دو تا مناره های حضرت امیر توی دو سوراخ دماغ من برود . این را در آن کتاب نوشته .

آقای حاج شیخ فرموده می خواستم در حاشیه کتاب بنویسیم : من جملتهم صاحب هذاالکتاب به جهت اینکه یک روز من و او در یکی از کوچه های نجف عبور می کردیم یک دفعه دیدم آقای آقا شیخ محمدرضا خودش را گم کرد . نمی دانست چکار کند گفتم چه خبر است چرا چنین شدی [به جلو اشاره کرد و]گفت مگر نمی بینی دیدم یکی از گاومیشهای قوی هیکل با شاخهای بلند از دورپیدا شد .

گفتم مطلبی نیست خوب یک گاومیشی است . گفت نه . این خیلی قوی است و عقلی هم که در کله ندارد و من خیلی ضعیف چه اعتباری دارد که یک مرتبه شاخهایش را در سینه من فرو کند .

خیلی مزاح بوده درس آخوند خراسانی هم حاضر می شد یک روز وقتی می آید طلاب برای عبور آخوند صف کشیده بودند و در دو طرف ایستاده بودندآقای حاج شیخ محمدرضا در یکی از دو طرف واقع شده بود . تا رسید رو به آقاشیخ محمدرضا گفت هان . گریزپا شده ای ؟

یعنی دو سه روز بوده درس نیامده بود . فوری آقا شیخ محمدرضا گفت . از قدیم اصفهانیها گریزپا بوده اند . نفهمیدم مقصود چه بوده آقای حاج شیخ می دانست یعنی نسبت به خراسانیها و آخوند نتوانست چیزی بگوید .

بعد فرمود یک روز در یک کوچه ای از کوچه ها عبور می کردیم ، از شهر خارج شده بود یک عربی رسید . مرحوم حاج شیخ خیلی بلند بالاـ قامت . و مرحوم حاج شیخ محمدرضا کوتاه قامت بود با هم کمال موانست و رفاقت تام و تمام داشتندخیلی ، بی اندازه . این عرب بی ادب الاـغ کوچکی جلوش بود تا رسید به ما گفت هذابطولک . فوری آقاشیخ محمدرضا دستش را اشاره به دیوار کرد و گفت هذا بعرضک حاج شیخ می گفت . من فهمیدم که چی گفت ولی او نفهمید اگر فهمیده بود یک دعوا مرافعه ای پیدا می شد . او گفت هذا بطولک ایشان گفتند هذا بعرضک خیلی خوش صحبت بوده و مزاح بی اندازه داشته است .

فرمود من عیالی داشتم که فوت شده بود بعد ایشان به من رسید یا نامه نوشت «اعزیک بالاولی ام اهنئک بالثانیه . فیالیتها کانت القاضیه . این اشاره بقران است خیلی فهیم و فاضل و عالم بود . » رحمه اله علیهم اجمعین کتابی هم در حاشیه کفایه نوشته (۶۰) بنام وقایه [الاذهان] . یک تقریظی هم برعروه الوثقی سید نوشته –چون با سید خیلی رفاقت داشته هم چنین با مرحوم آخوند . چون در نوشتن عبارات و ادب عرب ممتاز بوده در عصر او کسی نمی توانسته مثل او عبارت پردازی کند «لیس بنبی هذا کتابه و لیس برسول و هذااحدی معجزاته هذالسان عربی مبین و تلک رطانه الاعجمین خیلی عبارتهای عجیبی داشت ولی بنده ضبط نکردم در عروه الوثقی مرحوم

حاج شیخ چاپ شده بود . این کلمه تلک رطانه الاعجمین وهذا لسان عربی مبین . را اصحاب آخوند به آخوند رسانده بودند که اشاره به کتاب شما است . یعنی کفایه رطانه الاعجمین است . با اینکه با هر دو کمال رفاقت را داشته . بعد آخوند را دیده بود تبرئه کرده بود خود را .

و آقای حاج شیخ می فرمود که می خواهم از ایشان تقاضا کنیم که یک خطبه ای برای «درر» بنویسد . و در ضمن آن درج کند . که در این کتاب هرچه که ازمطالب مرغوبه مطلوبه هست از مرحوم سید استادم است . مستند است بسیداستادم سیدمحمد فشارکی . ولی نشد و فراهم نشد خیلی اظهار محبت می کرد که این کار بشود .

سؤال : اول درر حاج شیخ دو بیت شعر است آیا حاج شیخ محمدرضا نگفته ؟

جواب فرمودند نه . هیچکدام . یکی مال آقاشیخ محمدرضا گلپایگانی است یکی از آقا سیدابوالحسن قزوینی ، یکی برای درر گفته یکی برای صلاه . (۶۱)

آقای آقاشیخ محمدرضا دریکی از تالیفات خود نوشته که کسی که اثق بقوله گفت (بنده فهمیدم مقصود پدرش آقاشیخ محمدحسین است) ماه صیامی بودروزه دار بودم در حرم حضرت امیر مشرف مشغول زیارت جامعه امین الله شدم رسید به این کلمه که موائدالمستطعمین معده یک دفعه دیدم سفره ای پهن شده و من روی آن سفره هستم و مشغول خوردن شدم تعجب می کرد ، روزه یعنی چه خوردن یعنی چه . مکاشفه ای بوده در عالم مکاشفه .

و از یک ماخذ صحیحی شنیدم ولی حالا یادم نیست : در عالم مکاشفه یارؤیا . از سه نفر اسم برده شده یکی شیخ مرتضی انصاری بعد خطاب به آقای نجفی نواده حاج شیخ محمدرضا که این مصاحبه را

ترتیب دادند گفتند : درست یادم نیست اگر شما یادتان است بفرمایید آقای نجفی اضافه کرد : حاج آقا نورالله رساله ای دارد در احوالات برادرش آقاشیخ محمدحسین که در آخر تفسیر آقا شیخ محمدحسین چاپ شده . -این تفسیر حمد است و آیاتی از سوره بقره و تمام نشده و ناقص مانده . عمرش وفا نکرده است . - در آخر رساله مرحوم حاج آقا نورالله می نویسد یکی نقل کرد که در خواب رسول خداصلی الله علیه وآله را دید عرض کرد آقا شیخ محمدتقی چطور است فرمود نجات پیدا کرد بشفاعتنا بعد می گوید آقا شیخ محمدباقر اصفهانی چطور می فرماید -پسر مرحوم صاحب تعلیقه- فرمود او هم بمحبتنا . بعد می پرسد شیخ محمد حسین چطور ؟ فرمودند او وارد شد بر خداو خدا هرچه خواست به او داد . ورد علی الله و هو عنه راض - تمام شد بیانات آقای نجفی .

یک مطلبی را آقای حاج شیخ در مساله اقل و اکثر ارتباطی فرمود در مجلس درس آقا سید محمد فشارکی آقاشیخ محمد رضا اصفهانی شرکت می کرده ، در این مساله با او پافشاری کرد و اعتراض می کرد . آقای سید محمد فرمود در این مساله درمسجد کوفه یا سهله با پدرت آقا شیخ محمد حسین یک ساعت صحبت کردم و اوبرخلاف بود . من اینطرف و نتوانست انکار کند .

باز نقل قول آقا شیخ محمد حسین که ایشان فرموده عموی ما یعنی صاحب فصول عجب کلام نغزی در فصول ذکر کرد ولی مردم قدردانی نکردند . گفت : مقدمه واجب است در لحاظ ایصال به قید ایصال . ولی مردم قدردانی نکردند . رحمه الله علیهم اجمعین .

مرحوم صاحب فصول آقا شیخ محمد حسین بود . صاحب تعلیقه آقا شیخ محمد تقی بود

. پدرشان آقا شیخ عبدالرحیم یا محمد رحیم بود که اهل ایوان کی (کیف) که یکی از منازل بین مشهد و تهران است ، بود . دوتا پسر هریکی علمی درتحقیق شدند .

سؤال : شما از مرحوم حاج آقا رضا اجازه ندارید ؟

جواب : نه . مسلک من مثل مرحوم حاج شیخ بود . آقای حاج شیخ نه اجازه ازآخوند خراسانی داشت نه از سید محمد کاظم ، نه حاج میرزا حسن شیرازی ، نه آقاسید محمد فشارکی ، با اینکه با همه اینها کمال مؤانست داشت ، هرچه می خواست می دادند عقیده اش این بود که اجازه هیچ کاره است اگر کسی از علامه اجازه داشته باشد ولی وجود (۶۲) نداشته باشد فایده ای ندارد . و اگر وجود نداشته باشد هزار اجازه داشته باشد از اول شخص دنیا چیزی نمی شود .

یک روز در اراک منزل حاج شیخ نشسته بودیم ، شخصی بلندبالایی از دروارد شد . صورت قرمزی و ریشهای کم قرمزی داشت ، گفتند ایشان حاج شیخ هاشم خراسانی است صاحب کتاب منتخب التواریخ و کتب دیگر . صحبتهایی کردمعلوم شد مسافر عتبات است و یکی از منزلها اراک است . از حاج شیخ سؤال کرداحکام ارث و نسب تا چند درجه است . ما همه اولاد آدمیم ، تا چند طبقه است . آقای حاج شیخ جواب درستی نداد . ایشان گفت من تعیین کردم گفت حضرت موسی بن جعفر با هارون الرشید در یک مجلسی جمع شدند . هارون به حضرت عرض کرد که شما بنی عم رسولید ما هم بنی عم هستیم شما چه فضیلتی بر مادارید ؟ حضرت فرمودند فضیلت ما این است که اگر من دختری

داشـتم بر حضـرت رسول حرام بود . ولی شما نه . دختر شما را حضرت می گرفت ، پس معلوم شد تاهفت پشت می رود . بعد گفت قرآن کریم به مـاده و هیـات قابل تغییر نیست به جهت اینکه در هر عصـری از اعصار مواد کلمات و حرکات و اعراباتش همه محفوظ است . دستخوردگی پیدا نمی کند ، نه به ماده نه به هیات . من می خواستم نسبت به کافی همین کار را بکنم .

. قسمت دوم

یعنی کاری کنم که کافی شریف هم (الفاظ روایاتی که در کافی است ماده و هیات آنها) تغییر نکند مثل قرآن بمرور اعصار ماده و هیات تغییرپذیر نباشد . مثل قرآن تا دست رسی پیدا کردم به یک کتاب و آن کتاب آخوند ملا خلیل قزوینی است . در شرح کـافی و او متعرض همین جهت شـد و مواد هیات کلمات کافی راهمه متعرض شـده و من در این سـفر که به زیارت می روم مقصد دیگرم این است هرکجا از آن نسخه ای پیدا کردم تمام را جمع کنم و به چاپ برسانم . حالا شما دراینجا نسخه ای از مجلـدات آن نداریـد . بنـده یک مرتبه به ذهنم افتاد که یک جلد ازآنها در کتابخانه پدرم است . پیدا بود که در زمان خود مؤلف نوشته شده بود . کاغذترمه داشت و جلدش خیلی کهنه شده بود . بعضی جاها یک صفحه را از بالا تا پایین قلم زده بود و در حاشـیه نوشـته بود ، نمی دانم از کجـا بـدست پـدرم افتاده بود . خیلی خوشوقت شـد . گفت بر من نت بگذاریـد بیاورید بدهید . پدرم گفت حالا گذشت ، ولی این افتخاری بود برای مان . به اتفاق پدرم کتاب را آوردیم در منزل حاج

شیخ دادیم به ایشان یک جلد از کتاب بود . حاج میرزا مهدی بروجردی به آقای حاج شیخ هاشم گفت عوض اینکه این کتاب را داده شما که مشرف می شوید به حرم ، ازحضرت بخواهید خدا ایشان را از مروجین شرع قرار دهد . آقای حاج شیخ فرمودوجود لازم است و انگشتری فیروزه داشت به من داد .

سؤال : در مورد حاج آقا نورالله و قیام قم و رابطه ایشان با حاج شیخ و آمدن ایشان به قم اگر مطلبی دارید بفرمایید .

جواب : بنده از این اجتماعات دور بودم ، در عین حال به گوشم رسید . رضاخان علی الاتصال گوشی دستش بود و احوال حاج شیخ را می پرسید حالت چطور است و ایشان مریض بود و در مجالس حاضر نمی شد . اینها هم همه جمع شده بودند از همه اطراف ، علمای تهران ، علمای اصفهان ، علمای همدان و شیرازجمع شده بودند . و رئیس ایشان حاج شیخ بود و حاج شیخ حاضر نمی شدو مریض بود و در گوشه صحن نو گوشه ای که می رود توی صحن موزه عصرهااجتماع می شد ربع صحن را می گرفت سخنرانی و دعا و ختومات و توسل به حضرت زهرا و سیدالشهدا . ولی حاج شیخ نبود ولی همه بودند حاج شیخ محمدرضا هم بود .

یک دفعه گفتند : حاج آقا نورالله که اصل اساس بود همه خرجها از کیسه ایشان بود (شاید اول متمول ایران بود) فوت شد . سه روز جنازه معوق بود و حمل به عتبات کردند . کسی نفهمید چه شد . و آن شخص دق و دل این را در مشهدخراسان بجا آورد . آن قدر آدم کشت ، اشخاص را کشت که پای ضریح

خون جاری شد و مردم به ضریح پناه آورده بودند مثل جدول آب در اطراف ضریح حضرت ثامن الائمه خون جاری شد . اشخاص دستشان به ضریح بند بود گلوله می ریخت به بدنشان جنازه ها را جمع می کردند زنده و مرده و توی گاری می ریختند و در چاله می ریختند . چه کارها کرد .

یک دفعه هم علمای نجف آمدند آقای نائینی و اصفهانی (۶۳) و آقا سیدابوالحسن درس شروع کردند ، پنج شش ماه در اینجا بودند .

سؤال : حاج شیخ بر جنازه نماز نخواند ؟

جواب : نمی دانم . داخل این امور نبودم . ولی حاج شیخ با شیخ محمدرضابودند و بی اندازه ارتباط داشته و می خواست ایشان را جانشین خود کند و بعضی هم با ایشان رفتند به اصفهان . از جمله آقا سید محمد علی پسر آقا سید مهدی کاشی اراکی و بعد برگشت .

سؤال : از خود حاج آقا نورالله مطلبی ندارید ؟

جواب : یک مطلب را از آقا سید محمد تقی خوانساری شنیدم که چون ایشان متمول عمده بوده ، املاک زیادی داشته در اطراف اصفهان . و شریک ملکهاایشان را آزار می دادند و شکایت می کردند و ایشان را به تهران می بردند . و در یکی از این سفرها توقف ایشان خیلی طول می کشد . تهران عارض می شدند و آقا راجلب می کردند به تهران دو تا و سه تا و بیشتر و کمتر . یکی از این دفعات که ایشان رابرده بودند خیلی طول کشیده بود . مثلا پنج شش ماه ، آقا صدر اعظم میرزا علی اصغر خان اتابک اعظم صاحب این صحن را می خواهند و می فرمایند من کار دارم درس و بحث دارم چرا مرا این قدر معطل می کنید ، در تهران و مانع

رفتن می شویدآقای آقا سید محمد تقی نقل کرد . گفته بود می خواهی حقیقت امر را بگویم می گوید این نگه داشتن شما در تهران و طول مدت نه زیر سر من است نه زیر سرشاه . زیر سر روس است تا می گوید زیر سر روس است دستش را بالا می برد ومی گوید خدایا مرا با روس چکار و روس را با من چکار . اشک از چشمش سرازیرمی شود . به محض این لشکر روس تا مرز ایران آمده بود و نزدیک بود وارد ایران شود . ایشان را گفته بودند در تهران نگه دارند که مبادا ایشان در اصفهان غوغایی به پا کنند و به محض این جمله از ایشان ژاپن گلاویز روس می شود و آن لشکرسر مرز همه بر می گردند و به آقای نجفی می گویند برگردید بروید یک چنین اشک چشمی از آقای نجفی باعث شد ژاپن گلاویز شد با روس و نسل تزار را از بین برد که برد .

سؤال : رابطه آقای نجفی با شیخ فضل الله نوری و اعدام شیخ چه بود ؟

جواب : پدرم گفت یک سفر رفتم اصفهان . رفتم در مسجدی که آقا نجفی درآنجا درس می گفت در آنجا نشستم و سیاحت می کردم . درس شروع که می کرد یکی از اصحاب بنا می کرد با صدای بلند اعتراض کردن و ایشان سرش پایین بود گوش می داد و حرفی نمی زد و بعد از مدتی سرش را بلند می کرد و می فرمود اجازه می دهید من صحبت کنم . این را پدرم نقل کرده و از حوصله ایشان تعجب می کرد که اوقاتش تلخ نمی شد .

سؤال : رابطه حاج آقا نورالله و شیخ فضل الله ؟

جواب : در موقعی که شیخ فضل الله مخالف بود با مشروطه ، نامه ای از طرف آقای نجفی

برای ایشان می آید که من گمان می کنم مصداق این آیه شد : «ان الذین یکفرون بایات . . . و یقتلون النبین بغیر حق و یقتلون الذین یامرون بالقسط من الناس فبشرهم بعذاب الیم . »

آقای حاج شیخ نقل کرد گفت در سرمن رای بودم نامه ای از فرزند حاج شیخ فضل الله برای ایشان رسید . نامه را باز کرد و خواند و رو به من کرد . یعنی حاج شیخ و گفت من می ترسم که این فرزند مرا بدار ببرد . و همینطور شد . همان فرزند نقل قسمت کرد وقتی که بالای دار بود .

سؤال : بعد از آنکه شیخ فضل الله به دار زدند آقای نجفی اعتراض نکرد ؟

جواب : نفهمیدم من آن وقت سیوطی می خواندم پیش شیخ جعفر (شیثی) که از طلاب اصفهان بود . صحبت دار مرحوم شیخ شد بنده اوائل تکلیف بودم . ایشان می گفت چرا به دار زدند لااقل تبعید می کردند .

سؤال : راجع به حاج آقا حسین قمی در زمان رضاخان چه اطلاعی دارید ؟

جواب : در اثر کشف حجاب و کلاه شاپو و اتحاد شکل مرد و زن لباس فرنگی کردن و اینها آقای حاج شیخ تقیه می کرد . آقای حاج آقا حسین تحمل نکرده تلکراف می کند برای شاه که من آمدم .

شنیدم که فرموده بوده می خواستم بروم به تهران و محل خلوتی او را گیربیاورم اولا ـ به نصح و لسان لین به او بخوانم و به دست و پایش بیفتم و اگر قبول نکردبچسبم به گلویش و خفه اش کنم . بعد آقای بهبهانی که خیلی به او معتقد بود به رضاخان گفته بود ایشان مرض عصبی دارد و حرف درستی ندارد از روی عقل درست کار نمی کند .

گفته بود چکار کنم . گفته بفرست به عتبات جواز داد و رفت . دراثر آن به حرم حضرت رضا جسارتها کرد . خداوند خودش اصلاح کند کارها را .

از دکتر مدرسی خودم شنیدم که برای سید محمد تقی نقل کرد . گفت آقا سیدعبدالحسین پسر سیدجواد قمی بود . وکیل قم بود . آقا سیدجواد قمی معروف است واز علمای بزرگ قم بود ودکتر مدرسی ازقول آن وکیل نقل کرد . از قول خود رضاخان که گفته بود اگر شیخ عبدالکریم یک کلمه مخالفت کرده بود فوری یک ماشین درخانه اش حاضر می کردم می فرستادمش به جایی که عرب نی بیندازد . و می کرد این کار را کسی حریف او نبود . و کسی اعتراض نمی کرد و آنجا هم او را رها نمی کرد مثل سیدحسن مدرس که اورا فرستاد به خواف وبعدکشتش . سیدحسن مدرس را فرستادبه خاف بعد دستور می دهد به مامورین که باید بکشید او را . بعد یک استکان چایی می آورند که در آن سم بوده که باید بخورید گفته بود روزه ام ، گفته اند باید بخوری و می خورد . دیدند اثری نکرد درازش می کنند و عمامه اش را باز می کنند به گردنش می پیچند وفشار می دهند وخفه اش می کنند . با حاج شیخ هم همین کار را می کردند .

پس آن حوصله و صبر حاج شیخ عبدالکریم باعث شد که این حوزه محفوظبماند تا مثل آقای خمینی کسی از آن بیرون آمد و دودمان او را به کلی به باد فناداد . . . صبر و حوصله او مثل صبر و حوصله حضرت مجتبی بود و قیام ایشان مثل قیام حضرت سیدالشهدا بود . اگر امام حسن حوصله نکرده بود معاویه بکلی کتاب و سنت را از بین برده بود و به ما نمی رسید . پسرش گفت :

لعبت هاشم بالملک فلا خبرجاء

ولاوحی نزل

پس آن صبر باعث شد که این کار را نکرد و پس از آن پسرش یزیدمی خواست چنین کاری بکند که امام حسین قیام کرد .

گزارش دیداررئیس جمهورآقای هاشمی رفسنجانی باآیت الله العظمی اراکی وتوصیه های آن مرجع فقید

آقای رئیس جمهور : سلام علیکم ، احوال شریف چطور است ؟

آیت الله العظمی اراکی : خدا خیر دنیا و آخرت به همه تان مرحمت کند ، خیلی محبت فرمودید ، خیلی محبت فرمودید .

رئیس جمهور : احوال شما خوب است ؟

- الحمدلله ، اگر شما خوب باشید من هم خوبم .

- خیلی ممنون ، توفیقی بود شما را زیارت کردیم .

- خدا شما را برای اسلام و اسلامیان نگهدارد امروزه نعمت بزرگ ، برای اسلام و اسلامیان وجود مبارک سرکار عالی است که اسلام و اسلامیان را در تحت حفظ و حمایت خود قرار دادید و نمی گذارید مثل زمان آن دو تا طاغوتی که آمده بودند و می خواستند انقلاب سفید و انقلاب سیاه راه بیندازند ، بشود .

ولیکن امروزه بیشتر از زمان طاغوت باید امتحان داد ، زمان طاغوت نظیرمثالی است که مرحوم آقای حاج شیخ می فرمود که ملت اسلام و ملت کفر مانندوتا لباس است که یکی سیاه است در تمام سیاهی و یکی سفید که از برف سفیدتراست آن لباس سیاه هرچه گرد و غبار در او بنشیند هیچ تاثیری در آن نیست ولیکن این لباس که مثل برف سفید است اگر قدری غبار روی آن بنشیند نمایش می دهد . نمایش خلاف شرع در زمان آن دو تا مثل لباس سیاه بود و امروزه مثل لباس سفیدمی ماند ، امروزه اگر امتحان سخت تر نباشد آسانتر نیست یعنی امروزه لباس بر بدن اهل اسلام ، لباس روحانیت و اسلامیت است الحمدلله ولله المنه یک رئیس خوبی برای اینها انتخاب فرموده خدا نگهدارد

او را برای اسلام و اسلامیان ولیکن امتحان باید داد ، امتحان بزرگتر و بیشتر از زمان آن دو تا طاغوت ، زمان آن دو تا طاغوت لباس سیاه سیاه بود هرچه گرد و غبار در او می نشست اثر نمی کرد ولیکن امروزه لباس سفید ، سفیدتر از برف بر بدن اسلام و اسلامیان وارد شده اگر فی الجمله گردو غباری به آن بنشیند اثر خود را ظاهر می کند پس امتحان امروزه بیشتر از امتحان قبل است ، آن روز امتحان لباس سیاه بود ولی امروزه امتحان لباس سفید است . فی الجمله خلاف شرعی اگر واقع شود به پای روحانیت تمام می شود ، آن وقت به حساب روحانیت تمام نمی شد . ولی امروزه اگر کار خلاف شرعی بشود به پای روحانیت حساب می شود امتحان امروزه سخت تر از امتحان روز قبل است خداوندباقی بدارد وجود سرکار را که مایه افتخار همه هستید و باعث انقلاب سفید شدیدو انقلاب سیاه را مبدل کردید به انقلاب سفید ولیکن خداوند به داد همه برسد اگرخلاف شرعی سربزند همه آن پای روحانیت تمام می شود و امتحان بزرگی است این امتحان ، امروزه خلاف شرعش غیر از خلاف شرع روز قبل است . امتحان خلاف شرع روز قبل مثل گردی است که بر لباس سیاه بنشیند تاثیری در آن نیست اما امروزه خلاف شرعش مثل گرد و غباری است که بر لباس سفیدتر از برف بنشیندفی الجمله گرد و غبار اثر خود را ظاهر می کند و به پای اسلام و اسلامیت و شرع و شریعت حساب می شود .

رئیس جمهور : حرفهای خوبی زدید ، استفاده کردیم .

آقای مصلحی : الآن مصادرامور ، الحمدلله همه روحانی هستند از مقام رهبری ، رئیس مجلس و مجلسیان و رئیس جمهور ، و توقع مردم این است

که واقعا اسلام پیاده شود و توقع بجایی است و همان طور که فرمودید (خطاب به آیت الله العظمی اراکی) اگر خلاف شرعی واقع شود بدعت حساب می شود و به اسلام می چسبد .

رئیس جمهور : ما از قدیم که شما اینجا با آیت الله مرحوم خوانساری اینقدرصمیمی بودید خیلی به شما ارادت داشتیم . چون ما عشق داشتیم به مرحوم آسیدمحمدتقی می دیدیم شما خیلی علاقه دارید به ایشان ، ادبی که بین شماو ایشان بود برای ما نمونه بود من همیشه توی صحن منتظر می ماندم شما می آمدیدپهلوی قبر مرحوم قطب راوندی ظاهرا که شما مقید بودید آنجا فاتحه بخوانید و باآقاشیخ حسن (۶۴) می آمدیم و می دیدیم که شما مقیدید برای ما جالب بود .

آقای مصلحی : از علت اینکه شما سر قبر مرحوم قطب راوندی فاتحه می خواندید سؤال می کنند ؟

رئیس جمهور : شما مقید بودید که هروقت از صحن و قبر مرحوم راوندی عبور می کردید آنجا فاتحه می خواندید .

آیه الله اراکی : یک حاج شیخ محمدحسنی بود در خوانسار معروف بود به وثوق و اطمینان ، اهل خوانسار بود ، آقای خوانساری فرمود یک آقا شیخ محمدحسنی جلوتر از او بود این حاج شیخ محمدحسن عقب تر بود ، این زمان ما راادراک کرد و جلویی زمان قبل را ادراک کرد . زمانی که صدراعظم داشت صحن نو رامی ساخت و همه قبور را خراب کرده بود و رسیده بود به قبر قطب و آن را هم مثل سایر قبور به هم زد این آقا شیخ محمدحسن دومی ، عادتش این بود سالی یک مرتبه که مشرف می شد به قم سر قبر قطب می رفت و فاتحه می خواند ، این بار هم آمدو دید که به هم خوردگی پیدا کرده

و یک سوراخی برای قبر گذاشته اند و آجری یاسنگی جلوی روزنه گذاشته اند آمد و آجر را برداشت و سرش [را نزدیک برد] دیددو قبه زانو پیدا شد .

سر را قدری برد تو و لب گذاشت به دو قبه زانو که مقابل روزنه بود و بوسیدآقا شیخ محمدحسن دومی خودش نقل کرده بعد از این همه مدت هفتصد هشتصدسال گذشته و هنوز پوسیده نشده و بدن قطب هنوز سالم است .

آقای مصلحی : خودتان از آقا شیخ محمدحسن شنیدید ؟

آیت الله اراکی : خودم از آشیخ محمدحسن شنیدم .

آقای رئیس جمهور : من یک مدتی درس جنابعالی می آمدم ، در مدرس مدرسه فیضیه که درس می دادید ، استفاده کردیم ، هنوز از نکاتی که شما آن موقع می فرمودید یادم هست . . . .

خوب من می ترسم که توی این گرما آقا را اذیت کنیم دیگر ، اجازه مرخصی به ما می دهید ، ما را دعا بفرمایید که خدا ما را از زلات دور بدارد .

آیت الله اراکی : دعاگوی شما بودم و هستم .

دیدار شاعران و اهل قلم با آیه الله العظمی اراکی

حضرت آیت الله العظمی اراکی در جلسه دیدار تنی چند از شاعران و اهل قلم که به محضر آن بزرگمرد اجتهاد و دین و فقاهت ، بار یافته بودند مواعظ سودمندی در جهت ارائه طریق و ارشاد آنان بیان کرده اند که در ذیل می خوانید . (۶۵)

و چه دلنشین و روح فزاست دیدار مردان خدا همانانکه به مدد تهذیب و تزکیه از قید هوی رسته اند و به جهان حقیقت پیوسته ، دلشان گنجینه اسرار است و جانشان مشرق انوار ، و این معنی را آن کس در می یابد که روزی توفیق چنین دیداری را یافته باشد و به چنین موهبتی مفتخر آید .

در خلال شبهای شعر فیضیه

به پایمردی مسؤولان مؤسسه نشر آثار حضرت امام به محضر حضرت آیت الله العظمی اراکی دامت برکاته مشرف شدیم ، چه دیداری سخت بهجت خیز و عبرت انگیز ، دیدار مردی بزرگ که آثار گذشت زمان برسیمای مبارکش پدیدار بود و انوار معنویت از پیشانی روشنش ساطع ، او مظهرروحانیت سخت کوش شیعه می باشد که در طول قرنها پاسدار مرز شریعت و آیین بوده اند ، در اطاقی محقر و ساده تر از ساده ، آن بزرگ را دیدار کردیم که با ضعف مفرط مزاج لباس رسمی پوشیده و بر روی چهارپایه ای استقرار یافته بود .

پس از بجای آوردن معارفه ، از محضر ایشان تقاضا شد که سخنانی در جهت ارشاد و ارائه طریق شاعران و اهل قلم بیان کنند و آن بزرگ که علم و عرفان و اندیشه و احساس را به هم آمیخته است سخنانی مبسوط و مواعظی رسا و بلیغ ایراد کرد ، که همگان را سخت متاثر ساخت که از تاثیر بیانات ایشان اکثر حاضران سرشک ازدیدگان جاری ساختند ایشان پس از حمد و سپاس خداوند این آیه کریمه قرآن راتلاوت کردند :

«یا ایها الناس قد جائکم برهان من ربکم و انزلنا الیکم نورا مبینا . »

گفتند خداوند می فرماید ای مردمان از سوی پروردگارتان برای شما حجت و برهانی آمده و ما نوری آشکار بر شما فروفرستادیم آنگاه به توضیح گفتند : مراد ازبرهان ، عقل است که چراغ راه آدمی است و انسان را بسوی صلاح و سداد رهنمون می کند و بطریق رستگاری و صواب می خواند : متابعت از فرمان عقل موجب فلاح ونیک بختی است ، و مقصود از نور مبین ، قرآن عزیز است که همه نور است وروشنی و نسخه سعادت و نیک بختی ، و خداوند خود نور است ،

نوری که جهان هستی رافروزان ساخته ، نوری که از شدت ظهور مخفی است و آشکارتر از هرچیز است .

و از این موضع بود که سخنان آن مرد خدا شور و اوج زائدالوصفی یافت و مکرر به ابیاتی از عارفان صاحبدل از جمله شیخ شیراز و شیخ شبستری و شیخ بهائی استشهاد و استناد می فرمود و خود می گریست در شدت ظهور ذات مقدس باری تعالی مکرر بدین بیت از گلشن راز تمثل جست و فرمود :

زهی نادان که او خورشیدتابان

بنور شمع جوید در بیابان

سپس به فرازهایی از دعای عرفه سالار شهیدان و سرور آزادگان امام حسین علیه السلام اشارت فرمود :

«کیف یستدل علیک بما هو فی وجوده مفتقر الیک . »

و دیگر بار شعر گلشن راز را انشاء فرمود . آنگاه در عظمت و شان و حرمت قرآن کریم گفتند که این کتاب نور است ، نوری جاویدان ، سپس شعر شیخ شیراز راقرائت کردند که :

به چه کار آیدت ز گل طبقی

از گلستان من ببر ورقی

گل همین پنج روز و شش باشد

این گلستان همیشه خوش باشد

گلستان پرطراوت و شاداب قرآن است که از تطاول خزان مصون می باشد و هرگزافسرده و پژمرده نمی گردد ، با قرآن مانوس شوید و از آن اکتساب نور کنید .

آنگاه بدین معنی دقیق پرداخته گفتندعلم نوری است که خداوند در دل هرکس که مشیتش اقتضاء کند می اندازد و اصل همه صلاحها تهذیب است و علم اگر توام با تهذیب نباشد مفید نخواهد بود .

در این مقام بدین ابیات از آثار شیخ بهایی استناد جستند :

علم رسمی سربسر قیل است وقال نه از او کیفیتی حاصل نه حال علم نبود غیر درس عاشقی مابقی تلبیس ابلیس شقی دل منور کن به انوار جلی چند باشی کاسه لیس بوعلی

و نیز :

علمی که مجادله را سبب

است نورش ز چراغ ابی لهب است تا چند شفا ز شفا طلبی وز کاسه زهر دوا طلبی

سپس مرز میان عشق حیوانی و عشق ملکوتی را ترسیم کرده گفتند :

آنـانکه از مرحله حیوانیت فراتر نرفته انـد تنها به ماکولات و ملبوسات و مشـمومات و منکوحات و از این قبیل ، اشـباع و ارضاء می شونـد و بـدین امورسـخت دلبسـتگی دارنـد که این جهان خصـلت حیوانی است ، اما اولیاء خـدا که جلال و کبریا و جمال ربوبی را درک کرده انـد از قید این تعلقات رسـته اند و از پی کسب رضای دوست از سـر و جان و جهان برخاسـته اند و یک جهت در نور قاهر آن ذات متعال فانی شده اند .

سپس بدین داستان تمثل جستند که شنیده اید در مجلس زلیخا زنان مصرآنگاه که جمال دل آرای یوسف را نگریستند آنچنان از خود بیخود شدنـد که دسـتهای خویش را بریدنـد و از آن آگـاه نبودنـد حـال آنکه این حسن و جمـال مخلوقی ازمخلوقات خداونـد بود . پس آنکس که اصل جمال و سرچشـمه همه زیباییها را ناظراست چگونه خواهد بود ، حسـین علیه السـلام شاهد آن جمال بود که هرچه داشت در راه رضای دوست فدا کرد و مکرر این بیت را انشاء کردند و گریستند :

ترکت الخلق طرا فی هواکا و ایتمت العیال لکی اراکا

آنگاه گفتند : آیت الله خمینی رضوان الله تعالی علیه مجدد آئین و شـریعت بود و باانقلاب اسـلامی دیگر بار دین را زنده کرد و این سـنت خـداست که در آغـاز هر قرنی مجـددی را برمی انگیزد تـا شـریعت و آیین خـدای را زنـده کنـد ، پس از انقلاب نخستین اسلام در قرن اول که وسیله رسول خدا به انجام رسید در قرن دوم امام همام حضرت باقر و در قرن سوم حضرت

رضا علیه السلام مجدد آئین اسلام گشتند و پس از آن در زمان غیبت در آغاز هر قرنی خداوند بزرگی را برانگیخت تا مرز آیین راپاسدار باشد و حقیقت شریعت را تجدید کند که از قرن چهارم از کلینی آغاز شدو بعد شیخ طوسی و ابن ادریس و شهید ثانی و شیخ بهائی و مجلسی و بهبهانی و سید مجاهد و شیرازی (۶۶) تا سرانجام بظهور امام خمینی آئین زنده گشت و آب رفته شریعت دیگر بار بجوی باز آمد و او مجددی بزرگ برای دین بود که با انقلاب خویش اسلام را زنده کرد ، امام و دیگر بزرگانی چون ایشان همگام و همکار انبیاءو اولیایند و همان راهی را می سپرند که آن برگزیدگان پیمودند ، اینک بر ماست که ازاین انقلاب و ارزشهای آن پاسداری کنیم و آن را با جان و دل حافظ باشیم .

در خاتمه سخنان خویش را با دعا بپایان بردند و برای خدمتگذاران به دین و مردم دعا کردند .

حضار از این مجلس روحانی و محفل نورانی با اندوخته و توشه ی از حقایق و معارف بیرون آمدند و با افسوس و دریغ از تنگی مجال محضر آن بزرگ را ترک گفتند ، خداوند سایه چنین مردان الهی را بر سر مسلمانان و شیفتگان آیین و حقیقت مستدام بدارد . آمین

آیه الله العظمی اراکی ، در تاریخ ۱۶/۲/۶۴ به تقاضای برخی از طلاب ، بیاناتی به این شرح فرمودند

خدا به ما دو تا نعمت باطنی داده یک گوش دل ، یکی چشم دل ، پس باید ما به گوش سر و چشم سر قناعت نکنیم در دنیا آوازهایی هست که خیلی انسان را خوش می آید ، مناظر حسنه ای هست که به چشم ما خیلی تاثیر می کند و چشم و گوش سرما به همین مناظر حسنه و اصوات حسنه قناعت

می کند و همچنین ذائقه ما ، به همین طعامهای لذید و اطعمه و اشربه لذیذه اکتفا می کند و همچنین مثلا آن دو قوه دیگر لامسه و شامه این پنج حس ما ، و تمام قوه مصروف می شود در مبصرات و مسموعات و مطعومات و مشروبات و ملموسات و مشمومات طیبه و لذیذه . آن وقت خدا قرار داده در قلب ما چشم و گوش و ذائقه و شامه و لامسه که باید صرف اموری گردد که عقل را خوش می آید و خدا را و پیغمبرانش را خوش می آید ، مثلاـ باچشم دل معجزات را ببینم و چشم ما چشم معجز بین بشود . مثلا وقتی که می رویم در باغ یا وقت بهار و وقتی که گلها و ریاحین و سبزه زارها و باغستانها بیرون آمده ، چشم دو چشم است . یک چشم ، چشم خر و گاو و گوسفند است از همین گلهاو ریاحین استلذاذ می برد و یک چشم ، چشم پیغمبر و امام و سلمان و ابوذر و امثال اینها هست ، اینها هم نگاه می کنند به این گلها و ریاحین ولی آن حیوان می گویدعجب سبزه زار خوبی است برای خوابیدن اینجا و خوردن اینها ، ولی دیگری که باچشم دل نگاه می کند می گوید :

برگ درختان سبز در نظر هوشیار

هر ورقش دفتری است معرفت کردگار

از اینها باید پی به خدا برد و خدا را باید شناخت و همچنین در گوش و آوازها آن یکی می گوید عجب آواز خوبی است باید اشباع کرد و از آن لذت برد دیگری می گوید عجب صانعی است چه جور قدرت نمایی کرده -آخر غذا خوردن کجا ؟ غذا و آب کجا ؟ قوه سامعه کجا ؟ از این آب و غذا قوه سامعه پیدا

می شود قوه باصره پیدا می شود اگر آب و غذا نخوردی قوه سامعه و قوه باصره ضعیف می شود از بین می رود- قدرت نمایی خدا را ملاحظه کن به واسطه اینها خدا را می شناسی . حاصلش ما آمدیم اینجا برای اینکه منعم مدبر را بشناسیم خداوند توفیق بدهد که صرف گفتنی نباشد .

مادرون را بنگریم و حال را

نی برون را بنگریم و قال را

خدا ما را اصحاب قال قرار ندهد اصحاب حال قرار بدهد .

آقای رازی نقل کرد برای بنده و گفت که از آقای سید نصرالله بنی صدر (۶۷) شنیدم -آسید نصرالله بنی صدر ما [در همدان] مکرر خدمت ایشان رسیدیم با آقای حاج سیدمحمدتقی خوانساری- که به او گفتم شما یک چیز تازه ایی نداریدمی خواهم در کتابم بنویسم . گفت من هم در کربلا رسیدم به یک آشنایی و دوستی که در حرم مطهر حضرت سیدالشهداعلیه السلام سجاده برایش می انداختند و نمازجماعت می خواند . سیدی بود از او همین سؤال شما را کردم ، گفتم شما چیزتازه ای ندیده اید ، گفت یک تازه تازگی دیدم که مرا به خود مشغول کرده است شب و روز مشغول او هستم ، گفتم چی ؟ گفت یک روز نشسته بودم توی حرم یک شخص عادی با لباس متحدالشکلی نه لباس آخوندی ، آمد پیش من اسم مرا برد ، فت یک منزلی سراغ نداری ما زواریم برویم منزل کنیم .

من پیش خودم گفتم مگر من دلالم ، آمده ای پیش من گفتم یک زنی هست درهمسایگی ما یک بالاخانه ای دارد بعضی وقتها به زوار می دهد بیا برویم ببینم خالی هست یا نه ؟ رفتیم دیدیم اتفاقا خالی است آنجا منزل کرد- بعد یک روز آمد پیش من گفت که میل داری برویم به زیارت حضرت حر

، -یک فرسخی کربلا ، است آنجا گنبد و بارگاه و صحن و سرا دارد- گفتم عیبی ندارد بیا برویم گفتم که دو راه هست یک راه توی باغ است و یک راه از غیر باغ است . گفت بیا از توی باغ برویم . همینطورکه رفتیم از توی باغ دیدیم یک اژدهای بزرگی از دور پیدا شد من ترس و لرز گرفتم رنگ باختم . آن شخص گفت : چرا اینجوری شدی ؟ گفتم مگر نمی بینی اژدها را ، گفت : این چیزی نیست ، گفتم چطور دارد به سمت ما می آید . گفت ای مار بمیر به اذن خدا ، مار افتاد : گفتم یعنی چه ؟ مار مثل چوپ خشک افتاده است آنجا ردشدیم : رفتیم به یک جویی رسیدیم ، او گفت : شما وضو داری ؟ گفتم نه ؟ گفت از این آب وضو بگیر . من پاهایم نعلین بود اطرافش هم گل بود اینطرف و آنطرف می رفتم ، دیدم رفت سر آب با کفش گلی و ایستاد آنجا بنا کرد وضو گرفتن ، آب باید فرو برود ، نمی رود ، رفتیم زیارت کردیم و برگشتیم بعد گفت میل داری برویم به زیارت ، وادی السلام نجف گفتم برویم : گفت چشمت را هم بگذار ، دیدم وادی السلام هستم آنجا را هم زیارت کردیم گفت صحیح است که زیارت وادی السلام برویم ، و زیارت حضرت امیر نرویم گفتم : که آخر من آدم نشناسی نیستم ، شناسایم ، وقتی می رویم ازمن می پرسند به چه وسیله آمده ای چه جواب بدهم ؟ گفت نترس کسی ما رانمی بیند رفتیم زیارت حضرت امیر مشرف شدیم باز دوباره به همین طور به طی الارض آمدیم به کربلا

، بعد یک روز به او گفتم ترا به خدا بگو ببینم به چه وسیله به این مقام رسیدید گفت : هیچ چیز ، همانی که شما به ما یاد دادید . ترک محرمات ، فعل واجبات . بعد یک روزی اول صبح خواستم به دیدنش بروم رفتم در خانه ، زن صاحب خانه آمد گفت این چه کسی هست آوردی اینجا ؟ گفتم چطور ؟ گفت اولاشبها از سر شب تا صبح اطاق روشن است ، چراغ نیست ولی روشن است و ثانیاامروز برایش صبحانه بردم افتاده است مرده است . گفتم : مرده است گفت بله رفتم دیدم مرده است .

این را آقا شیخ محمد رازی از قول آقای سیدنصرالله بنی صدر و بنی صدر ازقول آن سید ، امام جماعت که در حرم حضرت سیدالشهدا بوده است نقل کرد .

برخی از طلاب : آقا ماه مبارک رمضان دارد می آید چه کار کنیم ؟

آیه الله العظمی اراکی : نهایت استفاده را از ماه مبارک رمضان ببریم!

قرآن بهترین چیزها است ، بهار قرآن است ماه رمضان ، بهار قرآن است ولی قرآن خواندن داریم تا قرآن خواندن .

برخی از طلاب : آقا چه کار کنیم که قرآن به قلبمان اثر کند ؟

آیه الله العظمی اراکی :

تو که قرآن به این نمط خوانی چه بری سود از مسلمانی (۶۸)

این طور که ما می خوانیم ور ور ور . . . .

«افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها» . تدبر باید کرد تدبر باید کرد قوه مهمی که هر کسی دارد ، قوه فهم ، خودش باید تدبر کند . آیه ای که برای فرعون آمده بگوید من خودم هستم . به من است . من فرعونم . آیه ای

که برای مشرکین آمده بگوید من هستم به خودش توجه بدهد ، خودش را مریض بداند این دوای خودش است دوای مریض است . بگوید خدایا کاری بکن که در من اثر کند فرعون نشوم مشرک نشوم هر چه آیه بد است به خودش توجه بدهد بگوید مصداق همه آیه های بد من هستم خودم هستم از خدا استغاثه کند که خدایا مرا از این بلیه نجات بده و آن آیاتی که آیات خیر است از خدا بخواهد که خدایا مرا داخل در این آیه بنما . همین باید تدبر کند .

یکی از طلاب : آقا مدتی دعای کمیل را می خواندم خیلی با حال ، و گریه می کردم ولی یک موقع متوجه شدم که اینها که حضرت می فرماید :

الهی ا تسلط النار علی . . .

این کلمات را که حضرت علی علیه السلام فرموده خودش اینجور بوده من که اینجور نیستم . از آن وقت که متوجه این مطلب شده ام دیگر دعای کمیل را می خوانم گریه نمی کنم و خیلی هم سرد شده ام وقتی که می بینم آن کلماتی که حضرت آنجا فرموده من خودم دارای آن واقعیت نیستم اصلا به خودی خود سرد شده ام از دعای کمیل .

آیه الله العظمی اراکی : نظیر این را بنده از آشیخ محمدحسن شنیدم- آشیخ محمدحسنی داشتیم امرآبادی -امرآباد یکی از دهات فراهان است . پیرمردی بود ، ریشهای قرمزی داشت ، با آقا شیخ محمود علمی (۶۹) دوست بود .

این آشیخ محمدحسن که از معاصرین حاج شیخ عبدالکریم و از نجف بود به بنده گفت من هر شب جمعه دعای کمیل می خواندم یک شب به این جمله که رسیدم هب لی صبرت علی حرنارک فکیف اصبر علی فراقک گفتم من چه جورم این چی است آیا

من اینطورم با خدا ؟ من با خدا اینجوریم که فراق خدا از آن آتش به من سخت تر است من چه کار کنم این به کله ام آمد ، آخر رفتم پیش آخوندملافتحعلی سلطان آبادی گفتم آقا این مطلب به سرم آمده و مرا منصرف کرده است از خواندن دعای کمیل . ایشان متوحش شد ، گفت : نه ، نه نکنید این کار را . این کارشیطان است این خیال از شیطان بوده است خواسته تو را منصرف کند مبادا ترک کنی اوقاتش تلخ شد و گفت نکنید این کار را این شیطان بوده خیال شیطانی بوده آمده در دل تو ، گفت بخوان ، بخوان ، خیلی مرا توبیخ کرد که نکنی این کار را ، چکارداری تو دعا را بخوان ، هر کس به اندازه خودش .

مرحوم میرزای قمی در جایی از جامع الشتات (۷۰) فرموده است : من خودم ندیدم ولی از استادم -یعنی مرحوم آقا باقر بهبهانی- شنیدم که فرمود : «اطلب العلم ولو لغیرالله فانه ینجر الی الله الکلام یجر الکلام .

آقای فریدی (۷۱) داشتیم ایشان ، گفت یک شخصی از تجار عراق می آید پیش حاج آقا محسن جد ایشان می گوید من یک خوابی دیده ام مربوط است به شما ، گفت چه خوابی ؟ گفت من حضرت صادق علیه السلام یا حضرت هادی را در خواب دیدم که امر کرد که برو به حاج آقا محسن بگو که آن خبری که پی سندش می گردی که صحیح است یا نه از ما است . نمی خواهد بگردی ، من رفتم و گفتم که خوابی اینجوری دیدم گفت : عجب ، من یک خبری دیده ام و بس که آن خبر در من اثر کرده است پی سندش

می گشتم : «من مات فی طلب العلم کان بینه و بین الانبیاء درجه خواستم ببینم که این سندش صحیح هست حالا شما گفتید .

هم چه شنیدم که آخوند همدانی (۷۲) در مکه به مسجدالحرام مشرف می شودو یک قرآن خیلی خیلی خوش خطی ، خوش چاپی داشته است و مشغول خواندن او بوده است در مسجدالحرام می بیند یک عربی پیدا می شود نگاهش به این قرآن می افتد می گوید این قرآن را به من می دهی می گوید نه ، می بیند چیزی زیر بغلش است می گوید این چی است ؟ می گوید دیوان یزید است -یزید هم یک دیوانی دارد- من بالاخره راضی شدم آن دیوان را با این قرآن عوض کنم ، خیلی دلم می خواست اشعار یزید را ببینم ، از آن به بعد دیگر توفیق تلاوت قرآن از من سلب شد هر چه خودم را مهیا می کردم که قرآن بخوانم اسباب فراهم نمی شد . (۷۳)

خودش یک توفیقی است شما دعای کمیلت یک توفیقی است چرا ترک کردی ؟

اما اینها را در این دعاها که می خوانیم قصد انشا بکنیم یا حکایت الفاظی که ائمه خوانده اند . ما خودمان را شبیه آنها می کنیم بلکه مثل آنها بشویم .

«احب الصالحین و لست منهم . »

قرآن در نماز که می خوانیم ایاک نعبد و ایاک نستعین ما همچه آدمی هستیم ؟ ایاک نعبد و ایاک نستعین پس باید نماز هم نخوانیم ؟

یکی از طلاب : آقا آن صحبتی که با آقای خمینی کردید در کربلا در حرم حضرت ابوالفضل آن شعری که برای ایشان خواندید در اولین ملاقات آن را دلشان می خواهد بشنو .

آیه الله العظمی اراکی : ما مشرف شدیم به عتبات عالیات در حرم حضرت ابوالفضل العباس توی رواق بودیم جمعیت جمع بود و پشت در پشت

هم بودند .

گفتنـد این آقـای خمینی است گفتم : کو آقای خمینی ؟ گفتنـد اینجا است نگاه کردم دیـدم بله آقای خمینی با یک نفر دیگر هست مثل اینکه افغانی بود . رسیدیم مابه هم و معانقه کردیم .

این اولین ملاقات بود بعـد از مـدت مدیـدی که همدیگر را ملاقات نکرده بودیم گفتم هر که با سادات درافتاد ورافتاد ایشان (آقای خمینی) گفتند : با آل علی بگو ، با آل علی هر که درافتاد ورافتاد . (۷۴)

این را من (آقای اراکی) گفتم و گفتم که من خودم را عبد نمی دانم ولی پدرم راعبد می دانم ، پدرم به هر سیدی می رسید می گفت من عبـد عبیـد کلیه ساداتم ، «من هم عبـد عبیدزاده کلیه ساداتم تا این را گفتم ، آقای خمینی دست بنده را گرفت و فشار زیادی داد و تنـدی رفت . بعـد آقای شـهاب الـدین اشـراقی دامادش آمد درمنزلمان به ما گفت آقای خمینی فرمودند من این کلمه را که از ایشان (آقای اراکی) شنیدم گریه گلویم را گرفت -نتوانستم بایستم- زود حرکت کردم .

دیدار با برخی از طلاب عزیز در تاریخ ۲۰/۲/۱۳۶۴

قسمت اول

یکی از طلاب : نصیحت بفرمایید .

آیه الله العظمی اراکی : نصـیحت دو چیز می خواهـد ، یکی از آن خـدا است یکی از آن بنـده ، نصـیحت یعنی راه حـق ، تمیز دادن راه حق از راه باطـل ، راه حق یک راه است ، راه باطل حساب نـدارد . این طرف ، آن طرف ، آن طرف ، آن طرف ، راه حق راه راست ، خط راست یکی است و راه باطل این طرف و آن طرف زیاد خیلی ، شایدبه شماره نیاید ، این ور ، آن ور کج و

معوج همه راه باطل است ، راه راست ، یکی است یکی است . نصیحت معنیش این است که راه راست را از راه چپ و کج و معوج تمیز بدهد و آن راه را که تمیز داده ای تبعیت بکنی نه عالم بی عمل باشی و راه را فهمیده باشی و معذالک بر خلافش بروی مثل ابن سعد ، یزید ، معاویه و عمروعاص . اینها راه حق را می دانستند عمروعاص که دست راست و چپ معاویه بود ، وزیر و همه کاره معاویه بود . پیش از اینکه با معاویه همدست بشود . یکی از دوستان خاص و خالص حضرت امیرعلیه السلام بود با وجودی که ابوبکر و عمرو عثمان اینها جلو افتاده بودند معذالک این مداح امیرالمؤمنین بود و آنچه که برای آن حضرت معتقد بود برای ابوبکر و عمر و عثمان معتقد نبود - عقیده اش عقیده حق بود -می گفت علی در است و طلای مصفا و تمام مردم همشان خاکند یعنی ابوبکر و عمر و عثمان خاکند ، (۷۵) علی است که در است و طلای مصفا و طلایی که ازغل و غش بیرون آمده پشت سر او می گفت می دانید علی کی هست ؟ علی آن کسی است که شبها در محراب بکاء است زیاد گریه می کند می دانید علی کی هست ؟ علی آن کسی است که وقتی که جنگ مغلوبه شد درهم شد ، ضحاک است . ترسونیست به هیچ وجه ، هر چه شدیدتر می شود جنگ ، رویش بر افروخته تر می شود . اطمینان قلبش و شجاعتش بیشتر می شود و شمشیر زدنش محکمتر می شود به عکسش شب ، گریه اش از همه بیشتر است .

از این جور شعرها گفته است . مرحوم حاج شیخ عبدالکریم اعلی الله مقامه می فرمود

اگر آن مقـدسترین زمان ما ، که از آن مقدس تر دیگر نباشد بخواهد برای امیرالمؤمنین مدح بگوید از این بهتر که عمروعاص گفته نمی توانـد بگوید این قدرفضایل و مناقب برای امیرالمؤمنین گفته در اشـعارش ، آخرش هم با معاویه است ، بعد از آنکه معـاویه روی کـار آمـد . کاغـذ نوشت که بیـا همراهی با من بکن . و می دانـداگر برود آنجا آخورش چال می شود . همه چیز بهش می دهنـد خـانه می دهنـد زن می دهنـد شـام و نهـار می دهنـد همه چی دارد . همه چیزش چرب و خوب است بالاـخره جـواب نـامه معـاویه را نـوشت . نـوشت تو می دانی مرا به چه چیز دعوت می کنی ؟ مرا دعوت می کنی که روگردان بشوم از کسی که در غدیر خم پیغمبرفرمود : من کنت مولاه فهذا علی مولاه . تو می دانی به چه چیز دعوت می کنی . دعوت می کنی روگردان بشوم از کسـی که پیغمبر خـدا فرمود : علی منی و انا من علی می دانی تو مرا به چه چیز دعوت می کنی . دعوت می کنی به اینکه روگردان بشوم ازکسـی که فرمود که : علی منی بمنزله هـارون من موسـی ، یـک یک مناقب امیرالمؤمنین را می شمرد تـا آخرش ، بالاـخره تو مرا دعوت می کنی که ریسـمان ایمـان را از گردن بیرون ببری ، ریسـمان ایمـان از گردن بیرون بیندازم من با تو جفت بشوم آیا همچه چیزی ممکن است ؟ این جواب را برای معاویه نوشت ، آن شعرها را گفت و این جواب را برای معاویه نوشت بالاخره زیر زیرکی معاویه او را کشاند به سـمت خودو رفت دست راست و چپ معاویه شد . دنیا اینجور است . کسی که مادح امیرالمؤمنین است . یک مرتبه می شود مخلص

و خالص دشمن او معاویه ، دنیا این جوری است . پس باید خیلی به خود ترسید و لرزید که مبادا دنیا به جایی برسد که انسان را پالانش را کج کند . مثل عمروعاص .

سؤال : پس من چه کار بکنم ؟

جواب : آدم باید سعیش را بکند ، همیشه پناه به خدا باید برد . یعنی ماه مبارک که می آید وقت افطار وقت سحر که وقت استجابت دعا است از خدابخواهد که خدایا ما مثل عمروعاص نشویم و ایمان مان را که حقیقی هست ، دوست امیرالمؤمنین و یازده فرزندش هستیم باقی بماند تا نفس آخر این دوستی باقی بماند معاویه نفس اماره و شیطان ما را عمروعاص نکند ، ما را از دوستی امیرالمؤمنین علیه السلام و یازده فرزندش بر نگرداندبه غیر آنها ، به غیر آنها مایل نشویم . این باید عمده حاجت ما در هر وقت باشد هر وقتی از اوقات که وقت حال و مشاهد مشرفه و مشهد رضوی صلوات الله علیه و یا مشهد حضرت معصومه علیها السلام و سایر مشاهد مثل حضرت عبدالعظیم هر یک از این مشاهد که خدا توفیق داد به ما بهترین حاجت که بخواهیم عافیت در دین است که ما را در دین محفوظ بدارد از شر شیطان و نفس اماره و هوا و هوس و دنیا ما را به سمت خود نکشد .

این نصیحت است ، نصیحت است .

یکی از طلاب : آقا یک سؤال داریم اینکه نفس در «من عرف نفسه فقد عرف ربه چی هست که آدم وقتی نفسش را بشناسد خدا را هم شناخته است . این راتوضیح بیشتری بفرمایید .

آیه الله العظمی اراکی : خوب مشابهات زیادی هست بین این و بین او ، اشخاصی که ملحدند

شیطان انسی هستند .

ای بسا ابلیس آدم رو که هست

پس به هر دستی نباید داد دست

شیطانهای آدم رو می آیند به انسان می گویند که آخر این آخوندها چه چیز به شمامی گویند . می گویند خدا را بشناس خدا آخر نه بو دارد نه رنگ دارد نه طعم دارد . چشم نمی بیندش ، گوش صدایش را نمی شنود و رنگ ندارد ، چیزی که هیچ چیزنیست چطور به آن عقیده پیدا بکنی .

می گوییم خوب روح را بگو . روح انگشت است ؟ نیست . مرده انگشت داردروح ندارد : روح چشم است ؟ مرده چشم دارد روح ندارد : تمام سر تا قدم مرا یک به یک اعضای اندرونی ، اعضای بیرونی همه را تشریح بکنی آیا یک مویی ، یک تارمویی من زیادی دارم از او ؟ او مرده است من زنده ام ، پس روح ، نه بو دارد ، نه رنگ دارد و نه طعم دارد هیچ چیز ندارد . اما روح هست پس نباید یک چیزی که هست . تو ملحد . توشیطان آدم رو . من را بخواهی اضلال کنی . بگی آخوندها چه می گوینـدبه تو . می گوینـد خـدا را بشـناس . خدا هیچ یک از اینها را ندارد پس وجود ندارد . این روح لابد هست اما جسم نیست . جسمانی هم نیست . یعنی جسم نیست طول و عرض و عمق ندارد جسمانی هم نیست . رنگ و بو و طعم و اینها را ندارد . این نشانه ها را ندارد ولی معذالک هست . از کجا می گویی هست ؟

از اینجا که ، با مرده هرچه حرف می زنی جواب نمی دهد ، سلام می دهی جواب نمی دهد . می گویی آقا ، آقای

فلان چقدر از شما طلب دارد ؟ جواب نمی دهدشما از فلان کس چقدر طلب داری ؟ جواب نمی دهد . هر چه بگویی جواب نمی دهد اما از یک زنده وقتی بپرسی جواب می دهد پس از این آثار پی می بری که روح هست از آثار پی می بری که روح هست اینجا هم شب می آید روز می رود ، آفتاب می آید ماه می آید ، این گردش فلك ، دستی می خواهد که آن را بگرداند ازاینجا پی می بری که خدا هست .

روح تدبیر می کند امور بدنرا ، دستت حرکت می کند . پایت حرکت می کند . زبانت حرف می زند . چشمت می بیند ، گوشت می شنود ، همه به تدبیر روح است . وقتی که روح رفت همه اش از بین می رود .

پس روح چیز دیگری هست و اوست که همه کاره است . شنونده اوست ، بیننده اوست ، بو کننده اوست ، همه کاره اوست ، این بدن هیچکاره است . حرف زننده اوست . پس همه کاره خدا است . این آفتاب و ماه و ستاره و خورشید و فلك و اینها هیچکاره اند پس هر که روح خودش را شناخت خدا را می شناسد . ای ملحدتو به من چه می گویی این آخوندها چه به تو می گویند ؟ اگر خواستند تو را از راه بیرون کنند تو این طور بگو ، بگو : «من عرف نفسه فقد عرف ربه . »

قسمت دوم

آقا ان شاءالله که خدا به شما طول عمر بدهد در مناجات شعبانیه داریم که عرض می کند . الهی هب لی کمال الانقطاع الیك .

این چگونه ، برای آدم حاصل می شود به وجود می آید که آدم انقطاع را درخودش به وجود بیاورد .

آیه الله العظمی اراکی : اگر در محلی واقع شدی که

شترها ایستاده اند اینجا شترآنجا شتر . تمام شتر . همه شتر . فقط یک نفر آدمیزاد است شما آب می خواهید . به این شترها می گویی آی شتر آب بده .

نان می خواهی به شتر می گویی نان بده . از آن آدم که ایستاده آنجا نان می خواهی . آب می خواهی هر حاجتی داری به او می گویی .

اگر روح توحید در انسانی پیدا شد تمام خلق نزد او مثل شترها می ماند فقطیک دانه است . همه کاره یک دانه است پس تمام انقطاع به او است . تمام توجهش به او است . نان می خواهی از او بخواه . آب می خواهی از او بخواه . هر حاجتی داری به او بگو . جسمی ، باطنی ، ظاهری ، دنیوی و اخروی . هی بگو ای خدا . ای خدا . ای خدا . اگر بگویی ای زید مثل این است که بگویی ای دیوار . به دیوار می شود گفت ؟ به در می شود گفت ؟ به شیشه می شود گفت ؟ به قالی می شود گفت به عبا می شودگفت ؟ به قبا می شود گفت ؟ به پنجره می شود گفت ؟ زید هم مثل آنها است . هیچ کاره است . بحسب ظاهر زور و قوه در آمریکا و روس است . خوب گاو هم خیلی قوه و زور دارد . گاومیش هم قوه اش از گاو بیشتر است . فیل از همه ، کرگدن از فیل بیشتراست . شیر و ببر و گرگ و پلنگ ، اینها هم خیلی قوه دارند ولی هیچکاره اند پس اواست همه کاره ، شیر را او شیر کرده ، پلنگ را او پلنگ کرده ، آمریکا را او آمریکاکرده و روس را او روس کرده

. اینها خودشان قدرت نفس کشیدن ، بالا بردن نفس و پایین آوردن نفس خودشان را برای خود ندارند ، چگونه قوه کاذبه دارند ، اگرنفس روس برود پایین بخواهد بیاورد بالا ، خدا خواسته باشد بالا نیاید نمی تواندبالا بیاورد . اگر نفسش بالا آمد بخواهد پایین برود تا خدا نخواسته باشد نمی تواندپایین ببرد .

پس کیست همه کاره ، باید انقطاع به او پیدا کنی . توجه به او پیدا کنی و تمام همت معطوف به او باشد . هر چه می خواهی از او بخواهی .

اینها همه شان مثل شترند چطور از شتر چیز نمی خواهی از آدم می خواهی ، اگر روح توحیددر شما پیدا شد همه خلق مثل شتر می شود و همان یکی همه کاره ، حی قیوم . کریم تا هزار اسم -دعای جوشن کبیر- هزار و یک اسم دارد حفیظ ، علیم ، فتاح تا آخر هزار و یک اسم ، شبهای ماه مبارک رمضان موفق بشوید بخوانید پس اینها به ما یاد می دهد . این دعای جوشن کبیر به ما یاد می دهد تو برای چه به دیگری می چسبی برای فتاحیتش ، او فتاح است ، برای فیاضیتش ، او فیاض است ، برای خلاقیتش ، او خلاق است و برای رزاقیتش ، او رزاق است . هزار و یک اسم . تاآخر دارد صد فصل است جوشن کبیر هر فصلی ده اسم است صدتا ده تا ، هزار تااسم است در جوشن کبیر - انقطاع به خدا پیدا کن اگر همه اسمها پیش خدا است هر اسمی که نظر بگیری و می خواهی او در خدا است پس از غیر خدا متوجه می شوید به خدا . تمام انقطاعت ، تمام توجهت به خدا باشد

:

یکی از طلاب : خاطره ای با امام خمینی ندارید ؟

آیه الله العظمی اراکی : آقای خمینی مرد جلیلی است ما تاشناخته ایم و دیده ایم ایشان را شناخته ایم به پاکی و دلسوزی برای دین . یک مثل معروف است که دل بسوزد یا دامن بسوزد ، دلش می سوزد نه دامنش ، دلش می سوزد برای دین . دلش می سوزد ، دلسوز است نه دامن سوز است .

یکی از طلاب : آقا چه کار کنیم ما هم به آنجاها برسیم .

آیه الله العظمی اراکی : از قرآن بگیرید هر کس به هر جا رسید از قرآن رسید به جهت اینکه تمام نعمتها به دست اوست . بقیه مثل در و دیوارند . همه کارها به دست او است همین که او یک بنده ای را دید که حقیقتا طالب است . امساک نمی کند بخل نمی کند [اگر] حقیقتا به درگاه او رفتی از روی حقیقت و از ته دل و سویدای قلب با او مناجات کردی و از او خواستی او دانای کل است . عالم غیب و شهادت است دانست که او از ته دل می خواهد بخل نمی کند می دهد . بلاشک می دهد . شک و شبهه ندارد لاکن عمده آن است که از روی حقیقت باشد نه سرزبانی و دروغی ، به او نمی شود چاپ (۷۶) زد . چاپ بر نمی دارد ، بنده ها چاپ برمی دارند دست به سینه ات می گذاری و می گویی بنده بندگان آقا هستم او هم خیلی خوشش می آید هیچوقت آدم بنده بندگان او نیست ولی او خوشش می آید ولی ازاینها خدا را خوش نمی آید کلاه سر خدا نمی شود بگذاری . خدا را نمی شود بازی داد . چاپ نمی شود با خدا ، دروغ نمی شود با خدا ، خط به خدا نمی شود داد ،

راستت بایـد گفت ، راستی موجب رضـای خـدا است . راستی ، از روی حقیقت درشـبهای مـاه مبارک در افطارها در سـحرها خصوصا لیالی قدرش . اولین حاجتت همین باشد .

یکی از طلاب : آقا چکار کنیم که حقیقتا بخواهیم حقیقتا .

آیه الله العظمی اراکی : بگو خدا یا تو کاری بکن که دروغ نباشد راستی باشد ازروی حقیقت باشد نه مثل عمروعاص که آخر نداشـته باشد . آخر هم داشته باشد . تتمیم کن اول احسانت را به آخر احسان نه اینکه اول احسان باشد و آخرش نباشد . اول و آخرش را تتمیم کن هر دو این را از خدا بخواه .

آقای مسـتنبط داماد آقای خوئی (۷۷) سـابقه قم داشت بـا مـا دوست بود نقل می کرد از حاج میرزامهـدی بروجردی که همه کاره آقای حاج شیخ عبدالکریم بود اوگفت این قضیه صحیح است . من از خود حاج شیخ شنیدم . آقای حاج شیخ عبدالکریم فرموده بوده است یک روز رفتم حرم سیدالشـهداعلیه السـلام که آنجا دعامسـتجاب است . بله تحت قبه حضـرت دعا مستجاب است ، در عوض شـهادتش سه چیز به او دادنـد : اسـتجابه الـدعا تحت قبته و الامـامه فی ذریه و الشـفاء فی تربته اینهـارا عوض شهادت به او دادنـد . تحت قبه او اسـتجابت دعا دادنـد . در تربت او شـفادادند . در ذریه او امامت قرار دادند عوض شـهادتش بو د .

حاج شـیخ عبدالکریم فرمود تحت قبه حضـرت سیدالشـهداعلیه السـلام یک علم معنوی خواسـتم ، حالا یک علم صوری فقه و اصول به ما مرحمت شـده است . و لاکن علم معنوی هم مرحمت بشود به ما . خواب دیـدم حضـرت فرمود برو نزد آن گدایی که سر قبر حبیب نشسته است .

وقتی

می خواهی مشرف شوی به حرم حضرت سیدالشهداعلیه السلام پیش رو که وارد می شوی در رواق آنجا یک ضریحی هست مال حبیب بن مظاهر پای آن ضریح حضرت حبیب یک گدایی است کور است حضرت فرمود برو از آن گدا بگیر از آن کور . بعد حاج شیخ عبدالکریم بیدار می شود می رود پیش آن کور و می گوید از آن چیز که خدا به تو داده به من هم بده .

می گوید : هنوز به من کسی که چیزی نداده است .

شیخ می گوید : نه بابا من پول نمی خواهم .

کور : پس چه می خواهی ؟

شیخ می گوید : حضرت من را حواله کرده است به تو علم معنوی به من بده .

کور : ها ، علم معنوی ، فردا صبح بیا منزل من تا به تو بدهم .

شیخ : من منزلت را بلد نیستم .

کور : بیا با هم برویم به شما یاد بدهم .

با هم می روند کوچه های کربلا را یک یک طی می کنند تا می رسند بیرون شهرآنجا یک خرابه هایی هست توی یکی از خرابه ها یک منزلی هست ، تا فردا حاج شیخ عبدالکریم ساعت شماری می کرده است . که کی می شود بروم آنجا که علم معنوی به من دهد . صبح اول آفتاب حرکت می کند می رود آنجا تا نزدیکهای خرابه ها که می رسد . می بیند این زنهای عرب یک به یک می گویند مات الاعمی آن وقت حاج شیخ عبدالکریم در مقام تشییعش بر می آید . غسلش می دهد کفنش می کند ، دفنش می کند . بله یک کوری اینجور است در دستگاه حضرت سیدالشهداعلیه السلام .

بیانات اخلاقی آیه الله العظمی اراکی (ره)

قسمت اول

ما افراد بشر باید فکر کنیم که برای چه در این دار دنیا ، آمده ایم ؟ یک قطره گندیده بوده ایم ، بعد دارای همه مشاعر و حواس ظاهری و حواس باطنی

و قوه عاقله و قوه تـدبیر شده ایم که گاهی دنیا را آتش می زند و گاهی دنیا را پاك و منزه و منظم می کند . آن دست قدرتی که اینطور قدرت نمایی کرده و خلاقیت فرموده روی چه هدفی ، به چه غرضـی ؟ کارش سـفیهانه بوده ؟ کودکانه بوده ؟ هیچ غرضـی نداشـته جز اینکه بازی کنـد –نعوذ بالله– مثل بچه ها که بازی می کننـد ، خانه گلی می سازند پنج شـش دقیقه ، هفت هشت ده دقیقه ای بعد خرابش می کنند ، می روند پی کارشان . این آسمان و زمین و ماه و خورشید و ستاره ها و فصول اربعه و هفته و مـاه و سـال شمسـی و قمری و این همه خلقهـا و مخلوقات جوی ، ارضـی ، بحری ، درنـده ، چرنـده ، پرنـده ، انسان ، حیوان ، جماد و بنات این خلقت و آفرینش که از دست قـدرت یک قادرحکیمی بیرون آمده است به چه غرضـی بوده است ؟ آیا فقط غرض این بوده است که چند صباحی بیایند در این دار دنیا و پیرو نفس اماره و هوا و هوس باشند ، نفس اماره از یک طرف کار شـیطان را می کنـد یعنی تـدلیس و تسویل می کند ، کارهای قبیح را زینت می دهد ، آرایش می دهد به نظر آدمی زاد ، کار بد را خوب می نماید ، کارنفس همان کار شـیطان است ، این نفس شـیطان داخلی است . آن ابلیس شـیطان خارجی است . او را خدا قدرت داده که در رگ و ریشه و خون انسانی و در تفکرات او دست دخالت داشته باشد .

شیطان خارجی با شیطان داخلی هم دست می شوند . و از یک طرف هم هوای نفس یعنی فرط میلی که نفس دارد به

مشتهیات ، مستلذات از ماکولات و مشروبات و منکوحات اینها هم از یک طرف ، این سه تا از یک طرف آن یک هم یعنی دنیا هم مثل عروس خودش را زینت می کند ، آرایش می دهد جلوه می دهد به نظر این آدم که دارای نفس است و شیطان و هوا و می گوید بیا به سمت من بیا ، بیا ، این دو روزه ای که دو روز عمر تو است بیا و غنیمت بشمار پیش از اینکه عمرت به فنا برسد تا می توانی با من عشق ورزی کن و از من استلذاذ و استمتاع بجو تامی توانی ، یک طرف هم نفس خود انسان رکت با شیطان می کند و از یک طرف هم فرط میل و هوا و هوس که تمایل به سمت عشق ورزی به دنیا دارد که آنچه را که او می گوید این «قبلت و «رضیت می گوید ، مثل ایجاب و قبول است او می گوید بیابه سمت من این هم می گوید : قبلت و رضیت با کمال منت دنیا و شیطان با هم همدستند ، اینها ، این چهار دشمن قوی به جان بنی آدم در این چهار روز عمرافتاده اند ، یک دسته گول و فریب اینها را می خورند و تمام عمرشان را به اینها صرف می کنند . فرعون و شد اد و نمرود و احزابشان من الاولین و الآخرین ، که :

اهل دنیا از مهین و از کهین

لعنه الله علیهم اجمعین

اهل دنیا بوده اند اینها با دنیا سروکار داشته اند فکرشان همین بود و بس ، همشان همین بود و بس ، هم دیگری در دلشان نبود ، فکر دیگری در مغزشان نبود فقطهمین بود و بس ، چیز دیگری نبود ، اینها مورد لعن [واقع]شدند .

اهل دنیا از

کهین و از مهین

لعنه الله علیهم اجمعین

از آن طرف برجی مقابـل این بـار و یا بارویی مقابل این برج قرار گرفته که اسـتحکام آن به مراتب و درجات بالاتر از آن برج است این یکی خیلی خیلی در کمال اسـتحکام و در کمال احکام و ابرام است خیلی مبرم و محکم و مسـتحکم است از فولاد و آهن محکمتر و مسـتحکمتر است آن چیست ؟ آن آیـات خـدا است . در عین حـال که این دنیـا اینطور است و نفس امـاره آن طور است و هوا و هوس آن طور است و شیطان خارجی آن طور است .

چهار دشمن قوی ، ما را دعوت به خود می کند از آن طرف . ببین خدا چه برج محکم و مستحکمی در قبال این قرار داده .

خدای ارحم الراحمین که می دیده است این بلا و مصـیبت بزرگ را بر این مخلوق ضـعیف خود ، ارحم الراحمین بوده ، اکرم الاکرمین بوده ، اجودالاجودین بوده :

من نکردم خلق تا سودی کنم

بلکه تا بر بندگان جودی کنم

برای جواد بودنش ، فیاض بودنش ، این کار را کرده . او می آید این مخلوق ضعیف رادر چنگال این دشمنهای قوی قرار دهد و فکری برای او نکند ، حاشا و کلا بااجودالاجودینیش ، با اکرم الاکرمینیش .

بـه چشـم می بینیـم که چه جـور وسایـل معـاش و وسایـل کرم را برای همین دوروزه دنیـای مـا فراهم آورده است از مـاکول و مشروب و سایر جهات .

پس بایـد چه کرده باشـد ؟ از یک طرف انبیا فرسـتاده با معجزات ، از یک طرف کتب آسـمانی فرسـتاده مثل قرآن که معجزه است ، از یـک طرف ، اوصـیای پیغمبران فرسـتاده و بـا هر یـک هر یـک کراماتی ، از مرده و زنـده شان ، کراماتی و معجزاتی بروزو

ظهور کرده است و معجزات و کراماتی دیـده اند . حاصل اینکه خداوند تعالی یک آیاتی ، آیات تکوینی در جلوی چشم آدم گذاشـته است . که آن آیات می زننـد تو مغزدنیا ، مغزش را خورد می کننـد ، می زنند تو مغز شـیطان ، داخلی و خارجی و تو مغزهوا و هوس . اگر کسـی عاقل باشـد- خـدایا هر که را عقل دادی چه نـدادی و هر که راعقل ندادی چه دادی ؟ - عقل آن است که ببینـد این آیاتی را که خـدا قرار داده درمقابل این چهار دشـمن و این چهار دشـمن کجا می توانند مقاومت کنند ؟ با چـوبی که آن آیـات تـو مغزشـان می زنـد هرگز نمی تواننـد ، مگر خود انسـان به آنهـا کمـک کنـد آن حرف دیگری است ، خودش بی عقلی کند و دشـمنی خودش به خودش بیشتر باشداز آنها و لهذا در روز قیامت که مخاصمه می کنند به شیطان می گوینـد : تو مـا را اینطورکردی ، او می گویـد نه ما سـلطنت نـداشتیم از ما فقط یک دعوتی بود بیش از دعوت نبود ، زنجیر به گردن شـما نینـداختیم شـما را به اکراه واجبار به سـمت خود نکشانیدیم فقط یک دعوتی کردیم می خواستی نشـنوی این همه دعـوت از خـدا و پیغمـبر و ازامامهـا و از آیـات قرآن و کتب آسـمانی و آیـات تکـوینی دیـدی به چشم خود ، و به عقـل خود مراجعه نکردی ، آنها را پشت سر انداختی و ندیده انگاشتی و ما را دیدی و بس ، می خواستی نکنی ، تقصـیر خودت است به ما چه ، پس هر که عقل داشـته باشد البته گوش به حرف اینها نمی دهد و می گوید که من آمده ام در این دنیا برای استکمال ، نیامده ام برای استمتاع

و انتفـاع و اسـتلذاذ که از این لـذتهای دنیا اسـتلذاذبکنم ، از این تمتعات دنیا اسـتمتاع کنم همین و بس ، همین و بس ، این چه حکمتی شد ؟ این چه تدبیری شد ؟ این مدبر حکیم که با این همه تدبیر و حکمت ، در خلقت آسـمانها و در خلقت شـمس و قمر و در خلقت فصول اربعه و ماههـای شمسـی و ماههـای قمری و ترتیب و تـدبیری که در شب و روز و ساعـات و دقایق قرار داده است این آفتاب .

این همان چشمه خورشید جهان افروز است

که همی تافت بر آرامگه عاد و ثمود

قسمت دوم

این همان است . این چه قـدرتی است که این چشـمه آفتاب جهان افروز را جوری خلق کرده که به قـدر یک نصف ثانیه بلکه هزار یک ثانیه ، تخلف پیـدا نمی کنـد ازصدمیلیون سال پیش تا صد میلیون سال بعد ، به قدر سـر سوزنی در حرکات و ترتیب گردشـش اصـلا و ابـدا تغییر و تبـدیلی پیدا نمی شود ، حالا آن گردش می کندیا زمین این جهتش فرق نمی کند ، حکمت را تماشا کن ، حکمت را که چه جورحکمتی است و چه جور تدبیری و چه جور اتقانی و احکامی ، آیا این آیات ، شهادت نمی دهـد که این قادر حکیم نمی آیـد به این چنـد روزه دنیا قناعت کنـدلامحاله انسان برای اسـتکمال آمـده ، کانه از چهره جمال خود ، برقع و پرده بر می داردو با همین آیات : آسـمان ، زمین ، خورشـید ، ماه و سایر جهات تکوینیه نمایش می دهـد . اما از چهره مبارک –نه اینکه چهره جسـمانی باشـد– از چهره حقیقی که ملاقات او باشـد پرده بر نمی دارد ، پرده برداشـتن ، فرموده بعد

از مرگ است . بعد ازمرگ ، آن وقت ملاقات می کنیم هر یک هر یک او را ، یعنی مخاطبه شفاهی ورخ به رخ و لب به لب با او می کنی او با ما صحبت می کند می گوید ای بنده! تو را نیافریدم ، تو را نیاوردم در دنیا ، به تو ترحم نکردم ؟ تو هیچ ملاحظه مرا نکردی هیچ فکر مرانکردی ؟ فکر این را نکردی که با من ملاقات خواهی کرد و من از تو سؤال و جواب شفاهی خواهم کرد و آنجا است که آتش ، بهشت ، جهنم ، مؤاخذه و حساب و کتاب همگی دیده می شود به همین چشم سر و هذا ملاقاه الرب .

این ملاقات است و لیکن در این دنیا پرده افتاده اصلا و ابدا نه خبری از آن طرف هست و نه از آنهایی که مرده اند خبری است نه ، نه تلگرافی هست ، نه تلفنی هست ، نه نامه و چاپاری هست ، هیچ خبری نیست مگر یک کسی یک وقت یک خوابی ببیند ، یا یک مکاشفه ای پیدا بشود مثل مکاشفه ای که برای آقا سید مهدی ریحانی (کشفی) پیدا شد (۷۸) و مثل مکاشفه ای که برای حاج شیخ عباس ، صاحب مفاتیح پیدا شد . مکاشفه حاج شیخ عباس قمی را که خودم با گوش خودم شنیدم ازاو در منبر ، خانه حاج سیدعلی بلور فروش در آنجا در ایام فاطمیه منبر می رفت گفت من در نجف اشرف که بودم ، یک روزی با یک شخص دیگری گویا سنش کم بوده ، اوایل بلوغش بوده ، گویا حاج سیدمحمد ، پسر حاج آقا حسین قمی بوده که این مسجد موزه قم را او ساخته

. او هم طفلی بوده است . در اوایل بلوغش در نجف اشرف یک روز میل کردم به زیارت قبور وادی السلام بروم ، همین که از دروازه پابیرون گذاشتم ، یک صدایی به گوشم آمد -مثل صدایی که وقتی شتری پشت اوزخم باشد عربها رسمشان این است که آهن سرخ کرده به آتش را روی آن زخم می گذارند که آن زخم را بسوزانند ، به این وسیله خوبش کنند ، وقتی روی زخم اوآهن سرخ کرده بگذارند نعره ای می زند آن شتر- یک همچو صدای نعره ای که در آن وقت از شتر بروز می کند به گوش من رسید ، من به آن که همراهم بود ، طفلی بودگفتم صدایی به گوش من می آید ، به گوش شما هم می آید گفت نه هر چه نزدیکترمی شدیم صدا بلندتر می شد تا رسیدیم به قبرستان ، به قبرستان که رسیدیم دیدیم سر یک قبری جماعتی حلقه ای زده اند و این صدا از وسط آنها است باز به او گفتم صدا را می شنوی ؟ گفت نه! معلوم شد آنها یک جنازه ای آورده اند و این صدا از آن جنازه است می خواهند تو قبر بگذارند . این مکاشفه ای بوده برای حاج شیخ عباس ، پرده از گوش او برداشته شده بود ولی از گوش حاج سیدمحمد برداشته نشده بود .

یک مکاشفه دیگر هم مرحوم آقای نراقی در «خزائن نوشته ، مرحوم ملااحمد نراقی در «خزائن نوشته -«خزائن کتابی است فارسی (۷۹) تالیف ملااحمدنراقی کاشانی- در آن کتاب نوشته -یکی از معتمدین کاشان برای من نقل کرد-یکی از روزهای اعیاد که به دید و باز دید یکدیگر می روند من با عده ای از رفقارفتیم در خانه یکی از رفقا

برای دیـد او یا باز دیـد او ، جمعیتی بودیم در را کوبیدیم منتظر بودیم جواب از پشت در بیاید ، در این هنگام که منتظر بودیم یک باران سختی گرفت که دیدیم الآن تمام بدنمان خیس می شود . جلو آن خانه قبرستانی بودیک چهار طاقی هم نزدیک به آن در بود دویـدیم توی آن چهار طاقی که نزدیک هم بود که اگر جواب بیایـد می شـنیدیم دور آن قبر حلقه زدیم -کاشانیها خیلی اهل مزاحند- یکیشان گفت : آقای صاحب قبر حالا ما آمدیم به دیدن شـما پس کوتشریفات ؟ آخر عید است تشریفات عیـد کو ؟ یک دفعه دیـدیم که صـدایی از قبر آمـدکه روز دوشـنبه هفته آینـده شـما موعودیـد بفرماییـد تشـریفات برای شـما حاضـرمی شـود رنـگ از صـورت همـه پریـد این به او نگـاه کرد ، آن به او گفت : شـنیدی ؟ !این گفت : بله . آن گفت بله : شنیـدم ، یقین کردنـد همه که مثلا روز دوشـنبه هفته آینـده مردنی هسـتند . رفتنـد پی وسائل مردن توبه کنند و حلیت بطلبند و کفن تهیه کنندو وصـیت کنند و مهیا بودند تا آن روز ، ساعت شماری می کردند تا برسد و همه انتظار می کشیدند آن روز را به همدیگر خبر دادند که پس برویم سر قبر ببینیم چه خبر است رفتند ، دیدند قبر شکافته شد و دالانی ظاهر شد . قدم در دالان گذاشـتند . از ته دالاـن روزنه سـفیدی پیـدا شـد ، درب بـاز شـد و بـاغی ظـاهر شـد . چه خیابان بنـدیهایی ، چه درختهایی چه وضـعیاتی ، یـک تختی هم در وسـط هست ، جوانی روی تخت نشسـته ، چشـمش به ما افتاد گفت بفرماییـد ، خوش آمدیـد ، خوش آمدیدبفرمایید

رفتیم روی تخت نشستیم گفتیم تو را به خدا اول شما بگویید کی هستید ؟ و شما به چه عمل به اینجا رسیدید گفت : من استاد جعفر قصابم گفتیم به چه عمل رسیدی به اینجا ؟ گفت به سه عمل یکی اینکه کم فروشی نکردم ، هر چه گوشت فروختم به سنگ تمام ، یکی هم تا الله اکبر نماز بلند می شد ، صبح و ظهر ، مغرب و عشا ، اگر مشتری پشت به پشت ایستاده بود تو ترازو گوشت گذاشته بودم ترازو راخالی می کردم می گفتم : آقایان معذرت می خواهم وضو می گرفتم و می دویدم[برسم به نماز] ، یکی هم دروغ نگفتم ، گفتیم چرا همان روز نگفتی ؟ انداختی به هفته بعد گفت : بله یک جهتی داشت که نگفتم گفتم جهتش چه بوده ؟ گفت : آن روزبی حال بودم گفتیم چرا بی حال بودی گفت یک عقربی می آید زبان مرا می زند هرهفته ای یک بار ، و تا دو روز من بی حالم از جهت زدن آن عقرب به زبان من ، بعدکم کم حالم جا می آید حالا امروز ، روزی بود که حالم جا آمده بود ، آن روز روزی بودکه تازه عقرب زده بود ، گفتیم برای چه عقرب می زند ؟ گفت : برای اینکه من همسایه ای داشتم و طالب دختر او بودم و خواستگاری کردم و آنها به من ندادند من هم گفتم حالا که شما به من ندادید من هم نمی گذارم کسی خواستگاری کند آنجاایستاده بودم هر کس می آمد خواستگاری کند از من جویا می شدند چون من همسایه بودم من هم خوب نمی گفتم آنها را بر می گرداندم از جهت این مطلب مراعقرب می زند .

حاصلش از این جور چیزها مکاشفاتی که کم اتفاق می افتد

یا مناماتی اتفاق بیفتد خدا رایش را چنین قرار داده اینطوری قرار داده ، آیه شریفه هم بود که اگرمی خواستیم این اندازه هم از معـاد بروز نمی دادیم «ان السـاعه لاـتیه اکـاد اخفیهـا» به قـدری آثـار ظـاهره -باطنه که زیاد است- آثار ظاهریه معاد و آن دار آخرت را به قدری مخفی کرده ام که نزدیک است که اصلا هیچ آثاری از آن نباشد ، این مکاشفات و این مناماتش هم نباشد غرض اینکه خداوند برای اتمام حجت این طور قرارداده است .

ای که گفتی فمن یمت یرنی جان فدای کلام دلجویت

کاش روزی هزار مرتبه من مردمی تا بدید می رویت

من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان

قال و مقال آدمی می کشم از برای تو

احمد ار بگشاید آن پر جلیل

تا ابد مدهوش ماند جبرئیل

گفت جبرئیلا بیا اندر پیم

گفت رو رو من حریف تو نیم

آقـا شـیخ عبـدالکریم می گفـت از قـول آسـیدمحمد فشـارکی که گفته من احتمـال می دهم که این چهـارده نفر که حضـرت زهراعلیها السلام یکی شان است و بقیه ائمه طاهرین اینهااختلافشان با سایر افراد بشر در جنس باشد نه در نوع ، سایر بشر با این چهارده تااختلاف جنسی دارند .

باده بده ساقیا ولی زخم غدیر

چنگ بزن مطربا ولی بیاد امیر

صله رحم و ارشاد

به تاریخ ۲۱/۳/۱۳۵۰ در تهران در جمعی از خویشاوندان فرمودند :

اعوذبالله من الشـیطان الرجیم ، بسم الله الرحمن الرحیم الحمـدلله رب العالمین و صـلی الله علی محمـد و آله الطاهرین و لعنه الله علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین .

خداوند تعالی به واسـطه لطف عمیم و کرم شاملش که نسبت به افراد بشرداشـته است آنها را چند صباحی در روی زمین [قرار داده] و وسایل زنـدگانی آنها را ازهر جهت تهیه فرموده از کرات سـماوی و انواع و اقسام نباتات ارضـی و اقسام اغـذیه و سایر

لوازمات

زندگی از هر جهت و آنها را چندصباحی در وسط این چیزها و این نعمتهای فراوان مهلتی ، داده .

و برای آنها علاوه بر عقلی که در آنها به ودیعه گذارده که به منزله پیغمبرداخلی او را راهنمایی می کند و می گوید تو با این همه وسایلی که از خارج برای زندگیت فراهم آمده است و وسایل داخلی از عقل و چشم و گوش و هوش و قوای ظاهر و حواس داخلی و اعضای داخلی و اعضای خارجی با نعمتهای بیرون [که برایت فراهم شده] از کجا آمده ای و برای چه آمده ای و به کجا می روی .

عقلی که در او قرار داده شده همیشه به حکم وجدان و فطرت از او این پرسش را می کند ، اگر چنانکه غفلت و فرورفتن در اعماق شهوات و مستلذات دنیااو را واگذارد که به این حرف گوش بدهد ، و عقل و فطرت خود را قبله خود قراربدهد و مطاع خود قرار بدهد .

علاوه بر این که در مغز او چنین پیغمبری قرار داده است پیغمبر خارجی هم برای او فرستاده است ، صد و بیست و چهارهزار پیغمبر ، و برای او چهار کتاب آسمانی هم توسط آن پیغمبرها فرستاده است که آن پیغمبرها هم تایید می کنند آن پیغمبر داخلی [و عقل] را و به او می گویند درست می گوید او که برای این خلقت و این آسمان و این زمین و این وسایل کثیره که برای زندگانی تو فراهم آمده است البته مدبری هست و خالق حکیم و صانع و مدبری هست و تا علم نباشد و حکمت نباشد این نعمتها دست به دست هم نمی دهد به این فراوانی ، و به این نظم و به این روش ، که اینها

[نسبت] به یکدیگر مثل دانه ها و حلقه های زنجیر به یکدیگر ارتباطپیدا کرده اند تا صانع حکیمی نباشد اینها دست به دست هم نمی دهند آن پیغمبرهاهم با آن پیغمبر داخلی هم دست و هم داستان شده می گفتند که درست می گویدگوش بده و در مقام برآکه ببینی که از کجا آمده ای و به کجا می روی و برای چه آمده ای این سه پرسش که آن پیغمبر داخلی می کند پیغمبرهای خارجی هم به او گوشزد می کنند و همچنین این کتابها که از طرف آن مد بر حکیم به توسط آن پیغام آورها به او رسیده است این کتابها هم مشتمل بر همین هست از اول تا آخر همین مطلب را گوشزد می کنند و همه گوشزد می کنند که نباید توهم کرد که این خدای حکیم کار بیهوده و کودکانه کرده است و از این خلقت به این پهناوری و کرات بی شمار و نعمتهای بی اندازه هیچ فکر حکیمانه نکرده و بی جهت این همه خلق راروی زمین آورده یکی غالب و یکی مغلوب ، یکی ظالم و یکی مظلوم و یکی با کمال صعوبت زندگانی کند و یکی با کمال رفاهیت و ارزانی نعمت زندگانی کند و این هردو به یک سبک در روی این زمین زندگی کنند بعد از این خاک بشوند و بمیرندو هیچ گونه دیگر از برای اینها پرسش و سؤال و جوابی نباشد با اینکه یکی ظالم است و یکی مظلوم ، یکی غالب است و یکی مغلوب ، فقط و فقط منظور آن حکیم مدبر عالم دانا این چند صباح زندگانی پرنقمت وپرزحمت وپرخون جگر بوده است . منظور او فقط همین بوده است آیا هیچ عاقلی به عقل خود می پسندد که چنین کارکودکانه خارج از اصول حکمت را به چنین مدبر

حکیمی سبت بدهد و او را چنین از اصول حکمت عاری و بری کند که چنین کار سفیهانه ای را در این عالم به وجودآورده و چند جمله اشخاصی (گروههایی از مردم) را به [جان] یکدیگر انداخته آن ، یکی را بزند ، آن یکی ، دیگری را ، این بر سر آن شورش در بیاورد آن دیگری ، بر سراین شورش بیاورد ، و یکی آتش باران کند این را ، و دیگری در مقام انتقام برآید . آیاچنین کاری را نسبت به سفها ، و به کسی که سفیه تر از او نیست می توان نسبت داد ؟

آیا به چنین حکیمی که این همه حکمتها و این همه اصول علم در آفرینش آسمان و زمین و خلقت آدمی به کار برده است می توان نسبت داد این معنی را که بگوییم آنچه در کتابهای آسمانی و در فرمایشات پیغمبران رسیده پدران ما به ماگفته اند و و ما خودمان در کتب آسمانی دیده ایم و شنیده ایم [همه هیچ] ؟ ! پس باید بگوییم که در ورای این عالم و پس از مرگ عالم ، سؤال و جوابی است و برای این آمده ایم که کارهایی که در اینجا صورت می گیرد در عالم دیگر در مقام حساب برآیند و خرده ریزه کارهایی که در اینجا صورت می گیرد در آن طرف به حساب درآید و مجازات آنها هر یکی به اندازه خود و به حساب خود رسیدگی شود که به بدکار مجازات بد و به آدم نیک کار مجازات نیک بدهد و جز این چاره دیگری نیست .

پس ناچار عقل انسانی که پیغمبر داخلی است این مطلب را تصدیق خواهدکرد علاوه بر اینکه معجزات بی شمار که از پیغمبران به ظهور رسیده و همین معجزه قرآن که الساعه

در دست ما هست که به واسطه این معجزه باقیه می توانیم یقین پیداکنیم به صدق پیغمبر آخرالزمان صلی الله علیه وآله ، اگر نباشد از این قرآن جز یک سوره کوتاه ، سوره اعوذبالله من الشیطان الرجیم انا اعطیناک الکوثر فصل لربک و انحر ان شانئک هوالابتر چونکه در زمان پیغمبر ماصلی الله علیه وآله آن حضرت به بتهای آنها و صنمهای آنهابدگویی می کرد . و می فرمود خدای آسمان را باید پرستش کرد نه این سنگها که شمامعبود خود قرار داده اید و لهذا آنها کمر دشمنی با پیغمبر بستند و گفتند او ابتر است یعنی دنباله ندارد کسی که جانشین او باشد بعداز او نیست بیایید چند صباحی به اومهلت بدهیم بعد راحت می شویم کسی نیست جانشین او بشود او ابتر است پس ازجانب خدای تعالی برای تسلیت پیغمبر این آیه رسید که انا اعطیناک الکوثر یعنی ای پیغمبر دل آزرده نشو از این نسبتی که به شما می دهند ما به شما کوثر دادیم یعنی خیر کثیر که خیر کثیر عبارت است از امور بسیاری یعنی علم کثیر ، امت کثیر ، نسل کثیر ، شفاعت و نهر کوثر همه اینها در حکم کوثر داخل است انا اعطیناک الکوثر ، نسل کثیر هم به قرینه ذیل آیه که می فرماید : فصل لربک و انحر یعنی در مقابل این نعمت کوثر که به شما داده ایم باید یک ادای شکری بکنی که مناسب این کوثریت باشد و مناسب با کوثریت این است : فصل لربک وانحر یعنی هر عبادت بدنی ، که جامع جمیع جهات بدنی باشد که آن عبارت است از نماز که در نماز هم باید جبهه انسان و هم کف دستها و هم زانوها و هم ابهام پاها [روی زمین قرار

گیرد] و هم قیام و هم قعود و هم سجود و هم رکوع و هم ذکر و هم ثنا و هم حمد و هم تمجید داردو آنچه که در عبادت معتبر هست به تمام معنی در نماز اخذ شده ، باید چنین عملی انجام بدهی ، این عبادت بدنی و از آن طرف عبادت مالی که «و انحر» که عبادت مالی عبارت است از نحر کردن شتر که آن زمان شتر قیمتش خیلی بوده و از گوسفندقیمتش بیشتر بود ، هم عبادت مالی که نحر شتر است باید انجام بدهد و هم عبادت بدنی تا در مقابل این نعمت کوثر [شکر کرده باشی] ان شانئک هوالابتر آن کس که باشما دشمنی می کند و نسبت ابتر به شما می دهد خود او ابتر است پس از این آیه استفاده می شود که نسل دشمن برافتاده می شود و نسل پیغمبر در روی زمین زیادمی شود به طوری که شاید نصف یا ثلث امت پیغمبر از سادات باشند . و صلی الله علی محمد و آله .

[آقای ابوالقاسم مصلحی گوید :] جمعه ۲۱ خرداد ۱۳۵۰ که در خانه مخلص درسه راه شمیران افتخار حضور حضرت آیه الله آقای آشیخ محمدعلی مصلحی عراقی عموی محترم خودمان را داشتیم ، این آقایان نیز حضور داشتند جناب آقای آل یاسین ، جناب آقای غلامحسین مصلحی اخوی ، آقای اسماعیل مصلحی وخانمشان ، آقای ابراهیم مصلحی و خانمشان ، و آقای حاج شیخ ابوالحسن مصلحی عموزاده ، و من از حضورشان تقاضا کردم بیاناتی بفرمایند تا به عنوان یادگار و یاد بود روی نوارضبط شود . سلامت و بقای عمر و عزت همگی را خواستارم .

مصاحبه ای دیگر (۸۰)

قسمت اول

س : حوزه ، قبل از مرحوم حاج شیخ عبدالکریم چه وضعی داشته و وقتی ایشان آمدند چه موقعیتی داشته ؟

ج : قبل از

مرحوم حاج شیخ عبدالکریم در قم حوزه ای نبوده البته علمای برجسته ای در قم مشرف بودند و ساکن بودند از قبیل میرزای قمی اعلی الله مقامه و آقا شیخ ابوالقاسم زاهد و جناب آقا شیخ مهدی پایین شهری و امثال اینها ولیکن از ، تقدیر الهی نبود ، قبل از زمان حاج شیخ عبدالکریم در این شهر حوزه ای منعقدبشود ، جهتش چه بوده ؟ خدا می داند با اینکه میرزای قمی اولیت داشته درشخصیت ، علمیت ، صاحب کتاب قوانین بوده است ، معذالک در این شهر حوزه منعقد نشده ، خدا می داند جهتش چه بوده .

س : فتوای ایشان در سهم امام مدخلیت نداشته در این امر ؟

ج : شاید از این جهت بوده ، فتوای ایشان در مصرف سهم امام خصوص سادات بوده و همچنین آقا شیخ ابوالقاسم زاهد خودش هم تصرف در سهم امام نمی کرد ، اموراتش به غیر سهم می باید بگذرد .

س : مدارسی که در قم سالهاست ساخته شده مثل مدرسه رضویه ، مدرسه فیضیه ، مدرسه جهانگیرخان اینها چه وضعی داشته قبلا ؟

ج : اینها در زمان صفویه بوده ، در زمان صفویه که ترویج مذهب شیعه بیشتراز آنها شده است . قاجاریه هم که بعد از آنها آمدند در ترویج مذهب شیعه ساعی بوده اند ، و در قم مدارسی ساخته اند و از قدیم هم مدارسی بوده است ، ولیکن دراین شهر حوزه منعقد نشده تاریخ نشان نمی دهد یک حوزه علمیه اینجا منعقد شده باشد مثل اینکه در نجف منعقد شد تا اینکه خداوند در دل حاج شیخ عبدالکریم که ساکن کربلا بوده اند می اندازد که نذر کند زیارت حضرت ثامن الائمه را ، بعد از این که این نذر را می کند منتظر تهیه اسباب بوده

برای وفای به نذر ، تا اینکه از جانب خدایک وسیله ای فراهم می آید که تا سلطان آباد اراک مسافرتی بکند و از جهت وفای به نذر ملجا می شود تا سلطان آباد برود و مسافرت کند و آمدنش به سلطان آباد برای خاطر وفای به نذر بوده که اقلا نصف راه را حالا می روم تا بعد خدا بزرگ است بقیه راه را هم فراهم می آورد و تصمیم داشته بعد از آن برگردد به منزل خودش که درکربلا ـ بوده ، منزل شخصی ملکی داشته و از این جهت به او می گفتند حائری یعنی کربلایی . هیچ در ذهن او قصد اینکه در اینجا در ایران توقف کند ابدا نبوده تا اینکه وقتی وارد سلطان آباد می شود طلاب آنجا که در مدرسه بودند اطراف ایشان رامی گیرند و به ایشان عرض می کنند که درس شروع کنید ، ایشان می فرمایند : من مسافرم ، قصد توقف ندارم ، عرض می کنند که یک هفته ، کمتر ، بیشتر که اینجاهستید بیکار نباشید ، شروع به درس کنید ، همین که شروع به درس می کنند به اطراف خبر می رسد که حاج شیخ عبدالکریم (یک شخصیت علمی معروف بوده است) در سلطان آباد اراک مشغول به درس شده است از جانب خدا از اطراف : همدان ، کاشان ، طهران ، کرمانشاه ، شیراز و سایر شهرهای دیگر جمعیت می آیدو جمعیت بسیاری در سلطان آباد جمع می شود به طوری که دیگر در منزل نمی شده است درس بگویند ، ایشان را حرکت می دهند به مدرسه می برند کم کم او را به منبرمی برند می گویند جمعیت زیاد است باید به منبر بروید . بعد از آنی که حوزه در آنجامنعقد می شود ، برای سفر مشهد مقدس کارهای ایشان فراهم می شود و مسافرت به مشهد می کنند

و زیارت به عمل می آورند و وقتی بوده است که مرحوم سید (محمدکاظم) طباطبائی مرحوم شده بوده و بیشتر مردم مقلد مرحوم سید بوده اندو بعد از فوت او محتاج بوده اند به اینکه مساله بقاء بر تقلید را به ایشان مراجعه کنند ، بعد از این که از مشهد مراجعت می کند می بیند که به چه صورتی مراجعت کند به کربلا ، این حوزه به این مهمی را چه کند ، تکلیف شرعی او را ملجا می کند که توقف کند در صورتی که هیچ قصد توقف نداشته ، بعد از توقف کردن علمای قم تهیه می بینند که ایشان را از سلطان آباد حرکت بدهند و بیاورند به قم ، به جهت این که قم عنوان مشهدیت دارد سلطان آباد که عنوان مشهدیت ندارد ، بالاخره ایشان رابه عنوان زیارتی شب عید نوروز که نیمه شعبان بوده است حرکت می دهند (و می آورند به قم) و در اینجا به حاج شیخ محمد سلطان الواعظین تهرانی سفارش می کنند که در منبر مردم را تهیج کند در حالی که جمعیت از اطراف برای عید نوروزدر صحن اجتماع می کند برای تحویل سال ، و حاج شیخ عبدالکریم را وادار می کنندکه در صحن نو حضرت معصومه نماز مغرب و عشا را به جماعت بخوانند و بعد از نماز جماعت ، حاج شیخ محمد سلطان الواعظین به منبر می رود و مردم را تهیج می کنند که ایشان را نگه دارید حتی اینکه بعضیها می گویند که دغبل خزاعی آمد در قم و جبه امام رضا را داشت و نگذاشتید ای اهل قم که جبه امام رضا را از شهر شمابیرون ببرد ، این شخص علم امام رضا را آورده است نگذارید که او از این

شهر بیرون برود ، بالاخره دو نفر از اهل تهران یکی حاج محمدابراهیم سکویی یکی حاج محمدتقی علاقمند اینها مصمم می شوند که شهریه را بدهند کم کم و کم کم ازاطراف هم زمینه فراهم می شود و این حوزه از اراک منتقل به قم می شود و کم کم و کم کم این مطلب منتهی می شود به پهلوی اول و او مانع بوده است از انعقاد این حوزه از قرار حرکاتی که می کرده است از جهت کشف حجاب و سختگیری به اهل عمامه و لباس متحدالشکل و کلاه شاپو سر مردم گذاردن ، حاج شیخ عبدالکریم هم در اثر آن حلمی که خدا با او داده بود مصلحت نمی دید که به او به طور جنگ و به طور مخاصمه پیش بیاید بلکه به طور ملایمت و حلم و بردباری با او معامله می کرد .

خداوند تعالی همیشه نسبت به قم نظر رحمت داشته است و جوابرو ستمکارانی که قصد اذیت به قم داشته اند به هر طوری که بوده است اذیت آنها رااز قم قطع کرده است ، و این قم حرم اهلبیت است و آشیانه آنها است و آشیانه شیعیان آنها است ، همیشه شیعیان اهل بیت در قم اجتماع می کردند و سکونت داشتند و اولاد ائمه هم نظر به اینکه اینجا مجمع شیعیان بوده است به اینجا توجه بیشتر داشته اند که شیعیان در قم و در حوالی قم ، کاشان ، اینجاها اجتماع داشته اندو همه محب اهل بیت بوده اند و به تمام معنی آنچه می توانستند کمک می کردندو اعانت می کردند خصوصا به امامزاده ها کمال احترام و تعظیم را به جا می آرودندبه خلاف سایر شهرهای دیگر در زمان خلفای جور مورد اذیت واقع می شده اند ، ناچار به اینجا می آمده اند و چقدر اخبار در احترام این شهر و مدح این

شهر و اهل این شهر وارد شده است حتی اینکه وارد شده است ، که اگر تمام اطراف را فتنه فرویگرد بر شما باد به قم و حوالی قم که بلاـ از آن مـدفوع است . چون این جور که به چشم هم دیـدیم و الآن هم می بینیم که این شـهر از بلا مـدفوع است ، از بلاـمحفوظ است ، همه شـهرها را آتش اگر بگیرد اینجـا را آتش نمی گیرد ، پس فرمایش معصومین چطوری دارد اینجا ظاهر می شود ، چه معجزه بزرگی است ، فرمودنـد از این شـهر به اطراف علم افـاضه می شود و از اینجا حجت بر تمام خلق تمام می شود و داریم می بینیم همین طور است وسـیله ظـاهری او آقـای حـاج شـیخ عبـدالکریم شـد . حالانقـدا هم آقای خمینی اسـت خداونـد طول عمر به ایشان بدهـد و از عمر طبیعی بالاتر ، دو عمر طبیعی به ایشان مرحمت بفرمایـد ، که در عمر دومی تدویم عمل کندو به طور شایسـته ایران را از چنگ دشـمنان خلاصـی بدهد بی دینی اطراف را گرفته است و دشمنها همه سر به جان ایران کرده اند و می خواهند آنها را به خودشان ملحق کنند و همچنان که خودشان نه ایمان به خدا دارند و نه ایمان به پیغمبرو آخرت دارند ، می خواهند اهل ایران هم مثل آنها بشوند ، لیکن خداوند تعالی نخواست این معنا را ، و سایر شهرهای ایران هم به برکت شـهر قم که آقـای خمینی-از شـهر قم- مبعوث شـد [نجـات پیـدا کرد] در اثر حوزه علمیه ای که آقـای حائری منعقد کرده بود ، این یکی از آن نتایـج حوزه بود ، حالا معلوم می شود که صدق فرمایشات اهل بیت چگونه دارد ظاهر می شود که فرموده اند که بر شما باد به قم و اطراف قم .

مرحوم

حاج شیخ عبدالکریم دو دفعه به اراک تشریف آوردند ، یکی در سنه ۱۶ تا ۲۴ که تقریبا ۸ سال طول کشید . در سنه ۲۴ قمری که طلوع مشروطیت شدایشان در این امورات سیاسیه مداخله نمی کرد خفیتا از حاج آقا محسن از اراک حرکت کرد ، یک زن کور داشت و دو تا دختر صغیر; اینها را گذاشت در اراک و خودش تنها حرکت کرد رفت و عتبات تا از این سر و صداها و هیاهوها گوشش خالی باشد ، در کربلا هم که رفته بود برای این بود که در نجف گفتگوهایی بود بین سید و آخوند ، می خواست که نه در طرفیت این باشد نه در طرفیت او و در کناری باشد ، کتابی از سید درس می گفت و کتابی هم از آخوند یعنی من بی طرفم ، نجف نرفت که ناچار باشد که با این حزب یا با آن حزب باشد ، خفیتا از حاج آقا محسن [ازاراک به عراق رفت] اگر می دانستند جدا ممانعت می کردند .

تمام جلد ثانی درر و مبحث اجتماع امر و نهی و مبحث ضد و مبحث نهی درعبادت در اراک نوشته شد ، پس از مراجعت به عتبات بقیه جلد اول را نوشتند . آن سفر ۸ سال طول کشید و سفر ثانی تقریبا ۳۲ بود ۳۲هجری قمری آمدند تا سنه ۴۰قمری ، اولی ۸ سال بود دومی هم ۸ سال شد ، و در این سفر دوم چند نفر از آقایان قمیین مهاجرت کردند از قم به سلطان آباد برای حضور درس ایشان ، یکی آقای حاج میرزاحسن برقعی ، یکی آقای حاج میرزاابوالفضل زاهدی ، یکی آقای حاج میرزامحمود روحانی یکی آقای آسید محمد صدر که به او

صدرالعلما می گفتند ، باز هم بودند عده ای بودند اینها هم در درس حاضر می شدند ، از نجف هم آقای حاج سیدمحمدتقی خوانساری و آقای حاج سیداحمد خوانساری ، و آقای آقا سید علی یثربی ، [البته] آقای یثربی [بعد از مهاجرت حاج شیخ به قم از نجف به قم آمد] ولی آن دو تا از اراک بودند ، تا اینکه سنه ۴۰ شد .

همان آقایان قمیین توطئه (۸۱) دیدند که ایشان را حرکت بدهند به قم و به قم مقیم باشند . اواخر سلطنت احمد شاه قاجار او مسافرت کرد به قم و آقای حاج شیخ رفتند به دیدن او و خیلی پذیرایی تامی از مرحوم آقای حاج شیخ کرد و احترام گرفت رضا شاه ایستاده بود در مجلس حق جلوس نداشت ایستاده بود ، وزیر جنگ بود ، حق جلوس نداشت احمد شاه نشسته بود و آقای حاج شیخ با حواریین نشسته بودند و گفتگوهایی با هم می کردند ، پس از آن کم کم و کم کم رضاخان که وزیر جنگ بود احمد شاه را خلع کرد از سلطنت و نایب السلطنه شد کم کم و کم کم سلطنت راخودش متصدی شد و به تمام معنی سلطنت پیدا کرد و یک سفر اول سلطنتش آمدبه قم و در حرم شریف خواست آقای حاج شیخ را ملاقات کند ، آقای حاج شیخ مشرف شدند به حرم و در پای ضریح حضرت معصومه علیها السلام تلاقی شد رضاشاه به آقای حاج شیخ عرض کرد من مقلد شما هستم و شما را دوست می دارم ، آقای حاج شیخ هم فرمود من هم تو را دوست می دارم ، یعنی به این حرفی که زد گفت من مقلد شما هستم ، ولی دروغ می گفت باطنا ، کم کم و کم کم

دروغ او واضح شد اومی خواست کلاه سر آقای حاج شیخ بگذارد به این کلمه که گفت من مقلد شماهستم و من شما را دوست می دارم ، اگر همچون نبود چرا اعلام کشف حجاب کرد ، چرا به کلاه شاپو و لباس متحدالشکل مردم را ملزم می کرد ، چقدر روسریها را پاره کردند و چقدر زنها را اذیت کردند که بعضی در اثر اذیتی که پاسبانها می کردند ، وضع حمل کردند . رضاخان مثل گربه ای که دزدی می کند و از کار خودش ترسناک است و می ترسد که مبادا صاحبخانه ملتفت بشود و او را به چوب بکشد به این طرف و آن طرف نظاره می کند اگر ادنی خبری و کم تر اثری از صاحبخانه پیدا شد فرار می کند ، این رضاخان هم دید با یک مملکتی چند میلیونی می خواهد طرفیت کند و آنها را ازدین برگرداند و به تمام معنی دزد باشد و دزدی کند و مردم را چپاول کند ، دینشان را ، مالشان را ، عرضشان را ، هستیشان را به تمام معنی ، چند میلیون جمعیت با یک نفر آدم مثل رضاخان که چکاره بوده است ؟ اولش تو این اسبها بوده ، اسبها را قشومی کرده ، قشوکن اسبها بوده ، کم کم و کم کم به سربازی ، در سربازیش هم از قراری که شنیده شده است ، شبها که می گردیده است شراب می خورده است و در دکانهای بقالی که در را بسته بودند و رفته بودند ، ساعت پنج و شش شب با سر نیزه ازشکاف در توی طغار ماست می کرده و می لیسیده است . چون شراب ماست می خواهد ، اینجور سربازی می کرده ، کم کم از سربازی به سرهنگی ، کم کم و کم کم وزیر می شود ، و

بـا خارجیها همـدست می شود و آنهـا شـروطی بـا او می کننـد که چنین و چنان بکن و اگر تو چنین و چنان کردی ما تو را به سلطنت می رسـانیم ، قول می دهـد که می کنـد تـا اینکه آنها احمـدشاه بیچاره را خلع می کننـد و این می شودسـلطان به تمام معنی و چپوکن و دزدی به تمـام معنی ، روی سـر چنـد میلیون جمعیت دزد به تمام معنا ، مالشان ، جانشان ، عرضان ، دنیشان ، همه را چپو می کردو می خواست همه را به حلقوم خود به هضم رابع برسانـد . حاج شـیخ عبـدالکریم بیچاره توی یک همچو معرکه ای واقع شده بود ، چه چاره داشت غیر از اینکه سلم باشد .

قسمت دوم

در کف شیر نر خونخواره ای

غیر تسلیم و رضا کو چاره ای

چکار می توانست بکند .

آقا سـیدحسن مدرس اصـفهانی ، یک نفسی کشید که این چه کار است که می کنی ؟ فوری او را به خواف فرستاد و او را در آنجا خفه کردند .

به وکیل قم گفته بود از قراری که دکتر مدرسـی (۸۲) برای من نقل کرد ، یعنی مجلسـی که آقای حاج سـیدمحمدتقی و من بودم برای او نقـل کرد ، وکیل قم که یکی از افراد برجسـته قم بود ، پسـر حاج سـیدجواد قمی از آقایان خیلی معنون قم بوده ، قدبلنـدی داشت معمم هم بود وکیـل قم بود ، دکتر مدرسـی گفت او به من گفت ، رضاشـاه گفت اگر حاج شـیخ عبـدالکریم نفس می کشـید یک کلمه ای می گفت فوری ماشـین در خانه اش حاضر می کردم و می فرستادمش آنجایی که عرب نی می اندازد ، مثل آقا سیدحسن مدرس می کردند ، آقا شیخ عبدالکریم را هم می کشتند ، آن وقت آیا دیگر اثری از حوزه باقی

می ماند ، اصلا و ابدا ، کسی نبود دیگر .

هیچ کس جرات نمی کرد نفس بزند ، چکار می توانست بکند .

ولی مردیکه از ترسش مثل گربه ترسو می ترسید از جمعیت بسیار می ترسید ، از نماز عید که توی صحن خوانده می شد و جمعیت پر می شد جلوگیری کرد ، اول کاری که کرد در فوت مرحوم آقا شیخ عبدالکریم گفت مبادا کسی مجلس بگیرد ازمجلس فاتحه جلوگیری کرد . هیچکس مجلس نباید بگیرد این بود که بیچاره ها توخانه آقای حاج شیخ جمع شدند ، عوض اینکه توی صحن ، توی مسجد بالاسرجمع بشوند ، یا مسجد امام ، ده روز ، پانزده روز فاتحه گیری کنند ، توی خانه اش جمع شدند آن هم طلاب ، توی خانه آقا شیخ عبدالکریم ، قرآن می خواندند آنجا راجلوگیری نتوانست بکند وگرنه آن را هم جلوگیری می کرد ، یک نفر آدم ، که کارش قشو کردن اسبها بوده ، توی طویله بوده این آدم ، یک دفعه شده شاه ، این چه سرش می شود روحانیت یعنی چه ؟ چه سرش می شود دین یعنی چه ، چه سرش می شودقرآن یعنی چه ، چه سرش می شود خدا یعنی چه ؟ چه سرش می شود معاد یعنی چه ؟ چه سرش می شود سؤال قبر یعنی چه ؟ چه سرش می شود که دین یعنی چه ؟ بجز طبیعی بودن و دهری بودن مثل اربابهایش ، این مردیکه هم مثل آنهامی خواست بشود ، دهری و طبیعی ، و چند میلیون جمعیت ایران را هم می خواست همینطور بکند ، یک آدم مهمتر خوف سرتاپایش را گرفته بود و لهذاجمعیتها را به کلی نهی می کرد و جلوگیری سخت می کرد ، که بیچاره ها ، بینواهامی رفتند مسجد جمکران یا توی سردابهای خیلی تاریک

برای روز عاشورا و ایام مصیبت روضه خوانی می کردند ، اینطور روضه خوانی می کردند ، از ترس ، از ترس ، در همچو موقعی حاج شیخ عبدالکریم بیچاره مبتلا شده بود .

در کف شیر نر خونخواره ای غیر تسلیم و رضا کو چاره ای اگر نفس می کشید او را مثل آقا سیدحسن مدرس اصفهانی می کرد . هی منتظر بودیک کلمه از حاج شیخ بیرون بیاید حاج شیخ یک تلگراف به او زد که شما چرادرباره کشف حجاب ، این قدر سختگیری می کنید ، فوری جواب آمد ، حجت الاسلام ، (آیت الله نه) حاج شیخ عبدالکریم یزدی ، این حرف از اراجیف است و کسانی که شما را محرک بوده اند ، تعقیبشان می کنیم ، آن وقت دو نفر را یکی آشیخ حسین قمی و یکی هم حاج شیخ علی اصغر سلامت ، اینها را فرستاد به مدتی در کاشان ، که اینها تحریک کرده اند حاج شیخ عبدالکریم را ، حجت الاسلام نوشته بود آیت الله ننوشته بود .

تا بعد از اینها [به خواست] خداوند متعال ، بله ، خداوند متعال ، آنچه که آن گربه ترسو از آن می ترسید خودش و یارانش و هم مسلکانش گرفتار همان شدندو همان چوبی که می ترسیدند بر سر آنها بکوبد ، همان چوب بر سرشان آمد و رفتندآنجایی که رفتند ، هر دوشان ، هم خودش و هم همراهانش و از عجایب این است که پسر او هم عبرت نگرفت و دنبال همان کارهای پدر رفت و می خواست کارهای اورا به اتمام برساند که قضیه آقای بروجردی پیش آمد چون آقایان ثلاث همچوقوه ای نداشتند ، نه آقای حجت ، نه آقای خوانساری ، نه آقای صدر ، هیچکدام چنین قوه ای نداشتند ، مثل قوه ای که

آقای بروجردی داشت ، قوت او سرتاسر مملکت راگرفته بود .

س : کی دعوت کرد آقای بروجردی را ؟

ج : خدا ، به جهت این که ایشان باد فتق گرفت در بروجرد خواست یک میزی ، که رویش کتاب بود ، از اینجا بگذارد آنها ، باد فتق پیچید توی خصیتین او و بیچاره شد ، ناچار شد حرکت کند به تهران برای معالجه باد فتق ، مثل آقای حاج شیخ برای نذر ، وقتی که آمد به قم ، در مسیرش که سیر می کرد آقایان تجارتهرانی نامه ای نوشتند به ایشان ، که این آقایان ثلاث ملوک الطوایفی شده و ملوک الطوایفی اسباب تفرقه است ، این حوزه قیامش به واحد باید باشد تا ازملوک الطوایفی بیرون برود شما خوب است بیایید این کار را بکنید ، تا وقتی که آمد .

س : آقایان هم دعوت کرده بودند از ایشان ؟

ج : آقایان هم همه مثل اینکه دعوت کردند ، وقتی که ایشان آمد ، آقای حجت تضمین کرد ، جای درسش را ، آقای صدر جای نمازش را و آقای خوانساری نمازجمعه اش را ، ولی ایشان قبول نکرد گفت من نماز جمعه را نخوانده ام نمی خوانم شما خودتان بخوانید هر سه تسلیم شدند گفتند بیایید وقتی که او آمد خوب سرتاسر مملکت به آن یکی قیام پیدا کرد و آن محمدرضا دید که حالا زورش نمی رسد ، زورش به سه تایی می توانست برسد ولی این یکی است ، آمد خضوع و خشوع کرد ، آمد منزل ایشان وارد شد در بیرونی آقای بروجردی حاج احمد هم گفت چایی شیرین می خواهی یا دیشلمه می خواهی ، اینجور به او گفت ، کم کم یک مقداری رو پیدا کرد ، رفت دفعه دیگر که آمد رفت در حرم

، به آقای بروجردی گفت شما بیایید در حرم اول می آمد در منزل ، دوم با آن گفت بیایید در حرم ، ایشان رفتندبه حرم ، کم کم و کم کم آن شخص قوت می گرفت ، ایشان هم پیرمرد می شدند تاوقتی که از دنیا رحلت کردند ، رحمه الله علیه ، یک قوتی گرفت ، دید که آن سه تا که رفتند آن آقایان ثلاث که رفتند جلوتر از آقای بروجردی ، آقای بروجردی هم که رفت ، حالا دیگه کیه ، یک آقا سید محمدرضای گلپایگانی و یک آقای مرعشی و هیچکس دیگه ، دید میدان خالی است و خیلی خوشوقت شد به این مطلب که حالا می تواند آن خواسته های پدر نامرحومش را انجام بدهد لهذا داشت روز به روزسلک طبیعی مذهب و دهری مسلک را روی کار می آورد و آثار و مفاخر دین و قرآن خدا و پیغمبر را می خواست از بین ببرد . آن پدر نامرحوم و ملعونش چه بی احترامیها به حرم حضرت معصومه کرد . بدون اذن دخول وارد شد در حرم حضرت معصومه با آن یارانش با چکمه ، چکمه را هم نکندند ، با چکمه آمدندو هیچ نه سلامی نه زیارتی ، حاج شیخ محمدتقی بافقی را با پس گردنی زدندو بیرون آوردند ، و پای ایوان آینه ، توی صحن به پشت خواباندند و با تازیان بادست منحوس خودش بنا کرد به پشت حاج شیخ محمدتقی زدن و او از آن زیرمی گفت یا صاحب الزمان یا صاحب الزمان ، آخرش گیر افتاد ، حاج شیخ محمدتقی را بردند توی یک محبسی که روز و شب معلوم نبود بسکه تاریک بود و نمورهم بود جای یک نفر هم بیشتر نبود ، خوابیدن هم برایش مشکل بود ، چندین زمان در

آنجا محبوس بود بنده خدا ، خدا رحم کرد که نمرد و هر روز می بردنش برای استنطاق و چیزی از او نتوانستند بگیرند ، چه بلاها بر آن بیچاره وارد شد ، خدا می داند و بس .

القصه ، این توله هم بلای پدر بر سرش آمد ، یعنی مثل گربه دزد همانطوری که او از کار خود ترسناک بود و آخرش چوب خدا بر سرش آمد و این عبرت نگرفت این هم ، این چوب ملت بر سرش آمد و بر سر هواخواهانش و همه فرار را بر قراراختیار کردند ، که مبادا چوب ملت بر سر آنها وارد بیاید .

این سه دفعه شد ، یک دفعه حاج شیخ عبدالکریم را به نذر ملزمش کرد بیایدبه ایران که جلوگیری کنند از رضاشاه ، یک مرتبه هم آقای بروجردی را مبتلا کرد به باد فتق که منجر بشود بعد از دعوت آقایان تهرانیها به آمدن به قم ، جلوگیری کنند ازآن پسر . یک مرتبه هم خداوند متعال در دل جمعیت سرتاسر مملکت انداخت که همه بگویند مرگ بر شاه ، مرگ بر شاه ، مرگ بر شاه ، که شنیدم بچه ها که بازی می کردند تو کوچه ها با هم بازی که می کردند تو سینه می زدند می گفتند مرگ بر شاه ، مرگ بر شاه ، آن وقت بعضی گفتند بگویید عوض مرگ بر شاه زنده باد شاه ، زنده بادشاه ، آن وقت آن پاسبان خوشش آمد گفت بیایید ببینم چه می گویید گفته بودند ، زنده باد شاه ، آن پسر گفت کدام شاه ؟ گفت : شاه نجف ، شاه نجف ، شاه نجف ، شاه نجف ، مرگ بر شاه ، مرگ بر شاه ، زنده باد آن شاه اینطور می گفتند ،

یک طوری تمام مملکت ، زن و مرد و کوچک و بزرگ و عالم و زاهد یک مرتبه صدای مرگ بر شاه ، این خدا انداخت تو دل مردم ، مردیکه دید الآن است که جمعیت بر سر خودش و یارانش هجوم می آورند از ترس اینکه چوب ملت بر سرشان فرود بیاید ، خودش و یارانش فرار را بر قرار اختیار کردند مثل گربه دزد فرار کردند ، که مبادا چوب ملت بر سرشان بیاید ، که اگر مانده بودند حتما پاره پاره شان می کردند ، ذره ذره ، خردخردشان می کردند و می فرستادند همانجایی که باید بروند ، منتهایش فرار کردند ، و رفتند ، حالا عجب این است که بعضی دیگراز یاران او در خفا کار او را می کنندو پند نمی گیرند ، عبرت نمی گیرند ، نه از خود این توله و نه پدرسگ این توله ، که چه بلاها بر سرشان آمده و بر یاران و هواخواهانشان چه بلاها آمده ، عبرت نمی گیرد ، چشم عبرت و دیده بصیرت در آنها خلق نشده ، باز بر سر همان پله اول و کرت اول باقی هستند ، تعجب خیلی ، تعجب دراین است که این اشخاص هیچ عبرت نمی گیرندو از خدا و پیغمبر و معاد [قافلند] و به کلی اینها را پشت سر انداختند و همه اش به دهریت وطبیعت چسبیده اند وغیر از دهری وطبیعی چیز دیگری سرشان نمی شود ، باید که ملتفت باشند که دین حق است و قرآن حق است ، قبر حق است ، برزخ حق است ، صراط حق است ، میزان حق است ، سؤال وجواب حق است از کوچک وبزرگ حرکات ما و سکنات ما و گفتار ما و کردار ما سؤال می شود پس از این عمر طبیعی یاغیر طبیعی که کردیم و

از دنیا رفتیم از ما سؤالها خواهند کرد باید جواب تهیه کنیم .

قسمت سوم

[کسی که باغ و باغچه ای را احداث کرده و گلهایی پرورانده] آیا ممکن است همینطور بمیرد و برای این باغچه یک فکری نکند و نگوید من یک عمری رازحمت کشیدم برای این باغچه ، آخر یک کسی توجه کند این باغچه را ، پیغمبری که یک عمری برای این دین و شرایع اسلام زحمت کشیده ، یک مردم بت پرستی را که عمرها و سالها بت پرستی کارشان بوده اینها را آورده و در این دین وارد کرده است یک همچو عده مردم هواپرست بت پرست ، دنیاپرستی را بگذارد و برای این دینی که این همه مدت زحمتها کشیده و خون جگر خورده و خونها ریخته شده ، هیچ فکری نکند ، هیچ وصیتی نکنند ، بی وصیت از دنیا برود و اختیار را بدهد دست اینها و حال اینکه خودش می فرماید که : «یا ایهاالذین آمنوا کتب علیکم ان حضراحدکم الموت ان ترک خیرا الوصیه للوالدین خودش می گوید باید وصیت کنیدآن وقت همچو کسی بی وصیت ، می گذارد دست مردم بت پرست ، هواپرست ، تازه مسلمان که هر یکی یک هوایی به کله اش هست آیا عقل باور می کند همچو چیزی را ، خود او این همه توصیه به وصیت می کند که نکند شما بروید بی وصیت ، آن وقت خودش برای یک همچو مطلب مهمی که تا قیام قیامت باید استمرار داشته باشد و مردم باید به این دین همیشه متدین باشند برای این هیچ فکری نکندو بمیرد ، عقل باور نمی کند ، سنیها اینجور می گویند می گویند بی وصیت مرد پس آنچه صحیح است و می توان به آن اعتماد کرد ، همین دوازده امامی هست و بس ، هر کس که

جویای این نباشد مثل رضاشاه و مثل پسرش که اینها می خواستندلگدمال کننده این دین را بکلی ، بجای اینکه هر چه قوتشان بیشتر می شودحمایتشان بیشتر بشود لگدشان به دین بیشتر می شد ، به واسطه قوتی که می گرفتند ، بیشتر لگد می زدند و حال این که وقتی که قدرتشان زیاد می شود باید در حمایت دین صرف شود .

آقای میرزای مهدی آشتیانی (۸۳) که دخترزاده حاج میرزامحمدحسن آشتیانی بوده است ، او ، از قراری که آقای آسید محمد تقی [خوانساری] نقل کرد در سفری که می رفته به مشهد مقدس خوابی می بیند ، در مجلسی هست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و دوازده امام بر ردیف نشسته اند در صدر حضرت رسول است ، پس از آن حضرت امیر است ، پس از آن حضرت مجتبی ، پس از آن حضرت سیدالشهدا ، تا آخر حضرت حجه ابن الحسن در همچو مجلسی وارد شد در چه زمانی ، در زمان محمدرضا .

در خواب دو زانو خدمت حضرت رسول صلی الله علیه وآله نشست ، عرض کرد آقا به داد امت نمی رسید که گرفتارند ، فرمود برو پیش ثامن الائمه ، تو که می روی به زیارت او ، برو پیش او . رفت آنجا دو زانو زد عرض کرد آقا به داد امت نمی رسی ؟ حضرت ثامن الائمه فرمودند ما آن دجال امت ، یعنی رضاشاه ، را ازمیان برداشتیم .

آمدند گرفتند و بردندنش ، [جزیره موریس] آن وقت توی اتاقی که داشت درهمانجایی که حبسش کرده بودند در آن جزیره قدم می زده و می گفته اعلاحضرتا ، قدر قدرتا آی . . . یعنی چطور شد آن همه . . . .

آنجا با یک یهودی طرف حساب می شود ،

یهودی ، گفته بود ، این دزد تو خانه من چکارهایی کرده است زیر پله پول گذاشته بودم ، حالا آن پول نیست ، این دزدیده ، آن وقت برده بودنش به عدلیه جزیره موریس ، در آنجا برای محاسبه ، بایهودی ، او می گفته این دزدیده ، این می گفته ندزدیدم ، این جور خدا گرفتارش می کند ، حالا باید اینهایی که طرفدار او هستند عبرت بگیرند ، از این طواغیت ، ازاین دجالها ولی عبرت نمی گیرند .

مرحوم سید (۸۴) تمام سرتاسر جواهر را شش مرتبه با نظر و استدلال مطالعه کرده است شوخی نیست چنین چیزی .

حاج شیخ محمدتقی بروجردی نقل کرد آن وقت که در عتبات بودم ، مشرف شدم به مسجد کوفه ، اوقات تعطیلی بود ، تابستان بود . رفتم دم یک حجره ای دیدم مرحوم سید یک تختی آنجا گذاشته است و دراز کشیده است روی خت یک چیزی هم دستش هست دارد می نویسد . دیدم عروه است . عروه الوثقی . چقدر پراستعداد و پر حافظه بوده است که همینطور خوابیدگی می نویسد . شوخی نیست . انسان با تمام دقت می خواهد بنویسد نمی تواند ، او در آن حال می نوشته است . اینها از چه می شود ؟ اینها آیات خدا هستند .

همینطور آخوند خراسانی او هم در فن خودش .

مرحوم حاج شیخ (در اراک ، اوایل ورودش در اراک) می گفتند چند نفرهستند که از مایه می خورند ، ما چهار تا پیرمرد هستیم . خودش را می گفت ، آقای نائینی را می گفت ، آقای آقا ضیاء را می گفت ، دیگر آقای شیخ محمدحسین[کمپانی ظ] ما چهار نفر پیرمرد هستیم . غیر از ما هم کس دیگری نیست . خبر

نداشت که خداوند حوزه قم را منعقد می کند ، به توسط خودش . خودش باعث می شود .

س : شهریه آن موقع چقدر بوده است ؟

ج : شهریه آن وقتها یادم می آید سه هزار تومان (۸۵) بود .

همین آقای منتظری خودش برای من گفت اول ورودم در قم –حالاـ شایدخوشش نیاید بگویم . ولی خودش برای من نقل کرد– خیلی سنم کم بود آمدم توی حمام گذر خان . آقای حاج شیخ توی رخت کن نشسته بود : از حمام بیرون آمده بود . به ایشان سلام کردم و گفتم من آمده ام از نجف آباد اصفهان اینجا درس بخوانم . گفت خوب دوازده قران برایش قرار داد دوازده قران شهریه بود دوازده قران ملتفت می شوی! یک تومان دو قران بالاتر . آن وقت به دوازده قران یک فرد اداره معاش می کرد بقیه هم همینطور ، ده تومانی خیلی کم بود ، دوازده تومان دیگر خیلی کم بود . بیست تومان که باید خیلی ، خیلی ، خیلی بالا برود . مثل آقا سیدمحمدتقی خوانساری کسی باشد . اینجور اشخاص باشند که خیلی عائله دارند و اولاد زیاددارند و سی تومان دیگر کسی پیدا نمی شد . هیچ اصلا . لهذا شهریه ها به سه هزارتومان برگزار می شد . دو نفر بودند ، متعهد شده بودند ، که سه هزار تومان را نصف نصف بدهند و می دادند ، اگر یک ماهی تعطیل می شد ، آن وقت ناچار بود مرحوم حاج شیخ قرض کند از تجار قم ، یک وقت هم گفتند قرض هم نشده ، از تهران هم نرسیده است . نصفه دادند . نصفه! شهریه هر کس را نصف دادند یک ماه این طوری شد . بله یک وقت

هم حاج شیخ محمدتقی بافقی یزدی که مقسم بود (شنیدم این را) می آمد می گفت فردا اول ماه است ، پول بدهید ، مرحوم حاج شیخ می فرمود : الساعه سرمایه ای غیر از توکل ندارم . هیچ چیز نیست ؟ می گفت هیچ چیز نیست ؟ ! از همان دم در می رفت مسجد جمکران . دیگر نمی دانم باحضرت صاحب الامر صلوات الله علیه چه صحبتهایی می کرد . برمی گشت و شهریه را می داد .

یک وقت هم نان خیلی سخت شد نان خیلی سخت شد . جمعیت پشت به پشت می ایستادند ، تا وسط خیابان جمعیت می ایستادند . بعد از دو ساعت ، سه ساعت معطلی یک نان می دادند . آن هم نان نبود آجر بود . معلوم نبود چه جنسی بود . گندم است یا غیر گندم . یک چیزی اعجوبه در همان موقعها بود که درمدرسه فیضیه آن گوشه ، وقتی وارد می شوی دست راست ، دکان خبازی مخصوص طلاب باز شد که آنجا نروند توی جمعیت بایستند توی خیابان ، دیگرطلاب این قدر صدمه نخورند . این کار حاج شیخ محمدتقی بافقی بود . حاج شیخ محمدتقی هم خیلی عنوان داشت توی این حوزه . خیلی معنون بود و معروف است که می گویند که طلبه سر درونی خود را که به مادرش سختش بود اظهارکند ، به حاج شیخ محمدتقی سهل و آسان می گفت از بس که مهربان بودبه طلاب به همه رقم با آنها همراهی می کرد . حالا و مالا و همه جور با آنهاهمراهی داشت .

بله . اینها دست به دست هم دادند خداوند اسباب فراهم آورد . یکی مثل حاج شیخ عبدالکریم مدرس حوزه شد . شخص برجسته ای شصت سال کمتر یابیشتر در درسهایی مثل مرحوم حاج میرزاحسن شیرازی و مرحوم میرزا

محمد تقی شیرازی و مرحوم سیدمحمد فشارکی و مرحوم آخوند خراسانی حاضر شده ، همچنین شخص برجسته ای پیدا شده است و خودش هم در عالم رؤیا نقل ازحضرت سیدالشهدا گرفته است و شیرینی بیانش از جهت همان نقل بوده است . وقتی که وارد عتبات می شود ، اول ورودش خودش بوده است با مادرش . در حدود۱۷ یا ۱۸ سالش بوده است صوت بلندی داشته است . قدش هم بلند بود . چهارشانه هم بود . فاضل اردکانی از وجنات حاج شیخ عبدالکریم چیزهایی فهمیده بوده است که این مقاماتی پیدا خواهد کرد . نامه برای مرحوم حاج میرزاحسن شیرازی می نویسد . که مضمون نامه ای بوده است قدردانی کنید از این ، این خیلی مقام پیدا می کند . با خواندن این نامه حاج میرزاحسن شیرازی ، می گویدشما خودت در بیرونی ، مادرت در اندرون باید باشد . و با آقا میرزا علی آقا پسر خودآقا هم مباحثه می شوند . ماه محرم که پیش می آید ، دهه عاشورا مرحوم حاج میرزاحسن شیرازی رایش قرار می گیرد که دسته سینه زن از طلاب بیرون بیاید روزعاشورا . در همان «سر من را» . نوحه خوانش که باشد ؟ نوحه خوانش را حاج شیخ عبدالکریم قرار می دهند ، چون هم جوان بوده است و هم جهوری الصوت بوده . صوت خیلی بلندی داشته است و آن اشعاری که می خوانده است ، من هم یک شعرش را یادم است ، من نبودم ولی خودش گفت :

یا علی المرتضی غوث الوری کهف الحجی .

این را می گفته است . یک اشعاری هم بعدش بوده است ، آن اشعار بعدی راکه می خوانده است ، این یکی را همه دم می گرفتند .

حاصل این است که بعد از

یک مدتی که به همین منوال می گذرد خواب می بیند ، آقای حاج شیخ ، حضرت سیدالشهدا صلوات الله علیه را یک مشت نقل به او دادند و از آن نقل میل کرد . شیرینی بیانی که مرحوم حاج شیخ عبدالکریم داشت ، در اثر آن نقل بوده است .

یک روز نشسته بودیم در مجلس روضه خوانی همین نزدیک منزل مان ، یک مجلس روضه بود . اینجا آقای حاج شیخ نشسته بود . آن طرف هم آقای سیدابوالحسن; (۸۶) این طرف هم من نشسته بودم . سه تایی این حاج شیخ عبدالکریم ، آن آقا سیدابوالحسن ، این هم من ، پهلوی هم نشسته بودیم . یک سیدی بود ، اهل قم آمد جلوی ما نشست گفت این کیه ؟ [اشاره به من کرد] گفت این کیه اینجا نشسته است ؟ حاج شیخ فرمود فرزند من است . فرزند من است هیچ دیگر نگفت .

یک وقت دیگر من اوقاتم تلخ شده بود ، گفتم چرا به حرف من گوش نمی دهی ؟ آقای اشراقی (۸۷) صدایش بلند بود ، ما پهلوی هم نشسته بودیم ، آن حرف می زد مرحوم حاج شیخ حرفهایش را گوش می داد . اما من آهسته حرف می زدم ، صدایم مثل او نبود [حاج شیخ گوش نمی داد] بعد از درس به او گلایه کردم ، گفتم شما . . . ؟ گفت چی چی می گویی ؟ تو صنیع منی! صنیع من هستی ، یعنی ، دست پرورده منی . صنیع منی . یک وقت می گفت فرزند منی . خیلی به من لطف داشت .

قسمت چهارم

س : از چه سالی وارد طلبگی شدید ؟

ج : یازده سالم بود پدرم رفت مکه دامادی داشتیم اسمش

آقای عماد بود ، هفت ماه صفر مکه اش طول کشید آن وقتها با کجاوه می رفتند ، هفت ماه ، ماه رجب حرکت کرد ماه صفر مراجعت کرد . غرض اینکه این هفت هشت ماه چون پدرم خیلی به آقای عماد حق و حقوق زیادی پیدا کرده بود خواست که تشکرکرده باشد و اداء حقوق کرده باشد این هفت هشت ماه درباره من [خیلی خدمت کرد] من بچه شیطانی بودم ، همه اش توی کوچه ها با بچه ها ، و کارم همه اش همین بی عاری و بی کاری بود . لهذا صرف وقت کرد و این هفت هشت ماه کمال جدیت کرد به درس و مشق من . من را وادار کرد که یک گلستان سعدی نوشتم خیلی هم خطش خوب بود ، مشاق بود ، خیلی درس و مشق مرا مشغول کرد . وقتی پدرم از مکه آمد ، این گلستان را داد به صحاف جلد کردند ، [نزد پدر بردم]گفت این چیه ؟ گفتم باز کنید ببینید نگاه کرد ، تعجب کرد! آن بچه ای که همه اش توی کوچه ها می گردید حالا این را نوشته است ؟ گفت من زیر ناودان طلا ـ ، از خداخواستم ، که این خیلی بچه شری ، شیطانی هست ، اقلا از این شرارت و شیطنت خداوند نجاتش بدهد . خیلی خوشوقت شد . همان آقای عماد ، ما را نزد آقای حاج شیخ جعفر شیثی برد که خیلی شخص ادیبی ، کاملی ، عالمی ، عاملی ، متقی ، پرهیزکار ، دست پرورده حاج شیخ عبدالکریم ، که در صفر اولی که آمده بود در همان سفر ایشان از تلامذه ایشان بوده است ما را با او مربوط کرد . پدرم ماهانه به او می داد

مـاهی یـک تومان ، آن وقت این درس به ما می داد . درس خیلی خوب خیلی پاکیزه ، او کم کم ما را رسانیـد به مرحوم حاج شیخ عبدالکریم .

س : مرحوم والد شما ؟ اسمشان چه بوده ؟

ج : اسم اصـلی او احمـد بوده است ولی معروف به حاج میرزا آقا بود چون وقتی که پدرش فوت می شود ، قنداقی بوده اسـت مادرش هم شـش سالش بوده که فوت شده بوده شـش سال که داشـته نه پدر داشـته است ، نه مادر . در حفظ تربیت عمو بوده است و اینهـا به او آقـا جون ، آقـا جون می گفتنـد ، مبـادا طفـل یتیم که نه پـدردارد و نه مادر آزرده خاطر بشود به او هی می گفتند آقا جون ، آقاجون ، شد میرزا آقا ، احمدش رفت ، ولی مهری که داشت احمد بود اسم اصلی او احمد بود .

س : شما حکم اجتهادتان را از چه آقایانی گرفتید از حاج شیخ گرفتید ؟

ج : آقـای حـاج شـیخ موقعی که آمـد به اراک مرحوم حـاج شـیخ جعفر ، حـاج شـیخ جعفری گفتم که آقـای عماد ما را به او مربوط کرد . ما را مقلـد مرحوم آقا میرزامحمـدتقی شـیرازی کرد . بعـد که آقای حاج شـیخ آمد به اراک ، یک روز تشـریف آوردمنزل پـدرم . بـا آقای حاج سـیدمهدی (۸۸) بروجردی دوتـایی آمدنـد . به پـدرم گفت که شـماچرا عمامه سـر این نمی گذارید ، من دور سـری می بسـتم . عمامه سـرم نبود . پدرم گفت که یک چیز بالاتری هست ، شـما او را بفرمایید . گفت چه چیزی است ؟ گفت این جدگرفته است که من عیال

نمی خوهم گفت ا! می گوید عیال نمی خواهد ؟ گفت بله پدرم گفت من حرفی ندارم ولی مادرش سختش است . این می گوید من عیال نمی خواهم . خوب دردش چیست ؟ می گوید من می خواهم ملا بشوم . ملا یک نانی ندارد که در بیاورد از آن . پس خودم تنها باشم هر جوری باشد از این موقوفه جات و مدارس و اینها برگزار می شود .

دیگر اگر عیال پیدا کنم ، زن و زول و بچه و اینها ، از کجا بیاورم ، من که دست و پای این کارهارا ندارم ، پس زن نمی گیرم ، حاج شیخ گفت عجب! پس یک روز بایدبیایی منزل من ببینم جهتش چیست زن نمی خواهی . گفتم خیلی خوب . با اینکه منزل ما تا منزل حاج شیخ عبدالکریم از اینجا بود تا میدان کهنه ، پیاده همچنین رفتم این راه را طی کردم .

رفتم منزلشان گفت چی می گویی عیال نمی خواهی ؟ دستش را همچین کرد . برای این نمی خواهی ؟ برای این نمی خواهی ؟ برای این نمی خواهی ؟ برای این نمی خواهی ؟ همه اش را جواب می داد . برای روزی نمی خواهی ، روزی اهل علم باخدا است . ما نعیت از تحصیل می گویی . . . می دانستم با قرآن استخاره نمی کند[گفتم اگر] روز جمعه بین الطلرعین با قرآن استخار کردید راه داد حاضرم ، گفت خیلی خوب حاضرم می کنم . با اینکه استخاره نمی کرد . گفت حاضرم . گفتم خودم بین الطلوعین قرآن می آورم که شما استخاره کنید . خودم قرآن را بردم ، همین قرآنی که اینجا هست برداشتم بردم که هنوز چراغ روشن بود آفتاب نزده بود رسیدم به مسجد ، نماز جماعتش و نماز صحبتش را با جماعت می خواند استخاره کرد و بازکرد و گفت دیگر چه می گویی

؟ گفت : بسم الله الرحمن الرحیم : گفتم خیلی خوب .

حاج محمد ابراهیم خوانساری ، صاحب مدرسه و مسجد و آب انبارو حمامهای متفرقه و قلعه بزرگ فوت شده بود . یک دختر بچه ای از او مانده بود ، ده سال با من تفاوت داشت کمتر بود از من سنش . من ۱۳۱۲ بودم او ۱۳۲۳ بود . مادرم رفته بود به خواستگاری او ، اینها سختشان بود که بدهند . من به حاج شیخ گفتم [به منزل ایشان برای خواستگاری رفته اند] اینها سختشان هست بدهند . گفت : به به! ازخودمان هم شد . از خودمان هم شد . چون عیال حاج شیخ هم دختر عیال حاج محمدابراهیم خوانساری بود . خودش رفت خواستگاری ، گفتند ما دختر که سهل است ، تمام هستیمان را نثار قدم شما هرچه شما بفرمایید .

آن وقت به ایشان عرض کرم ، من در تقلید چه کار کنم ؟ گفت شبهه حرمت دارد . شبهه حرمت دارد برای شما تقلید از همان زمان دیگر ، گفت شبهه حرمت دارد تقلید کردن شما ، شبهه حرمت دارد . من هم ۲۴ سالم بود ، گفت شبهه حرمت دارد .

. . . خیلی آدم موقری هم بود . این از خصیصین مخصوص مرحوم شیخ فضل الله نوری بوده است . که به دارش زدند .

اسمشان چه بوده ؟

حاج شیخ مهدی حاج شیخ مهدی مازندرانی . بله شما ندیده بودید . خیلی آدم موقر و اهل فضل و اهل علم و شاید مدرس هم بود . توی همان کوچه منزلش بود . این را حاج حسین گفت توی مجلس بود که جمعیت زیادی بود . شرح حال دارزدن حاج شیخ فضل الله نوری را می گفت . گفت مردم های های گریه می کردند .

مثل روضه . مثل روضه . او یک شرح خیلی مفصلی می گفت . همچنین کردند همچنین کردند . مردم های های گریه می کردند . مثل مجلس روضه . آن طوری که او شرح می داده است . من که نبودم شرح حال حاج شیخ فضل الله را چگونه او را دار زدند ، شبش چه جور شد و این را از آقای حاج شیخ (۸۹) محمدتقی شنیدم که آن شب که بنابوده است حاج شیخ فضل الله را دار بزنند ، همه می دانستند دیگر حاج شیخ فضل الله و خانواده ایشان می دانستند که فردا این به دار می رود . همان شب پیغام می آید از طرف سفیر روس . که شما اجازه بدهید یک بیرق در خانه شما بزنیم . فردا احدی جرات نمی کند به سایه شما بد نگاه کند . حاج شیخ فضل الله هم می گوید با این ریش سفید . من نان و نمک اسلام خورده باشم و حالا بروم زیربیرق روس نه بگذار مرا به دار بزنند . دارش می زنند . آن وقت آنچه را باید بگوید گفت . در حالی که می خواستند دارش بزنند . گفتند خوب وصیتت را بکن . اولا مهر را در آورد به رفیقش [داد] اگر می خواهی بشکنی بشکن . عمامه را برداشت گفت بگیر . ایستاد ، بنا کرد شرح دادن . می دانید چه می خواهند بکنند اینها ؟ می خواهند زنهای شما را بی حجاب کنند . می دانید چه می خواهند بکنند ؟ می خواهند که شراب را مثل دوغ سر کوچه ها بفروشند دوغ چطور می فروشند . همینطور علنا شراب بفروشند . می دانی چه کار می خواهند بکنند . همینطور تمامی فسادهایش را می گفت و می گفت و میگفت تا آخر . دارش که زدند ، پسرش نقل قسمت

کرد!

یک نامه هم برای مرحوم آخوند نوشت جناب آخوند ، این مشروطه ای که شما تاسیس کردید . همچین است ، همچین است ، همچین است ، و تلگرافاتی به شما نسبت می دهند . شما تهران تلگراف کرده اید ، آن وقت جواب می نویسد به خطخودش ، بنده زیارت کردم خط آقا را .

بسم الله الرحمن الرحیم . لا حول ولا قوه الا باالله العلی العظیم . مشروطه ای که ما خواسته بودیم . مشروطه ای است که آمر به معروف باشد ، ناهی از منکر باشد . مقلل ظلم باشد . پس از آنکه جمعیت ایران تجمع کردند در تلگرافخانه ها و شکایتهاکردند از سلاطین جور و برای مرحوم آیه الله حاج میرزاحسین تهرانی ، - او جلوتر ازآخوند بوده است- تلگرافاتی آمد . از تجمعات آنها .

و تلگرافاتی که نسبت به این جانب داده اند ، اصلا این جانب را اطلاعی ازآنها نیست . برای مقاصد خانمان ویران کن خودشان بوده است اصلا این جانب ازآن اطلاعی ندارم . اصل خط خودش ، آن طرف هم مهرش .

گفته بودند ما انگور می خواستیم ، انگور را تبدیل به شراب کردند . حواریونش گفته اند ، می خواستیم سرکه کنیم شراب شد .

آن وقت بنده سیوطی می خواندم . اوایل تکلیفم بوده ، منزل حاج شیخ جعفر (۹۰) بودیم ، عده ای از مقدسین بودند . یکی از ایشان حاج شیخ حیدر (۹۱) بود . خبرآوردند که حاج شیخ فضل الله نوری را به دار زدند . آنجا گفتگو شد . بعضی از ایشان گفتند چرا تبعیدش نکردند ؟ چرا کشتند ؟ همین ، فقط گفتند چرا کشتند ؟ می خواستند تبعید کنند . آنجا هم چینین بوده . (۹۲)

آقای حاج شیخ می فرمود

که در اوائل ورودم به کربلا ، چون فاضل اردکانی (۹۳) هم یزدی بوده . وارد به او شدیم . او درس می گفت من به درسش هم حاضرمی شدم . در درسش که حاضر شدیم ، رسید به مساله استصحاب حکم عقلی . که گاهی وقتها می شود که عقل در حکمش شک می کند ، آن وقت جای استصحاب هست یا نیست ؟ یک طلبه ای به آقای فاضل اردکانی گفت ، مگر عقل در حکم خودش شک می کند ؟ مگر عقل جام جهان نما نیست ؟ آقای فاضل اردکانی به همان طرز لهجه یزدیها : عقل من و شما جهان نما است ؟ عقل سوراخ نما هم نیست . عقل من و شما جهان نما است ، سوراخ نما هم نیست .

حاج شیخ عبدالکریم شخص برجسته ای بود هم در علم برجسته بود و هم در عمل و هم در اخلاق . . . .

آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری .

دارای همه اخلاق و صفات نیک نیکان و اخلاق خوب خوبان بود همه به سر حد تمام و کمال در او موجود بود و لذا خداوند تعالی تاج ریاست بر سر اوگذاشت و او هرگز خیال نداشت که در ایران توقف بکند عزم جزم داشت متوقف در عتبات عالیات باشد در نجف هم نبود در کربلا بود خانه ملکی داشت در کربلالهذا به او حائری می گفتند خیالش بود که همانجا بماند تا آخر عمر و هرگز خیال این نداشت که به ایران بیاید و در ایران متوقف شود و از آن جایی که خداوندتعالی مشیتش قرار می گیرد به چیزی که بنده او خلاف آن را قصد دارد لهذا[وسائل هجرت ایشان را به قم فراهم ساخت] بالاخره حوزه منتقل شد به

قم پیش از اینکه آقای حاج شیخ بیاید حاج شیخ محمدتقی بافقی یزدی در اینجابود و ایشان شخص برجسته ای بود اول زاهد دنیا بود به این معنی که از فرق سر تا نوک پا همه اش کرباس بوده عمامه کرباس پیراهن کرباس قبا کرباس و همه اش کرباس و در خانه اش عوض قالی زیلو بود و کاسه ها همه کاسه گلی بود حتی قاشقهایش قاشق چوبی بود و اول زاهد دنیا بود و چنان مهر داشت و دوستی با طلبه جماعت ، و حتی معروف بود که طلبه ها سر و رازی که نمی خواهند به مادرشان بگویند به حاج شیخ محمدتقی می گویند این قدر با اینهاهمراه بود و او هم جزء حزب حاج شیخ شد و مقسم آقای حاج شیخ شد و او هم در یک طرف طلاب را دلداری می داد و اگر پیشامدی می شد او برای طلاب کارسازی می کرد . (۹۴)

پی نوشتها

۱) نام یکی از مجلاتی است که در قم منتشر می شود .

۲) در بخش سوم همین کتاب یاد شد .

۳) شیخ جعفر شیثی استاد درسهای سطح آیه الله العظمی اراکی .

۴) شاید همان کتاب شیخ جعفر شوشتری باشد .

۵) معالم در علم اصول فقه است ، به تفسیر ارتباطی ندارد .

۶) در بخش شاگردان آیه الله العظمی حائری یاد شد و ایشان غیر از آقا سید حسن فرید اراکی شاگرد آخوندملا محمد کاشانی است که داستان دیگری درباره مرحوم حاج شیخ عبدالکریم از ایشان در مجلسه کیهان اندیشه شماره ۶۵ نقل شده است .

۷) از مراجع تقلید معاصر آیه الله العظمی حاج آقاحسین بروجردی بود .

۸) در یادداشت های آیه الله مصلحی آمده : در مجلس روضه که مرحوم والد جنب ایشان نشسته بودند

، هنگام ذکر مصیبت می شنیدند که مرحوم حاج شیخ به این شعر مترنم است :

تبکیک عینی لا لاجل مثوبه بل انما عینی لاجلك باكيه

۹) در بخش ششم این کتاب یاد شد .

۱۰) استاد حاج شیخ عبدالکریم حائری (ره) .

۱۱) یعنی عبارتی گفت که به منزله فحش بود .

۱۲) شاید منظور این باشد که درتحصیل جدیت کردم تا فقیه شدم وکتاب صلاه را با آن کیفیت خوب نوشتم .

۱۳) این داستان در بخش سوم هم یاد شد و تکرار آن به خاطر برخی فوائد و اضافات این نقل بود .

۱۴) و پس از این تاریخ چند ساله در اصفهان به تحصیل علوم پرداخت و به اراک بازگشت .

۱۵) یا حدود بیست و چهار سال .

۱۶) مؤلف کتاب غایه المسئول .

۱۷) صاحب کتابهای : غصب ، اجاره و بدایع .

۱۸) زن بی حجاب .

۱۹) یعنی شاید دق کرده باشد .

۲۰) همانکه بعدا از مراجع تقلید شیعه شد .

۲۱) استاد اخلاق معروف و صاحب کتابهای : المراقبات و اسرارالصلاه .

۲۲) فرزند حاج میرزا جوادآقا .

۲۳) در بخش شاگردان آیه الله العظمی اراکی یاد شدند .

۲۴) همان .

۲۵) آیه الله حاج شیخ محمد فاضل دامت برکاته از مراجع تقلید کنونی .

۲۶) گز .

۲۷) آیه الله سید محمد محقق داماد و آیه الله حاج سید احمد زنجانی صاحب کتاب الکلام یجرالکلام .

۲۸) در بخش علمای قم یاد شد .

۲۹) در بخش هم مباحثه های آیه الله العظمی اراکی یاد شد .

۳۰) رضاخان و پسرش .

۳۱) شرح حال ایشان در بخش هشتم این کتاب یاد شد .

۳۲) همسر مرحوم حاج شیخ

احمد شیرازی دخترعموی مادر آیه الله العظمی اراکی بود ، اما محرومیت از راه دیگر بوده است .

۳۳) در بخش سوم ، شرح حال ایشان یاد شد .

۳۴) کذا .

۳۵) شرح حال ایشان در بخش هشتم گذشت .

۳۶) شرح حال اOʹ.......نیز در بخش هشتم گذشت .

۳۷) نام یک جزوه درسی قرآن بوده است .

۳۸) شیئی که در بخش اساتید آیه الله العظمی اراکی یاد شد .

۳۹) صاحب حاشیه کفایه الاصول .

۴۰) شرح هردو ، ضمن دو داستان ، قبلا یاد شد ، در اینجا هم مرحوم آیه الله العظمی اراکی همان دو داستان راذکر فرموده بودند .

۴۱) یکی از امامزاده های مدفون در قم است و او را فرزند حضرت کاظم علیه السلام می دانند .

۴۲) از تالیفات ملامحسن فیض کاشانی .

۴۳) از علمای معروف اصفهان در آن دوره .

۴۴) شرح آن ماجرا را در کتاب «التوی تالیف حضرت آقای رازی بخوانید .

۴۵) قبلا این داستان به طور خلاصه نقل شده ، که در اینجا مفصلتر می خوانید .

۴۶) یکی از زیارتگاههای قم می باشد ، که در این زمان داخل شهر است .

۴۷) یکی دیگر از امامزادگان در قم می باشد که هم اکنون داخل شهر است .

۴۸) واعظ معروف آن دوره و فرزند میرزا محمد ارباب (ره) .

۴۹) در پاسخ آیه الله العظمی اراکی به این سؤال ، برخی ابهامات وجود دارد که با مطالعه مصادر دیگر ، بایدحل شود .

۵۰) بنابراین; طهارت ، بیع ، خیارات ، ارث و اصول فقه که از تالیفات آیه الله العظمی اراکی است و چاپ شده ، همه تقریرات درس استادش بوده است .

) شرح حالش گذشت .

۵۲) پسر عم حاج آقا محسن نه آقا ضیاء صاحب مقالات اصول .

۵۳) ایشان هم از مهاجرین از اراک به قم بوده است .

۵۴) در بخش پنجم یاد شد .

۵۵) در بخش ششم یاد شد .

۵۶) از منبریهای معروف آن زمان .

۵۷) میرزا محمدحسن شیرازی .

۵۸) فرزند مرحوم حاج میرزا محمد ارباب قمی که شرح حالش گذشت .

۵۹) شرح حال ایشان گذشت .

۶۰) ظاهرا آیه الله العظمی اراکی به درس ایشان و نیز درس آیات الله که از نجف به قم آمده بودند حاضر نشده است . نگارنده حدس می زند که این به خاطر کثرت احترام و عظمتی بوده که ایشان برای استادش حاج شیخ عبدالکریم (ره) قائل بوده اند .

۶۱) ظاهرا عنوان حاشیه کفایه ندارد و مستقل است .

۶۲) متاسفانه این شعرها پیدا نشد و در کتاب الصلاه و درالاصول چاپ سنگی که در اختیار اینجانب بود ، پیدا نشد .

۶۳) وجود در این عبارت ، یعنی لیاقت و شایستگی .

۶۴) ظاهرا آقا شیخ محمد حسین کمپانی مقصود است .

۶۵) ظاهرا مقصود حجه الاسلام والمسلمین حاج شیخ حسن صانعی باشد ، که هم مباحثه حجه الاسلام والمسلمین آقای هاشمی رفسنجانی بوده است .

۶۶) گزارش مکتوب این دیدار -که در متن آمده- به قلم جناب آقای محمود شاهرخی در کتاب «ساغرمینایی (گزارش و یادبود اولین شب شعر فیضیه) چ ۲ : (تهران ، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س) ، ۱۳۷۲) ، ص ۳۱-۳۶ چاپ شده است .

۶۷) وحید بهبهانی ، و سید محمد مجاهد

و میرزای شیرازی .

۶۸) از علمای معروف همدان و ابوالحسن بنی صدر رئیس جمهور مخلوع ایران ، فرزند ناخلف او می باشد .

۶۹) ببری رونق مسلمانی .

۷۰) .

۷۱) نام دیگر این کتاب سؤال و جواب میرزای قمی است که قبلا چندبار چاپ شده بود و اخیرا نیمی از آن توسط مؤسسه کیهان در چهار جلد چاپ شده و اینجانب در تصحیح جلد چهارم سهمی داشته ام . (نگارنده)

۷۲) آیه الله حاج آقا حسن فرید اراکی .

۷۳) ظاهرا مقصود ، مرحوم آیه الله ملاعلی معصومی همدانی می باشد که معروف به آخوند بودند .

۷۴) آقای مصلحی : این را آقای صلواتی به نظرم می گفت ، آقای اراکی : صلواتی از قول آقای همدانی می گفت : توفیق قرآن خواندن دیگر از من سلب شد از آن به بعد نتوانستم قرآن بخوانم .

۷۵) مرحوم آیه الله حاج سیدمصطفی خمینی فرزند امام خمینی (ره) گفت شعرش این است :

بس تجربه کردیم در این دار مکافات با آل علی هر که در افتاد ور افتاد ۲۴۴) علی الدر والذهب المصفی و باقی الناس کلهم تراب هوالنبا العظیم و فلک نوح و باب الله و انقطع الخطاب هوالبکاء فی المحراب لیلا هوالضحاک اذا اشتد الضراب .

۷۶) یعنی دروغ گفت .

۷۷) آیه الله العظمی خوئی از مراجع تقلید معاصر با امام خمینی رضوان الله علیه ، و آیه الله مستنبط هم ازعلمای بزرگ حوزه نجف بودند .

۷۸) قبلا مکاشفه مرحوم حاج سید مهدی کشفی یاد شد .

۷۹) مکرر چاپ شده است .

۸۰) با تشکر از حضرت حجه الاسلام فال اسیری که این مصاحبه را از آرشیو بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی

دراختیار ما گذاشتند .

۸۱) یعنی مقدمه چینی کردند .

۸۲) یکی از پزشگان معروف قم بود .

۸۳) صاحب تعلیفه بر شرح منظومه سبزواری ، چاپ شده است .

۸۴) صاحب عروه الوثقی .

۸۵) یعنی کل شهریه همه طلاب .

۸۶) شاید آیه الله رفیعی قزوینی مقصود باشد .

۸۷) واعظ معروف و فرزنـد حاج میرزا محمد ارباب قمی و پدر آیه الله آقا شـهاب الدین اشـراقی داماد امام خمینی رضوان الله تعالی علیه .

۸۸) شاید حاج شیخ مهدی بروجردی ابوالزوجه آیه الله العظمی گلپایگانی صحیح باشد .

۸۹) شاید حاج سید محمدتقی (خوانساری) صحیح باشد .

۹۰) شیثی .

۹۱) قفقازی .

۹۲) این قبیل حکایات ما را با جو جامعه آن روزها آشنا می سازد .

۹۳) غایه المسئول شهرستانی که در علم اصول فقه ، و چاپ شده است تقریرات بحث اوست .

۹۴) چون نسخه دست نویس این مصاحبه ، هم ناقص و هم شامل عباراتی مبهم بود ، بخشهایی از آن رانتوانستیم نقل کنیم .

چند رساله از آیه الله العظمی اراکی (ره)

رساله در علل عقب ماندگی انسانها

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین و لعنه الله علی اعدائهم اجمعین من الانا الی یوم الدین .

والبلد الطیب یخرج نباته باذن ربه والذی خبث لایخرج الا نکدا .

و بعـد باید دانست که غرض از خلقت این عالم تکمیل و ترقی بنی نوع آدم و رسـیدن او است به اوج مقامات دنیویه و اخرویه چـه آنکـه واضـح اسـت کـه در میـانه[مخلوقـات] آنکه بر همه امتیـاز و برتری دارد از حیث اسـتعداد ، برای اسـتفاده نمـودن از مکونات عالم غیر انسان نتوانـد بود ، چه برای تحصـیلات مادیه ، چه برای تکمیلات روحیه ادبیه و آن لوح صافی که قابل همه گونه نقشی ، و همه

رقم انعکاسی تواند بود جز انسان نخواهد بود .

پس چرا می بینیم که اکثر بلکه به استثنای اقل قلیلی در بوته جهل و نادانی باقی مانده نه از راه استکمالات مادیه بهره برده ، و در دنیا صاحب رتبه و امتیازی گردیده بلکه دست احتیاج در هر بابتی به اجانب دراز نموده ایم ، و نه از طریق استکمالات اخرویه و اخلاقیه به جایی رسیده ، و این همه در مدت یک عمر نمازو روزه و انواع عبادات کرده ایم ترقی نفسی پیدا نکرده ایم و صور ایمانمان همان ایمان روز اول است اگر پست تر نگردیده باشد .

آیا سبب چیست برای عقب ماندن ، هر گاه نقصان استعداد است ، که می بینیم در کمال مرتبه است ، و هر گاه اسباب قصوری دارند بالنسبه به ماها ، می بینیم هیچ گونه قصوری نیست از طرف آنها مانند آب باران که بر همه اراضی به یک نحومی بارد و درس معلم که بر شاگردان به یک نحو می خواند مع ذلک یک زمین گل و لاله می آورد و آن دیگر نتیجه نیاورد ، و یک شاگرد هم درجه استاد شود ، و دیگری به مقامی نرسد .

آنچه می تواند سبب بود برای این مطلب یکی از چند چیز خواهد بود .

اول آنکه ما حس حاجت و احتیاج در خود ننموده ایم و معلوم است که عمده چیزی که قوه عاقله انسان را به حرکت می آورد در هر کاری حس نمودن احتیاج است به آن کار ، و لهذا مریضی که حس می نماید الم و ناگواری مرض را ، دنبال طبیب و دوا می رود ، و اما کسی که تب لازم (۱) گرفته ملتفت نیست از مرض ، مگر اینکه می بیند جزئی کسل و بی حال است و خواب او کم

می شود و غذای اودیر هضم می شود . بی حال می گوید مرا باکی نیست که در خانه طبیب روم پس ماهم نمی دانیم که همه ما سوا گدای در خانه حق و :

ازمه الامور طرا بیده و الکل مستمده من مدده

و چنان فقری سر تاپای و جودمان را به آن مبدا متعال حاصل است که هرگاه بخواهی مثلی برای او پیدا نمایی مثل تصورات و ابداعات خیال است که به محض صرف توجه متخیله ، نیست و نابودند تمام این آسمان در نزد حق تعالی و قیومیت اوبلا تشبیه همین سمت را دارند ولیکن ماها حس این حاجت و اضطرار خود را درجمیع آنات وجود به این قیوم مطلق و سرچشمه خیرات ننموده ، لهذا ازدست آویزی به ذیل استعانت او غافل مانده و از تکمیلات بکلی عقت افتاده ایم .

یا ایهاالناس انتم الفقراء الی الله والله هوالغنی الحمید . (سوره فاطر)

سبب دوم تقلید است . به این معنی که چه در کارهای مادیه و دنیاویه و چه در کیفیت تحصیلات ادبیه چه از قبیل درس خواندن باشد و چه از قبیل طاعات و عبادات دیگر باشد قوه متصرفه ما از بس به هم چشمی دیگران و تقلید این و آن پرداخته و خود در مقام تمیز نیک و بد آن بر نیامده ایم و به همان رویه پدر و مادری با دیدن فلان شخصی نافذالکلمه اکتفا نموده ایم ، جامد شده و از کار افتاده ، و درجمیع کارهامان عقل خود را جواب گفته در خانه عقل منفصل تردد می نماییم ، و خود در یافت ضر و نفع و صلاح و فساد هیچ کاری را نمی نماییم ، و معلوم است که خداوند متعال عقل را در مملکت وجود انسانی به

منزله پیغمبر داخلی مقررفرموده که در غیر امور تعبدیه که باید لسان چون و چرا را در آن کنار گذاشت و سرتسلیم و انقیاد در پیش نهاد و از صاحب شرع اخذ نمود زیرا که پس از اقرار به صانع و حکمت او و قضای حکمت به بعث رسول و ثبوت رسالت رسول غلط است سؤال از فلسفه احکام آن پیغمبر نمودن ، ولی در غیر این قسم امور مثل آنکه می بینی مثلا پدرت تند می خورد یا فلان قسم می خوابد یا به چه کیفیت راه می رودتو نباید من غیر تامل طریقه او را مرعی داری بلکه باید در جمیع کارهای خود کمال مداقه را نموده و عقل بیچاره را دست بسته و به کلی منعزل از کار ننمایی تاملتفت شوی این کار چه نفعی دارد و چه ضرری . در تقدیر نفع مرتکب ، و در صورت ضررمرتدع گردی ، خواه کسی همراه داشته باشی یا منفرد و تنها باشی ، و هر گاه در مزاج ما این حالت جامد شده ، و طریقه تقلید رسوخ پیدا کرد البته کار ما از ترقی باز مانده و روی سعادت نخواهیم دید .

و اذا قیل لهم تعالوا الی ما انزل الله و الی الرسول قالوا حسبنا ماوجدنا علیه آباؤنا اولو کان اباؤهم لا یعلمون شیئا و لایهتدون . (سوره مائده)

سبب سوم آن که طریقه سعی و حرکت مجدانه را در کارهامان نداریم و البته در هر کاری تاسعی و کوشش و جد و اجتهاد مرعی داشته نشود توقع خوبی و انتفاع از ثمرات اعمالمان نباید داشت و همچنانی که خداوند متعال در کارهای دنیویه تنبلی و بیکاری را سبب برای رسیدن رزق مقرر نفرموده و لهذا اگر کسی

برود درمیان مسجد و بگوید می خواهم امروز میهمان خدا باشم آن روز را لامحاله به گرسنگی سر خواهد برد و اعتراضی بر خدا نباید بنماید زیرا که خدا امر فرمود که به اسباب چنگ بزن بقیه اش از من ، همچنین در کارهای اخروی هم نباید تنبلی و کسالت ورزید و توقع داشت که بی جهت خداوند ما را به مقامات عالیه برساندبلکه باید به اسبابی که برای آن مقرر شده چنگ زد و از حرکت غفلت نورزیدبقیه اش را از خدا خواست پس انسان عاقل آن است که هیچ یک از دو اسباب را که خدا مقرر داشته یعنی اسباب تحصیل رزق و اسباب تحصیل آخرت معطل نگذاردبلکه جمع بین حقین نماید چنانکه طریقه اولیا همچنین بوده مثلاً حضرت زهراعلیها السلام با آن مقام عبادت که داشت مع ذلک هم خانه داری می نمود و هم بچه داری و هم آب کشی و هم به سایر لوازم مرغوبه از نسوان در خانه شوهران می پرداخت و اینهامانع نمی شد او را از هیچ یک از وظایف عبادیه و اخرویه مثل آنکه نمازش مثلاتعویق بیفتد به آخر وقت ، یا حالت اقبالش در نماز نقصانی پذیرد و هکذا .

و ان لیس للانسان الا ما سعی . (سوره نجم)

سبب چهارم اینکه در هر کاری استقامت و ثبات از برای ما نیست که اقلاً تایک سال بر آن بمانیم بلکه در کارهامان چه دنیوی چه اخروی تا ترغب اثر فوری نداشته باشیم نمی پردازیم و صبر نداریم که تا یکسال بر یک عمل مواظبت نماییم تاببینیم بلکه اثر آن را دریابیم و حال آنکه بعضی از مردم خارجه (۲) در کارهاشان ترقب آثار بعد از حیات خودشان را دارند و لهذا به

کارهای بزرگ مثل چراغ برق و مانند آن موفق گردیدند ، ولی امثال ما که هماره طالب نفع فعلی عاجل و چشمان را دوخته به راحت کنونی ، و حتی حاضر برای انتفاع بردن ورثه مان هم نیستیم چه جای دیگران ، لامحاله باید عقب مانده از همه طوائف باشیم هم از اهل دنیا و هم از اهل آخرت .

والحاصل عزم راسخ و اراده ثابته در کارهامان نداریم ، و لهذا به ادنی شیئی ازدم در رفته و از آن کار ملول می شویم ، و حالت دنبال گیری و بر سر یک حال و یک عمل ماندن در ما موجود نمی شود ، و لیکن آنان که اهل کارند همیشه مراقبت دراعمال خود دارند و هر شب حساب روز خود را می کشند مانند تاجران که درست حساب خرج و دخل و ضر و نفع روز گذشته را در دفتر می آورند و اگر چنین نکنندبه اندک وقتی سرمایه را به زمین زنند ، همچنین در اعمال آخرت هم البته شخص باید مراقب اعمال و افعال و اقوال خود باشد ، و هرشب حساب آن روز را از خودباز گیرد تا بفهمد در آن روز چه بر سر خود آورده ، و هر گاه این حال در او پیدانشود البته در اعمال خیریه ثبات و دوامی از او بروز نخواهد کرد ، و از اعمال شر اجتناب و احترازی نخواهد ورزید و لامحاله هم در دنیا و هم در آخرت ذلیل و زبون خواهد ماند .

فاستقم کما امرت و من تاب معک . (سوره هود)

رساله در ولایت تکوینی چهارده معصوم علیهم السلام

قسمت اول

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین و صلی الله علی محمد واله الطاهرین و لعنه الله علی اعدائهم اجمعین من الآن الی یوم الدین .

و بعد بدان ایدک الله فی الدارین

و حباک بما تقربه العین که مراد ما معاشرشیعه اثناعشریه –که از خدا مسالت می نماییم تثبیت بر این عقیده را تا نفس آخر–از ولایت مطلقه در تکوینیات نسبت به چهارده معصوم علیهم السلام آن نیست که نصاری درباره مسیح علی نبینا و آله علیه السلام معتقدند که خدا حلول کرده در جسم اومانند روغن در بادام ، یا متحد شده با هیکل او ، و نه آنست که حکماء قائلند که ربطحادث به قدیم نشاید الابتوسط و اسطه که متوسط بین مادی و مجرد باشد ، بلکه مراد این است که خدای تعالی قرار داده است ایشان را یعنی چهارده معصوم–صلوات الله علیهم– را مظهر قدرت کامله خود و قبض و بسط امور را به ید ایشان داده که آنها قدرت بر کل شیی ء دارند و متصرف در جمیع کونیات می باشند«یفعلون ما یشاؤون و یحکمون ما یریدون . »

و این عقیده حاصل شد برای ما از کثرت معجزات و خوارق عادات که از آنهابه طور یقین بلاشک و لاشبهه بروز کرد که از حد تواترهم اخباری که در این موضوع به ما رسید بالاتر شد هر که خواهد رجوع کند به کتاب «مدینه المعاجز» (۳) که جمیع آنها از مجاری طبیعیه معلولات اسباب عادیه حسیه خارجند از قبیل سنگ ریزه رایاقوت کردن ، و هسته خرما فورا درخت شدن ، و تکلم صبی در مهد ، الی غیر ذلک از اشیایی که از آنها در تاثیرات در عالم کون عین و اثری نیست و معلوم است که ازبرای او مجرایی از عالم غیب است زیرا که معلول بلا علت که محال است پس لابداست که این امور از ناحیه خالق جل و علاشانه باشد و چون صدور آنها

به دیـدمبارک این بزرگواران شـده کشف قطعی می کنـد از احـدامرین : یا اینکه این شـئی فعل الله است و صادر شده است به اراده و مشیت اوجل ذکره ولکن به سابقه دعوت این انسان کامل ، پس دلالت می کنـد ، بر اینکه او دارای دعوت مستجابه و مرتبه بلیغه ای است که احـدی دارای آن نیست و لهـذا از او بروز می کند چنین امرعجیبی که احدی را توانایی آن نیست پس کشف می کند از اینکه او اکمل افرادانسان است ، و یا اینکه این شـئی فعل نفس این انسان ، و مسـتند به اراده نفس اوو مشیت او است پس کشف می کنـد از اینکه خداونـد او را مظهر قـدرت کامله خودقرار داده و باز کشف می نمایـد از اینکه او اکمل افراد بشر بلکه کل خلق می باشد .

پس از بیانـات مـذکوره معلوم شـد که غلوی دربـاره چهـارده معصوم علیهم السـلام نکردیم چنانکه نصاری درباره مسیح علیه السـلام کردنـد ، و نه نقصـی در ربوبیت ذات باری تعالی جلت عظمه وارد آوردیم چنانکه حکمای قائلین به عقول عشـره وارد کردند .

بلی می ماند شـبهه و هابیه و حاصل آن این است که شـما جماعت شـیعه بلکه سنیه که زیارت می کنید قبور متبرکه در مشاهد مشرفه را شبیه است این کار شما به کار مشرکین که برای اوثانشان می نمودند زیرا که آنها هم آنها را وسیله تقرب به خداقرار می دادنـد که برای ایشان شـفاعت کنند عندالله برای برآمدن حاجاتشان و مع ذلک آنها را مشـرک خواندند و همین عین عمل شما است نسبت به صاحبان بقاع متبرکه .

و جواب این است که تواضع مخلوق اگر به امر خداونـد سـبحانه باشـد آن نیست مگر تواضع برای خداونـد ، و اقوی شاهـد بر مدعی سجده ملائکه است برای آدم علیه السلام به امر

خدا که در احتجاج نبی صلی الله علیه وآله بر مشرکین (۴) قریش وارد شده که مشرکین به حضرت معروض داشتند که چنانچه شما برای کعبه سجده می کنید ما هم برای بتهامان سجده می کنیم چه فرق است بین سجده ما و سجده شما حضرت درجواب آنها به دو تعبیر فرمودند که روح و لب آنها به یکی بر می گردد یکی آن که چنانکه سجده ملائکه برای آدم برای این بود که آدم علیه السلام را جهت قرار دادندو حقیقت سجده برای خدا بود ما هم کعبه را جهت قرار می دهیم و مسجود خدای تعالی می باشد و دوم این که چون سجده آدم به امرالله تعالی بود پس فی الحقیقه این سجده برای خدا است .

ایضا از بیانات معلوم شد که آیاتی که در مقام اثبات توحید ذات و صفات یاآثاری که راجع به توحید افعالی حق تعالی است منافاتی با مدعی مذکور ندارد .

و اما توهم اینکه چون این مطلب راجع به عقاید است و آنچه از این مقوله باشد حتما باید در قرآن باشد شما یک آیه بیاورید که صریح در مدعی باشد که ماقبول کنیم .

مدفوع است به اینکه نفی مکان از برای ذات باریتعالی و همچنین نفی محدودیت او با اینکه از عقاید حقه است در قرآن نیست زیرا که در بدو اسلام صفات باری تعالی به این کیفیت که در دست ما در این زمان از برکات کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام رسیده در زمان نبی صلی الله علیه وآله معلوم نبوده حتی آنکه در تفاسیر مذکورشده که در وقت نزول آیه شریفه قدسمع الله قول التی تجاد لک فی زوجها -الآیه-عایشه با اینکه زوجه پیغمبرصلی الله علیه وآله بود تعجب نمود که چطور نجوائی که من با قرب مکانی که

دارم نشنیدم چگونه خدا با بعدی که از این مکان دارد و در فوق عرش تمکن دارد شنیده است پس عدم تحیز و عدم محدودیت برای عامه مردم به برکت کلمات امیرعلیه السلام معلوم شده است . و اما توهم اینکه در اخبار کثیره صریحا ائمه علیهم السلام انکار این مراتب از خود نموده حتی در بعضی از آنها است که به محض شنیدن چنین نسبتی به آن حضرت تمام موی بدن شریفش از شدت غضب راست شد و دربعضی دارد که حضرت امیرعلیه السلام بعد از اینکه به مدعی فرمود برگرد از این عقیده و برنگشت ، او را در گودالی انداخت و به آتش سوزانیند و در بعضی دیگر دارد که مدعی ده گام بیشتر از خدمت حضرت امام رضاعلیه السلام دور نشده بود که از نفرین آن حضرت غش کرده و افتاد و نجاستش از حلقش بیرون آمد الی غیر ذلک از اخبارکثیره که از رجال کشی (۵) نقل شده و در بعضی آنها امام علیه السلام فرموده و الله ما نیستیم مگر بندگان خدا ، او خلق کرده است ما را و برگزیده است ما را ، و ما قدرت نداریم برضرری و نفعی ، اگر رحم کند بر ما به رحمت خود کرده است و اگر عذاب کند ما راپس در ازای گناهان ما است ، والله نیست ما را حجتی ، و ما براتی از خدا نداریم ، ماهم می میریم و به قبر می رویم و ما را از قبر بیرون می آورند و در صحرای قیامت می دارند و از ما سؤال می کنند ، و ای بر ایشان چه می شود ایشان را ، لعنت کند خداایشان را ، پس به تحقیق که اذیت رساندند به

این گفتار ، خدا را ، و اذیت رساندندرسول خداصلی الله علیه وآله را در قبر او ، و امیرالمؤمنین ، فاطمه ، حسن ، حسین ، علی بن الحسین و محمدبن علی را -صلوات الله علیهم اجمعین- .

قسمت دوم

جواب این توهم از مراجعه به خود این اخبار معلوم می شود زیرا که تمامی آنها در مقابل غلاتی که در زمان هر یک از ائمه علیهم السلام بوده اند وارد شده از قبیل عبدالله بن سبا که در زمان امیرعلیه السلام بوده و مغیره بن سعید و ابوالخطاب که اولی درزمان حضرت باقرعلیه السلام و دومی در زمان حضرت صادق علیه السلام بوده است و مانندعلی بن حکم و قاسم بن یقطین که در زمان حضرت عسکری علیه السلام بوده اند و مثل یونس بن ظبیان که معاصر امام رضاعلیه السلام بوده و تمامی این جماعت و نظرای آنها که در اخبار اسم برده شده اند از غلات بوده اند و همگی غلات ، قائل به بطلان شرایعند ، بعضی از آنها قائلند به اینکه خدا ظاهر می شود به صورت خلقش هرکه اورا شناخت ساقط می شود از او تکلیف ، و فرقه دیگر قائلند به اینکه پیغمبر و ائمه خلق می کنند و روزی می دهند و موت و حیات به دست ایشان است ، و می گویندمراد از واجبات مثل نماز و روزه و زکاه اشخاص خوب چندند و مراد از محرمات مثل خمر و میسر و زنا اشخاص بدی چندند هرکس آنها را شناخت ظاهرا و باطناحلال می شود برای او محرمات و ساقط می شود از او و اجبات و تبعه عبدالله بن سباکه آنها را سبائیه می گویند قائلند به اینکه خدا ظاهر نمی شود الا در امیرالمؤمنین علیه السلام به تنهایی و پیغمبران همگی مردم را دعوت می کردند به سوی او و سایر ائمه نواب و

دربانان اویند و به واسطه آنها به مقصد می توان رسید پس هر که شناخت که علی خالق و رازق او است ساقط می شود از او تکلیف ، و فرق دیگر هم هستند که هر یک هرزه دیگر می گویند .

بحمدالله تعالی از بیانات سابقه معلوم کردیم که عقیده ما به حسب برهان عقل بعد از ضمیمه نقل مباین تمام اینها است به جهت اینکه معتقدیم که چهارده معصوم سلام الله علیهم اخوف خلق اولین و آخرین بوده اند از عقاب الهی ، و ارجای خلق به ثواب پروردگار ، و از همه کس اطاعت و عبادت ایشان بیشتر بود بلکه هیچ کس را طاقت عبادت و طاعت ایشان نبوده و ظهور عجایب و غرایب تکوینیه از آن حضرات ابدا منافاتی با توحید ذات و صفات و افعال باری تعالی نداشته است و هم در عین حال مخلوقون مربوبون لایملکون لانفسهم نفعا و لاضراو لاموتا و لا حیاتا و لا نشورا .

نگویی که این حرف با حرف اولت که گفتی «یفعلون فی الکونیات مایشاؤون و یحکمون ما یریدون متناقض است در اول اثبات کردی مالکیت مطلقه را و در ثانی نفی نمودی آن را .

زیرا که در تناقض هشت وحدت شرط است به مذاق متقدمین ولی به مذاق متاخرین که حق است چنانکه در محل خود مبرهن شده دو وحدت دیگر بر آن هشت وحدت اضافه شده یکی وحدت رتبه و یکی وحدت حمل و در اینجاوحدت رتبه نیست یعنی اولاـ و بالذات تمام مالکیت از برای خدا است و برای آنهاشیئی نیست و ثانیا و بالعرض که محل ظهور صفت قدرت مطلقه و مالکیت عامه الهیه شدند چنانکه سبق ذکر یافت می توان گفت : ایشان دارای قدرت و مالکیت مطلقه در جمیع اجزاء کون از سماوی و

ارضی می باشند فتامل و لاتغفل والله العالم و هوالعاصم .

و از ما یا ذکرنا معلوم شد که مراد شیعه اثناعشریه از ولایت مطلقه تکوینیه قوه تصرف داشتن و قلب و تقلیب نمودن در اجزاء عالم کون و وجود است به اعم از سماویات مثل فلق قمر و رد شمس یا نحو آنها از تصرفات در کرات سماویه و ارضیات مثل خسف و غرق و احیاء و موت و رزق و ولد و امثال ذلک بدون اینکه محدود باشد به حدی خاص و این مطلب اعم است از صحت نسبت فعل یعنی احیاء و اماته و خلق و نحو آنها به صاحب ولایت و عدم صحت ، مثلا هرگاه زید درخانه وارد شود به اختیار و اراده خود ، و عمری بتواند درب آن خانه را ببندد که زیدوارد نشود هرچند نتوان نسبت ورود و مجئی زید را در آن خانه به عمرو داد به جهت اینکه اراده او در آن فعل بی مدخلیت بوده است و لیکن می توان گفت که فعل زید هرچند به اراده او شده ولیکن تو توانایی از ایجاد مانع داشته لهذا این فعل وجودا و عدما در تحت اختیار و ولایت تو بوده است در ما نحن فیه هم می گوییم قلب و انقلاب آسمان و زمین و آنچه در آنها و مابین آنها است . هر چند به مشیت و اراده قادر بی چون است و لیکن چون بستگی به دعای ولی مطلق دارد پس فعل حق تعالی وجودا و عدما در تحت اقتدار و ولایت ولی مطلق خواهد بود و این کاری ندارد به دعایی که یک نفر شخص عادی برای ادای دینی یا طلب فرزندی یانحو آن از امور جزئیه بنماید و مستجاب شود زیرا

که این ولایت جزئیه است نه کلیه که عمومیت داشته باشد نسبت به جمیع اجزاء کون ، اینها بر تقدیری است که باب معجزات را از قبیل استجابت دعا بگیریم و فعل منسوب به حق تعالی باشد .

و اما بر تقدیر دیگری که احتمال دادیم که فعل هم منسوب به ولی مطلق و مستند به اراده او باشد کاری است که سه اشکال بر او وارده شده .

اول اینکه این مستلزم محدودیت خداوند تعالی است یعنی مظهریت ولی مطلق از برای اراده حق تعالی که عین علم به صلاح است و آن عین ذات مقدسه است پس چگونه در وجود محدودی که وجود ولی مطلق است ظهور پیدا کند این مطلب جز محدودیت ذات تعالی نیست .

دوم اینکه آن مستلزم این است که وجود ولی که ممکن است و محتاج به تحیز است لامکان باشد زیرا که تصرف در تمام اجزاء عالم در آن و احد محتاج شهود و حضور است و این مطلب با جسمی که محدود به مکان معین است ممکن نیست و قدرت باری تعالی به محال تعلق نمی گیرد .

و سوم اینکه این مطلب منافی با آیاتی است که خلق و رزق و موت را منحصردر باری تعالی کرده و با مضمون آنچه در بعضی ادعیه وارد شده از قبیل «ماشاءالله کان و مالم یشالم یکن و لا حول ولا قوه الا بالله و با اخبار بسیاری که به مراتب ازحد تواتر گذشته است که نفی فرموده اند با کمال تشدید و تاکید ائمه ما -صلوات الله علیهم- صفت رازقیت و خالقیت را از خود و لعن شدید فرموده اند به کسی که قائل به این مقاله باشد .

اما جواب از اشکال این است که اینجا خلط بزرگی مستشکل کرده بین اتحاد

نامحدود با محدود به عینیتی که غلاه می گفتند که خدا در هیکل ولی حلول کرده یا اتحاد نموده البته این مستلزم همان اشکال عقلی است که مستشکل کرده و بین اتحادی که بین مرآت و مرئی است و فنایی که در مرئی دارد مگر نمی بینی که تمام صفحه ممکنات آیینه و مرآت ذات صفات پروردگارند و نمی بینی که در فقه اجماع از باب حدس حجیت دارد عندالمتاخرین معنای حدس این است که از اتفاق رعیت بر امری حدس قطعی زده می شود به موافقت رای معصوم و رای معصوم که طریق قطعی است برای علم به صلاح که عین ذات باری تعالی است و هیچ گونه محذور عقلی لازم نیامد پس چه می شود اگر کسی بگوید انسان در درجه کمال بسرحدی می رسد که اراده منقدحه در نفس شریفه او نسبت به مکونات عالم هستی حکایت و کشف قطعی از علم به صلاح تکوینی باری تعالی دارد .

و اما جواب از اشکال دوم اینکه مرحوم علامه مجلسی اعلی الله مقامه درحق الیقین ادعا کرده تواتر احادیث را در باب حضور رسول خدا و ائمه –صلوات الله علیهم– در وقت قبض روح هر مؤمن و کافر و منافق ، و شعر حضرت امیرعلیه السلام که به حارث همدانی خطاب کرده یا حار به همدان الخ (۶) نزدیک به تواتر است با اینکه اگرچندین هزارکس در یک قت بمیرند به مقتضای این احادیث نزد همه توانند حاضرشد .

و جوابی که فرموده .

اولا تفکر در این امور باعث وساوس شیطانی است و ثانیا محتمل است حضورشان به جسد اصلی نباشد بلکه به جسد مثالی باشد و محتمل است که نفوس منحصرا مثل انبیا و اوصیا تصرف در اجساد مثالیه بسیار کنند .

و اما جواب از اشکال سیم پیش از این داده شد که

تمامی این اخبار راجع به غلاه است و مابین مدعای آنها و مدعای ما تفاوت از زمین تا آسمان است و آیات توحید صفات و افعال به حرف ما مربوط نیست زیرا که همه امور تکوینیه از خلق و رزق و موت و غیر ذلک منحصرا منوط به مشیت الهی است و از احدی غیر اوساخته نیست و آن چه ربطی دارد به این که نبی و وصی مرآت و مظهر مشیت اونمی توانند شد یا به توسط دعا ولایت به صدور آن امور از ذات مقدسه نخواهندداشت .

رساله در دفع اشکال اعاده معدوم (۷)

چنین می فرمود استاد (۸) ایام افاضاته العالیه ببرکات الائمه الطاهره صلوات الله علیهم اجمعین : ما مدیون دفع این شبهه نیستیم به جهت آنکه آنچه قرآن و اخبار به ما نشان می دهد و شرع شریف آن را آورده است جمع پس از تفریق است نه آنکه معدوم مطلق را برگردانیدن .

الاـتری الی قوله تعالی : و اذقـان ابراهیم رب ارنی کیف تحیی الموتی قال اولم تؤمن قال بلی و لکن لیطمئن قلبی ، (۹) -الی آخر الایه الشریفه- .

و کـذلک قوله تعالی فی حکایه عزیز او ارمیا : او کالـذی مر علی قریه و هی خاویه علی عروشها قال انی یحیی هـذه الله بعد موتها فاماته الله ماه عام ثم بعثه -الی آخر الایه الایه الشریفه- من قوله تعالی : و انظر الی العظام کیف ننشزها ثم نکسوهالحما فلما تبین له قال اعلم ان الله علی کل شئ قدیر .

و حدیث لبنه (۱۰) معروف نیز شاهد بر مدعی است ، و اما ما یتراء امماظاهره المنافاه و آنکه شارع اخبار فرموده باشد که : پس از معدوم مطلق شدن ، عودداده خواهند شد اجساد عباد .

چون قوله تعالی : کل

شئ هالک الاوجهه .

و چون قوله تعالی : کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذوالجلال و الاکرام .

و چون قوله تعـالی : هوالاول و الاخر . به تقریب آنکه چنانکه اولیت حضـرت باری تعالی ببود او ، و نبود غیر او است در ازل ، آخریت او نیز به همین معنی است ، یعنی قبـل از قیـام قیـامت بایـد جمیع ما سوی الله معـدوم مطلق شونـد ، و موجودی جزذات حضرت باری تعالی باقی نماند ، تا آنکه وصف آخریت تحقق بیابد .

و چون قوله تعالی : هوالذی یبدءالخلق ثم یعیده .

و چون قوله تعالی : کما بـدانا اول خلق نعیـده بتقریب آنکه اعاده و برگردانیـدن باید ، پس از نیست شدن و معدوم مطلق شدن باشد ، و الایلزم ، تحصیل حاصل ;و ایجاد موجود . وانگهی همچنانکه بدء خلق از کتم عدم شده است ، بمقتضای تشبیه در آیه ، باید اعاده خلق نیز از کتم عدم بوده باشد .

پس جمیع خـالی از صـراحتند ، و چـون مقـام مقـام اعتقـاد است ; و عملی بر آن متفرع نیست ، حجیت ظواهر در آن بی معنی است ، پس یکفی برای رفع استدلال ، انداختن آنها از درجه صراحت ; و نداشتن بیش از ظهور .

فنقول : من المحتمـل در دو آیه اولیه ، که مراد از هلاـک و فنـاء جمیع اشـیاء یاجمیع من فی الارض رفتن آثار وجودیه از آنها باشـد ; چه در این مقام اطلاق هلاک و فناء صـحیح است و بعباره اخری هر چنـد فناء و هلاک ظاهرند در نیستی مطلق و ازبین رفتن بکلی لکن صحیح است اطلاق بر موجودی که آثار وجودیه مطلوبه ازوجود تام و تمام از او منسلب شود ، به این معنی

که شعور و ادراک و حرکات و غیرذلک از جمیع موجودات مرتفع شود که در مقام جواب از خطاب صادر از مصدرجلال حضرت رب الارباب جل ذکره : لمن الملك کسی نباشد و منحصر باشدجواب از مصدر جلال ، که می فرماید در جواب خود : لله الواحدالقهار و بر این معنی شهادت می دهد کلام حضرت امیر –سلام الله علیه– در خطبه منقول از آن حضرت در توحید ، که می فرماید :

خلق الخلایق علی غیر مثال –الی ان قال– هوالمفنی لها بعد وجودها حتی یصیر موجودها کمفقودها که می فرماید; خدا است فانی سازنده خلایق پس ازوجود آنها تا آنکه می گردد موجود آنها مثل مفقود آنها ، پس معلوم می شود از این عبارت که مفقود حقیقی نیستند بلکه موجود کالمفقودند ، و این نیست الابسلب آثارو صفات موجودیت از آنها .

و همچنین است ظاهرا ما فی البحار عن الاحتجاج ، عن هشام بن الحکم فی خبرالزندیق الذی سئل الصادق علیه السلام عن مسائل الی ان قال– : ایتلاشی الروح عن قالبه ام هو باق قال علیه السلام : بل هو باق الی ان ینفخ فی الصور ، فعند ذلک تبطل الاشیاءو تفنی ، فلاحس و لا محسوس ، ثم اعیدت الاشیاء کما بداها مدبرها . . .

و اما آیه مبارکه هوالاول و الاخر پس احتمال می رود –والله العالم– که غرض بیان حصر ملك است در حضرت باری تعالی چنانکه این عبارت مرقوم است برای افاده حصر چنانکه اگر بپرسند چه کسی اول داخل مسجد شد و کسی بجز زیدداخل نشده بود می گوییم اول و آخر زید داخل شده است و در جواب از سؤال آنکه عالم چه کسی است اول و آخر زید است یعنی غیر از او عالمی نداریم و هکذادر مقام ، هم اول و آخر در ملك و پادشاهی او

است تعالی شانه یعنی لاشریک له فی الملک .

و اما از آیاتی که اطلاق اعاده در آنها شده پس مراد آن است که چنانکه به وجود آوردن شیئ پس از انعدام آن ، اعاده است هم چنین مجتمع ساختن و به جمع آوردن آن پس از تفرق و به هیکل اولی عود دادن نیز اعاده است چنانکه هر گاه لبنه را خراب کرده دوباره گل کرده قالب کنند صحیح است گفتن آنکه صورت خشت رابرگردانید و عود داد .

رساله در حقانیت مذهب تشیع (۱۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

یوم ندعو کل اناس بامامهم فمن اوتی کتابه بیمینه فاولئک یقرؤن کتابهم و لایظلمون فتیلا .

آیه شریفه نص و صریح است در آنکه یوم قیامت هر طایفه به عنوان امامی که ایتمام به او نموده اند دعوت کرده می شوند ، پس مکلف باید باهوش باشد و حجت خود را در این باب در دنیا تهیه نماید ، که آنجا معطلی نداشته باشد ، و اساس دینش را محکم نماید ، و در طریق اثباتش بغیر از عقل قطعی ، یا نص قطعی که رسیده باشد قطعا از شخص سابق که ثابت النبوه اوالامامه باشدقانع نگردد .

پس می گوییم بعونه تعالی و حسن توفیقه برای ارائه طریق حرف مقرون بصواب که جایی از آن را ناحساب نتوان شمرد ، آنکه این طریقه ای که طایفه اثناعشریه بر آن مشی می کنند ، هرگاه حجت از آنها مطالبه نمایند در محضر عدل الهی ، هر آینه جواب مقرون به صواب ایشان آن است : که الها پروردگارا پیغمبرت حضرت محمدبن عبدالله صلی الله علیه وآله بما امت فرمود من از میان شما می روم ، و دو چیز سنگین درمیان شما می گذارم یکی قرآن ، و دیگری عترت ، و این دو از هم جدا نخواهند شد تالب

حوض بر من وارد شوند ، پس هر که به دامن این دو چنگ بزند و تمسک بجویدهرگز ضلالت و گمراهی نبیند .

و این مطلب از آن حضرت نه بیک خبریا دو خبر به ما رسیده که موجب ظن هم نباشد بلکه به قدری خبرهای متواتر از طرق عامه و خاصه برای ما نقل شده که مفید علم شده است و بعداز این هم پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله بیان فرمودعترت را برای ما یکبار به طریق اجمال به این که فرموده : پس از من دوازده امیر و خلیفه می باشد ، و تا قیام یامت به این دوازده نفر امر دین منظم است ، و اگر زمین خالی بماند از وجود این حجج (لماجت با هلها) (لهاجت باهلها) (لساخت باهلها) یعنی زمین اهلش را فرو خواهد برد و این مطلب نیز به یک خبرو یا دو خبر پشت کتابی نیست بلکه به حدی است که افاده قطع و یقین می کند ازطریقین بلکه هر گاه اقتصار بر طرق عامه شود . نیز متواتر و به حد قطع خواهدبود فلله الحمد .

و بار دیگر بیان عترت فرموده به طریق تفصیل و اسماء هر یک از دوازده امام تا مهدی موعود (عج) را بیان کرد بلکه در بعضی اسماء امها ترا نیز تعیین فرمودو این را هم به حد تواتر از طرفین اخبار داریم بلکه اگر اقتصار بر آنچه از عامه در این خصوص رسیده است بنماییم به سرحد تواتر و قطع خواهد بود فسبحان الله که چگونه یدغیبی واداشته است ایشان را که این همه اخبار را با آنکه بر خلاف مدعای خود آنان است نقل و روایت کنند .

و همچنین آنقدر

تنصیصات از هر کدام از این ائمه علیهم السلام در امامت امام لاحق و لاحق لاحق تا ثانی عشر رسیده که آنها هم هر یک مستقلا اخبار متواتره دارد و بعد از آن از حضرت پیغمبر و امیر و حسنین و دیگران از یازده نفر امامان بعد از پیغمبرصلی الله علیه وآله به ما رسیده که امام دوازدهم پسر حضرت عسکری علیه السلام است دو غیبت خواهد کرد که یکی از این دو غیبت طولانی تر است از دیگری و این مطلب را هم به توسط اخبار متواتره ، و راویان متعدد به حدی که علم آورباشد رسانیدند .

و همچنین باز فرموده اند در اوقات غیبت ثانوی که مبتلا شدید : لاتحر کوا یداو لا رجلا دست و پاتان را حرکت مدهید یعنی از پی هر آوازی که از هر طرف بلندشود ، و دعوی مهدویت کند نروید و پلاس خانه های خود شوید و سکون و آرامش را شیوه خود سازید ، تا مادامی که آن علاماتی که ذکر می شود پیدا نشده . چرا که دعوی داران باطل بسیار پیدا شوند و مردم را بسیار بفریبند و از جاده حقه منحرف سازند .

و از برای آن مهدی موعود و ظاهر شدن آن حضرت علیه السلام چندین علامت بیان کرده که هر یک بحمدالله آنقدر زیاد خبر دارد که انسان را جزم به صدق حاصل می شود از آن جمله فرموده اند صیحه آسمان است و از آن جمله خسف بیداءاست . و از آن جمله خروج سفیانی است که تفصیل هر یک در اخبارمسطور است و از آن جمله که از طرق عامه و خاصه بلکه هر گاه اقتصار بر عامه هم بشود به حد تواترو افاده قطع است بلکه از تواتر معنوی گذشته ، به

سرحدتواتر لفظی نیز رسیده آنکه : یملاءالله به الارض قسطا و عدالا بعدما ملئت ظلماوجورا یعنی همه روی زمین را پر از عدل و داد خواهد فرمود ، به زور و قهرو غلبه ، و تمام ممالک را در تحت فرمان مبارک خواهد آورد ، و همه را به یک دین خواهد متدین ساخت از پس آنکه دنیا پر شده باشد از ظلم وجور ، و بی حساب و ناحق .

و بعد از آنکه این مراتب را به نصوص قطعیه که هر یک در محل خوداخبارش ضبط و حفظ است ، و هر کس طالب است به محلش از کتب معده برای نقل این اخبار چون بحار و غیره رجوع نماید اثبات نمودیم .

حال می گوییم ما را در این دوره هیچ مفری و محیصی نیست; جز آنکه به هیچ صدایی گوش ندهیم ، و در خانه خود نشسته آرام گیریم ، مادامی که آن علائمی که برای ما بیان کرده اند ظاهر نشده است و هرگاه قبل از بروز آن علامات کسی آمدو دعویدار مهدویت شد ، (۱۲) پس به او خواهیم گفت :

اولا آن مهدی که به ما نشان دادند پسر حضرت عسکری علیه السلام است و این مطلب ثابت است به اخبار متواتره قطعیه ، که احدی را قوه انکار آن نیست و اما توپسر حاجی رمضان بقال می باشی .

و ثانیا آن مهدی را دو غیبت است پس از ولادت و پیش از ظهور و این نیز به اخبار قطعیه ثابت است; تو که سنه و تاریخ ولادتت معلوم و معین است ، کی و چه وقت غیبت نمودی .

و ثالثا کو صیحه آسمانی ؟ کو خسف بیداء ؟ کو خروج سفیانی ؟ که هر

یک به اخبار قطعیه به ما رسیده که هر کسی پیش از یکی از اینها دعوی مهدویت کرد کاذب است درباره تو که هیچ یک از این علامات محقق نیست; و هکذا و هکذا از سایرعلامات که در کتب اخبار مذکور و به سرحد تواتر اجمالی رسیده اند اگر به معنوی یا لفظی نرسیده باشند .

و رابعا آنکه به ما گفتند که آن مهدی هنگامی که ظهور می کند ، روز به روزبر قوت اسلام می افزاید و کار آن رونق می گیرد و بر جمیع ممالک وجه الارض غالب می آید ، و جمیع را با شمشیر و خونریزیهای بسیار ، در تحت نگین آورده و تسخیر می فرماید و اما تو از زمانی که از مادر متولد شده ای ، کسی نشان نمی دهدکه وقتی شاخ دو بزی را از هم جدا و یا به قدر شاخ حجامتی خون در راه دین ریخته باشی ، بلکه از زمانی که پا به دنیا گذاشته ای کار دین در شکست و انهدام;و امر اسلام رو به ضعف و اضمحلال ، و اهل اسلام یوما فیوما ذلیل تر و خوارترمی شوند باز آن وقتها که تو هنوز به دنیا نیامده بودی اسلام قوتی داشت و اهل آن راشوکتی و سطوتی بود .

پس در این صورت چگونه یملاءالله الارض قسطا و عدلا درباره توصادق خواهد آمد و حال آن که هیچ یک از اخباری که پیغمبر و یازده نفراز عترتش علیهم السلام به ما درباره مهدی دادند در تو موجود نیست و تو مع ذلک دعویدار آنی .

امر از یکی از دو وجه خالی نخواهد بود یا باید گفت تو دروغگوهستی و ضال و مضلی یا (العیاذ بالله) اگر تو آن مهدی موعودی لازم

می آیدکه پیغمبر و امیرالمؤمنین و حسن بن علی و حضرات ائمه دیگر صلوات الله علیهم اجمعین مردم را به گمراهی انداخته و به غلط دلالت کرده باشند و تمام خلق را اضلال نموده باشند ، حال اختیار این دو را به دست خود تو مدعی می اندازیم کدام بهتر است مضل بودن و کاذب بودن تو یا العیاذ بالله مضل و کاذب بودن آنها .

نامه یکی از تجار تهران در پاسخ نامه آیه الله العظمی خوانساری به او در سال ۱۳۷۰ ق (۱۳)

بسم الله وله الحمد

حضور محترم حضرت مستطاب آیه الله آقای حاجی سید محمد تقی خوانساری دامت افاضاته

السلام علیکم ورحمه الله و برکاته

مرقومه شریفه واصل و زیارت گردید و از سلامتی وجود محترم کمال مسرت حاصل . راجع به . . . و مراجعه آنها خدمت جنابعالی در موضوع سهم مبارک امام علیه السلام شرحی را مرقوم فرموده بودید مایه تاسف وتاثر گردید و دوست نداشتم درموضوعات کوچک وارد بحث و مذاکره شده باشیم بلکه از ارتباط با جنابعالی نتایج بزرگی درنظر بود که این مطالب به خودی خود حل می شد .

امروز با وضع فعلی و ضعف روحانیت و روگردانیدن مردمان از اسلامیت توجه بیشتری لازم است تا شاید بفضل الهی راهی برای تقویت روحانیت و وحدت آنها پیدا شده و مسلمانان از این پریشانی و سرگردانی نجات یافته و توجهی به خداو عالم دیانت نموده و از بلاهایی که رو آورده است مصون بمانند . آیا بلایی را که اشد بلاهاست غفلت نموده ایم ان الله لایغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم بدیهی است بهترین راه برای اصلاح نفوس طریق روحانیت و اتحاد و اتفاق این جماعت است و در اول مرتبه اصلاح دایره روحانیت به مرتبه کمال که در دایره امکان و غیرمحال است . بلی قدری مشکل است و از خودگذشتکی لازم است و چنانچه امروزبه فکر اصلاح نیفتاده وآن را عملی نسازند

قضاء الهی مبرم ، البته قضا روی اقتضا ، و این امراض ماده پرستی ، شهوت رانی ، خودرایی و خودخواهی که جامعه بدان مبتلا شده مقتضی بلاست . این بود بعضی مطالبی که حضورا می خواستم تذکربدهم که اینک لاعلاج بدین وسیله عرض شد . حال این تذکر نافع واقع شود یا ملال خاطر آورد آن هم بسته به قضاوت وجدانی است و بنده هم روی وظیفه اسلامی-کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته- انجام وظیفه می نمایم .

آقای بزرگوار در طهران و در جامعه مردم نیستید تا مشاهده کنید به اهل علم با چه نظری می نگرند . همین الساعه دونفر از مردمان همین طهرات البته نسبتاصالحی مطالبی را از دوطرف صحبت می داشتند که شرم آور است گفتن و شنیدن آن . به هرحال درد بسیار است و درمان هم بدست آقایانی است که در راس واقع شده و می توانند اصلاح کنند منتها از خودگذشتگی لازم است و قدری زحمت . بدیهی است نتیجه مطلوبه حسن بلکه احسن بدست خواهد آمد چون بیش از این نمی خواهم پرده را بردارم لذا این مطلب را خاتمه می دهم .

اما مساله سهم امام علیه السلام اولا : در این باب مطلبی را به جنابعالی نسبت ندادم بلکه موضوع مساله بطور کلی عنوان شد که باید رضای امام علیه السلام در مصرف سهم اختصاصی ایشان درنظر گرفته شود و این مساله اجماعی ، واحدی از فقهای امامیه رضوان الله علیهم اجمعین از متقدمین و متاخرین اختلافی در این مساله ندارند . دراینکه سهم امام در زمان حضور امام تقدیم حضورشان باید بشود هیچ محل گفتگونیست و اما در غیبت امام علیه السلام اختلاف بسیار شده چنانچه صاحب حدائق رحمه الله علیه چهارده قول ذکر فرموده و صاحب جواهر قدس سره همان اقوال

را بـا اضـافه ذکر فرمـوده است و این اختلاـف اقوال در نحوه حصول رضـای امـام علیه السـلام است نه اینکه رضـای امـام علیه السـلام در طرفی و یکی از این اقوال در طرف دیگر واقع شود و بنـده تعجبم در این است که حضـرت آقـا چطور مساله را این طور تلقی فرموده اند که تصرف مجتهد را با رضای امام علیه السلام در اول نامه در دوطرف قرار داده اند .

مطلب دیگر راجع به قطع به رضای امام علیه السلام که در مرقومه شریفه بود ، این مساله هم باز مورد هیچگونه اختلافی نیست که شـخص مـدیون چنـانچه قطع به رضـای امام علیه السـلام از هر طریقی حاصل نمود می توانـد عمل نمایـد چون قطع حجت است (مثلا مدیون حضور امام علیه السـلام مشرف شد و رضایت آن بزرگوار را در حلیت و یادر مصرف جلب نمود و در این مساله هم هیچگونه اختلافی نیست بلکه این اختلافات در اثر عدم حصول قطع به رضای امام علیه السلام است و کمتر از مسائل اختلاـفی به این پـایه از اختلاـف رسـیده و این همه بحث در اطراف آن شـده است کما لایخفی علی من راجع کلماتهم قـدس اسرارهم فی هذاالباب .

اما اعتبار تصدی مجتهد یا اذن او که از اصول موضوعه مسلمه است و ازغایت وضوح احتیاج به بحث ندارد اگر مراد از اصل ، توقیع شـریفی است که جهت اسحق بن یعقوب توسط محمدبن عثمان العمری رسیده; «و اما الحوادث الواقعه فارجعوا الی رواه احادیثنـا فانهم حجتی علیکم و انا حجه الله علیهم بـدیهی است تعلیق به وصف مشـعر به علیت است و مراجعه به آنان من حیث الروایه است نه من حیث القول مطلقـا و حجیت از این طریق مسـلم است چنـانچه «و انـا حجه الله علیهم هم متضـمن همین معنی است ، این است

که قول مجتهد بدون دلیل ، شرعی قابل قبول نبوده در صورتی که فرمایش امام علیه السلام حجت است بدون دلیل بعلاوه در همین توقیع شریف که به عنوان اسحق بن یعقوب صادر شده می فرماید : «و اما الخمس فقد ابیح لشیعتنا و قد جعلوا منه فی حل الی وقت ظهورنا لتطیب ولادتهم ولاتخبث اشاره است به سلب ید مالی این جماعت .

و اگر مقصود از اصل مقبوله عمربن حنظله است راجع است به حکومت شرعیه که موضوع خاص و متعین در امر مخصوص است و بسط آن در امور مالی اختصاصی آن حضرت خالی از اشکال نیست چنانچه صاحب الجواهرقدس سره می فرماید در مساله خامسه در سطر چهارم : «خلافا لما عساه یظهر من المحکی عن عزیه المفید من جواز صرفه لمن فی یده و مال الیه فی الحدائق محتجا بانالم نقف علی دلیل یوجب صرف الاموال و نحوها الیه لاعموما ولاخصوصا بل اقصاه نیابته بالنسبه الخ .

پس اصل مسلمی در این موضوع که از غایت وضوح احتیاج به بحث ازاثبات نداشته باشد از امام علیه السلام نرسیده و احتمال تصدی مجتهد به نحو لزوم و وجوب ، خالی از اشکال نبوده و از طریق وکالت محتاج به بحث جداگانه است . پس با نبودن احتمال به طریق اولی شک ، که متساوی الطرفین است وجود ندارد تامقام تفریغ حاصل شود . و راستی این فرمایش صاحب جواهرقدس سره قابل تقدیرو تقدیس است بعد از بیان قول کشف الاستاد می فرماید : الا انه لایخفی علیك عدم جراه المتورع علی بعض هذه الاحکام لعدم وضوح ماخذها خصوصا بعد ان شرع له العقل والشرع طریق الاحتیاط .

اما راجع به تعمیر مسجد ، از قول جنابعالی نقل نمودند که فرموده اید درعمل به وصیت موصی در تعمیر مسجد صحن و مسجد

در یک حکم است . بلی چنانچه واقف صحن مسجد را در حکم مسجد قرار داده باشد مثل مسجدالحرام ، مسجدالنبی ، مسجد کوفه ، مسجد سهله و سایر مساجدی که صحن آن در حکم مسجد باشد البته مانعی ندارد وعمل به وصیت در تعمیر مسجد نسبت به این قبیل صحون مانعی نداشته و ان شاءالله مصاب در عمل به وصیت است و چنانچه صحنی در حکم مسجد نباشد مثلاـ ازاله نجاست در آن صحن واجب نیست ، مکث جنب در آن مانعی ندارد ، چنانچه در شبهای تابستان خادم مسجد با منکوحه خوددر آن صحن خوابیده بدون ارتکاب کراهت ، شدت گرما فشار آورده بی خوابی به سراو زده ، حوض آب را در مقابل خود مشاهده می کند و منکوحه را در کنار خود ، و هیچ مانع شرعی نداشته حتی از مکان خود غلطی به طرف خود و حظی از عمل خود جستی هم به مقابل خود ، و غسلی بجا آورده و استراحت می نماید آیا این صحن هم در حکم مسجد ، و عمل وصیت به تعمیر مسجد را در چنین صحنی می توان بجا آورد ؟ البته می فرمایید خیر و از قبیل «فمن بدله بعد ما سمعه الخ می باشد . پس خوب بود توضیح برای ایشان می فرمودید که در موقع خود اصابه به عمل وصیت می نمودند گو اینکه زحمت به عهده بنده و الی کنون انجام وظیفه به خوشی برگزار شده . و امیدوارم که به همین نزدیکی بقایای عمل وصیت هم انجام شده و مرضی حق و موصی واقع شود . در خاتمه بقاء عمر و عزت حضرتعالی را ازخداوند متعال خواستارم . والسلام علیکم و رحمه الله وبرکاته .

پاسخ نامه قبل به قلم آیه الله العظمی اراکی

بسم الله الرحمن الرحیم

خدمت جناب . . . به عرض می رساند ان شاءالله مدام موفق

و مؤید بوده باشید

تلوا مراسله مورخه ۱۴ ربیع الثانی ۷۰ واصل شد و از سلامتی حالاتتان خوشوقت شدم و راجع به موضوع سهم امام (ع) در عصر غیبت شرحی مرقوم فرموده بودید که :

صاحب حدائق چهارده قول نقل فرموده اند و همه این اقوال بحث در نحوه تحصیل رضای امام علیه السلام دارند و شما چرا قطع به رضا را در طرفی و اقوال دیگر را درطرف دیگر قرار داده اید .

و دیگر اینکه شخص مدیون به هر طریقی که قطع حاصل نمود می تواندعمل نماید چون قطع حجت است .

و اعتبار تصدی مجتهد یا اذن او اگر از توقیع شریف باشد تعلیق بر وصف مشعر به علیت است و مراجعه من حیث الروایه از آن مقصود است نه مطلقا و اگر ازمقبوله باشد اختصاص به باب مرافعه دارد .

مضافا به اینکه تحلیل خمس هم در اخبار و در خصوص توقیع شریف وارد شده .

این خلاصه چیزی است که در این باب مرقوم داشته اید .

اولا : لایخفی که این چهارده قول را که صاحب حدائق نقل فرموده اندمنشعب از چهار اصل است و از آنها سرچشمه می گیرد وقتی که هریک از آنها ابطال شد لامحاله تمامی آن اقوال منشعبه نیز باطل خواهند شد .

اصل اول تحلیل خمس به تمامه یا بخصوص سهم امام علیه السلام در این عصر .

اصل دوم پس از عدم سقوط خمس ما مکلفیم به حفظ به نحو کنز و دفن به مقتضای خبری که کنوز ارض در زمان ظهور بر آن حضرت ظاهر خواهد شد .

اصل سوم بعد از عدم سقوط مکلفیم به ضبط نمودن بر وجه ایصاء من ثقه الی ثقه الی ان یظهر الحجه علیه السلام کما هوالحال در مال هر غائبی .

اصل چهارم اینکه مکلفیم به صرف نمودن

در وجه تتمیم نواقص ذریه طاهره و سادات در صورتی که سهام آنها نقصان از تدارک مؤنه آنها داشته باشد به مقتضای خبری که رسیده که در زمان حضور معصوم تمام خمس به دست خودآن حضرت می رسد و او متکفل خرج ذریه می شود و در صورت زیاده ، فاضل ، از اواست ، و در صورت نقیصه ، تدارک هم بر او است .

اما ابطال اصل اول از این راه است که اخبار در این باب بر سه قسمند :

یکی مشتمل بر تحلیل بر وجه اطلاق است .

و یکی بر منع و تشدید و لعن بر مانع آن بر سبیل اطلاق . و یکی مفصل است و تخصیص می دهد تحلیل را به اموالی که از غیر معتقدین خمس به دست شیعه می آید کما اینکه مفاد خبر یونس بن یعقوب است که فرموده : «ما انصفناکم ان کلفناکم ذلک الیوم بعد از آنکه سائل سؤال می نماید از اموالی که در تجارت به دست اومی آید از اشخاصی که خمس نمی دهند ، که مفاد فرمایش حضرت این است که امروز که ناچار به خلطه با این جماعت هستید خلاف انصاف است که یک بار وجه خمس را به بایع و طرف معامله بپردازید ، بار دیگر هم خمس آن مال را به ما تحویل دهید و قاعده در باب محاورات است که هرگاه دو مطلق از دو طرف رسید و یک مقید حمل آن دو مطلق برآن مقید باید نمود . مضافا به شواهدی که در نفس اخبارتحلیل بر این حمل موجود است ، و مضافا به اینکه سؤال اسحق بن یعقوب که توضیح در جواب او رسیده در دست نیست و محتمل است که از قسم خاصی سؤال نموده و لام «الخمس اشاره به آن باشد

و از خصوص جواری که از ایدی مخالفین شیعه می آید سؤال کرده کما اینکه تعلیل به طیب ولادت هم مشعربه آن است .

و اما ابطال اصل دوم و سوم بسی واضح است که امری است غیر عقلائی و باعث بر تعریض مال از برای تلف و اتلاف است .

و اما ابطال اصل چهارم . مستند آن دو خبری است که مضمون آنها این است که کما اینکه فاضل از مؤنه ذریه برای حضرت است تتمیم ما نقص هم بر عهده اواست و این قرینه ای است واضحه بر اینکه اختصاص به زمان ظهور و بلکه بسط یدآن جناب دارد و مربوط به این عصر نیست که اگر خود امام علیه السلام حاضر بود به واسطه قصور ید تمامی خمسی که در نزد آن جناب جمع می شد پیش مؤنه ذریه طاهره که متفرق در اکناف ارضند قدر قلیلی است که در صورت توزیع به هیچ چیز آنهاوافی نیست .

و بعد از ابطال این اصول اربعه ، مال امام در ید مدیون واقع شده و مکلف است به صرف نمودن در مصرفی که رضای امام علیه السلام در آن است .

و تقابل این قول با آن اقوال .

اما با قول به تحلیل که واضح است ، و اما با اقوال دیگر به جهت این است که در جامع صرف و حفظ با هم تباین دارند . بلی قول به تخصیص سادات نیز صرف است ولکن بر وجه خاص ، پس تقابل به آن بر وجه عموم و خصوص است .

و علی کل حال امر دائر می شود بین اینکه خود عامی متصدی شود یا به توسط تصدی مجتهد یا اذن او و توقیع شریف در این باب فاصل خطب است .

و اینکه اشکال نموده اید

که تعلیق بر وصف مشعر بر علیت است غفلت است زیرا که این مانند آن است که سلطانی در وقت غیبت از رعیت خوددستور دهد که امورات خود را در غیبت من به کسی ارجاع کنید که اثاثیه سلطنت مرا در ید او می بینید نباید تخصیص داد مراجعات را به خصوص اموری که به اثاثیه سلطنتی رجوع داشته باشد . و در مقام ماهم در زمان حضور دو قسم مراجعات به امام علیه السلام دارند یکی در احکام و دیگری در موضوعات حسبیه و اموالی که من حیث الریاسه والامامه به آن جناب تعلق پیدا می کند که مانحن فیه ما ازهمین قسم اخیر است و بنابراین علیت وصف هم صحیح است زیرا که این مراجعات مال کونه راویا است . بر فرض صراحت در علیت هم منتج مقصود شمانیست به جهت اینکه رجوع به راوی برای اینکه راوی است این خود تجلیلی است از راوی .

و اما در چه رجوع شود ؟ در کلیه حوادث واقعه است که مفاد جمع محلی بلام است و با این وصف چه محل عذری برای عامی متدین باقی می ماند که ادعاکند من قطع دارم و قطع من حجت است زیرا که با توجه به این مقدمه مجالی برای دعوی قطع نمی ماند .

و اما راجع به امر مسجد ، فرق است بین اینکه بگویند مسجد بنا کنند یاصرف تعمیر مسجد کنند که ثانی بنای دیوار را هم ولو جزء مسجد قرار ندهندشامل است در صورتی که برای مسجد بسازند و هچنین ساختن صحن برای مسجدکه این هم تعمیر مسجد است و این نظیر توهین زید است که منحصر نیست . بردن خود او بلکه اگر نوکر او را هم بزنند توهین او است .

و در خاتمه حقیر هم

به جنابعالی نظر به سوابق خصوصیتی که داریم و شمارا شخص بافهم خوش ذوقی می دانم دو سفارش دارم .

اول آنکه همچنانکه در مسائل طبیه بی سوابق تحصیلی نباید وارد شدهمچنین در مسائل فقه هم کسی که سوابق تحصیل ندارد خلاف قاعده است و باعث ضلالت خود و اضلال دیگران است .

و اما مطلب دوم اینکه چون شما شخص زیرکی هستید و این روزها اجانب خیال دارند آقاخان محلاتی را به ایران وارد نموده و گربه دیگری مانند تشکیلات بهائیه به رقص آورند شما اگر بتوانید ولو عده قلیلی هم باشند نگاهداری نمایید که هیچ ضربتی بر پیکر اسلام از تشتت و اختلاف و تفرق کلمه در بین مسلمین بالاترنیست چنانکه آیه شریفه هم به همین مفاد دلالت دارد در آنجا که می فرماید : «ولاتنازعوا فتفشلوا و تذهب ریحکم و دشمنان اسلام هم به این مطلب پی برده و بیشتر ضرباتی که دارند از همین راه است .

آیه الله العظمی اراکی زمینه چاپ تفسیر القرآن والعقل را فراهم و مقدمه ای هم برای آن مرقوم فرمودند

باسمه تعالی شانه

خدمت جناب مستطاب عمده لاخیار آقای حاج عباس آقا کوشانپور مدیربنیاد فرهنگ اسلامی .

چون آن مؤسسه محترم برای نشر معارف اسلامی مهیا شده است ، لذابدینوسیله یک اثر ارزنده علمی (تفسیر مرحوم آیت الله آقا سیدنورالدین حسینی عراقی را) به آن مؤسسه معرفی می نماید . این تفسیر شریف که سالها در گوشه ای ازیک کتابخانه شخصی به عهده فراموشی سپرده شده بود در نوع خود کم نظیر و کم سابقه می باشد . چون در تفسیر قرآن متکی به تدبر در متن آیات شریفه بوده اشکالات عقلیه ای را که توهم می شده با بیانی واضح دفع کرده است .

امید است ، طبع و نشر این کتاب خدمت بزرگی نسبت به احیاء آثار علمی اسلامی بشود توفیق باز هم بیشتر آن جناب را در

خدمت به شرع انور خواستارم . خداوند به جناب عالی جزای خیر عنایت فرموده مرحوم والد معظم را که بنیانگزاراین مؤسسه بوده اند غریق رحمت فرموده با ائمه اطهار محشورشان فرماید .

الاحقر محمدعلی العراقی

تقدیر حضرت آیه الله العظمی اراکی از بانی چاپ تفسیر القرآن والعقل

بسم الله الرحمن الرحیم

در زمینه تفسیر قرآن کریم و استنباط معارف اسلامی از منبع وحی سالهای متمادی است که دانشمندان بزرگ باسبکهای مختلف سعی وافی مبذول داشته ، چه بسیارکتابها که نگاشته اند . و هر یک با تدبر در کلام خدا به بعدی از ابعاد گوناگون آن رسیده اند . در میان آنها تفسیر عالم عارف و مجاهد بزرگوار مرحوم آیت الله سیدنورالدین حسینی عراقی –طاب ثراه– با سبکی نوین می درخشد . این تفسیرگرچه با مقایسه با تفاسیر متداول بواسطه اختصار برای مبتدی چندان نافع نیست ولی حاوی نکات دقیق علمی و اشارات و تنبیهاتی است که برای اهل خبره و فن و کسانی که به اشاره ای بسنده می کنند و در علوم عقلیه و نقلیه احاطه دارند بسیارمفید است .

تالیف چنین تفسیری با در نظر گرفتن شرایط خاص زمانی آن مرحوم که درسفر جهادی برای دفاع از اسلام با اوضاع بسیار نامساعد در مدت دو سال نگاشته شده حقا از کرامات بی شمار نامبرده شمرده می شود . و از احاطه کامل او به مبانی تفسیر و مقام شامخ او در علم و عمل و علو روح و قداست نفس آن یگانه حکایت می کند . و طبیعی است که با عدم دسترسی به کتاب در سفر به هنگام تالیف و اعتماد به حافظه نمی تواند جامع جمیع جهات مطلوبه در تفسیر باشد . و به گفته خودش تنها با تدبر در ملازمات عقلیه موجود در قرآن بسیر عقلی در قرآن پرداخته .

اینک جای بسی خوشوقتی است که جلد دوم این اثر بزرگ هم

توسطمؤسسه محترم بنیاد فرهنگ اسلامی کوشانپور به طبع رسیده خداوند تعالی مؤسس و بنیانگزار اصلی این مؤسسه و همچنین مرحوم حاج عباس آقا کوشانپور رحمه الله علیه را که در چاپ جلد اول این کتاب سعی وافر مبذول داشته اند قرین رحمت فرموده و به ایشان جزای خیر عنایت فرماید و به بازماندگان و فرزندان برومندایشان که در طبع این جلد اقدام نموده اند توفیق ادامه راه آنان را در خدمت به نشرمعارف اسلامی کرامت فرماید .

به تاریخ ۲۴ محرم ۱۴۰۳ قمری والسلام علی اخوتی و رحمته و برکاته

الاحقر محمدعلی العراقی

کلمه حول تفسیر القرآن والعقل و مؤلفه (ره) (۱۴)

بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله الذی انزل الینا نورا مبینا ، یهدی به من اتبع رضوانه سبل السلام ینزل علی عبده آیات بینات لیخرجهم من الظلمات الی النور باذنه و یهدیهم الی صراط مستقیم و جعل لنا القرآن مرجعا و ملجا اذاالتبس علینا الفتن کقطع اللیل المظلم ، فانه شافع مشفع و ماحل مصدق ، من جعله امامه قاده الی الجنه ، و من جعله خلفه ساقه الی النار .

وحثنا علی التدبر فی آیاته بقوله تعالی : «کتاب انزلناه الیک مبارک لید بروآآیاته و لیتذ کر اولو الالباب (۱۵) » و ذم الناس علی عدم التدبر فیه بقوله عز شانه : افلایتد برون القرآن ام علی قلوب اقفالها (۱۶)

والصلاه والسلام علی من جعله داعیا الیه و سراجا منیرا یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمه ، و علی آله الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهر هم تطهیرا .

و بعد ، من البین الذی لاریب فیه ان الکتاب الکریم احد الثقلین اللذین امرنابالتمسک بهما و یقوم علیهما اساس الدین القویم ، و قد وفق الله رجالا من اولی النهی و البصیره للتد برفی آیاته و للاهتداء بهداه ، و لحل مشکلاته و غوامضه . و ممن و فقه الله تعالی لذلک ، العلامه الفهامه وحید عصره

و اويس زمنه آيه الله فى العالمين السيد نورالدين الحسينى العراقى طاب ثراه و هو ابن السيد شفيع ابن السيدالامجدالسيداحمد اخ السيد الاوحدالسيد محمد و لهما مقبره و مزارمعروف (به تخت سادات) فى قريه كرهرود (اراك) .

ولد قدس سره فى بلده اراك سنه (۱۲۷۸) من الهجره النبويه و ارتحل فى رجب ۱۳۴۱ بعد ان مضى من سنين عمره الشريف ثلث و ستين سنه .

و لعمه السيدمحمدالمذكور قصه معروفه مذكوره فى دارالسلام (۱۷) للعلامه النورى (ره) و نقلها ايضا المحدث القمى (ره) فى مفاتيح الجنان فى باب تعقيبات صلاه الصبح من اراد فليراجع .

و كيف اثنى على صاحب هذاالتفسيرالعظيم (المسمى ب القرآن والعقل) و السفرالقويم و لعمرى ينبغى ان يعد ثناء مثلى لمثله عيبا له و ذما لافخرا و كرماو لكنى اقول : ما شاهدته بعيانى و تيقنته بامارات قويه بجنانى ، والمرء عما يقول غدا مسؤول .

كان هوالبكاء فى الليالى فى اسحارها و صاحب العويل الطويل فى الايام فى عشرات عاشورائها و كان رحمه الله ذاحافظه قويه لم ير مثله فانا شاهدنا نسختين من مجمح المسائل حشاهما مرتين كل مره فى ثلاث ليال و قابلنا النسختين فراينااالحاشيتين متحدتين فى المؤدى مختلفتين فى العباره .

و قد سافر قده بعد تكميل تحصيلاته ببلده اراك عند علمائها الى النجف الاشرف و قد حضر هناك مجلس بحث الايتين الجليلين (الحاج ميرزا حسين الطهرانى (قده) نجل الحاج ميرزاخليل الطهرانى (قده) (و العلامه الآخوندملامحمدكاظم الخراسانى (ره) .

و له منهما اجازه مفصله و وصفه الاول فى اجازته على ما نقله صاحب (كتاب نور مبين) (۱۸) بما هذا لفظه : و كان ممن انتدب الى هذا الغرض و نال الى مقصوده من جمع بين المعقول و المنقول و برع فى الفروع و الاصول و فاز

بسعادتی العلم و العمل و حازمنهما الحظ الاوفر الاجزل ، العالم العامل الفاضل و المحقق المدقق الکامل ، البحرالمواج و السراج الوهاج و خاتمه الفضلاء المتبحرین البالغ من التحقیق غایته و من التدقیق منتهاه السید السند- الخ ما ذکره- .

و وصفه الثانی علی ما نقله فیه ایضا (۱۹) بما هذالفظه : و ممن من الله علیه و وفقه لتصدی هذا الخطب العظیم و الثواب الجسیم جناب العالم العامل و الفاضل الکامل العلامه المحقق و الفهامه المدقق عمده ارباب التحقیق و زبده اصحاب التدقیق ذی النفس الزکیه و الاخلاق المرضیه عین الانسان ، بل انسان عین الانسان السیدالسند -الخ ما ذکره- .

و کان قده فقیها متتبعا ، اصولیا دقیقاو متکلما و حکیما و عارفا و مرجعاو حیدا للفتوی ذاریاسه شرعیه دینیه فی بلده اراک و حوالیها طیله عشرین سنه اواکثر ولشده تبحره فی الفقه و کثره تتبعه و تسلطه علیه انه (قدس سره) لم یکن محتاجافی جواب الاستفتاءات مع کثرتها (لکونه مرجعا و حیدا فی بلده) الی المراجعه و کان یکتب الجواب بلامهله .

ثم انه قد تحقق له فی مکاشفه اتفقت له ملاقاه مولینا حجه بن الحسن العسکری -عجل الله فرجه- مخاطباعلیه السلام له قده بانک اویس الزمن مع التلطف و التبسم فی وجهه قده و اظهار الملاطفه الخاصه به و اخبر عن مکاشفته هذه فی ضمن اشعار (۲۰) نظمها و کتبها بخطه الشریف فانه قده و ان لم یکن ماهرا فی فن النظم ، لکن لم یخل بعضها عن محاسن لطیفه .

و کان ایضا متصلبا فی الدین متنمرا فی ذات الله لایخاف فی الله لومه لائم و حافظا للشریعه بما استحفظ من کتاب الله مجتهدا فی اقامه الحدود و حفظها حتی انه صلب بامره رجل من الفرقه الضاله المضله البهائیه خذلهم الله مسمی ب «عرب جارچی الذی کان احرق القرآن العظیم بغضا و عداوه و عنادا و ذبح بامره قده اهل بیت

من هـذه الفرقه الضاله لكونهم اظهروالعناد و اللجاج و الارتـداد و لم يمكن ذلك الابالاسـتظهار من سـطوته و شوكته فى البلـده حتى قال بعض الافاضل فى موته :

اليوم نامت اعين بك لم تنم و تسهدت اخرى و عزمنامها

و كان آيه الله على الاطلاق «بعدالميرزا الكبير ميرزامحمدحسن الشيرازى الحاج ميرزاحسين نجل الحاج ميرزا خليل الطهرانى قد همـا «على ما حكاه لى بعض الثقات يقول لمن يرجع اليه من اهل البلـده فى الامور الراجعه الى المجتهـدو الحاكم : لاينبغى لكم المراجعه الى علماءالنجف مع كون السيد نورالدين ببلدكم .

و كفـاك شاهـد صـدق فى قوه حـافظته هـذا التفسير (القرآن والعقل) فانه الفه فى سـفر خرج فيه الى الجهاد مع اعداءالاسـلام والمسـلمين و حين مهـاجرته الى الله و رسوله فى معركه الحرب العالمى و كان اختلال النظم هناك بمثابه ينسـى كل ذى فريحه قويمه معلوماته باجمعها و مع هذا قد الف قده هناك هذا التفسير الذى يتعجب منه الناظرون .

و لعمرى ينبغى ان يعدهذا من كراماته ، و خوارق عاداته ، و كم ينقل اهل بلده الاراك من كرامات عديده له فى امور شتى .

و كـان احـدالموجبات لايقـاد نـارالحرب العـالمى كمـا قيـل ان الغربيين من الكفـارو قعوا فى وحشه من عظمه الوحـده الحكومه الاسـلاميه و توسـعه نطاقها و كثره فتوحاتها فاتفق اعـداءالله و اعـداءالامه الاسـلاميه «المسـمون بالمتفقين على تفرقه هـذه الامه و تجزئه حكومتها و تقطيعها قطعه قطعه .

و كم من قارعه و مصـيبه تصـيب المسـلمين او تحل قريبا من دارهم من طرف الاعـداء بغضا; قـد بدت البغضاء من افواههـم و ما تخفى صـدور هم اكبر و كانوا يرون سـيادتهم و تفوقهم فى التفرقه بين الـدول الاسـلاميه ، فمكروا و او قـدوا نارالحرب العالمى حتى كادان يبلغ لهيبها الاراضى الاسلاميه لاسيما العراقيه منها التى هى محل المشاهدالمشرفه للائمه المعصومين عليهم السلام .

فبلغ المؤلف قده اخبار موحشه فى تهاجمهم على بلاد المسلمين فافتى قدس الله نفسه بوجوب الدفاع و لم يكتف

بهـذه الفتوى بل خرج بنفسه الشـريفه لالقوه بدنيه ، بل حفظا للنوع و تعليما لغيره فى سـنه (۱۳۳۴) من الهجره النبـويه القمريه (۲۱) من سـلطان آبادالعراق (الاراك) و كان مده مهاجرته زائدا على ثمانيه عشرشهرا كماصرح به فى ص ۱۸۰ من التفسير لان الدفاع عن فتنه الكفارو عن اراضـى الاسـلام و المسـلمين و حفظ الاعتاب المقدسه و بقاء استقلال الدول الاسلاميه من الوظائف الحتميه لعموم المسلمين .

فخرج بنفسه الشـريفه الى تلك المعارك و هاجر مع جم غفير من المسلمين فى صفر (۱۳۳۴) و فى هذه السنه خرج الى الدفاع ايضا جم غفير من الفطاحل و الاعلام من النجف الاشرف .

منهم : (السيدالسـند آيه الله الحاج السـيدمحمدتقى الخوانسارى) طاب ثراه . و السيدالسـند (السيد ابوالقاسم الكاشانى) و شيخ الشريعه الاصبهانى طيب الله رمسهما .

فاصـابهم فى هـذه السـفره القيمه مـا اصـابهم فى سبيـل الله من المكروه و النصب و العنـاء فكتب الله لهم بهـا عمـل صالـح ان الله لايضيع اجرالمصلحين و ثواب المجاهدين حشر هم الله مع النبيين و الشهداء و الصالحين من عباده و حسن اولئك رفيقا .

و اصاب المؤلف قـده من المشـقه و النصب ما لايعلمه الاالله كما كتب هوقـدس سـره نبـذه من احواله فى هذه السـفره فى رساله مسماه ب (رساله بعض الحالات) عربيه بخطه الشريف ، و ترجمه بالفارسيه الفاضل الخبير «ابراهيم دهگان سماهاب (نور مبين) فى حالات صاحب الترجمه من اراده فليراجع .

فصار من اعظم مكر اعداءالله فى ذلك الحرب العالمى الاول (بعدان و ضـعت الحرب اوزارها) و (بعد معاهده الصـلح) تجزئه الدول الاسلاميه و جعلهاقطعا صغارا و كذلك كانوا و يكونون فلا يزال يوقدون نارا للحرب و كلما او قدوا نارالحرب اطفاهاالله و يلقون بين المسـلمين العداوه و البغضاء مخافه ان يجتمعوا على حكومه يلم بها شـعثهم و يشعب بها صدعهم ويرتق بها فتقهم و يبلغوا بها آمالهم و يفك بها

اسر هم .

اللهم الف بين قلوب المسلمين فيصبحوا بنعمتك اخوانا و سلط على اعدائهم الفقر و الذل و المسكنه (ضربت عليهم الذله و المسكنه و باؤابغضب من الله) .

اللهم اجعل المسلمين مستيقظين كى لايتخذوا الفكار اولياءا من دون الله و قدنها ناالله عن ذلك با بلغ كلام ، و من يفعل ذلك فليس من الله فى شيئى ، و يحذركم الله نفسه و الى الله المصير فاعتبرو ايا اولى الابصار .

اللهم شتت شمل اعداءالاسلام و المسلمين و فرق جمعهم ، و قلب تدابيرهم ، و خذهم اخذ عزيز مقتدر اللهم اشغل الظالمين بالظالمين و اجعلنا بينهم سالمين غانمين بحق محمد و آله الطاهرين آمين يا رب العالمين .

و كيف كان فصاحب هذا التفسير (مع هذه المشاق و مع عدم حضور كتاب عنده - لامن الحديث ، و لامن الفقه ، و لا من التفسيرو لامن غيرها كما صرح فى غيرموضع من مواضع تفسيره) قد جاء بهذا التفسيرالعظيم البديع فى اسلوبه مع تشتت باله و ابتلائه به انواع الابتلاءات فورب السماء و الارض انه لكبير الاعلى من كان صاحب نفس مطمئنه و قوه قدسيه ملكوتيه و مؤيدا بتاييدات ربانيه ، فلله دره و عليه اجره .

و كان غرضه قده فى هذا التفسير كما اشار اليه فى مواضع من كلماته دفع الاوهام و الاشكالات الموروده من الملاحده حول القرآن و بيان انه موافق للعقل اوغير مخالف له و لذا كان معتمدا فيه على التدبر فى نفس الآيات .

و هو و ان كان فى اكثر مواضع هذا التفسير متكلما و باحثا على مذاق اهل المعقول و العرفان و لكنه كما سمعنا منه شفاها و يلاحظه المراجع له عياناالايعول فى جميع تلك المواضع الاعلى علوم اهل بيت العصمه و الطهاره عليهم السلام و اخبارهم عليه السلام كما صرح هو قده فى كثير من مواضعه نعم لو كان آراء

اهل المعقول و العرفان موافقالاخبار اهل البيت علیهم السلام فهو و الافیرده ببیان شاف و برهان کاف . فجزاه الله خیرالجزاء .

و له قده تالیفات اخر قدذ کرهافی (کتاب نور مبین) کلها مخزونه فمن شاءفلیراجع . و قد دفن قدس سره الشریف فی بلده اراک و له مقبره لها قبه رفیعه مشتمله علی ضریح یجتمع المسلمون لدی قبره الشریف خصوصا لیالی الجمعات ویرثون هناک مراثی مولانا ابی عبدالله الحسین صلوات الله علیه و علی اصحابه و یتوجهون به الی الله و یطلبون من الله تعالی قضاء حوائهم . و بالجمله مقبرته مزار معروف ، و لهاصحنان و سیعان ولکل واحد منها بقاع فی اطراف الصحنین . اللهم احشره و ایانا مع اجداده المعصومین المطهرین آمین .

ثم ان هذا التفسیر کان برهه من الزمن مخرونه فی زاویه مکتبه عظیمه للفاضل الخبیر حاج احمد خان حاجباشی (ره) فی بلده اراک و طالما کنت مولعا فی انتشاره و تبریزه الی الملاء الثقافی الدینی لیکون نفعه اعم و اتم . . . الی ان وفق الله تعالی لهذاالمشروع المؤسسه الثقافیه المسماه ب (بنیاد فرهنگ اسلامی حاج محمدحسین کوشانپور -رحمه الله- حیث ان مؤسسها قدشمرالذیل و صرف الهمه فی احیاءالاثارالعلمی و التراث الدینی جزاه الله خیرا و غفر لوالدیه انه غفور شکور .

ثم انه لایسعنی دون ان اقدم ثنایی الی کل من ساعد فی نشر هذا السفرالعظیم من الاستنساخ بمعاونه ثقه الاسلام الفاضل المحترم السید علی الصالحی الاراکی زید توفیقه من خط مؤلفه ، و من المقابله و التصحیح و التهذیب و التعلیق و التکمیل بجهد حجه الاسلام و المسلمین الحاج سیدحسین الموسوی الکرمانی و حجه الاسلام والمسلمین الحاج الشیخ علی پناه الاشتهاردی و فقهماالله لمرضاته و الحمدلله اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا .

محرم ۱۳۹۶ هجری

الاحقر محمدعلی العراقی

رساله فی اثبات ولایه مولانا امیرالمؤمنین (۲۲)

بسم الله الرحمن الرحیم

اعلم ان مناقب مولینا علی بن ابی طالب -صلوات الله علیه- غیر ممکنه الضبطحقیقه

، و (لنعم ما قال ابن ابى الحديـد المعتزلى :) انه عليه السـلام مع بلوغه فى الفصاحه حـداقيل فيه : ان كلامه دون كلام الخالق و فوق كلام المخلوق لواراد بيان مناقب نفسه و اعانه جميع فصحاء العالم لما امكن الضبط . ولكن نذكر نبذه يسيره مما يدل على ولايته المطلقه و خلافته بلافصل .

(منها) قوله تعالى : انما و ليكم الله و رسوله و الذين آمنوا الذين يقيمون الصلوه و يؤتون الزكوه و هم راكعون . (۲۳)

تقريب الـدلاله بوجه هو اخصر وابين ما فى الباب ان يقال : انه لاشـبهه فى عدم كون الوصف العنوانى دخيلا فى الحكم ، و انما قصـد به مجرد المعرفيه؛ نظير ان يقال؛وليک شـخص يصـلى كل يوم فى المكان الفلانى ، و يظهر ذلک بملاحظه ان ايتاءالزكاه فى حال الر كوع لايكون له مزيه على ايتائه فى حال آخر من احوال الصـلاه او غيرها ، و لايتفاوت الحال بوجوده و عدمه ، لامن حيث الصحه ، و لا من حيث الكمال ، و لامن حيث الوجوب اوالاستحباب ، فيتعين ان يكون لاجل المعرفيه .

و بعـد هـذا نقول : لانحتـاج الى تجشم اثبـات اراده الاـولى بالتصرف من لفظ الولى ، بل نوكله الى ميل الخصم ، فنقول : لهـذه اللفظه معان ثلاثه :

الاـول الاـولى بالتصرف و المختـار كمـا يقـال : فلاـن و لى على الطفـل يعنى صـاحب اختيـاره ، فـان فهمت على وفـق السـليقه المستقيمه هذا المعنى هنا فهو نص فى المطلوب ، فيدل على ان صاحب الاختيار المطلق على جميع العباد فى جميع الامور بعدالله والرسول ، هوالمتصف بالوصف العنوانى .

الثانى : الناصر فنقول : على هذا تكون الايه ادل على المطلوب ، بحيث يكاد ان يرضى الخصم من باب الالجاء بالاول ، و تقريبه ان الايه على هذا تفيد حصرالناصرفى الثلاثه ، مع ان من الواضح عدم الانحصار فالاقرباء كل ناصر

للاخر فی اموره و حوائجه و کذلک الرفقاء و غیر ذلک ، فلابد من توجیه الایه بان یقال : ان هؤلاءالذین نزعمهم الناصرین یصح سلب هذاالعنوان عنهم بالحقیقه ، فان الامورکلها مربوطه بمشیه الله و ارادته و لا تصدر الاعن ارادته و لا یوجدشی ءمن التکوینیات الابقضائه ، ثم فی المرتبه النازله یتوقف تحققها علی اراده النبی باذن الله تعالی ، و ککک فی المرتبه النازله بعده تکون مربوطه باذن الله تعالی باراده الولی ، فاذا کانت الامور کلها بارادات هؤلاء الثلاثه ، غایه الامر فی المراتب الطولیه ، ینحصر الناصر و المعین فیهم .

و علی هذا یصیر مدلول الایه ارفع من الاول اذمفادها علی الاول مجردالتشریع الغیرالمنافی لانعزال صاحبه و غصب الغیر منصبه المجعول له و علی هذا راجع الی مرحله التکوین الغیر المتصور فیه ذلک فحینئذ نقول : من کان فی المرتبه الثالثه من الله و الرسول فی اناطه الامور بارادته یتعین ان یکون هوالوالی علی العباد فی دینهم و دنیاهم .

الثالث المحب ، و یظهر الکلام فیه مما تقدم فی الناصر اذالمراد ان المحب الذی یترتب علی محبیته اثر منحصر فی هذه الثلاثه فیجئ فیه جمیع ما تقدم .

و بعد ذلک فیبقی الکلام فی تعیین الشخص الذی عرف بهذا التعریف و انه من هو فنقول : نرجع فی ذلک الی روایات العامه ، فقد روی بطر قهم المعتبره لدیهم اربع و عشرون روایه (۲۴) فی کون المراد علیا علیه الصلاه و السلام .

فممن روی ذلک الثعلبی فی تفسیره بعده طرق ومنهم الفخرالرازی والزمخشری .

قال الزمخشری : وجیی ء به علی لفظه الجمع و ان کان السبب فیه رجلا واحداهو علی ابن ابی طالب ، لترغیب الناس فی مثل فعله . انتهی و قد حکی ان اربعمائه خاتم اعطی السائل فی حال الرکوع; اربعون منهاجرت بید عمر بامنیه ان ینزل فی شانه مثل هذه الایه .

و منهم سعدالدین التفتازانی و الملاعلی القوشچی ، و الثانی هوالذی من غایه تعصبه و عناده و عدم انصافه ، انکر

تواتر روايه الغدير و ضعف سندها و مع ذلك ذكرهيهنا ان الايه نزلت فى على عليه السلام باتفاق المفسرين .

ومنهم ابن المغازلى الشافعى والكلبى ، والواحدى ، والبيهقى و ابونعيم ، وابوبكرالرازى و المغربى و الطبرى و الرجائى و غيرهم و اكثر هم ذكروا ذلك بطرق متعدده .

فالايه بحمدالله تعالى لها اوضح دلاله على الولايه المطلقه ليعسوب الدين على عليه الصلاه و السلام .

و روايه الثعلبى فى هذا الباب هو ما رواه بسنده المتصل الى عبائه الربعى قال بينا عبدالله ابن عباس جالس على شفير زمزم يقول : قال رسول الله عليه السلام كذا جاء رجل شد على وجهه اللثام ، فجلس بين يدى فكلما قلت : قال رسول الله صلى الله عليه وآله يقول : قال رسول صلى الله عليه وآله فسالته من انت ، فرفع اللثام عن وجهه و توجه الى القوم و قال؛ الامن عرفنى فقد عرفنى و من لم يعرفنى فانا جندب بن جناده البدرى ابوذرالغفارى ، سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله بهاتين ، والافصمتا ، و رايته بهاتين ، والافعميتا يقول : على قائدالبرره و قاتل الكفره؛ منصور من نصره؛ مخذول من خذله ، و ساق الحديث الى آخر ما نقله فى تفسيرالمنهج (۲۵) من اراده فليراجعه ، و جده شاهدا على المدعى .

و بعد ذلك فلا يصغى الى مناقشات ذكرها ابن حجر فى صواعقه على الاستدلال بالايه ، و اللايق بالذكر منها مناقشتان لهما صوره يمكن اغترارالعوام بها :

الاول ان الشيعه رووا ان عليا عليه الصلاه و السلام كان فى صلاته متوغلامستغر قا فى التوجه الى الله غير ملتفت الى ما سواه حتى ان السهام الواقعه على بدنه الشريف كانوا يخر جونها فى حال الصلاه و لم يحس بالمها مع عدم امكان اخراجها فى غير حال الصلاه لشده الالم ، و هذا مناف مع التفاته الى السائل و اعطائه الخاتم اياه .

و الثانى ان عليا كان فقيرا عديم المال ، و

الخاتم على مارووه كان قيمته خراج الشامات و هو ستماه حمل من فضه ، و اربعه احمال من ذهب فاولا كيف يمكن بلوغ مثل هذا الى الفقير ، و ثانيا وجود مثل هذا الخاتم فى الخارج قريب من الامتناع .

والجواب عن الاول ، ان مقتضى ماذكروه انه عليه السلام كان غافلا ـ فى حال صلاته عن جميع الجهات الراجعه الى وجوده الشريف و لا ينافى هذا ان يكون ملتفتا الى سايرالجهات الراجعه الى طاعه الخالق ، و لايكون الاشتغال بطاعه خاصه هى الصلاه مانعا عن اقدامه بساير وجوه الطاعه التى من اعظمها خدمه الخلق بعنوان رضاءالخالق و طاعته .

و الحاصل انه عليه السلام كان فى حال الصلاه مشغولا بتمام حواسه نحو المبدء تعالى و الامورالراجعه اليه ، و غافلاعن كل شئ ليس رجوعه و انتهاؤه الى طاعته سبحانه و عبادته ، فلا منافاه فى البين اصلا .

و عن الثانى اولا ـ بانا معاشرالاماميه والحمدالله تعالى و نساله التثبت على ذلك نعتقد فى على عليه السلام انه مالك خزائن السموات و الارض ، فعلى هذا لاوقع للاستبعادالمذكور و ليس هذا الاعتقاد من خواصنا بل يشر كنا فيه بعض العامه ، كمايظهر من نقل بعضهم حكايه الشخص الذى جاء بعد موت رسول الله صلى الله عليه وآله يطلب ماضمنه له الرسول صلى الله عليه وآله لودعا قومه الى الاسلام و كان قد دعاهم و كان ما ضمنه له صلى الله عليه وآله مآت من النوق الاسود العين الاحمرالشعر فاتى به على عليه السلام بعد عجز ابى بكر فى اسفل جبل فصلى ركعتين فخرج من الحجر الصلب النوق الموصوفه بهذه الصفه البالغه ذلك العدد كل مع فصيلها فسلم زمامها الى الشخص المدعى . (۲۶)

و ثانيا انه صلوات الله عليه و ان كان فقيرا عديم المال لكنه لم يكن بحيث لايصل اليه المال اصلابل كانت الاموال الكثيره تصل الى يده و هو يقسمهاعلى الفقراء و ربما يرفع يده عن الشئ الذى كان حقه الشرعى كما فى قضيه

سلب عمروبن عبدود حيث رفع اليد عنه مع ان من المقرر ان من قتل قتيلا۔فله سلبه حتى ان اخت عمر و لما رات جسد اخيها بتلك الحاله من العزه انشدت .

لو كان قاتل عمرو غير قاتله لكنت ابكی علیه آخر الابد

مع انه قد روى ان الخاتم المذكور كان حلقته اربعه مثاقيل فضه ، و فصه خمسه مثاقيل من الياقوت الحمراء و كان لطوق بن حران من ملوك العرب ، و قد بارز عليا في غزوه ، فقتله على عليه السلام فملك خاتمه الرسول صلى الله عليه وآله علياعليه السلام من باب الغنائم .

و ثالثا – ليس فيما ادعاه ابن حجر شئ ينفعه الا تضعيف هذه الروايه من الشيعه و اين له بالاستدلال بالايه على خلافته صلوات الله عليه اذهو تلائم مع كون قيمه الخاتم اعلى القيم ، و مع كونها ادنيها كما هو واضح .

ثم من جمله الروايات التي رواها الخاصه في نزول الايه الشريفه في شان على-عليه الصلوه و السلام- . ماروواه ثقه الاسلام الكليني (۲۷) رضي الله عنه في الكافي عن الصادق صلوات الله عليه في تفسير هذه الايه ، وفيه بعدان ذكرعليه السلام ان المراد بالذين يقيمون الصلاه الايه هو على و اولاده الائمه الاحد عشر قال عليه السلام فكل من بلغ من اولاده مبلغ الامامه يكون بهذه النعمه مثله فيتصدقون و هم راكعون ، و السائل الذى سال اميرالمؤمنين عليه السلام من الملائكه ، و الذين يسالون الائمه من اولاده يكونون من الملائكه .

ثم لم يعلم من الاخبار سر لهذه الملازمه ، اعنى الملازمه بين البلوغ مبلغ الامامه و بين التصدق في حال الصلاه حال الركوع و يقرب من الاعتبار ان يكون هذا ابتلاءلائقا بمرتبه الاولياء فان لكل ابتلاءا بحسب حده ، و حدهم عليه السلام هوالوساطه و اخذالفيوضات من المبدء الفياض و الافاضه على من دونهم ، فيناسب ابتلاؤهم بهذا الامر لالان يصير المجهول على الله معلوما بل لان يتضح الحال على المخلوقين و انهم

القـابلون لنيـل منصب الخلافه و الولايه و التوسـط ، لمـا فى هـذالامر من الكشـف عن ان الفاعـل مـع كمـال تـو غله فى التوجه نحوالمبدء الفياض ، لايمنعه ذلک عن التوجه نحو الخلق و تربيتهم و اعانتهم و رعايه حالهم والله هو العالم بحقيقه الحال .

آيه المباهله

قسمت اول

«فمن حاجـک فيه من بعـد مـا جائـک من العلم فقـل تعالوا نـدع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم و انفسـنا و انفسـکم ثم نبتهل فنجعــل لعنـه الله على الكــاذبين . » (٢٨) الاسـتدلال بهـذه الآيه الشـريفه على الولايه المطلقه لمولينـا اميرالمـؤمنين يبتنى على مقدمتين مسلمتين .

الاولى ان النبى صـلى الله عليه وآله لم يخرج للمباهله من اصـحابه و اهل بيته سوى الذوات المقدسه الاربعه ، الحسنين ، و فاطمه الزهراء و اميرالمؤمنين -صلوات الله عليهم اجمعين- ، و هذا ممالم ينكره احد من الخاصه و العامه .

الثانيه ان كلا من هـذه الاربعه صـلوات الله عليهم لابـدوان يـدخل تحت عنوان من العناوين الثلثه المذكوره فى الايه ، فالحسـنان لاشک فى دخولهما تحت ابنائناو فاطمه صـلوات الله عليها داخله فى نسائنا بقى ان يكون على عليه السلام داخلا فى انفسناو بهذا قد صرح المؤالف و المخالف; و المحب و المبغض .

فان قلت لم لايجوز ان يكون على عليه السـلام داخلا فى ابنائنا غايه الامر ليس ابناحقيقيا فيحمل على الابن التنزيلى ، و هذ اليس بـاولى من دخوله تحت انفسـنا ، فـانه عليه ايضا لابـد من الحمل على التنزيلى لامتناع اراده الحقيقى قلت الوجه لزوم المغايره بين الـداعى و المـدعو اذ من المعلوم ركاكه ان يـدعو الشـخص نفسه و حينئذفينحصـر النفس التى تكون مغايره مع الـداعى فى على عليه السلام .

فاذا علم انه قد عبر عن على عليه السلام بنفس الرسول صلى الله عليه وآله فلابد ان يعلم ان اقتضاءالتعبير عن شخص بهذا العنوان و لازمه ماذا ؟ فنقول : لازمه الافضليه من جميع البشر ممن عدى خاتم النبيين صلى الله عليه وآله ، و من المعلوم ملازمه ذلک

للرياسه العامه .

و بيان ذلک بوجهين : الاول انه من المعلوم امتناع اتحادالنفسين و صير و رتهمانفسا واحدا حقيقه فاذا تعذرالحقيقه انصرف الى الصفات ، و المراد انه واجد لصفات النبى صلى الله عليه وآله باجمعها ، کالحلم ، و العلم و الشجاعه ، و التقوى ، و منها الافضليه من کل البشر حتى الانبياءعليهم السلام؛ فيلزم اشتراک المعنون فى جميع تلک الصفات ، و مساواته مع النبى صلى الله عليه وآله فى جميعها ، غايه الامر خرج وصف النبوه بالاجماع ، و من المعلوم ان هذا اعنى الافضليه من الکل تلازم الرياسه العامه .

و الثانى انه فى العرف يطلق هذه اللفظه : اعنى فلان بمنزله نفسى وير ادمن يقوم مقام المتکلم فى الاقدام و القيام بالامور التى تکون مطلوبه منه ، و من وظيفته و على عهدته فى فرض غيبته او مرضه او موته ، مثلالو ربى تاجر ولدا له ور آه بالغاغايه العقل و الفطانه و الکفايه ، و عالما بجميع امور الاب ، فهذا الاب يثق بهذا الابن ، و يراه فى ايام غيبته و مرضه قائما مقامه فى امور البيت و العيال و السوق و المعامله و المراوده بين الناس و جميع لوازم المعاشره ، بحيث يرى ان ما يکون لنفسه من الجدو الاجتهاد و السعى فى انجاز هذه الامور بعينه يکون ثابتا لهذا الابن ايضا فيطلق عليه ان ابنى هذا بمنزله نفسى فى غيبتى و مرضى ، فيکون النظر اليه فى جميع امورکان النظر فيها الى بل يرى حياته منوطه بحياه هذا الابن فاذا مات يرى جميع الامورالموجبه لبقائه حاصلا و بالجمله يکون لهذين النفسين جميع آثار النفس الواحده المستمره .

و حينئذ نقول : ان لنبيناصلى الله عليه وآله علاوه على اموربيته و عياله و مراوداته و معاشراته و معاملاته امورا اخر روحانيه هى العمده من الامور التى تکون على عهده هذا الشخص

المعظم ، و هی اقامه الدین ، و نشرالاحکام ، و تربیه الامه ، و تکمیلهم و اقامه الحدود ، فمن کان نفسا للنبی صلی الله علیه وآله فلابد و ان یکون جمیع هذه الامور مطلوبه منه کما کانت مطلوبه من النبی صلی الله علیه وآله فی زمان غیبه النبی صلی الله علیه وآله اومرضه او موته ، و من المعلوم ملازمه هذا للریاسه العظمی و الاماره الکبری .

ثم ان المطلوب فی مقام المباهله ان یاتی النبی صلی الله علیه وآله بابنیه الحسن و الحسین صلوات الله علیهما ، الذین هما قرتا عینه و ثمرتا فؤاده ، و بفاطمه الزهراعلیها السلام التی هی بضعه منه ، و بمن هو اعزالانفس عنده و یکون نفسه نفس النبی صلی الله علیه وآله و بقاؤه بقاءالنبی صلی الله علیه وآله و حیاته حیاته و قیام الامور المطلوبه من النبی صلی الله علیه وآله فی اوقات مماته بوجوده .

و بعباره اخری من یکون جمیع رجاءالنبی صلی الله علیه وآله و وثوقه و اعتماده و استظهاره بوجوده . ففیه دلاله علی کمال اظهار حقانیته لدلاله ذلک علی انی لو کنت کاذبافالهلاکه کانت وارده علی و علی اهل بیتی الاقربین و علی من هو بمنزلتی حتی لایبقی منی اثر و لاعین والله الموفق للصواب .

اعلم ان الغرض اتمام الحجه لاحصرالایات الداله و عدجمیعها فانه لیس من شاننا لعدم وفاءالعمر بذلک ، فالمناسب الاشاره الی بعض الاحادیث ایضا فنقول و بالله الاستعانه و علیه التکلان :

(منها) ماروی من طریق الخاصه بسبعین طریقا و من طریق العامه بماه طریق علی ما حکی عن السید هاشم البحرانی (۲۹) و بثلثمائه طریق علی ما حکی عن السیداسمعیل النوری (۳۰) بالفاظ مختلفه ففی بعضها علی نحو الخطاب لعلی علیه السلام انت منی بمنزله هرون من موسی و فی بعضها علی منی الخ و فی بعضها اما ترضی ان تکون منی الخ .

وجه الاستدلال انه صلی الله علیه

وآله اثبت جميع منازل و مراتب كان لهرون بالنسبه الى موسى لعلى بالنسبه الى نفسه صلى الله عليهما و آلهما ، و الدليل على هذا العموم ، الاستثناء ، فانه لو نزل شخص منزله آخر من دون ذكر صفه خاصه من صفاته ، كان يقال فى السخاوه او فى الشجاعه بل على نحو الاطلاق ، ثم عقب باستثناءصفه مخصوصه ، كان يقال زيد بمنزله عمرو الافى الكتابه ، فهذا ظاهر عرفافى ان المتكلم ارادتمام الصفات الكائنه لعمرو والالتعرض لاخراجه فى مقام الاستثناء ، فحيث اقتصر على الكتابه علم اراده المنزله بالنسبه الى الباقى ، فكذلك اذا قيل : نسبه على الى كنسبه هرون الى موسى و منزلته منى منزله هرون من موسى الافى صفه النبوه ، يكون ظاهرافى جميع ماعدا النبوه مما كان لهرون من موسى .

ثم من جمله منازل هرون ما استدعاه موسى حيث حكى الله تعالى عنه بقوله رب اشرح لى صدرى و يسرلى امرى و احلل عقده من لسانى يفقهوا قولى و اجعل لى وزيرا من اهلى هارون اخى اشدد به ازرى و اشركه فى امرى . (٣١)

فمقتضى العموم ان عليا كان وزيرا للرسول صلى الله عليه وآله كما كان هرون و زيرا لموسى و ظهره مشدودا بعلى كما كان ظهر موسى مشدودا بهرون ، و كان على شريكاللنبى صلى الله عليه وآله فى امره ، كما كان هرون شريكا لموسى فى امره .

ثم المراد بالشركه فى هرون مع عدم تعقل الشركه فى امرالنبوه بحيث يكونان معانبيا واحدا لكن يتعقل فى المرتبه النازله بان يكون بحيث لومات موسى عليه السلام كان هرون عليه السلام هو الخليفه له و النبى بعده و ان لم يعش هرون عليه السلام بعد موسى عليه السلام و هذاالمعنى لاينا فى مع فرض الطاعه و الولايه التى هى المدعى فيمكن ان يكون النبى و الوصى كليهما

مفترض الطاعه فی زمان واحد .

و یـدل علیه قوله تعـالی : و اطیعواالله و اطیعوا الرسول و اولی الاـمر منکم (۳۲) و عن هـذا المعنی عبرالنبی صـلی الله علیه وآله بالفاظ مختلفه; کقوله صـلی الله علیه وآله انا مدینه العلم و علی بابها (۳۳) و قوله صـلی الله علیه وآله انا و علی ابوا هذه الامه (۳۴) و الحاصل ان النبوه مع النبوه و ان کان لم یمکن اجتماعهما (۳۵) لکن النبوه مع المرتبه الملازمه مع النبوه فیما بعد . و ان شئت عبر عنهابالامـامه و الولاـیه ، و فرض الطاعه الفعلیه فاجتماعهما بمکان من الامکان فالکلام بعمومه یثبت هـذه المرتبه لعلی علیه السلام و هوالمطلوب .

و تـوهم بعض الجـاهلین حیث قـال : ان هـذاالکلام کـان بعض مـوارد عز صـدوره من الحضـره النبـویه صـلی الله علیه وآله عند خروجه الی غزوه تبوک ، و اسـتخلافه صـلی الله علیه وآله علیاعلیه السـلام فی المدینه ، و اظهار علی علیه السـلام اشتیاق الکون فی خدمته صلی الله علیه وآله فقال فی جوابه : اما ترضی ان تکون منی بمنزله هرون من موسی فهذا الاستخلاف کان مخصوصا بزمـان غیبه النبی صـلی الله علیه وآله فی تلـک الایـام التی سافر الی تبوک و بعـد مراجعته حصل الانعزال ، و لولم یحصل العزل بالقول .

و مافهم هـذا الجاهل ان صدور هذاالکلام لم یکن فی واقعه واحده بل فی وقائع عدیده ، فورودالاشـکال علی فرض تسـلیمه فی بعض الوقـایع ، لاـیوجب قـدحافی الوقـایع الاـخر التی صـدر هـذاالکلام فیهـا ، مع ان المنـاقشه المـذکوره فی کمـال البروده مع ملاحظه سوق الکلام و استثناءالنبوه من بعده صلی الله علیه وآله .

ثم ان هنا مناقشه اخری و هی ان الاستثناء انما یفیدالعموم اذا کان متصلا ، و کان المستثنی من افرادالمستثنی منه ، و الافالاستثناء المنقطع ، اعنی ما کان خارجاعن افراده

، يكون بمنزله قضيه مستقله مصدره باداه الاستدراك ، فكانه دفع توهم نشامن الكلام ، كما يقال جاء زيد و لكن لم يجئ عمرو ، فكذلك اذا قيل جاءالقوم و لكن لم يجئ افراسهم ، و الاستثناء فى حديث المنزله ايضا منقطع ، لان النبوه بعدموسى عليه السلام ليست من منازل هرون عليه السلام من موسى عليه السلام ، فان منزله شخص من شخص ماكان له نحو ارتباط بذاك الشخص الثانى ، كان يكون الاول خليفته او وزيره او ابنه اوكاتبه او شاعره او خادمه او صاحب سره او شريكه فى امره الى غير ذلك من الارتباطات و الاضافات بين الشخصين .

و اما النبوه فهى منصب الهى و لايصح ان تعد من المنازل بين المخلوق بمجردكون زمانها بعد زمان شخص فانه لايصير بذلك نبى هذا الشخص ، بل هو نبى الله ، غايه الامر يكون بعده ، فعلم ان الاستثناء منقطع ، اذالمستثنى منه منازل هرون من موسى ، و النبوه بعد موسى ليست منها .

والجواب ان الصغرى و ان كانت مسلمه و ان كان بعض علما ئنا حاول منعهاايضا و لكن الانصاف انها متينه . و لكنا نمنع الكبرى و هوان الاستثناءالمنقطع لايفيدالعموم ، بل نقول انه فى افاده العموم ان لم يكن اقوى من المتصل ، فهو مثله قطعا ، الاترى لو قيل خرج اهل البلد الاخواجه حافظ الشيرازى ، فهذا الكلام مسوق لافاده غايه التاكيد و المبالغه ، لعدم بقاء احد من اهل البلدفيه; حتى كان الباقى هو خواجه حافظ; و كذلك لو قيل خرج اهل البلد الا افراسهم ، يفيدان المتكلم الذى تعرض و صار بصدد اخراج الافراس كان متوجها الى عدم بقاء احد فى البلد . فلو كان واحدمن اهل البلد با قيالتعرض له بطريق اولى; و حينئذ فنقول فى الحديث الشريف انه صلى الله عليه وآله نزل

علیا من نفسه صلی الله علیه وآله منزله هرون من موسی علیه السلام من الوزاره ، و شدالظهر ، و الاشتراک فی الامر علی المعنی الذی سبق ثم تاکیدا و مبالغه لجمیع تلک المنازل و المراتب تعرض لما لیس منها ، و هی المرتبه العالیه التی کان هرون واجدالها ، و کانت مقتضیه لنبوته بعد موسی لوعاش ، فاثبت صلی الله علیه وآله هذه المرتبه ایضا لعلی علیه السلام و تعرض ان عدم النبوه انما هو من جهه انه لانبی بعدی . لاانه لیس فی علی مقتضی النبوه ، فهو علاوه علی وجدانه درجات هرون بالنسبه الی موسی بالنسبه الی واجد لمرتبه اخری ایضا بحیث لو امکن النبی بعدی لکان هو علیاعلیه السلام ، فالکلام علی هذا فی افاده العموم لو لم یکن با بلغ منه علی فرض اتصال الاستثناء فلیس باقصر محققا .

قسمت دوم

ثم ان للعامه العمیا ایراد اعلی عامه ما نرویه و نستدل به ، من التنصیصات علی خلافه علی علیه السلام له صوره تغتر بها العوام ، و هو ان ما ادعیتم من هذه التنصیصات الکثیره و التاکیدات ، و التشدیدات البلیغه فی امر خلافه علی ینبغی ان یقطع بخلافهاالعاقل اذالاحظ حال الصحابه ، و کیفیه اهتمامهم فی امرالدین و تحملهم الصدمات و المشاق ، و الحروب لاعلاء کلمه الاسلام ، حتی انهم فی بعض الغزوات انحصرقوتهم بان یمص احدهم التمر ، ثم یدفعه الی صاحبه; فیمصه ، و ما کان غرضهم الاتشییدالحق . و تخریب الباطل ، و اذا کان الامر کما وصفتم بهذا الوضوح و الظهور ، کیف یمکن لهولاء الصحابه ان یسکتوا باجمعهم . و یبایعوا ابابکر مع وضوح بطلانه ، و کیف یمکن ان یصیر هذا الامر الباطل متحققا فی مرآهم و مسمعهم ؟ بل کانوایتصدون لدفعه مع کمال الجد و السعی ، و یوجبون علی انفسهم ترک

المساهله ، لاداء ذلک الی خراب ما تحملوا تلک المشاق العظیمه ، و المساعی الجسیمه فی اظهاره و ترویجه ، من الدین .

و الجواب : ان من الممکن بمکان من الامکان ان رجلین کافیین (۳۶) ربما ینزلان جماعه کثیره علی امر ، و یحققان اجماعهم علی ذلک الامر .

فمن الممکن ان یکون اول زمان تصدوالبنیان مقاصدهم الخفیه زمانا امرهم النبی صلی الله علیه وآله بالتسلیم علی علی علیه السلام بامره المؤمنین .

و قد حکی عن ابی برده الاسلمی انا کنا جماعه حضرنا فی محضرالنبی صلی الله علیه وآله فی هذه القضیه (۳۷) فلما خرجنا قال عمر فی الطریق اصبروا ان یموت هذا الرجل نضع هذه الکلمات تحت اقدامنا .

ثم ترقی الامر قلیلا قلیلا حتی اجتمع جماعه و وقع فیما بینهم التعاهدو وضعوا الصحیفه الملعونه و ادخلوا فی اذهان الناس انه لابد من الممانعه عن ان یجلس علی مجلس النبی بعد وفاته صلی الله علیه وآله والادارالسلطنه و الملک فی بنی علی ، و تصیر رقاب اولادنا ذلیلا لهم و رعیه لهم فنصیر نحن الی الانحطاط و الانعدام ، و هم الی العظمه و علوالامر کالا کاسره و اشباههم من ملوک الدنیا حیث یخلف کل ابن محل ابیه فی السلطنه و الدوله فلابد من عدم تخلیه السبیل لهم من اول الامرحتی لا تستقرالخلافه فی اولاد علی فیصعب ازالتها .

و من المعلوم انه بعد سبق هذه المقدمات و تشیید ماده الفساد کان اضلال الناس فی غایه السهوله و یحصل اجتماع النفوس بالتطمیعات و التخویفات و بعدذلک لایبقی استبعاد اصلا .

و من ذلک اجتماع الناس علی معاویه علیه الهاویه مع وضوح بطلانه فلا حظکیف اوجد اسباب تفرقه الناس عن امیرالمؤمنین علیه السلام . و هذا عمروبن عاص کتب الیه معاویه بهذه الالفاظ :

من معاویه بن ابی سفیان خلیفه عثمان بن عفان امام المسلمین و خلیفه رسول رب العالمین ذی النورین ختن المصطفی علی ابنتیه (الی ان قال

) المحصورفی منزله المقتول عطشا و ظلما فی محرابه المعذب باسیاف الفسقه الی عمروبن العاص صاحب رسول الله صلی الله علیه وآله ، و ثقته و امیر عسکره بذات السلاسل المعظم رایه المفخم تدبیره .

ثم ذکر حکایه قتل عثمان و ان مولینا علیا امتنع من نصرته و لم یکتف بذلک فحرک الناس ایضا علی قتله ، ثم دعا عمروا الی المحاربه و القتال مع علی علیه السلام .

فاجا به عمرو بهذا الالفاظ :

من عمروبن العاص صاحب رسول الله صلی الله علیه وآله الی معاویه بن ابی سفیان اما بعدفقد وصل کتابک فقراته و فهمته ، اما ما دعوتنی الیه من خلع ربقه الاسلام من عنقی ، و التهور فی الضلاله معک و اعانتی ایاک علی الباطل و اختراط السیف فی وجه علی رضی الله عنه ، و هو اخو رسول الله صلی الله علیه وآله ، و وصیه ، و وارثه ، و قاضی دینه ، و منجزو عده و زوج ابنته سیده نساء اهل الجنه و ابوالسبطین الحسن و الحسین سیدی شباب اهل الجنه .

ثم قل بعد کلام له : و یحک یا معاویه اما علمت ان ابا حسن بذل نفسه بین یدی رسول الله صلی الله علیه وآله ، و بات علی فراشه ، و هو صاحب السبق الی الاسلام و الهجره .

و قد قال فیه رسول الله صلی الله علیه وآله : هو منی و انا منه و هو منی بمنزله هرون من موسی الاانه لانبی بعدی .

و قد قال فیه یوم غدیر خم الا من کنت مولاه فعلی مولاه ، اللهم و ال من والاه و عاد من عاداه ، و انصر من نصره ، و اخذل من خذله .

و هو الذی قال فیه علیه السلام یوم خیبر : لاعطین الرایه غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله .

و هوالذی قال

فیه یوم الطیر : اللهم ائتنی باحب خلقک الیک فلما دخل علیه قال اللهم والی .

و قد قال فیه یوم النضیر : علی امام البرره و قاتل الفجره منصور من نصره مخذول من خذله .

و قد قال فیه : علی و لیکم بعدی ، و اکد القول علی و علیک و علی جمیع المسلمین .

و قال : انی مخلف فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی .

و قد قال انا مدینه العلم و علی بابها .

و قد علمت یا معاویه ما انزل الله تعالی فی کتابه من الایات المتلوات من فضائله التی لایشر که فیها احد .

کقوله تعالی : یوفون بالنذر و یخافون یوما کان شره مستطیرا (۳۸) .

انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوه و یؤتون الزکوه و هم راکعون (۳۹) .

افمن کان علی بینه من ربه و یتلوه شاهد منه (۴۰) رجال صدقوا ما عاهدواالله علیه من المؤمنین (۴۱) و قد قال الله تعالی لرسوله علیه السلام قل لا اسئلکم علیه اجرا الاالموده فی القربی . (۴۲)

و قد قال رسول الله صلی الله علیه وآله : اما ترضی ان یکون سلمک سلمی و حربک حربی ;و تکون اخی و ولیی فی الدنیا و الاخره ، یا ابا الحسن من احبک فقد احبنی و من ابغضک فقد ابغضنی ; و من احبک فقد ادخله الله الجنه ، و من ابغضک ادخله الله النار .

و کتابک یا معاویه الذی هذا جوابه ، لیس مما یخدع به من له عقل او دین و السلام .

هذا جواب عمرو ، و اشعاره المصدره بقوله :

بآل محمدصلی الله علیه وآله عرف الصواب (۴۳) الخ ایضا معروفه .

ثم ان هذا الشخص مع وصول هذه المطالب الیه و وضوح الحق لدیه ،

قد لحق فی آخرالامر بمعاویه ، و ذهب الی ما ذهب الیه ابوه ، فلیتا مل المتامل کیف تصنع بالانسان الاهویه الباطله و الخیالات الفاسده و حب الجاه و الرئاسه و السلطنه بحیث لا یستبعد منه صدور شئ من الا فعال ، و ان بلغ فی الفضاحه و الشناعه ما بلغ و فی القباحه الی ما یتعجب منه المتعجبون .

فای استعجاب فی صدور ذلک من بعض الشیاطین فی قضیه ابی بکرو اضلالهم الناس و اخراجهم عن دینهم بالتطمیعات و التخویفات ، و المقدمات التی مهدوها عند انفسهم .

و ایضا من اوضح الدلائل علی سهوله تحصیل اجماع الخلق علی امر و لو کان فی البطلان کالشمس فی وسط السماء ، وقعه الطف ، و قضیه شهاده مولینا ابی عبدالله الحسین صلوات الله علیه ، و الحال انه لم یخل الزمان من الطبقه الاولی من الصحابه ، و لم یمح عن الاذهان ما فعله رسول الله صلی الله علیه وآله بالحسنین علیه السلام من حملهما علی کتفه (۴۴) و غیر ذلک ، مما هو فی الوضوح یستغنی عن الذکر و قوله صلی الله علیه وآله فی حقهما : انهماسید اشباب اهل الجنه (۴۵) و انهما امامان سید ان قاما او قعدا (۴۶) و لا اقل من ان عدم جوازاراقه دمه کان من الواضحات ، التی لا ینکر وضوحه الا المعاند ، العاری عن الحیاء .

و قد اتم الحجه صلوات الله علیه علی تلک الجماعه ، التی حضرت لسفک دمه ، و اقام علیهم البراهین الواضحه و احالهم فی تصدیق ما رواه من فضائله ، التی جرت علی لسان رسول الله صلی الله علیه وآله الی الموجودین من الصحابه مثل جابرو سهل الساعدی و زیدبن ارقم الی غیر ذلک من الاحتجاجات المذکوره فی محالها ، و مع ذلک لم یزد هم الا اصرارا و الحادا حتی قال

بعضهم و هو اشعث بن قيس الملعون على ما نقل - بعد تلک الاحتجاجات : ما ندری ما تقول انزل علی حکم ابن عمک .

فلينظر العاقل الی ای مرتبه تصل عمی القلب و الانحراف عن الحق الصريح حيث لايکتفی لرفعه آلاف الوف شاهد و بينه ، و آيه و معجزه ، نعوذ بالله من شرورالنفس الاماره بالسوء .

و ممايدل علی المطلوب ايضا الخبر المتواتر المقطوع ، من قوله صلی الله عليه وآله عندرجوعه من حجه الوداع ، فی غدير خم فی جمله خطبه له ، المتواتر منها ذلک : من کنت مولاه فهذا علی مولاه ، اللهم و ال من والاه ، و عاد من عاداه و انصر من نصره;و اخذل من خذله .

اما تواتره فقد روی من طريق العامه علی ماحکی من ابن عقده ، بمائه و خمس طرق و السيد اسماعيل النوری (۴۷) من طرق الخاصه ، بنيف و ثمانين طريقا .

و الخدشه فی کون مثله من المتواترات ، بان المتواتر ما افادالعلم ، و يمکن الخلف بانه لايفيد العلم فاسده منشاها اما عدم الوقوف و عدم التتبع و اما العنادبالعناد ، فان شرط حصول العلم من التواتر عدم حب الجانب الاخر بواسطه کونه علی دين الاباء و الاجداد .

و حينئذ فيق : لو قال لک ايها المنکر للتواتر فی خبر الغدير قائل من اليهود اوالنصاری : ان ما استدللت به علی نبوه خاتم الانبياءصلی الله عليه وآله ، من تواتر المعجزه ، لايفيد لناعلما ، بل ولا تزلزلا و ترديدا ، فبای شئ تجيبهم ؟ فنحن نجيبک به هيهنا فنقول : اذاحصل لک اقطع بعدد اقل کالعشرين ، فدعويک عدم حصول القطع بما يبلغ قريبامن الماتين تکون من الهذيان ، و يضحک عليک النساء و الصبيان ، و من المعلوم ازيديه عدد التواتر فی

هـذا الخبر حصل لک القطع منه فی باب المعجزات کیف ولو اخبراحـد من بلـده کاشان مثلا بان سـعر . المتاع الفلانی کان کذا یحصل القطع ، لانه لایتصور له داع الکذب فکذا ما ینقله علماءالعامه فی کتبهم من طرق هذاالخبر لایتصور لهم داع الکذب اذلا یتصور فی جعله لهم کذبا منفعه ، بل فیه الضرربحالهم .

قسمت سوم

و امـا سـببیه التـواتر لحصـول القطع فلیست سـببیه عقلیه فلاـ یمتنع عـدم حصول القطع عقیبه عقلاـ و لکن یمتنع عـاده مثـل سـایر الاسباب العادیه کما یحصل القطع بعدم سقوط السقف لامتناعه عاده مع انه لاامتناع فیه عقلا .

و امـا دلاـله الخـبر فنقـول : ان للمـولی معـان : الرب ، و الربیـب ، و الشـریک ، و ابن الاـخت ، و ابن العم ، و الاـبن ، و العم ، و المالـک ، و العبـد ، و المعتق ، و المعتق ، و المنعم؛ و المنعم علیه؛ و الجـار ، و ضـامن الجریره ، و الوارد بالضـیافه : و التـابع ، و الصـهر ، و زوج الاـخت؛ و ابوا کـل من الزوجین –و مرادفه فی هـذا المعنی بالفارسـیه خسـرا (۴۸) – و المحـب؛ و الناصـر؛ و صاحب الاختیار؛ و الاولی بالتصرف؛ و یمکن ارجاع الاخیرین الی واحد .

و کیف کـان فلاـ یخفی عـدم مناسـبه ماعـدی الاـربعه الاخیره فی المقام ، و لاادعاها احـد : و انما ادعی ان المراد هوالمحب او الناصر .

و لیعلم اولا ان ما یسـتدل به علی الامر الاعتقادی ، لابـد ان یصل من حیث السـند الی القطع بالصـدور و قد فرغنا من هذه الجهه بحمـدالله ، و ان یصل من حیث الـدلاله ایضا الی القطع و النصوصـیه ، و الافمجرد ارجحیه احـد الاحتمالات مع احتمال ما ینافی المطلب غیر کاف فی هذا الباب ، و ان کان یکفی فی الاحکام الفرعیه العملیه .

فنقول

: الامر هكذا فی دلاله الخبر ، یعنی تصل الی حد القطع لانه لو کان المراد هو المحب او الناصر و ان فرضنا ان التوصیه بهذا الامر ایضا من المهمات ، التی یصح لاجلها التوقف و النزول فی حرالهواء قریب الزوال ، فی ذلک المکان الغیرالمعد لنزول القافله لما هو المعلوم من عداوه جل الناس لعلی علیه السلام و لکن کان حق العباره حینئذ ان یقال : من کان مولای فلیکن مولی علی ، ای من کان ناصری او محبی فلیکن ناصر علی او محبه و العباره المنقوله بخلاف ذلک ، فیکون علی هذا المعنی توصیه لعلی بحبه للناس و نصرته لهم کما هو واضح ، فلم یکن معنی لسبق قوله الست اولی بکم بل کان المناسب ان یقول : الست اولی بک یا علی من نفسک و لم یکن وجه لجمع النفوس فی ذلک الموضع و هل یخاف النبی صلی الله علیه وآله من مخالفه علی علیه السلام لو قال له ذلک فی الخلوه ، او فی محضر جمع قلیل ، و ما کان وجه لتهنیه عمربن الخطاب بقوله : بخ بخ الخ و ما کان وجه انشادالشعرا للمدیح فی حق علی علیه السلام ، و ما کان وجه لقوله حسان .

فقال له قم یا علی فاننی رضیتک من بعدی اماما و هادیا

و ما کان وجه للبیعه المصرح بها فی اشعار ابن ابی العاص التی قالها فی هذا الموقف حیث قال :

و ضربته کبیعته بخم معاقدها من القوم الرقاب

و ایضا ماصح قضیه الحارث الفهری (۴۹) ، المذکوره فی محلها .

و ربما یخدش فی کلیه ادله هذا الباب ، بانا نسلم جمیع ذلک ، و ان الخلافه خاصه لعلی لیس فیها لغیره حظ و لا نصیب و لکن کان قیام الثلاثه بالامر برضاه و امضائه فکانوا نائبین منابه ،

و قائمین مقامه ، و منصوبین من قبله صادرین عن امره و نهیه متابعین له متابعه العبد لسیده و الرعیه لسلطانه ، و الاکان علی علیه السلام و لیا علی جمیع الخلق ، حتی علی ابی بکر و عمر و عثمان .

و فیه ان هذه الدعوی کاذبه و ینادی بکذبها ما حکی من کلمات الامیرعلیه السلام فانها مشحونه من التصریحات بعدم رضاه و غصبهم لمیراثه و حقه عن ظلم و عدوان و ان عدم تصدیه علیه السلام للمحاربه معهم بنفسه و عشیرته کان من باب ملاحظه الاهم و ترک المهم لوقوع المزاحمه بین حفظ الاسلام و غصب الولایه فانه علیه السلام لوتصدی للحرب کان الاسلام فی معرض الزوال ، و لو صبر کان محفوظا ، لانهم کانوا لحفظصوره الاسلام فی غایه الجد ، غایه الامر کانت الولایه مغصوبه ، فمن باب ترجیح الاهم و حفظ الاسلام اختار الصبرعلی الحرب کما ان لعین هذه الجهه اختارو لده الحسین علیه السلام الحرب علی الصبر ، حیث کانت القضیه فی حقه علیه السلام بالعکس ، و بالجمله التشکیات فی کلام الامیرعلیه السلام عن الثلاثه لاتقبل الانکار .

و من جمله الاخبارالتی تواترها مقبول لدی المؤالف و المخالف ، خبرالثقلین حیث انه صلی الله علیه وآله جعل العتره صلوات الله علیهم تالیا للقرآن الکریم و جعل الاخذو التمسک بذیلها موجبا لعدم ضلاله صاحبه ابدا و المراد بالعتره اهل البیت علیهم السلام و المراد باهل البیت من قد عینه رسول الله صلی الله علیه وآله فی حدیث الکساء ، فانه صلی الله علیه وآله بعد اجتماع علی و فاطمه و الحسن و الحسین معه صلوات الله علیهم اجمعین تحت الکساء ، قال : اللهم هؤلاء اهل بیتی حقا ، فقالت ام سلمه رضی الله عنها : الست من اهلک ؟ فقال : انک علی خیر و لکن هؤلاء اهل بیتی و ثقلی .

و قد اکتفینا فی بحث امامه مولینا علی علیه السلام بهذا المقدار ، لانه

یکفی للمنصف ان شاءالله تعالی ، مع ان الاستقصاء یستوعب العمر ، فالان نشرع بعون الله الصمدفی ادله امامه سایرالائمه علیهم السلام .

فنقول : من جمله الادله علی ذلک الشامل لامامه مولینا علی علیه السلام ایضا .

قوله تعالی : «اطیعوالله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم (۵۰) »بیانه : ان العاقل یحکم بان من یجعله الله مفترض الطاعه بقول مطلق لابد و ان یکون خالیا عن العصیان و معصوما و طاهرا ذیله من مخالفه الرحمن و کذلک من الخطا فانه من لایبالی عن المعصیه و یعمل بهواه و یترک امر مولاه فقد یجره ذلک الی اراقه دم مسلم من دون حق اوالی نهب ماله او هتک عرضه الی غیر ذلک ممانهی الله عنه فیتعلق شهوته بوجوده ، او مما امرالله فیتعلق میله بترکه و حینئذ لواوجب الله علی عباده طاعه هذا الشخص بقول مطلق یلزم ان یوجب الله معصیته و مخالفه امره و نهیه (۵۱) علی عباده ، و هو من القبح بمکان ، و کذلک یلزم التکلیف بمالا یطاق فانه یامر باراقه دم المسلم لکونها مما امر به هذا الشخص و ینهی عنها ایضا .

و بعد وضوح هذا المطلب نقول : لم یدع احد مرتبه العصمه فی حق احد من الامه الافی حق الائمه الاثنی عشر صلوات الله علیهم اجمعین؛ و غیر هم لم یدع احدلو جدانه هذه المرتبه ، فتعین ان یکونوا هم المراد باولی الامر فی الایه .

مضافا الی امکان التمسک لطهاره ذیلهم علیه السلام ، بایه : انما یریدالله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهر کم تطهیرا (۵۲) فانه قد ورد من طریق العامه احد و اربعون خبرا علی تعیین اهل البیت فیهم ، و من طرق الخاصه اربعه و ثلاثون (۵۳) و الفرق انه فی الاولی لم یذکر غیر الاربعه المبارکه : علی

، و فاطمه ، والحسن والحسین علیه السلام ، و فی بعض الثانیه ذکر جمیع الائمه الاثنی عشر صلوات الله علیهم اجمعین .

و قد اعترف من علماء العامه ابن ابی الحدید المعتزلی ، بدلاله هذه الایه علی العصمه حیث قال ما حاصله ان النبی صلی الله علیه وآله قد افهمنا المراد باهل البیت فی حدیث الکساء ، حیث انه صلی الله علیه وآله بعد اجتماع الاربعه الطیبه قال : اللهم ان هؤلاء اهل بیتی حقافعلمنا ان المراد باهل البیت فی هـذه الایه من هو ، ثم ذکر ما حاصـله : فان قلت : فیدل الایه علی العصـمه فی علی علیه السـلام فاجـاب نعم ، نحن قـد علمنـا من حالاـته الباطنیه بوجـدانه علیه السـلام هـذه المرتبه؛ و ان کان فرق بین هـذا و بین وجوب العصـمه ، ففرق بین قولنا زید معصوم ، و بین قولنا زید واجب العصمه؛ لاشتراط ذلک فی امامته ، و الاعتبار الاول یقول به المعتزله ، و الاعتبار الثانی یقول به الامامیه . انتهی ما اردت نقله بالمعنی ، مما حکاه الاستاد (۵۴) دام بقاؤه فی المنبر .

و مـن جمله الاـدله العـامه ایضـا؛ هـو النصـوص الـوارده فی النص علی الاـئمه الاـثنی عشـر ، و هی بین مـا اجمـل فیه ، و بین ما ذکرواعلیهم السـلام فیه باسـماءهم علی التفصـیل و نحن نقـول : لـولم یکن فی الـبین سوی الطـائفه الوارده فی الاجمـال ، لکفی بحمدالله علی صحه مذهب الاثنی عشریه ، و بطلان غیره من المذاهب طرا ، من العامه و سایرفرق الشیعه .

و توضـیح هـذا الاجمال ، انه قـد روی عن النبی صـلی الله علیه وآله من طریق الخاصه و العامه بطرق متعدده یقرب من الماتین (۵۵) بحیث لایقبل المضـمون انکارا بین المخالف و المؤالف و المضـمون فی الجمیع انه صلی الله علیه وآله قال : ان الخلفاء من بعدی علی ما فی بعضها و الامیر بعدی علی ما فی آخر و ولی الامر بعدی علی ما فی الثالث

اثنا عشر ، و هم لا ينقرضون بانقضاءالدهر ، و يبقون مادامت الدنيا ، و لا يزال الاسلام يكون عزيزا منيعا بوجودهم ، حتى اذا انقرضوا ماجت الارض ، و ساخت باهلها ، و آن قيام القيامه .

فهذه الاخبار التى تكون دلالتها صريحه فى هذه الكليه و الاجمال و سندهاغير قابل للخدشه حتى لدى كل عارعن الانصاف ، لا ينطبق مضمونها على شئ من مذاهب الاسلام الموجوده فى العالم ، سوى مذهب الشيعه الاماميه الاثنا عشريه ، لان سائر المذاهب بين ما لا يبلغ العدد فيه الى الاثنى عشر ، بل يزيد او ينقص و (بين) مالا يمكنه تطبيق هذا الوصف اعنى عدم الانقراض الى آخر العالم ، و البقاء الى قيام القيامه على هذا العدد ، و اما مذهب الاثنى عشريه ففى فسحه من ذلك لانهم يعدون ائمتهم الى الاثنى عشر ، اولهم على بن ابى طالب ، و آخرهم : الامام الثانى عشرصلوات الله عليهم اجمعين و يعتقدون ان التاسع من اولاد الحسين عليه السلام حى موجودباق من يوم ولدالى زماننا هذا ، والى ما قدرالله تعالى له من الحياه فعلم عدم تطبيق هذا المعنى و هذالكليه; الا على مذهبهم ، و هو كاف فى حقيته و بطلان غيره لو لم يكن الا اياه والله الهادى و الموفق للصواب و له الحمد .

فان قلت نعم و لكن هنا سؤال و ارد على هذه الاخبار . و هو ان النبى صلى الله عليه وآله و عدان الاسلام لا يزال منيعا عزيزا بوجودالخلفاء الاثنى عشر فكيف نرى الحال على خلاف ما وعد ، فان حال الاسلام فى العزه و الذله كانت مختلفه فيما اطلعنا عليه من ازمانه ففى اول طلوعه كان غريبا و فى بعض الازمان صار عزيز اغالبا على سائرالملل و الاديان و سلاطين الزمان ، و فى زماننا هذا صار على حالته الاولى من الغربه;حتى صار اهله ادون

من اهل جميع الاديان الموجوده من غيرالاسلام فى العالم .

قلت : ليس المراد بالعزه ما توهم من الغلبه الظاهريه و الشوكه و السطوه الصوريه على ممالك الارض بل المراد المناعه و العزه من حيث البرهان و الحجه يعنى ان حجه هذا الدين و هذا المذهب و برهانهما لايزال غالبا و عاليا و فائقا على حجه سايرالاديان و المذاهب و ان الله تعالى لم يخل الارض من وجود الحجج صلوات الله عليهم لنصره الدين الحق و ايضاح منهجه و ابطال شبهات الملحدين و مناقشات الجاحدين فلا يزال يكون الاسلام عزيزا منيعا محفوظ الثغور ماداموا عليهم السلام مستحفظين لهم فهم اعلام الهدى و مصابيح الدجى و الحجه على اهل الدنيا :

و الحمدلله فنحن معتقدون بانه لا يمكن ان يعلو حجه خصمنا على حجتنا بل حجته ابدا سافله منكوسه كما هو المشاهد مما وقع منهم من الصدر الاول الى الان ، فى مقام الاحتجاج على ابطال هذا المذهب حيث لم يورث الاحتجاج للمحتج سوى الافتضاح و سواد الوجه و لم يتفق الى الحال شبهه من ملحد على هذاالمذهب عجزالشيعه عن دفعها .

و لو فرض انه اتفق ذلك احيانا بحيث لم يقدر احد من العلماء الموجودين على دفع الشبهه فحينئذ يجب على الامام الغائب عن الانظار ان يدفع هذه الشبهه باى نحو كان لانه المدخر لحفظ الاسلام و لو لم يدفع مثل هذه الشبهه التى عجزت عنه عقول الفحول ، لما كان لله على الناس حجه ، لو رجعوا عن دينهم و تمايلوا الى دين آخر; بل يكون عذرهم موجها و حجتهم تامه; و ابى الله الاان يتم نوره و لو كره الكافرون .

و لايوقفنا ما اودع فى الكتب على وقوع ذلك فى الاعصار الماضيه ، سوى واقعتين فى كلتيهما رفع حجاب الباطل عن وجه الحق ، الحجه الموجوده فى ذلك العصر .

احديهما اتفقت فى زمان العسكرى عليها السلام ، و هى واقعه استسقاءالراهب النصرانى ، و نزول المطر بمجرد دعائه ، بعد عدم نزوله بدعاء اهل الاسلام و تضرعاتهم فى

ثلاثه ایام متعاقبه ، و هی مذکوره فی کتاب مدینه المعاجز (فی المعجزه الثالثه و الثمانین) من معاجز ابی محمدالحسن العسکری -سلام الله علیه- .

و ثانیتهما اتفقت فی زمان الغیبه ، و هی واقعه الرمانه التی اصطنعها الوزیرالناصب و ابتلی بذلک اهل البحرین ، و قد ذکره الفاضل المجلسی قدس سره فی المجلدالثالث عشر من البحار فی عداد من رای الحجه صلوات الله علیه قریبامن زمانه ، و کذا فی دارالسلام لاخوند ملامحمود السلطان آبادی ، عند ذکر الثامن ممن رای الحجه علیها السلام فی الغیبه الکبری ، فی حال الیقظه و عرفه علیه السلام (۵۶) .

فصل

قسمت اول

اعلم انه یستفاد من العقل انه لابد من حجه علی العباد ، و لاینفک الدنیا عنها فی زمن من الازمنه ، فیجب علی الله تعالی بعث النبی; و الوصی الی العباد ، اذ بعد ما وجب علی الله ان یکلف الخلایق و یجعل لهم اوامر و نواهی ، و لا یکون لهم تمییزمایرضاه الله عما یسخطه ، و ما یتوسل به الی قربه و ما یتوسل به الی البعد عن ساحته المقدسه وجب ان یبعث الیهم من یعرفهم ذلک ، و هو شخص کان له ربطبالخالق ، حتی یاخذ من الله و یوصله الی الخلق ، و ذلک الربط معنوی ، و هوغایه الکمال و نهایه مرتبه القرب بالمبدء المتعال ، و کل ذلک یحکم به العقل ، اذلولاذلک لماتم حجه الله علی خلقه اذلو عصاه عاص فقال . لم اعرف حرامک عن واجبک ، و لم توح الی و لا ارسلت من یرشدنی ، لما کان له جواب حق حتی یصح العقاب و العتاب .

ثم یجب ان یکون مع هذه الحجه ، مقارنا لدعواه الحجیه بینه واضحه و علامه لائحه کان طریقا لتصدیقه و میزانا لصدقه و کذبه ، و الالماتم الحجه ، اذ لولم یکن معه لکان للعاصی ان یقول : هو ادعی ، لکن لم یکن

مع دعواه شاهد علی صدقه ، لما کان له جواب . و هذه البینه و العلامه هی معیارالصدق و الکذب و هی المعجزه ، و المرادبها کلما کان خارجا عن الاسباب العادیه ، و عن مجری الطبیعه و لیس له عله من العلل الظاهریه الحسیه کالشبع عقیب الاکل و الری عقیب العطش ، الی غیر ذلک من الاشیاء الجاریه عن المجاری الطبیعیه و المعلولات للاسباب العادیه الحسیه .

و ما کان خارجا عن ذلک مثل : جعل الحصاه یاقوتا و النواه شجره فورا و تکلم الصبی فی المهد الی غیر ذلک مما لیس له فی التاثیرات فی عالم الکون عین و لا اثرفمعلوم ان له مجری من عالم الغیب و ان مجراه اراده الله و مشیته .

و الدلیل . علی وجوب مقارنه دعوی النبی و الوصی لهذا هوالعقل الحاکم بقبح التکلیف بما لایطاق و قبح الظلم و قبح العقوبه بلا بیان و حجه بیان ذلک ان ماکان مطلوبا فیه الاعتقاد و التصدیق الجنانی بمعنی عدم احتمال خلافه -کما فی ضیاءالشمس و نورالقمر و سایر المحسوسات حیث لایحتمل عدم وجودهافالاعتقادی ایضا یطلب فیه ذلک- و هوالذی یکون عقاب تارکه و مخالفه ، العقاب الدائمی و العذاب السرمدی و الخلود فی النار ، بخلاف الفرعیات فان المخالف فیهامع حفظ العقائد الی حین الخروج عن الدنیا و عدم سرقه الشیاطین یکون له العذاب و النکال; لکن له المخلص و المده و ان کانت الاف الوف سنه ، و بعد انقضاء مدته یجره نورالایمان الذی فیه الی الجنه . - و حینئذ فهل یمکن ان یکلف عبد بالاعتقادالجنانی بنبوه او امامه شخص و لم یکن له سوی الدعوی بینه و لابرهان اصلا و مطلقا فهل عقاب هذا الشخص علی احتمال الصدق و الکذب و عدم الجزم بالصدق یکون الاعقاببلابیان ، و خلوده فی العذاب الا ـ اوضح واقبح افرادالظلم ، و تکلیفه بالاعتقاد و الیقین الاتکلیفا بمالایطاق

، فلهـذا يجب ان يكون بيـد المدعى ما يوجب صدقه و هى المعجزه ، لوتحققت يقطع بالصدق ، و لو لم تتحقق يقطع بالكذب ، و على تقـدير الوجود يحصل القطع بنفسه من دون حاجه الى مقـدمه اخرى : و هى قبح اجراءالمعجزه على يدالكاذب كما ذكره بعضهم .

فينا ثلاث دعا و :

(الاول) الملازمه بين المعجزه و صدق الدعوى (و الثانى) الملازمه بين عدم المعجزه و كذب الدعوى (و الثالث) عدم الاحتياج فى اليقين بالصدق مع المعجزه ، الى مقدمه خارجيه .

اما الاول فلما هو واضح ، من انه لا ينفك هـذا الامر اعنى صـدور الشئ الذى ليس له فى العاديات و الطبيعيات و المحسوسات عله و سبب و مجرى ، و يكون على خلافها و لايمكن بلاعله ، لاستحاله المعلول بلاعله فلابـد ان يكون من ناحيه الخالق جل و علا شانه عن احد امرين : اما ان هذا الشئ فعل الله ، و صدر بارادته و مشيته جل ذكره ، و لكن بسبب دعوه هذا الانسان الكامل . فيـدل على انه ذو دعوه مستجابه و مرتبه بليغه لايبلغه غيره ، و لهـذا يصدر منه هذا الامر العجيب الذى لاياتى بمثله احد ، يعنى يـدعوالله تعالى ، فالله تعالى يفعل ذلك بمقارنه دعوته ، فيكشف ذلك عن انه اكمل افرادالانسان ، لما فرضنا ان احدا غيره لايمكنه ذلك و (اما) ان هذا الشئ فعل نفس هذا الانسان ، و مستند الى اراده نفسه و مشيته ، فيكشف عن ان الله تعالى جعله مظهر قدرته الكامله و جعل قبض الامور و بسطهابيده و اعطاءه القدره على كل شئ; و المتصرف فى جميع الكونيات ، فيفعل ما يشاءو يحكم ما يريد ، فيكشف ايضا عن انه اكمل افرادالبشر ، بل كل الخلق .

فعلى اى التقديرين

یحصل المطلوب من وجهین :

(الاول) انه اکمل و العلاقه بینه و بین الله اوصل فهو الواسطه التی حکم العقل بوجوب وجودها و ارسال الله ایاها (و الثانی) ان انسانا بلغ هـذه المرتبه من الکمال بحیث لایـداینه احـدمن الکملین لایمکن ان یصدر منه الکذب خصوصا فی هذه الدعوی التی فیهامع الکذب اضـلال جمیع الخلق فالبینونه بین تلک المرتبه و هذا الکذب لاتعدو لاتحصـی و یکون من باب اجتماع النقیضین و التناقض فلامحاله یقطع الانسان بانه لایدعی شیئا ایا ما کان الا و هو صادق فی دعواه .

فعلم من هنا المطلب الثالث و هو عدم الاحتیاج الی مقدمه اخری بعدصدورالمعجزه .

نعم هنـا مطلب آخر و هو انه ربمـا یکون مجری فعـل مخفیا علی عامه الناس؛و بناه علی نکته دقیقه یغفل عنه اکثر الناس و بهـذا السـبب یطرء علیه صوره المعجزه و یحسـبه الجاهـل انه معجزه فمن بـاب عـدم نقصان حجه الله اذ لواتبعه العامه و آمنوابنبوته لما کان لهم ذنب و تقصـیر فلا یتم حجه الله علیهم یجب علی الله ان یوضـح للناس حقیقه امره . و یبین لهم بطلان دعواه و سـر ما به اغر الناس کما هوالحال فی قضـیتی الراهب النصـرانی و الرمان المتقـدمتین فلو شک شاک فی مـدعی النبوه الصادقه و ما یجری بیـده من المعجزه الحقیقیه و احتمل انها صوره المعجزه و لیست بمعجزه واقعیه لکان یزول عنه الشک بالمقـدمه المذکوره اعنی قبح تقریرالله تعالی الآتی بصوره المعجزه و عدم تفضـیحه و تبیین امره فیستفاد من تقریره تعالی علی هذا الاتی ، ان ما اتی به من المعجزه الواقعیه؛ فهـذا طریق لتشـخیص المعجزه الواقعیه عن الصوریه و الافبعـد تبیین المعجزه الواقعیه فهی بنفسـها مورثه للقطع بالصدق بالبیان المتقدم .

و امـا المطلب الثـانی و هو الملازمه بین عـدم المعجزه راسالا واقعا و لاصوره بل کان مجردالـدعوی و بین القطع بالکـذب ، انه لولاه للزم جمیع المحاذیر المذکوره ، اذللعباد

ان لایعتقد و نه و یقولوا لربهم کانت دعواه بلابینه و کان الخبر فی حد ذاته قابلا للصدق و الکذب و لم تجعل علی صدقه اماره و علامه و لم توح الینا ایضاصدقه; فهل علینا تقصیر فی عدم حصول الجزم و الیقین ، و عدم اتباع قوله ، فبعدوضوح ان الله تعالی له الحجه البالغه یقطع بکذب هذا الشخص و انه باطل غیر محق .

فانقدح ان الامر فی دعوی النبوه و الولایه غیر ما فی سایر الدعاوی ، فلو کان لانسان دعوی ان له علی ذمه انسان آخر عشره دنانیر مثلا; و لم یکن له علی طبق دعواه بینه لم یقطع بکذبه و یحتمل انه کان بحسب الواقع دائنا ، غایه الامر لیس له طریق الاثبات ، و هذا بخلاف من یدعی النبوه ، او الولایه و لیس معه المعجزه فانه یقطع بمجرد عدمها بکذبه بالبیان المذکور .

و اما المدعی الآتی بها فحاله حال الطبیب المدعی للحذاقه فی الطبابه ثم احساس العلاج السریع للمریض الصعب العلاج منه فان ذلک یوجب القطع بصدقه فکذلک لواتی النبی اوالامام بما هو من خصائص النبوه و الامامه فیقطع بصدقه .

فعلم ان المعیار فی صدق المدعی و کذبه فی باب الامامه والنبوه هو وجودالمعجزه و عدمها ، و کل ذلک بدلاله العقل و نوره و قد ورد من النقل ایضاعلی طبق ذلک مثل ما فی بعض مجلدات البحار من قول الصادق صلوات الله علیه مامضمونه : ان المعجزه لابد منها لتکون دلیلا علی صدق الصادق و هی من علامات کون الاتی بها من الله یمیز بها صدق الصادق عن کذب الکاذب .

و بعد وضوح ذلک کله یتبین لک ان من الفساد بمکان من الوضوح ان یدعی احد و یتوهم (۵۷) ان مجردالنفوذ و ترقی الامر و حصول الغلبه یدل علی حقیه الکلمه و ان الله لا یحب ترقی الکلمه الباطله .

فان هذا

فاسد من وجوه .

(اما اولا ـ) فبالنقض بحالات اشخاص كانوا مدعين للحقيه و قد امهلهم الله ، هذه النواصب و هؤلاء اليهود و النصارى و ساير اصحاب الديانات الباطله; حيث يدعون حقيه اديانهم و بطلان ما و رائها و هذا فرعون و نمرود و غيرهما ممن ادعى الربوبيه .

قسمت دوم

بل نقول : هذا بعينه استدلال يزيدبن معاويه على حقيته حين احضرراس الحسين -سلام الله عليه- فى مجلسه . فجعل يقول كان ادعى ان جده افضل من جدى و امه افضل من امى و اباه افضل من ابى و نفسه افضل من نفسى اما جده و امه فليس افضليتهما محلا للانكارا ما هو و ابوه فلم يعرف ان آل الامر الى ابى و صارله الغلبه و ان الله اعطانى الملك فاستدل بذلك على محقيته .

و قد اجابه موليتنا و سيدتنا زينب عليها السلام; فى كلمات من جمله خطبتها حيث تقول : اظننت يا يزيد ، حيث اخذت علينا اقطار الارض ، و آفاق السماء ، فاصبحنانساق كما تساق الاسارى ، ان بنا على الله هوانا و بك عليه كرامه ، و ان ذلك لعظم خطرك عنده فشمخت بانفك ، و نظرت فى عطفك جذلان مسرورا حين رايت الدنيا لك مستوثقه و الامور متسقه; حين صفا لك ملكنا و سلطاننا ، مهلا مهلا ، انسيت قول الله تعالى : و لاتحسبن الذين كفروا انما نملى لهم خير لانفسهم انما نملى لهم ليزدادوا اثما و لهم عذاب مهين .

فانظر ايها الاخ الى ان جمع الاسباب الظاهريه ، لنفوذ كلمه ابن المرجانه و ابن آكله الاكباد; كيف حصل ، بحيث يليق ان يتعجب منه المتعجبون فهذا بلد الكوفه الذى كان مقر خلافه على عليه السلام; و اهلها محبين لآله عليه السلام و مترقبين لموت معاويه;و سقوطه فى هاويه ، حتى يعيدوا الخلافه الى اهلها ، و هوالحسين عليه السلام

و كان مراسيلهم اليه صلوات الله عليه من باب الصدق ، و عن امضاءالقلب ، و مع ذلک انقلب الاسباب العاديه ، بحيث لم يحضر من هـذا البلد المجمع لشيعه آل على عليه السـلام بقصدنصـره الحسـين فيما نعلم الاثلاثه اشـخاص حبيب بن مظاهر و مسـلم بن عوسجه و عبدالله ابن عميرعليه السلام .

و ايضـا آل امر النـائب الخـاص مسـلم بن عقيـل عليه السـلام الى حيث آل به فى نفس هـذه البلـده و آل امرهـانى بن عروه عليه السـلام الذى اذا ركب ركب معه اثنا عشر الف رجل ثمانيه الف راكب مسلح و اربعه آلاف راجل الى ان يضرب عنقه فى سوق القصابين من هـذه البلـده فلينظر العاقل لو كان نفوذالكلمه و نيل المقصـد و اقبال المحبوب دليل الحقيه كان الحسـين بن على - العياذ بالله- على الباطل و كان الدعى بن الدعى على الحق فليتعوذ بالله من التفوه بذلک المتعوذون .

و ثانيا لما تم الحجه على اول من آمن بهذا المدعى اذالفرض انحصار بينته فى النفوذ و هو امر اسـتمرارى يحتاج الى مضى زمان و طول امد فليس حجه الله على الشخص الاول تاما كاملا تعالى الله عن ذلک علوا كبيرا .

و (ثالثـا) و هو الـدليل العقلى و الحـل الـذى يحكم به العقـل الواضـح و هوان بناءالـدنيا ليس على الجزاء بـل هو دارالتكليف و دارالمزرعه ، و دارالجزاءدار آخر يحصـد فيه ما زرع فى هـذه و يجزى فيه ما يعمل فى هذه من الخيرو الشـر و ليس بناءالله تعالى على اهلاـک العاصـى بمجرد العصـيان و قطع عمره و اسـباب راحته و عـدم امهـاله و الالكـانت الـدنيا مملـوه من الحق و اهله و الاطاعه و اهلها .

بـل مقتضـى حكمه التكليف كما هو المحسوس بالعيان امهال الله تعالى فى هـذه النشاه الـدنياويه من اطاعه و من خالف ، ذالک لتكميل درجات السعاده و هذالتكميل دركات الشقاوه ليهلک من هلک عن بينه و يحيى من حى عن بينه فما من قبل الله تعالى

ليس الا ايضاح المحجه و اقامه الحجه ، و اما العمل فهو على العباد فمن شاء فليؤمن و من شاء فليكفر .

فجعل اختيار ذلك بايدى العباد فاذا لم يكن مع المدعى حجه و بينه فالبرهان القطعى بمجرد ذلك قائم على كذب دعواه فلوا تبعه مع ذلك فريق و صار مريدوه فى الازدياد يوما فيوما فليس هذا الامن امهال الله لاهل الباطل على باطلهم و ليس تقريره سبحانه دليلا على حقيتهم فبعد ما ذكرنا نعلم ببطلان هذا المدعى ، و كل من تبعهم و انحرافهم عن جاده الحق و الصواب فلا يغتر بكثرتهم و ازديادهم اولوا الالباب .

ثم ان ائمتنا الاثنى عشر صلوات الله عليهم اجمعين مع تنصيص النبى صلى الله عليه وآله لايجب عليهم اقامه المعجزات فان الحجه يتم بتنصيص النبى صلى الله عليه وآله على امامه شخص و يجب اجابته بدعوى من يصدق فى دعواه . و يحصل الجزم من خبره ، و قدوردعن النبى صلى الله عليه وآله فضلا عن تصريح كل سابق منهم عليه السلام بالنسبه الى لاحقه تنصيصات بطرق متكثره صحيحه صريحه غير قابله للتشكيك باسماء كل واحد منهم الى الثانيعشر صلوات الله عليهم اجمعين و اسماء آبائهم و القابهم و اسماء امهاتهم بحيث لاينطبق الاعلى من نعتقد بامامتهم عليه السلام .

فان على بن الحسين الملقب بزين العابدين ، لم يكن الامن نحن نعتقد بامامته و كذلك محمدبن على الملقب بالباقر ، لاينطبق الاعلى من نحن ندعى امامته ، اذليس لعلى بن الحسين عليه السلام ابن آخر بهذه الصفه و السمه و هكذا الى آخر الائمه عليه السلام و وجوب التصديق بامامتهم عليه السلام مع هذا غير خفى ، فلا يجب عليهم نصب المعجزات و الاتيان بها لوجوب تصديقهم بدونها و لكنهم عليه السلام مع ذلك قد صدر من كل واحدمنهم معجزات عديده ، لو اقتصر على الاخبار المعتبره الاسناد و اسقط ما لااعتباربسنده كان بحمدالله مع ذلك فى الكثره فى كل واحد منهم بحد

يطول الكتاب بذكره و البيان بنقله حتى من الثانيعشرعليها السلام ، خصوصا الوقايع الواقعه قريبا من عصرنا ، التى تكون الواسطه بيننا و بينها قليله .

مثل قضيه (الحاج على البغدادى) المعروفه المنقوله فى الجنه الماوى و نجم الثاقب و قد حكاهاالاستاد و من عليه الاعتماد ادام الله ايام افاداته (الحاج الشيخ عبدالكريم اليزدى) ، الذى هذه التقريرات التى يكتبه الحقير مكتسبه من افادات منبره ، عن العالم الجليل و رئيس الاماميه ، و مرجع امورالشيعه فى الفتاوى و الاحكام سماحه الشريعه الاصفهانى مدالله ظله الشريف على رؤس الاعالى و الادانى . (و هذان مستغنيان عن التوصيف والتوثيق خصوصا عن مثلى) عن الحاج على المزبور و قد عدله سماحه الشريعه ، على ما حكاه الاستاد دام ظله ، و قال انه عادل ثقه .

و ايضا حكاها العالم الجليل و من ليس له بديل و مثيل ، اعجوبه الزمان و آيه من آيات الله المنان؛ افضل المحدثين من السابقين و اللاحقين الحاج ميرزاحسين النورى طيب الله مضجعه الشريف و جزاه الله عنه و عن جميع اهل الاسلام افضل ماجزى نبيا عن امته ، عن العالم الجليل و رئيس المذهب و المرجع لامورالشيعه و من اليه اعتمادهم و اتكالهم ، فى بلده كاظمين عليه السلام ، (و قدبالغ الاستاد دام ظله فى مدحه و الثناء عليه) اعنى السيد محمد آل السيدحيدر ، طيب الله رمسهما ، و قد اثنى عليه الحاج ميرزاحسين النورى اعلى الله مقامه فى جنه الماوى بهذه الصفات :

السيدالسند ، و الحبر المعتمد ، العالم العامل ، و الفقيه النبيه الكامل ، المؤيدالمسدد ، السيد محمدبن العالم الاوحد؛ السيد احمدبن العالم الجليل و الحبرالمتوحد النبيل ، السيدحيدرالكاظمى ايده الله تعالى و هومن اجلاء تلامذه المحقق الاستاذالاعظم الانصارى ، طاب ثراه واحد اعيان اتقياء بلده الكاظمين عليه السلام و ملاذالطلاب و الزوار و المجاورين و هو و اخوته و آبائه اهل بيت جليل معروفون فى العراق بالصلاح و

السداد و العلم و الفضل و التقوى يعرفون ببيت السيد حيدرجده سلمه الله تعالى . انتهى .

و قد ادعى الاستاذ دام ظله رؤيته و ادعى ان من رآه اورآى الحاج النورى ، لقطع بصدقهما و انا اقطع بصدقهما و احلف على ذلك عن الحاج على المرقوم .

و قد اثنى عليه السيدالمزبور بهذه العباره .

و هو ثقه عدل معروف باداءالحقوق الماليه .

و اثنى عليه الحاج ميرزاحسين طاب ثراه فى جنه الماوى بهذه العباره : و حدثنى جماعه من اهل العلم و التقوى من سكنه بلده الكاظم عليه السلام بان الرجل من اهل الصلاح و الديانه و الورع ، و المواظبين على اداءالاخماس و الحقوق .

و فى (نجم الثاقب) عبر عنه بالصالح الصفى المتقى .

قال ما لفظه : و اگر نبود در اين كتاب شريف مگر اين حكايت متقنه صحيحه كه در آن فوايد بسيار است و در اين نزديكيها واقع شده هر آينه كافى بود در شرافت و نفاست آن .

و قال فى موضع آخر منه ما لفظه :

و از سيماى او آثار صدق و صلاح به نحوى لائح و هويدا بود كه تمام حاضرين با تمام مداقه كه درامور دينيه ودنيويه دارند قطع بصدق واقعه پيدا كردند .

و قال فى موضع آخر منه ما لفظه :

حاج على مذكور پسر حاجى قاسم كرادى بغدادى است و از تجار و عامى است ، و از هر كس از علما و سادات عظام كاظمين و بغداد كه از حال او جويا شدم مدح كردند او را به خير و صلاح و صدق و امانت و مجانبت از عادات سوء اهل عصر ، و خود در مشاهده و مكالمه با او آثار اين اوصاف را در او مشاهده نمودم و پيوسته در اثناء كلام تاسف مى خورد از نشناختن آن جناب به نحوى كه معلوم بودآثار

صدق و اخلاص و محبت در او هینئاله . انتهی .

و تاریخ کتابه السید المزبور الحکایه نقلا عن الحاج علی سنه اثنتین و ثلاث مائه بعد الالف و تاریخ اصل الواقعه سنه من سنی عشره السبعین بعدالالف و ماتین .

شرح حال آیه الله حاج سیدمحمد تقی خوانساری به قلم آیه الله العظمی اراکی

بسم الله الرحمن الرحیم

هوالسیدالسند العلامه الفهامه المحقق المدقق جامع المعقول والمنقول استاد الفروع والاصول و حیث ان فضائله کثیره و مناقبه جمه غفیره لاباس باالاشاره الاجمالیه الی تاریخ احواله و فضائله ، فنقول :

اما مولده و منشاه و تحصیله و اساتیده فانه ولد فی بلده خونسار فی سنه ۱۳۰۵ فی شهر رمضان و نشا فی حجر تربیه والدیه و استکمل الادبیات و بعض السطوح هناک ثم هاجر فی سنه ۱۳۲۲ الی النجف الاشرف و بعد استکمال السطوح حضر فی خارج الفقه والاصول درس جمله من الجهابذه الفحول .

منهم الاستاد الاعظم المولی محمد کاظم الخراسانی فقد ادرک درسه ثلاث سنین .

و منهم فقیه اهل البیت السید محمد کاظم الطباطبائی الیزدی .

و منهم المولی الجلیل الشریعه الاصفهانی .

و منهم المحقق الکبیر الآقا ضیاءالدین العراقی .

و منهم العلامه النحریر المیرزا محمدحسین النائینی .

و قرء المعقول علی المولی الجلیل الشیخ علی القوچانی اعلی الله مقامهم و رفع فی الخلد اعلامهم و صار من معاریف الفضلاء .

ثم اتفق سنه ۱۳۳۳ المسافره الی بلدالهند و طال هذالسفر اربع سنین ثم راجع الی ایران متوجها نحو وطنه خونسار ثم منه الی بلده عراق و کان ذلک عندمهاجره العلامه الجلیل الحاج شیخ عبدالکریم الحائری طاب رمسه من النجف الی تلک البلده مشتغلا باقامه الحوزه العلمیه والبحث والتدریس فحضر جنابه دام ظله بعنوان التجلیل ذلک المدرس الجلیل و کان هو ایضا مشتغلا بالاستقلال بالبحث والتدریس حتی اذا انتقل العلامه المذکور فی سنه ۱۳۴۰ الی مدینه قم لاقامه الحوزه هناک حسب استدعاء اهالی قم والطهران نقل معه

هذالجناب المستطاب لتزيين الحوزه فكان هنا ايضا يحضر ذلک المدرس مع اشتغاله ببحثه و تدريسه و قد خرج من مدرسه الشريف عدد کثير من ارباب الفضل والعلم ، بل اکثر فضلاء الحوزه سواءالباقی فيها ام الخارج الی الاطراف وصار مرجعا دينيا معدودون من تلامذته اماسطحا و اما خارجا و اما فقها او اصولا او معقولا .

و اما زعامته و رياسته للحوزه العلميه فقد انتقل اليه تلک الرياسته بعد ارتحال العلامه المذکور الی جوار ربه سنه ۱۳۵۵ و قام بوظايف التدريس فی مدرس العلامه المذکور و اجتمع فی درسه الفضلاء و ارباب العلم باستقبال منهم والقوا اليه ازمه الرياسه والزعامه عليهم و اشتروا نفائس مطالبه بصميم القلب .

و اما مقبوليته العامه و موقعيته فی القلوب فقد جعل الله تعالی له فی قلوب المؤمنين محبه مکنونه و موده مودعه بحيث لايذکر اسمه فی مجلس من مجالسهم الا و يختمون المجلس باظهار الفدويه و ما کان ذالک الابفضل الله جل جلاله .

و اما مقلديته و رسائله العمليه فقد علق الحواشی علی عده من الرسائل منهارساله منتخب الاحکام مشتمل علی جل ابواب الفقه بنحو الايجاز ، و منها رساله ذخيره العباد ابسط من سابقتها و قد طبعت حواشيه علی جميعهما ، و له دام ظله جماعه کثير من المقلدين فی بلاد الايران شرقا و غربا .

و اما تقسيمه الوجوه الشرعيه فانه دام ظله فی کل شهر الا ماشذ يجری الشهريه علی عموم ارباب العلم والطلاب علی حسب طبقاتهم و يزيدهم فی اوقات الغلاء لاعطاء وجه الخبز .

و اما غزاره علمه و طول باعه فغنی عن البيان و مستغن عن اقامه البرهان و کفاه شاهدا ان جماعه من الفضلاء والکملين تلقوا استاديته لهم بالقبول والاذعان و شربوا من بحار علومه الذاخره بالقدح المقلی واخذ کل

منهم نصيبه بالحظ الاوفرحتى ان جماعه منهم يعدونه اعلم اهل عصرنا الحاضر .

و اما حسن خلقه وسعه صدره فانه دام ظله لايزال فى محاوراته العلميه و مناظراته البحثيه سالكا مسلك الحلم والرفق بحيث لم يرفى فى تلك المده الطويله آثار الغضب فى و جناته ولاخشونه الصوت فى كلماته بحيث صار حسن خلقه معروفا فى البلد و مشهورا بين طبقات العباد .

و اما زهده و تقواه فقد بلغ حدا نرى نوع اهل العلم مع كثره مداقتهم و مناقشهتم فى امرالعداله يحضرون جماعته بلاشبهه منهم ولادغدغه بحيث يمكن ان يعد جماعته فى هذه البلده اقدم الجماعات و اسناها فضيله من حيث الكم والكيف ولاسيما جماعته فى يوم الجمعه لصلاه الجمعه لاداء نظره فى سنه ۱۳۶۰الى الاحتياط الغير الجائز الترک فى فعلها فانه يجتمع لها خلق كثير حتى يسافر لاجل ادراک فضيلتها بعض المؤمنين من بلده طهران ، و يحضرها من ائمه الجماعه جمع كثير ، و قد اقيمت هذه الصلاه ببركته فى بلاد اخر من ساير بلاد ايران فصارت هذه السنه الجليله بيمن اقدامه رائجه بين العباد بعد انطماسها و دائره فى البلاد بعدانتراكها .

و قد اتفق فى بعض السنين و هو سنه ۱۳۶۲ الجدب و قله الامطار فالتجا اهل البلد الى جنابه لصلوه الاستسقاء فابى فلما اصروا تقبل و خرج مع جماعه كثيره و هياه عظيمه من عظماء اهل العلم و سائر الطبقات حتى بلغ عددهم تخمينا الى عشرين الف نفرو قد من الله سبحانه باستجابه دعائه بانزال مطر غريز بحيث امتلاالجداول والانهار و بقى آثاره الى قرب اسبوع حتى شاع و ذاع خبره فى الاصقاع و كتبوه فى الصحف والجرايد و تذاكر به اهل الدول الخارجيه فى مخابراتهم وحصل القطع بان هذا الفيض العظيم لم يكن الامن اثر دعائه و

صلاته .

وبالجمله فضله و علو مقامه و شموخ رتبته واتصاله بالمبدء المتعال مما لايكاد يخفى على جاهل فضلا عن فاضل فهنيئا له دام ظله هذه المنقبه الجليله والموهبه العظيمه .

و انه دام ظله يتفقد حال الضعفاء والفقراء والارامل والايتام من الغرباءوالقاطنين ولا سيما المحصلين بحيث يشاهد كل احد يشهد محضره اثار الانكساروالهم والغم فى وجهه لو فرض تصادف اطلاعه بحال متبلى فقير مع عدم تمكنه من مساعدته و لم يرمثل هذه الحاله من احد قبله ولا من احد من معاصريه فادام الله ظله على رؤوس اهل الاسلام و رزقنا و جميع المحصلين من بركات انفاسه و نفائس ملكاته ، فانه نعمه جليله من نعم الله و موهبه جسيمه من مواهبه ، و ان كان بعض اهل العصر لايقدرون قدره ، و فى الحقيقه انفسهم يظلمون حيث حرموا انفسهم من تلك الاستفادات الجليله الدينيه والاخلاق الروحيه . والسلام

پی نوشتها

۱) تب لازم : یکی از اقسام تب .

۲) یعنی مردم سایر ممالک .

۳) تالیف سید هاشم بحرانی . اخیرا در چند جلد تجدید چاپ شده است .

۴) به کتاب الطهاره مرحوم آیه الله العظمی اراکی ، ص ۵۳۸ در بحث مربوط به فرقه وهابیه رجوع شود .

۵) یکی از کتابهای قدیمی رجال شیعه است و مکرر چاپ شده .

۶) یا حار همدان من یمت یرنی من مؤمن او منافق قبلا .

۷) این رساله قبلا ضمیمه تفسیرالقرآن والعقل چاپ شده بود .

۸) یعنی آیه الله العظمی الحاج شیخ عبدالکریم الحائری (ره) .

۹) البقره ۲۶۰-۲۵۹ .

۱۰) از امام صادق علیه السلام روایت شده : ارایت لو ان رجلا عمد الی لبنه فکسرها ثم صب علیها الماء . . . ثم ردها الی هیاتها الاولی . .

. به امالی شیخ طوسی ، ص ۱۹۳ رجوع شود .

۱۱) این نوشتار قبلا ضمیمه تفسیر القرآن والعقل چاپ شده بود .

۱۲) مانند باب و بهاء دو رئیس فرقه ضاله بابیه و بهائیه .

۱۳) نامه اول در دست نیست .

۱۴) این نوشتار ، قبلا در آغاز تفسیر القرآن والعقل چاپ شده است .

۱۵) ص ۲۹ .

۱۶) محمد ص ۲۴ .

۱۷) ج ۲ ، ص ۲۲۶ .

۱۸) ص ۱۷ .

۱۹) ص ۱۵ .

۲۰) طبعت هذه الاشعار بخطه فی اواخر الکتاب فراجع .

۲۱) وقد سمعنا بعض الثقات انه قد افتی بوجوب الدفاع ایضا فی تلک السنه المولی المعظم المرجع الدینی آیه الله المیرزامحمدتقی الشیرازی (قده) .

۲۲) این رساله قبلا ضمیمه تفسیر القرآن والعقل چاپ شده است .

۲۳) المائده - ۵۵ .

۲۴) اورد السیدهاشم البحرانی اربعه و عشرین حدیثا من طریق العامه و تسعه عشر حدیثا من طرق الخاصه بان علیاعلیه السلام هوالمراد فی قوله تعالی انما و لیکم الله الخ .

۲۵) منهج الصادقین لملا فتح الله الکاشانی (ره) .

۲۶) اورد الحدیث تفصیلا الشیخ الجلیل قطب الدین سعیدبن هبه الله الراوندی قدس سره فی الخرائج و الجرائح بطوله فی باب معجزات امیرالمؤمنین علیه السلام و ما نقله شیخنا المعظم نقل بالمعنی .

۲۷) .

۲۸) آل عمران -۶۱- و اورد فی غایه المرام تسعه عشر حدیثا من طریق العامه و خمسه عشر حدیثا من طرق الخاصه بان نزول هذه الآیه الشریفه فی الخمسه الطیبه علیه السلام فراجع ص ۳۰۰-۳۰۳ .

۲۹) راجع ص ۱۰۹-۱۲۶ من غایه المرام .

۳۰) فی کتابه : کفایه الموحدین .

۳۱) طه -۲۵ .

۳۲) النساء ۵۹ .

۳۳) قد نقل هذاالحدیث الشریف بالفاظ مختلفه من طرق الفریقین و من شاء فلیراجع غایه المرام ص ۵۲۰-۵۲۳

.

۳۴) راجع ص ۵۴۴ من غایه المرام .

۳۵) هذه العباره من صدرها : «ثم المراد بالشرکه الی آخرها محل تامل و لعلها من سهو القلم .

۳۶) صاحبی الکفایه و الفعالیه فی الامور الاجتماعی .

۳۷) یعنی قضیه غدیر خم .

۳۸) الدهر - ۷ .

۳۹) المائده - ۵۵ .

۴۰) هود - ۱۷ .

۴۱) الاحزاب - ۲۳ .

۴۲) الشوری -۲۳ .

۴۳) و فی ابیاتهم نزل الکتاب . علی الدر والذهب الی آخر ما نقلناه فی ص .

۴۴) راجع فضائل الخمسه ج ۳ ، ص ۱۸۷ .

۴۵) راجع فضائل الخمسه ، ج ص .

۴۶) المناقب لابن شهر آشوب ج ۴ ، ص ۳۶۷ طبع قم .

۴۷) فی کفایه الموحدین .

۴۸) خسر بضم اول و ثانی پدرزن و پدر شوهر باشد . (برهان قاطع) .

۴۹) الذی قال بعد استماع حدیث الغدیر من النبی صلی الله علیه و آله اللهم ان کان هذا هو الحق فامطرناعلینا حجاره . . .

۵۰) النساء ۹۵ .

۵۱) یعنی مخالفه امرالله و نهیه .

۵۲) الاحزاب ۳۳ .

۵۳) راجع غایه المرام ، ص ۲۸۷-۲۹۲ .

۵۴) یعنی به الایه العظمی الحاج الشیخ عبدالکریم الحائری یزدی قدس سره .

۵۵) راجع غایه المرام ، ص ۶۵-۷۱ .

۵۶) و قبلهما نقلها الصدوق (ره) فی اکمال الدین و اتمام الحجه .

۵۷) اشاره الی الفرقه الضاله المضله حیث انکر وا معجزات الانبیاء و تشبثوا بنفوذ الکلمه . منه رحمه الله علیه .

برخی از یادداشتهای آیه الله العظمی اراکی (ره)

از ۱تا۱۵

۱- ترخیص در مخالفت قطعیه ترخیص در ظلم بر مولی است (۱) . زیرامعنایش این است که مولی الآن دارد توسر خود می زند و ریش خود را می کند که این کار

را نکن و مع ذلک می گوید ماذونی در کردن ، معنایش این است که ماذونی به من ظلم کنی .

۲- بعضی از تبدلات است که در موضوع شخصی حاصل می شود و پیش عرف معدد موضوع نیست بلکه حالی به حالی شدن است و اختلاف احوال و اعراض است با حفظ موضوع ، مثل سواد و بیاض در زید مثلا .

ولکن همین اختلاف و تبدل در موضوع کلی موجب تعدد موضوع می شود پیش عرف . پس هرگاه حکمی برود روی انسان ابیض پس اسود موضوع دیگری است .

و یدل علی هذا آنکه اگر بخرد اسب مشارالیه معین را به شرط آنکه عربی باشد ، فتبین عدم العربیه اینجا تخلف وصف مبیع است نه نفس مبیع .

ولکن هرگاه بفروشد یک اسب عربی به طور کلی بر ذمه ، پس تسلیم نمایدغیر عربی را ، خواهید گفت که این مصداق مبیع نیست نه آنکه فرد مبیع را تسلیم کرده و وصف تخلف شده است .

۳- در تحقق اسلام معتبر است علاوه بر علم و اعتقاد قلبی جنانی ، تن زیر باردادن و قبولی معلوم خود ، و این امری است وراء علم و وراء شهادت به لسان ، و آن تبانی و عقد قلب است . نهایت شهادت و اظهار به لسان کاشف است از آن . نه آنکه موضوعیت داشته باشد والا گنگ و کسی که در جایی است که کسی نیست که از اوشهادت را بشنود باید مسلم نشوند . بلکه متمم اسلام همان تن زیر بار دادن و قبول کردن و عقد قلب نمودن است پس از وضوح امر و رفع شبهه و جهل . و از اینجامعلوم شد معنای «جحد و ابها و استیقنتها انفسهم . »

نه مراد انکار به لسان است بلکه عقد قلب برخلاف است هر چند چیزی بر زبان جاری نسازد .

۴- در باب توثیق و تحکیم و ارجاع عامه ناس به کتب مرحوم حاجی نوری و امثالش مثل حاج سیداسماعیل طبرسی صاحب کفایه الموحدین . استاد اعتماد (دام علاه) می فرمودند : اینها کسانیند که در مقام نقل حدیث و خبر در کتب خودشان چنان ثقه و امین هستند که امکان ندارد فائی به جای واو یا بعکس نویسند . حتی اگر کلمه ای در خبر موجود در کتاب منقول منه باشد که به اجتهادخودشان آن کلمه غلط و ناصحیح باشد ، باز با همان غلطیت او را ثبت می کنندو بالای آن یا در حاشیه ، کلمه ای را که به اجتهاد خود صحیح می دانند می نویسندو حرف «ظاء» را در بالایش ثبت می کنند رمز اینکه ظاهر این است که به جای آن کلمه این کلمه بوده .

۵- از غرایب کلمات شیخ قدس سره در شبهه وجوبیه حکمیه شک درمکلف به آنکه : علم اجمالی علت تامه است برای وجوب موافقت و مع ذلک تجویزترخیص در احد اطراف کرده به جعل الآخر بدلا فی الظاهر .

۶- حال شیئ بوجهه با حال او بشخصه فرق می کند . مثل اینکه یقین کنم که انسان در دار هست و اما در بودن زید و غیره شک داشته باشم پس در این هنگام واقع به وجه معلوم و بشخصه مجهول است . پس متعلق علم و جهل شیی واحد من جهه واحده نیست : بل شیی واحد من جهتین است .

۷- اینکه گفته ایم «ترخیص در مخالفت قطعیه قبیح است یعنی ترخیصی که سند باشد برای صدور معصیت و ظلم . اما اگر ترخیصی باشد که سند برای علم به حصول

مخالفت باشد ، عیب ندارد . کما اینکه مایقین داریم که در میان شبهات بدویه که از اول عمر تا حال مرتکب شده ایم ، یک خلاف واقعی مرتکب شده ایم ، و منشا علم ، ترخیصی است که از شارع فی کل واقعه رسیده است . این ضررندارد . فتفطن .

۸- شبهه مصداقیه در لاتنقض معنایش این نیست که علی تقدیر کذا قاطع باشم به انتقاض حالت سابقه والا هیچ استصحابی از این سالم نیست . زیرا دراستصحاب طهارت حدثیه هم مثلا علی تقدیر خروج بول قاطع هستم به این که متوضی و متطهر نیستم .

بلکه مراد این است که یک معلوم معینی داشته باشیم و احتمال بدهیم انطباق مشکوک را بر همین معین . مثل اینکه بدانیم گوشه ای از این لباس نجس است و ندانیم کدام گوشه است ، پس یک گوشه خاصه را بشوییم ، بعد از این نمی توانیم استصحاب کنیم نجاسه گوشه واقعیه را ، زیرا احتمال انطباق آن بر همین گوشه معینه می دهیم ، که بر این تقدیرنقض یقین به یقین شده نه به شک ، پس چون انطباق معلوم نیست شبهه مصداقیه است .

۹- اشکالی نقل شد از آقای آقاضیاء (۲) در احکام ظاهریه که فرموده است : مطلوبیت آنها من باب المقدمیه للواقع است و هذا معنی کونها احکاما طریقیه ، ومقدمیت موقوف است بروجود واقع پس هرگاه واقعی نباشد مقدمیت هم نخواهدبود و در وقتی که مقدمیت نیست ملاک طلب و حکم نیست و هنگامی که ملاک نباشد پس حکم جدی نخواهد بود و در وقتی که جدی نشد پس صوری خواهدبود پس درحال شک درمطابقه واقع شک درجدیت وصوریت حکم واقع می شود .

جواب شبهه آقا ضیاء را حاج شیخ [عبدالکریم (ره)] این طور داد که در این مقام

با شک در جدیت و صوریت اراده هم ، عقل مستقل به وجوب امتثال است ، و مقصور نیست حکم ، به صورت معلومیت جدیت بلکه با احتمال جدیت هم متمشی است .

۱۰- انصاف آن است که اعتماد و وثوق نیست نه به تضعیف و توثیق شیخین اجلین صاحب الجواهر و شیخنا المرتضی قدس سرهما در سند روایاتی که در کتب فقهیه به آنها استدلال می کنند و نه به متن آنچه از خبر نقل می کنند . به جهت تخلف هر دو جهت در روایت زید نرسی که در عصیر زبیبی وارد شده است که هم زید را تضعیف کرده اند هردو شیخ ، و در کتاب مستدرک ، علامه نوری قدس سره مطالبی ذکر می کند که یطمئن النفس بموثوقیه زید . و هم متن خبر را از روی دونسخه از خود اصل زید جور دیگر نقل می کند غیر آنچه شیخان نقل فرموده اند که اختلاف مغیر معنی بینهما است .

و ایضا شیخنا المرتضی در باب نجاسه عرق ابل جلاله دو روایت یکی صحیحه هشام بن سالم و یکی حسن حفص بن البختری را نقل می کند مطلقا بدون تقیید به ابل . با آنکه در وسائل درکتابین طهارت واطعمه و اشربه حسنه را باتقیید به لفظ ابل نقل کرده است . و همچنین شیخ جواهر در بحث نجاسات با تقییدنقل کرده .

و در کتاب شیخ که به اطلاق نقل شده معین است که بر خود شیخ سهو شده نه آنکه از سهو کتاب باشد به جهت آنکه بحث کرده اند مبنیا بر اطلاق و تصریح نموده اند به اطلاق فلاحظ .

۱۱- آنچه نقدا به نظر می رسد برای محل تشاجر و صحبت علمی کردن دراصول عمدیت دارد اما در مبحث الفاظ از این قرار است :

تصویر امر در عبادیات ، واجب

مشروط ، ترتب ، اجتماع امر و نهی ، مقدمه موصله .

اما در مباحث ادله عقلیه از این قرار است :

قیام اصول و امارات مقام قطع موضوعی علی وجه الطریقیه ، علم اجمالی مقتضی تنجز است یا علت تامه ، وجه جمع بین حکم واقعی و ظاهری ، اقل و اکثر ارتباطیین مورد برائت است یا اشتغال ، استصحاب کلی قسم ثالث جاری است یا خیر .

۱۲- بنده در قبال آنچه در منظومه است ، گفته ام :

«ان الطبیعی مع الافراد+کا لاب لاآباء مع الاولاد» .

و آنچه در منظومه است این است :

«لیس الطبیعی مع الافراد+کالاب بل آباء مع الاولاد» .

فاضلی اشکالی می کرد به اینکه هرگاه فردی موجود شد ثم معدوم صرف شد و مدتی گذشت پس از آن فرد دیگری به وجود آمد باید تخلل عدم درشئ . واحد باشد اگر اب و اولاد باشد ، و اگر آباء و اولاد باشد سالم از این محذورخواهد بود .

۱۳- اشکالی که فاضلی بر اجتماع امر و نهی داشت این که نهایت آنچه اثبات کردید ترادف را از میان برداشتید . لکن قدر مشترکی که اصل الحرکه باشد -چنانکه خود می گویید که عرض فرد را به مهمله می توان داد- لازم افتاده که هم محبوب و هم مبغوض باشد .

۱۴- فاضلی دو اشکال می کرد بر برائت در اقل و اکثر ارتباطیین :

یکی آنکه وجود ضمنی که خواسته است چه ربطی به این وجود استقلالی دارد بلکه بینونت هست . فرض هم وحدت مطلوبی است . پس هیچ غرضی نیامده و هیچ فرمانی برده نشده .

و ثانی آنکه شما که انحلالی هستید علم تفصیلی شما متولد از علم اجمالی شما است و چگونه علم تفصیلی متاخر در رتبه ، اثر علم اجمالی متقدم فی الرتبه را می برد .

۱۵- وجود المانع و کذلک فقدالشرط اوالمعد

مؤثر فی عدم الشئ لولم یسبقه فی التاثیر سبب اخر کعدم الاراده و عدم المقتضی ، نعم هی مؤثرات شانیه لافعلیه . (۳)

چنانچه هرگاه شخصی بی سرمایه را گویند چرا تجارت نمی کنی ؟ نمی گویدچون راه بسته است . بلکه می گوید سرمایه ام کو ، تا تجارت کنم . پس مستند می سازدعدم تجارت را به عدم مقتضی نه به وجود مانع که سد طریق باشد .

از۱۶تا ۲۷

۱۶- قال (۴) فی بحث تقدیم الامارات علی الاستصحاب : و قد یجعل العمل بالدلیل فی قبال الاستصحاب من باب التخصص بناء علی ان نقض الحاله السابقه بالدلیل القطعی الاعتبار نقض بالیقین دون الشک المرادمنه عدم الدلیل .

و فیه : ان القطع باعتبارالدلیل فی موردالاستصحاب موقوف علی اثبات حکومه مؤداه علی مؤدی الاستصحاب . والا امکن ان یقال ان مؤدی الاستصحاب وجوب العمل علی الحاله السابقه مالم یعلم ارتفاعها سواء وجد اماره ام لا و مؤدی دلیل الاماره وجوب العمل بها خالف الحاله السابقه ام لا .

و قال عند بحث تقدیم الاستصحاب علی اصاله البراءه اعنی قاعده کل شئ مطلق حتی یرد فیه نهی : و مثله فی الضعف ما قیل ان النهی الثابت بالاستصحاب عن نقض الیقین وارد فی نفی الرخصه .

وجه الضعف : ان ظاهرالروایه بیان الرخصه فی الشئ الذی لم یرد فیه نهی من حیث الخصوص لا من حیث انه مشکوک الحکم و الا فامکن العکس بان یقال : ان النهی عن النقض فی مورد عدم ثبوت الرخصه باصاله الاباحه فیختص الاستصحاب بمالا یجری فیه اصاله البراءه .

۱۷- مرحوم آخوند در صفحه ۱۹۳ از حاشیه ، متعرض است که نقض دراخبار استصحاب نقض عملی و اخذ و بناء و الزام عملی است یا به نفس متیقن دراحکام یا به آثار و احکام او در موضوعات .

۱۸- هرچند در مثل ذباب طائر از روی عذره رطبه و نشیننده بر جامه نگوییم باستصحاب رطوبت رجل ذباب به

جهت آنکه اصل مثبت است لکن این حرف در مایعاتی که شک داریم در جفاف و جمود آنها حال الملاقات جاری نیست سواء اینکه در طرف ملاقی باشد یا ملاقی . زیرا واسطه با فرض میعان احد طرفین نیست جز نفس ملاقات . الا تری در حدیث اذا بلغ الماء قدر کر لم ینجسه . . . که مفهومش آن است که وقتی قلیل است به محض ملاقات نجاست نجس می شود .

پس هر گاه نجاست محرز باشد و ملاقات نیز و جدانی و شک در بقاء میعان ملاقی یا ملاقی حال الملاقات داشته باشیم استصحاب میعان می نماییم به لحاظ اثر جزء موضوعی تعلیقی .

و یتفرع علی هذا حال در مساله مسک جدا شده از میته در صورتی که تاریخ موت معلوم باشد و ندانیم که جفاف مسک در فار پیش از آن بوده یا بعد . بعد از آنکه طهارت اصل مسک که دم منجمد است معلوم است به حسب ذات .

۱۹- هر مخبری که به مخاطب خبری می دهد به غرض این است که رفع جهالت نماید . که اگر عالم به علم مخاطب به قضیه باشد خبر نمی دهد ، مگر به غرض دیگر . مثل اعلام مخاطب به آنکه من عالم هستم . کما فی قوله حفظت التوریه .

۲۰- آقای آقا سید احمد (۵) نقل کردند مذاق آقا ضیاء را در جمع بین حکم ظاهری و واقعی که غیر از مسلک آخوند و سایر حضرات است . و آن این است که : مولی یک وقت هست یک غرضی دارد که من جمیع الجهات در صدد حفظ وجودآن غرض می باشد . حتی در موارد شک هم جعل ایجاب احتیاط می کند که سد باب عدم غرض را من هذه الجهه نیز می نماید . زیرا

که همچنانکه اگر امر نکند غرض به عمل نمی آید . همچنین در صورت امر و عدم علم مکلف به آن نیز غرض به عمل نمی آید پس سد باب عدم می نماید من الجهه الاولی بانشاء امر و من الجهه الثانیه بایحاب الاحتیاط مع عدم العلم .

و یک وقت هست ، که در صدد تحصیل غرض نیست الا من جهه واحده و بعباره اخری : چیزی که مقدمات عدیده دارد ، نیست غرض در کل من المقدمات الاحفظ الغرض من جهته . مثلا وضوء و ستر و استقبال و غیر ذلک ، مقدمات وجودصلاتند و غرض از اتیان هر یک حفظ وجود صلاه من قبله است . پس مقدمه عبارت است از : چیزی که شانیت داشته باشد از برای اینکه حفظ ذی المقدمه من جهته بشود . حالا دو چیز مقدمه هستند برای مطلوب مولی که خودش می خواهد از عبدتحصیل کند : یکی امر مولی و دیگری علم مکلف . زیرا هر یک نباشد غرض منتفی خواهد شد . پس گاه است سد باب عدم من کلتاهاتین الجهتین می کند . به واسطه شدت اهتمامش به وجود غرضش . و گاه است که در صدد وجود غرض من تمام الجهات نیست . بلکه من جهه واحده هست . پس در این صورت اگر تخریب غرض بنماید از غیر جهتی که در صدد تحصیلش برآمده منافی نخواهد شد . زیراحفظ من جهه منافی نیست با تخریب من جهه . این است که در این صورت ترخیص عندالشک ضرر ندارد .

نظیر این است مطلوب در حج که علی تقدیرالاستطاعه مطلوبیت داردو منافات ندارد خواستن حج بر این زمینه ، با اعدام نمودن مولی اصل زمینه راو بردن اصل استطاعت را .

اگر چه فرق است بین مقام و آنجا ، زیرا تکلیف مشروط و

معلق بر علم معنی نـدارد . و در این صورت اگر علم به هم رسـد دیگر محتـاج به چیز دیگری من قبـل مولی نیست بلکه غرض تنجیز به هم می رساند . چون مولی امر کرده ، تو هم عالم شدی ، پس امر از ید مولی خارج شد به خلاف قبل العلم .

و (حنیتئـذ) نقول : که هر جـا حکم ظاهری جعل بشود معلوم است از قبیل ثانیست و هر جا جعل نشود معلوم است که از قبیل اول است . و این وجه هم ترتب است کمـا لایخفی ولکن غیر مسـلک آخونـد است . زیرا که ایشان احکام را قبل ازتعلق علم ، به مرتبه می داننـد که قابل امتثال نیست و وقتی علم آمد حکم را از مرتبه خود ترقی می دهد و به درجه بالاتر می رساند . ولی بنابراین حکم پس از علم ، عین او قبل العلم است .

و فرق این با مسـلک ترتبی که سایرین قائلنـد آن است که نقض وارد می آید برسایرین به صورتی که بگوید : ان علمت بعدم حرمته فهو حرام . لکن بنابراین وجه سالم است .

و حاصـل این وجه همـان وجه ترتب و طولیت حضـرات است لکن چون درآن خـدشه و منـاقشه بوده این وجه تقریب شـده به جهت رفع مناقشه و خدشه .

اشکال نقضی کرده اند بر کسی که جواب از تناقض بین حکمی که روی واقع رفته و حکمی که روی شک و علم به واقع رفته به اختلاف رتبه حکمین و در طول بودن آنها ، به آن جایی که بگوید : اذا علمت انه مباح فهوعلیك محرم . و اگربگویی جعل اباحه لغو می شود می گوییم : ان علمت بعدم حرمته فهو حرام . و عدم مجعول نیست .

۲۱- از

جمله جاهایی که غیر از اجماع دلیلی ندارد; جواز نظر به ام الزوجه است .

۲۲- از جمله جاهایی که به اصول مثبته عمل شده است ، اصالت عدم و ارث است . مثل اینکه میت یک پسر داشته باشد . و ندانیم برادری غایب برای اوهست یا نه که تمام مال را به پسر موجود می دهند .

۲۳- امتناع اجتماع نقیضین که از ابده بدیهیات است در صغرایش گفتگوهامی کنند . تا چه رسد به کبریات دیگر .

۲۴- قد یدعی که استثنای عقیب نفی دلالت دارد بر اینکه منفی در غیرمورد مستثنی موجود نیست . و اما در مورد مستثنی موجود هست پس نسبت به این به حسب غالب ، قضیه مثبته مهمله ، جزئیه اجمالیه را مفید است . کما هوالمشهورفی قوله (ع) : «لاصلاه الا بطهور . »

و قد یدعی ایضا فی قوله : «لا یحل مال امرء مسلم الا بطیب نفسه فلوا عتبراحد انه معتبر علاوه علی الطیب و الرضا الباطنی من ایجادالکاشف و المظهرو لایحل التصرف بمحض احرازالرضایه القلبیه لما کان فی الروایه ما ینفی قوله .

۲۵- آقا شیخ محمدتقی بروجردی می گوید : در باب قرعه چهل و پنج روایت هست و دو آیه . یکی در قصه حضرت یونس «فساهم فکان من المدحضین و دیگری در قصه حضرت مریم «و ماکنت لدیهم اذیلقون اقلا مهم ایهم یکفل مریم . »

۲۶- نقل شد از آقا شیخ محمدرضا دزفولی اعلی الله مقامه (۶) که می فرموده است که : ادله استتار در غروب «معرض عنها»ی مشهور است ولی چکنم که قمیون به آنها عمل نموده اند .

۲۷- فرق است بین خوب بودن شئ و ذومصلحه بودن آن فی نفسه ، و بین اقتضاء و خواهش نفسانی به آن داشتن از

غیر ، علی جهه الآمریه فی الضعیف و علی جهه الاستدعاء فی المساوی .

و با اقتضاء هم می شود مانع داشته باشد از تکلیف . اما اقتضاء نفسانی داشتن با قبح تکلیف چنانچه در عاجز است که نقصان از طرف فاعل است والا جهت اقتضاء در مرید تام است .

و مثال آنجا که شیئ مطلوبیت فی نفسه داشته باشد و من الغیر نداشته باشدچنان است که نقل فرمود استاد دام ظله از استادش آقا سیدمحمد اصفهانی طاب ثراه که فرمود : الآن ناصرالدین شاه بیاید دست مرا ببوسد و بگوید آقا التماس دعا ، چیز نفیس مرغوبی است مصلحت دار . لکن نفس هیچ وقت آن را خواهش نمی کندو در آن این اقتضاء هیچ وقت پیدا نخواهد شد .

و تظهر الثمره در آنجا که اگر شک در تکلیف فعلی ، ناشی باشد از شک درحسن و قبح خطاب ، با احراز مقتضی و مطلوبیت از عبد ، جای برائت نیست . و اگرناشی باشد از شک در اصل اقتضاء و مطلوبیت در عبد ولو با احراز مطلوبیت ذاتیه ، چنانچه هرگاه با احراز آنکه عبادت با همراه بودن دم و خون باطل است و صحیح آن مقید به عدم دم است مع ذلک احتمال دهیم که غمض عین کرده از آن و از عبدآن را نخواسته ولو به جهت عفو و تفضل بر عبد ، مثل خونی که در بدن یا لباس مصلی باشد و مشکوک باشد که اقل از درهم است یا نه . پس در این صورت چه عفوبگوییم و چه تقیید واقع ، علی ای حال برائتی باید شد . اگر در شبهه ما هوتیه اختیارشد برائت و اصل عقلی ، فرق نخواهد کرد علی العفو و علی

غیره .

از۲۸تا ۳۵

۲۸- استاد دام ظله می فرمود که : گاه است مولی یک غرض بیشتر ندارد ولی برای حفظ همان یک غرض امر را اسراء می دهد حتی در موردی که غرض در آن نیست لحکمه .

و حکمت مثل آنکه اگر واگذار نماید به عبد تحصیل غرض را بسا باشد درجهل مرکب زیاد واقع شود . پس امنا از این ، امر را روی عنوان کلی جامع افرادغرض دار و غیر غرض دار می برد .

مثالش آنکه : هرگاه مقصود مولی امن شهر از زدن دزد به مال کسی باشد و ازروی دعوت این غرض عسس بگمارد که در شب بعداز ساعت چهار هر که درآیدماخوذ شود . پس با آنکه غرض اخص است و اضیق ، مع ذلک به داعویت همین اخص اضیق ، چنبره امر فرا گرفت عنوان اعم اوسع را که «هر که بعداز ساعت چهاربیرون بیاید» باشد زیرا اگر می گفت به قید آنکه دزد باشد ، چه بسا محترمی که توهین می شد به اعتقاد آنکه دزد است و چه بسا دزدی که تن به سلامت می برد به اعتقاد آن که دزد نیست . پس این سبب شد که امر جدی رفت روی «هرکس نه خصوص دزد . پس عبد با علم به این مطلب و این که حفظ از دزد است؛ علم جزمی پیدا نماید که این شخص دزد نیست و می داند هم بالفرض که امر مولی در غیر دزدملاک ندارد . و لهذا آن را ماخوذ ندارد ، و اتفاق هم بیفتد که دزد نباشد واقعا ، مع ذلک استحقاق عقوبت دارد . چون که حسب وجدان دو چیز موضوعیت تامه بالاستقلال دارد هر یک از آنها برای وجوب اطاعت و استتباع عقوبت بر

مخالفت .

یکی غرض حتمی مولی و اقتضاء قلبی او ولو انفک عن الامر . و دیگری امرجدی ولو انفک عن الغرض ، به آنکه هیچ مصلحتی و منفعتی قائم به فعل نباشد . فقط در مجرد امر و ایقاع طلب مصلحت باشد . چنانچه در صورت مزبوره است که می بینیم عرفا شخص مزبور مورد مؤاخذه واقع می شود .

و فی الحقیقه این راجع می شود به لاتعمل بقطعک در مرحله غرض نه درمرحله امر . و ضرر داشتن آن در صورتی است که قطع داشته باشد هم به نبود غرض و هم به نبود امر . در چنین صورتی صحیح نیست تکلیف لاتعمل بقطعک . اما اگرقطع به عدم غرض و وجود امر جدی خالی از غرض داشته باشد و فرض آن است که فهمیدیم امر جدی فی نفسه وضوعیت بالاستقلال دارد در صحت عقوبت ، مانع ندارد این تکلیف ، بلی البته باید این امر مصحح هم داشته باشد ، مثل آنکه غلبه ببیند مولی در جهل های مرکبه عبد .

پس بر این تقدیر باید فکری نمود برای او امر طریقیه که عندالتخلف من الواقع ، عقوبت نمی آورد مخالفتشان و گفت به اینکه : سه جور امر داریم . یکی آنکه عقوبت می آورد علی کل حال ، یکی نمی آورد کذلک مثل امر مقدمی ، و یکی دائر مدار مطابقه واقع و عدم مطابقه با واقع است . پس می آورد با اول و نمی آورد باثانی ، و آن امر طریقی است . فتدبر .

۲۹- نه هر چیزی که جزئی باشد معنای حرفی می شود . مثلا طلب جزئی یااراده جزئیه یا تصور جزئی یا ندای جزئی یا اشاره جزئیه یا نحو اینها به مجرد جزئی بودن ، معنای حرفی نیستند والا بایست زید هم معنای حرفی

باشد .

بلکه معیار اسمیت و حرفیت آن ، استقلال و اندکاک است و این هردو درطلب جزئی و اراده جزئیه و امثالشان می آیند .

پس لاینافی که در معنای اسمی ادعا شود که هرگاه مستعمل شود و معنا درموطن خود موجود نباشد مهمل خواهد بود . چنانکه در لفظ طلب همچنین ادعایی شود که در این جهت شریک خواهد شد با صیغه امر . ولی فرق با مفهوم الطلب دارد ، از حیث آنکه هرگاه مفهوم طلب گفته شود و از طلب عین و اثری نباشد مهمل نیست به خلاف حقیقت طلب که باید موجود باشد والا مهمل است و همین است فرق بین مفهوم و حقیقت . مثلا کسی که گفته الفاظ موضوعند برای معانی مراده . سه نحو می شود تصویر کرد :

اول : مفهوم الاراده . و این مراد نخواهد بود . زیرا که غرض داعی به این حرف واضح است که حاجت استعمال است به تصور و اراده فعلی مرمعنی را ، پس زیاده مفهوم دردی دوا نخواهد نمود . بلکه ناچار است از تصور فعلی روی مفهوم معنای لفظ و مفهوم اراده .

و بعد ذلک می شود گفت : حقیقه الاراده است بالمعنی الاسمی یعنی هرگاه تصور و اراده ذهنی متحقق نباشد مهمل خواهد بود و باید ملحوظ بالاستقلال هم باشد .

و بر این وارد می آید ایراداتی که وارد آورده شده است از : لزوم تجرید درتطبیق بر خارجیات در اسماء اجناس . و در کلیه موضوعات و محمولات در کلیه قضایای غیر ذهنیه . و لازم آمدن دو تصور در استعمالات . و بودن وضع کلمه اسماءاجناس از باب وضع عام ، موضوع له خاص .

و ممکن است گفته شود مراد تصور و اراده فعلی خارجی حقیقی است بالمعنی

الحرفی . و این سالم از جمیع اشکالات است . فتدبر .

۳۰- مبادی اراده چه فاعلی چه آمری :

اول : تصور عمل و خطور صورت آن است در بال هم چنانکه خطور کند دربال شرب خمر . و این مسمی است به حدیث نفس و خاطر .

ثانی : هیجان رغبت به سوی آن عمل به تصور منافع و فواید آن و ادراک ملایم طبع در آن و این مسمی است به میل .

ثالث : حکم قلب به اینکه سزاوار است صدور این عمل ، به آنکه دفع نمایدصوارف و موانع و مزاحمات و منافرات طبیعی را که در آن می بیند و مضراتی که درآن تصور می نماید . و این مسمی است به جزم .

رابع : شوق مؤکد مشدد و این آخر اجزاء علت و آخر مبادی است و مسمی است به عزم ، و قابل فسخ است ولی وقتی که شدت و تاکد بالا گرفت آن وقت می گردد : قصد و اراده جازمه .

۳۱- آقای حاج شیخ نقل می فرمود از جناب میرزای شیرازی حاضر (۷) ادام الله عمره که مانع از ترتب بوده اند . که یک وقت صحبت در این خصوص با ایشان می کردیم . ایشان در آن قسم از واجب مشروط که معلق علیه فعل اختیاری مکلف باشد (چنانکه در باب ترتب است که علی تقدیر ترک الاهم افعل المهم) ، دون آن قسم که معلق علیه خارج از اختیار مکلف باشد ، (مثل اذا دخل الوقت فصل) . می فرموده اند چه واجبی است که همیشه مکلف اختیار آن را دارد به سبب اختیار برفعل و ترک معلق علیه و ما در اینجا تصویر نمی کنیم الا حرمت متعلقه به انفکاک معلق علیه از معلق را

. پس مرجع «ان فعلت کذا ، فافعل کذا» به این است که «یحرم علیه الانفکاک بین الفعلین . » پس واجب مشروط معلق در بین نیست و چیزی ه هست حرام فعلی مطلق است در هرجا که از این قبیل باشد .

۳۲- ایضا می فرمودند : چنان که در باب وجوب مقدمه واجب ، دلیلی امتن ازوجدان نیست و سایر ادله کلاـ مخدوشند . کذلک این هم بالوجدان است که فرق بین وجوب مقدمی و وجوب نفسی در این است که شئ هر گاه به قصد امر نفسی بیایدموجب قرب است به خلاف امر مقدمی ، و کذلک جهت و ملاک امر مقدمی ، که هیچ یک کار کن در قرب نیستند .

مثال می زدند به آنکه شخص از توی اطاق که می خواهد بیرون رود قصد کنداین قدمی را که بر می دارد چون مقدمه زیاره الحسین علیه السلام است امتثال این امر مقدمی یا ملاک آن را که مقدمیت باشد ، با آنکه هیچ قصد زیارت رفتن نداشته باشد ، ابداماجور و مثاب نخواهد بود .

بلی مقدمه را هر که برای رسیدن به ذی المقدمه بیاورد ولو بگوییم که مقدمه واجب واجب نیست ، این قصد موجب قرب می باشد . پس عمده این قصد است که به قصد توصل به ذی المقدمه داخل در مقدمه شدن باشد . و با وجود آن ، دیگرقصد امر مقدمی یا ملاک مقدمیت بیکاره و کالحجر فی جنب الانسان است . چنانچه با عدم این قصد ، قصد امر و ملاک ، مثمر هیچ قربی نخواهد شد . پس کسی که وقت داخل شده می خواهد وضو بگیرد و قصد نماز ندارد ، بلکه غایت مستحب در نظردارد ، یکی از سه کار برایش متصور است :

اول : قصد جهت

ندب که در وضو هست . ثانی : قصد امر ذی المقدمه که اقراالقرآن مثلا باشد . چون مقدمه را برای رسیدن به ذی المقدمه آوردن عبادت است . ثالث : قصد امر وجوبی مقدمی روی خود وضو .

اول مبتنی بر استحباب نفسی وضو است و از اخبار بیرون آوردنش مشکل است . و ثالث مبتنی است بر آن که قصد امر مقدمی مفید باشد و گذشت عدم فایده در آن ، فیتعین الوسط .

۳۳- مقتضی تعلیقی و تنجیزی مثل ادله ظنون خاصه با ادله نهی از عمل به غیر علم ، و مثل ادله امارات با ادله اصول .

۳۴- اجماع را اخذ به قدر متیقن باید نمود مگر آن که انعقد علی عنوان عام . که آن وقت معامله عموم کرده می شود و مرجع فی الافراد المشکوکه خواهد بود .

۳۵- آقای حاج شیخ مثال می زدند برای محبوبیت و مبغوضیت که دریک جا جمع شده به آنجا که یکی از محارم در آب افتاده باشد و اجنبی آن را در آورد که مکروهیت داشته و محبوبیت عرضیه پیدا کرده است .

از۳۶تا۴۲

۳۶- مرحوم آخوند در حاشیه قایل شده به اینکه علم اجمالی نسبت به حرمت مخالفت قطعیه مقتضی است نه علت تامه . لکن در کفایه قائل است به آنکه اگر حکم به درجه فعلیت رسیده باشد علم اجمالی کالتفصیلی علت تامه است نسبت به وجوب موافقت و حرمت مخالفت چون احتمال التناقض هم کالعلم بالتناقض است . چنانکه هرگاه به مرتبه فعلیت نرسیده است مانعی از اجرای اصل نیست ولو در جمیع اطراف ، و حتی اگر قائل شدیم به اینکه در اطراف علم اصل شرعی محل و موضوع ندارد . نه آنکه جاری است و بالتعارض یتساقطان . و هم چنین بنابر قول به اینکه

علم اجمالی نسبت به مخالفت احتمالیه مقتضی است نه علت تامه و لکن حکم اصل ، ناظر به حیث شک است نه به جمیع الحیثیات ، فلا ینافی که من حیث العلم الاجمالی ترخیص نباشد . به این دومذاق باید فرق گذاشت در ملاقی شبهه محصوره بین صورتی که علم به ملاقات قبل از علم اجمالی باشد و بین صورتی که علم به ملاقات بعداز آن پیدا شود . و درصورت اولی باید حکم نمود یک طرف علم یک اناء و طرف دیگرش دو اناء ملاقی و ملاقی است .

و اما در صورت ثانیه علم اجمالی اول اثر اثره ، و ثانی در رتبه متاخر از اواست ، همیشه تاثیر در تنجیز مستند به اول ست حدوثا و بقاء . چنانکه شیخ دراستناد حکم به ذات شئ و وصف عرضی آن ذکر فرموده که حکم مستند به ذات می شود دون وصف عرضی .

بلی هرگاه علم اجمالی را مقتضی بدانیم و حکم اصل را ناظر به مشکوک بدانیم من جمیع الحیثیات لامن خصوص حیث کونه مشکوکا آن وقت بایدفرق نگذاشت .

پس در صورت تاخر علم به ملاقات واضح است که اصل در ملاقی جاری است و همچنین در صورت تقدم آن . زیرا که قبل از علم اجمالی آنچه اصل جاری بود دو تا بیشتر نبود زیرا که در ملاقی جاری نخواهد بود در عرض ملاقی کما هو واضح . پس علم اجمالی این دو اصل موجود را که از بین برد ، می ماند اصل در ملاقی که تابحال جاری نبود ، حالا زنده می شود و جاری می شود بلامعارض .

۳۷- نقل کرد آقا سیداحمد (۸) که مرحوم آقا سیدکاظم و مرحوم آخوندقدس سرهما یک وقت در اوایل امرشان که هنوز ریاست تامه پیدا نکرده

بودند ، هردو درسشان در مقدمه موصله واقع می شود و اول مثبت و ثانی نافی بلکه مدعی عدم معقولیت بوده است . شاگردی که در هر دو درس حاضر بوده است متحیرمی شود چه در هر یک از دو درس که می نشیند حرف صاحبش را تمام می بیندو قوه تمیز صحیح از سقیم نداشته است . لهذا هردو را دعوت می کند در منزل خودبرای نهار . همینکه هردو مجتمع می شوند ، مرحوم آخوند رو می کند به آقا که شنیده ام شما مقدمه موصله را قائلید می گوید : بلی . آخوند مشغول اقامه برهان برعدم معقولیت می شود که تاسیس نموده است در اصول و آقا ساکت می نشیند تاوقتی که آخوند فارغ می شود .

آقا می فرماید : هرگاه زمینی از غیر ، فاصله بین مکلف و آب باشد و صاحب زمین بگوید راضی نیستم به دخول در زمین من مگر آن دخولی که در عقیب آن وضوء باشد [این مقدمه موصله است] وهرگاه این یک مورد تصویر شد بس است دربطلان برهان شما وظاهر شدن آنکه برهان نیست مغالطه و سفسطه است و چون دلیل در باب ، منحصر در عقل است قدر متیقن از آن توصل است نه غیر آن .

مرحوم آخوند در فکر فرو می رود و خوشش نمی آید و نهار می طلبد و بعداجوبه ای برای آن تهیه کرده بوده و در مجلس درسش اشاره می کرده و بعضی می گفته اند ما که از عهده اش بیرون نمی آییم چه ثمر . اگر اینها را با خود آقا می گفتندلعل جوابی داشت .

۳۸- مرحوم شیخ رحمه الله در رسائل در آخر مساله اصل مثبت اشاره دارد به اصاله عدم حاجب عندالشک فی وجوده علی محل الغسل او المسح لاثبات غسل البشره و مسحها المامور بهما فی الوضوء و الغسل . و می فرماید : ربما یتمسک بجریان السیره و

الاجماع علیها . لکن خود می فرماید : و فیه نظر .

۳۹- استاد عماد دامت افادته می فرمود : دو وجدان مخالف هم که پر واضح باشد به نظر هر طرفی مثل مقدمه موصله .

کسانی که قائل به عدم اعتبار قید ایصال شدند در مقدمه بر حرف خصم می خندند و تعبیر هذا مما یضحک الثکلی می کنند و کسانی که قائل به اعتبارشده اند دعوی وجدان صریح بر طرف خود می کنند و بر مقابل طعن زنان می گویندهذا مما یبکی العریس و تعبیر ثانی از آقای آقا سیدکاظم است و تعبیر اول به ظن کاتب از آقای آقا سیدمحمد است اعلی الله مقامهما الشریف .

۴۰- ایضا نقل می فرمود : که در ایام تحصیل زمانی مشرف به کربلا شدم ازنجف اشرف . وقتی بود که آقای صدر در قاعده فراغ در درس اصول تکلم می فرمود . من هم حاضر درس شدم . ایشان روایت حسین بن ابی العلاء را که در باب خاتم است که دارد : «تدیره فی الوضو فان نسیت حتی تقوم فی الصلاه فلا آمرک ان تعیدالصلاه اظهار داشتند و بر آن معتمد شدند که هرگاه احتمال درستکاری اختیاری را ندهد و قاطع به غفلت و نسیان و عدم تذکر حین العمل باشد و احتمال بدهد که نقصی هم وارد نشده باشد از باب اتفاق . چنانچه در مورد روایت ، مکلف ، فرض شده قاطع باشد به آنکه فراموش کرده اداره خاتم را پس اگر آب رفته باشد درزیر آن بی اعمال اختیار رفته خواهد بود و معهذا امام علیه السلام می فرماید لا۔ آمرک ان تعیدالصلاه و معلوم است که صلاه و وضوء مثل همند در این جهت پس اشکال نشود که این در صلاه است نه در وضو پس ربط به مساله ندارد . بلکه ظاهر

حتی تقوم فی الصلاه ، اثناء نماز است پس معنای اعاده از سر گرفتن نماز و اعاده وضوخواهد بود .

الحاصل فرمود : برای اجرای قاعده فراغ در این موارد که اشکال می نمودند ، این روایت را آقا بیرون آورد که هم سند خوب و هم دلالت خوب [بود] پس آقاخیلی خوشحال از این باب بود و هم ما خوشحال شدیم تا آنکه مراجعت به نجف اشرف کردم و در محضر مرحوم استاد آقا سیدمحمد از این روایت مذاکره کردم به ایشان ارائه نمودم . و ایشان یک شبهه در جلو من انداخته از حیث دلالت که یادم می آید متعجب شدم چرا این را من و آقای صدر ملتفت نشدیم و بالجمله به واسطه آن شبهه از سر اعتقاد خود برگشتیم و حالیه هر چه تامل می کنم دلالت روایت راتمام می بینم و نمی دانم آن شبهه چه بود و هرچه می کنم یادم نمی آید .

۴۱- ایضا می فرمود : که اوقاتی که در صحن سامره مشغول [به تحصیل]بودیم و در آنجا حوزه درسی منعقد بود در خدمت مرحوم استاد آقا سیدمحمد که آقا میرزاحسین نایینی نیز از اهل آن حوزه بوده وقتی که صحبت در مقدمه موصله بود ، گفتگوی عبارت مرحوم شیخ محمدتقی را که در این مساله در حاشیه دارد ، که مقدمه من حیث ایصالها الی ذی المقدمه واجب است لابقید الایصال و بر این عبارت اشکال و گفتگو میان طلاب بود .

پس آقا میرزاحسین نایینی نقل کرد که عالم جلیل نحریر بی بدیل ، بحر فیض ربانی سرچشمه قدس و تقوا جناب الشیخ محمدحسین زادالله تعالی فی علودرجاته پدر جناب فاضل بی بدیل عالم جلیل آقای آقارضا (۹) سلمه الله تعالی می فرمود که عجب کلمه پرمعنایی است این کلمه حیف که نفهمیدند معنای آن

را .

۴۲- و می فرمود : آقا میرزامهدی مرقوم در سابق اگر مانده بود معرکه شده بود از بس فکور بود .

در وقتی که در جبایر صحبت بود در مساله وضوءات و اغسال جبیره آیامجزینند از برای نماز بعد از رفع عذر و خوب شدن کسر و جرح و قرح یا نه . بنای مساله بر این بود که آیا حکمی که بر حرج مرتب است و در موضوع مکسورو مجروح و مقروح وارد است مادام هذاالموضوع است .

در تکالیف ، مقدمیه بالنسبه بذی المقدمه باید ملحوظ شود یا بالنسبه به مقدمه .

پس بنابر آنکه وضو و غسل هیچ مطلوبیتی بجز مطلوبیت مقدمیه غیریه نداشته باشد . پس گفتند هرگاه مکسور و مجروح و مقروح شدی یجزیک المسح علی الجبیره عن غسل البشره . پس بنابر وجه اول در وقت هر نمازی ندای الوضو ازآن نماز بلند می شود و باید به اطلاق آیه وضوی تام به آن داد . حالا اگر در حال نمازظهر مکسور و نحو آن شدی و گفتند عوض آن تمام ، اکتفا به این ناقص می شود . این دلیل نمی شود برای وقتی که از این عنوان بدر رفتی برای نماز عصر ، و فرض این است که آن هم ندای الوضوءالتام ازش بلند است . بالجمله وقت خطاب به مقدمه چون غیری است وقت خطاب به ذی المقدمه است پس حرج در این وقت بایدملحوظ شود و آن متعدد است به تعدد ذی المقدمه . بلی اگر صرف الوجودی دراینجا بیش مطلوب نبود و مفروض آن است که جواب آن هم داده شد به وضوی ناقص خوب بود . لکن هر صلاتی ندای مستقلی دارد . نهایت وضوی تام نماز پیش اگر منتقض نشده اکتفا بر آن می شود .

و بنابر وجه ثانی ، تو

بعد از این وضو گردیدی دارای مقدمه و حکم دارای وضو آن است که : «ایاك ان تحدث وضوء حتی تستیقن الحدث حاصل آنکه حال این هم حال یک تکلیف نفسی است مثلاـ نماز ظهری که للحرج از قیام منتقل به قعود شدی این نسبت به این تکلیف مجزی است و هر کاری که از نماز ظهر قیامی ساخته می شد از قعودی باید ساخته شود . هم چنین کار وضو هم به درد نمازهای بعد خوردن است پس باید قائم مقام آن هم چنین باشد .

ثم هرگاه به استحباب نفسی وضو قائل شدیم وجه ثانی متعین می شود پس هر امری که بر وضوی تام مترتب است بر ناقص هم مترتب است حتی لو قلنا علی تقدیرالغیریه بالوجه الاول . به جهت آنکه خطاب متعدد در وقت هر نماز نیست . بلکه یک خطاب است به تکلیف نفسی و فرض آنکه جواب داده شد . و از آثارحقیقه الوضو هم طهارت بود فیفیدها ما یقوم مقامه . و بعد از حصول طهارت اطلاق الوضوء لاینقضه الا الحدث کافی است و اگر گفته شود که آن متعرض «رفع لمانع می باشد دون «رفع لارتفاع الموضوع و مقام محتمل است از قبیل ثانی باشد . بلکه وجهی برای احتمال اول نیست ، کفایت می کند استصحاب طهارت برای رفع این حرف . حاصل بعداز این گفتگوها که بسیار بود و یک درس تمام در آن صرف شدجناب آقای سیداحمد سؤال کرد که این قدرها مساله دقت ندارد که بر حسب آنچه نقل شد آقا میرزامهدی به آقا سیدمحمد بگوید دستتان به فرمایش شیخ نمی رسد .

آقای حاج شیخ جواب دادند : بلی وقتی که شخص خیلی فکور وزحمت کش می شود هرگاه از طرف ، نسبت به او یک حرف

مبنی بر مسامحه گفته شود یا با او به نحو مسامحه و عدم اعتنای تام رفتار شود زود به او ب...می خورد .

بعد فرمود : یک وقت طوری شد که همین جناب آقا میرزامهدی با میرزای بزرگ از همین جهت متغیرالحال شد و آن این بود که در منزل خود میرزا سؤالی آوردند : کسی که نذر کرده چایی نخورد حنث های متعدد دارد یا یک حنث . آقای آقامیرزامهدی حضور داشت . جناب میرزا با او بنای صحبت این را گذاشت که طبیعت چند نحو اعتبار دارد . یک وقت گفتگو به جایی رسید که میرزا به آقا میرزامهدی فرمودند : نامربوط می گویی . آقا میرزامهدی از شنیدن این کلمه خیلی اوقاتش تلخ شد و گفت : من که شب تا صبح فکر می کنم امکان ندارد که نامربوط بگویم . غلط علمی ممکن است . لکن نامربوط نمی شود از هم چه کسی صادر شود . این بود میرزاهم خلقش تنگ شد برخواست رفت در اندرون .

از ۴۳ تا ۵۳

۴۳- می فرمود : مرحوم آقا سیدمحمد طاب ثراه منکر بود ، بودن تقریرات (۱۰) منسوبه به مرحوم شیخ مرتضی اعلی الله مقامه را از آن بزرگوار . زیرا بعض مطالب آن مطالبی نیست که بتوان نسبت صدور آنها را به شیخ داد .

حقیر گوید : مثل التزام به اینکه خروج از دار غصبیه برای من توسط فیها جایزاست در همه احوال ، و حرام نیست و معاقب علیه نیست که در تقریرات است .

۴۴- آقای حاج شیخ استاد دام ظله فرمود شنیدم از مرحوم حجه الاسلام آقاسیدمحمدکاظم طباطبایی طاب ثراه که ادعا می کرد امکان وجود کلی طبیعی را بلافرد ، و استدلال بر آن می نمود به خطی که شخص را سم

در بین رسم کردن آن باشدو بر حدی از حدود قطع نکند آن را ، که لاشبهه که در این صورت اصل الخط تحقق پیدا کرده خواهد بود ، با آنکه فردالخط تحققش منوط به تحقق حد است . به جهت آنکه فردالخط عبارت از خط محدود است و تا حد وجود نگرفته ست خط محدودمتحقق نخواهد شد و حدی در صورت مزبوره متحقق نشده است بالفرض .

۴۵- می فرمود استاد که در زمانی که مرحوم میرزای شیرازی بزرگ مساله جبائر را عنوان کرد ، پیش انداخت گفتگوی در قضیه «اذا بلغ الماء قدر کر» راو اینکه مفهوم آن موجبه جزئیه یا کلیه است و اختلاف دو استاد فن مرحومین شیخ محمدتقی و شیخ مرتضی و ذهاب اول به جزئیه و ثانی به کلیه را .

پس ترجیح دادند میرزا ، مذاق شیخ محمدتقی را که بودن مفهوم ایجاب جزئی باشد پس مرحوم آقا میرزامهدی پدر آقا میرزا محمدحسین شروع کردند به انتصار مرحوم شیخ و تقریب کردن استدلال شیخ که : مفاد ان شرطیه ، علیه تامه منحصره برای تالی خود که شرط است نسبت به جزاء . و لازم این افتاده که هرگاه ازمیان برود این علت تمام افراد عموم منقلب گردد از ایجاب به سلب در موجبه و عکس در سالبه .

و چون در زبان آقا میرزامهدی لکنتی بود نتوانست درست به جوری که مطلب را حالی نماید ، تقریر کند .

پس من بعد از اتمام درس بر پا خاستم در پای منبر و ایستاده تقریب فرمایش شیخ را کما هو کردم .

۴۶- بین الترتب الذی نقوله فی الجمع بین الحکم الواقعی و الظاهری و الترتب الذی نقوله فی مبحث الضد اشتراک من حیث و افتراق من حیث .

اما اشتراکهما فهو ان الامر بالاهم مثلا فی کلا

البـابين لا اطلاق له حاليا بالنسـبه الى الحاله الطاريه التى جعلناها موضوعا للامر بالمهم اعنى الشك هناك و العصـيان فى مبحث الضد و عدم اطلاق الامر بالنسبه اليهما لايحتاج الى البيان .

و امـا افتر اقهمـا فمن جهه ان التنـاقض و التضاد فى الانشاء مرتفع باختلاف الرتبه و لكنه جاء فى العلم ايضا ، و عـدم صـحته من جهه لزوم البعث و التحريك نحوالضدين او النقيضين . و اما فى الشك فلا يلزم ذلک ايضا لسقوط الواقع مع الشک البدوى عن البعث و التحريک الفعليين . هـذا فى مبحث الجمع و اما فى مبحث الضـد ، فالتضاد فى الانشاء مرتفع باختلاف الرتبه كما هناک و لاـ يلزم البعث نحوالضـدين ايضـا من جهه ان الاـمر بالاـهم باعث نحو فعل الاهم ، و الامر بالمهم له بعث نحوالمهم فى تقـدير عصيان ذلک الامر و عدم الانبعاث ببعثه ، و مثل هذين البعثين ليس من البعث الى الجمع بين الضدين فى شى .

۴۷- به شخصـى كه مى گويـد بعضـى از اعراض عروض در ذهن و اتصـاف در خـارج دارنـد به معنى اينكه فـوقيت در خـارج نيست آنچه در خارج است فوق است و اما فوقيت انتزاعى است كه ذهن مى نمايد و منشا انتزاع امرى است خارجى .

گفتـه مى شـود كه معنى اين كلاـم اين است كه در خـارج خشت و گـل است و چيز ديگرى نفس الاـمريت وراء آن و هـواى مجاور آن ندارد بجز اينكه هرگاه چشم به آن مى خورد منشا خيالى در واهمه و متخيله مى شود .

نظير اين كه سـياهى و تـاريكى و تنهـايى سـرداب و منشا خيال انسان مى شودكه الولو در آنجا موجود است والا چيزى نيست . پس بايد گفت الولوهم جزءانتزاعيات است و منشا انتزاع يعنى خيال آن امرى است خارجى كه سياهى و تاريكى باشد .

وليكن حق آن است كه واقعيتى در خارج براى فوقيت و امثال آن وراء عالم خيال هست و

نباید هر چه در وراء عالم خیال ، واقع و نفس الامر دارد یک چیزمشت پر کن و عبا بر دوش و کلاه بر سر یک جا نشسته باشد . بلکه همین که صدق و کذب دارد همین معنی نفس الامریت او است .

۴۸- و نقل فرمود در زمانی که بحث درسی ایشان رسید بلبن جاریه یعنی شیر دختر : که خدای رحمت فرماید مرحوم حاجی آقا را (مراد حاجی نوری اعلی الله مقامه است) که ایشان می فرمود : پیش من شیردختر با بول هیچ فرق ندارد .

۴۹- کتاب فقه الرضا به احادیثی که در آن مندرج است عمل نمی نمایند . به واسطه آنکه معلوم نیست اتصال آنها باحدی از معصومین -صلوات الله علیهم اجمعین- . و لیکن شیخ اعظم اجل اقدم المحدثین الحاج میرزاحسین النوری قدس الله روحه الشریف ، معتمد به آن و عامل به احادیث آن است و در این باب وجوه عدیده در کتاب مستدرک ذکر فرموده حتی آنکه فرموده : و لنا الیه طریق آخرلیس حجه لغیرنا .

و نقل فرمود استناد دام عمره که آن مرحوم درخواست از شخص جفاری که در خصوص این کتاب از جفر استفساری نماید تاجواب چه آید . چون رجوع کرد جواب آمد : املاء از آن جناب و تالیف از احمدبن محمدبن عیسی است .

۵۰- و نقل فرمودند که آقای شریعت در باب عصیر عنبی رساله ای (۱۱) نوشته اند و از آن تعریف نمودند و فرمودند یدطولایی از برای این جناب است درحدیث . حتی آنکه فرمودند بعداز مرحوم حاجی نوری در امروزه روز این آقاشخص اول است در این علم . و لهذا بسا می شود که در فروع فقهیه استنباطات رشیقه از مضامین اخبار متفرقه و از تضاعیف

روایت متشـتته می نماید و در این جهت ممتاز اقران است در استخراج نکات دقیقه که ید معاصرین از آن کوتاه است ، هرچند بگوییم که در نظریات کمترین از بعضـی معاصـرین هسـتند و نقل کردنـد که این رساله را خود ندیـدم ولکن مرحوم آقا شـیخ عبدالله گلپایگانی رحمه الله تعالی دیده و بسـیار از آن تعریف و توصیف می نمودند و نقل می کردند که از جمله احادیثی که در آن رسال نوشـته اند تاییدا لمرامهم از حرمت عصیر (اذانش بنفسه) و عدم حلیت آن به ذهاب ثلیثن حدیثی است که سؤال می نماید از معصوم از خصوص همین عصیر و آن حضرت در جواب می فرماید : شه شه تلک الخمره المنتنه .

شه شه کلمه استقذار است چنانکه در لغت فارسی به جای آن گاهی تف تف و گاهی اخ اخ استعمال می کنند .

۵۱- و ما الحیوه الدنیا الا لهو و لعب و ان الدار الاخره لهی الحیوان لوکانوایعلمون .

نیست زنـدگانی دنیا الا بازیچه یعنی چنانکه صبیان و کودکان اجتماع می کننـدو شاه بازی درمی آورند ، یکی شاه می شود و یکی وزیر و یکی فراش ، و به اینهامبتهـج و مسـرور هم می شونـد تا مقدار ساعتی ، و پس از انقضای بازی هیچ کار آنهانتیجه نبخشیده ، نه شاه شاه است نه وزیر وزیر نه فراش فراش .

کـذلک زنـدگانی دنیا بعینه همین حال را دارد و دنیاطلبان حال آن کودکان ، حال جاه و مال که بدان مسـرور و مبتهجند حال آن شاه بازی و وزارت و فراشی ، تاچشم بر هم زده نه از طالب اثری ، نه از مطلوب خبری .

و اما دار آخرت پس آن زندگی جاوید است که هرگز زوال پذیر نیست و موت برای آن نیست چه انسان

متنعم باشد چه نعوذبالله معذب ، زنده است و هرگزموت ندارد .

پس همچنانکه در دنیا مردان پی بازیچه صبیان و شاه بازی ایشان رانمی گیرند زیرا که هیچ نتیجه بر آن مترتب نیست و ابدا امور معاش بر آن مرتب نخواهد شد . پس لهذا می روند پی کاری که نان از آن در آورند . کذلک مردی که خداوند چشم بصیرت او را گشوده است همت خود را مصروف نمی سازد به تعمیرزندگانی این سراچه لهو و لعبی ، بلکه صرف می نماید همت خود را برای زندگانی حقیقی و حیاه جاودانی .

پس هرکس دعوی دار است که من معتقدم به خدا و رسول و صدق قرآن ، و مع ذلک شب و روز پی جمع دنیا و زخارف آن است دروغگو است . زیرا جمع بین آن اعتقاد و این عمل نشاید . آیا ندیده ای در امور خارجیه دنیویه اعتقاد بشئی ملازم با ترتیب آثار است و غیرمنفک از آن . چنانکه در اعتقاد به اقتدار مولای ظاهری و صدق و عیدش بر نافرمانیش ، و در اعتقاد به اقتدار سلطان ظاهری و صدق وعیدش نسبت به رعیتی که یاغی و طاغی شود و از دادن مالیات دولتی ابانماید ، پس می بینی این دو اعتقاد را که منفک نمی شود از رفتار خارجی بر طبقش به آنکه اطاعت نماید مولا را و ادا نماید مالیات را . یا اگر به واسطه فرط غفلت و انغماردر شهوت و غضب و غرور نافرمانی کرد و ابا کرد پس از فرونشستن آتش شهوت ازخواب بیدار می شود و هرچه زودتر در صدد تلافی و تدارک مافات بر می آید به آنکه وسیله و واسطه برای خود می جوید که او را در نظر مولی و سلطان شفاعت کند

و از در ضراعت و مسکنت و تملق و ندامت بیرون خواهد آمد و امکان ندارد که ملتفت بشود و بر طغیان خود مستمر بماند مگر آنکه اعتقاد داشته باشد که مولی مولای بی کفایتی است و سلطان سلطان بی قوه و استعدادی است که زمینه رادرخور این نحو کارها ببیند . یا قوه خود را فوق قوه او ببیند . والا اعتقاد به قوت اوو عجز خود و اعتقاد به صدق او در وعید و عقوبت منافی است با اصرار برطغیان و عدم ندامت بر آن .

۵۲- باید کاری کرد که استادی و فوت کاسه گری یاد گرفت که اگر این کار راکردی مثل این می شود که همیشه حاضر هستی مطلب را هر چند طال المده . و اما هرگاه از این بازماندی و عمر در نوشتن صرف نمودی آن وقت طولی نمی کشد که نوشتجات خودت که تقریرات استادت است با قوانین هیچ فرقی ندارد و تو همان شخص اولی و بدون آن که هیچ پا به پله بالاتر گذاشته باشی . پس غنیمت شمر ایام فراغت و شباب را که برای همه کس بلکه برای بسیار بسیارکسان این راغت بال و جمع حواس فراهم نمی شود و اینها با جوانی نور علی نور است .

هان ای پسر بکوش که روزی پدر شوی .

اگر کردی بردی و الا به جهالت مردی . در خانه اگر کس است یک حرف بس است .

۵۳- از کرامات و خوارق عادات آنکه در قریب به عصر ما پیدا شد نسخه ای از انجیل برنابا و در آن تصریحات است بر قیت حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله که معلوم می شود بی دینان نصاری از صدر اول این نسخه را مخفی داشتند و خدای خواست که این نسخه کهنه قدیمه به دست آمد ، ولله الحمد به چاپ

رسید .

از۵۴تا۶۱

۵۴- نقل فرمود آقای حاج شیخ که : مرحوم آخوند [خراسانی] می فرمود : اعتماد من بر همان نظره اولی است و لهذا کار را مفید نمی دانم بلکه فکر زیادموجب خرابی است . گفتند : و لهذا دوره اصول ایشان از اوایل تا اواخر یک نسق بودو اختلاف پیدا نشد بین حاشیه و کفایه مگر در مواضع قلیله .

و نقل می فرمود از آقای آقا سیدمحمد استادش که می فرموده : نظره اولی نظره حمقاء است و اعتماد بر آن نمی نمود . بلکه هر گاه مطلبی را در وقتی به نظرات عدیده بنیانش را محکم کرده بود و در وقت دیگر از او سؤال می شد در ثانی نیزتامل می نمود . و بی تامل ، اعتمادا بر نظر سابق جواب نمی فرمود .

و شنیده شد که مرحوم میرزای شیرازی -اعلی الله مقامه- نیز چنین بوده . رحمه الله تعالی علی جمیع علمائنا الماضین و اطال اعمار الباقین .

۵۵- وقتی گفتگو در این بود که آیا آقا سیدمحمد اصفهانی ترجیح می داده بوده است مرحوم میرزا را بر مرحوم شیخ یا نه . ایشان نفی این مطلب کردندو گفتند چنان معتقد درباره شیخ بود که مطلبی را که دیگران سر به راست می گذشتند و از سقطات شیخ می شمردند ، ایشان مقید بود که در آن هی تامل کندولو به ده روز بکشد ، بلکه وجهی برایش بفهمد و در متاخرین احدی را بر شیخ ترجیح نمی داد .

بلی درباره میرزا هم نسبت به معاصرینش از همه پیشترش می دانست مثل مرحوم آخوند اردکانی .

نقل نمود که حاج میرزامحمدحسین شهرستانی پدر حاج میرزاعلی شهرستانی یک وقت در سامره آمده بود و نوشته ای در مساله تداخل اغسال نوشته بود و به خدمت میرزا داده بود . آن

نوشته خیلی در نظر میرزا جلوه کرده بود و خیلی ترویج از شهرستانی نمودند و امر کردند طلاب را که در آن نوشته نظر کنند .

و آقا میرزا مهدی پدر آقا میرزا محمد حسین همشیره زاده آقای آقامیرزامحمد تقی دام ظله که در فکوریت از دایی خود گذشته بود گفت : من این نوشته راگرفتم و نظر کردم و هر چه فکر کردم بلکه به یک جایی از آن چنگ بند کنم نشد .

الحاصل استاد ، بلاواسطه یا به واسطه آقا میرزا محمد حسین پسر این آقامیرزامهدی از این آقا میرزامهدی نقل کرد که ایشان گفته بود در کربلای معلی دربالای سر حضرت ، من بودم که این حاج میرزا محمد حسین شهرستانی قسم یادکرد که آخوند اردکانی ملا تراست از شیخ .

پس استاد فرمود ما از بس شنیدیم مبالغه و استعجاب در ملایی آخونداردکانی را آخر یک وقت از مرحوم آقا سیدمحمد جویا شدیم که چه نحو بوده اند . ایشان مدح کردند . و با آنکه در مقام مدح بودند این کلمه را گفتند که می رسید نظرایشان به اول نظر میرزا .

بعد فرمود استاد که : نسبت در جلالت قدر شیخ و ترفع آن نسبت به غیر ، آنکه جناب میرزا در این اواخر درسشان رشته متصله نداشت . گاهی در یک مساله شروع می کردند تمام شده یا نشده ، عوائق و موانع پیش می آمد و تعطیل می شد . بعدها که می خواستند شروع بکنند از اصحاب حوزه می پرسیدند کجا را بخوانیم . خاطرم است یک وقت مساله جبایر را درس گفتند و یک وقت مساله خلل و شکیات را درس می گفتند و هکذا متفرقا .

تا آنکه یک وقت باز همین صحبت بود

که از کجا مباحثه کنند . یکی ازشاگردان یک جایی را تعیین کرد . جناب میرزا فرمود : چون شیخ آنجا را ننوشته است من نمی توانم . حاصل مقید بود که هر جا را شیخ نوشته آنجا را یک حک و اصلاح و تصفیه بنماید .

نقل نمود استاد که : حاجی شهرستانی غایه المسئول را نوشته و تقریرات درس اصول آخوند اردکانی است .

و خود آخوند مستقلا دوره اصول را نوشته بودند و لیکن چون تقیدداشتند هم از حیث مطلب و هم از حیث عبارت . می خواستند تجدید نظری کنند . همین طور ماند و به چاپ نرسید ، که الآن هم در ورثه آخوند مانده بدون چاپ .

۵۶- می فرمود : که سید استاد در خواب شیخ جواهر را دیده بود و چون شیخ تقویت می نماید جواز دخول به وضوءات و اغسال عذریه را در غایات آنهابعد از زوال عذر و اضطرار . پس مرحوم سید گفته بود من خیال می کنم بتوان استدلال نمود برای اجزاء در غسل جبیره به اطلاق آیه شریفه «و ان کنتم جنبافاطهروا» چون این هم تطهر است . پس مرحوم شیخ صاحب جواهر فرمودند : خوش التفات خوش التفات .

و می فرمود که : من نیز در خواب رفع شبهه علمیه برایم حاصل شده است و آن وقتی بود که خیلی زحمت می کشیدم و فکر زیاد می کردم و در مساله استصحاب در معنی لاتنقض بودیم و برایم شبهه بود . پس خیلی زیاد فکر کردم و شبهه ام حل نشد پس خوابیدم و در خواب حل شبهه ام شد .

۵۷- استاد دام ظله می فرمود که : می توان گفت مثل مرحوم آخوند خراسانی نیامده است در فن تدریس ، و زود شاگرد در پای درسش ترقی می نمود ،

و چنـان تقریر صـافی داشت که وقتی شـاگرد از پای درس بر می خواست بـدون تامل ، مطلب درس دسـتش بود و به سـهولت مطلب را کما هو بی کم و زیاد می توانست تقریرنمایـد و همه کس بفهم بود که تمام تلامذه از مبتدی و منتهی هر گاه بنا بود تقریردرس کنند اختلافی در میان نبود .

ولی این جهت که مطلب اسـتاد کما هو دست شاگرد آمده باشد پس از آنکه ازدرس برخیزد ، در درس مرحوم آقا سیدمحمد نبـود . چه بسـا بـود شـاگردی به جـوری تقریر درس می کرد و شـاگرد دیگری به جـور دیگر که هیـچ سـازش و امکـان جمع نداشتند ، تقریر می نمود ، و در این جهت شریک میرزای بزرگ بود .

و لهـذا آخونـد ملاـ علی روز دری که تقریرات بحث میرزا را می نوشـته است یعنی خصوص مبـاحث الفاظ را خیلی مواظب و ملازم میرزا شده بوده است . که هرمطلبی را مراجعه به میرزا می نموده است و پس از نوشـتن ارائه به ایشان می داده و حک و اصـلاح به نظر ایشـان می کرده که جـایی اختلاف نشود و بر خلاف نقل نشـده باشـد . غرض این است که سـهل التناول نبوده است حالی شدن مطلب ایشان ازمجلس بحثشان .

و می فرمود : من وقتی مشـرف شـدم آخوند ملا علی نبود ، ولی نسـخه تقریراتش متعدد بود خطی ، در سامرا که اسـتنساخ می نمودنـد و حجمش به انـدازه حجم عروه الوثقی بود و خیلی مطالب را سـعی کرده بود که توضـیح نماید حتی آنکه در بعضـی جاها داشت و به عباره اخری فارسـیه و دو سه سـطر عبارت فارسـی نوشته بود . درجاهایی که مطلب باریک بود خواسته بود به این نحو تقریب به ذهن کند .

و می فرمود این آقای میرزای حالیه

(۱۲) سلمه الله تقریرش در درسش صاف است اگر بگذارندش که تقریر کند . ولی شاگردها نوبت به استاد نمی دهند و مجال تقریر برای ایشان نمی گذارند و مجلس منقضی می شود به صحبتهای تلامذه .

و می فرمود : این تقریرات آخوند ملاعلی روز دری را وقتی فضلا و طلاب ، دیدند پیش همگی مسلم و یقینی بود که مباحث الفاظی که مرحوم آخوند خراسانی نوشته بود همه مطالب آن از درس میرزا ماخوذ بوده است و خود آخوند مبتکر آنهانبوده اند .

۵۸- صورت خوابی است که شخصی از اهل ارومیه که قریب یک سال است مجاور این ارض اقدس است دیده است .

از قرار نقل بعضی ثقات خیلی محل وثوق بلکه از عدول محسوب است و تفصیل خواب این است :

که دسته سینه زن طلاب به صحن مطهر مشرف می شوند . این شخص هم بوده و خیلی منقلب می شود و نزدیک به حالت غشوه او را عارض می شود ولی خودداری می نماید و چون با خود قرار داده بوده است که هر شب چهارشنبه را به مسجد جمکران مشرف شود و بیتوته نماید . این شب را به واسطه خستگی و بی حالی و ضعف پیری و گذشتن مقداری از شب مردد می شود در رفتن و نرفتن ، تا بنا را بر رفتن می گذارد و به صعوبت عصا زنان تا ساعت شش از شب خود را به مسجد می رساند و به محض رسیدن از کثرت خستگی خواب او را می رباید ، پس درعالم خواب می بیند مجلسی است که چهار نفر از علمای نجف اشرف در آنجاحاضرند . یکی مرحوم حجه الاسلام آقای حاج شیخ محمدحسن ماماقانی . دوم مرحوم حجه الاسلام آقای آقا شیخ . . . . سوم مرحوم حجه الاسلام آقای آقا شیخ علی یزدی که

از علمای جلیل القدر بوده است . چهارم مرحوم حجه الاسلام آقای آقاسیدکاظم یزدی طاب ثراهم .

و می بیند که در جلو مرحوم سید کاغذ بسیار ریخته است . تا چشم سید به این شخص می افتد یکی از آن کاغذها برداشته به او می دهد . می فرماید این برات ازتو است بگیر . می گیرد و عرض می کند یکی هم برای برادرم مرحمت کنید . می فرماید این بروات راجع به حضرت صادق علیه السلام است . مال حوزه قم است . برادرشما راجع به حضرت سیدالشهداعلیه السلام است و درست به احترام بنشین و ملتفت پشت سر خود باش . همین که ملتفت پشت سر می شود می بیند خود حضرت صادق علیه السلام نشسته . پس به آن حضرت شکایت ازضعف اسلام و مسلمین و طول کشیدن غیبت می نماید .

پس حضرت می فرماید آیا دوست ندارید که از اهل این آیه باشید : «و نریدان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما کانوا یحذرون . »

تمام شد خواب و عجب آن است که در تفسیر هم از حضرت صادق علیه السلام مروی است که این آیه شریفه در شان ائمه علیهم السلام است .

۵۹- ای کسی که اشتغال به علوم رسمی داری کی و چه وقت عقیده ات به پروردگار کامل ، بلکه پیدا می شود ؟ تا این قدر به کلمات موهومه نپردازی و خلق رابا خالق یکسان نکنی ، بلکه تمام نظر به خلق می نمایی . این از شیوه موحدین دوراست و از عالم قبیح تر است . آنکه غنی را غنی نمود . آقا را آقا کرد محبت پدر راایجاد نمود به او باید پرداخت ای غافل! نه آنکه بچسبی به پدر

و یـا به آقـای ظاهری و گمان کنی آنها مسـبب و روزی دهنـد . زهی غفلت زهی غفلت زهی غفلت . عمرت گـذشت و هرچه بالا می رود عوض آنکه عقیـده بالا رود تنزل و نکس پیدا می کند . اول به اصـلاح این مرض مهلک موبق روحی بپرداز . بعد از آن به امورات جسم و تنمیه و قوت بـدن . بلکه هیچ وقت هم و غمی از دوم در دل مکن . بلکه توکل تام پیدا کن به خدای خود . خدا شناس باش نه قوم شناس یا استاد یا عنوان دیگرخلقی شناس .

و امـا عقیـده را همیشه و شب و روز مواظب باش . ره چنان رو که ره روان رفتنـدو از کلماتی که در دست ما نهادنـد می توان پی برد که چگونه بود حال آنها . و به چه پله رسیده بود عقاید قلبیه ایشان .

اللهم ارزقنی ذلک و احشرنی معهم صلواتک علیهم .

۶۰- قال السـید الجلیل السید رضـی الدین بن طاوس فی کتاب مهج الدعوات فی عداد الادعیه التی ذکرها لدفع ضعف البصر : قال قـدس سـرهم : و رایت فی المجلد الاول من کتاب التجمل فی ترجمه محمدبن جعفربن عبدالله بن جعفربن یحیی بن خاقان مامعناه :

ان انسانا ضـعف بصـره فرای فی منامه من یقول له : قل : اعیـذ نوربصـری بنورالله الـذی لا یطفاء . و امسح بیدک علی عینیک و تتبعها آیه الکرسی .

فقال : فصح بصره و جرب ذلک فصح فی التجربه .

[و همچنین محدث قمی در سفینه البحار ذیل کلمه دعا نقل کرده : روی ان انسانا ضعف بصره الخ ص ۴۵۶ ، ج ۱ .]

۶۱- نقل کرد اسـتاد عماد دام ظله از مرحوم خلد آشیان جنت مکان حاج میرزاحسین نوری طبرسی که آن مرحوم استدلال می فرمود بر عدم جواز جلوس درروضات مطهره معصویمن علیهم السلام

به مجرد خواندن استیذان برای دخول و آنکه اذن دخول ملازم اذن جلوس نیست بقضیه ابی حنیفه که وارد شد بر حضرت امام جعفرصادق صلوات الله علیه و بی اذن آن حضرت نشست و آن حضرت بر او کج خلق شدند که چرا بدون اذن در حضور من نشستی با وجود آنکه او ماذون در دخول بودقطعا زیرا در دم در عمارت تا به توسط دربان و حاجب ماذون در دخول نمی شدندداخل نمی شدند .

۶۲ تا ۶۶

۶۲- در یوم شنبه ۹ شهر شعبان المعظم از سال هزار و سیصد و سی و هفت که شش روز از فوت مرحوم آیه الله طباطبایی اعلی الله مقامه گذشته بود در محضرو مجلس درس آقای آقانورالدین عراقی حاضر بودم و این حکایت از او شنیدم که مرحوم جنت مکان آخوند ملاعلی نهاوندی رحمه الله علیه از شاگردهای مرحوم شیخ مرتضی الانصاری بود و گفت من در چند کرت با جناب میرزای شیرازی اعلی الله مقامه در طراده همسفر شدم و اتفاق صحبت و مذاکره علمیه در میان آمدو به من مطالب او درگیر شد و به طوری در نظرم بلند آمد نظریات او که گفتم اگر این مرد مجتهد است ماها مجتهد نخواهیم بود و لهذا بنا را بر تقلید او گذاشتم و همراهان من که در درس شیخ رفیق من بودند چون از این مطلب آگاه شدند مرا برآن ملامت نمودند ولی به خرج من ابدا نرفت تا آنکه سفر زیارت حضرت ثامن الائمه علیه و علی آبائه و ابنائه آلاف التحیه والسلام پیش آمد .

در بین این راه هم بعضی از رفقا که در بلاد عجم بودند چون مرا بر تقلید میرزادیدند ملامتها کردند و ابدا حرف آنها در من تاثیر نکرد تا آنکه وارد مشهد مقدس شدم و

جناب آقای حاج میرزانصرالله را که ملا و رئیس در آن مکان شریف بودملاقات نمودم .

و آقای آقانور نقل کرد که این حاج میرزانصرالله از شاگردهای شیخ انصاری نبود و لیکن در پایه علمی در مرتبه بسیار شامخی بوده بطوری که سفری که به جانب عتبات عالیات آمده بوده است با جناب میرزای شیرازی مذاکره علمیه می نماید و به طوری میرزا را در هم می پیچاند که بعضی گفتند میرزا در آن مجلس به لسان حال صدای هل من ناصرش بلند شد .

الحاصل بعد از چند مرتبه صحبت علمی که بین آخوند ملاعلی و حاج میرزانصرالله اتفاق می افتد حاج میرزانصرالله می گوید من تا به حال معتقد به علمیت و ملایی شیخ مرتضی نبودم و کتابهای او مرا معتقد به ملایی او نکردو شاگردهای او را که دیدم (مثل آخوند ملا عبدالله که در خراسان اقامت داشته درآن وقت از قرار نقل آقای آقا نور) ایضا به دل من وقعی پیدا نکرد و لیکن این شخص که آخوند ملاعلی باشد مرا درباره شیخ مرتضی معتقد ساخت و فهمیدم که شیخ درملایی به مرتبه بسیار بلندی بوده است .

بعضی اشخاص می گویند حالا این شخص را چه می گویی مجتهد است یاخیر ؟ می گوید از امر بدیهی سؤال می کنید . اجتهاد او بدیهی است . می گویند چه می فرمایی که او خود نقدا مقلد است و خود را مجتهد نمی داند .

می فرمایند : اگر چنین کند حرام بین کرده است .

این حرف که گوشزد آخوند ملاعلی می شود چون معتقد به ملایی حاج میرزانصرالله بوده اسباب تردید او می شود و سبب این می شود که دست از تقلیدبرداشته عمل به احتیاط را پیش می گیرد چون آن هم شاق و صعب بوده است لهذابنا

می گـذارد که ثانیا در صـدد فحص حال و تتبع بر آیـد و ببیند که نظر سابق او بر خطااست یا خیر ، پس مسافرت به عتبات می کنـد و در مجلس درس میرزا حاضـرمی شود و از کثرت رد و ایرادات که در درس میرزا می نماید حاضـرین درس مشـمئزمی شونـد و می گوینـد که تو اسـباب تعطیل درس می شوی لهـذا قرار می دهنـد که آخونـد منفردا پس از درس با میرزا صـحبت نمایـد و چون میرزا ریاست داشـته و درآن موقع شـلوغ می شده است از جهه امورات عامه لهذا تبدیل به پنج شـنبه و جمعه می شود تا آنکه بالاخره مرحوم میرزا ملتفت می شود که آخوند چه غرضـی دارد . یاقسم می خورد یا بدون قسم (تردید از کاتب است) می فرماید که تو مجتهدی بلاشـبهه و این قدر بر خود سـخت مگیر . آخوند این حرف را که می شنود از جناب میرزابر طرف تفریـط می افتـد درباره آن جناب و شاک می شود در اصل آن که جناب میرزااز اهل خبره باشـد فضـلا از اهل اجتهاد و لهذا می آید در حرم حضـرت امیر-علیه الصـلوه و السلام- و مشغول گریه می شود برای چاره کار خود . تا آنکه بنایش بر آن قرار می گیرد که آنچه تا به حال از درس شـیخ مرتضـی و غیره استفاده نموده طرارا از صفحه دل محو نماید و از الآن استیناف عمل نمایـد . پس مشـغول می شود ازابتـدای نحو و صـرف ، بنا می کنـد نظر کردن و به تامل خود هر مساله را درست کرده و می گذرد تا آنکه در اصول فقه این طریقه خاصه مختصره را مخترع و مبتکرواقع می شود .

و آقا نقل کرد که می گفت من تقریرات درس شیخ مرتضی را به خط

خود که در درسش استماع نموده بودم همه را نوشته بودم از پس این واقعه این تقریرات را ازکتب ضلال دانستم و حفظشان را حرام فهمیدم و لهذا آنچه دستم رسید که تقریرات مکتوبه خودم بوده تمام را پنهان و مخفی نمودم از دیگران که دست رسم نبود .

و آقای آقا نور می گفت که او دوره اصول را در مدت ششماه درس می گفت و من یکدوره حاضر شدم و تمام آن را نوشته و الآن هم دارم و می گفت کسی تاب تحمل درسش را نداشت و لهذا بیچاره شاگردی نداشت و از شهید ثانی به این طرف احدی را مجتهد نمی دانست و پس از آنکه من دوره اصول را تماما در نزد اودیدم به حسب اعتقادی که داشت که کسی را مجتهد نمی دانست قسم خورد که من و تو مجتهد هستیم و تصریح نمود به اینکه از شیخ مرتضی و میرزای شیرازی اعلم هستی .

بعد خود آقا تمجید از علو نظر آخوند نمود و گفت عیبش آن بود که بر خلاف متعارف افتاده و عمده آنکه معقول ندیده بود . و الا اگر چنانچه واجد معقول بودو از طریق متعارف خارج نشده بود با معاصرین خود هم نسبت بود و در نظریات ازآنها اعلی بود .

پس کسی از حضار گفت معقول دیدن عالم را کانه تکمیل می کند . آقا درجواب گفت البته انسان هر چه تتبع در علوم بیشتر داشته باشد نظریاتش اکمل خواهد بود نظیر آنکه هرکس رجوع نماید به کتاب صاحب فصول و کتاب صاحب ضوابط هیچ نسبت نمی دهد فصول را به کتاب صاحب ضوابط . چون صاحب ضوابط مطالب را در صورت بسیار سهل التناولی درآورده بحیثیتی که از واضحات می نماید و لیکن در مجلسی که

اتفاق ملاقات بین شیخ صاحب فصول و سیدصاحب ضوابط می افتد و مذاکره علمی در میان ایشان واقع می شود . شیخ صاحب فصول مقداری که در مجلس سخن می گوید سید صاحب ضوابط از کثرت تتبعی که داشته است چنان پیش می آید و بر صاحب فصول تنگ می گیرد که صاحب فصول مات می ماند .

۶۳- و ایضا آقای آقا نور نقل نمود که در اخبار هست که در دوره آخرالزمان اشخاصی بیایند که بعضی بعضی را تکفیر نمایند و هر دو از اهل نجات باشندو گفت نظیر آنکه آقا شیخ عبدالحمید انجدانی معروف ، جناب آخوند حاجی ملاابوطالب را تکفیر کرد و به این لفظ تعبیر می نمود که از سنی هم گذشته منی است . وقتی کسی گفته بوده است : حاج ملا ابوطالب . ایشان گفته بود : ابوطالب منی است . و ایشان کسانی را که دارای حکمت بودند کافر می دانست مثل حاج آقا محسن .

حتی آنکه پیش ملایی درس می خوانده است شخصی حکمی به اومی گوید : بیا در پیش من از کلمات آن اصغاکن . از ملایش اجازه می خواهد . آن ملابعداز قدری تامل می گوید برو ، زیرا که من در خمیره تو چیزی دیده ام که تو آخر رادبر اهل حکمت خواهی بود و کلمات ایشان در تو هیچ اثری نخواهد کرد . لهذا از تومطمئن هستم در درسش حاضر شو . پس حاضر می شود . آن وقت گفته بوده است که این شخص هرچه خواست کفریات خود را از من پوشیده دارد نتوانست . آخرتمام کفریاتش را ظاهر کرد و ایضا کتابهایی وقف کرده بوده است ولی شرایطی در آنها قرار داده بوده است که کمتر کس واجد آنها است . من جمله آنکه طلبه حکمت نخواند

و از اهل آن نباشد .

آقا گفتند که مرحوم میرزای شیرازی در سامره برای او ماهانه قرار دادند که درنجف به او داده می شد و بعضیها می گفتند میرزا چون دیده این زود زود تکفیرمی کند لهذا او را از سامره اخراج کرده که نبادا آنجا باشد و بعضی چیزها ببیندو تکفیر میرزا کند .

الحاصل آقا گفت که سبب تکفیر مرحوم حاجی آخوند این شده بود که ایشان گفته بوده اند که حضرت امیر ، از پیغمبران اولی العزم افضل نیستند . بعد آقاگفت که من به آقا شیخ عبدالحمید ایرادا گفتم که علامه هم می فرماید : «ولی فی اولی العزم تردد . » گفت باشد تا من فکری کنم و جواب تو را بیاورم . رفت و بعد وقتی آمد گفت به نظرم می آید که لفظ لیس افتاده است و چنین بوده «و لیس لی فی اولی الامر تردد . »

گفتم بسیار خوب . پس این دلیل می شود که غیر از علامه جمعی تردد در این باب داشته اند .

و گفت بعضی در صدد برآمدند که به او به این سبب اذیت برسانند . جناب حاج آخوند مانع شد معتذرا به اینکه من میدانم این تکفیر او نه از روی هوی است . بلکه از روی غیرت دیانتی او است و لهذا معذور است .

۶۴- وقتی صحبت از شعرا در میان بود نقل فرمود استاد استناد از جناب سیدحسن کشمیری که ایشان فرمود کسی بود اشعار بسیار عالی می گفت و دیوانه وضع بود و در کمال تسلط بود در گفتن که بروانی و فوری اشعار بسیار بسیار عالی می سرود و گاه بود هر چه به او اصرار می شد به گفتن شعر اقدام نمی کرد ولی گاه که مثلا معطل یک سبیل می شد و می گفت سبیل برایم چاق

کن می گفتیم تـا شـعرنگویی چاق نمی کنیم بنا می کرد بی معطلی اشـعار در کمال غرایی گفتن . من جمله درمـدح حضـرت امیرعلیه السلام در همین مظان این رباعی گفت بدیهه :

تویی آن نقطه بالای فاء فوق ایـدیهم که درگاه تنزل تحت بسم الله را بایی نبود ار پای لغزش همچنان بی پرده می گفتم که در حقت نصیری زد کلام پای بر جایی

۶۵- ایضا از همان جناب سید نقل کردند که وقت دیگر هم همین قسمهاپیش آمد شد و شعری گفت که استاد فرمود من یادم نمانده است و حاصل مضـمونش آنکه در مدح حضـرت امیرعلیه السـلام بود که محبت آن جناب از سـنخ آب است یا از سنخ آتش . اگر از سـنخ آب است فلان لازم آب را ندارد و اگر از آتش است فلان لازم آتش را ندارد و همچنین تشـقیقات کرده بود و نفی لوازم . بعد در آخر شعرمتحیر مانده گفته بود : ان هذالشی عجاب .

۶۶- ایضا نقل فرمود در زمان مرحوم شاه عباس شـعرا در مدح حضرت امیراشعار می گفته و به جوایز کثیره نایل می شده اند . من جمله شاعری قصیده گفته بوده است که این شعر از جزء آن بوده است :

اگر دشمن کشد ساغر و گر دوست به یاد ابرو مردانه او است

آنقـدر مرحوم شاه عباس از این شـعر حظ می کند که هی امر می کند از خزانه برایش اشـرفی بیاورند که خرمن اشـرفی فراهم می آید .

شاعر دیگر به طمع می آید در وقتی که شاه در سـر طویله بوده است او راآنقدر پقر و پیهن صـله می دهد که کوه پقر پیدا می شود .

۶۷ تا ۶۹

۶۷- در روز شنبه بیست و سیم یا بیست و دوم شهر مبارک رجب الاصب صبحی جناب مستطاب ناشر

اخبار اهل بیت اطهار و ذاکر آثار خانواده سید مختارعلیه و آله افضل الصلوات و اکمل التحیات تشریف فرما شدند در خانه ما به جهت باز دید عید نوروز چون سیزده نوروز می باشد .

در مجلس شریف این نقل را فرمودند که در سفر مکه در دوم محرم بود که وارد کشتی شدیم و اهل کشتی غالب سنی بودند و ما شیعه ها کم بودیم و از ناحیه سنیها بسیار مورد صدمات می شدیم حتی از ترس آنها از تعزیه حضرت سیدالشهدا–ارواحنا فداه– هم باز ماندیم . و شیخ عبدالله نامی هم در میان سنیها بود که امام جماعت آنها بود .

و حاجی ملاجعفر کرهرودی با پسرش حاجی ملازین العابدین که سی و سه سفر تقریبا مشرف به بیت الله شد و در این سال در ایام عید مرحوم شد نیز در کشتی بودند و جای آنها طوری بود که حفاظی نبود بین آنها و دریا . و این حاجی ملاجعفراذان می گفت و اشهد ان علیا ولی الله را می گفت و همچنین حی علی خیرالعمل . و هرچه می گفتند به خرجش نمی رفت و آدم کج خلقی بود اوقاتش تلخ می شد . می گفت . . . می خورند اذیت کنند .

بالاخره فرمود تا آنکه یک وقت ناخوشی در مابین سنیها افتاد که گویازانوهای آنها را بریده اند . اصلا قادر به حرکت نبودند و آنقدر مردند و از عددشان کم شد که ما شیعه ها غالب شدیم بر آنها . پس از آن بنای تعزیه داری را گذاشتیم . . . .

ایضا نقل کرد که فتحعلی خان ملک الشعرای فتحعلی شاه بوده است . ایام عیدی رسیده بوده است و اشعاری برای محضر سلطان تهیه ندیده بوده است . ازاین جهت گرفته بوده در میان کوچه بر می خورد بلوطی باشی

. مطلب را یا پس ازاستفسار او یا پیش به او می گوید . لوطی باشی می گوید من هم می خواهم حاضرحضور شوم لکن حالا قدری زود است . بیا باهم برویم خانه آنجا خلوت است . بنشین چند شعری تهیه ببین . میروند با هم در اطاقی ملک الشعرا را می نشاند و خودمشغول کار در بیرون و اندرون خانه در تردد بوده است و در جلو اطاق ایوانی بوده کوزه ماستی هم خریده بوده در طاقچه ایوان گذاشته بوده است و یک بز و یک میمون هم در کنار حیاط ، میخ طویله آنها به زمین کوبیده بوده است . پس هنگامی که لوطی باشی از خانه خارج می شود ملک الشعرا در جایی بوده که میمون او را ندیده بوده است . می بیند میمون میخ طویله خود را از زمین کند و میخ طویله بز را هم کندپس از آن آمد در میان طاقچه و ماست کوزه را مشغول به خوردن شد .

پس از چندی قدری از ماست برداشت و به ریش بز مالید و قدری به پوز اوو بعد رفت و میخ طویله خود را محکم کوبید و به کمال تشخص نشست و به اطراف نگاه می کرد ناگاه چشمش به من افتاد و فهمید که من از مطلب مطلع شده ام بناکرد به دست و صورت به طور اشاره تضرع و التماس کردن که بروز ندهم در این اثناء لوطی باشی وارد شد . من هم از کثرت خنده از حال رفتم دید ریش بز و پوز اورا که به ماست آلوده است و میخ طویله اش باز . خلقش تنگ شد ، بنا کرد به بز فحش دادن ، چوب را برداشت ، حیوان بی تقصیر را کتک

زدن . من هم چون میمون التماس کرده بود جرات افشا نداشتم ، مبادا کینه مرا بر دارد و اذیت کند . پس خفیه به لوطی باشی رساندم کیفیت واقعه را و بی تقصیری بز بیچاره را .

پس استطرادا این مطلب را ذکر فرمود که زمانی شخص قصابی از حضرت صادق علیه السلام سؤال کرد که هرگاه لانجین ماست در میان حیات باشد سگ را با پوزه ماستی ببینیم از میان حیات بیرون آمد و لانجین را هم ببینیم به هم خورده است . حکم به نجاست می شود یا خیر ؟ فرمود : نه به جهت آنکه شاید پوز سگ از جای دیگر ماستی شده باشد و لانجین را کسی به هم زده باشد پس آن قصاب می گویدچیزی در دلم از این فرمایش افتاد تا یک وقتی سر گوسفند را بریدم دست خون آلوده با کارد به دست ، چنان بول مرا گرفت که با همین حال به کمال عجله رفتم در میان خرابه برای ادرار که ناگاه دیدم کسی را تازه سر بریده اند و خون از او جستن می کند و بیرون آمدن من و رسیدن یک نفر دیوانی ، فورا مرا گرفت که ای فلان فلان شده سر این بیچار را چرا بریدی من هر چه استنکاف کردم گفت : با این وصف ممکن است از تو قبول کرد ؟ !

فهمیدم از آن خدشه ای که در دلم افتاد در فرمایش حضرت گرفتار شدم و دانستم جز به دست آن بزرگوار خلاصی ندارم . پس به حضرت پیغام دادم ، تا آنکه حضرت فرمود ، باید قاتل را خود مقتول تعیین کند .

به هر جهت کاتب همه را فراموش کرده است . وسایل خلاصی او را حضرت فراهم آورد .

۶۸- در

روز سه شنبه ۱۵ شهر جمادی الاول ایام فاطمیه از سال هزارو سیصد و سی و نه هجری در منزل جناب جلالت مآب قدسی القاب المؤمن الورع الصالح المتقی جناب آقا میرزامصطفی خان ادام الله عمره و کثر فی المؤمنین امثاله بودم .

جناب مستطاب عمده الواعظین العالم المؤید ذوالانفاس القدسیه بحرالمفاخر و المعالی جناب الحاج میرزامحمدعلی الخوانساری در بالای منبر اولاخیلی تاکید و تشدید نمودند در حق شناسی نسبت به هر که ذی حق شود بر انسان ، در امر دینی باشد یا دنیوی که عبارت است از خدا و رسول و ائمه و حضرت زهراعلیهم السلام و استادی که به تو علم بیاموزد و پدر و مادر و هرکه از سایر طبقات ناس که حقی بر گردن تو پیدا کند ولو بلقمه نانی و لو بشربت آبی ، الی غیر ذلک من سایرافرادالاحسان الیک .

و دیگر تعریف و توصیف اکید شدید و مدح بسیار بلیغی کرد از جناب فخراعاظم الواعظین و سیدافاخم المحدثین البحرالمواج و النحریرالذی لیس له نظیرنقطه دایره المفاخرالحاج ملاباقر واعظ تهرانی و از علمیت او بسیار ستود و از انتفاع یافتن از مصنفات و مؤلفات او و به این سبب ذیحق عظیم بودن او بر همه اهل منبرو اهل علم بسیار گفت و از آن جمله اسم سه کتاب از کتب او را برد با تعریف : یکی کتاب روح و ریحان یکی کتاب جنات النعیم فی احوال مولینا عبدالعظیم (۱۳) یکی کتاب خصایص فاطمیه و تحریض کرد اهل علم را بر رجوع به این کتب زیرا بسیارمی توان استفادات نفیسه علمیه از این کتب و کتب دیگرش برد .

۶۹- و دیگر جناب زبده الواعظین و قبله المحدثین الحافظ لکثیر من اخباراهل بیت علیهم السلام العصمه و الطهاره و المتشبث بذیل آثار معادن الوحی و

التنزیل بحرالمعالی و المفاخر جناب الحاج آقا صابر کرهرودی کثرالله فی اهل المنبر امثاله و نفع الله بکلماته ایانا و جمیع المؤمنین نیز در همین مجلس در بالای منبر می فرمودکه مرحوم مجلسی عطرالله مرقده در کتاب حیاه القلوب در جلد نبوت خاصه ، اخبارمعراجیه حضرت رسالت پناهی را با شرح و بسط تمام و فوائد مالا کلام ، بیان فرموده است .

من جمله آنکه حضرت فرمودند چون مرا به عالم بالا سیر دادند بر هر یک از درهای هشتگانه بهشت ، بعد از سه کلمه طیبه مبارکه : لااله الاالله ، محمدرسول الله ، علی ولی الله ، نقش شده بود چهار کلمه دیگر ، که مجموع سی و دوکلمه اند و بهترند از دنیا و مافیها (جمله معترضه) حاجی می فرمود این سه کلمه مبارکه لااله الاالله الخ سی و پنج حرفند اول دوازده حرف و ثانی نیز بهمچنین و ثالث یازده حرف است و هر که در هر وقت اینها را بر زبان جاری کند به هر حرفی خداوند هفتصد حسنه برای او بنویسد و هفتصد سیئه محو فرماید و هفتصد درجه بلند فرماید . هر که چرط دارد حساب کند ببیند سی و پنج هفتصد هفتصد هفتصدچقدر می شود .

الحاصل بر در اول بعد سه کلمه مبارکه این چهار کلمه نقش بود : لکل شئ حیله و حیله طیب العیش فی الدنیا اربع خصال : نبذالحقد و ترک الحسد و القناعه و مجالسه اهل الخیر .

و بر در دوم بعد از سه کلمه طیبه نقش بود : لکل شئ حیله و حیله طیب العیش فی الاخره اربع خصال : التعطف علی الارامل و مسح راس الیتامی والسعی فی قضاء حوائج المسلمین و تفقد حال الفقراء .

واقعه حضرت حسن مجتبی در حال طواف و اعتکاف در مسجدالحرام و سؤال سائل از آن حضرت تا آخر آنچه

در عده الداعی است .

واقعه حضرت رسول که از هر سفر می آمد اول به دیدن زهرای اطهر می آمدچنانچه هر وقت به سفر می رفت آخر از حجره آن حضرت بیرون می خرامید تا یک دفعه وارد شد آن پرده و دست بر نجن و گلوبند را دید مراجعت کرد فی الفورحضرت زهرا آنها را خدمت حضرت فرستاد و حضرت تقسیم بین فقرا کرد .

واقعه حضرت امیر که زن مشک آب کش را دید که خسته شده کمکش کرده تاخانه ، دیداطفال یتیم دارد خمیر کرده گفت اطفال را من نگاه داری می کنم تو نان بپزپس صورت نازنین به طرف آتش می گرفت می گفت ببین حر آتش را .

واقعه حضرت رسول که دید در کوچه اطفال را بازی می کردند ، بچه ای از آنهادور و در سمتی سر به زانوی غم نهاده و می گریست . نوازشش کرد ، در خانه برد . فرمود : من بجای پدر تو ، علی عمو و حسنین برادران تو هستند .

و بر در سیم بعد از آن کلمات نورانیات نقش بود : لکل شئ حیله و حیله صحه البدن فی الدنیا اربع خصال : قله الطعام و قله الکلام و قله المشی و قله النوم .

بر در چهارم بعد از آنها نقش بود این چهار کلمه مقدسه : من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلیبر والدیه ، من کان یؤمن بالله والیوم الآخر و دیگر احسان به همسایگان و دیگر اکرام ضیف و میهمان و دیگر من کان یؤمن بالله والیوم الآخرفلیقل خیرا او یسکت .

و بر در پنجم این چهار کلمه بعد از سه کلمه نقش بود : «من ارادان لایذل فلایذل . من ارادان لایظلم فلایظلم . من ارادان لایشتم فلایشتم . من ارادان یستمک بالعروه الوثقی فلیستمک بقول لااله الاالله ،

محمدرسول الله ، علی ولی الله .

بر در شـشم نقش بود بعد از سه کلمه این کلمات اربع : من ارادان لا یظلم لحده فلینورالمساجد . من احب ان یکون قبره واسعا فسیحا فلیبن المساجد . و من احب ان لا یاکله الدیدان تحت الارض فلیسـکن المساجد . و من احب ان یبقی طریاتحت الارض فرش کنـد مساجـد را و بر در هفتم منقوش بود بعـد از آن سه کلمه طیبه این چهـار کلمه : بیاض القلب فی اربع خصال : عیاده المریض و اتبـاع الجنـازه و شـراءاکفان المـوتی و اداء القرض و بردر هشـتم مکتـوب بـودپس از سه کلمه این چهـار کلمه : من ارادالدخول من هذه الابواب الثمانیه فلیستمک باربع خصال : الصدقه و السخاء و حسن الخلق و کف الاذی عن عبادالله .

(کاتب حقیر گوید) چون این مطالب نوشـته شد با مطابقه با کتاب عرجه احمدیه در صفحه ۲۷۳ و ۲۷۴ مناسب چنان دید که مرقوم دارد آنچه را بر درهای جهنم است چنانچه در صفحه ۲۸۳ از آن کتاب می باشد :

پس بر در اول این سه کلمه مرقوم است : لعن الله الکاذبین لعن الله الباخلین لعن الله الظالمین .

و بر در دوم این سه کلمه نقش است : من رجی الله سـعد ومن خاف الله امن و الهالك المغرور من رجی سوی الله و خاف غیره و بر در سـیم این سه کلمه است : من ارادان لاـیکون فی القیـامه عریانافلیلبس الجلودالعاریه و من ارادان لایکون عطشانا فلیسـق العطشان فی الدنیا و من ارادان لایکون جائعا فی القیامه فلیطعم الجائع فی الدنیا و بر در چهارم این سه کلمه مکتوب است : اذل الله من اهـان الاسـلام . اذل الله من اهـان اهل بیت علیهم السـلام نبی الله . اذل الله من اعان الظالمین علی ظلم المخلوقین و بر در پنجم این سه کلمه است : لاتتبع الهوی فان الهوی یجانب الایمان و لایکثر منطقك

فیما لایعنیک فتسقط من عین ربک و لاتکن عونا للظالمین فان الجنه لم تخلق للطاغین و بر در ششم این سه کلمه نوشته است : انا حرام علی المجتهدین . انا حرام علی المتصدقین . و انا حرام علی الصائمین و بر در هفتم این کلمات سه گانه است : حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا . و نجوا انفسکم قبل تنجوا . و ادعواالله عز و جل قبل ان تردوا علیه و لا تقدرواعلی ذلک .

۷۰تا۷۲

۷۰- نقل فرمود استاد استناد در زمانی که گفتگو از خلق نیکی و کج خلقی درمیان بود که در میانه بزرگان که درک نمودیم یک نفر سراغ داریم که هم تراز در صفت حلم نداشت و کوه بردباری بود و آن شخص محترم و نفس نفیس فخرالمدققین و افتخارالمحققین المولی الاکمل الاعلم الاتقی الآمیرزامحمدتقی الشیرازی قدس الله تربته الرکیه و اعلی درجته فی اعلی علیین که ایشان در مجلس مباحثه که داشتند هرگاه اصحاب حوزه مجال به ایشان می دادند حرف می زدند والا هرچه قدر طرف مقابل طول سخن می داد و به اوقات تلخی میرساند و به آواز بلند یا نحوذلک می کشید صحبتش ، ایشان ابدا تغییر حالت برایش دست نمی داد و مکرر نذربندی کردند اشخاصی که بلکه ایشان را به کج خلقی بیاورند نتوانستند .

حتی آنکه بند پالکی یا کجاوه که ایشان سوار بر آن بودند قطع کردند و ایشان با پالکی به زمین افتادند و از حالت به در نرفتند .

بلکه یکوقت با یکی از آقایان طلاب که در مدرسه با هم ، هم حجره بوده اندیک وقت همسفر می شوند در پالکی یا کجاوه از نجف برای کربلا. در یکتا جناب میرزا و در یکتا آن آقای دیگری می نشینند و آن آقا معرکه بوده است طبعا درکجخلقی پس آن آقا تند می شود در

حال سوارکی و در توی پالکی به جناب میرزاو بنا می کند بلند به ایشان بد گفتن تا میرسند به منزل و پیاه می شوند و باز فردا صبح که سوار می شوند باز آقا مشغول به بدگفتن و اوقات تلخی کردن نسبت به میرزامی شود و هرچه می گوید از طرف میرزا هیچ جوابی نمی شنود تاخته می شود . این می ماند تا وقتی که به منزل که مسمی است به مصلی و سه فرسخی کربلا است می رسند ، پیاده می شوند . در لب آب می نشینند به جهت تغذی جناب میرزا رومی کنند به آن آقا که راستی من می خواستم از شما مطلبی سؤال کنم یادم رفت . شماآن اوقات تلخی که در بین راه تو کجاوه می کردید با کی بودید ؟ با جلودار کجاوه بودید یا کس دیگر چه مطلبی بود .

که با وجود آن همه تشدد مقرون به تصریحات ، ایشان چنان اظهاری کردندکه گویا اصلا نفهمیده اند که طرف که بوده که حالا استفسار می کنند که آن آقامندك می گردد .

و ایضا می گفتند به قدری دیده نشد از ایشان نسبت با حدی کج خلق شدن و تغیر نمودن که در آن همه مدت یك تغیر از ایشان محفوظ مانده بود و غیر از اونتوانستند پیدا کنند و آن وقتی بوده است در شب مباحثه و تدریس می فرمودند . باکسی که با ایشان طرف صحبت شده بوده است این کلمه را گفته بودند که شماروزها نان مفتی می خورید و شبها حرف مفتی می زنید در مدت معاشرت ایشان این یکی از ایشان گرفتند و بس .

۷۱- و ایضا در مقام نقل محامد مآثرالمولی العظیم و الرئیس الفخیم للمذهب جناب الحاج میرزا حبیب الله الرشتی اعلی الله درجته فی اعلی علیین و جزاه الله عن الاسلام و اهله افضل الجزاء ، نقل

کردند که در مرض موت این کلمه راگفتند علی ما نقل و حاج ملا جعفر گلپایگانی که ازاصحاب خاص ایشان بوده است نیز در آن مجلس حضور داشته : که من تمام کارهای بین خود و خالق را صاف کرده و گیری در هیچ جهت ندارم . مانده است یک کار که حیرانم چه در محضر الهی جواب صواب بیاورم و آن کج خلقی است که از من نسبت به طلاب در حین درس گفتن بروز یافته است که نمی دانم جواب صحیح چه بدهم ؟

حاج ملا جعفر گفته بوده است : آقا اینها چه حرفی است ؟ شما پدر بودیدنسبت به طلاب و حق تربیت داشته اید . می فرماید : این حرفهای رسمانه را بگذار . من جوابی که در محضر عدل الهی به محل پسند و قبول بیفتد می خواهم .

و ایضا می فرمود مازندرانیها می گویند ماه که می گیرد اژدها او را می گیرد . یک مازندارنی یک وقت که ماه گرفته بوده است خطاب به ماه کرده بود و گفته بود خوب شد که گرفتی . هیچ میدانی چقدر بازی در می آوری . اول ماه به ماه یک دفعه هیچ بیرون نمی آیی . وقتی هم که بیرون می آیی یک دفعه یک جا ، یکدفعه جای دیگر ، یک دفعه غیر دو جای اول ، و به یک جا قرار نمی گیری . پس حالا چه خوب شد که گرفتی یعنی در دهان اژدها افتادی .

پس فرمود : مرحوم حجه الاسلام آقای صدر (قدس سره) در مجلس درس مرحوم میرزای شیرازی اعلی الله مقامه الشریف بعضی روزها نمی آمد . اوقاتی هم که می آمد مثل آقایان دیگر که هر یک جای معینی داشتند که در آنجا می نشستند ، جای معین نداشت یک دفعه یک سمتی می نشست یک وقت سمت دیگر مجلس

، همین طور در مواضع متفرقه هر روز یک جایی داشت .

پس یک روز در میان درس میرزا ایرادی کرد و مرحوم میرزا در مقام تغیر به ایشان چون ایرادشان وارد نبود به نظر میرزا ، فرمودند به قول مازندارانی خوب شدکه گرفتی .

۷۲- در صبیحه هشتم محرم ۱۳۴۰ جناب فخر اهل المنبر و الذاکر لاخبارشفعاء یوم المحشر جناب الحاج آقا صابر (۱۴) متعناالله و جمیع المسلمین بفیوضات وجوده الشریف می فرمود که از خواص ده مرتبه صلوات فرستادن در عقب هریک از نمازهای خمسه یومیه آن است که در روز قیامت وقتی که منبر . وسیله رابه جهت حضرت خاتم النبیین نصب می کنند و حضرت بر بالای آن قرار می گیردصاحب این تعقیب از همه مردم نزدیک تر است به آن منبر اللهم ارزقنا بحقه صلواتک علیه .

۷۳ و۷۴

۷۳- به تاریخ یوم پنج شنبه پانزدهم شعبان المعظم هزار و سیصد و چهل درمسجد جناب شریعتمدار حاج شیخ ابوالحسن (۱۵) که ایشان مجلس ندبه منعقد کرده بودند جناب شریعتمآب زبده الاخیار و الابرار آقا مشهدی اسمعیل تبریزی (۱۶) به منبرتشریف بردند و این دو قضیه را نقل نمودند :

اول : نقل کرد از جناب مستطاب مجلسی زمان و متتبع در اخبار و رجال آقای آقا سیدحسن صدر (۱۷) کاظمینی علیه السلام ابن عم و اخ الزوج مرحوم آیه الله آقای صدر (۱۸) که ایشان فرموده اند : من در زمانی که در سر من رای مشغول تحصیل در خدمت مرحوم حجه الاسلام میرزای شیرازی اعلی الله مقامه بودم اوقاتی که مرحوم خلد مکان وحید عصره آقای حاج ملاعلی نجل نبیل مرحوم حاج میرزاخلیل طهرانی مشرف به زیارت حضرت عسکریین -علیهما الصلاه و السلام- می شد در منزل من ورود می فرمود .

تا آنکه به رسم همیشه یک وقتی

وارد شـد در منزل من از نجف اشـرف ، هنگامی که شب شد و موقع تهجد رسـید ، یک قت بیدار شدم دیدم مرا صدامی کند که برخیز نمـاز شب بخوان من بر سبیـل شوخی گفتم سـر شب مطالعه کرده ام که اهم از نماز شب است . حالا بایـد استراحت کنم . گفت به این نیت برخیزو مشغول نمـاز شب شو که در فردای قیـامت که جمعیت نمـاز شب خوانهـا در عقب سـر جـدت حضـرت امیرالمؤمنین روانه شدنـد و حضـرت پیشـرو آنها گردید که قائدالغرالمحجلین است ، تو در عدد آن جمعیت یک نفر افزوده نمایی . پس برخواستیم وضو گرفتیم ، پس فرمود خوب است در سرداب مطهر مشرف شویم و در آنجا به تهجد مشغول شویم . گفتم بسیار خوب . جناب حاجی ملاعلی از جلوو من از عقب ایشان روان شدیم تا درب صـحن مقدس رسـیدیم و آن زمان مثل حالیه نبود ، ممکن بود در صـحن را از طرف بیرون باز کرد پس در را باز نمودیم ، واردصـحن شـدیم تا رسـیدیم به پله هایی که بایـد از آن پایین رفت و در سـرداب مقـدس وارد شـد . همینکه به ابتـدای پله ها رسـیدیم یک مرتبه در آن شـب ظلمـانی دیـدیم در ته پله هـا متصـل به درگاه سـرداب ، به قـدر یک قامت انسان یک پارچه نور ایسـتاده است و دیگر شـمایل مبارک در وسط نور نمایان نیست و نور مانع از دیدن آن گردیده است .

مرحوم حاج ملاعلی که جلو بود رو به من کرد و گفت : «تشوف یعنی می بینی گفتم بلی . پس به همان حال باقی ماندیم و از جای خود حرکت ننمودیم و آن نور مقدس نیز در محل خود باقی بود و ما ناظر

به آن ، تامقـدار ده دقیقه تقریباگـذشت . پس منتقل شد به جوف سـرداب پس ما هم از پله ها پایین رفتیم . وقتی واردسـرداب شدیم دیگر به چشم من چیزی نیامد . اما به چشم جناب حاجی آخوندمرئی بود یا نه ؟ العلم عندالله تعالی .

ثانی : باز جناب مسـبوق الذکر نقل کرد از همان آقای متقدم سـلمهماالله ان شاءالله که در زمانی که پدرم مرحوم آقا سیدهادی به رحمت ایزدی پیوست امرنمودم کسی برود بالای گلدسته به جهت اعلام به فوت آن مرحوم . حاضرین گفتند : تمام مردم با خبرند و دکان و بازارها را بر چیده اند ، احتیاج به بالای گلدسته رفتن نیست .

فرمود : من چون در اخبـار بر خورده بودم به چیزی که مضـمونش این بود که هر گاه مؤمنی از دنیا برود پس منادی به فوت او اعلام کنـد ، اول کسـی که حاضـر درتشـییع جنازه آن مؤمن خواهند شد امام آن عصـر است . لهذا دوست داشـتم که درجنازه پدرم این سعادت عظمی حاصل گردد ، امر نمودم که با وجود اطلاع مردم من میل دارم به این مطلب .

بالجمله منادی رفت . همانکه رفت و صـدایش بلنـد شـد ، من در قلب خودبـدون آنکه چیزی به زبان بیاورم متوجه شـدم و در خاطرم این معنی گـذشت که خـدایا این داعی حق است و اولای مردم به اجابت کردن او حضـرت حجت است . من میل دارم که آن حضـرت تشـریف فرما شود و به تشـییع پـدرم حاضـر گردد . تا آنکه جنازه پدرم را بعد از غسل و کفن حمل نمودند تا لب قبری که در محل موجود الآن می باشد . همینکه خواستند جنازه

را وارد قبر نماینـد . من خود جلو رفتم که مباشـرت این کار نمایم ، ممانعت کردند که تو حالا ، حالت این کار نداری : بگذار به کس دیگر . پس آمـدم و در کنـاری خزیـدم . و در پهلوی من بود جنـاب سالـك عوالم بـا طنیه و صـاحب مقامـات شامخه آخونـد حـاجی ملا زمان ، که از اوتاد زمان بود . که ناگاه دیـدم رعشه به انـدام جناب آخونـد افتاد و بی اختیار خود را به من چسـبانید وهی می گفت آقا سـیدحسن حضـرت حجت اینجا است . حضـرت حجت اینجا است و به دست خود اشاره به سمت قبر می نمود . پس به او گفتم تو از کجا می گویی در جواب گفت من از بویش می شناسم و باز جناب متقدم الذکر نقل نمود در روز جمعه شـانزدهم شـعبان هم از سـید متقـدم که ایشان نقل کردنـد از جناب موثق صالـح جناب حاج ملاحسن یزدی اب الزوجه مرحوم آیه الله آقا سـیدکاظم طباطبایی یزدی و در وثاقت ایشان همین بس که سید مرقوم یعنی آقا سیدحسن ناقل قضیه فرموده بوده است که من قول این حاجی را در وثاقت و اعتبار کمتر از قول سیددامادش نمی دانم .

و این جنـاب حـاجی نقـل می نمایـد از عـالم بی بـدیل ، صـاحب مقامـات و کرامـات ، و نـادره الزمان ، مرحوم حاج سـیدعلی شوشتری که از کثرت وضوح جلالت قدرش ، مسـتغنی از بیان است و جناب آقا مشهدی اسماعیل ناقل قضیه نقل نمود که این مرحوم سید هم استاد شیخ مرتضی مرحوم بوده در علم اخلاق ، و هم شاگرد آن بزرگوار بوده در علم اصول و فقه .

بالجمله این آقا نقل می فرماید که رسم من و شیخ مرتضای مرحوم این بود که در اوقات زیارتی مخصوصه از

نجف اشرف ، مشرف به کربلای معلی می شدیم . تادر یکی از اوقات زیارتی باز به رسم همیشه مشرف شدیم و بعد از قضاء و طرو گذشتن دو سه روز ، شیخ فرمود : باید مراجعت کنیم . گفتم خیلی خوب . چون شب شد و خوابیدیم همانکه نصف شب شد دیدم شیخ از جای خود برخاست ، رفت وضو گرفت و آمد عبا را بر سر کشید ، کفش پوشید . از آن عمارت که منزل بودخارج شد . من پیش خود گفتم : شیخ یقین اشتباه کرده به خیال اینکه سحر است . برخاسته است و حال آنکه حالا نصف شب است و وقت تهجد همه شب نرسیده است همانکه دیدم از حیاط هم بیرون رفت متوحش شدم گفتم باید از عقبش بروم ، برخاستم و جامه های خود را پوشیدم و از عقب سرش روانه شدم به طوری که شیخ را می دیدم و او ملتفت من نبود تا آنکه از کوچه های کربلا یک یک گذشتیم تارسیدیم به دروازه ای که مسمی است به دروازه بغداد و در آنجا خانه کوچک عربی بود . پس همینکه شیخ به آنجا رسید ، محاذی آن خانه ایستاد و سلام کرد و ازاندرون خانه جواب سلام شیخ آمد . پس شیخ عرض کرد : مرخص هستم فردا رابروم ، جواب آمد : آن مطلب را انجام دادی ؟ عرض کرد : خیر . جواب آمد : مرخص نیستی ، پس شیخ مراجعت نمود و من زودتر از شیخ آمدم و در رختخواب خودخوابیدم پس شیخ هم آمد و خوابید ، پس صبح که شد به شیخ گفتم امروز حرکت کنیم گفت خیر ، پس من از سبب

سؤال ننمودم تـا آنکه شب شـد با خود گفتم امشب را نبایـد خوابیـد ، پس در رختخواب دراز کشـیدم ولی خود را بیـدار نگاه داشـتم تاهمانکه موقع شب گذشـته رسـید ، باز دیـدم شـیخ برخاست وضو گرفت و عبا بر سـرافکند و روانه شـد ، پس من هم برخاسـتم و از عقبش روانه شـدم بطوری که ملتفت نبود و رفتیم تا رسـیدیم به محل شب پیش ، همان که به آن نقطه رسـیدیم بـاز شـیخ سـلام کرد و جواب سـلام بـاز آمـد ، پس عرض کرد : حالاـ مرخصم فردا حرکت کنم ، جواب آمـد مطلب را انجام دادی . عرض کرد : بلی ، جـواب آمـد : مرخصـی پس شـیخ مراجعت نمـود و من زودتر خـود را به رختخواب خود رسانـدم و خوابیدم و شیخ هم آمد : همینکه صبح شد بنای حرکت شد و همینکه از دروازه شـهر خارج شدیم دروسط بیابان رسـیدیم و خلوت شد رو کردم به شـیخ و گفتم : شـیخنا سؤالان و مسئلتان . شیخ به خیال آنکه سؤال علمی است گفت : بگویید . گفتم : اولا چرا بایدصـحن و حجرات صـحن را بگذارنـد و در آن منزل نفرماینـد و برونـد در دم دروازه بغداد در خانه کوچک عربی منزل نماینـد . شـیخ متجاهلانه به من نگاهی کرد و گفت از کی صـحبت می کنیـد گفتم من مطلعم و از قضـیه باخبرم سـر این مطلب را بگوییـد . همانکه شـیخ دیـد مطلعم (و چون سـید صاحب کرامات بوده است شـیخ گمان می کنـد که از راه کرامت اطلاـع پیـدا کرده است) پس جواب می گویـد به چیزی که حاصـلش قریب به این است که منزل را در صـحن قرار نـداده اند احتراما

و آنکه صحن برای منزلگاه شدن و جای خوابیدن گردیدن مناسب نیست . پس گفتم :

سؤال ثانی آنکه : آن قضیه که حضرت امام علیه السلام در شب اول فرمود انجام دادی عرض کردیدنه ، پس مرخص نفرمود و در ثانی باز فرمود انجام دادی ، عرض کردیدبلی پس مرخص فرمود ، چه قضیه ای است ؟ پس شیخ گفت : این را نخواهم خبر دادو هر چه سید اصرار کرد شیخ اظهار نکرد و شیخ عهد گرفت که از این واقعه به کسی در زمان حیات من اخبار مده و سید هم نگفت تا بعداز فوت شیخ رحمه الله علیهماو علی سائر علماءالمرضین .

۷۴- و شیخ بهایی در حاشیه بر تفسیر قاضی نوشته که در خدمت آخوندملاعبدالله یزدی که صاحب حاشیه بر تهذیب منطق است تلمذ نمودم و او راوصف به العلامه الیزدی نموده .

و آخوند ملاعبدالله یزدی در نزد ملاجلال دوانی درس خوانده و ملاجلال درنزد سیدشریف درس خوانده و ملاجلال نیز حاشیه بر تهذیب منطق نوشته و اسم آن را نقطه فولاد گذاشته و ملاعبدالله حاشیه بر آن حاشیه نوشته فی الحقیقه خوب نوشته .

۷۵- احیاء موتی

یعنی زنده گردانیدن مرده ها بر سبیل اعجاز و برگردانیدن و عود دادن ارواح را به سوی اجساد عنصریه دنیویه در همین عالم در روی همین ارض و در زیر همین سماء .

رجعت یعنی برگردیدن و عود کردن ارواح نه تمامشان بلکه بعض آنها که و یوم نحشر من کل امه فوجا» از هرامتی یک فوج به سوی ابدان عنصریه بعدازمفارقت آنها وقتی که قائم آل محمد عجل الله فرجه و صلوات الله علیه و علی آبائه الطیبین ظهور فرمود . باز در همین عالم و در روی همین زمین و زیرهمین آسمان .

معاد

جسمانی : یعنی عودالارواح الی الاجساد فی عالم القیامه که هم ارض قیامتی غیر از این ارض دنیوی است که «و دکت الارض دکا دکا» و هم سما غیر این سما است که سمای دنیوی «هباء منبثا» می شود . حاصل : برگشتن ارواح به ابدان عنصریه در ارض قیامتی و در عالم قیامتی .

پنج شبهه هست که بعض آنها مشترك الورود است بر همه این سه قسم عود الروح الی البدن بعد مفارقته منه و بعض دیگر مختص است به خصوص معاد جسمانی .

شبهه اولی اینکه : یلزم تنقیص الکامل و تصییر الفعل قوه و ذلك خلاف الفیض و خلاف الفضل و اللطف و خلاف الفیض و اللطف و الفضل محال من الحکیم فلا یصدرمن الحکیم .

محصل اینکه عوالم بر حسب قسمت منقسم بر سه قسمند : یکی عالم جسمانیات که هم مادیند و هم مقداری ، و اخس همه عوالم است ، و یکی عالم تخیلات که مقداری تنها است ، و حد وسط بین العالمین ، و برزخ بین آنهااست ، و یکی عالم عقول و مجردات که نه مادی است نه مقداری ، و اشرف همه عوالم است .

اما ماده : یعنی قابل فصل و وصل و کون و فساد . یعنی صورت اولی از اومفصول شود و فاسد و زائل شود و به صورت دیگر موصول شود .

مقدار : یعنی اندازه که طول و عرض و عمق باشد .

حالا یك عالم که عالم محسوسات باشد هم دارای ماده اند و هم دارای مقدارند که یکی نیم ذرع عرض دارد و نیم ذرع طول و نیم ذرع عمق و هکذا و این عالم رتبه اش دون عالم و سطی است و بالنسبه به آن قوه است و نسبت بذریت بالنسبه به آن دارد .

و

یـک عـالم بالاـتر از این است که او فعـل است بالنسـبه به عـالم شـهود که عـالم ارواح باشـد که از آن تعبیر می کننـد به عـالم ملکـوت . ایـن عـالم دارای مقـدار و انـدازه هست ولی دارای مـاده نیست مثـل صـورت زیـد که در ذهن در می آیـد که مـاده نـداردولی چـون شـکل و هیئت دارد پس طول و عرض و عمق هم دارد . مثلاـ دو ذرع قـد اواست و نیم ذرع پهنـای او است و هکذا .

و یـک عـالم از این بالاـتر است که نسـبت به دو عـالم مادون خود ، فعل است و آنها نسـبت به این قوه انـد . که عالم مجردات باشد که از آن تعبیر می کنند به عالم جبروت . این عالم نه دارای ماده است نه دارای مقدار .

و نمونه این سه عالم در عالم صغیر که انسان باشد هست . چنانچه نشانه عالم اول مرتبه جسمانیت و صورت ظاهره محسوسه او است . که این مرتبه او هم مادی است و هم مقداری .

و نشانه عالم وسط مرتبه خیال او است ، چرا به واسـطه آنکه آنچه که به توسطقوه خیال درک می کند مثل آنکه در یک آن ، می تواند سیر در مشرق و مغرب نمایدو صدهزار مثل این آسمان را تصور کند . پس چون مدرکات این مرتبه همه ، مقداری فقط اند ، پس باید خود این مرتبه هم چنین باشد . چرا که مادی و مقداری ممکن نیست مقداری تنها را درک کند و همچنین مجرد از ماده و مقـدار ممکن نیست که مقـداری فقط را درک کنـد زیرا که مدرک و مدرک ادراک باید از سـنخ هم باشـند چون ادراک عبارت است از حضورالمعلوم لدی العالم و نشانه عالم ثالث مرتبه عقل

اواست که چون آنچه به عقـل درک می شود کلیـات و احکـام آنهـا است مثـل الحیوان جنس ، که حیوان کلی نه ماده دارد و این واضـح است و نه مقـدار دارد چون هرمقـداری که در آن اخـذ شود شامل غیر آن نخواهـد شد و صدق بر کثیرین و کلیت ازبین می رود فلذا مقدار هم ندارد .

و روح و نفس ذات مراتب است . یک مرتبه او عین بـدن است که با بـدن اتحاددارد ، نه از قبیل ظرف و مظروف است و نه از قبیـل حـال و محل ، یعنی نه جوهرو جسـمی است که مثل روغن که در بادام نفوذ کرده در بـدن داخل و نافـذ باشـدو مظروف بـدن باشـد چون اگر چنین باشـد یا تمام این جسم که روح است در تمام آن جسم که بـدن باشـد داخل می شود ، این تداخل است و محال . یعنی لازم می آیـد که هر ذره که فرض شود دو چیز و دو جسم باشـد . و اگر بعض این جسم یعنی روح درآن جسم شده باشد لازم می آید که بعض دیگر بدن که روح در توی آن نرفته میته و ضایع و فاسد شود و نه عرض است که حال در بدن باشد . چون جسم در تاثیر محتاج به وضع و محاذات است و بر این مبتنی است استدلال حضرت ابراهیم بر نفی الوهیت ازکواکب به افول و غیبوبت آنها ، نه بر حرکت افلاک تا خصم در مقام نقض بر آیـدو ملتزم شود به مـذهب طایفه جدیده ، و قائل شود به حرکت زمین دون افلاک و بنای استدلال منهدم شود . پس جسم که محتاج باشد در تاثیر به وضع

و محاذات ، عرض به طریق اولی بایـد چنین باشـد پس لابـد روح متحـد است با بدن . پس تامادامی که از بدن مفارقت نکرده عین بـدن است که هم مادی است و هم مقداری . و وقتی که مفارقت کرد مقداری تنها می شود که بالاتر است از مرتبه بدن و هم نسبت به آن فعل است . پس اگر دو مرتبه برگردد و عود به بدن کند و متحد با آن شود یلزم تنقیص الکامل و تصییرالفعل قوه و هما خلاف الفیض فلا یصدران من الحکیم .

شبهه ثانیه : شبهه انقسام غیر متناهی بمتناهی لازم می آید و آن غیرمعقول است .

شبهه ثالثه : شبهه آکل و ماکول .

شبهه رابعه : اتحاد خارج از شئ با شئ محال است .

۷۶تا۷۸

ادعیه و اوراد مجربه للرزق

الاول ان یـذکر عقیب الفجر سـبعین مره «یا فتاح و اضـعا یده علی صدره قال الکفعمی فی مصـباحه من ذکره کذلک اذهب الله تعالی عن قلبه الحجاب .

الثانی مارواه الکلینی عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن اسـمعیل بن عبـدالخالق قال : ابطارجل من اصـحاب النبی صلی الله علیه و آله عنه ثم اتـاه فقـال له رسول الله صـلی الله علیه وآله مـا ابطابـک عنـا فقـال السـقم و الفقر فقـال : افلا اعلمک دعاءایـذهب الله عنـک بـالفقر و السـقم قـال : بلی یـا رسول الله فقال قل : لاحول و لا قوه الابالله العلی العظیم توکلت علی الحی الـذی لا یموت والحمـدلله الـذی لم یتخـذ صاحبه و لا ولـدا و لم یکن له شـریک فی الملک و لم یکن له ولی من الذل و کبره تکبیرا .

قال : فما لبث ان عادالی النبی صلی الله علیه و آله فقال : یا رسول الله قداذهب الله عنی السقم و الفقر .

الثالث : مارواه ابن فهد فی عده الداعی عن النبی صلی

الله علیه وآله : من قال دبر صلاه الغداه هذاالکلام کل یوم لم یلتمس من الله تعالی حاجه الا یسرت له و کفاه الله ما اهمه : بسم الله و صلی الله علی محمد و آله و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد فوقاه الله سیئات ما مکروالااله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین . فاستجبنا له و نجیناه من الغم و کذلک ننجی المؤمنین و حسبنا الله و نعم الوکیل . فانقلبوا بنعمه من الله و فضل لم یمسسهم سوء ماشاءالله لا حول ولا قوه الا بالله ماشاءالله لا ما شاءالناس ، ماشاءالله و ان کره الناس حسبی الرب من المربوبین حسبی الخالق من المخلوقین حسبی الرازق من المرزوقین حسبی الله رب العالمین حسبی من هو حسبی . حسبی من لم یزل حسبی حسبی من کان مذکنت حسبی . حسبی الله لااله الاهو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم .

و هذه الاوراد مما ینبغی المواظبه علیها فقد صدقتها الدرایه و الروایه و الخیرو الخبر فی الیقظه و المنام .

۷۷- ایضا نقل فرمود که : در سامره رفیق حجره من آقا میرزامحمد شیرازی بود . برای زیارت عرفه که موسم حرکت زوار است به سمت کربلا ، آقا میرزا محمدمذکور تفال زد بر رسائل مرحوم شیخ ، برای تعیین اینکه خودش به این سعادت و تشرف به کربلا نائل می شود یا نه .

پس کتاب را که گشود اول مایری این عبارت آمد در بحث دلیل انسداد : فالاهمال ثابت من جهه الاسباب و من جهه المرتبه . و می فرمود که : تشرف هم پیدانکرد در آن سال .

۷۸- نقل فرمود استاد اعتماد دام ظله که : زمانی در کربلای معلی به مناسبتی اجتماع شده است بین ایشان و بین شخصی که عالم عوام اخباریین ساکنین در کربلابوده است مسمی به شیخ حسن یوسف .

و جناب مولوی معرفی ایشان را نزد استاد کرده

است . الحاصل فرمود : من گفتم خیلی طالب بودم که یک نفر از علمای اخباریه را ملاقات کنم تا صحبت نمایم ببینم مابین ما و اخباریه چه چیز محل نزاع و ما به الخلاف شده است که این همه لایزال از هر کدام نسبت به دیگری تبریات و طعن و رد وارد می شود . پس بعد ازاخطار این معنی و حضور برای مباحثه ، ابتداء از اصول عقاید پرسیدم که ما و شمادر عقاید هیچ جای نزاعی نداریم ، از توحید و رسالت و امامت و عصمت و غیرذلک . قبول کرد . پس از تصفیه این مراحل ، داخل در فروع شدیم . پس ایشان شروع کردند یکی یکی از مواردی را که گله از اصولیین داشت شمردن و پاره ای از آن مطالب از این قرار است هر چند ترتیب بین آنها محفوظ نمانده است .

یکی اینکه اصولیون هر گاه عقل حکمی کند مخالف آنچه از معصوم علیه السلام رسیده و در اخبار اهل بیت علیهم السلام وارد شده تکیه به عقل خود می کنند و به اخبارمعصومین پشت پا زده باب تاویل در آنها باز می نمایند .

من در جواب گفتم نقضا : (هر چند بعد ملتفت شدم نقض; به مذاق اخباریه که . به حجیت ظواهر کتاب قائل نیستند وارد نمی آید ، لکن ایشان تصدیق کرد) و نقض این بود که چه می گویی در آیه کریمه : الرحمن علی العرش استوی . که معنای ظاهریش این است که خدای بر روی کرسی قرار گرفته ، آیا شما که اخباری هستی به این ظاهر اخذ می نمایی یا به قرنیه قطعیه ای که حکم عقل قطعی بر امتناع امثال این معانی در ساحت خداوندی; باشد ، آیه را از این ظاهر مصروف و

بر معنای صحیح حمل می نمایید . تصدیق نمود که البته چنین است .

گفتم : همچنین ما هم هنگامی که عقل قطعی بر خلاف ظاهر خبر ماثور ازمعصوم علیه السلام حکم نمود ، به شرط آنکه حکم جزمی باشد مثل حکم جزمی در موردآیه ، البته رفع ید از آن ظاهر می نماییم و بر خلاف ظاهر حمل می کنیم ، نه آنکه هر حکم عقلی و لوظنی باشد تقدیم بداریم . پس این مرحله را هم تصدیق نمود و گذشتیم .

و دیگر این که : اصولیون اجماع و اتفاق علما را متبع می دارند و به آن عمل می نمایند و به اخبار معصومین که بر خلاف ، دلالت داشته باشند عمل نمی نمایند .

در جواب گفتم : اولا معنای اجماع را بدانیم که چه اجماعی است که چنین معامله می کنند ، آن عبارت است از اتفاق آراء به اندازه ای که کشف قطعی کند ازرای معصوم علیه السلام حالا بگویی همچنین اجماع مصداق ندارد . سند نداده ایم که داشته باشد . ما آنچه را که حجت می دانیم این معنی است ، وجود نداشته باشد مطلب دیگری است ، و شبهه نیست که هرگاه این معنی تحقق پیدا کند ، اگر اخباری برخلاف دلالت داشته باشد ، با فرض این اجماع ، انسان قاطع خواهد بود که مدلول این اخبار برخلاف رای معصوم علیه السلام است و با این حال در عدم اخذ باس و ایرادی نخواهد بود . اینجا را هم تصدیق نمود گذشتیم .

سیم اینکه اصولیون اخبار وارده در احتیاط را طرح کرده و به هرمحتمل الحرمه اقدام می کنند با این همه که در اخبار ردع از این معنی به عبارت مختلفه رسیده ، گوش نداده و همه را مخالفت می کنند .

جواب گفتم

: همچنانکه اخبار احتیاط داریم ، اخبار برطرف برائت هم داریم . مثل : رفع ما لایعلمون و کل شئ حلال و کل شئ مطلق و غیر ذلک . و بعد از وجوداین دو دسته از اخبار شما جمع کردید مابین آنها به حمل ثانی بر شبهات موضوعیه و اول را بر شبهات حکمیه . ما حمل نمودیم اول را بر استحباب ، ثانی را بر ترخیص . و مجرد اینکه دو دسته اختلاف کردند در جمع بین دو دسته اخبار متعارضه به حسب آنچه نظر هر یک به آن مؤدی شده ، نباید اسباب نفرت خاطرشان از یکدیگرو تفسیق هر یک دیگری را فراهم آید . زیرا که این قسم اختلاف نظر در جمع بین اخبار خیلی واقع شده ، چرا در هیچ جا مورث طعن و بد آمدن طرفین از یکدیگرنشده و در این مقام چنین شد . پس این را هم تصدیق کرد و گذشتیم .

چهارم : اصولیون تقلید را جایز بل واجب می دانند با آنکه این طریقه عامه است و نهی از آن در اخبار رسیده . مع ذلک عوام خود را امر به تقلید نمود و عوام هم تقلید از آنها می نمایند .

جواب گفتم : دختری که تازه به حد بلوغ رسیده می خواهد مسائل متعلقه به دماء را یاد بگیرد آیا می تواند به همان قسمی که صاحب حدائق استنباط ازاخبار می کند ، این دختر هم استنباط کند ؟ آیا همچه قوه دارد یا نه ؟ گفت : نه . گفتم : پس چه کند ؟ گفت رجوع به عالم می کند . گفتم ما هم از تقلید نخواسته ایم و معنایی مراد نداشته ایم جز رجوع جاهل به عالم . گفت

: این رجوع به عالم است ، پس چرا اسمش را تقلید می گذارید ؟ گفتم اینکه مطلبی است سهل : ما با شمامصالحه می کنیم می رویم در حرم حضرت عباس استخاره (استفسار) می کنیم ببینیم ، اسم این کاری را که طرفین کار خوبی می دانیم آیا رجوع به عالم بگذاریم یا تقلید .

فرمود : من سؤال کردم : جهت چیست که این همه صفوف مسلمین در صحن مقدس و جاهای دیگر ، اقتدا به علما مثل آقای صدر ، آقای دیگر ، آقای دیگرمی نمایند از شما اخباریین یک نفر در این همه صفوف حاضر نمی شوند .

در جواب گفت : آیا اگر عالمی را دیدم شرب خمر می کند جایز است به اواقتدا کنم ؟ گفتم نه . گفت شما که می دانید شرب توتون به مذاق من با شرب خمرهیچ فرق ندارد ، پس با این مذاق و کشیدن این علما سبیل و توتون را چگونه اقتداکنم و چگونه ایراد می کنید .

گفتم آیا اگر یک نفر از علمای خودتان مایعی را خیال کند آب است ، یا نداندآب است یا بول یا خمر و بخورد و در واقع بول یا خمر باشد . آیا او را معذورمی دانید در این عمل یا فاسق است . گفت البته معذور است . گفتم علمای ما هم که شرب توتون می کنند از باب این است که نزد آنها به درجه وضوح رسیده و از اخبارمعصومین به حلیت آن قاطع شده اند و از این رو ارتکاب کرده اند که برائت درشبهات حکیمه تحریمیه هم نزدشان در وضوح مثل شبهات موضوعیه است نزدشما آیا همچه کس معذور نخواهد بود بر حسب این اعتقادی که پیدا کرده است ؟ تصدیق نمود .

و نقل

شـد که من بعـد این آقـا شـیخ حسن یوسف یکی از مریـدین و مخلصـین اسـتاد شـده بوده است ، چون مسـبوق بوده است این مناظره به مناظره دیگر با یکی دیگر از اصولیین که در آن مناظره کار به کـدورت و رنجش به کلمات خشـنه منتهی شـده بوده است و گفته بوده است من ندیده بودم در میان علمای اصولیون کسی به این طور شرح داده بود مقالات آنها را .

۷۹ تا ۸۶

۷۹- در روز پنجشـنبه بیسـتم شـهر ذی الحجه الحرام از سال یک هزارو سـی صد و سـی و نه هجری علی مهاجرها الف تحیه و الف سـلام ، در منزل حضـرت مولینا آقا میرزا سـیدمحمد از آقا زادگان عظام قم که تازه در شـهر سلطان آباد نزول فرموده اند در خانه حاج ابوالقاسم کاشانی بودم در محضـر جمعی از اجلاء و اهل علم و طلاب ، منهم استادی الاکمل حضرت آقای حاج شیخ عبدالکریم یزدی زیدعمره و منهم حضرت مولینا آقای حاج سیداحمد نجل مرحوم حجه الاسلام حاج آقا محسن عراقی و منهم حضرت مولینا الاجل آقای آقا سیدمحمدتقی خونساری و غیر هم من العلماء و السادات و بعض المتدینین من التجار .

به مناسبتی در آن محفل آقای حاج شیخ فرمودند که زمانی که خبر فوت محمد شاه قاجار به ناصرالدین شاه در تبریز می رسد و اراده حرکت به طهران به عزم سلطنت می نماید آخوندی بوده که تبعید شده بوده است و در تبریز سکناداشته است .

ناصـرالدین شـاه به آن آخونـد ارادتمنـد و معتقـد مقـام عالی بوده است . اراده می کنـد که به لباس مبـدل که کسـی حتی آن آخونـد نشـناسد او را برود نزد آن آخونـدو از او چنـد کلمـه مـوعظه طلـب نمایـد و پس از آن حرکـت به طهران نمایـد . پس هنگامی که وارد بر آخوند

می شود آخوند می شناسد که ناصرالدین شاه است . شاه می گوید من خواستم شما مرا نشناسید حالا که شناختید به هر جهت مقصودم آن است که چند کلمه موعظه از شما شنیده باشم . آخوند می گوید : تو سلطنت دو سلطان را درک کرده و دیدی یکی فتحعلی شاه و دیگری پدرت محمدشاه . اول وضعش باآقایان علما و سادات کمال ارادت و میل و مهربانی نسبت به آنها بود و دیدی قریب سی سال سلطنتش طول کشیده و دویم نسبت به علما بی میل بود و ارادتی نداشت و دیدی که زمان سلطنتش بیش از قریب دوازده سال نکشید . حال خود مختار می باشید هر یک از این دو جور شاهی و سلطنت را که میل داری اختیار نما .

۸۰- و باز در همان مجلس جناب مولینا آقای حاج میرزا مهدی بروجردی نقل نمود خوابی در خصوص نیکی حال ناصرالدین شاه . نقل نمود از جناب مولیناالعالم العامل الفاضل الکامل البحرالخضم و الطودالاشم جناب حاج آقا جمال اصفهانی ساکن در طهران زید عمره که ایشان نقل نمود از حضرت آیه الله و ثقه الاسلام والمسلمین آقای حاج میرزا حسین نوری اعلی الله مقامه الشریف درزمان تشرف خود به عتبات عرش درجات در زمانی که کتاب دارالسلام فیما یتعلق بالرؤیا و المنام از مرحوم حاج نوری مرحوم به چاپ رسیده و از دست در آمده بود . پس جناب حاجی نوری قدس سره فرمودند به من که میل داشتم مستدرکی نوشته باشم برای دارالسلام به جهت زیادی خوابهایی که پس از تالیف دارالسلام سمت وقوع یافته و من بر آنها وقوف یافته ام .

من جمله فرموده بوده است که شخصی مسمی به حاج علی یا حاج علی اکبربغدادی (تردید از حاج میرزامهدی است ظاهرا) در شب جمعه که در روزش مرحوم ناصرالدین شاه مقتول می گردد و

خبرش در شب یا روز شنبه به عتبات می رسد ، در خواب می بیند که مشرف شد به کاظمین علیهم السلام و پس از انجام زیارت مراجعت می نماید به بغداد در اثناء راه چشمش می افتد به باغی در نهایت خوشی و دلکشی ، و عالم بوده است که آن باغ متعلق می باشد به حضرت بقیه الله فی ارضه و حجته علی خلقه حضرت حجه بن الحسن ارواح العالمین له الفداء و از آنجا که مسبوق بوده است که مال امام مباح است بر شیعیان آن حضرت و خود هم ازشیعیان بوده است ، اراده دخول در آن باغ می نماید . حفظه و خدمه برای آن باغ می بینند و او را مانع از دخول می شوند و این اصرار بر دخول و آنها اصرار بر منع می نمایند تا تصریح می کنند که مگر نه مال امام بر شیعیانش مباح ، و مگرنه من ازشیعیانم ، جواب می دهند ، بلی حق است ، لکن این باغ را حضرت بخشیده اند به ناصرالدین شاه و مرحوم حاجی نوری اولا این را مع الواسطه شنیده بوده است ، بعد از آن در مقام تفتیش به نفس نفیس بر می آید و آن شخص بیننده خواب رامی جوید و توثیقش را از چند نفر می شنود و خواب را هم بلاواسطه از خودش استماع می فرماید .

۸۱- و ایضا در همان مجلس حضرت الاستاد الاجل آقای حاج شیخ نقل فرمود خواب دیگر را جع به همین موضوع به این تفصیل : که در سفر مکه مشرف به زیارت خانه کعبه زادهاالله شرفا و تعظیما شدیم در مکه پس از فراغ از اعمال و راجعت به مکه خبر فوت ناصرالدین شاه را شنیدیم که در جده برایش مجلس فاتحه بر پا شده است و می فرمود زمان حرکت ما از نجف اشرف پنجم ذی القعده بود و

نقـل خواب در دهم یا یازدهم ذی القعـده که در بین نجف و جبل بودیم اتفاق افتاد و خبر فوت شاه در هجـدهم ذی الحجه به مارسید که در زمان آن خواب ابدااثری از واقعه قتل شاه در بین نبود و فرمود من از نجف تا جبل با جناب حاج آقامصطفی هم کجاوه بودم و سـرپوش کجـاوه را بر می داشتیم برای آنکه بـا هم صـحبت نمـاییم . و از جبـل به آن طرف به آقای حاج میرزا محمود هم کجاوه شدم .

الحاصـل فرمود در همـان ایـامی که در بین نجف و جبل با حاج آقا مصـطفی هم کجاوه بودم یک روز همین طور که در اثناء راه مشـغول صـحبت بودم ، حاج آقامصطفی گفت من امشب خواب دیدم یک باغ بسیار عالی که اشیاء عجیبه در آن باغ بود ، گفتنـد این باغ مال ناصـرالدین شاه است . پرسـیدم خودش هم در میان باغ می باشـد ؟ گفتنـد : خیر در بیرون باغ است در این نزدیکی داخل باغ خواهد شد .

۸۲- آقای حاج شیخ صلواتی که استیجار می کردند به این کیفیت بود که اولاچند شرط می کردند :

اول آنکه در اول هر مجلس اذان بگوید .

ثانی آنکه برای هر نماز اقامه بگوید .

ثالث آنکه در هر نماز دو سلام بگوید .

رابع آنکه تسبیحات اربعه را سه بار بگوید .

خـامس آنکه برای هر سالی چهار نماز آیات بخوانـد : یکی برای مطلق آیات ، یکی برای کسوف ، یکی خسوف ، یکی زلزله با تعیین وقت از یوم ولیله مثل بین الطلوعین بخوان .

و تعیین مـدت مثل سه ماه بخوان پس از آن صـیغه به فارسـی و عربی که صـیغه اجاره باشد که ایجاب از اجیراست . صـلاه بی صوم سالی شش تومان

می دادند .

۸۳- نقل شد که مرحوم آقای صدر اعلی الله مقامه الشریف می فرموده : ملاشدن چه مشکل آدم شدن محال است .

۸۴- و ایضا می فرمود شخصی از اهل قم در زمان میرزای قمی و سواس درعدالت داشت . پس در میرزا شبهه پیدا کرد و مسافرت به عتبات کرد برای پیداکردن عادل تا در کربلای معلی به خدمت مرحوم سیدعلی صاحب ریاض رسیدو سید چون وضع زیبا و دستگاه متجملانه ای داشته است رایش از آن جناب نیزمنصرف می گردد .

پس در نجف اشرف به خدمت مرحوم سیدبحرالعلوم می رسد و آن جناب نیز در قلبش وقعی پیدا نمی کند . تا آنکه از کرامات آن جناب یا کس دیگری ، مذکورمی دارند که در نجف اشرف به آن شخص دعا کرده که خداوند رفع عیب و مرض ازچشمت بنماید .

پس از آن به بعد در نظرش مرحوم سید خیلی جلوه کرد و همچنین در کربلاصاحب ریاض را بسیار شخص جلیلی دید . و در قم که وارد شد از اخلاص کیشان میرزا گردید . این همه از برکت دعای آن شخص جلیل القدر بود .

۸۵- و می فرمود : شهید اصل در مسلم را عدالت دانسته ، و امر عدالت به این سختیها که گمان میکنند نیست والا در اکثر شهرها باید عادل پیدا نشود و از این اختلال نظام امر معاش و معاد لازم می آید در اموری که احتیاج به وجود عادل درکار است . چون شهادات و جماعات و غیرها ، و این قسم از دغدغه ها باید از امراض روحانیه صاحبش شمرده شود و محتاج معالجه است .

و می فرمود : در مقام آنکه هر چه کنی اهل زمانه از تو عیب خواهند گرفت ، آنکه در این دوره

متاخره از زمان شیخ به این طرف دیده نشده در امر زهد و حفظظاهر کسی به مرتبه شیخ اعلی الله مقامه که از جمیع حدودی که به ظاهر نقص می نماید متحرز و در کمال زهد ، روزگار می گذرانده ، مع ذلک کسی به آن جناب می گوید تا به کی تدلیس می کنی . شیخ در جواب می فرماید : تو این پیکره را از من اخذ نکن و قصدت را خالص ولله کن .

۸۶- و می فرمود : در زمان احتضار شیخ اعلی الله مقامه ، آقا میر سیدعلی شوشتری بالای سر آن جناب و مواظب حالش بوده و چون وقت احتضار نزدیک بوده پای شیخ را به سمت قبله می کشانده و شیخ چون مبطون بوده است پای خودرا منحرف می داشته نظر به حرمت استقبال و استدبار در حال تخلی .

پس آقا میر سید علی باز به سمت قبله می کشانده و به شیخ عرض می کرده این طور بهتر است شیخ باز منحرف می کرده و می فرموده : بلی تکلیف تو چنان است و تکلیف من چنین (من کان لله کان الله له . انسان هر کاری می کند غرضش لله باشد ولو بظاهر آن کار در نظر اهل ظاهر بد نما باشد ، لکن در باطن سیر مقامات و ازعبادات است .)

۸۷تا ۹۳

۸۷- نقل کرد جناب مستطاب شریعت مآب آقای حاج شیخ محمدباقر (۱۹) سلمه الله نجل نبیل مرحوم خلد آشیان حاج محمدابراهیم خونساری طاب ثراه ازجناب مستطاب علام فهام آخوند ملامحمدعلی سلمه الله ساکن در قریه بازنه بعدازآنکه تعریف از فضل ایشان در معقول و خصوص تقوای ایشان نمودند و گفتند که درنجف اشرف درس می خوانده در محضر مرحوم آخوند و مرحوم آمیرزا محمدباقراصطهباناتی مقتول و نقل کرد که ایشان ترجیح ثانی

بر اول داده اند و از خواص ثانی بوده اند . حتی آنکه در زمان فوت وصیت کرده بوده که ایشان بر جنازه اش نماز بخوانند .

الحاصل این آخوند دام بقاه نقل کرده از استاد خودش مرحوم آمیرزا محمدباقر که ایشان گفته من در قریب بیست سال قبل در طهران بودم و هم درس می خواندم و هم تدریس می کردم . تا آنکه وقتی آخوندی آمد و اظهار داشت که کتاب شفاءالصدور (۲۰) را که در اصول دین بود بر نهج موافق شرع برایش درس بگویم پس من گفتم وقت ندارم او مصر شد تا بالاخره راضی شدم . پس من هم باید آن کتاب را داشته باشم و ندارم . آن آخوند گفت نسخه که من دارم شبها پیش شماو روزها پیش من باشد .

پس چندی به این طریق گذشت تا آنکه یک روز صبح که آمد هرچه گردیدیم پی کتاب نیافتیم و در خانه ما آن کتاب گم شد . پس آن آخوند گفت اینطور نمی شود . بی کتاب امر من نمی گذرد . پس رفت و روز دیگر یا دو روز دیگر آمد و سه بقچه که در اطاق بود بقچه سیمی را دست کرد باز کرد و کتاب را از میان آن بیرون آورد . پس من تعجب بسیار کردم و گفتم تو از کجا این را دانستی که در این بقچه است و من آنچه کردم نیافتم و تو به این زودی آن را پیدا کردی . گفت حال من تفصیلی دارد و آن این است که : من تحصیل فقه و اصول را در عتبات عالیات نمودم و به درجه اجتهادنائل شده و به وطن مالوف عودت نموده ، مرجع امور شرعیه گردیدم . تا آنکه

یک وقت پیش خود به این فکر افتادم که من در اصول دین ناقصم و تحصیلاتم در این خصوص ناقص است پس عزم جزم کردم که مسافرت اختیار کنم برای تحصیل آن ، پس مردم و اقوام که از این خیال مطلع شدند از در ایراد داخل شدند که تو مردی هستی ملا ، من گفتم هنوز ملا نشده ام و هشت سال دیگر باید بروم و تحصیل کنم . زوجه ام نیز راضی نبود ، پس او را طلاق داده ، اثاثیه را فروختم روانه شهر تهران شدم ، تا چند وقتی هم با کسی مانوس نبودم و در دهن زخم بدی داشتم و دستمالی بر دهن بسته بودم ، تا آنکه یک روز از میان خیابان عبور می کردم شخصی به من برخورد . بدون سابقه آشنایی از من پرسید ، فلانی چرا دهن خود را بسته و چرا فلان دوا را استعمال نمی کنی که خوب شود . می گوید چون به منزل آمدم گفتم ضررندارد این دوا را استعمال کنم . پس استعمال نموده فورا اثر کرده ، دهن خوب شد . پس دانستم که از اثر نفس آن شخص بوده و اینکه او شخص جلیل القدری است تادفعه دیگر که ملاقات با او حاصل شد با او طرح رفاقت انداختم تا آنکه معلوم شداین شخص شبها در بیرون دروازه تهران ، در خرابه ای که آنجا است منزل داردو روزها داخل شهر می شود و از این نحو شغلها دارد . پس کم کم معلوم شد از نواب حضرت حجت (عج) است که مامور شهر تهران از جانب آن حضرت شده است .

پس آن شخص مرا دلالت کرد سوی کتاب مذکور و درس شما و یک

شخص دیگر ، ولی آن شخص دیگر را سپرد که داخل حجره اش نشوم بلکه از در حجره کلماتش را استماع نمایم زیرا که بد عمل است .

پس نقل کتاب را که به او گفتم ، گفت آقا میرزامحمدباقر را منقطعه ای است ، و وقت مضیق است ، و به آن منقطعه نمی رسد . فقط همین وقتی که تو درس داری وقت داشته که آن را هم تو گرفته ای فلهذا کتاب را برداشته ، در میان بقچه فلانی گذاشته است .

پس جناب میرزا می گوید : ما را به خدمت او مشرف ساز . پس چون دستور می طلبد .

می گوید : خیر اگر بناشد ما خود به منزل میرزا می آییم .

پس میرزا به توسط آن آخوند سه مساله استفسار می نماید :

اول آنکه تسبیحات اربع در نماز یک دفعه واجب است یا سه دفعه جواب می آورد یک دفعه .

دویم آنکه عمل ام داود بر همان نحو است که مرحوم مجلسی نقل کرده است یا نه . جواب آورده که خیر و نسخه صحیح آن را نیز تحصیل می کند . پس آخوند ملامحمدعلی گفته بوده است که هر چه میرزا در شیراز از پی آن نسخه گردید گم شده بود و پیدا نشد .

اما مساله سیم را ناقل فراموش نموده بود .

پس میرزا می گوید : پس از چندی آن آخوند نیز مفقود شد و معلوم نشدبه کجا شد .

۸۸- درباره حاجیه خانم این امت عجب شعری گفته است شاعر حیث قال بالعربیه :

ذکرتنا بفعلها زوج موسی لم تخالف صفرائها حمراها

یعنی به یاد آورد ما را به فعل خود که با خلیفه پیغمبر صلی الله علیه و آله جنگ نمود ، زوجه حضرت موسی -علی نبینا و آله و علیه السلام- را که صفورا دخترشعیب علیه السلام بود

که او هم بعد از آن حضرت با خلیفه اش حضرت یوشع در مقام جنگ و جدال بر آمد . مخالفت نکرد زرد آن سرخ این امت را . یعنی هر رنگی صفورای آن امت به کار زد ، حمیرای این امت هم آن رنگ به کار زد و این اشاره است به آنچه ماثور است از نبی صلی الله علیه وآله : که هر چه در امم سابقه شده است . در این امت هم طابق النعل بالنعل ، به ظهور و بروز خواهد رسید .

و از جمله این اشعار و ابیات است این شعر و بیت دیگر :

حفظت اربعین الف حدیثا و من الذکر آیه تنساها

شیخ استاد مدظله العالی فرمود : و عجب این است که در جمیع احادیث خود اثبات منقبت و فضیلتی هم برای خود کرده ، به طور لازم ، گویا اصل مثبت را حجت می دانسته ، چنانچه در پاره ای گفته : بودیم با رسول در یک ظرف غسل می کردیم اذوقع کذا ، یا بودیم در یک ظرف طعام می خوردیم اذوقع کذا ، یا بودم سر حضرت را می شستم که فلان امر رخ نمود ، و هکذا حدیثی نیست مگر آنکه اثبات منقبتی برای خود در ضمن نموده به طریق لوازم کلام .

و عبارت مذکوره در صدر ورقه که تعبیر به حاجیه خانم باشد ، تعبیرحاجی نوری است که در مقام تعبیر از آن زن می فرموده است حاجیه خانم ما .

۸۹- نقل شد که اهل سنت و جماعت در سب سه کس ، بی تامل ساب را به قتل می رسانند . یکی سب حضرت زهراعلیها السلام و دیگر سب این زن ودیگر سب خلفا .

۹۰- لفظ دبر فی مثل فلیقل دبرالمکتوبه کذا جایزالاوجه الثلاثه است : بضم دال و سکون باء و به ضمین و به فتح دال

و سکون با .

۹۱- بیت المقدس به تشدید دال و تخفیف هر دو صحیح است به تشدیدبروزن معظم است به تخفیف بروزن مجلس .

۹۲- نصب العین به ضم اول صحیح است و به فتح مشکوک .

۹۳- جناب حاج میرزامحمدعلی و اعظ خونساری نقل کرد که اطباء سابق بر آن بودند که دم ساکن است تا آنکه اطبای فرنگ به تازگی استکشاف جدیدنمودند که دم در حرکت و دوران است در تمام بدن به کمال سرعت و تشخیص دادند که در اندازه ثانیه چقدر حرکت می نماید و این مطلب در آثار وارده ازاهل البیت وارد است . چنانکه در کتاب القرآن از مجلدات بحار است در فضیلت مداومت بر آیه الکرسی ، که معصوم می فرماید موجب قوت دوران دم است و به این سبب موجب طول عمر و بقای حیات انسانی می شود ، چون این نیز معلوم گردیده که تمام امراض ناشی از سستی خون است در حرکت و دورانش .

و ایضا نقل می کرد در اخبار وارد است که : ان من وراء شمسکم هذه اربعین شمسا و ان من وراء قمرکم هذا اربعین قمرا . پس بعضی دست تاویل ب..این حدیث دراز کرده و گفتند این با عالم جسمانی که درست نمی آید و خلاف محسوس است ، پس مراد عالم مثال است یا عالم ارواح و نفوس است .

پس در این نزدیکیها که تقریبا دویست سال قبل بر این باشد به توسط تعبیه دوربینها و تلسکوبها معلوم نمودند منجمون اروپا که چندین کره دیگر هست و درهر یک قمری است و همچنین آفتاب .

و حکایت وجود بحر مکفوف در جو هوا نیز گذشته از آنچه از حضرت جوادعلیه السلام ماثور است از یکی دیگر از حضرات ائمه طاهرین -صلوات الله علیه اجمعین- نیز ماثور می باشد .

اینها

را در مقام این می گفت که چنانچه فرموده اند : رحم الله من سمع مقالتی فوعاها کما سمع آنکه احادیث اهل بیت را بی کم و زیـاد و تصـرف و توجیه به مقتضـای اسـتحسان و رای ناقص خود ، بایـد نقل نمود . چنانکه رسم علمای امامیه چون مجلسـی و غیره بر این قرار گرفته ، حتی اگر لفظ روایت غلط است و در نسـخه دیگر صـحیح موجود نیست با همان غلطیت نقل می کنند و می گویند هکذا وجدناه فی النسخ مثلا .

و سـر اینکه فرموده انـد که در احادیث هرگاه به مقائیس عقلیه درست نیایدنبایـد من عندی داخل و تصـرفی کرد آن است که بسا می شود ما عقلمان ناقص است و واقع همان است که ما نفهمیدیم . چنانچه در این چند حدیث معلوم شد ، پس بایدبی کم و زیاد نقل شود ، شایـد بعـدها معنای حـدیث بر آیندگان مکشوف شود که فرموده اند : رب حامل فقه الی من هوا فقه منه . و الا اگر غیر این شد ، می شودحکایت همان شـخص قرآن نویس علی ما یحکی ، که رسـید به آیه شریفه شغلتنااموالنا و اهلونا ، گفت باید شدرسنا عوض شغلتنا باشد و به این طریق نوشت . پس ما هم عوض تصحیح شدرسنا می نماییم .

۹۴تا ۹۷

۹۴- در شب هفـدهم شـهر رمضان در مجلس حاج میرزامحمودبن حاج آقامحسن عراقی بودم در خدمت جناب حجه الاسـلام حاج شیخ عبدالکریم یزدادام الله عمره . فرمود :

شیخ ابراهیمی بود مازندرانی در سامرا و من مسبوق از حالاتش نبودم جز آنکه در شب جمعه ای دیدم در صحن مطهر به خود زد تا آنکه مدهوش شدوبعد از آنکه از سامرا رفت . آقا میرزا محمدی بودکه باهم درمدرسه هم حجره بودیم . بنا کرد کشف از مقامات عالیه او

کردن و فرمودند : من یقین داشتم که آقا میرزا محمد راستگو است و آقا شیخ ابراهیم را هم یقین دارم که دروغ نگفته است .

آقا میرزا محمد نقل کرده است که این شیخ ابراهیم گفت : من با سیدیحیی نامی هم حجره بودم . (و آقای حاج شیخ فرمودند : در شاهزاده عبدالعظیم طهران در اواخر بوده است و پیرمرد بوده است و در سفر مشهدشان احوال او راپرسیده اند معلوم شده است که فوت شده است .) پیش خود بانی بر این شدم که خدمت به این سید بکنم . از قبیل آنکه خودم لوازم نهار و شام را ترتیب بدهم تا این آقا درزحمت نباشد و این کار را کردم لانه ابن رسول الله صلی الله علیه وآله و این را عبادتی برای خود قرار دادم .

تا آنکه یک وقت در وقت غذا خوردن لقمه در دهن گذاشتم دیدم عذره انسان است که معلوم شد غصب و حرام بوده است و همچنین در بعضی اوقات که از دروازه خارج می شدم علفهایی که درصحرا سبز شده بود ، صوت تسبیح از آنها به گوشم می رسید .

و همچنین در عالمی مشاهده کردم مجلسی را که در آن مجلس حضورداشت جناب میرزای شیرازی اعلی الله مقامه و جناب حاجی نوری اعلی الله مقامه و جناب حاجی آخوند حاج ملافتح علی اعلی الله مقامه در حضور با هرالنورحضرت حجه (عج) و این مجلس در بالاخانه میرزا بود و توجه حضرت در میان این سه نفر به حاجی نوری از دیگران بیشتر بود و تعظیم او نیز از آن حضرت از دوی دیگر زیادتر بود .

۹۵- و دیگر در همین مجلس مرقوم در فوق جناب حاج شیخ نقل کردند که : در

سفری که ناصرالدین شاه به زیارت عتبات عازم شده و وارد قم می شود ، میرزاحسین خان عرض می کند چون سفر زیارت است میرغضب در رکاب بودن مناسب نیست خوب است میرغضبها را مرخص فرمایید برگردند . میرغضب باشی به عرض شاه می رساند که من باید در این سال به سفر زیارت به کربلا بیایم و در آنجابمیرم به حسب خوابی که دیده ام و لابدم از این سفر . هرگاه شما هم مایل نباشید دررکاب باشم باید خودم مستقلا حرکت نمایم شاه می پرسد چه خواب دیده ای ؟ می گوید تفصیل واقعه این است که من در تهران برخوردم و مطلع شدم به حال یک زن علویه پریشانی و ترتیب زندگانی او را از نان و گوشت بر خود لازم شمردم و برعهده گرفتم و کسی هم از این مطلب اطلاع نداشت تا آنکه مهمانی دوره مابین ماميرغضبها بود . شبی نو به من شد و من دو زن داشتم یکی قدیمی و یکی تازه و هریک منزلی سوا داشتند . و من یک شب پیش قدیمی بودم و یک شب پیش تازه و شب مهمانی نوبه قدیمی بود . ولی چون زن تازه سررشته مهمانی بهتر داشت مهمانی را در منزل او قرار دادم و بانی شدم که خود پس از خوابانیدن مهمانهامی روم برای خوابیدن در منزل زن قدیمی . پس بعداز آنکه آنچه لازمه پذیرایی و ترتیب زندگانی مهمانها بود به جا آمد ، رخت خواب به جهت ایشان آماده کردم و خوابیدند خود خارج شدم که بروم در منزل زن قدیمی چون وارد دهلیزخانه شدم یک مرتبه متنبه شدم ، ای دل غافل یک زن جوانی گذاشتم در میان جماعتی مست و لایعقل و خود بیرون شدم . فی الفور برگشتم

و گفتم بعد دوشب برای زن قدیمی در منزلش می روم پس خوابیدم . و در خواب مشرف شدم به خدمت حضرت سجادعلیه السلام و حضرت به من فرمودند که : به واسطه رعایتی که از علویه کردی خدای متعال تو را از مردن نجات عطا کرد زن قدیمی تعبیه زهری کرده بود که به خورد توبدهد و اگر در منزل او می رفتی به تو می خوراند و میمردی و دیگر تفضل کرد به توبه اینکه در سالی که ناصرالدین شاه برای زیارت به کربلا مشرف می شود تو هم درهمان سال مشرف به کربلا می شوی و در آنجا می میری .

پس چون بیدار شدم در صدد تفحص از مساله زهر بر آمدم چنال بود که فرموده بودند باقی مانده فقره ثانیه که آن هم در این سال عمل باید بیاید .

پس آقای حاج شیخ فرمودند مشرف شد در همان سال بکر بلا و در همانجامرد . پس شخص میرغضب باشی به نیکی عاقبت فائز گردید . پس اعتباری به چیزی نیست خدای عاقبت نیک گرداند . جعل الله عاقبه امرناخیرا بحق محمدو آله الطاهرین .

۹۶- کشی در کتاب خود در سه جا اسم جماعتی که اجماع در حق ایشان دعوی شده ذکر کرده و در هر جا شش نفر ذکر کرده . موضع اول گفته :

فی تسمیه الفقهاء من اصحاب ابی جعفر و ابی عبدالله علیه السلام : اجمعت العصابه علی تصدیق هؤلاءالاولین من اصحاب ابی جعفر و اصحاب ابی عبدالله علیه السلام و انقادوالهم بالفقه فقالوا : افقه الاولین سته : زراره و معروف بن خربوز و بریدو ابوبصیر الاسدی -و قال بعضهم مکان ابی بصیر الاسدی ابوبصیرالمرادی-و الفضیل بن یسار و محمدبن مسلم .

و در موضع دویم گفته : تسمیه الفقهاء من اصحاب ابی عبدالله علیه السلام : اجمعت العصابه علی تصحیح ما یصح

عن هؤلاء و تصديقهم لما يقولون و اقروالهم بالفقه . من اولئك السته الذين عدد نا هم و سمينا هم سته نفر يعنی من باب السته المتقدمه و نحو هم سته اخری : جميل بن دراج و عبدالله بن مسكان و عبدالله بن بكير و حمادبن عيسی و حمادبن عثمان و ابان بن عثمان .

و در موضع سيم گفته :

تسميه الفقهاء من اصحاب ابی ابراهيم و ابی الحسن الرضاعليه السلام : اجمع اصحابناعلی تصحيح ما يصح عن هؤلاء و تصديقهم و اقرو الهم بالفقه و العلم و هم سته نفراخردون السته نفرالذين ذكرنا هم فی اصحاب ابی عبدالله عليه السلام : منهم : يونس بن عبدالرحمن و صفوان بن يحيی بياع السابری و محمدبن ابی عمير و عبدالله بن المغيره –و الحسن بن محبوب– و قال بعضهم مكان الحسن بن محبوب : الحسن بن علی بن فضال –و فضاله بن ايوب– و قال بعضهم مكان فضاله : عثمان بن عيسی– .

نقل من كتاب الاسئله و الاجوبه لميرزاالقمی طاب ثراه ۹۷– استاد اعتماد دام ظله فرمودند كه : بعد از فوت مرحوم خلد آشيان حضرت ميرزای شيرازی اعلی الله مقامه ، مرحوم خلد آشيان حاجی نوری و مرحوم خلدآشتيان حاجی آخوند و آقای آقا سيدابراهيم خراسانی ، عامه ناس را در امرتقليد ارجاع می نمودند به مرحوم جنت مكان آقای صدر اعلی الله مقامه و ذكری ازاعلميت نمی نمودند . بلكه می فرمودند عمل به رساله ايشان موجب نجات است و هرگاه از ايشان سؤال می شد از اعلم می گفتند نمی دانيم .

و اما ارجاع ايشان به آقای صدر پس از دو جهت بود : يكی تقوای آن مرحوم در مقام فتوی كه ملتزم بود كه هر فتوايی كه می دهد يا موافق با احتياط باشد و يا اگرهم مخالف با احتياط باشد ، با فتوای معاصرين موافق باشد كه فرضا هرگاه در آقايان ديگر كثرالله امثالهم اعلمی از آقا موجود باشد

عامل معذور بوده است ، چه در آن قسم از فتاوی که مطابق احتیاط بوده اعم از آنکه سایرین فتوی داشته اند موافق یامخالف ، یـا نداشـته انـد ، و چه در آن قسم که مخـالف احتیـاط بـوده ، زیرا که هر گـاه اعلم به حسب واقع از معاصـرین هـم که تکلیف مقلـدین رجوع به او بوده ، در این فتوی موافق بـا آقـا بودنـد ، باز عامل ناجی و معـذور بوده و آقا در فتاوی کلیه تعـدی از این دورشته که موافقت احتیاط یا فتوای معاصرین باشد ننموده اند .

و جهت ثـانی زهـد آن مرحوم بود در امر معـاش که رسـیدگی به ضـعفاو فقرازیاد می فرمود ازاین دو جهت آقایان رای همچه دادند که ریاست حوزه علمیه به آن جناب بودن موافق صلاح نوع خواهد بود .

و امـا در بـاب اعلمیت آقـا جنـاب اسـتاد می فرمودنـد که یکی از خواص رای به آن داد و آن چنان بود که در زمانی که میرزا مرحوم شـد ، کـار لازمی برایم پیش آمـد که مسـافرت از سـامرا به نجف اشـرف نمایم . شبی در منزل آقا میرزاعلی آقا بودیم باجمـاعتی . من و جنـاب آشـیخ حسن کربلاـیی که بـا آقـا میرزاحسـین نـایینی هم صـحبت بـوده انـد و تعریف دار بوده اسـت نظریاتشان ، پهلوی هم نشسـته بودیم . نرم نرم با من صحبت می داشت و می گفت در این سفر در کاظمین و کربلا و نجف از شما سؤال ازاعلم خواهند نمود در جواب چه کسی را تعیین خواهی کرد . فرمود : من در جواب سکوت نمودم .

بعد ایشان گفتند : من شهادت خود را در این باب به تو می گویم که از تو که می پرسند ، ادای شهادت مرا بنمایی . آقای آقا

سیدمحمد بنا را بر عدم افتاء گذارده اند و هرگاه ایشان مقدم بود ، من تعدی از ایشان نمی کرده و رجوع به ایشان رامعین می دانستم .

ولی بعداز ایشان کسی که می ماند با آقای صدر جناب میرزا است و من جناب میرزا را طرف نسبت نمی دانم با آقای صدر . غرضش ترجیح آقا بود بر میرزا .

۹۸تا ۱۰۵

۹۸- نقل فرمود استاد و من به الاعتماد جناب مجتهدالزمانی آقای حاج شیخ عبدالکریم الحائری الیزدی ادام الله عمره و افاض علینا برکات انفاسه القدسیه ، درمجلسی که این حقیر حاضر بود با جمعی از اخیار .

گفت نقل نمود از برای من عالم علیم مرحوم آمیرزاابراهیم شیرازی رحمه الله علیه ، گفت : نقل نمود از برای من حاجی ملاحسن یزدی پدرزن جناب حجه الاسلام آقای آقاسیدمحمدکاظم طباطبایی یزدی که مدار ریاست امامیه در این زمان آن جناب است و فرمود استاد : این حاجی ملاحسن از خوبهای دنیا بود ، و بقدری خوب بود که این آقای آقا سیدمحمدکاظم به زحمات و مساعی جمیله او و مخارج کفیله او ، امور تحصیلش منظم و منسق گشت و در حقیقت ، این درجه علمیه آقا رااو سبب و باعث ظاهری گردید و دختر خود را به آقا تزویج کرد ، حتی آنکه دراواخر امر ، او آقا را در صحن مقدس می آورد ، و با معدودی از مقدسین به آقااقتدا می نمودند و تا مدتی هم مقتدین آقا منحصر به آن معدود از مقدسین بود ، حتی آنکه ما تعجب می نمودیم که در این مدت عدد مامومین بر این محصورافزوده نمی شد .

الحاصل نقل نمود این حاجی ملاحسن از عابدی که در کوهی در حوالی یزد-که استاد فرمود : خصوصیات آن مکان از نظر محو و منسی

شده و گمان می کنم که آن مکانی است که مشهور است به تفت- مشغول به عبادت بود و او گفت : وارد شدبر من شخصی و با من بود ایامی و مشغول بود به عبادت ، و همراهی من می نمود درتهجد لیل ، و من از وجود او در کمال مسرت و خوشحالی بودم ، و او را معاون درشغل خود می پنداشتم و در بعض اوقات هم با هم نشسته صحبت می نمودیم و قواعد سیر الی الله را به هم یاد می دادیم .

تا آنکه شبی آن شخص رو به من کرد و گفت در فلان خانه اسباب لهو و لعب فراهم و مهیا است . می باید که من و تو از کوه فرود آمده و به آن خانه رویم و نهی ازمنکر کنیم . من عذر آوردم به آنکه ما را چه تفحص کردن و مسامحه در اقدام نمودم . آن شخص اصرار نمود و گفت امثال این مسامحات است که سبب و هن امورشریعت شده . البته می باید مسامحه نکنی و امثال این کلمات گفت تا آن که بالاخره محرک من شد و من با او از کوه به زیر آمده و تا در آن خانه رسیدیم و ابدا صدایی ازآن خانه به گوش من نرسید . پس من رو به آن شخص کردم و گفتم صدایی از این خانه مسموع نمی شود . بیا برگردیم و بر سر شغل خود رویم . باز آن شخص اصرار به دخول در خانه نمود و اعاده کلمات سابقه نمود ، تا آنکه بالاخره ثانیا مرا محرک شد . پس با او از در خانه داخل شدیم در دهلیز آن خانه و چون به وسط دهلیزرسیدیم ، باز

اثری از آواز از آن خانه مشاهده نشد .

پس در آن حال به خاطرم آمد نهی از تجسس . پس متذکر شدم که این فعل مانقدا تجسس است و حرام است و مرتکب دو حرام محقق می شویم ، یکی دخول در ملک غیر بی اذن مالک و یکی تجسس ، و وجود منکر محتمل است . پس رو به آن شخص نموده گفتم : این چه کار است ما الآن داریم دو معصیت معلومه را مرتکب می شویم که لعل و شاید معصیتی در اینجا مرتکب باشند پس بیا و برگردیم بر سرکار خود ، پس او باز ابرام نمود . پس من این بار متغیر شدم و در اثناء کلمات بر زبانم جاری شد که نکند تو شیطان باشی امشب به جان من افتاده و از سر عمل خود بازم داشته ای چون آن شخص این کلام از من شنید مثل کسی که مایوس شود ، روی به من آورد و گفت : زحمت مرا هدر نمودی . تو قابل نیستی از برای آن درجه بلندی که من برای تو قصد کرده بودم . لایق به آن منصب سیدعلی محمد شیرازی است . این بگفت و از من جدا شد و رفت و گفت این واقعه قبل از طلوع سیدعلی محمد باب بود به سالها که در آن وقت نام او معروف نبود و کسی او را نمی شناخت .

۹۹- و نظیر این است حکایت عابدینی اسرائیلی که شیطان خیلی خلقش تنگ شد . پس اتباعش را جمع نمود . یکی گفت از راه زنان فریب می دهم او راو دیگر گفت از راه شرب خمر ، گفت کار هیچ کدام نیست . ثالثی گفت از راه تقدس و عبادت ، گفت

کار تو است پس آمد پیش آن عابد و مشغول عبادت شد ، خواب نرفت و خوراک نخورد و تمام مشغول بود ، عابد متعجب و از او درخواست و جواب نگفت ، تا سه مرتبه ، پس در مرتبه سیم گفت من گناهی کردم و توبه نمودم ، حال هر وقت متذکر آن گناه می شوم حال عبادت پیدا می کنم . گفت چه گناهی بگوتا من هم بکنم . گفت برو و با فلان فاحشه زنا کن و توبه کن -تا آخر حکایت به تفصیلی که در کتاب حیاه القلوب مرحوم مجلسی مرقوم است . در اواخر کتاب درآخر باب متعلق به عباد . - و اینها از الطاف خفیه حضرت باری تعالی است نسبت به بندگانی که منتسب و متعلق به حبل طاعت او گشته اند که آنها را حافظ و ناظر است . و من جاهدفینا لنهدینهم سبلنا و ان الله لمع المحسنین و من عمل بما علم کفاه الله علم ما لم یعلم و بروایتی ورثه الله علم ما لم یعلم .

۱۰۰- و ایضا فرمود استاد استناد در ضمن کلماتی در رد بر طایفه دراویش و صوفیه که ما می توانیم قاطع شویم در حق مرحوم سیدمهدی بحرالعلوم طاب ثراه که آن جناب به واسطه زحمات کثیره و ریاضات شاقه ، طی بسیاری از مراحل معنوی نموده است و لیکن به مجرد این لازم و واجب نیست بر ما اعتقاد نمودن به آنکه او ولی است ، به معنی اولی به انفس بودنی که در حق نبی و ائمه علیه السلام ثابت شده و انما اعتقاد نمودیم به این رتبه و منصب در ایشان و اثبات آن نمودیم به معونه ادله قاطعه کثیره و حجج و براهین ساطعه غفیره .

و حال که چنین باشد پس چگونه می تواند شد که

چنین اعتقادی نماییم درحق بوق علی شاه نامی که نیست در حق او جز دعوی بلابینه به معنی آن که وصول او اصلا به مراتب معنویه محتمل الصدق و الکذب است و معلوم و محقق نیست و اگر به محض دعوی است چرا او باشد ؟ من باشم .

۱۰۱- و ایضا فرمودند در باب ذلت و خواری اهل علم در انظار اهل زمان و این که هر صنف که در تحت ریاست رئیس نباشد این است حال او . به خلاف آنکه اگر رئیس داشته باشند که معرز و مکرم خواهند بود : که در عهد مرحوم میرزای شیرازی طاب ثراه کسی از اهل دیوان دولت عثمانی که لقبش را فرمودند و کاتب درست ملتفت نشدم وارد سر من رای گردید خواست از طلاب دعوت نموده باشد . جناب میرزا هم ابتداء رخصت و اجازت مرحمت فرموده بودند . پس از آن گوش زدآقا شده بوده است که شخص داعی قصد دارد که به هر یک از آقایان مدعوین بعدانقضاءالمجلس و خروج از آن چیزی از پول داده باشد . همین که این مطلب رااصغاء فرموده بودند در کمال تغیر و تشدد نسبت به آن شخص فرموده است که اینها چه خیالاتی است ابدا ماذونیت و رخصت نداری که از اصل این مهمانی رابنمایی و به این نحو آن مرحوم شؤونات اهل علم را محفوظ می داشته است . فجزاه الله عن الاسلام و اهله افضل الجزاء .

۱۰۲- و در وقت بحث از حال حدید نقل فرمود که چون اخباریین قائلند به نجاست حدید و فرقی هم نیست بین آهن و فولاد ، پس به مذاق ایشان ضریح حضرت ابی الفضل علیه السلام که از فولاد است بایست نجس باشد .

و معروف است که در زمان آقای بهبهانی

رحمه الله علیه خیلی این طایفه شهرت داشته و شلوقی می نموده اند . لهذا خوش طبعی در آن وقت می آید و به خدمت آقا عرض می نماید که اجازه می دهید من کاری می کنم که اخباریها را به کتک خوردن در آورم . پس آمده بوده است در نزد ضریح حضرت ابی الفضل علیه السلام دروقت ازدحام عوام در آن مکان شریف و رو کرده است به مردم که ایها الناس بدانیدکه رای اخباریین بر این مستقر شده است و فتوی همچنین می دهند که ضریح آقای شما حضرت ابی الفضل علیه السلام العیاذ بالله نجس است حال خود می دانید و همین اسباب و هن کلی شده بوده است از برای آن جماعت در انظار مردم و از آن سبب عوام از ایشان روی برتافتند .

۱۰۳- و ایضا می فرمود : هر صنعتی که باشد یک آثار محسوسه دارد که عامل حاذق در آن صنعت به آن آثار از غیر حاذق تمیز داده می شود . الا دو صنعت : یکی علم طبابت که هر که به محض ادعا می تواند خود را اعلم اطبا محسوب داردو یکی هم علم اجتهاد که الیوم آثار محسوسه در حصول آن شرط نیست . از قبیل آنکه صاحب آن حافظ هزار خبر باشد با اطلاع از حال رجال سند آنها و نحوذ لک . بلکه امکان دارد که یک مساله هم عالم نباشد و مع ذلک ملکه اجتهاد دارا باشدو لهذا خیلی محل اشتباه واقع می شود و انما آن قوه ای است معنوی که جزصاحبش کسی بر آن مطلع نیست و هذا بخلاف صنایع دیگر . مثلاـ ارس (۲۱) دوز امری دارد معلوم که خوب از بد آن تمیز داده می شود و هکذا عمل ساعت سازی و غیره . که همه آنها

به محض ادعا ممکن نیست کسی به خود ببندد . زیرا که زود و به سهولت ممکن می شود مشت مدعی را باز کرد . به خلاف دو صنعت مرقوم ، که چه بسیار است که مدعی بی بهره است از آن و مع ذلك در نزد عام و خاص دعوی دارآنها است .

۱۰۴- و ایضا می فرمود در باب حکایت حاجی علی بغدادی که به شرف ملاقات حضرت حجت (عج) فائز گردید و تفصیلش در نجم الثاقب حاجی نوری اعلی الله مقامه مذکور است ، پس از توثیق حاجی علی مرقوم ، که این حکایت رامی توان از روایات عالی السند محسوب داشت زیرا که خود حاجی علی شخص موثقی و امین معتمدی از تجار بغداد بوده است و جناب مستطاب شریعتمدارحجه الاسلامی آقای شریعت مدظله العالی نیز بلاواسطه از او حاکی و ناقل این حکایتند و اما حاجی نوری به حسب آنچه در جنه الماوی مرقوم داشته خود ناقل نیست بلکه به واسطه ناقل است .

۱۰۵- ابواللیث . بهلول نباش ، ثعلبه انصاری ، این جمله کسانیند که بعد ازارتکاب فاحشه توبه نصوح کردند و جازم شدند بر عدم عود بر آن و زبان استغفار گشادند .

واقعه بهلول نباش در صفحه ۱۰۳ از کتاب صافی در ذیل تفسیر آیه شریفه والذین اذا فعلوا فاحشه او ظلموا انفسهم ذکروا الله فاستغفروالذنوبهم و من یغفرالذنوب الاالله الآیه که در اواخر سوره آل عمران است مذکور می باشد .

جناب حاج شیخ می فرمودند که مرحوم حاجی نوری اعلی الله مقامه روضه خوانی در خانه خود داشت و رسمش این بود که هر سال حدیث بهلول نباش را یک مرتبه می خواند و می فرمود : ما به ذکر این حدیث شریف متبرکیم .

۱۰۶ تا ۱۰۹

۱۰۶- و در وقتی از یکی از مؤمنین پسری که زیاد

به او مانوس بود فوت شـده بود و در مقام تسـلیت وترحم بر او مؤمن دیگر می گفت چقـدر این بیچاره به این پسـرمانوس شده بود .

پس استـاد دام ظله فرمود : بلی انس هـا بایـد بریـده شود و از میـانه برداشـته گرددپس فرمود این کلمه از یادم نمی رود که در وقتی که جناب مستطاب عالم علیم جناب حاج سیداسـماعیل که اخ الزوجه مرحوم جنت مکان میرزای شیرازی اعلی الله مقامه بود و از هر جهت کامل بود و آقا شـیخ محمدی بود شـماع حضرت عسکریین علیه السلام که نقدا نوادهای او شما عند در آن بقعه منوره و او دو دختر داشت . و این حاجی سیداسـماعیل با حاجی میرزااحمد که پسـر مرحوم میرزا بود با تعشق و رغبت تام این دو دختر را به حباله خویش در آوردند .

پس فرمود : حاجی میرسیداسـماعیل مرقوم نقل می کرد که زمانی که بناشد که ما ، در حجله عروس در آییم ، چون پای خود را داخل کردم و چشمم به عروس که در مکانی از حجله نشسته بود افتاد به یک مرتبه در همان حین درنظرم مجسم گردید که یـک وقـتی خواهـد شـد کـه یـا مـن بمیرم و این زن در بـالین شـوهر مشـغول مـاتم است و یـا این زن بمیرد و من در بـالین او ، متحسرانه نشسته ام و به خطور این خیال کانه آن عالم وجد و طرب به یکمرتبه فرو نشسته و از خواب[غفلت] بیدار شدم .

۱۰۷- و در وقـتی که مـذاکره از شخصـی بود که خیلی در اعمـال خود رجوع به اسـتخاره می نمود و معتقـد به آن بود . اسـتاد فرمود : مرحوم حاج شیخ باقر نجفی نیزخیلی به استخاره رجوع می کرده است تا آنکه

در وقتی از اوقات از سامره می رود به کاظمین و از آنجا نیز استخاره می نماید که بیرون رود خوب می آید پس خارج می شود تا تپه که در دو فرسخی کاظمین علیهم السلام واقع است می رسد و در آنجا استخاره می نماید که برود به کربلا خوب نمی آید و استخاره می کند که برگردد به کاظمین آن هم خوب نمی آید لاجرم در سر همان تپه می نشیند .

۱۰۸- و در وقتی گفتگو از طرق متداوله بین نسوان و عادات مالوفه ایشان بود المشهوره به فتاوی کلثوم نه نه و بی بی شاه زینب الی آخرالسته .

پس فرمود جناب شیخ استاد مدظله که من الغرایب اینکه علویه که حلیله مرحوم آیه الله میرزای شیرازی اعلی الله مقامه الشریف بود و والده جناب آقا میرزاعلی آقا نجل نبیل آن بزرگوار و یک صبیه دیگر که هر دو حال تحریر در قید حیاتندبود . این علویه مجلله محترمه تعصبی غریب و پیروی عجیب داشتند نسبت به این آداب و رسوم زنانه . به حیثی که ممکن نبود که فوت شود از ایشان و احدی از آنها . و نمونه این حال هم در صبیه مذکوره ایشان موجود است .

الحاصل مرد خیری از طلاب بود در بلده طیبه سر من رای در آن ازمنه مسمابه شیخ حسین اصلا شیرازی و این شیخ زحمت کش بود برای غربای از زوار که درآن بلده شریفه نزول می نمودند . مثل آنکه حواله می کرد هر یک آنها را بدکان خبازی و قصابی و امور معاشیه آنها مرتب می نمود و وجه اینها را از مرحوم میرزا به هر قسم و هر نحو بود دریافت می نمود .

و هکذا درباره فقرا سعی و کوششی زیاد داشت . مثلا هرگاه کسی می خواست برنج نذری برای فقرا بپزد ، خود این شیخ

به نفسه متصدی زحمات ازتحصیل آلات طبخ و مباشر عمل طبخ می گردید . تا آنکه در زمانی در خانواده مرحوم آیه الله میرزا عمل ختم چهار ضربی به جهت مهمی پیش آمد و این شیخ نیزمتحمل زحمات آن گردید . مثل جمع نمودن پشکل و نحو این . پس شب در مکانی که متعلق به مرحوم میرزا و مشهور به حسینیه آن جناب بود و محل این گونه امورو معد برای منزل میهمان آن مرحوم بود خوابید و از قضا آن شب شبی بود که به حسب آداب و رسوم زنانه هر مهمان که در آن شب مقیم در نزد شخص شد می بایددر شب بعد آن شب نیز اقامه و بیتوته نماید و خود این شیخ هم عالم به این مطلب و حالت علویه بود و این که ممکن نیست او را رهایی از این مساله و هر قسم بودعلویه او را شب بعد حاضر خواهد ساخت . پس چون شب بعد شد علویه علی حسب الرسم منتظر ورود شیخ بود تا آنکه شب دراز شد و خبری از شیخ نشد . پس قاصد پی قاصد روانه و متفرق نمود که در هر جا باشد او را حکما در خانه میرزاحاضر نمایند .

و این قاصدها هر چند تفتیش و تفحص نمودند در منازل طلاب و غیر آن ازمظانی که وجود شیخ را در آنها احتمال می دادند اثری از او نیافتند .

تا آنکه در همان شب جماعتی فراهم کردند برای تفکر در امر شیخ حسین و نصرالله نام که خادم خانه مرحوم آیه الله بود نیز در آن انجمن حاضر گردیدو می گفت ممکن نیست مرا که بی شیخ حسین امشب بتوانم در خانه بروم و

هرچه فحص نمودم در این شهر اثری از او ندیدم .

پس در آن انجمن احتمالات درباره شیخ مذکور داده شد من جمله آنکه درکاظمین علیهم السلام رفته باشد . و من جمله آن که در شط غرق شده باشد و صار من جمله المحتملات آنکه در چاهی که در حسینیه است افتاده باشد .

و فرمود استاد که چاههای سرمن رای هم مثل چاههای نجف اشرف خیلی عمیق است و مسافت زیاد تاآب دارد . چنانکه معلوم می شود از ملاحظه حال شطکه چه مقدار گودی دارد تا اصل بلده . حتی آنکه بلده مثل کوهی می نماید در نزدشط و لهذا هر چند شط طغیان نماید ضرری به شهر و اهالی آن نمی رسد .

الحاصل کم کم این احتمال که وقوع در چاه مذکور باشد قوت گرفت تاآنکه بنا شد که بروند و در حسینیه از این باب تفحص نمایند . پس چون آمدنددر نزد چاه دیدند نعلین شیخ مذکور را که در لب چاه است . پس آدمی در چاه نزول دادند فاذن جنازه شیخ مسطور (ره) را بالاـ داد . پس جنازه را دفن نمودندو استاد می فرمود اگر نبود این جد و جهد علویه در تفحص از حال شیخ مرحوم هر آینه جنازه اش در آن چاه می پوسید و کسی از حالش اطلاع نمی یافت و هذامن الغرایب .

و معلوم نگردید که سبب وقوع آن مرحوم در چاه چه بوده احتمال داده شدکه شاید چون آن مرحوم متصدی امور لعن چهار ضرب بوده و سنی متعصبی هم آن مجلس حاضر بوده ، چنانچه از رسم سنیهای این بلده است که هر جا یک مجلس است و در آن چیزی از طعام و خوراکی است خود را در آن مجلس حاضر

می نمایندبرای خوردن و شکم پروری نمودن . ولی غالبا سنیهای بی حال هستند ، و لذاشیعیان سالمند از اذیت ایشان ، بلکه بسا می شود که برای رسیدن به فلسی در نزدشیعی به آهستگی لعن به متبوع خود . . . می فرستند .

پس شاید در این مجلس ختم هم سنی حاضر بوده و علی خلاف الغالب متعصب بوده و منتهض فرصت شده و در هنگام خلوتی شیخ بیچاره را در آن چاه سرازیر داشته است و العلم عندالله تعالی .

۱۰۹- و ایضا در وقتی که گفتگو از طبیب بود فرمود : جناب حاج میرزااسدالله را معتقد بودند که دارای نفس است و او بدش می آمد از این نسبت ، و این آقا برادر آیه الله مرحوم میرزای شیرازی اعلی الله مقامه است و تقریبا هفت سال از مرحوم میرزا بزرگ تر است بحیثیتی که مرحوم آیه الله معامله بزرگی با ایشان می نمودند . پس بر خویشتن مقدمشان می داشتند . الحاصل این حاج میرزای مرحوم در هر سال یک بار مشرف به سر من رای می گردیده است . تا آنکه شیخ عیسی کلیددار کاظمین علیهم السلام ناخوش می شود . تقریبا به مقدار هفت هشت سال طول می کشد مریضیش . و به اعتقاد خود و اطباء مرضش تب لازم بوده است و در این مدت اطبا او را امر به تبرید و استعمال مبردات می نموده اند و از چربی و گوشت منع می کرده اند و او هم با این دستور روز به روز ضعیفتر و کم بنیه تر می شده است . پس حاجی مرقوم در سفر ذهاب به سر من رای وارد کاظمین علیهم السلام می شود و داخل در صحن مقدس به قصد تشرف به حرم مطهر می گردد و شیخ عیسی مزبور درایوانی نشسته می بیند ایشان را . پس کسی را می فرستد به

خدمت میرزا که هنگام خروج از حرم مطهر سری هم بما بزنید و تا اینجا تشریف بیاورید . میرزا پس ازمراسم زیارت خارج از حرم می شود و می آید در آن ایوان . پس نبض شیخ عیسی رامی گیرد و بعداز آن سؤال می نماید چند وقت است این مرض هست می گوید : هفت هشت سال می شود . پس میرزا می گوید من فردا نهار را میهمان می باشم درمنزل شما و غذای من هم کباب برگ و باد نجان سرخ کرده است و حال خودمی دانی . تو رئیس و کلیددار هستی خواسته باشی از مردم دیگر هم دعوت کنی و اغذیه دیگر هم ترتیب دهی من مانع رزق دیگران نمی باشم . پس بعداز صرف نهاردر میهمانی شما دستور کار شما را می دهیم . پس شیخ عیسی از خدام دعوت می نماید . فردا که می شود میرزا و سایر مدعوین حاضر می شوند . وقت نهار سفره می چینند و کباب برگ با بادنجان سرخ کرده را در خدمت میرزا می گذارند . پس ایشان مشغول می شوند و شیخ عیسی بر حسب عادتی که داشته و رسمی که اطبا اورا یاد داده بودند ، کناره می نماید . پس میرزا می گوید بسم الله . چرا چیز نمی خوری . میگوید : منکه نمی توانم از این غذاهای چرب و گوشت بخورم . میرزا میفرماید : چگونه هستی با کباب میل داری به خوردن آن یا نه ؟ شیخ عیسی که مدتی مدید ازخوردن گوشت در پرهیز بوده معلوم است که به شنیدن این حرف چقدر مسرورمی شود و می گوید : خیلی مایل هستم . پس میرزا می گوید : بسم الله میل کن . بعد ازآن می گوید با بادنخان چطور هستی . میلت می کشد به خوردن آن یا

نه ؟ می گویدمنتهای میل را دارم . پس می گوید از آن نیز بخور .

پس شیخ عیسی از هر دو به کمال میل میخورد . پس بعداز صرف طعام جناب میرزا می فرمایند به شیخ عیسی که من الحال روانه سر من رای هستم و برگشتن من معلوم نیست که چه وقت است . چون موقوف است به مرخص کردن آقا . حال یک ماه باشد مدت مکث یا دو ماه باشد خدا عالم است . عجاله ترتیب و دستور کار شما تا من برگردم از روی همین قرار است که امروز معمول شد و غذای شما همین کباب برگ و بادنجان سرخ کرده است . پس جناب میرزا می روند و شیخ عیسی هم مشغول همین ترتیب می شوند و روز به روز روی می کند به حال آمدن و چاق شدن تا وقتی که میرزا مراجعت می کند می بیند هیکل شیخ عیسی غیرهیکل او ل شده و به کمال درشتی و چاقی و در نهایت صحت و سلامت مزاج است . پس می فرمایند :

من ایراد ندارم بر اطباء که چرا خطا می کنند . چرا که انسان جایزالخطاو النسیان است و لکن حرفم بر ایشان این است که چرا بعد از آنکه فهمیدند خطای خود را بر نمی گردند . پس اگر این مرض منشاش حرارت بود بعد از یک ماه یا دو ماه که تبرید شد البته رفع می شد پس چون اثری ظاهر نشد معلوم می شود خطا . پس چرا بر نمی گردند از این خطا .

بعد فرموده بوده است این مرض شما مسما است بلصقه . و این مرض با تب لازم در جمیع آثار مشترک است . الا آنکه ماده مختلف است . پس منشا لصقه رطوبت زیاد است و علاجش همین غذاهای مقوی است .

۱۱۰ تا ۱۲۰

۱۱۰- کسی به شاعری که گفت :

«مست از خانه برون آمده ای یعنی چه . . . »

اعتراض می نموده است که یعنی به صیغه غیاب غلط و صحیح تعنی ، به صیغه خطاب است .

۱۱۱- و می گفتند در نقوض ، مرحوم آخوند راجل بوده ، و در حل یدطولی داشته ، و مرحوم آقا شیخ عبدالله گلپایگانی در نقض یدطولی داشته و مرحوم آخوندرا خیلی درگیر می انداخته ، تا آنکه آخوند به فکر تهیه جواب عمومی می افتد که اگراین مورد هم مثل ما نحن فیه است که حرف در آن هم وارد ، و اگر غیر مماثل باشدو از قبیل آن نباشد که چه نقضی .

و جناب آقای آقا میرزامحمدتقی (۲۲) سلمه الله را می گویند در نقض ید بسیارطولایی دارد . به حیثیتی که اگر بخواهد نمی شود از دستش خلاصی جست و هرچه حل در عقیب حل اقامه شود نقضی جدید در عقیب نقض در قبال می آورد تا خصم عاقبت فرومانده و در می ماند . منقول است که وقتی مرحوم آخوند طرف صحبت بامیرزا می شود و آخوند از نقض میرزا به درجه خلق تنگی می رسد . مرحوم آقامیرزاابراهیم شیرازی که حاضر بوده می گفته حق با آخوند است و لیکن میرزا برایش چاله ای کنده و چنان بر رویش از اطراف سد طرق کرده که از هیچ طرف مفرو محیص ندارد .

۱۱۲- آقای حاج شیخ دام ظله می فرمود : آقا میرزامهدی همشیره زاده جناب آقا میرزامحمدتقی شیرازی بی نهایت فکور بود که ازدائی خود بالاتر ، او بودو به همین واسطه تلف شد و هرچه او را منع نمودند از زیادی فکر به خرج او نرفت تا آنکه تب لازم گرفت و به همان وفات نمود و

می فرمود : بعضی اوقات می شد که بعداز نماز مغرب و عشا مشغول فکر می شد ، یک وقت صبح می آمدند می دیدند باز به همان حالت فکر مشغول است . و رسمش این بود که عبا را بر سر می کشید هنگام فکر و سر را بر روی ذراع دو دست بر روی دو زانو می گذاشت و به سمت یمین و شمال حرکت می داد که تمام بدن حرکت می کرد و می فرمود :

این آقا میرزامهدی مصر بود بر تقویت فرمایش مرحوم شیخ در کتاب طهارت در مساله آنکه با وضوءات عذریه هرگاه عذر مسوغ زایل شود ، می شودداخل در صلوات بعد شد یا محتاج است به وضوی تام برای آنها ، و شیخ اختیار می فرماید : احتیاج به وضوی تام را ، مستدلا به عموم الآیه الشریفه المقتضیه لایقاع الوضوء التام لجمیع الصلوات و ان هذا من لوازم حقیقه الصلاه الغیرالمنفکه عنها .

و می فرمود : در مجلسی این آقا میرزا طرف صحبت شد در این مساله بامرحوم سید استاد آقا سیدمحمد و سید استاد تقویت می فرمود جواز دخول درغایات دیگر را مالم ینتقض بالحدث الی ان انتهی الکلام به آنجا که آقا میرزامهدی رو کرد به آقا و گفت دستتان به فرمایش شیخ نمی رسد و این اختصاص به شما نداردبلکه دایی را هم عرض می کنم .

۱۱۳- گر گذارت افتد ای باد سحر بر سر زمین کربلا بوسه زن خاک در سلطان دین نور دو چشم مصطفی عرضه کن ای شاه عالم وی پناه بی پناهان یاحسین مستمند و زارم آخر ، رس بدادم ای علی را نور عین آفت امراض قلبی و هوا جس کرد بی حاصل مرا دستم اندر دامنت شاها رهان این کلب رازین ماجرا نقد عمر پر بهایم شد تمام و از جوانی رفت نام عاقبت بر چهلم

افزود و به زشتی یافت امرم اختتام عاقبت این گرگ بی پروای بادامی نمودم صید خویش دست و پایم را به قرصی بست و پس افکندم اندر دام خویش ای شه والاتبار ، عالم تو خود هستی که بهر چیست این زاری مرا گر شفایم بخشی از این درد بی درمان به آزادی رساندی برده را ناوک تیروسنان اشقیا آوخ که چون بر جسم صد چاکت نشست من ندانم پس به قلب مصطفی ومرتضی ومادرت زهرا دراین غم چون گذشت سر به هفتم آسمان بر زد چه آه آتشین زان طفلکان تشنه لب بر نشاند املاک هفت افلاک را زین غم سمندر وار در نار تعب

۱۱۴- در روز سیزدهم محرم ۱۳۴۰ در خانه حاجی ابوالقاسم کاشانی روضه بود . آقای حاج شیخ نیز حضور داشتند . می فرمودند یک بار به گوش خود قدر متقین شنیدم از مرحوم حاجی نوری در بالای منبر که می فرمود دفن حضرت سیدالشهداعلیه السلام و سایر شهداء به تفصیلی که اکنون متداول است و شایع بین آقایان اهل ذکر که حضرت سجادعلیه السلام فرموده باشد من این قتلی را خوب شناسانم پس یکی بیاورند و بفرماید این جسد کی است و دیگری بفرماید از کی و هکذا به همان نحوی که حالیه مرسوم شده است . حاجی فرموده بوده است من به مدرکی و مستندی برای آن بر نخوردم .

و آقای حاج شیخ فرمود : اصل انتساب دفن به طایفه بنی اسد محقق است و همچنین تشریف فرمایی حضرت سجادعلیه السلام نیز معلوم می شود از قواعد امامیه که امام را امام باید دفن نماید و همچنین معلوم می شود از خبر علی بن حمزه بطائنی که با حضرت رضاعلیه السلام اعتراضاتی دارد و حضرت جواب می فرماید من جمله آنکه امام را امام

بایـد دفن نماید و پدرت در بغداد از دنیا رحلت فرمود و تو در مدینه بودی . حضـرت فرمود : حضـرت سیدالشـهداعلیه السـلام هنگامی که دفن شد حضـرت سـجادعلیه السلام درسجن ابن زیاد بود گفت حضرت سجادعلیه السلام به اعجاز تشریف فرمای کربلا شدحضرت علیه السلام فرمود : پس همین گمان را هم در حق من ببر .

۱۱۵- گهی ز سوز جگر می کشـید ناله زار گهی به روی زمین می طپید بسمل وار گهی ز درد چو عقرب گزیده گرم خروش گهی ز ضـعف ز خود رفتی و شدی مدهوش گهی کشید ز دل ناله عندلیبانه گهی نهاد به دیوار سر غریبانه گهی ز حدت سوز جگر فغان می کرد گهی ز شدت الماس الامان می کرد گهی ز خود شدی از بسـکه العطش می کرد به خود نیامده از ضـعف باز غش می کرد

۱۱۶- مروج الـذهب در تاریخ خیلی محل اعتبار است و شـخص معتمدی ازاهل منبر مروج را بر وزن بروج می خواند نه مروج اسم فاعل از باب تفعیل .

و می گفت اینکه مرسوم است شیعه چشم طلا و نقره برای حرم حضرت ابی الفضل می برند برای اشاره به مصیبت آن حضرت است .

ولی از او ظاهر می شد تردید در آن ، و آنکه مسلم آن است که تیری به ترقوه مطهر آن حضرت آمده است و العلم عندالله .

۱۱۷- در مدح حضرت ابی الفضل -سلام الله علیه- شاعر متخلص به مشکاه قصیده گفته بعضش این است :

گویم چه عرش قدرش باشد بسـی تسافل گویم چه مهر نورش باشد بسـی تغافل گویم چه ماه رویش باشد بسـی تجاهل گویم فرشته خویش باشد بسی تامل زیرا که نیست نسبت مخدوم را بخادم

۱۱۸- آقای حاج شیخ در منبر می فرمود که : من نمی گویم

ایـن مطلـب را که بـدن حضـرت سیدالشـهداعلیه السـلام پـای مـال سم اسـبان شـد زیرا آن خـبری که مضـمونش این است که مخصوصا اسب بر آن بدن مطهر تاختند به امر پسر سعد و پسر زیاد علیهمااللعنه و علی اتباعهما معارض است با خبری دیگر که حضـرت زینب علیهـا السـلام که دارای مرتبه تلو ولاـیت بود و متصـرفه در کون بود در هنگـام این نـدا امر فرمود شـیری را که محافظت آن بدن منور نماید .

ولیکن این مطلب نیز محسوس است که هرگـاه در میـدان وسـیعی بـدنی افتـاده باشـد یا با زخم یابی زخم و دور آن را سواران احاطه نموده و علی الاتصال در عبورو مرور و جولان باشـد معلوم خواهـد (بود) که آن بـدن در آن میان سالم نخواهد ماند . فارواح العالمین لروحک و جسمک الفداء یابن الزهراعلیها السلام .

۱۱۹- اسـتاد می فرمود وارد شدن اهل بیت سیدالشـهداعلیه السلام در روز اربعین به کربلا هر چند سید در لهوف متعرض شده و مدعی است لکن باور کردنی نیست .

دیگر فرمود : جنـاب جـابر در وقت حرکت سیدالشـهداعلیه السـلام به جـانب کربلا بیناو چشـمدار بوده ، پس اینکه وارد شـده است که روز اربعین آمـد به کربلا و به غلامش گفت دست مرا بگیر و بر قبر حسـین بگـذار ، معلوم می شـد از کثرت بکاء بر آن حضرت کور شده است .

۱۲۰- عابس بن ابی شبیب الشاکری از اهل کوفه بود . زمانی که با حضرت مسلم هیجده هزار نفر بیعت کردند عریضه خدمت حضـرت حسـین علیه السلام عرضه داشت که به این سمت حرکت فرما ، داد به این عابس و قیس بن مسهرالصیداوی که به آن حضرت رسانند .

مـابین شـجعان عرب مرسوم این بود که هرگـاه مبارز خویش را به چیزی نمی انگاشـتند و بی اعتنایی به او می نمودنـد بی ساز جنگی با

او می جنگیدند . چنانکه مثلا سر نیزه که آن آهن تیزی است که بر سر آن منصوب است می کندند و به دور می انداختند و با بقیه آن که یک تکه چوب درازی بود جنگ می نمودند . کنایه ازاینکه من ترا داخل آدم حساب نمی کنم و این کار اسباب رعب عظیم در دل خصم می شد و خوف شدید او را فرو می گرفت .

و از این قبیل (۲۳) بود فعل عابس در روز عاشورا ، که چون مقابل لشکر آمدو مبارز طلبید و کسی جرات میدانش نکرد . خود را بر آن دریای لشکر زد و خودو زره از سروتن مبارک به دور انداخت . یعنی من تمام شما جماعت را به چیزی حساب نمی کنم و قابل آن نمی بینم که با خود و زره با جمعیت شما جنگ کنم و ازهمین جهت رعب عظیم بر قلوب لشگر ابن سعد مستولی گردید و از دم شمشیر آن اسدالاسود فرار می کردند . تا آنکه ابن سعد ندا در داد که او را سنگ باران کنید بلکه به این وسیله هلاکش سازید . پس آن شیر بیشه شجاعت را به طور نامردانه شهیدنمودند و به این طور کشته شدن عرب فخر می کنند زیرا معلوم است اگر شیری راجمعیت کثیری از زن و طفل سنگ باران کنند آخر از پادر می آید و این نقصان شیرنخواهد شد بلکه دلیل قوت او و ضعف طرف مقابلش است و لهذا در بعض عبایرمنسوب به حضرت سجادعلیه السلام است :

انا ابن من قتل صبرا و این فخریه و مباهات است .

و اما شوذب مولی شاکر که روضه خوانها می گویند غلام عابس بوده غلط است . زیرا عرب اطلاق مولی می نماید و می گویند

مولی فلان و به جای فلان اسم قبیله و طایفه می برد و مراد کسی است که از طایفه دیگر بوده و لیکن آمده با این طایفه هم قول و هم قسم شده که در نوائب هم دیگر را مدد کنند پس مولی در اینجابه معنی حلیف است .

و استاد نقل فرمود از مرحوم حاجی نوری که ایشان می فرموده اند که دربعضی تراجم از ترجمه شوذب معلوم می شود که او اعلی شانا از جناب عابس بوده است زیرا در ترجمه اش این عبارت رسیده «و کان متقدما فی الشیعه . »

۱۲۱ تا۱۲۶

۱۲۱- فی الحدیث : فوق کل بر بر حتی یقتل فی سبیل الله .

۱۲۲- و غیر تقی یامرالناس بالتقی طبیب یداوی الناس و هو علیل

۱۲۳- می فرمود استاد دام ظله که فاضلی شیرین و شاعر بوده است . درزمانی که عروسی پسر مرحوم میرزای بزرگ بوده است ، ایشان اشعار مدح عربی ساخته بود که مدح مرحوم میرزا و پسرش را داشت ولی سرتا پای آن مهمل و الفاظبلا معنی ترکیب کرده بود و اشخاصی هم بودند که سابقا مطلع شده بودند درمجلس صدای احسنت و اعد از آنها بلند بود برای اشتباه کاری بر حاضرین و کسی هم ملتفت نشد الا از بیت آخر که آن یک قدری معنی دار بود و از آن فهمیده شدمطلب .

و در وقتی همین فاضل نصابی نوشته بوده است . تمام حالات خود را در آن شرح داده بود و مطلع بحرها را مدح میرزا قرار داده بود . مثلا در یک جا چنین گفته بود :

انی من و فقیر پریشان ، ذلیل خوار ثوب است جامه ، لیس نباشد ، لی مرا

و در جای دیگر گفته بود :

طلب کار از من همه سامره

چه ابیض سفید است و اسود سیاه

۱۲۴- فی العلل فی تفسیر آیه «و قفوهم انهم مسؤولون عن المعصوم علیه السلام انه قال :

لاتتجاوز قدما عبد حتی یسال عن اربع :

عن شبابه فیما ابلاه .

و عن عمره فیما افناه .

و عن ماله من این جمعه و فیما انفقه .

و عن حبنا اهل البیت .

۱۲۵- طوبی لمن کان عیشه کعیش الکلب فان فیه عشر خصال :

الاول : انه لامال له . الثانی : انه لاقدرله . الثالث : الارض کلها بیت له . الرابع : اکثراوقاته یکون جائعا . الخامس : اکثر اوقاته یکون صامتا . السادس : یحول حول بیت صاحبه فی اللیل و النهار . السابع : یقنع بما یدفع الیه . الثامن : لو ضرب ماه جلده لم یترک بیت صاحبه . التاسع : یاخذ عدو صاحبه ولایاخذ صدیقه . العاشر : اذامات لم یترک شیئا من المیراث .

۱۲۶- در باب بی اعتباری توجه اهل دنیا می فرمود استاد استناد دام ظله : اخباریین در زمان بحرالعلوم هنگامی که آن جناب وارد صحن مقدس نجف اشرف می شد ، دعایی که در صحیفه سجادیه است که و کان من دعائه علیه السلام اذا نظر الی اهل الدنیا را قرائت می نمودند . چون گویا تجملات ظاهریه سید ممتاز بوده و همه لباسهایش قطعه بوده است .

پی نوشتها

۱) از بحثهای مربوط به اطراف علم اجمالی در علم اصول فقه است .

۲) عراقی صاحب مقالات .

۳) صاحب فصول در بحث مقدمه در رد شبهه کعبی اشاره به این کرده فلیراجع در یک ورق به آخر بحث ضد مانده .

۴) فی الفصول ظ .

۵) خوانساری یا حاج سید احمد فرزند حاج آقا محسن عراقی .

۶) .

۷) میرزا محمد تقی شیرازی (ره)

که در زمان نوشتن این مطلب زنده بوده است .

۸) خوانساری ، یا حاج سید احمد فرزند حاج آقا محسن عراقی .

۹) مسجد شاهی صاحب وقایه الاصول .

۱۰) مقصود مطارح الانظار است .

۱۱) به نام افاضه القدیر ، و چاپ شده است .

۱۲) آقا میرزامحمدتقی شیرازی .

۱۳) روح و ریحان و جنات النعیم دو نام یک کتاب است .

۱۴) در بخش علمای اراک گذشت .

۱۵) در بخش سوم یاد شد .

۱۶) متخلص به تائب و صاحب تالیفات متعدده .

۱۷) صاحب کتاب تاسیس الشیعه . . .

۱۸) سیداسماعیل صدر .

۱۹) برادر همسر آیه الله العظمی اراکی .

۲۰) باید شفاء بوعلی بوده باشد و در نقل اشتباهی رخ داده است .

۲۱) کفش .

۲۲) شیرازی .

۲۳) پس آنچه در لسان قراء مرثیه است که این کار از روی دیوانگی بوده غلط است . منه عفی عنه .

آیه الله العظمی اراکی (ره) در کلام دیگران

قسمت اول

در زمان حیات آیه الله العظمی اراکی و همچنین پس از وفات ایشان ، جمعی از فضـلاو علما و تلامیذ ایشان ارادت خاص خود به آن بزرگوار را در قالب عباراتی بیان کرده اند . در این بخش قسمتی از این اظهار ارادتها را می آوریم :

کتاب آینه دانشوران نوشته مرحوم آقای حاج سید ریحان الله یزدی قبل ازوفات آیه الله العظمی حائری چاپ شده . این کتاب شامل چند چهره است ، و چهره چهارم در یاد علما و مدرسین حوزه علمیه قم ، در این بخش ابتدا آیه الله صدر ، آیه الله حاج سیدمحمدتقی خوانساری ، آیه الله حجت ، آیه الله سیداحمد خوانساری و آیه الله میرزامحمد همدانی (ثابتی) عنوان شده نفر بعدی آیه الله حاج شیخ محمدعلی

عراقی است که درباره ایشان این طور آمده است :

آقا شیخ محمدعلی عراقی فرزند حاج میرزاآقای فراهانی است سال ۱۳۱۲در سلطان آباد عراق تولد یافته ، و تحصیلات وی در مسقط الراس بوده و در همان اوقات که حوزه علمیه به قم انتقال یافته بود ایشان نیز از علمای مهاجر بودند و ازخصیصین آیه اللهی حاج شیخ عبدالکریم حائری بشمارند چه بیشتر تحصیلات ایشان خدمت معظم له بوده وامروز از مدرسان ودانشمندان موثق حوزه به شمارند .

حضرت آقای رازی در جلد دوم کتاب آثارالحجه که تاریخ پایان تالیف آن درسال ۱۳۷۴ق است می نویسد :

این مرد بزرگوار که مجسمه علم و دانش و پیکره صفا و سادگی است از اقران بسیار نزدیک مرحوم آیه الله حاج سیدمحمدتقی خوانساری قدس سرهم و از مفاخر اسلام و عالم تشیع و بخصوص حوزه علمیه قم و از برجسته ترین شاگردان مرحوم آیه المؤسس الحائری می باشد .

معظم له قدیم ترین اصحاب و تلامذه مرحوم آیه الله حائری است زیرا سنه ۱۳۳۲هجری قمری که آن مرحوم از عتبات عالیات به اراک تشریف آوردند تاهنگام رحلت آن جناب در سال ۱۳۵۵ ملازم و حاضر درس و بحث آن مرحوم بوده و هیچ یک از مباحث ایشان را ترک ننموده ، و از اولین افرادی است که به مضمون و امرکریمه شریفه (استخاره آیه الله حائری) و اتونی با هلکم اجمعین [در سال ۱۳۴۰] ازاراک به قم آمدند ولادتش در سال ۱۳۱۲هجری قمری در اراک واقع و تا سال ۱۳۴۰ در آن سامان از محاضر اساتید مهمه تکمیل مبادی و مبانی علوم ادبیت و فقه و اصول نموده تا سال مزبور که به قم مهاجرت کرده است و اکنون از جمله اساتید مفید حوزه علمیه است . حقا مجلس بحث و درس فقه ، و به خصوص

اصول ایشان که این کمترین هم افتخار شرکت و حضور آن را دارم از دروس خارج استدلالی و اجتهادی بسیار پر ارزش حوزه علمیه است .

محامد اداب و محسنات اخلاقی معظم له که علم خود را به حلم و تواضع آراسته نموده بیش از وصف و تعریف ما می باشد .

نماز جماعتش شبها در مدرسه فیضیه پس از رحلت مرحوم آیه الله خوانساری مورد توجه عامه مردم و به خصوص فضلا حوزه علمیه است و نیز نمازجمعه ایشان در مسجد امام حسن عسکری علیه السلام حائز اهمیت است .

از نوشته های ایشان است تقریرات فقه و اصول مرحوم آیه الله حائری که بسیار مفید و با ارزش است . معظم له با جناب حاج شیخ اسماعیل جاپلقی مقیدبودند که مرتب درسهای مرحوم حاج شیخ را بنویسند و خوب نوشته اندمتع الله الحوزه بوجوده .

در کتاب رجال قم نوشته حضرت آقای مقدس زاده که در سال ۱۳۵۵شمسی چاپ شده آمده است :

از دانشمندان و پارسایان بسیار متواضع و فروتن قم است . . . اکنون از اساتیدحوزه علمیه قم می باشد .

و نیز حضرت آقای رازی در کتاب گنجینه دانشمندان ج ۲ ، که تاریخ تالیفش ۱۳۹۳-۱۳۹۴ می باشد همان مطالبی را که در آثارالحجه نوشته اند با برخی اضافات آورده اند .

از آیه الله العظمی حاج سیداحمد خوانساری نقل شده : آقای اراکی گنجینه علم حاج شیخ عبدالکریم حائری است .

و آیه الله حاج شیخ عبدالکریم به آیه الله اراکی (ره) فرموده است تو نتیجه عمرمن هستی .

از آیه الله حاج شیخ مرتضی حائری نقل شده : هر چه را مرحوم والدم (حاج شیخ عبدالکریم) دارا بود ایشان نیز آن را دارا است .

بعد از رحلت ایشان آیه الله العظمی بهجت فرمودند : ارتحال آیه الله اراکی دراین زمان و در این شرایط مانند این

است که پنجاه مرجع تقلید یک زمان از دنیارفته باشند .

از آیه الله جوادی آملی : فقاهت شیخ الفقهاء حضرت مستطاب آیه الله العظمی حاج شیخ محمدعلی اراکی دامت براکاته و صیانت نفس معظم له و نزاهت حضرتش از هوا و هوس و اطاعت از ساحت قدس مولای غیب و شهود مورد گواهی است . . . .

کامل ترین نماز که در صفوفش علما و فضلا و طلاب حضور داشتند نمازایشان بود بعضی از محققان دیرباور که به هرکسی اقتدا نمی کردند در کمال طمانینه نفس به ایشان اقتدا می کردند مدرسه فیضیه سالها شاهد پرشکوه ترین نماز جماعت علما به امامت ایشان بوده است این بزرگ مرجع جهان تشیع یک قرن را به عنوان عبد ممتحن الهی امتحان داد .

از آیه الله سبحانی : ساده زندگی می کرد و زندگی زاهدانه عجیبی داشت و همه علما و شخصیتهای بزرگ از جمله آیه الله خوانساری ، حضرت امام ، آیه الله حاج سیداحمد زنجانی و آیه الله داماد و دیگر بزرگان پشت سر ایشان نماز می خواندو در عدالت و تقوای او همگی متفق بودند .

از آیه الله مصباح یزدی : زندگی توام با قناعت و زهد و سادگی داشتندو عمری را به نزاهت از آلودگی به دنیا و هوسهای مادی و دنیوی سپری کردند . . . کسی که بخواهد عمر یک صد و سه ساله را با نزاهت ، پاکی ، پاکدامنی و وارستگی زندگی کند که دامنش به حب دنیا و پیروی از هوای نفس و حب ریاست آلوده نشودکار بزرگی است و خدای متعال این توفیق را به ایشان ارزانی داشت .

از آیه الله عمید زنجانی : در سال ۳۸ و ۳۹ مکرر به خدمتشان رسیدم بارها نام از پدرشان می برد و تاسف می خورد و خود را در مقابل تقوای پدرشان کوچک می دید . ایشان در

، ردیف شاگردان درجه اول حاج شیخ عبدالکریم بودندو همدوره های ایشان بسیاری از فقها و مراجع بودند که از دنیا رفته اند همه آنها به مقام والای آقای اراکی معترف بودند .

عمر پربرکت اواز نمونه عمرهای بابرکتی است که در سلف صالح می بینیم چه از نظر پاکی ، چه از نظر زهد و وارستگی از دنیا و بی علاقگی به آنچه که دنیاداران رابه خودمشغول می کند . زندگی بسیارساده اما روحی بزرگ به فراخی رضوان خدا داشت .

از آیه الله کریمی جهرمی : اینجانب پس از ورود جهت ادامه تحصیل به حوزه علمیه قم و سکونت در منزلی مجاور منزل معظم له با ایشان آشنا شدم در ایام قیام شهید گرانقدر نواب صفوی علیه ستمگری محمدرضاخانی به ملاحظه تشویق و جانبداری معظم له در معیت مرحوم آیه الله العظمی سیدمحمدتقی خوانساری ازحرکت فکری برادران فدائیان اسلام به روح نترس معظم له در پایداری و مقاومت در برابر ظلم و تعدی ، و نیز به ارج نهادن معظم له به انقلاب اسلامی و رهبری آن ونظام جمهوری اسلامی وقبول وتسلیم دربرابر آن بر بنای ضوابط فقهی آگاهی دارم .

از آیه الله خرازی : ما نزدیک بیست و هشت سال با ایشان در ارتباط بودیم یک ذره هوی مشاهده نکردیم حتی ایشان زیر بار مرجعیت نمی رفتند چون من به الکفایه ، بود ایشان زمام مقام در دستش بود از تقدم کسی و تاخر خود ناراحت نمی شد و از تقدم خود خوشحال نمی شد این ناشی از نفس مطمئنه بود .

مجالس ایشان خیلی سودمند بود با افراد انس می گرفتند صحبت می کردندداستانها ، کرامات ، اخلاقیات ومعارف را بیان می کردند هیچگاه در مجلس ایشان لغوو بیهوده دیده نشد موعظه و پند و تعلیم بود «نسبت به اساتیدش تواضع و فروتنی داشت . نسبت به عبادت خیلی اهمیت می داد» قبل از اذان صبح بیدار می شد . به قرآن کریم علاقه فراوان داشت وتفسیر زیادمطالعه می کرد

خصوصا تفسیر جوامع الجامع طبرسی . هر روز یک جزء و در ماه رمضان روزی سه جزء قرآن می خواند .

خیلی قدرشناس بود بعد از نماز مغرب و عشا از مدرسه فیضیه به صحن بزرگ حضرت معصومه نزدیک ایوان آینه سر قبری می رفتند و فاتحه می خواندندیک بار از ایشان پرسیدم آیا صاحب این قبر از خویشاوندان شما است ؟ فرمود : نه . گفتم چرا هر شب سر قبر او فاتحه می خوانید ؟ فرمود ایشان برای من داستانی ازمنقبت علی علیه السلام نقل کرده و بر من حق پیدا کرده است .

آیه الله توسلی : من در زمانی که حضرت امام در تبعید به سر می بردند دردرس اصول آیه الله اراکی در فیضیه قم شرکت می کردم تقوی و زهد ایشان زبانزدهمه علمای اسلام بود ایشان بعد از رحلت آیه الله حاج سیدمحمدتقی خوانساری و بعد از رحلت آیه الله العظمی بروجردی پیگیر مرجعیت نبود تا اینکه ارتحال ملکوتی امام خمینی رضوان الله تعالی علیه پیش آمد علما ایشان را به قبول مرجعیت وادار کردند .

خاطره شیرین که همواره برایم به یادماندنی خواهد بود این است که درسالهای اواخر حیات امام ، آیه الله اراکی بعد از سفر به مشهد به دیدن ایشان آمد امام با شنیدن خبر حضور آیه الله اراکی در منزلشان فورا لباس خود را بر تن کرد و عبا بردوش انداختند و به استقبال ایشان رفتند آیه الله اراکی در لحظه ورود به اطاق امام بادیدن حضرت امام سه بار گفت السلام علیک یابن رسول الله .

قسمت دوم

از آیه الله مصلحی : مرحوم والد -همانطور که مرحوم پدرشان در انتهای وقت نامه (تقویم) امی ذکر کرده اند- در ۲۴ جمادی الثانیه ۱۳۱۲قمری در اراک که آن روز آن را سلطان آباد و عراق می نامیدند متولد

شده اند ، و فوت ایشان در ۲۵جمادی الثانیه واقع شد . پس دقیقا صدوسه سال عمر کرده اند .

مادر ایشان علویه ای بوده از سادات امام جمعه نطنز : آغا بیگم فرزندسیدعقیل از اولاد سیدحسن واقف که نسب او به امام زین العابدین علیه السلام می رسد و درنطنز مزار او معروف و گنبد و بارگاه دارد و معروف است که سیدحسن با یکی ازبزرگان هند که ثروت و مکنت فراوانی داشته وصلت نموده و همه را وقف کرده و به همین مناسبت او را واقف نامیده اند .

این بانو علویه ای جلیل القدر و صحیح النسب ، دارای ملکات فاضله و صفات حمیده بوده است .

پدر ایشان مرحوم حجه الاسلام حاج میرزااحمد معروف به حاج میرزاآقامصلحی فراهانی ، مردی زاهد و عابد و متدین و مورد اعتماد علمای اراک مانندآیه الله حاج آقا محسن عراقی ، آیه الله آقا نورالدین عراقی ، آیه الله آخوند کبیر پدرآیه الله العظمی آقا ضیاءالدین عراقی ، و اخیرا مورد توجه و علاقه مرحوم آیه الله حاج شیخ عبدالکریم حائری -که در دو مرحله به اراک سفر کردند و هر دفعه هشت سال در اراک اقامت داشتند- بودند .

مرحوم والد مکرر از پدر خود به نیکی یاد می کرد و می فرمود از نعمتهای الهی بر من یکی پدر خوب و شایسته و یکی همسر خوب و شایسته و یکی استادی دقیق النظر و شاگرد پرور بود و مکرر به خدای متعال عرض می کردند که از عهده شکر این همه نعمت چگونه برآیم .

امور مادی و نیازهای اقتصادی ایشان تماما به وسیله پدرشان که دارای مقداری ملك و زراعت در فراهان بود تامین می شد به طوری که هیچگونه اندیشه معیشت را نداشت و شش دانگ حواسش مصروف تحصیل می شد و با خیال فارغ به تحصیل ادامه می داد و موفقیت خود را

رهین خدمات پدر خود می دانست .

ابتدای شروع تحصیل و سوادآموزی را نزد مرحوم حجه الاسلام عمادالذاکرین که شوهر خواهر ایشان بود شروع نمود بگفته خودشان سالی که پدرایشان به حج مشرف می شود و سفر حج در آن سالها هفت ، هشت ماه طول می کشید در این مدت مرحوم عماد -به خاطر جبران خدمات پدر ایشان- سعی دردرس و مشق و سوادآموزی وی نموده ، و در این مدت کم ، سواد و خط و مشق را به حد کمال رسانده و کتاب گلستان سعدی را بسیار زیبا در سن ده یازده سالگی نوشته و هنگام مراجعت پدر از حج به او تقدیم می کند که باعث تعجب او می شود .

در این سن کودکی نوشتاری به این زیبایی و حسن سلیقه در خط نشان نبوغ است .

الفبا و قرائت قرآن و عم جزء و غیره را نزد برادر حاج آقا صابر پیرمرد نورانی که از کرهرود به اراک می آمد یاد گرفته و از خاطرات این دوران و از معرفت و ایمان این پیرمرد نقل می کردند که قرآن کوچکی در بغل داشت و از روی آن قرائت می کردواشک ازدیدگان او فرومی ریخت وقطرات اشک ازمحاسن اوبه دامنش سرازیر می شد .

تحصیلات مقدماتی و صرف و نحو و شرح لمعه و مکاسب و کفایه راخدمت مرحوم حجه الاسلام والمسلمین شیخ جعفر -که از اتقیاء و بزرگان و ازشاگردان دوره اول مرحوم آیه الله حائری مؤسس بوده و در سال ۱۳۲۲ تا ۱۳۳۰ دراراک حوزه درس داشتند- خوانده است و مقداری هم در درس حجه الاسلام آقاشیخ عباس ادریس آبادی شرکت می کردند و پس از آن در درس مرحوم آیه الله حاج شیخ محمدسلطان العلما صاحب حاشیه کفایه که از اکابر تلامذه مرحوم آخوندخراسانی بودند شرکت کردند و مطالب درسی را به رشته تحریر درآوردند .

و

همچنین مـدتی در درس مرحوم آیه الله مجاهـد سـیدنورالدین حسـینی عراقی صاحب تفسـیر و تالیفات کثیره که در جنگ بین الملل اول به جبهه رفت و مدت دو سال سـفر او طول کشید و داستان او و شرح حال آن مرد بزرگ و مجاهدو نورانی به چاپ رسـیده و در مقـدمه «تفسـیرالقرآن والعقـل شـمه ای از آن بـه قلم والـدچاپ شـده است و پس از ورود مرحـوم آیه الله العظمی مؤسـس حوزه علمیه قم درسـال ۱۳۳۲ بـه اراک ، در سـفر دوم ایشـان ، کـه حـوزه ای در اراک تشـکیل دادنـد در زمره اولین شاگردان مکتب ایشان در آمدند .

ایشان اوصاف و کمالات علمی و معنوی استاد مؤسـس را از زبان اساتیـدخود در اراک که از شاگردان دوره اول ایشان بودند بسـیار شـنیده بودند و مشـتاقانه و بی صبرانه منتظر قدوم ایشان بودند و پس از ورود عاشـقانه در درس او حاضـرمی شدند و در مـدت کوتاهی به قدری مورد توجه و علاقه ایشان قرار گرفتند که به دست خود عمامه بر سـر وی گذاشـتند و هم با وساطت و توصیه ایشان ازدواج ایشان صورت گرفت و با این ازدواج به نوعی قرابت سببی با مرحوم حاج شیخ پیداشد . (۱)

و از این به بعد از اصحاب خاص ایشان محسوب می شدند .

و حاج شـیخ ، عنایت مخصوص به ایشان داشت ، در درس عمومی هم کانه درس را برای ایشان می گفت هر کس اشکال می کرد رو به ایشان می کرد و جواب می داد و چون ایشان در ضـبط مطالب اسـتاد مانند فردتشـنه کامی که به ماء معین و چشـمه جوشـان علم برسـد حریصـانه خود را سـیراب می کنـد کوشا بود مورد توجه و علاقه خاص ایشان قرار گرفت به طوری که در درس خصوصی استاد

که در آن فقط سه نفر شرکت می کردند شرکت می کرد آن سه نفر یکی ایشان بود و یکی مرحوم آقا سیداسماعیل فرزند حاج آقا محسن که حاج شیخ را در سفر دوم به اراک دعوت کرده و آورده بود سومی هم یکی از علما که از دوستان حاج آقا اسماعیل بود موضوع بحث هم رساله دماءثلاثه مرحوم آخوند خراسانی بود و سپس مطالب بحث را برای شریک بحث خود مرحوم آیه الله آقا سیدمحمدتقی خوانساری و چندنفر دیگر تقریر می کرد .

در مدت هشت سال که حاج شیخ در اراک بودند و حوزه مفصلی تشکیل دادند در جلسات عمومی و خصوص استاد شرکت می کرد و حتی اکتفا به مجلس درس رسمی نمی کرد و در منزل نیز از ایشان جدا نمی شد و چه بسا داستانهاو قضایای مسند که در روزهای تعطیلی از تاریخ حوزه های علمیه و علمای گذشته بابیانی شیرین و حلاوت و جذابیت خاصی بیان می کرد که همگی در سینه شاگردی که شیفته و فریفته بیانات او بود چون گنجینه مطالب گذشتگان ثبت و ضبط شدو در مجالس خصوصی آنها را بازگو می کرد .

بلکه در مجلس تبلیغی استاد که در ماه رمضان در اراک افاضه می کرد نیز ازاستاد جدا نمی شد و مطالب علمی و مباحث کلامی استاد را که همگی تازگی و جذابیت دارد ضبط کرده و به صورت رساله ای مستقل در عقاید و امامت و معاددر آخر تفسیر «القرآن و العقل مرحوم سیدنورالدین مجاهد که در جبهه جنگ آن رانوشته و از کرامات او محسوب می شود چاپ شده است . از خصوصیات اخلاقی ایشان دوری و گریز از شهرت طلبی و اسم و آوازه بود و بی اعتنایی به دنیا و زخارف دنیا و جاه و مقام بود با اینکه حدود

هفتاد سال پیش نوشته های بسیار ارجمندو گرانبها در فقه و اصول تالیف کرده بود و طالب فراوانی داشت و مکرر علمای معاصر او که همه می دانستند او وارث علم حاج شیخ است و مطالب ایشان را که حاصل نظرات اساطین و اساتید گذشته بود در سینه دارد و به رشته تحریر درآورده به او اصرار می کردند که این مطالب را چاپ کنید با کمال بی اعتنایی اعراض می کردو می فرمود برای یادگاری و چاپ ننوشته ام .

در نماز جماعت کثرت و قلت جمعیت مامومین برای او فرقی نداشت گاه نماز جماعت و نماز جمعه را با انبوه کثیری از علما و فضلا و متدینین در مدرسه فیضیه و مسجد امام حسن عسکری علیه السلام می خواند و گاهی با معدود قلیلی انگشت شمار ، و برای او هیچ فرقی نداشت در درس هم گاهی تلامذه زیاد و گاهی معدود قلیلی بودند برای او فرق نمی کرد .

المبتغی للشهره مریض و طالب الثواب مستفیض

از شهرت و جاه گریزان بود و قدمی برای مرجعیت و ریاست بر نداشت با اینکه موجبات آن با چاپ و نشر آثار قلمی او برای او فراهم بود .

در کمال عسرت و مشقت زندگی می کردند و در زمان مرحوم آقاسیدمحمدتقی خوانساری گوشه ای از هزینه زندگی را از راه عبادت استیجاری تامین می کرد و پس از فوت ایشان از احدی از مراجع و معاصرین خود پول قبول نمی کردحتی از مرحوم امام که مکرر برای ایشان پول می فرستاد امتناع می کرد با اینکه مکرراز ایشان تجلیل و تمجید می کرد و در مصاحبه ها و اعلامیه ها ایشان را تایید می کرد .

ارادت زیادی به مرحوم اصفهانی داشت در روزهای وفیات و اعیاد دیوان اشعار آقای اصفهانی را می خواند و به شدت می گریست . به دیوان حافظ و بعضی ازاشعار حافظ بسیار

علاقه داشت . و گاهی اوقات به بچه ها (نواده اش) می فرموداشعاری از حافظ را برای او بخوانند از جمله :

سالها دل طلب جام جم از ما می کرد

آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می کرد

گفتم این جام جهان بین به تو کی داد حکیم

گفت آن روز که این گنبد مینا می کرد

چشمی گریان و دلی سوزان و قلبی رؤوف و مهربان داشت . با کلام خدا آشنا و دلش بیدار بود . گاه که قاریان قرآن و نوجوانان با لحن خوش آیاتی از کلام خدا را درحضورش می خواندند از خود بیخود می شد و منقلب می گردید و اشک ازدیدگانش بر محاسن سفیدش جاری می گردید ، به طوری که حضار را سخت متاثرمی ساخت و از مشاهده چهره نورانی این مرد الهی که تحت تاثیر تلاوت آیات قرآنی دگرگون شده از خود بیخود گردیده ، همگی مجذوب می شدند . آری خود نقل می کرد از استاد خود (مرحوم حاج شیخ) که وقتی شیخ جعفر شوشتری که نفسی آتشین داشت و سخنانش بر دل می نشست چون از دل برمی خواست در منبرخطاب به مستمعین گفته بود : می خواهم شما را با قرآن امتحان کنم که آیا ایمان دارید یا نه ؟ مرحوم حاج شیخ مضطرب و نگران می شود که نکند از عهده امتحان برنیایم . و آیه «انما المؤمنون الذین اذا ذکرالله و جلت قلوبهم و اذا تلیت علیهم آیاته زادتهم ایمانا» علامت ایمان را ذکر کرد . یکی قلب ترسناك هنگامی که ذکر خداشود ، دیگری ازدیاد ایمان هنگامی که قرآن بر او تلاوت شود .

قسمت سوم

قلبی رؤوف و مهربان داشت . هرکه از او التماس دعا می کرد خود را موظف می دید که به او دعا کند . اسم

او و پدرش را می پرسید .

هنگـام ذکر مصـیبت ائمه اطهـار و اولیـای خـدا از خود بیخود می شـد . هرگـاه درمنزل تنها بود و مجلس روضه نبود ، خود به دیوان اشـعار اصفهانی یا سایر مقاتل مراجعه و برای خود روضه می خواند و می گریست . با اینکه گوشش سنگین بود وگاهی اوقات صدای واعظ و سـخنران را دقیقا نمی شنید ، هنگام ذکر مصیبت گریه می کرد . بعد از جلسه از ایشان پرسیدیم آیا همه مطـالب را شـنیدید ؟ می فرمـود نه ، ولی پیش خود مطـالب را به مناسـبت مجسم می کردم و حـدیث نفس می کردم . هنگـام تشرف به حرم ائمه معصومین در عتبات عالیات و سرزمین حجاز و حرم مطهر ثامن الائمه علیه السلام زیارت جامعه را از اول تا به آخر در حـال قیـام و بکاءمی خوانـد و چنـدبار در وسط کار عینک را پاک می کرد و با دسـتمال چشـمهایش راخشک می نمود . گاه یک ساعت زیارت او طول می کشـید ، ابـدا احساس خسـتگی نمی کرد و با قـد خمیده و در سن کهولت و پیری و ضعف مزاج شدید ، این حالت موجب تحیر و تعجب ناظرین می گردید .

آری اولیای خـدا هنگامی که سـرگرم مناجات با محبوب حقیقی می شوند ازخود غافل می شوند و از عالم ماده و عوارض آن بی خبر می شوند . به همین سبب بود که مقام معظم رهبری آیه الله خامنه ای می فرمود : شرح حال این مرد بزرگ ، به تصویر کشیدن زوایای زندگی پر از معنویت ایشان را شاعری زبردست و عارفی دلسوخته می تواند و باید بنگارد .

چنـد ماه پیش از فوت ، شبی بعـد از نماز مغرب و عشا احمـد [فرزنـد آقای مصـلحی] را صـدا زدنـد و فرمودند : کتاب نصاب الصبان را بیاور .

در پشت جلد آن شعری است که با خط ثلث و بسیار زیبا نوشته شده و در زیر آن نوشته شده خیلی جامع است . فرمودند آن شعر را بخوان ، چون خط ثلث امروز معمول نیست و ابناءزمان از خواندن آن عاجزند ، بالاخره پس از دقت زیاد دست بدست گرداندن آن رااین چنین خواندیم :

خوش آنکه در دو جهان گوشه غمی دارد

همیشه سر به گریبان و ماتمی دارد

گویا ملهم شده بود که روزهای آخر عمرش سپری می شود .

همان طور که نقل شده شیخ بهایی چند روز قبل از فوتش در قبرستان ازهاتفی شنید که شیخ به فکر خود باش که عمر تو سر رسید . و از آن پس کسی شیخ راندید . آری المؤمن بشره فی وجهه و حزنه فی قلبه .

نقل کردند از استاد خود حاج شیخ عبدالکریم -که سالها در خدمت حاج میرزاحسن شیرازی بود و در منزل بیرونی ایشان در سامرا سکونت کرد و با حاج میرزا علی آقا فرزند میرزا شریک بحث بود . طبیعی است که حاج شیخ در این مدت در خلوت و جلوت در حالات میرزا سیر می کرده -میرزا با اینکه مدت سی سال واندی ریاست عامه و تامه و منحصر بر تمام قلمرو شیعه داشت هیچگاه خنده از ته دل از او مشاهده نکردیم ، همیشه بق کرده بود و غمزده ، گرچه خنده ها می کرد که صدای او از بالاخانه بیرون می رفت ولی پیدا بود صوری است و برای حسن معاشرت نه از ته دل .

آری مردان خدا و اولیای امر همیشه خود را در محضر ربوبی مشاهده می کندو خود را مقصر می دانند و بر این قصور و تقصیر همیشه غمزده و ترسناک که هرچه معرفت بیشتر باشد خوف بیشتر می گردد .

یک

چشم زدن غافل از آن شاه نباشید

شاید که نگاهی کند آگاه نباشید

انما یخشی الله من عباده العلماء . هیچگاه جاذبه های مادی این عالم که اهل دنیا رافریفته وبخود مشغول داشته و موجب غفلت است . در دل آزادگان از قید این عالم غرور و سرای ظلمت رخنه نمی کند . آری اینان از هرچه رنگ تعلق پذیرد گریزانند . نور شمع کجا در برابر نور خورشید خودنمایی می کند و کسی که انس باعالم ربوبی دارد و در فضای عالم قدس طوف می کند خلق وماسوی الله را او کالبعائر می بیند .

هرگاه به مناسبتی جمعی در محضرش حاضر می شدند نصایح و مواعظ دلنشین ایراد می کرد و تا توان داشت در ملاقاتها با هر طبقه به تناسب حالشان ازقضایا و قصص و داستانهای مسند و عبرت آمیز و گاهی اشعار پندآمیز از سعدی و حافظ مطالبی بیان می فرمود و مجلس ایشان بسیار آموزنده بود و گویا خود راموظف می دید مطالبی را به گوش آیندگان برساند وآنچه از پیشینیان در سینه به ودیعه سپرده بود به دیگران منتقل کند ، که به صورت روایت و مانند داستان عابدکوه تفت یزد و داستان سید علی محمد باب (۲) و گاه داستان حاج علی بغدادی و صحت سند این قضیه را از بزرگان برای حضار نقل می کرد و غالبا در این اواخر ، هرچند که به ظاهر سلامت بود ، این شعر را زیاد می خواند :

عن قریب است که از ما اثری باقی نیست

شیشه بشکسته و می ریخته و ساقی نیست

ابرو باد و مه خورشید و فلک درکارند

تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار

شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

در وصف امام خمینی می فرمود و به

این شعر متوسل می شد :

قرار در کف آزادگان نگیرد مال

نه صبر در دل عاشق نه آب در غربال

هرگاه که مسؤولین خدمتش می رسیدند آنها را توصیه می کرد به رفع مشکلات بندگان خدا و محرومین ، و داستان علی بن یقطین که نماینده موسی بن جعفر (ع) دردستگاه ظلم بود و در باطن با آن حضرت مربوط بود و به کار شیعیان رسیدگی می کرد و به مضمون کفاره عمل السلطان قضاء حوائج الاخوان می فرمود : خدمت شیعیان این قدر اهمیت دارد ، که با گناه جند سلطان ظالمی چون هارون بودن مقابله می کند و کفاره آن گناه بزرگ می شود و در داستان علی بن یقطین که در دستگاه بنی العباس مقرب بود بعضی بر او حسد بردند و سعایت کردند و به هارون گفتند که او در باطن با موسی بن جعفر (ع) ارتباط دارد و رافضی است می توانی وضو گرفتن اورا که بر طبق وضوی شیعه است و از بالا به پایین آب می ریزد مشاهده کنی .

هارون برای تحقیق مطلب ، روزنه ای مخفی در وضوخانه علی بن یقطین بازکرد و هنگام وضو گرفتن او را مخفیانه نظاره کرد . در این هنگام نامه ای از موسی بن جعفر (ع) به دست او رسید و فرمود الساعه وضو بر طبق عقیده اهل سنت بجا آورو او نامه را بوسید بالای سر گذاشت و گفت سمعا و طاعتا . هارون قضیه وضوگرفتن را مشاهده کرد ، ایمانش به علی بن یقطین بیشتر شد و گفت اینها می خواستند این دوست را از ما جدا کنند سپس دستور آمد از سوی امام (ع) که از این ساعت وضو برطبق مذهب شیعه بگیرد . از نقل این داستان نتیجه می گرفتند که ائمه ما شیعیان خودرا

دوست دارنـد و حـال آنهـا را نظـاره می کننـد ، بطوری که در موقع گرفتـاری این طور ازاو مراقبت و محافظت می کننـد و در چنگال ظالمی خونخوار چون هارون او را حفظمی کند . برای رسـیدگی به امور شیعه و محرومین به او می فرمودند تو باید در آن دستگاه باشی تا مشکل شیعیان را حل کنی .

وهمچنین داسـتان سـیدمحمدفشارکی که درمسائل علمی به مشـکلی می رسـیدو در اطراف آن فکر می کرد و مکان خلوتی را برای فکر کردن انتخاب کرد و بیرون سامرا کنار شط درحفره هایی که دراطراف شط هنگام طغیان آب ایجادمی شود مشـغول تفکر و تامـل بود و کسـی او را نمی دیـد ، ناگـاه دیـد عربی بالای حفره ایسـتاده از اومی پرسـد در چه فکر هستی ؟ می گوید پیش خود در اینجـا هم مرا رها نمی کننـد ، ومی گویـد به شـما مربوط نیست و پس از اصـرار زیاد مساله را برای او بازگو می کندوبه موضع اشـکال می رسد و می گوید اشـکال در همین جاست که ناگهان مطلب حل می شودوسینه اش بااشاره حضرت حجت علیه السـلام منشـرح می شود . ازاین داسـتان هم نتیجه می گرفتنـدکه حضـرت ولی عصـر (ع) وامـام زمـان ما نیزچون موسـی بن جعفر (ع) درزمان خود ، امروزه ناظر حال ماست ودرمشـکلات به فریادما می رسـد و این حکایت می کندازعلاقه ومحبت ائمه معصومین به شـیعیان خودش ، خدمت کردن به این شـیعیان این قدر ارزش دارد . و داسـتان حاکم بحرین و انار و نماز باران در زمان امام عسـکری علیه السلام را نیز نقل می کردند و از آن نتیجه می گرفتند که در مشکلات ائمه معصومین به داد شـیعیان می رسـند و آنها را یله ورها نساخته و سـر خود و بی صاحب نیسـتند . پس خـدمت کردن به این مردم که این قدر مورد عنایت ائمه هسـتند چقدر ارزش دارد . همان طور که در توقیع شریف ازحضرت صاحب العصر والزمان ارواح العالمین له الفداء آمده : انا و ان کنا ثاوین ، غیر مهملین و لا

ناسین لذکرکم و لولا ذلک لاصطلمکم الاعداء . . . .

در مدح حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها به این اشعار خیلی علاقه داشتندو در نوشتجات ایشان در مکاسب محرمه به خط ایشان آمد :

ای مهین بانوی نه خانه خلاق قدم

ای تو بانوی همه کشور ملک و ملکوت

سر ناموس رسول مدنی خاتم (ص)

ای تو خاتون همه ملک عرب تا به عجم

پدران تو همه یکه سواران وجود

مادران تو همه صاحب اعجاز و حشم

نه به پشت قدم این نقش و نه در بطن حدوث

پس از این نقش مجرد فلقد جف قلم

مردان خدا که دلشان به نور جمال حق منور است و همواره از تجلیات اسماءو صفات الهی دلشان زنده است اهل مجامله و مسامحه نیستند . صریح اللهجه و بی باک هرگاه خلاف شرعی مشاهده می کرد برآشفته می شد و بدون ملاحظه واهمه و رودربایستی طرف هرکه و هر مقامی داشت پرخاش می کرد و بی پروا و بی پرده نهی از منکر می کرد . هرگاه سخنی یا فتوایی برخلاف ما انزل الله به نظرش می رسید یا جسارتی به حریم ولایت و اعتقادات شیعه می شنید در خطبه نمازجمعه حمله می کرد و از حق دفاع می کرد و به شدت عصبانی می شد و کنترل خودرا از دست می داد وبی اعتنا به پی آمدهای سخن خود سرسختانه حمله می کرد وآنچه را حق تشخیص می داد در دفاع از آن از کسی باکی نداشت .

روزی درمنزل یکی از بستگان درتهران مهمان بودیم و به این مناسبت عده ای دعوت شده بودند . صاحبخانه خیلی به ایشان اظهارارادت وکوچکی وتواضع می کردو بسیار خوشحال بود و خیلی برای پذیرایی زحمت کشیده بود ولی چون خانم خانواده در موقع پذیرایی از حجاب خوبی برخوردار نبود به ناگاه ایشان فریاد برآوردو خروشید و بدون ملاحظه صاحبخانه را متوجه به

خلاف و خطای خود کرد . بدون مجامله و مسامحه با صراحت و قاطعیت نهی از منکر نموده و شدیدا عصبانی شد .

خلاصه مصاحبه روزنامه کیهان باآیه الله مصلحی فرزندآیه الله اراکی بمناسبت سالگردارتحال ایشان

قسمت اول

حضرت آیه الله مصلحی! با توجه به اینکه جنابعالی بیش از هر کس به عنوان فرزند حضرت آیه الله العظمی اراکی قدس سره الشریف همراه ایشان بوده اید ، خواهشمندیم شمه ای از زندگانی ایشان را شرح دهید .

در دیدار ما با مقام معظم رهبری حضرت آیه الله خامنه ای ، ایشان فرمودندشرح حال آقا را ، یک نفر شاعر نکته سنج باید بنویسد ، یعنی کسی باید باشد که زوایا و گوشه های مخفی زندگانی شخصی ایشان را بشناساند و بتواند آن ریزه کاریهای حیات او را دریابد .

زندگی امثال ایشان سراسر نور است و هر چه بیشتر در زوایای زندگانیشان دقت شود بیشتر به اسرار مکنونشان پی برده می شود . به عنوان مقدمه عرض می کنم ، در قرآن شریف و کلمات ائمه معصومین علیهم السلام تکیه بر سیر آسمان و زمین و در جزئیات شده است . گرچه در اعتقادات لازم است مسائل کلی بحث شود . امابیشتر تکیه قرآن بر سیر در افاق و انفس است یعنی همان جزئیات . مثلا قصص انبیا در بیانهای مختلف در قرآن بارها تکرار شده است . گرچه که جزئی و شخصی است . اما سیر در حالات بزرگان مثل انبیا ، ائمه ، اولیای دین و عالمان در افرادبسیار تاثیرگذار است و تاثیر آن از باب ذکر مصداق و نمونه از استدلالات پیچیده علمی و برهانی در نفوس عامه مردم بیشتر است . این سیر در آفاق و انفس درروحیه شخص سالک اثر دارد و بسیار مؤثر است و نفس انسان فطرتا به این سوگرایش دارد .

بنده شاید حدود پنجاه سال بود که از خلوت و جلوت و سفر و

حضـرنزدیکی کامـل بـا ایشـان داشـتم . از خصوصـیات روحی ایشـان و اخلاقیـات ایشـان و عکس العمل های ایشان در مقابل حوادثی که برای ایشان اتفاق می افتاد و درجات و مقامات نفسانی ، علمی ، اخلاقی و معنوی ایشان را از نزدیک شاهـد بودم . همانگونه که عرض کردم در زندگی اینگونه افراد سیر لازم است . بنده هم در این مدت واقعا نظارت داشتم بر زندگی ایشان و حالات ایشان را سـیر می کردم . ایشان در این مـدت سـیر معنوی می کردنـد . برخوردهای ایشان در مقابل حوادثی که برای ایشان پیش می آمد منش و شخصـیت و زیربنای فکری ایشان را هویدا می ساخت . از تقلب احوال می شود افراد را شـناخت . فی تقلب الاحوال یعرف جواهرالرجال .

یکی از خصوصـیات مرحوم والد ما این بود که آنچه از درس مرحوم حاج شـیخ دریافت کرده بودند اینها را ضبط کرده بودند و همان موقع مبنا اختیار کرده بودند با اینکه در سـنین جوانی بودند و ایشان اواخر نقل می کردند اگر استفتایی پیش می آمد ، به همان دستنوشته های قدیمی رجوع می کردم چون اطمینان به آن استنباطات قبلی داشتند و در آن موقع مبنای استنباطی برای خودشان داشـتند ، و مورد عنایت اسـتاد هم بودند و ایشان هم استاد را بسیار گرامی می داشتند . بعد ازآمدن به قم هم در سال ۱۳۴۰قمری با ایشان متصل بودند و کمال استفاده را ازاستاد می نمودند تا سال ۱۳۵۵ .

در این مدت هم با افرادی چون آیه الله آسـید احمد خوانساری بودند که ایشان از اولین مهاجرین به اراک بودند . آسـیداحمد برای والد ما از آیه الله آقاسـیدمحمد تقی خوانساری و فضایل و اسـتعداد بسـیار او نقل می کرد و در آن هنگام هم مرحوم آیه الله آقا سید محمد

تقی در سفر جهاد در عراق بودند و چهار سال هم دردست استعمار انگلیس در اسارت بودند در انقلاب عراق و پس از بازگشت ، مرحوم والد ما با دو خوانساری فوق الذکر کمال رفاقت را داشتند ، که این دوستی به حدارادت رسیده بود .

همچون عاشق و مرید . نسبت به مرحوم آیه الله آقا سید محمد تقی طوری بود که ایشان دختر به مرحوم آیه الله آقا سید محمد تقی داده بود و ایشان دامادمرحوم والد ما بودند البته ارادت ایشان به خاطر سیادت بود که ایشان به سادات ارادت و کرنش و عشق عجیبی داشت . مرحوم آیه الله آقا سید محمد تقی علاوه برسیادت مقامات معنوی بسیاری داشت و مرحوم والد می فرمودند من در خلوت و جلوت با آقا سید محمد تقی خوانساری بوده ام و مقامات معنوی او را درک کرده ام و بدین خاطر بسیار به او ارادت داشت . با اینکه مرحوم والد و آقاسیدمحمدتقی خوانساری با هم حاشیه بر عروه الوثقی نوشته بودند ، اما مرحوم والد ما در درس ایشان شرکت می کردند و افرادی که اطلاع نداشتند می گفتند لابداین یک شخص معمولی است که پای درس سید شرکت می کند . البته مرحوم آقاسیدمحمدتقی خوانساری پنج سال از مرحوم ابوی بزرگتر بودند و در چهل سالگی ازدواج کردند و خانواده دوم ایشان ، صبیه مرحوم ابوی و همشیره ما بودند .

کلماتی هم از مقام صبر و رضا و توکل ایشان بگویم . همشیره بزرگ ما که عیال مرحوم آقا سیدمحمدتقی خوانساری بودند در ۱۸ سالگی در قم فوت کردند .

وقتی که ایشان فوت کردند مرحوم والد ما هیچ ابراز نگرانی و تالم نکردند درحالی که والده ما ناراحت بودند و به مرحوم ابوی می گفتند که

گویا شما از فوت صبیه خوشحال شده اید چون اصلا گریه نمی کنید . این مقام صبر ایشان بود . اهل جزع و فزع نبودند . صابر بودند و راضـی به رضای الله نه تنها انسان راضـی به راضـی الهی باشد بلکه فراتر از آن مسرور باشد . اینها مقاماتی است که به آسانی برای انسان پیدا نمی شود .

شایـد بتوان گفت که ایشان اولین شارح عروه الوثقی بوده انـد مرحوم سـیدمحمدکاظم طباطبایی در سال ۱۳۳۷ از دنیا رفتند و آقای اراکی درسال ۱۳۱۲هجری قمری متولد شدند و در هنگام فوت مرحوم سیدایشان ۲۵ ساله بودند . و شرح عروه ای که از ایشان الان چاپ شده است . در آنجا چون آقا زمان حیات مرحوم سید نوشته اند ، به نظر شماایشان که در ده سالگی یا دوازده سالگی درس را شروع کردند اجتهادمطلق شان در چه سنی بود که این شرح پاکیزه را به اکثر قسمتهای کتاب طهارت نوشتند . در آن کتـاب هم حتی عبارتی دارنـد که گفته انـد «کماحققناه فی الاصول یعنی همانطور که ما در اصول این مطلب را تحقیق کردیم .

معمول این است که طلبه وقتی که تـازه وارد درس می شود و پنـج ، شـش سالی هم درس می خوانـد ، در این حال اختیار مبنا نمی کند و مشغول خواندن است . ولی مرحوم والد اینگونه نبوده اند ، حال یا به خاطر خصوصیات استاد بوده است که استادی همچون شـیخ عبـدالکریم شخصـیت به شـاگرد می داده است و به آنهـامی گفته که شـما الا‌ـن بایـد مطلب را کاملا دریافت و اسـتنباط کنیـد و بعـد قـدم بالاتربگذاریـد ، یعنی اطراف و جوانب مساله را امروز کاملا بررسـی کنید و کار امروز را به فردا وا نگذارید . همین الان باید مساله را تمام کنید و تحقیق کنید و

فتوی بدهیدو مبنا داشته باشید و مرحوم آیه الله العظمی اراکی اینگونه بودند و الان وقتی ما به دست نوشته های ایشان نگاه می کنیم می بینیم که شسته و رفته و خالی از اطناب ممل و ایجاز مخل بدون حشو و زواید مطلب را با اختیار مبنا نگاشته اند . بنابراین ایشان هر درسی را که می خوانده اند همان موقع هم از آن فارغ می شده اند و این به خاطر این بوده است که ایشان واقعا «طلبه بالمعنی المطابقی بوده اند . در موقع طلبگیشان . یعنی شش دانگ حواسشان طلبه بوده است . حتی امور داخلی منزل ایشان را هم تا مدتی که مرحوم ابوی ایشان در قید حیات بوده اند تامین می کردند . به این جهت ایشان فارغ البال مشغول تحصیل بودند و تمام حواسشان در پی ضبط و تحقیق مطالب و اختیار مبنا بوده است و اینطور بوده است که در این مدت کم اختیار مبنا می کرده اند .

مرحوم والد از استادشان خیلی عجیب تعریف می کردند . می گفتند شماندیدید ایشان یدرک و لایوصف بودند . ایشان (حاج شیخ عبدالکریم) سخت ترین مسائل و غامض ترین مباحث را با سهل ترین بیان در اختیار انسان ی گذاشت بدون اینکه به حشو و زواید بپردازد و مطلب را طولانی کند و اینها باعث می شد که ایشان در این مدت کم آن طور که از نوشته هایشان معلوم می شود ، اختیار مبنا کنند . یعنی ازاولین نوشته های ایشان که کتاب البیع بوده است همان ابتدا که مرحوم حاج شیخ عبدالکریم به اراک آمدند تدریس کتاب بیع را شروع کردند و مرحوم ابوی می گفتندکه مدت یک هفته به درس استاد حاضر می شده اند و بعد از یک هفته آن مطالب رانوشته و تحویل مرحوم حاج شیخ داده بودند و از همانجا استاد به ایشان

بسیارعلاقه پیدا کرده بودند . و می گفتند که حاج شیخ گفته بود که من کیف کردم ازمطالعه نوشته های شما این جمله استاد باعث می شد که خود شاگرد هم بسیارمشعوف بشود .

اینها اثر تشویق استاد بود و مراقبت کامل استاد و نظر کامل استاد به شاگردو استعداد شاگرد ، فارغ البال بودن شاگرد و اینکه کاری به چیزی جز تحصیل نداشته باشد ، همینگونه می شود .

و به تعبیر خودشان عاشقانه چشم به دهان استاد می دوخته اند و مطالبش راضبط می کرده اند و بعد هم در خارج مجلس هم در هنگام تعطیلی مطلب را دنبال و اشکالات را تحقیق می کرده اند .

با توجه به این بعد علمی و اجتهاد شما فکر می کنید علت مکتوم بودن حضرت آیه الله العظمی اراکی (ره) در میان عامه مردم خصوصا تاهنگام ارتحال حضرت امام خمینی (ره) چه بود ؟ با اینکه مجتهد بودندمنتهی این اثر چه بود که بعداز فوت حضرت امام (ره) ایشان به عنوان مرجع کامل و استادالفقهاء والمجتهدین متجلی شدند ؟ اینها آثار چه بود ؟

ایشان دو مطلب را خیلی از استادشان مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری نقل می کردند . یکی اینکه می فرمود استاد ما از استادش سیدمحمد فشارکی که افتخار بزرگان ، شرکت در درس ایشان بود نقل می کردند که ایشان می فرموده است : من دوست ندارم که وقتی باد به بیرق کسی می خورد ، من هم خودم را جلوبیاندازم و بگویم انار جل ، و خود سیدفشارکی هم به این مساله عمل کردند . یعنی بعد از فوت استادش مرحوم حاج میرزاحسن شیرازی -که ریاست امور مسلمین به عهده ایشان بود و سیدفشارکی از اجله شاگردان ایشان بود- بسیاری کسان اصرارداشتند بر اینکه سید ، مجتهد

اعلم است و چنـدین بار تا در منزل ایشان برای طلب تصـدی مرجعیت مسـلین ، به ایشان رجوع کرده بودند ، اما سـید فشارکی قبول نکرده بود و گفته بود ، «والله خود را اعلم می دانم از همه معاصـرین و رساله نمی نویسم . »حالا البته عـذر ایشان چه بوده ، می گفته است که مثلا از عهده ام ساخته نیست والان نمی توانم فتوی بدهم . با اینکه اعلمیت به معنای قوه استنباط است و او از نظر قوه اسـتنباط اعلم است اما فتوی نمی توانـد بدهـد . این یک مطلب بود که ایشان می فرمود . و می فرمودنـد که مرحوم حاج شـیخ هم می گفت من دوست نـدارم وقتی ببینم که یک عـده ای وارد کاری شـده انـد روحانی هم بیایـد مزاحم بشود و بگوید که نخیر من هم مقابل تو هستم .

قسمت دوم

یک مطلب دیگر هم ایشان باز از سـید فشارکی اسـتاد مرحوم حاج شیخ نقل می کردند که گفتند مرحوم سید فشارکی بعد از اینکه مرحوم حاج میرزا حسن شیرازی فوت کردند و دیگر ایشان ریاستی را قبول نکرد و در منزل نشست وضع مالی خوبی هم نـداشت و مردم هم ایشـان را نمی شـناختند حتی نقـل شـده است که بعـد از اینکه ایشان فوت کرد با اینکه اسـتاد کل بودنـد ، مقـدار زیادی مقروض بودنـد . ایشان اینطور نقل می کردنـد که در امور معاش ایشان در هم و غم فرو رفتند که عاقبت چه می شود گفتند در همان عالم مکاشـفه و عالم بیداری یک مرتبه ایشان دیده بودند که قیامت بر پا شده و افرادی را در آنجا آورده اند و سـیخ آتشـین ازدهانشان فرو کردند و از قسـمت دیگر بدنشان خارج می شد ، گفتم اینها جرمشان چه بوده است . پاسـخ دادند که اینها لیاقت برای فتوی نداشته اند

و فتوی داده اند . به این جهت ایشان می گفتند ، احذرالفتوی فرارک من الاسد .

منظور این است که این کاری نیست که انسان به دنبال آن برود .

بعد از فوت مرحوم آیه الله آقا سید محمد تقی خوانساری عده ای از تهران آمدند و رساله خواستند و مرحوم والد حاضر نشدند رساله بدهند و بعد ازفوت مرحوم امام تشخیص دادند که الان هنگام آن شده است که ایشان فتوابدهند . نسبت به حضرت امام (ره) ارادت داشتند ، هم در بعد انقلاب و هم دربعد عاطفی ، وقتی که امام (ره) به ریاست رسیدند . در همان سال ۴۲ شمسی فرمودند که : برو به ایشان (یعنی امام خمینی) بگو هر وقت من به عکس ایشان نگاه می کنم یاد صحرای کربلا می افتم . این سید اگر در صحرای کربلا بود یقینادر صف مستشهدین امام حسین علیه السلام بود و بعد پیغام دادند و گفتند که من دراین افراد مختلف علما نگاه می کنم برای «مجددالمذهب فی القرن الخامس عشر» بودن کسی را نمی بینم برازنده باشد جز ایشان و گفتند ایشان لایق این کارند .

این مرد با غیرت و با حمیتی است که در همان جوانیش هم نتوانست کتابی را که اسرار هزارساله نوشته بودند تحمل کند و کتاب «کشف الاسرار» را نوشت و می گفتند که ایشان (حضرت امام «ره) مرد غیور و با جراتی است و بر ایشان این مقام برازنده است و بنده به منزل امام رفتم و این سخن را به امام (ره) گفتم و حضرت امام (ره) فرمودند که به آقا بگویید دعا کنند و بعد از چند سالی که حضرت امام (ره) به نجف

رفته بودنـد آنجا هم دوباره همین مطلب را تکرار کردنـد ماهم به اتفاق مرحوم والد به نجف رفته بودیم و در آنجا هم میهمان حضـرت امـام بودیم و آیه الله حـاج آقـا مصـطفی رضوان الله علیه هم هر شب به منزل مـا می آمـدو ما با ایشان مانوس بودیم . وقتی برای بازدیـد امام در نجف به منزلشان رفتیم ایشان فرمودند من باز هم همان عقیده را دارم : من شـما را مجدد مذهب فی قرن خامس عشـر می دانم شـما هستیـد که می توانید مجددالمذهب باشـید و امام می فرمودند که دعا کنید . سال بعدش امام (ره) به ایران آمدند و انقلاب اسلامی به پیروزی رسید .

ارتباط حضرت آیه الله العظمی اراکی با مجتهدین معاصر خود چگونه بود ؟

ایشـان انسان عجیبی بود بسـیار متواضع بود و همه از این روش ایشان تعجب می کردنـد ، نسـبت به همه متواضع بود . سـبت به بعضـی مثل آیه الله گلپایگانی (ره) و آیه الله آقا سـید احمد خوانساری و مرحوم امام (ره) و . . . نسـبت به همه اینها متواضع بودند با اینکه ایشان نسـبت به سایرین از فقها تقدم داشت و همه هم قبول داشتند که ایشان از سابقین هستند و از اول حوزه در اراک با مرحوم حاج شیخ عبدالکریم بودند و آنها بعد از ایشان آمده بودند ولی در عین حال نسبت به همه علما متواضع بود و ریاست آنها را قبول داشت و درس و بحث خودش راداشت و از دنیا قناعت کرده بود به همین درس و بحث و تربیت خواص ، پشت سـردیگران همیشه ذکر حسن می کردنـد و همیشه دعـاگوی آنها بود و هر وقت افرادی ازطرف آنان می آمدنـد از آنان احوالپرسی می کرد سلام می فرستاد برای آنهاو دعایشان می کرد .

بنده یادم است

-کاری که شاید هیچ کس انجام ندهد- ایشان از معاصرین خودش در درس اسم می برد و نقل قول می کرد . مثلا می گفت آقای گلپایگانی اینطوردر درس حاج شیخ عبدالکریم این اشکال را کردند و بعد پاسخش را می دادابایی نداشت که بگوید حالا من چرا اسم دیگران را در درس خودم بگویم .

اما نسبت به امام هم همانگونه که عرض کردم سوابق زیادی با حضرت امام (ره) داشتند و با هم رفاقت داشتند و امام راحل هم ، همچنین نسبت به ایشان بسیار علاقه مند بودند و سالهایی که مرحوم والد در مدرسه فیضیه نماز جماعت می خواندند حضرت امام (ره) به ایشان اقتدا می کردند و مکرر می شد که هردو به آقاسیدمحمدتقی خوانساری اقتدا می کردند ، و مواقعی که آقا سیدمحمدتقی خوانساری نمی آمدند ، مŠßj□والد به نماز می ایستادند و امام (ره) به ایشان اقتدامی کردند . بنده هروقت خدمت امام می رفتم ایشان بسیار تواضع می کرد و مکررمی آمد خدمت والد برای عیادت و در همین منزل هم آمدند برای دیدار .

روش والد ما این بود که منعزل بودند و هیچ جایی نمی رفتند ، عزلت داشتندمنتهی عزلتی که همانگونه که شیخ بهایی می گوید :

عزلت بی عین علم آن زلت است و ربود بی زاء زهد آن علت است عزلتی که فقط مضرات معاشرت را نداشته باشد ولی از محاسنش برخوردار باشد؛نماز جماعت جمعه ، درس ، خطبه و سخنرانی را داشتند و اینجا هم افراد می آمدند . اما ایشان اهل دید و بازدید و مجلس فاتحه و رفت و آمد نبود و هیچ جا نمی رفت بدون استثناء . حتی هنگامی که حضرت امام (ره) از زندان آزاد شدند ایشان نرفتند . و امام به اینجا تشریف آوردند . ایشان هیچ کجا

نمی رفتند و در این مورد می گفتند که تبعیت از میرزاجواد آقا ملکی تبریزی می کنند .

آیا ایشان با حضرت میرزاجواد آقا ملکی تبریزی هم ارتباطی داشتند ؟

بله ایشان با مرحوم میرزاجواد آقا خیلی مانوس بودند و می گفتند که دراین رفتار از ایشان تبعیت می کنم . برای اینکه معاشرتها مضراتی دارد که هم وقت انسان را می گیرد خصوصا مجالست با اهل غفلت که خود موجب غفلت از حضرت حق جل و علاست . اما نمازهای جماعت را هم ظهر و هم شب می رفتند . و حدودچهل سال نماز جمعه ایشان برگزار می کردند در مسجد امام و بر روی خطبه نمازجمعه کار می کردند . یعنی مطالعه می کردند و در حقیقت درس اخلاقی بود . منزل هم پنجشنبه ها و جمعه ها به روی همه گشوده بود . ولی دید و بازدید با هیچکس نداشت خصوصا در قم حتی آقای بروجردی ، و چون دیگران داب ایشان رامی دانستند آنان به اینجا می آمدند . ولی در غیر قم به دید و بازدید می رفتند . درتهران دو جلسه خدمت حضرت امام (ره) رفتیم که اولین سفر ، سفری بود که ایشان بیمار بودند و بعد از عمل بود و اوایل انقلاب بود و وقتی به خدمت امام رفتیم حضرت امام (ره) بسیار خوشحال شدند حتی یادم است که در آن بیمارستان که امام مکرر نماینده می فرستادند مثل حاج احمد آقا و آقای صانعی و غیره . و حضرت امام (ره) به شکرانه اینکه ایشان در آن بیمارستان بهبود یافته بودند مبلغ یک میلیون تومان برای خرید ملزومات جراحی در آن روز به بیمارستان لبافی نژاد اهدا کردند . بعد هم که به منزل امام رفتیم امام تشکر کردند از اینکه آقای

دکتر سیم فروش این عمل را انجام داده اند و گفتند که شما عبادت بزرگی را انجام داده اید و بعد هم حضرت امام (ره) به بنده رو کردند و گفتند که باقی مطلب با شما است .

مرحوم والد در تهران دوبار به خدمت حضرت امام رفتند و امام بسیار احترام کردند . مهربانی دو سویه بود .

چه خوش بی مهربانی هر دو سر بی که یکسر مهربانی درد سر بی خصوصا آنجا که ما از درب اتاق وارد شدیم ایشان با حال بکاء گفتند «السلام علیك یابن رسول الله و حضرت امام بلند شدند و همدیگر را در آغوش گرفتند و بسیارگریستند . یک چنین حالتی عجیب در اینجا پیش آمد و بار دیگرش در حرم حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام بود که داستان مفصلی دارد . (۳)

بعد از این ملاقات گفتند مثل اینکه باید من ایشان را بعد از پانزده سال درحرم حضرت ابوالفضل علیه السلام می دیدم . چون مثل ابوالفضل رشادت و غیرت و حمیت دارد .

حاج آقا با توجه به اطلاع دقیق و عمیقی که شما از ایشان داریدو آثاری که از ایشان به جا مانده چون فرمودید هر چیز که استاد فرموده ایشان نوشته است و خودشان هم نوشته ها و آثار زیادی دارند ، در زمینه فقه اصول و غیره ها ، اگر ممکن است آثاری را عنوان کنید :

ایشان آثار زیادی در فقه و اصول دارند . بخشی از آنها چاپ شده است و برخی دیگر خطی و دست نویس است . جالب ست بدانید بیشتر آثار ایشان بدون نقطه نوشته شده است و برادر بزرگوارمان جناب حجه الاسلام واعظی اراکی آنها را برای چاپ آماده می کنند و با آثار مرحوم والد ما چند سالی است که مانوس

هستند .

ایشان معروف بودند به اینکه در زمان خودشان در بیع خیلی تبحر دارند و هرمساله ای که به قواعد فقهیه منجر بشود هیچ کس حریف ایشان نمی شود . از نجف آقای آشیخ کاظم شیرازی آمده بودند و با مرحوم والد بحث کرده بودند از ایشان خیلی تعریف کرده بودند که خیلی متبحر و ملاست و خیلی پخته است . من یادم است که کتاب بیع ایشان خیلی طالب داشت . در زمان حیات مرحوم آیه الله بروجردی آقای کتابچی صاحب کتابفروشی علمیه اسلامیه آمده بود و می خواست کتاب را چاپ کند . با آقای حائری به منزل ما آمد و با اصرار و ابرام گفت که آقا شماکتاب بیعتان را بدهید تا چاپ کنیم . ایشان ابا می کرد و اصلا در این وادیها نبودند . حال اینکه از نظر معیشت در کمال مضیقه بودند . این را جدا می گویم . اما هر چه کردند که حاشیه ایشان را برای چاپ ببرند ایشان ابا داشت با اینکه عنوان ، اسم ، شهرت ، حق التالیف وغیره همراهش بود اماایشان قبول نکردند . در نجف هم حضرت امام به ایشان این مطلب را گفت که شما آثارتان را چاپ کنید و از آثار ایشان بسیارتعریف کردند و گفتند که چاپ کنید اینها را واقعا حیف است که این آثار چاپ نشود ، گفتند نه من اینها را فرصت نکردم بازنگری کنم وبه بنده اشاره کردند وگفتندکه باایشان است و ما درزمان حیاتمان کاری نداریم . بعد که به ایران آمدیم حضرت امام (ره) باز پیکی فرستادند . [که آثارشان را چاپ کنید] .

در هرحال سعی می کنیم که نوشته ها و مطالب ایشان ، آن مقداری که دردست ما هست به نسل بعد برسد .

پی نوشتها

۱) آیه الله حاج شیخ عبدالکریم داماد

همسر حاج محمد ابراهیم و آیه الله اراکی داماد خود حاج محمدابراهیم بود .

۲) در بخش ۲۳ گذشت .

۳) در بخش های گذشته یاد شد .

تسلیت ها

اشاره

در پی رحلت آیه الله العظمی اراکی رضوان الله تعالی علیه پیامهای تسلیت و اظهار همدردی که از سراسر جهان ، بخصوص ممالک اسلامی و به ویژه ازسراسر ایران خطاب به رهبر معظم انقلاب دامت برکاته ، مراجع و علماء قم ، بیت رفیع آیه الله العظمی اراکی و آیه الله مصلحی ، به صورت تلگراف ، اعلامیه نامه و غیره ارسال شده است اگر گردآوری شود خود کتابی جداگانه را تشکیل می دهد .

در این بخش فقط تعدادی از مهمترین پیامهای تسلیت درج شده است .

پیام تسلیت رهبر معظم انقلاب دامت برکاته

بسم الله الرحمن الرحیم ، اناالله و انااليه راجعون

با تلخکامی و اندوه اطلاع یافتیم که عالم ربانی ، فقیه اهل بیت عصمت و طهارت ، شیخ الفقهاءوالمجتهدین مرجع اعلای شیعه ، حضرت آیه الله العظمی آقای حاج شیخ محمدعلی اراکی دار فانی را وداع گفته و جهان تشیع را به سوگ خود نشانیدند .

این عبد ممتحن خدا و عالم زاهد و پارسا و این ذخیره گرانبهای الهی در روزگار ما و این بقیه سلف صالح و یادگار اساتید علم و عمل و تقوا از جمله برگزیدگانی بود که عمر طولانی و پربرکت را بی کمترین خدشه و شائبه ای در طهارت و نزاهت و قداست و معنویت به سرآوردند ، راه خدا را با گامی استوارو اراده ای خلل ناپذیر طی کرد و یک قرن دل و جان منور و پاکیزه خود را در برابرجلوه های رنگارنگ دنیای فانی ، تسلیم ناپذیر و تسخیر ناپذیر نگاه داشت .

در امتحانهای دشواری که در یک زندگی صد ساله و در حوادث بزرگ و کوچک آن در برابر هر کسی قرار می گیرد مانند کوه استوار و بی تزلزل باقی ماند . هرگز به دنیا و مقام و جلال آن نیندیشید و هرگز احساسات شخصی ایشان را ازشناختن و پیمودن راه خدا باز نداشت به

سوی شـهرت و محبوبیت و مقبولیت قـدمی بر نـداشت و آنگـاه که مقـدسترین و گرامیترین نوع شـهرت و محبوبیت باانتخـاب شدن از سوی میلیونها انسان مؤمن به مرجعیت تقلید به سـراغ ایشان آمد باآن بسـی کریمانه و بزرگ منشانه روبرو شد اگر چه حاجت مردم را برآورد و از آنان درراه خـدا دسـتگیری کرد ، اما خود همان عبـد محتاج رحمت الهی باقی ماند و دل خاشع و روح پارسای خود را با محبت الهی و ولایت اولیای معظم خدا بیش ازپیش پیوند زد .

اکنون آن جان پارسا به ملکوت اعلی پیوسـته و آن دامان پاک از عالم ماده برچیده شده است . او از حقیقت «لاخوف علیهم و لاهم یحزنون برخوردار و به مجاورت ارواح مطهره اولیاء و صلحا سرافراز است ولی جهان تشیع و حوزه های علمیه عزادارند .

اینجانب این ضایعه بزرگ را به ساحت مقدس حضرت ولی الله الاعظم ارواحنا فداه و به فرزندان گرامی و فاضل و یت شریف ایشان و نیز به عموم شـیعیان جهان و ملت بزرگ ایران به ویژه به علمای اسـلام و حوزه های علمیه مخصوصاحوزه عظیم الشان قم که این بزرگوار یکی از بنیانگذاران و استوانه های آن بودندتسلیت می گویم .

بی شک حوزه علمیه فیاض و پربرکت قم صدقه جاریه ای است که جهان اسـلام در آزمونهای دشوار و در امر تقلید و هدایت عام دینی می تواند از برکات آن اسـتفاده کند . این حوزه ای که در دوران معاصر منشا بزرگترین و پاکترین انقلاب جهان شد و رهبری همچو شخصـیت درخشـان و کم نظیر امـام خمینی-رحمه الله علیه- را به جهـان اسـلام هـدیه کرد و ذخیره گرانبهایی چون مرحوم آیه الله العظمی اراکی را که سالیانی در حریم خویش برای لحظه نیاز جامعه اسلامی محفوظ داشته بود به هنگام ، تقدیم امت اسلامی

کرد ، امروز نیز علی رغم دشمنان اسلام ، منبع عظیم و تمام نشدنی رجال فقاهت و تقوا است . امروز بحمدالله شخصیتهای علمی بزرگ در آن حوزه پرفیض و پر برکت سرگرم تحقیق و تدریس و ربیت شاگردان و فراهم آوردن آثار علمی و تهذیب نفس و کمک به امت مسلمانند و به فضل الهی نیاز مردم به مرجع تقلید جامع الشرایط از آن حوزه مبارکه برآورده گردیده است . البته دشمنان اسلام از سالها پیش همواره تلاش کرده اند که این مشعل درخشان راخاموش و کم فروغ کنند و به خصوص پس از شروع نهضت اسلامی در قم ، جدو جهد آنان برای منزوی کردن حوزه قم چند برابر شد . پس از پیروزی انقلاب اسلامی خصومت آشتی ناپذیر استکبار جهانی و همه دشمنان اسلام با حوزه علمیه قم علنی تر و بسی خصمانه تر گردید و بغض آنان در انواع تبلیغاتشان بیش از پیش آشکار شد . ولی بحمدالله عظمت علمی این مرکز عظیم جهانی و وجود شخصیتهای بزرگ علمی و تقوایی در آن ، بر همه ترفندها فائق آمده است و همچنان مرکز توجه و ارادت و عشق و ایمان ملت مسلمان به خصوص شیعیان سراسر جهان باقی مانده است و از این پس هم همین گونه خواهد بود .

از خداوند متعال سربلندی و عظمت حوزه مقدسه قم و دیگر حوزه های پربرکت علمی را مسالت نموده و امیدوارم توجهات حضرت بقیه الله الاعظم ارواحنا فداه شامل حال علمای اعلام و فضلا و طلاب جوان این حوزه ها بوده و ملت مسلمان را از برکات علمی آنان برخوردار فرماید . والسلام علی عبادالله الصالحین .

سیدعلی خامنه ای

بیست و ششم جمادی الآخره ۱۴۱۵

نهم آذر سال ۱۳۷۳

پیام تسلیت هیات رئیسه مجلس خبرگان

بسم الله الرحمن الرحیم یا ایتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی .

محضر مبارک رهبر عظیم الشان

انقلاب اسلامی حضرت آیه الله خامنه ای مدظله العالی . در آستانه سالگرد رحلت مرحوم آیه الله العظمی گلپایگانی (قدس سره) غم از دست دادن عالمی بزرگ و فقیهی عالیقدر و استوانه ای دیگریعنی حضرت آیه الله العظمی جناب آقای حاج شیخ محمدعلی اراکی رحمه الله علیه ما را دوباره در سوگ نشاند .

درگذشت غمبار آن مرجع عالیقدر ثلمه ای بزرگ در عالم اسلام پدیدآورد ، اوبه منزله خورشیدی بود در آسمان فقاهت که حدود سه ربع قرن در حوزه علمیه کهن و با کفایت قم به تربیت نفوس زکیه و پرورش صدها مجتهد از میان شاگردان مکتب امام صادق علیه السلام توفیق یافت .

حضرت آیه الله العظمی اراکی قدس سره علاوه بر برجستگیهایی که در فهم دین داشت از اخلاص و صفای باطن در حد اعلی بهره مند بود به نحوی که سخنان ونصایحش جلای قلوب وآرامش بخش دلها بود ، او فقیه و مرجعی بود که مخلصانه ازابتدای نهضت اسلامی از بنیانگذار جمهوری اسلامی حضرت امام خمینی قدس سره پشتیبانی کرد و همواره در تایید عملی از انقلاب اسلامی و رهبری دریغ ننمود .

ما این ضایعه اسفناک و اندوهبار را به پیشگاه مقدس حضرت ولی عصر امام زمان ارواحنا فداه و محضر مبارک آن مقام معظم ، علمای اعلام و حوزه های علمیه و عموم شیعیان جهان بالاخص ملت شهیدپرور ایران ، بیت شریف و معظم آن مرحوم و خصوصا فرزند بزرگوارشان حضرت مستطاب حجه الاسلام والمسلمین جناب آقای مصلحی تسلیت عرض می نماییم و از درگاه خداوند متعال علودرجات را برای آن مرحوم مسالت داریم . (والسلام) هیات رئیسه مجلس خبرگان

پیام تسلیت جامعه مدرسین حوزه علمیه قم

بسم الله الرحمن الرحیم یا ایتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی .

روح ملکوتی فقیه جلیل القدر و مرجع بزرگ جهان تشیع ، شیخ الفقهاءو المجتهدین ، زعیم حوزه های علمیه ، حضرت آیه الله العظمی آقای حاج شیخ محمدعلی اراکی قدس الله نفسه الزکیه

به ملکوت اعلی پیوست .

ارتحال این فقیه عالیقدر که عمر شریف و پربرکت خود را در راه اعتلای کلمه توحید و استحکام نظام اسلامی و تربیت نفوس و تقویت حوزه های علمیه صرف نمود ، ضایعه اسفناکی برای جهان اسلام است .

ایران اسلامی و عالم تشیع در فقدان این شخصیت بزرگ و عالم ربانی عزادارو ماتم زده گردید .

جامعه مدرسین حوزه علمیه قم این مصیبت عظمی -که در آستانه سالگردارتحال حضرت آیه الله العظمی گلپایگانی رضوان الله تعالی علیه به وقوع پیوست- رابه ساحت مقدس حضرت بقیه الله الاعظم امام عصر ارواحنا له الفداء و مقام معظم رهبری ، حضرت آیه الله خامنه ای دامت برکاته و علمای اعلام و حوزه های علمیه قم و نجف و سایر حوزه های علمیه و همچنین بیت معظم آن مرحوم بالاخص فرزند برومند ایشان جناب حجت الاسلام والمسلمین آقای مصلحی دامت تاییده تسلیت می گوید و برای آن عالم ربانی علو درجات و برای بازماندگان صبر جمیل رامسالت می نماید .

جامعه مدرسین حوزه علمیه قم

پیام تسلیت حجه الاسلام والمسلمین آقای هاشمی رفسنجانی ریاست جمهوری اسلامی ایران

بسم الله الرحمن الرحیم محضر مبارك حضرت آیه الله خامنه ای فقیه و رهبر حکیم انقلاب اسلامی دامت برکات وجوده الشریف .

ارتحال عالم ربانی مرجع جلیل القدر جهان تشیع حضرت آیه الله العظمی اراکی را به محضر مقدس حضرت بقیه الله الاعظم امام زمان (عج) ، آن مقام معظم ، حوزه های علمیه ، علمای اعلام ، مسلمین جهان ، شیعیان داغدار ، و خاندان جلیل القدر و بخصوص فرزندان برومند آن مرحوم تسلیت عرض می نمایم .

یقینا فقدان مرجعی زاهد و متقی و هوشیار همچون ایشان که عمر پربرکت خود را در راه عزت و عظمت اسلام و مسلمین صرف نموده و با برخورداری ازاخلاص و تقوا و بینش سیاسی عالی همواره مؤید و پشتیبان واقعی نهضت مقدس اسلامی ملت ایران و رهبر کبیر و راحل بنیانگذار جمهوری اسلامی و رهبری پربرکت حضرت

عالی و نظام مقدس ولایت فقیه بوده اند ضایعه ای جبران ناپذیربرای اسلام و مسلمین است . با عنایات همیشگی خداوند و با وجود دست پرورد گان حوزه مقدسه علمیه قم و امام راحلمان بی شک مسند شریف مرجعیت دچار وقفه و ضعف نخواهد شد .

امیدوارم تحت رهبریهای آن رهبر معظم و ارشادات و راهنمایی های علمای اعلام و مراجع عظام و تلاش و مجاهدت همه اندیشمندان و طلاب حوزه های علمیه جامعه اسلامی بتواند همواره از اسوه هایی عالم ، متقی ، بصیر و شجاع همچون مرحوم آیه الله العظمی اراکی بهره مند باشد . خداوند سایه جنابعالی را بر سرمسلمین مستدام بدارد .

اکبر هاشمی رفسنجانی

پیام تسلیت هیات دولت

بسم الله الرحمن الرحیم انالله و انا الیه راجعون

هیات دولت جمهوری اسلامی ایران با کمال تاسف و تاثر رحلت اندوهبار اسوه تقوا و پرهیزگاری و ادامه دهنده راه فقیهان بزرگ و یادگار گرانقدر عالمان عارف عامل ، فقیه اهل بیت علیهم السلام و مرجع عالیقدر تشیع حضرت آیه الله العظمی اراکی رحمه الله تعالی علیه را به آستان مقدس بقیه الله الاعظم ولی عصرارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء و نایب بر حقش ولی امر مسلمین جهان مقام معظم رهبری حضرت آیه الله خامنه ای و مراجع عظام و علمای اعلام و حوزه های علمیه و همه مسلمانان و شیعیان جهان و مقلدان معظم له و بیت شریف و معززایشان تسلیت می گوید و از خدای قادر متعال عزت مسلمانان و عظمت روزافزون جامعه اسلامی و ملت بزرگ ایران را تحت رهبری مقام معظم ولایت امر ، و توانایی هر چه بیشتر حوزه های علمیه و مراکز علمی و فقهی را در تعلیم و نشر حقایق و احکام اسلامی خواستار است و در فقدان این فقیه عظیم الشان و مرجع بزرگ که راه و رسم علمی و عملی و پرهیزگاری و همگامی و همراهیش با انقلاب بزرگ اسلامی و امام امت رضوان الله تعالی علیه زبانزد

همگان بود برای جامعه انقلابی ایران و همه ارادتمندان معظم له از درگاه حق صبر و اجر مسالت دارد و به همین مناسبت روز چهارشنبه نهم آذرماه را تعطیل و یک هفته در سراسر کشور عزای عمومی اعلام می کند .

هیات دولت جمهوری اسلامی ایران

پیام تسلیت رئیس مجلس شورای اسلامی به رهبر معظم انقلاب اسلامی

باسمه تعالی اناالله و انااليه راجعون

محضر مبارک حضرت آیه الله خامنه ای دامت برکاته رهبر عظیم الشان انقلاب اسلامی و ولی امر مسلمین جهان ، رحلت جانگداز فقیه اهل بیت عصمت و طهارت اسوه تقوا و فضیلت حضرت آیه الله العظمی حاج شیخ محمدعلی اراکی رضوان الله تعالی علمیه را به محضر انور حضرت بقیه الله الاعظم ، حضرت عالی ، حوزه های علمیه روحانیت معظم ، مت شهید پرور به ویژه بیت شریف آن مرجع عالیقدرتسلیت عرض می کنم . فقدان فقیهی که ذخیره سلف صالح به شمار می رفت و حدود یک قرن حامل و ناشر معارف الهی بود ثلمه ای بر جهان اسلام وارد آورد . عشق و ارادتی که شیخ الفقهاء والمجتهدین به انقلاب اسلامی و ولایت فقیه از خودنشان می داد زبانزد خاص و عام گردیده بود این بزرگوار انقلاب و نظام اسلامی رانعمت الهی و پشتیبانی از مقام ولایت را فریضه می دانست و لذا خود در به دست آوردن این توفیق گوی سبقت را از دیگران ربوده بود .

مجلس شورای اسلامی به خاطر تجلیل از مقام والای فقاهت و مرجعیت و همدردی با رهبر معظم و امت شهیدپرور چهارشنبه ۹/۹/۷۳ را تعطیل اعلام نموده و جلسه ای نخواهد داشت .

از خداوند متعال علو درجات را برای آن عالم ربانی و طول عمر همراه باسعادت را برای آن بزرگوار خواهانم .

علی اکبر ناطق نوری رئیس مجلس شورای اسلامی

پیام تسلیت نمایندگان مجلس شورای اسلامی

بسم الله الرحمن الرحیم محضر مبارک فقیه عالیقدر حضرت آیه الله العظمی خامنه ای ادام الله ظله علی رؤوس المسلمین

با سلام و آرزوی سلامت و طول عمر با عزت برای حضرت عالی جهت حفظ کیان اسلام ناب محمدی صلی الله علیه وآله در جهان تا ظهور مهدی موعود (عج) ، رحلت مرجع شیعیان جهان حضرت آیه الله العظمی اراکی قدس سره را به پیشگاه امام زمان (عج) و نایب برحقش ، وجود مبارک حضرت

مستطاب عالی و مردم مسلمان جهان تسلیت عرض نموده و با قلبی آکنده از اندوه به خاطر از دست دادن این فقیه اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین از خداوند بزرگ سلامتی آن وجود عزیزرا برای هدایت امت اسلام و حفاظت از سنگر فقه و فقاهت و اجتهاد خواستاریم .

متن پیام رئیس قوه قضائیه آیه الله یزدی

بسم الله الرحمن الرحیم محضر مبارک ملجاءالاسلام و عمادالمسلمین رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیه الله العظمی خامنه ای ادام الله ظله الوارف علی رؤوس الانام .

ارتحال عالم بزرگ و فقیه عظیم الشان مرجع عالیقدر شیعه شیخ الفقهاءوالمجتهدین که عماد حوزه علمیه و حامی انقلاب اسلامی و پشتیبان و همراه امام راحل در همه مراحل بودند مرحوم حاج شیخ محمدعلی اراکی را به پیشگاه مبارک بقیه الله الاعظم روحی و ارواح العالمین له الفداء و به محضر مرجع بزرگ و رهبر نظام ولایت فقیه وعلمای عظام ، حوزه های علمیه بخصوص حوزه علمیه قم وطلاب وفضلاومحصلین ومقلدین وبازماندگان به خصوص فرزندان ایشان تسلیت عرض می کنم .

در این شرایط حساس که رهبری و هدایت اسلامی و نیابت از ولی عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف به عهده رهبر گرانقدر وفقیه جامع الشرایط است . امیدوارم با عنایات خاص حضرت بقیه الله امت اسلامی ، شیعیان جهان و کشورجمهوری اسلامی ایران در سایه صحت و سلامت و طول عمر و توفیق آن جناب راه تکامل را پیموده از همه مخاطرات مصون و محفوظ بماند .

پیام تسلیت حجه الاسلام والمسلمین سید احمد خمینی

بسم الله الرحمن الرحیم انا لله و انا الیه راجعون

رهبر بزرگوار انقلاب اسلامی حضرت آیه الله خامنه ای دامت برکاته .

ارتحال شیخ الفقهاء و بقیه السلف و خلف صالح گذشتگان ، عالم وارسته و فقیه ربانی حضرت آیه الله العظمی اراکی را به محضر مقدس حضرت بقیه الله الاعظم امام زمان ارواح العالمین لمقدمه الفداء و آن حضرت و مراجع عظام ، حوزه های علمی و خانواده شریف و رفیع آن مرحوم ، بخصوص فرزند برومندش جناب حجه الاسلام والمسلمین آقای مصلحی دامت برکاته و مردم شریف ایران تسلیت عرض می نمایم .

یقینا فقدان این شخصیت عظیم ثلمه ای بر پیکر جهان اسلام وارد نموده که جبران آن جز با وحدت و تلاش حوزه های محترم علمی جهان اسلام میسر نیست . چهره معصوم و مصمم ایشان در یاوری انقلاب اسلامی و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران حضرت امام

خمینی (س) و همچنین حمایت قوی از مقام معظم رهبری همیشه در اذهان و خاطره ها باقی خواهد ماند و بصیرت این شخصیت بزرگ جهان اسلام و تشیع به عنوان راهنمای همه علمای عالم قرار خواهد گرفت . مرجعی که حتی یک قدم برای احراز این مقام رفیع برنداشت و با قداست و تقواو محبوبیت زیست و شاگردان بزرگ و مجتهدان عالی مقامی به حوزه های علمیه تحویل داد . امید ما این است که از حوزه های علمیه بخصوص حوزه علمیه قم ، مرجع یا مراجعی معرفی گردند تا اسلام و مسلمین را در مواقع حساس تاریخ ناجی و راهنما باشند و در لحظات حساس تاریخ در مسیر انقلاب و اسلام به وظایف خطیر خویش عمل نمایند .

مراسم سوگواری و پیامهای تسلیت در خاج از ایران به مناسبت ارتحال حضرت آیت الله العظمی اراکی

(بیروت خبرگزاری جمهوری اسلامی ۹/۹/۱۳۷۳)

عروج ملکوتی حضرت آیه الله العظمی شیخ محمدعلی اراکی (ره) مرجع عالیقدر جهان تشیع ، شیعیان لبنان را یکپارچه عزادار کرد و دوستداران اهل بیت پیامبر در غم از دست دادن این مرجع عالیقدر به سوگ نشسته اند .

به همین مناسبت پرچمهای سیاه در اماکن عمومی و سردر مساجدو حسینیه ها و تکایا آویخته شد و صدای دلنشین قرآن از گلدسته های مساجد دربیروت و مناطق جنوب و شرق لبنان به گوش می رسد .

روحانیون و گروههای اسلامی لبنان نیز با اعلام عزای عمومی ، مجالس سوگواری در مناطق مختلف این کشور برپا داشته اند .

رادیو و تلویزیونهای محلی اسلامی نیز با قطع برنامه های عادی به پخش تلاوت قرآن کریم پرداخته اند .

(دمشق خبرگزاری جمهوری اسلامی ۹/۹/۷۳)

نمایندگان ۴۱ کشور اسلامی در پنجمین نشست عمومی سازمان آموزشی علمی و فرهنگی سازمان کنفرانس اسلامی ایسیسکو ارتحال آیه الله العظمی اراکی را به ملت ایران و هیات ایرانی شرکت کننده در نشست تسلیت گفتند

.

در آغاز این نشست وزیر آموزش و پرورش سوریه شرکت کنندگان را به قرائت فاتحه به روان پاک آیه الله العظمی اراکی فرا خواند .

در این نشست دکتر غلامعلی افروز رئیس هیات ایرانی شرکت کننده درنشست ایسیسکو درباره ارزش علمی و خدمات آیه الله العظمی اراکی به جهان اسلام صحبت کرد .

(دمشق خبرگزاری جمهوری اسلامی ۹/۹/۷۳)

وزرای آموزش و پرورش و نمایندگان ۴۱ کشور اسلامی شرکت کننده دراجلاس عمومی سازمان آموزشی علمی و فرهنگی سازمان کنفرانس اسلامی دردمشق با ارسال پیامی به رئیس جمهوری کشورمان ارتحال حضرت آیه الله العظمی اراکی را تسلیت گفتند .

متن تلگراف به این شرح در اختیار خبرگزاری جمهوری اسلامی در دمشق قرار گرفت : شرکت کنندگان در اجلاس سازمان آموزشی فرهنگی و علمی ایسیسکو در دمشق با اندوه و تاسف فراوان خبر درگذشت علامه بزرگ آیه الله العظمی اراکی را دریافت کردند .

شرکت کنندگان در اجلاس ایسیکو مراتب تاسف عمیق خود را از این ضایعه بزرگ به دولت و ملت مسلمان ایران و خانواده آن مرحوم ابراز می دارد .

از خداوند منان مسالت دارد آن عالم جلیل القدر را به پاس خدمات ارزنده خود به اسلام و امت اسلامی در جوار رحمت واسعه خود قرار دهد .

(آنکارا خبرگزاری جمهوری اسلامی ۹/۹/۷۳)

روحانیون ، گروهها و انجمنهای مختلف شیعیان استانبول ضمن تسلیت ارتحال جانگداز حضرت آیه الله العظمی اراکی سه روز عزای عمومی اعلام کردند . این گروهها با صدور بیانیه های جداگانه ای رحلت آن عالم ربانی را به امام زمان (عج) و حضرت آیه الله خامنه ای و دیگر مراجع تقلید جهان تسلیت گفتند .

(آنکارا خبرگزاری جمهوری اسلامی ۹/۹/۷۳)

هزاران تن از شیعیان ترکیه با برپایی مراسمی در غم ارتحال مرجع تقلیدشیعیان جهان حضرت آیه الله العظمی اراکی (ره) به

سوگواری و عزاداری پرداختند .

این مراسم در شهرهای مختلف ترکیه از جمله استانبول ، ازمیر برگزار شد .

و نیز جمع کثیری از شیعیان استانبول به همین مناسبت در زینبیه این شهرگرد هم آمدند .

و همچنین دیگر مساجد ، حسینیه ها و تکایای شیعیان استانبول نیز به نشانه عزا سیاهپوش شده و آوای ملکوتی قرآن از آنها پخش می شود .

و همچنین شیعیان ساکن در دیگر نقاط ترکیه نیز با اجتماع در مساجدو حسینیه های خود به همین منظور مراسم عزاداری بر پا کرده اند .

روحانیون و شیعیان استانبول به همین منظور با صدور اطلاعیه های گوناگون ضمن ابراز تاسف از این حادثه مولمه سه روز عزای عمومی اعلام کرده اند .

(اسلام آباد خبرگزاری جمهوری اسلامی ۱۱/۹/۷۳)

در پی رحلت مرجع عالیقدر شیعیان جهان حضرت آیه الله العظمی اراکی مقامهای پاکستان و افغانستان پیامهای تسلیتی برای مقام معظم رهبری و ملت ایران ارسال کردند .

در پیام (فاروق احمدخان) رئیس جمهوری پاکستان که به این مناسبت ارسال شد آمده است : آیه الله العظمی اراکی یک دانشمند برجسته بود که مسلمانان جهان از خدمات ارزنده ایشان همواره بهره خواهند برد .

خانم بی نظیر بوتو نخست وزیر پاکستان نیز از رحلت مرجع عالیقدر شیعیان از سوی خود و مردم پاکستان اظهار تاسف کرد و خدمات آن بزرگوار را مورد تجلیل قرار داد .

برهان الدین ربانی رئیس جمهوری افغانستان نیز با ارسال پیام تسلیتی که ازرادیو کابل پخش شد ارتحال آیه الله العظمی اراکی را به مقام معظم رهبری و رئیس جمهوری و مردم مسلمان ایران تسلیت گفت .

به همین مناسبت از سوی حجت الاسلام سیدفاضل موسوی امام جمعه و جماعت ناحیه کاردار کراچی و مسلمانان این منطقه پیام تسلیتی به عنوان مقام معظم رهبری فرستاده شد .

در این پیام رحلت تاسف انگیز این

عالم ربانی به پیشگاه حضرت ولی عصر (عج) ولی امر مسلمین حضرت آیه الله خامنه ای (رئیس جمهوری ملت مسلمان ایران) بیت آن حضرت و حوزه های علمیه تسلیت گفته شده است .

پیام تسلیت رهبر شیعیان پاکستان و اعلام سه روز عزای عمومی در پاکستان

(اسلام آباد خبرگزاری جمهوری اسلامی ۹/۹/۷۳)

به مناسبت رحلت جانگداز مرجع عالیقدر جهان تشیع حضرت آیه الله العظمی حاج شیخ محمدعلی اراکی «قده از سوی علامه سیدساجد نقوی رهبر شیعیان پاکستان پیام تسلیتی به محضر ولی امر مسلمین حضرت آیه الله خامنه ای مخابره شد .

به گزارش خبرگزاری جمهوری اسلامی از اسلام آباد همچنین به مناسبت ضایعه مولمه ارتحال مرجع عالیقدر شیعیان حضرت آیه الله العظمی اراکی ، رهبرشیعیان پاکستان سه روز عزای عمومی در این کشور اعلام کرد .

متن پیام به این شرح است :

محضر مبارک ولی امر مسلمین جهان رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیه الله العظمی خامنه ای اینجانب از طرف خود و مردم مسلمان پاکستان رحلت جانگداز مرجع عالیقدر شیعیان جهان ، شیخ الفقهاء والمجتهدین آیه الله العظمی شیخ محمدعلی اراکی (قدس سره) را به پیشگاه بقیه الله الاعظم ، آن رهبر عالیقدر ، مراجع عظام و آیات گرامی تسلیت عرض می کنم .

رحلت مرحوم آیه الله العظمی اراکی ضایعه بزرگی برای حوزه های علمیه ، جهان تشیع و جهان اسلام است و شیعیان پاکستان به همین مناسبت سه روز درعزای عمومی خواهند بود .

سیدساجد علی نقوی (دهلی نو خبرگزاری جمهوری اسلامی ۹/۹/۷۳)

رحلت جانگداز حضرت آیه الله العظمی اراکی (ره) مرجع بزرگ تقلید عالم اسلام ، مسلمانان کشمیر را در ماتمی بزرگ فرو برده است .

به گزارش خبرگزاری جمهوری اسلامی از سرینگر مولانا عباس انصاری ازشخصیتهای برجسته مذهبی شیعیان کشمیر ضمن اعلام سه روز عزای عمومی درمنطقه کشمیر از مردم دعوت کرد در مراسم یادبود و تجلیل از ایشان که در سرینگربرگزار خواهد شد

شرکت کنند .

وی در پیام تسلیتی به محضر ولی امر مسلمین و رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیه الله خامنه ای ، آیه الله العظمی اراکی «قده را فقیهی عالم به جوامع علوم دینی ، مردی الهی ومرجعی برجسته وثابت قدم در حمایت ازمسلمین توصیف کرد .

در این حال تمامی رهبران سیاسی و مذهبی کشمیر تاثرات عمیق قلبی خودرا به مناسبت رحلت مرجع بزرگ تقلید حضرت آیه الله العظمی اراکی «قده با انتشارپیام و بیانیه ابراز داشته و روز چهارشنبه در سراسر کشمیر کلیه مغازه ها ، مؤسسات بازرگانی و آموزشی به حالت تعطیل در آمد .

(وین خبرگزاری جمهوری اسلامی ۱۰/۹/۱۳۷۳)

مرکز اسلامی هامبورگ ارتحال عالم ربانی و مرجع عالیقدر جهان تشیع حضرت آیه الله العظمی اراکی رضوان الله تعالی علیه را به عموم مسلمین جهان ، رهبرمعظم انقلاب و علمای اعلام تسلیت گفت .

در بیانیه منتشره این مرکز آمده است : «این مرد الهی عمر طولانی و پربرکت خود را در راه ترویج اسلام ، تربیت علمای بزرگ و تالیفات ارزنده صرف کرد . وی به خاطر زهد و تقوای فوق العاده اش مورد احترام علمای بزرگ بود و همواره در طول تاریخ انقلاب اسلامی از اهداف مقدس آن پشتیبانی و دفاع می کرد . »

(تهران خبرگزاری جمهوری اسلامی ۹/۹/۷۳)

علی عزت بگویچ رئیس جمهور بوسنی و هرزگوین فقدان عالم جلیل القدرمرجع عالیقدر جهان تشیع حضرت آیه الله العظمی اراکی را تسلیت گفت .

وی در یک گفتگوی تلفنی که دکتر علی اکبر ولایتی وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی ایران برای بررسی آخرین ضعیت شهر مظلوم و در محاصره بیهاج با وی داشت با اظهار تاسف و تالم شدید از فقدان مرجع عالیقدر جهان تشیع حضرت آیه الله العظمی اراکی از آقای ولایتی خواست پیام همدردی وی و ملت ستم دیده بوسنی و هرزگوین را به

مناسبت این مصیبت عظمی به استحضار ولی امرمسلمین و رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیه الله خامنه ای و دولت بزرگوار ایران اسلامی برساند .

مرثیه ها

مرثیه ها

پس از رحلت آیه الله العظمی اراکی (ره) سوکنامه هایی به نظم و نثر ، به عربی و فارسی سروده و نوشته شد که قسمتی از آنها در روزنامه ها و مجلات به چاپ رسید .

برای این بخش ، چند نمونه جالبتر آنها را انتخاب کرده ایم .

بسم الله الرحمن الرحیم

و رقاء ذات تعزز و تمنع طارت الی اسنی المکان الارفع ضاقت علیها الارض مع رحب لها فاستبد لتها بالمکان الاوسع اذ جاءها یا نفس یا ما مونه من کل خوف فارجعی لاتفزعی قدکنت فی سجن البلا یا کلها حان النجاه الیوم منها فاسرعی یا آیه ل«الله کنت عظیمه نحن افتقدناک بفقد مفجع یا نور یا ضوءالقلوب اضئتنا فاخترت للنفس الخفاء بمضجع کان الفضائل کلها فیک انطوت صارت بمرآ کلهم والمسمع من ذالایتام النبی صلی الله علیه وآله واله علیه السلام عن حفظهم فی دینهم لم یجزعی عمرت قرنا بالطهاره والتقی نورالهدی فی الوجه منک بساطع من فقدک المهدی محزونا اتی من حزنه یا عین جودی و ادمعی یا حجه الاسلام فی ما قداتی بالفعل و القول الرضی النافع خمسین عاما قد جلست بمسند بالحق للفتوی و ما للمرجع قد کنت فینا ملجاءا و معاضدا فی المعضلات الحادثات بمفزع انموذجا اعلی لکل کریمه حتی بادنی بعضها لم تقنع صارالبلاد و مالها من مرتع لولا الفقاهه والفقیه کبلقع قد کنت کشاف الغوامض فائقا من کان فی هذا الطریق بمولع من الاله علی الوری اذما اتی فیهم بمثلک من فقیه بارع لما ارتحلت الی النبی صلی الله علیه وآله اتیته بالخیر والوجه المضیئ الناصع جاهدت فی الاسلام حق جهاده

بالذب اعداء الشریعه اجمع یاصاحب العصر (عج) الذی هوغائب کالشمس اذصارت لنا بمبرقع انا نعزیک العزاء بثلمه فی دیننا الاسلام ثم تشیع بعدالاراکی العظیم مصابه قد جدد الاحزان فینا اکتع ثم السلام علیه فی یوم الجزاء من کل مافیه و کل مواضع

چشمه چشمان کوکب خون گریست

چه صبور و سنگین و متعالی رفت او که وجودش سراسر خیر و برکت بود . او که اهل عشق بود ، اهل معرفت ، اهل حکمت و ایمان و عقیده ، عقیده ای الهی و آسمانی . اوپرتو نور الهی بود ، بنده ای عاشق و شیدا و واله شیفته حق و حقیقت ، مایه خیرو برکت ، بزرگ و فرهیخته نامش و یادش برای ابد از خلود و جاودانگی برخوردار خواهد بود .

سلامش باد آن بنده صالحی که عمرش و وجود گرامیش سراسر زهد و علم و ایمان و تقوا بود . سلامش باد می شنویم صدای پای کاروانیان را ، می شنویم ، اینان قامت بهار را بردوش گرفته اند و با خود به غربت سرای خاک می برند . گویی خورشید در تمام کوچه های زندگی غروب کرده است ، خدایا ، سرشانه های دل ، تاب این مصیبت را ندارند . . . .

حنجره زمان از پس بغضی ناشکفته می سوزد ، خدایا! بگو دل با هجوم این درد چه کند و به کدام سو بگریزد ؟ !

ما را به سوگ خویش به ماتم نشاند و رفت در بارگاه قدس فلک آرمید و رفت فریاد از جفای تو ای چرخ نیلگون کنون ز هجر تو چشم غروب خونین است

بار دیگر تاروپود جان گسست امت اسلام در ماتم نشست و آسمان نیلگون خون شد و گریست .

آهسته تر ای پیر! آهسته تر ای پیر!

به یقین می روی! این اشک و آه

ما آنقـدر نیست که راه تو را سـد کننـد . می دانم که کار تمام شـد ، می دانم که باز بانگ الرحیل ما را تنها گذاشت می دانم که خسـته ای ، مدام انتظار این لحظه را می کشیدی! در جمادی الثانی نمی دانم چه رازی نهفته که اول «سید محمدرضا» را از ما گرفت و درست درسالگشت رفتن او تو هم به او پیوستی ؟ !

گفته اند در روز عاشورا وقتی زخم در جان خورشـید نشست و زمین پیکرمبارک حسین –قلب عالم امکان– را بر خویش قطعه قطعه دید ، به لرزه درآمدو آسمان تیره و تار شد و غبار خشم خداوند ظاهر شد .

در آنجا حضـرت سـجاد سـلام الله علیه دست برزمین کوفت و زمین را به آرامش خواند ، سـر به آسـمان برداشت و آسـمان را دعوت به سکوت کرد . آسمان و زمین هردو ، تنها در اجابت فرمان امام خویش آرام گرفتند ، دندان بر جگر نهادند ، خون به لب آوردند ، ولی دم نزدند ، مویه کردند ، ولی فغان نکردند ، درخویش شکستند و گریستند ، اما ضجه نزدند ؟ !

آسمان دیشب عجیب بی قراری می کرد ، خورشید اول صبح دوست نداشت طلوع کند ، و غبار غم شهر را گرفته بود و بغضی دردناک در شهر پیچید ، تنها یک کلام بود : «انا لله و انا الیه راجعون عزیز دل! چه سنگین است این غم و چه سبک شده است این بدنی که این همه درد دیده است .

بر تو مبارک باد این زیارت! بر تو مبارک باد همجواری عرش الهی!

لاله کو تا عقده دل وا کند دیده دل را ز خون دریا کند یاسمن رخت عزا پوشیده است زهر فرقت قسمت سوسن شده سینه

نسرین سراسر غم گرفت در عزای باغبان ماتم گرفت کشت ما را ناله های نسترن گریه های بی امان یاسمن نخلهای سربریده سوختند لاله های داغدیده سوختند بلبل ما نوحه خوانی می کند شکوه از بی هم زبانی می کند چشمه چشمان کوکب خون گریست هیچ گل در باغ ما آرام نیست مرگ را معلوب کرده باغبان پیشرفته پیش تا باغ جنان

حجت وحیدی

در رثای آن عبد ممتحن

امروز جهان تشیع در سوگ رادمردی از سلاله فقیهان آل الله عزادار است; رادمردی که یک قرن زندگانی پربرکتش را وقف اعتلای اسلام و ارشاد مسلمین کرد . اوخورشیدی جانفروز در آسمان فقاهت بود که با غروبش ثلمه ای جبران ناپذیر براسلام ناب محمدی وارد شد . شیخ الفقهاء والمجتهدین حضرت آیه الله العظمی اراکی قدس سره از منادیان راستین دین مبین اسلام در قرن حاضر به شمار می رفت و جلوه ای از انوار الهی بود که با تابش خود ، دل و جان رهروان طریق حق و حقیقت را روشنی می بخشید . آفتابی جهان افروز بود که صدوسه سال پیش در بیتی از بیوت علم و تقوا طلوع کرد و بی آنکه جویای نام و مقام باشد ، نور فقاهت و درایتش که منشعب از سرچشمه انوار تابناک ائمه معصومین علیهم السلام بود جهان تشیع را فرا گرفت . آن گنجینه گرانبهای علم ، تقوا ، حکمت ، درایت و اخلاص از مجتهدین طراز اول جهان تشیع بود که در پیشبرد اهداف انقلاب اسلامی به رهبری حضرت امام خمینی رحمه الله مخلصانه می کوشید و بی آنکه حب مقامات دنیوی داشته باشد بارهنمودهای خویش و حمایتهای معنویش ، انقلاب آفرینان پیرو روح خدا را درکوران انقلاب اسلامی قوت قلب می بخشید . شیخ الفقهاء والمجتهدین حضرت آیه الله العظمی اراکی که در تحصیل و استفاده از محضر پرفیض و برکت آیه الله العظمی حائری قدس سره همدوره حضرت امام خمینی رحمه الله بود در زمان

حمایت امام نزدایشان از احترامی خاص برخوردار بود . با اینکه سن آن اسوه پرهیز و تقوا قریب ده سال از حضرت امام بیشتر بود گاه خطاب به حضرتشان می گفت : «السلام علیک یابن رسول الله و جهانی تواضع و اخلاص و محبت نسبت به بنیانگذار جمهوری اسلامی و رهبر و قائد عظیم الشان انقلاب در همین جمله مبارک نهفته است . آیه الله العظمی اراکی رحمه الله در بی اعتنایی به زرق و برق دنیا و امور مالی شهره خاص و عام بود و ساده زیستی او سرمشقی سازنده برای پیروان صراط روشن هدایتش که همانا صراط روشن ائمه معصومین علیهم السلام بود ، به حساب می آمد . مرحوم آیه الله العظمی سید محمد تقی خوانساری در مراتب زهد و بی اعتنایی شیخ الفقهاءحضرت آیه الله العظمی اراکی گفته است که «کوه طلا وخاکستر درنظرش یکسان است امروز جهان تشیع سوگوار مرجعی بزرگوار ، عارفی وارسته ومرشدی آگاه دل وروشن ضمیر است که از سرچشمه روشن وگوارای قرآن سیراب می نمود . او انیس صادق قرآن بود و حتی دردوران ضعف وکهولت نیز یک روزرابی تدبر وتفکر درآیات قرآن مجید سپری نمی کرد . مراتب تهجد و شب زنده داری آن مانوس شب; شبی که علی علیه السلام و اولاد علی علیه السلام را مانوس بود در قالب عبارات نگنجد و راز و نیاز عارفانه و عاشقانه اش با حضرت معبود در شبان طاعات و عبادت و ریاضات به وصف نیاید .

امروز ، روزی است که جهان تشیع در سوگ رحلت پاسدار رشید دین مبین ، سیه جامه به تن کرده و خاک مصیبت بر سر می ریزد . برکت حیات آن آفتاب جهانفروز هدایت در ذی طلبگی و طهارت باطن و معنویت حقیقی او بود و بدین روست که حضرت آیه الله خامنه ای رهبر معظم انقلاب اسلامی در پیامی به مناسبت ارتحال ملکوتی آن وجودمقدس می فرماید : «این عبد ممتحن خدا وعالم زاهد وپارساو این ذخیره گرانبهای الهی در روزگار ما و این بقیه سلف

صالح و یادگار اساطین علم و عمل و تقوا از جمله بزرگانی بود که عمر طولانی و پربرکتی را بی کمترین خدشه و شائبه ای در طهارت و نزاهت و قداست و معنویت به سر آوردند» .

ارتحال جانسوز آن اسوه زهد و پرهیز و تقوا و آفتاب روشنی بخش طریق هدایت را به پیشگاه حضرت ولی عصر (عج) ، ولی امر مسلمین حضرت آیه الله خامنه ای و شیعیان جهان تسلیت می گوییم .

«سلام علیه یوم ولد یوم مات و یوم یبعث حیا . »

عباس خوش عمل

در اینجا مقاله ای را که به مناسبت چهلمین روز ارتحال آن بزرگوار در یکی ازروزنامه ها منتشر شده ، می آوریم : عنوانش این است : پرواز تا بردوست .

چهل روز از رحلت جانگداز و ماتم افزای بزرگ مرجع عالیقدر جهان اسلام گذشت . حضرت آیه الله العظمی اراکی (طاب ثراه) یکی از چهره های برجسته و نمودین روحانیت اصیل و وارسته ای بود که به حق ، تمام عمر پر خیر و برکتش رادر خدمت اسلام و نشر و ترویج مبانی و معتقدات و احکام دینی و قرآن سپری کرد .

عالم تشیع ، مرثیه خوان ، و عزادار عروج روح پاکی شد که در تمام مدت حیات دنیوی خویش ، دل به مظاهر فانی و جلوه های آنی دنیا نبست و دل و روح خویش را از هر خدشه و پیرایه ای که رنگ تعلق و تملک این جهانی و بوی عالم خاکی داشت ، مزکی و مصفی نموده و عمری را در طاعت و عبودیت ذات احدیت و غور در دریای عرفان و معرفت و علم و اندیشه گذرانید .

رهبر عظیم الشان انقلاب در پیام تسلیتی به مناسبت وقوع این ضایعه اندوهناک با اشاره به همین خصائل و ویژگیهای ممتاز وجودی آن عبد ممتحن و بنده

صالـح خـدا فرمودند : راه خدا را با گامی اسـتوار و اراده ای خلل ناپذیر طی کردو یک قرن ، دل و جان منور و پاکیزه خود را در برابر جلوه هـای رنگارنـگ دنیـای فـانی ، تسـلیم ناپـذیر و تسـخیر ناپـذیر نگاهـداشت . . . هرگز به دنیـا و مقام و جلال آن نیندیشیدو هرگز احساسات شخصی ، ایشان را از پیمودن راه خدا باز نداشت . . . .

سوای مراتب و جهـات علمی و فقهی و حوزوی آن عالم ربانی ، اوج صـفاو طهارت باطن و قـداست و نزاهت روحی و نفسـی ایشان بود که به حد اعلای خود می درخشید .

خضوع و خشوع والا و گریز از شهرت طلبی و معروفیت و مقبولیت ، تماماًجلوه های همان بعد عظمای روحی آن بزرگوار بود که در طول زندگی علمی و حیات مادی ایشان نمودار بود .

اصولا مردان خدا و سالکان الی الله و بزرگان و خود ساختگانی که در طریق سـلوک حق تعالی و تحصـیل معرفت و استغراق و اسـتبصار عرفانی گام برداشـته اندو دل را به انوار ایمانی و الهی منور و زنده کرده اند به تمام دنیا و مافیها به چشم همان عطسه بز و کفش پاره ای می نگرند که مقتدا و پیشوایشان [علی (ع)]می نگریست و از شوق لقای دوست می گریست .

بیشتر عرفـا و حکمـا ، روح انسـانی و نفس نـاطقه آدمی را موجودی می دانندآسـمانی و ملکوتی که از عالم علوی و زیسـتگاه ملکوتی خود تنزل کرده و به کالبدعنصری و جسمانی تعلق گرفته و در زندان بدن محصور و مسجون شده است .

همین است که هماره آتش پر لهیب و سوزنده جان و گدازنده دل ، در روح و روان و درون اینان

زبانه می کشد و منشا نوعی دغدغه عرفانی و ناآرامی ناشـی ازفراق و جدایی می گردد . حضـرت آیه الله العظمی اراکی (ره) یکی از همـان برگزیـدگان و اوتـادی بود که از همه تمنیـات و آمـال و امـانی چشم پوشـیده و چشم دل به رؤیت جلوه دلـدار گشوده بود . او در زمره همانـانی بود که مشـمول حـالت و رتبت «لی مع الله حالاـت می باشـند و روحشـان در اتصـال و پیوند معنوی و قدسـی با عالم معناو ملکوت ، واجد همان نفس مطمئنه و پرآرامشی می شود که هماره خود را درحضور خلوت انس و شوق و تمنـای رسـیدن به دیـار یار می بیننـد و با برکنار رفتن حجاب کثرت ، مـدهوش می سازد چنانکه در حـدیث شـریف است که : ان روح المؤمن لاشـد اتصالا بروح الله من اتصال شـعاع الشـمس بها . همانا روح مؤمن ، پیوسـتگیش به روح خدا از پیوستگی پرتو خورشید به خورشید بیشتر است .

آدمی در این حـالت همه چیز را جلوه گـاه ذات اقـدس حق و عارض ذات و مشـبک مشـکوه وجود می دانـد که به قول شـیخ شبستری در گلشن راز :

من و تو عـارض ذات وجودیم مشـبک های مشـکاه وجودیم چنین کسـی به هر چیز و هر سو می نگرد جمال دلارای «او» را به عینه می بیند . به فرموده حضـرت علی علیه السلام و امام صادق علیه السلام; به هیچ چیز نمی نگرد مگر خدا را در آن و با آن می بینـد : «معه و قبله و فیه یـا «بعـده روح انسـان در چنین حـالت و مقـامی ، تنگنای جسم خاکی و عالم ماده را بر نمی تابـد و تحمل نمی کند و هیچ طمانینه و آرامشی را جز در جوار و کنار دوست نمی یابد و ناله سر می دهد

که :

ای خوش آن روز که پرواز کنم تا بر دوست

به هوای سر کویش پر و بالی بزنم

یک دم تاب و قرار ندارد . هر لحظه و آنی را در خلسه یاد معشوق ازلی خویش ، می گذراند . دیدگانش را ممکن است به تبعیت جسم زمینی ، پرده خواب فراگیردولی چشم قلب و ضمیر دلش بیدار است . همانی که رسول اکرم فرموده است : تنام عینای و لاینام قلبی آیه الله العظمی اراکی (ره) نیز از بعد عرفان و کمالات روحی چنین بود . در عین علمیت و اعلمیت و مراتب والای اجتهاد و تفقه دینی و برخورداری از معارف علمی از منظر معرفت درونی و عرفان نظری و عملی دراوج قرار داشت . به جایی رسیده بود که جز خدا نمی دید . به کمال انقطاع الهی نایل شده بود و خود را در خدای خود محو و ذوب کرده بود .

انسانهایی که چنین صبغه الهی به خود می گیرند تمام اعمال و افکارو حالاتشان به فرموده حضرت امام خمینی : «بسم الله و به نام خدا می شود . از هرآنچه جز اوست دور می شوند و در گذر از کوره های امتحان و افتنان روزگار ، تن به سلامت می برند و رنگ نمی گیرند .

یکی از نزدیکان آن مرحوم عالی مقام می گفت که در این اواخر ، ایشان گاهی از اینکه معروف خاص و عام شده بودند اظهار نگرانی می نموده اند و می گفته اند که می ترسم این آخر عمر دچار قید شهرت و اینجور چیزها گردم . و این در تاییدو مضمون همان کلام رهبر انقلاب است که فرمودند : «ایشان به سوی شهرت و محبوبیت و مقبولیت قدمی برنداشت و آنگاه که مقدسترین و گرامی ترین نوع شهرت و

محبوبیت ، بـا انتخـاب شـدن از سوی میلیونها انسان مؤمن به مرجعیت تقلیـد به سـراغ ایشان آمـد با آن بسـی کریمانه و بزرگ منشانه روبرو شد . »

عیـن همیـن حالات و صـفات در بـاب بزرگـان دیگری نیز نقـل شـده است . مرحـوم اسـتاد محمـود شـهابی در مقـدمه کتـاب «الفوائدالرضویه مرحوم محدث قمی در ذکر حالات روحی ایشان نوشـته است که سالی از سالهایی که مرحوم محدث قمی در شهر مقدس مشـهد مجاور بودند . از ایشان خواهش می شود که ماه مبارک رمضان را در مسجد گوهر شاد اقامه نماز جماعت کنند . ایشان با اصرار زیادمی پذیرد . وقتی مردم مطلع می شوند هر روزه بر تعداد جمعیت حاضر اضافه می گردد و هنوز به ده روز نمی رسد که تعداد مامومین فوق العاده می شود .

یک روز پس از اتمام نماز ظهر ، مرحوم محـدث قمی رو می کننـد به مردم و می گوینـد که نماز عصـر آن روز را نمی توانند بخواننـد بعـد هم می رونـد و دیگر آن سـال را برای نماز جماعت نمی آینـد . بعـدها که از علتش جویا می شونـد ، ایشان می گوینـد : حقیقت این است که در رکوع رکعت چهارم ، متوجه شدم که صدای اقتداکنندگان که پشت سـرم «یاالله یاالله گویان بودنـد ، از محلی بسـیار دور به گـوش می رسـد . این توجه که مرا به زیـادتی جمعیت متوجه کرد و در دل من نوعی رضـایت ایجاد کرد نسبت به اینکه دیدم جمعیت زیادی حاضر شده است ، نشان می دهد که من برای امامت اهلیت ندارم!

آیه الله العظمی اراکی قـدس سـرهم نیز چونان دیگر مردان خـدا و اولیای دین ، دل در گرواین دنیا ننهاده بود و بر بلنـدای قلل عرفان و معرفت الهی سیر می کرد . روح متعالی و بلند او در این

حصـار تنـگ عالم سـفلی نمی گنجیـد و مرغ جانش در هوای صـحبت یار پرپر می زد . او در طول عمر از خود گذشـته بود تا خدای خود را در آیینه دل جلامندش شهود کند .

او مصـداق بارز کلام مولی علی علیه السـلام بود که فرمود : «رایت ربی بعین قلبی و برای همین در انتظار دیـدن روی یار یک قرن ، دنیـا و قیـل و قـالش را تحمـل کردو بـه عشـق بقـای دوست ، از هر چه مظهر مـادی دنیـایی بـود گـذشت و عـاقبت روح ملکوتیش به مبدا و منشا خویش رجعت کرد و تا بر دوست پر گشود . او ازچنان عظمت و لطافت و رقت روحی برخوردار بود که وقتی این شـعر صاحب بیت الغزل معرفت را می شنید اشک می ریخت و می گریست و باز می گفت که دوباره اش بخوان :

من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان

قال و مقال عالمی می کشم از برای تو

او پـا بر فرق عالم مجردات نهاده بود و فراتر از فرشـتگان و ملائک مقرب الهی درجوار محبت و عشق محبوب مقرب بود . چه شبها که دست نیاز به سوی معبودو معشوق نیاز گشوده و لبهای دعا را به ترنم این جمله عارفانه مناجات شـعبانیه مشـغول داشته که : «الهی و اجعلنی ممن نادیته فاجابک . . . . » خدایا مرا از کسانی قرارده که صدایشان زدی و تو را اجابت کردند .

و سـرانجام به مصـداق من کان لله کان الله له ، دعای آن ابرمرد زهد و تقواو دینداری اجابت گردید و ندای «ارجعی خداوندی ، روح بلنـد دیگری را به جوارخویش فرا خوانـد و آرام کرد و چنـاچه رهبر معظم انقلاـب حضـرت آیه الله العظمی خامنه ای (ادام الله ظله)

فرمودند : «اکنون آن جان پارسا به ملکوت پیوسته و دامان پاک از عالم ماده برچیده شده است . او از حقیقت «لاخوف علیهم و لاهم یحزنون برخوردار و به مجاورت ارواح مطهر اولیا و صلحای سرفراز است . »

حرف آخر

مقاله ای است از یکی از روزنامه های کشور

حضور توده های میلیونی مردم که برای تشییع پیکر مطهر حضرت آیه الله العظمی اراکی به خیابانها ریخته بودند و انبوه تراکم جمعیت ، از زن و مرد و پیر و جوان که درماتم رحلت آن فقیه بزرگوار به سوگ نشسته بودند ، بار دیگر و به وضوح حکایت ازآن داشت که در ایران اسلامی ، هنوز هم ، مثل همیشه ، باورهای دینی مردم «حرف آخر» را می زند و ملت ، علیرغم تبلیغات پرحجم دشمنان بیرونی و دنباله های ریزو درشت داخلی آنان ، راه خود را در بستر «دین می جویند و تحقق «باورهای دینی را در حوزه «فقاهت جستجو می کنند . چشمهای اشکبار و دلهای داغدار اگرچه صحنه ای غمبار از ماتم ملتی عزادار در رحلت یکی از مراجع عالیقدر شیعه را به نمایش گذاشته بودند ولی خبر روشن دیگری نیز باخود داشتند و آن اینکه ، باورهای دینی مردم ، نه فقط نوشته بر کاغذها ، که نشسته بر دلها می باشند و این اعتقاد که خاستگاه اصلی انقلاب اسلامی است ، در میان توده های میلیونی مردم ازجایگاهی مستحکم و خلل ناپذیر برخوردار است . همین «انطباق خواست مردم باخاستگاه نظام «کانون اصلی قدرت در جمهوری اسلامی ایران است و چنین است که بایستی به عنوان یک وظیفه مبرم و دستور کار همیشگی ، هم این و هم آن راحفظ کرده و پاس داشت . ملت را

که دین باور و فداکارند و باورهای دینی را که برای عبور از گذرگاههای سخت و رسیدن به نقطه مطلوب ، چاره کارند .

این روزها تمامی شواهد و قرائن حکایت از آن دارند که در پی حرکت پرشتاب اسلامخواهی در جهان اسلام و دلهره نظام سلطه بین المللی از فراگیری آن ، بیشترین توان قدرتهای سلطه گر به مقابله با کانون اصلی این حرکت رهایی بخش و حیات آفرین اسلامی اختصاص یافته است و در یک هجوم پرحجم ارزشهای دینی و پیوند مردم با نظام ولایت فقیه را نشانه رفته اند . واقعه تشییع با جمعیت آن چنانی ، اگرچه در ضایعه رحلت فقیهی بزرگوار به وقوع پیوست ولی بدون کمترین تردیدی نشان داد که دشمنان از تبلیغات گسترده خویش طرفی نبسته اندو ملت هوشیارتر از آن است که سره را از ناسره تشخیص ندهد و«سراب ایسمهای وارداتی غرب را با آب زلالی که در چشمه جوشان فقاهت جاری است اشتباه بگیرد .

«سعی مردم «اهل صفا» در میقات دیروز (روز خاکسپاری آن پیکر پاک) مشکور باد .

مصادر

مصادر (۱)

. یادداشتهای آیه الله العظمی اراکی (ره)

. تالیفات آیه الله العظمی اراکی (که در بخش مربوط به تالیفات یاد شد) .

. یادداشتهای آیه الله مصلحی .

. مصاحبه های آیه الله العظمی اراکی (ره)

. مصاحبه آیه الله مصلحی .

. کتابی از آیه الله خرازی که شامل حدود چهارصد داستان است و در دست تنظیم می باشد .

. مجله نور علم . برخی مقالات حضرت آقای بیدهندی .

. آیینه دانشوران چاپ سوم توسط حضرت آقای بیدهندی . با اضافات فراوان و سودمند . (۲)

. شرح حال آیه الله العظمی اراکی که در جزوه کوچکی به زبان عربی چاپ شده است . احتمالا از حضرت آقای بیدهندی باشد .

. شرح حال

آیه الله العظمی اراکی به عنوان یک مقاله نوشته حضرت آقای ناصرالدین انصاری . (۳)

. کتابی از آیه الله حاج شیخ حسن معزی تهرانی که شامل دویست داستان است . چاپ نشده .

. شرح حال آیه الله العظمی اراکی در ۸۰ صفحه رقعی ، تالیف حضرت آقای ابوالحسن مطلبی ، چاپ مؤسسه درراه حق قم به مناسبت یکمین سالگردارتحال آیه الله العظمی اراکی .

. آرشیو صدا و سیما (همین جا مناسب است از عزیزانی که در این باره لطفی کردند تشکر کنم) .

. آرشیو بخش سیاسی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم .

. روزنامه جمهوری اسلامی . روزنامه کیهان .

. روزنامه رسالت .

. روزنامه اطلاعات .

. مجله پیام حوزه ، مقاله حضرت آقای مطلبی (با نام مستعار) .

. آیه الله اراکی یک قرن وارستگی . شرح حال ایشان است در ۱۵۸ صفحه رقعی ، نوشته حضرت آقای صدرائی خوئی با همکاری ابوالفضل حافظیان از انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی شماره ۸۲ سلسله دیدار با ابرار .

. شرح حال آیه الله العظمی گلپایگانی نوشته حضرت آقای ناصرالدین انصاری ازانتشارات سازمان تبلیغات .

. زندگانی آیه الله العظمی حائری به قلم آیه الله کریمی جهرمی (آیه الله مؤسس) .

. آیینه دانشوران تالیف مرحوم آقای ریحان یزدی چاپ اول و دوم .

. نامداران اراک ، تالیف حسین صدیق ، ۲۶۵ صفحه وزیری چاپ ۱۳۷۲ .

. شرح حال رجال ایران ، نگارش مهدی بامداد در شش جلد ، چاپ چهارم .

. تاریخ قم ، نوشته مرحوم ناصرالشریعه با تعلیقات حضرت آقای دوانی ، چاپ سوم .

. سیمای اراک ، تالیف محمدرضا محتاط در چهار جلد ، چاپ اراک و تهران .

. هزاوه زادگاه امیرکبیر تالیف محمد جواد ضیغمی چاپ ۱۳۶۸ .

. خاندان محسنی به

قلم علی اکبر خاکباز . چاپ ۱۳۷۱ . (۴)

. رسائل حکمیه تالیف میرزا علی اکبر مدرس یزدی با مقدمه مرحوم آیه الله میرزاخلیل کمره ای ، چاپ دوم .

. گنجینه دانشمندان تالیف حضرت آقای رازی در نه جلد .

. الذریعه ، تالیف علامه طهرانی .

. طبقات اعلام الشیعه ، تالیف علامه طهرانی .

. فهرست مؤلفان کتب چاپی ، تالیف خانبابا مشار .

. فهرست کتب چاپی ، تالیف خانبابا مشار .

. نورالباقی در تاریخ و کرامات آقا نورالدین عراقی ، تالیف داود نعیمی ازانتشارات اداره ارشاد اراک .

. تفسیر سوره حمد ، تالیف آیه الله حاج آقا حسن فرید اراکی . چاپ قم .

. دیوان مرحوم حاج شیخ عباس طهرانی ، چاپ قم .

. نور مبین یا شرح زندگانی آیه الله آقا نورالدین عراقی ، تالیف ابراهیم دهگان ، چاپ اراک .

. خیرالمعابد در کرامات شاهزاده محمد عابد . (۴۴ صفحه جیبی) .

. ساغر مینایی ، گزارش و یادبود اولین شب شعر فیضیه ، چاپ سوم .

. شرح زندگانی حاج شیخ محمدتقی بافقی ، نوشته علی موسوی گرمارودی .

. التقوی . . . شرح حال مرحوم حاج شیخ محمد تقی بافقی ، تالیف حضرت آقای رازی ، چاپ قم .

. الروضه البهیه ، تالیف حاج سید شفیع ، چاپ سنگی .

. الفوائد الرضویه ، تالیف محدث قمی (ره) .

. تاریخ عراق (اراک) تالیف رضا وکیلی طباطبائی تبریزی . در جلد چهاردهم فرهنگ ایران زمین درج و چاپ شده است (حدود صد صفحه رقعی) .

. اثارالحجه ، تالیف حضرت آقای رازی در دو جلد ، چاپ قم .

. تاریخ اراک در چهار جلد ، تالیف ابراهیم دهگان

. جلد اول ۱۷۲ص ، جلد دوم ۱۸۴ص ، جلـد سوم و چهارم که نام دیگرش کارنامه است ۳۲۱ص . همه مجلدات چاپ اراک است .

. یادداشتهای ابراهیم دهگان (چاپ نشده) .

. گزارشنامه یا فقه اللغه اسامی امکنه و کرجنامه یا تاریخ آستانه ، تالیف ابراهیم دهگان ، ۳۸۶ص ، وزیری ، چاپ اراک .

. نامه اراک (روزنامه سالهای ۴۲ و ۴۳ اراک که شامل مقالاتی از آقای دهگان است) .

. رساله پیرامون روستای مصلح آباد (گویا رساله دکترای یکی از فضلا باشد) چاپ نشده . (۵)

. دررالاصول تالیف آیه الله العظمی حائری . چاپ سنگی و چاپ انتشارات جامعه مدرسین قم .

. صلاه تالیف آیه الله العظمی حائری ، چاپ سنگی .

. تفسیر القرآن والعقل تالیف مرحوم آقا نورالدین عراقی و مقدمه آن نوشته آیه الله العظمی اراکی .

. مجله کیهان اندیشه شماره . . .

. نزهه القلوب حمدالله مستوفی . به اهتمام محمد دبیر سیاقی ۱۳۳۶ ش .

. معجم البلدان چاپ پنج جلدی .

. بستان السیاحه ، تالیف حاج زین العابدین شیروانی ، چاپ کتابخانه سنائی .

. سیمای ایران ، تالیف ایرج افشار سیستانی ، چاپ تهران .

. لغت نامه دهخدا .

. دائره المعارف فارسی ، تالیف مصاحب .

. دانشنامه اسلام و ایران جلد یازدهم .

. دارالسلام عراقی .

. دارالسلام نوری ، چاپ حروفی .

. مفاتیح الجنان ، محدث قمی .

. المآثر والآثار ، تالیف اعتمادالسلطنه ، چاپ کتابخانه سنائی .

. شجره نامه خاندان آیه الله العظمی اراکی (ز طرف پدر) خطی .

. شجره نامه آیه الله العظمی اراکی (از طرف مادر) خطی .

. غایه المرام ، تالیف سید هاشم بحرانی ، چاپ سنگی .

. مدینه المعاجز ، تالیف سید هاشم بحرانی .

. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید

.

. نجم الثاقب ، تالیف حاجی نوری .

. خبه الماوی ، تالیف حاجی نوری .

. کفایه الموحدین ، تالیف حاج سید اسماعیل طبرسی .

. کمال الدین تالیف شیخ صدوق .

. شرح حال آیه الله خرازی ، چند صفحه ، خطی .

. شرح حال حاج میرزا احمد شیرازی ، چند صفحه ، خطی .

. شرح حال آیه الله مصلحی ، چند صفحه ، خطی .

. شرح حال سید حسن واقف ، نوشته حضرت آقای اعظم واقفی .

. میراث فرهنگی نطنز ، تالیف سید حسین اعظم واقفی از انتشارات انجمن میراث فرهنگی نطنز ، شماره ۴۱ .

. رجال کشی ، تالیف شیخ طوسی .

. حق الیقین ، علامه مجلسی .

. بحارالانوار ، علامه مجلسی .

. سفینه البحار ، محدث قمی . مستدرک السفینه ، تالیف مرحوم حاج شیخ علی نمازی شاهرودی ، در ۱۰جلد .

. نهج البلاغه .

. احتجاج تالیف شیخ طوسی .

. کافی ، تالیف شیخ کلینی .

. الحدائق الناضره ، تالیف شیخ یوسف بحرانی .

. جواهرالکلام ، تالیف شیخ محمد حسن نجفی . تفسیر منهج الصادقین .

. الصواعق المحرقه ، تالیف ابن حجر .

. الخرائج ، تالیف قطب راوندی .

. مستدرک الوسائل حاجی نوری .

. طهارت ، شیخ انصاری .

. منظومه ، حاج ملاهادی سبزواری . الفصول الغرویه ، تالیف شیخ محمد حسین اصفهانی .

. حاشیه رسائل ، تالیف آخوند خراسانی .

. کفایه الاصول ، تالیف آخوند خراسانی .

. فرائدالاصول ، شیخ انصاری .

. غایه المسئول ، تقریرات درس فاضل اردکانی ، تالیف شهرستانی . تقریرات درس میرزای شیرازی ، تالیف آخوند ملاعلی روزدری .

. مهج الدعوات ، تالیف ابن طاووس .

. حیاه القلوب ، علامه مجلسی .

. عرجه احمدیه (پیرامون معراج رسول خدا صلی الله علیه وآله) .

. حاشیه شیخ

بهائی بر تفسیر بیضاوی .

. حاشیه تهذیب المنطق از ملا جلال دوانی .

. حاشیه بر حاشیه تهذیب المنطق از ملا عبدالله یزدی .

. المصباح تالیف شیخ کفعمی .

. عده الداعی ، تالیف ابن فهد حلی .

. مروج الذهب مسعودی .

. جامع الشتات میرزای قمی .

. فقه الرضا .

. افاضه الغدیر شریعت اصفهانی .

. تفسیر صافی ، فیض کاشانی .

. رجال قم ، تالیف حضرت آقای مقدس زاده .

. اسرار هزارساله ، تالیف حکمی .

. کشف الاسرار ، تالیف امام خمینی (ره) .

و کتابهای دیگر که احیانا در متن و پاورقی یاد شده است .

پی نوشتها

۱) مقصود مصادر مطالب این کتاب ، و نیز مطالبی است که آیه الله العظمی اراکی از آنها در نوشتارها یاگفتارهایشان که در این کتاب نقل شده ، استفاده و یا نام برده اند .

۲) ایشان یکی از چند نفری هستند که در شرح حال نویسی و تراجم آثار خوبی ارائه می دهند ایده الله تعالی .

۳) آقای انصاری نیز یکی از همان چند نفرند وفقه الله تعالی .

۴) با تشکر از آیه الله محسنی گرکانی امام جمعه محترم اراک که این کتاب را در اختیارم قرار دادند .

۵) با تکشر از حضرت آقای احمدی ریاست اداره ارشاد اراک که کتابهای شماره ۴۸ تا ۵۲ و نیز تعدادی دیگر از کتابهای مورد نیاز برای این تالیف را در اختیارمان قرار دادند .

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹